تفسیر
انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر
فتح القدیر امام شوکانی ، ابن کثیر دمشقی
و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی

ترتیب و ترجمه :
عبدالرؤف مخلص

جلد ششم

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر و هبة الزحیلی

(جلد ششم)

ترتیب و ترجمه:

عبدالروف مخلص

مخلص، عبدالروف، گردآورنده و مترجم
تفسیر انوار القرآن: گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی/ ترتیب و ترجمه عبدالروف مخلص. - تربت جام: احمد جام، ۱۳۹۲.
۶ج.
ISBN: 978- 964-6765-36-5 (دوره)
ISBN: 978-964-6765-27-6 (ج.1) ISBN: 978-964-6765-28-3 (ج.2)
ISBN: 978-964-6765-31-9 (ج.5) ISBN: 978-964-6765-29-0 (ج.3)
ISBN: 978-964-6765-37-7 (ج.6) ISBN: 978-964-6765-30-6 (ج.4)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. تفاسیر اهل سنت - - قرن ۱۴. الف. شوکانی، محمد بن علی، ۱۱۷۳ - ۱۲۵۰ ق. فتح القدیر، برگزیده. ب. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۷۰۰ - ۷۷۴ق. فتح القدیر. برگزیده. ج. زحیلی، وهبه Zuhayli, Wahbah د. تفسیر المنیر، برگزیده. ه.ـعنوان. و. عنوان: فتح القدیر. برگزیده. ز. عنوان: تفسیر المنیر. برگزیده.
۷ ت ۳۶ م/۹۸ BP ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۲۵۰۵۸ - ۸۰ م



تفسیر انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی

(جلد ششم)

ترتیب و ترجمه: عبدالروف مخلص

ناشر: شیخ الاسلام احمد جام تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸
تیراژ: ۱۵۰۰ دوره
نوبت چاپ: ششم - ۱۳۹۲
چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲ - ۰۵۱۱
قیمت دوره شش جلدی: ۹۰۰۰۰ تومان
شابک: ۷ - ۳۷ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸
شابک دوره: ۵ - ۳۶ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نجم

مکّی است و دارای شصت و دو آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن‌که خداوند متعال آن را با سوگندخوردن به نجم آغاز نموده است، «نجم» نامیده شد.

ابن مسعود رضی الله عنه در بیان فضیلت آن می‌گوید: «سورهٔ نجم اوّلین سوره‌ای بود که رسول خدا ﷺ آن را به طور علنی در مکّه خواندند، سپس آن را در حرم تلاوت کردند در حالی‌که مشرکان آن را می‌شنیدند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «اوّلین سوره‌ای که در آن سجده نازل شد، سورهٔ (نجم) بود پس رسول اکرم ﷺ سجده کردند و مردم نیز همه ــ اعم از مؤمن و مشرک ــ همراه ایشان سجده کردند، مگر مردی که دیدم مشتی از خاک برگرفته و بر آن سجده می‌کند، سپس بعد از آن دیدم که او بر کفر کشته شد». و او اُمَیّه‌بن‌خلف بود.

وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾

﴿سوگند به نجم چون فروگراید﴾ خداوند ﷻ در این آیه به جنس ستارگان آن‌گاه که به غروب گرایش می‌یابند ــ سوگند یاد می‌کند؛ زیرا «ال» در «النّجم» برای جنس است که شامل همه ستارگان می‌شود. سوگند خوردن به ستاره همراه با وصف نمودن آن به افول، این معنی را به همراه دارد که انسان اندیشمند باید از افول آن بر بطلان پرستش آن راه برد. یا سوگند خوردن به ستارهٔ در حال افول، برای آن است که ستاره چون به سوی افق به افول گراید، جهات چهارگانه به وسیلهٔ آن تشخیص داده می‌شود. ابن‌ابی‌حاتم از شعبی و غیر وی روایت کرده است که گفتند: «آفریننده، به هر چیز از آفریدگانش که بخواهد قسم می‌خورد امّا آفریده نباید جز به آفریننده قسم خورد».

امام رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سورهٔ قبل، یعنی سوره‌های: (صٰافّٰاتْ)، (ذٰارِیٰاتْ) و (طُوْر) و در این سوره، به اسماء قسم خورده است نه به حروف؛ در سورهٔ اوّل بر اثبات وحدانیّت خویش قسم خورده است: (اِنَّ اِلٰهَکُمْ لَواحِدٌ)، در سورهٔ دوم بر اثبات حشر و جزا قسم خورده است: (اِنَّمٰا تُوْعَدُوْنَ لَصٰادِق) و در سورهٔ سوم بر اثبات دوام عذاب پس از وقوع آن در روز قیامت قسم خورده است: (اِنَّ عَذابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ...) و در این سوره بر اثبات نبوّت حضرت محمّد ﷺ قسم خورده است: (مٰا ضَلَّ صٰاحِبُکُمْ...) [آیهٔ/۲]. بنابراین، هر سه اصل توحید، معاد و نبّوت در این چهار سوره تکمیل گردید».

همچنین با تأمّل در سوگندهای الهی در قرآن، ملاحظه می‌کنیم که سوگند خوردن الهی بر اثبات وحدانیّت و نبّوت در قیاس به سوگند خوردنش بر اثبات معاد کم‌تر است چنان که در سوره‌های (ذٰاریات، طُور، وَاللَّیْل، وَالشَّمْس، وَالسَّمٰاءِ ذاتِ الْبُرُوْجْ) و غیر آنها می‌بینیم، سبب آن این است که دلایل وحدانیّت خداوند ﷻ بسیار می‌باشد:

و فی کلّ شیء له آیة تدلّ علی اَنّه واحد

در هر چیز که بنگرید؛

نشانه‌ای می‌یابید که بر یگانگی حق تعالی دلالت می‌کند

دلایل نبوّت و رسالت نیز بسیار است، که عبارت از معجزات مشهور و متواتر پیامبران علیهم السلام می‌باشد امّا امکان معاد، به عقل و ادلّهٔ سمعی یا نقلی که عبارت از قرآن و حدیث است، ثابت می‌شود و این خود عنایت بیشتری را می‌طلبد به همین جهت، خداوند جل جلاله در قرآن کریم بر اثبات آن بسیار سوگند خورده است تا راه ایمان مردم به آن را نیز هموار گرداند.

حکمت در قسم‌خوردن حق تعالی به ستارگان این است که ستارگان در سرعت، حجم و در نوع و چگونگی وجود خود، عالمی بزرگ و بس عظیم‌اند. مثلاً سرعت نور ستاره، (۳۰۰) هزار کیلومتر در ثانیه است، یعنی نور آن فقط در ظرف «$\frac{۱}{۷}$» ثانیه، یکبار دورادور زمین را می‌پیماید. یا مثلاً خورشید یک میلیون و سیصدهزار بار از زمین بزرگتر است و این خورشید ما یکی از سی‌هزار میلیون خورشید پروردگار متعال می‌باشد که بشر تاکنون به کشف آنها قادر شده است. نظام شمسی و سیّارگان یازده‌گانه، بخشی از عالم کهکشانها و سحابی‌ها هستند، کهکشانها و سحابی‌هایی که کسی جز خداوند جل جلاله؛ شمار، حجم و کیفیّت آنها را در حساب آورده نمی‌تواند و باز هر کهکشان از خود در حدود سی هزار میلیون ستاره دارد که بعضی از آنها از خورشید ما هم بزرگترند. کهکشانها به قرص پهن شده‌ای شباهت دارند که قطر آن به اندازهٔ (۱۰۰) هزار سال نوری مسافت دارد و با در نظر داشت این‌که سال نوری برابر با (٦) میلیون مایل است، یک گزارش دانشمندان نجوم می‌رساند که دورترین کهکشانها از زمین و قدیمی‌ترین آنها در حدّ شناخت‌های محدود بشر، در فاصلهٔ (۱۷) میلیارد سال نوری از زمین قرار دارد. بنابراین، عالم ستارگان یکی از عوالم بسیار بزرگ پروردگار متعال می‌باشد.

همچنین، آیات قرآن دلالت بر آن دارد که اعجاز قرآن در عرصهٔ فلک، بزرگتر از اعجاز آن در عرصهٔ طبّ و عالم وجود انسان است، از این جهت، خداوند متعال از ما خواسته است تا در آیات کَونی وی به خوبی بنگریم و تأمّل

کنیم و به همین دلیل است که فضانوردان و کیهانشناسان به درک حقیقت نزدیکترند. چنانچه وقتی «تیتوف» دومین فضانورد روسی بعد از «گاگارین»، از سفر فضایی خود فرود آمد، خبرنگاران روس از وی پرسیدند: آیا خدا را یافتی؟ او پس پاسخ داد: «آری! عظمت خالق را یافتم، او را یافتم در کار عظیم قاهرانه‌اش با سیطرهٔ وی بر قوانین جاذبهٔ میان زمین و ماه و خورشید».

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾

آری! سوگند به نجوم: ﴿که همسخن شما سرگشته نیست﴾ یعنی: محمّد ﷺ نه از حقّ و هدایت سردرگم است و نه ـ وقتی این قرآن را برای شما آورده ـ از آن عدول کرده است ﴿و نه غاوی شده است﴾ یعنی: نه گمراه شده و نه به باطل سخن گفته است. غوایت: عبارت از جهل همراه با عقیدهٔ فاسد است که ترکیب این دو، جهل مرکّب می‌شود. ابن‌کثیر می‌گوید: این آیه مُقسَم علیه است.

وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾

﴿و از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید﴾ یعنی: محمّد ﷺ از سر هوا و خواهش نفس و به باطل و ناروا به قرآن نطق نمی‌کند.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾

﴿این سخن جز وحیی که به او فرستاده می‌شود نیست﴾ یعنی: آنچه که محمّد ﷺ بدان نطق می‌کند وحیی از جانب الله ﷻ است که به سوی او فرستاده می‌شود و او نه در آن کم می‌کند و نه می‌افزاید. در **حدیث‌شریف** از

عبدالله‌بن‌عمر﵁ روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم ﷺ می‌شنیدم، می‌نوشتم با این هدف که آنها را حفظ و نگه‌داری کنم پس قریش مرا از این کار نهی نموده و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول خدا ﷺ می‌شنوی می‌نویسی در حالی‌که ایشان نیز بشرند و گاهی در حال خشم سخن می‌گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده و این موضوع را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «أُكْتُبْ، فَوَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ مٰا خَرَجَ مِنِّيْ اِلاَّ الْحَقّ ❁ بنویس زیرا سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است». رسول اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** دیگری فرمودند: «من جز حق نمی‌گویم. در این اثنا برخی از اصحابشان گفتند: یا رسول‌الله! شما گاهی با ما شوخی و مزاح می‌کنید؟ فرمودند: حتّی اگر مزاح کنم، من جز حقّی را نمی‌گویم».

عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلْقُوَىٰ ﴿۵﴾

﴿**آن را**﴾ یعنی: وحی را ﴿**فرشتهٔ بسیار نیرومند به او فرا آموخت**﴾ که آن فرشته به قول جمهور: جبرئیل﵇ است پس اوست که وحی را به محمّد ﷺ آموخت.

ذُو مِرَّةٍ فَٱسْتَوَىٰ ﴿۶﴾

﴿**صاحب مِرّة**﴾ یعنی: جبرئیل﵇ آفرینش بسیار نیکو و استواری دارد. مِـرَّةْ: نیرومندی و استواری در آفرینش است. به‌قولی معنی این است: جبرئیل﵇ دارای اندیشهٔ نیک، خردی استوار و رأیی متین است. ﴿**پس راست ایستاد**﴾ یعنی: جبرئیل﵇ اوّلین باری که وحی را به رسول اکرم ﷺ آورد، در همان شکل و صورت حقیقی خود که خداوند متعال او را بر آن آفریده است، در برابر ایشان

ایستاد و از بس بزرگ بود، وجودش همهٔ افق جانب مشرق را پوشانید. یادآور می‌شویم که رسول اکرم ﷺ دوبار جبرئیل علیه السلام را به شکل و شمایل حقیقی‌اش دیدند: یکبار در آسمان و یکبار در زمین نزدیک غار حراء، که این دیدار در آغاز نبوّت ایشان بود.

وَهُوَ بِٱلْأُفُقِ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٧﴾

﴿**در حالی که او در اُفق اعلی بود**﴾ یعنی: جبرئیل علیه السلام نسبت به بیننده، در جهت افق بالای آسمان قرار داشت و به صورت حقیقی خود بر رسول اکرم ﷺ نمایان شد.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿٨﴾

﴿**سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد**﴾ یعنی: جبرئیل علیه السلام در اوّلین باری که رسول اکرم ﷺ او را به صورت حقیقی‌اش دیدند، نخست در افق ایستاد، سپس به زمین نزدیک و نزدیکتر شد تا وحی را بر ایشان فرود آورد.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾

﴿**تا که به قدر دو کمان رسید**﴾ یعنی: جبرئیل علیه السلام فرود و فرودتر آمد تا که فاصلهٔ میان او و محمّد ﷺ به اندازهٔ دو کمان بیش نبود. قاب: مقدار است ﴿**یا کمتر از آن**﴾ یا فاصلهٔ وی با رسول اکرم ﷺ کمتر از مقدار دو کمان بود. مراد از فاصلهٔ دو کمان در اینجا: فاصلهٔ میان دستهٔ کمان و دو طرف خمیدهٔ آن است زیرا هر کمان دارای دو طرف است. البتّه مراد حق تعالی در این آیه، تمثیل ملکهٔ اتّصال و تحقّق امر استماع وحی از سوی پیامبر ﷺ به کامل‌ترین وجه آن است زیرا در این تمثیل،

بعد مسافت که خود شبهۀ ابهام و غموض را پیش می‌آورد، نفی شده است.

فَأَوۡحَىٰٓ إِلَىٰ عَبۡدِهِۦ مَآ أَوۡحَىٰ ﴿١٠﴾

﴿**آن‌گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود**﴾ یعنی: آن‌گاه جبرئیل علیه السلام از آن مسافت نزدیک، آنچه را از قرآن که در این فرودآمدن با خود آورده بود، به بندۀ خدا ﷻ و فرستادۀ وی حضرت محمّد ﷺ وحی کرد. یا معنی این است: خداوند متعال به بندۀ خود جبرئیل علیه السلام وحی کرد آنچه را که او به محمّد ﷺ وحی نمود. دلیل این که حق تعالی از متن پیام وحی یادی نکرد، بزرگ نمودن و تفخیم شأن آن است.

مَا كَذَبَ ٱلۡفُؤَادُ مَا رَأَىٰٓ ﴿١١﴾
أَفَتُمَٰرُونَهُۥ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿١٢﴾

﴿**دلش در آنچه دید، دروغ داخل نکرد**﴾ یعنی: دل پیامبر ﷺ آنچه را که چشمش از صورت جبرئیل علیه السلام دیده بود، ناراستی و انکار نکرد لذا آن حضرت ﷺ جبرئیل علیه السلام را به چشم خود دید و با قلب خود شناخت و در آنچه که دید، هرگز شک نکرد ﴿**آیا شما با او دربارۀ آنچه می‌بیند، مجادله می‌کنید؟**﴾ یعنی: بی‌گمان دل پیامبر ﷺ صادق است پس چشمش از آن نیز صادق‌تر می‌باشد زیرا عرصۀ دید چشم، معاینه و مشاهدۀ محسوس است که این جریان عادّی دید و شناخت اشیاء در نزد بشر می‌باشد و با در نظرداشت این که محمّد ﷺ جبرئیل علیه السلام را با هر دو چشم خود دید پس شما منکران چگونه با او در آنچه به چشم سر می‌بیند، مجادله می‌کنید؟! مراد: جدال آنان به ناروا است.

وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿۱۳﴾

﴿ و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است ﴾ یعنی: قطعاً محمّد ﷺ یکبار دیگر نیز جبرئیل علیه السلام را بر صورت حقیقی‌ای که خداوند جل جلاله او را آفریده، دیده است که این دیدار دوم در شب اسراء انجام گرفت امّا در غیر این دوبار؛ رسول اکرم ﷺ جبرئیل علیه السلام را در صورت انسانی می‌دیدند تا دیدن وی بر ایشان آسانتر باشد.

امّا بعضی از مفسّران برآنند که: ضمایر در «دَنٰا»، «تَدَلّٰی»، «کٰانَ»، «اَوْحٰی» و «رَآهُ» همه به خدای عزّوجلّ بر می‌گردد. یعنی: خدای عزّوجلّ نزدیک شد، فرود آمد، به مقدار فاصلهٔ دو کمان از پیامبرش ﷺ قرار گرفت، بر ایشان وحی نمود و ایشان پروردگار متعال را دیدند. **حدیث‌شریف** بخاری از انس رضی الله عنه نیز بر این قول گواهی می‌دهد که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سپس خدای عزّوجلّ رسول خود را بالاتر از این برد، به مسافتی که هیچ کس جز خودش آن را نمی‌داند تا این‌که به سدرةالمنتهی رسید و جبّار ربّ العزّة نزدیک شد و فرود آمد تا بدانجا که فاصلهٔ او با رسولش به اندازهٔ فاصله دو طرف کمان یا کمتر از آن بود پس در جملهٔ آنچه که خدای عزّوجلّ بر او وحی کرد، پنجاه نماز بود». ولی رأی راجح، همان رأی اوّل است، که ضمایر در «دَنٰا»، «تَدَلّٰی»، «کٰانَ»، «اَوْحٰی» و «رَآهُ» همه به جبرئیل علیه السلام بر می‌گردد چنان که **حدیث‌شریف** ذیل به روایت مسلم از ابوذر رضی الله عنه نیز گواه این مدّعاست؛ ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ پرسید: یا رسول الله! آیا شما پروردگارتان را دیده‌اید؟ حضرت ﷺ فرمودند: «رَأَیْتُ نُوْراً ۞ من نوری را دیدم».

عِندَ سِدْرَةِ ٱلْمُنتَهَىٰ ﴿۱۴﴾

﴿ نزدیکی سدرة المنتهی ﴾ یعنی: محمّد ﷺ بار دوم در نزدیک سدرة المنتهی

جبرئیل عليه‌السلام را دید و درخت سدره (کنار یا عنّاب) به قول جمهور و چنان‌که در حدیث صحیح نیز آمده است، در آسمان هفتم است. گفته شده که: علم خلایق در سدرة المنتهی به پایان می‌رسد و هیچ کس از ایشان نمی‌داند که در ماورای سدرةالمنتهی چیست. البتّه ما به وجود «سدرةالمنتهی» چنان‌که در ظاهر قرآن کریم آمده است، ایمان داریم بی‌آن‌که در بارهٔ مکان یا اوصاف آن ـ بیش از آنچه که راجع به آن در حدیث صحیح آمده است ـ سخن بگوییم. از جمله در **حدیث‌شریف** ذیل به روایت مسلم از ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «چون مرا به اسراء بردند، در معراج مرا را به سدرةالمنتهی رسانیدند و آن در آسمان هفتم است [در روایت مسلم از ابن‌مسعود آمده است: و آن در آسمان ششم است]، آنچه که از زمین به آسمان عروج داده می‌شود، به‌سوی آن منتهی گشته و از آنجا برگرفته می‌شود و آنچه که از فراز سدرة المنتهی فرود آورده می‌شود، نیز به آنجا منتهی شده و از آنجا برگرفته می‌شود ...». ملاحظه می‌کنیم که این حدیث شریف، «سدرة المنتهی» را به مثابهٔ پایانه و مرز اصلی میان دو حقیقت معرّفی می‌کند، حقیقت فراسوی سدرة المنتهی که هیچ کس حتّی فرشتگان را بدان علمی نیست و حقیقت این سوی سدرةالمنتهی که از آسمان هفتم یا ششم ـ بنابر اختلاف روایات ـ شروع و به زمین منتهی می‌شود[1]. در وصف دیدار رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم با جبرئیل عليه‌السلام در سدرة المنتهی نیز در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنه آمده است که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمودند: «رَأَيْتُ جِبْرِيْلَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلٰى، لَهُ سِتُّ مِأَةَ جَنَاحٍ، يَتَنَاثَرُ مِنْ رِيْشِهِ الدُّرُّ وَالْيَاقُوْت ✿ جبرئیل را در افق اعلی دیدم در حالی‌که ششصد بال داشت و از پرهای وی درّ و یاقوت افشانده می‌شد».

عِندَهَا جَنَّةُ ٱلْمَأْوَىٰٓ ﴿١٥﴾

---

۱ ـ این توضیح از مترجم است.

﴿که جنّة المأوی نزدیک آن است﴾ یعنی: جنّةالمأوی نزدیک سدرةالمنتهی است. به قولی: علّت تسمیهٔ آن به «جنّةالمأوی» این است که ارواح مؤمنان درآن جای می‌گیرد. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «ارواح فرشتگان، شهدا و متّقیان در آن جای می‌گیرد و علم انبیا علیهم السلام بدان منتهی می‌شود و هیچ کس جز خداوند جل جلاله ماورای آن را نمی‌داند».

إِذۡ يَغۡشَى ٱلسِّدۡرَةَ مَا يَغۡشَىٰ ﴿١٦﴾

﴿آن‌گاه که فرو پوشانده بود سدره را آنچه فرو پوشانده بود﴾ ابهام در «ما» برای افادهٔ تعظیم و تکثیر چیزی است که درخت سدره را فرو پوشانده بود، به گونه‌ای که هیچ وصف و عددی به آن احاطه نمی‌کند. بنا به اقوالی: درخت سدره را ملخ‌هایی از طلا، یا گروه‌هایی از فرشتگان، یا فرمان خدا جل جلاله فروپوشانده بود. شاه ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: «در شب معراج انوار الهی بود که سدره را فرو پوشاند». مجاهد می‌گوید: «شاخه‌های درخت سدرةالمنتهی از مروارید و یاقوت و زبرجد بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم آن را دیدند و ایشان پروردگارتان را نیز به قلب خود دیدند».

مَا زَاغَ ٱلۡبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿١٧﴾

﴿دیده‌اش منحرف نگشت﴾ یعنی: دیدهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم از آنچه دیده بود، کژتابی نکرد و به چپ و راست متمایل نشد ﴿و از حدّ در نگذشت﴾ یعنی: دیدهٔ وی از مقصد خویش و از آنچه دیده بود تجاوز نکرد پس جز به آنچه که مأمور شده بود، نگاه نکرد و نخواست تا آنچه را که به او بینانده نشده بود، بنگرد. بنابراین، رؤیت جبرئیل علیه السلام و دیگر مظاهر ملکوت خدای عزّوجلّ از سوی آن حضرت صلی الله علیه و سلم،

رؤیتی عینی بود، نه خدعه و فریب چشم و این تأکیدی است بر این حقیقت که معراج رسول خدا ﷺ با روح و جسم هر دو انجام گرفت.

لَقَدۡ رَأَىٰ مِنۡ ءَايَٰتِ رَبِّهِ ٱلۡكُبۡرَىٰٓ ﴿١٨﴾

﴿به راستی که برخی از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید﴾ یعنی: به راستی که رسول اکرم ﷺ در شب معراج از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش و از عجایب ملک و ملکوت وی چیزهایی را دید که در وصف نمی‌گنجد.

أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ﴿١٩﴾

﴿آیا شما لات و عزی را دیدید؟﴾ لات: از اسم الله گرفته شده و نام بت مؤنثی بود که قبیلهٔ ثقیف در طایف آن را پرستش می‌کردند. یا لات از مادهٔ «لت» به معنی آرد الک شده است که به فارسی دری نیز آن را «لتی» می‌گویند. علّت نامگذاری آن به «لات» آن بود که پیکر تراشیده‌اش نماد مردی را نشان می‌داد که آرد الک شده را با روغن می‌آمیزد و حجّاج را اطعام می‌کند. امّا «عزّی» به‌قول مجاهد، درختی در میان مکّه و طایف بود که قبیلهٔ «غطفان» آن را پرستش می‌کردند پس رسول اکرم ﷺ در سال فتح مکّه، خالدبن‌ولید رضی الله عنه را فرستادند تا آن را قطع نماید و او چنین کرد و درحالی‌که با تبر خود بر آن می‌کوفت؛ این شعر را می‌خواند:

یا عزّ کفرانك لا سبحانك — انّی رأیت الله قد أهانك

ای عزّی! ناسپاسی باد تو را، نه پاکی و تقدّس؛
زیرا من دیدم که خدا تو را خوار کرد

وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ﴿۲۰﴾

﴿و مناة﴾ بتی از آنِ اوس و خزرج در میان مکّه و مدینه بود که مشرکان خون حیوانات قربانی را برای آن می‌ریختند، از این جهت، آن را «مناة» نامیدند و خدای عزّوجلّ برای تحقیر و نکوهش آن، از آن چنین یاد کرد: **﴿آن که سومین بی‌قدر است﴾** اُخری: از تأخّر در رتبه است، یعنی مناة، متأخّر، **پست و بی‌قدر** است. ابن‌کثیر می‌گوید: «در جزیرةالعرب بتان دیگری نیز غیر از این سه بت وجود داشت که اعراب آنها را بزرگ می‌داشتند امّا مشهورترین آنها همین سه بت بود، از این جهت، قرآن فقط از آنها یاد کرد».

أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلۡأُنثَىٰ ﴿۲۱﴾

﴿آیا برای شما پسر است و برای او دختر؟﴾ یعنی: به من از این خدایان سه‌گانهٔ مؤنّثی که آنان را دختران خدای سبحان می‌پندارید، خبر دهید؛ آخر چگونه آنچه را که خود دوست نمی‌دارید، به حق تعالی نسبت می‌دهید؟.

تِلۡكَ إِذٗا قِسۡمَةٞ ضِيزَىٰٓ ﴿۲۲﴾

﴿در این صورت، این تقسیم ناعادلانه‌ای است﴾ ضِیزیٰ: تقسیم شما در مورد اختصاص دادن دختران به خدای سبحان، برکنار از حق و خارج از عدل و انصاف است.

إِنۡ هِيَ إِلَّآ أَسۡمَآءٞ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن

سُلْطَٰنٍۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهْوَى ٱلْأَنفُسُۖ وَلَقَدْ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلْهُدَىٰٓ ﴿٢٣﴾

﴿**اینها چیزی جز نامهایی نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید**﴾ زیرا این بتان نه چیزی را می‌بینند، نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند، نه زیانی می‌رسانند و نه نفعی پس اینها جز نامهای بی‌مسمّای چندی نیستند که شما و پدرانتان آنها را «خدایان» نامیده‌اید و پسینیان نیز این رسم و راه را از پیشینیان به تقلید نشخوار کرده و پسران در آنها از پدران دنباله روی کرده‌اند ﴿**الله بر ثبوت آنها هیچ سلطانی فرود نیاورده است**﴾ یعنی: حق تعالی هیچ حجّت و برهانی را که بدان بر خدا بودن این بتان بی‌جان حجّت آورید، نازل نکرده است ﴿**آنان جز از پندار پیروی نمی‌کنند**﴾ و مسلّم است که پندار، حق را ببار نیاورده و به سوی حق راه نمی‌برد ﴿**و**﴾ آنان جز ﴿**از چیزی که نفسها خواهش می‌کند**﴾ پیروی نمی‌کنند بی آن‌که هیچ توجّه و التفاتی به آنچه که حقّ است و پیروی از آن واجب می‌باشد، داشته باشند ﴿**با آن‌که به راستی از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است**﴾ یعنی: برایشان در این مورد که بتان خدا نیستند، بیان واضح و حجّت قاطعی آمده است و قرآن که حجّت و برهان فروفرستاده از نزد خداوند ﷻ بر پیامبرش می‌باشد، جلوه گاه این بیان روشن است، همان پیامبری که خدای عزّوجلّ او را در میان مردم برانگیخت و او را از جنس آنان قرار داد.

أَمْ لِلْإِنسَٰنِ مَا تَمَنَّىٰ ﴿٢٤﴾

﴿**یا مگر انسان آنچه آرزو کند دارد؟**﴾ یعنی: چنان نیست که انسان هر چه آرزو کند، به دست آورد پس خداوند متعال این پندار را که آنان می‌توانند بتانی را

داشته باشند که به آنان نفع رسانیده و برایشان شفاعت‌کنند؛ پندار و آرزوی بی‌بنیادی می‌داند و چنین پنداری را زشت و ناموجّه می‌شناسد. از این جهت در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اِذا تَمَنّٰی اَحَدُکُمْ فَلْیَنْظُرْ ما یَتَمَنّٰی، فَاِنَّهُ لایَدْرِیْ ما یُکْتَبُ لَهُ مِنْ اُمْنِیَّتِهِ ۞ هرگاه یکی از شما آرزو می‌کند، باید بنگرد که چه چیزی را آرزو می‌کند زیرا او نمی‌داند که از این آرزویش چه‌چیزی برایش [در کارنامه‌اش] نوشته می‌شود».

فَلِلَّهِ ٱلۡأٓخِرَةُ وَٱلۡأُولَىٰ ﴿۲۵﴾

﴿**پس انجام و آغاز**﴾ یعنی: آن جهان و این جهان ﴿**از آنِ خداست**﴾ بنابراین، در دنیا و آخرت بتان را با او هیچ مشارکتی نیست.

۞ وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ﴿۲۶﴾

﴿**و چه بسیار فرشته‌اند در آسمانها که شفاعتشان به‌کاری نیاید**﴾ یعنی: هرگاه فرشتگان با وجود کثرت عبادت و گرامی‌بودنشان نزد خدای سبحان، جز برای کسی که خداوند جل جلاله به شفاعت‌کردن برایش اذن دهد، شفاعت نمی‌کنند پس چگونه خواهد بود شفاعت این جمادات فاقد عقل و شعور! و چگونه شما جاهلان مشرک، شفاعت آنها را نزد خداوند جل جلاله امید می‌برید در حالی‌که حق تعالی نه پرستش آنها را مشروع گردانیده و نه به این کار اذن داده است بلکه بر زبان تمام پیامبرانش از شرک نهی کرده و از آن برائت جسته است و تمام کتب الهی نیز بر این نهی ناطق‌اند؟ آری! فرشتگان گرامی نزد حق تعالی شفاعت

نمی‌کنند و شفاعتشان هیچ سودی ندارد؛ ﴿**مگر پس از آن‌که خدا اجازه دهد**﴾ که شفاعت کنند ﴿**به هرکه خواهد**﴾ تا برای او شفاعت کنند ﴿**و خشنود باشد**﴾ از شفاعت ایشان برای آن کس، به سبب آن‌که او از اهل توحید است لذا مشرکان از شفاعت هیچ بهره‌ای ندارند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ تَسۡمِيَةَ ٱلۡأُنثَىٰ ﴿۲۷﴾

﴿**در حقیقت کسانی که آخرت را باور ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام مؤنّث نام می‌گذارند**﴾ و می‌پندارند که فرشتگان دختران خدایند پس آنان را دختر تلقّی کرده و به‌نام دختران می‌نامند.

وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـٔٗا ﴿۲۸﴾

﴿**و آنان را به این هیچ علمی نیست**﴾ زیرا نه آن منکران فرشتگان را شناخته‌اند، نه مشاهده‌شان کرده‌اند و نه این امر به‌طریقی از طرقی که مخبران از آن خبر می‌دهند، به آنان رسیده است بلکه صرفاً از روی جهل، گمراهی و جرأت و جسارت در حقّ خدای سبحان، این سخن را می‌گویند ﴿**جز از ظن**﴾ یعنی: از گمان و پندار ﴿**پیروی نمی‌کنند**﴾ درحالی‌که عقاید باید پشتوانه‌ای از قطع و یقین داشته باشد ﴿**و در واقع، پندار در شناخت حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند**﴾ و چیزی از حقیقت را به بار نمی‌آورد زیرا حقیقت جز با علم ــ یعنی با یقین ــ درک نمی‌شود پس گمان و پندار در قلمرو معارف حقیقی، یا یقینیّات هیچ راهی نداشته و از هیچ اعتباری برخوردار نیست، از این‌رو در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ

الظَّنَّ اَكْذَبُ الْحَدِيْثِ ﴿ هان ! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغترین سخنهاست » .

فَأَعۡرِضۡ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكۡرِنَا وَلَمۡ يُرِدۡ إِلَّا ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ﴿٢٩﴾

﴿**پس از هر کس که از ذکر ما روی برتافته و جز زندگی این جهان را خواستار نبوده است، روی برتاب**﴾ یعنی : ای پیامبر ﷺ ! از کسی که از قرآن یا از ذکر ما روی گردانیده ، روی بگردان لذا مجادله با منکران را فروگذار زیرا تو آنچه راکه بدان مأمور بوده‌ای ، به آنان رسانده‌ای و بر تو جز ابلاغ پیام حق ، تکلیف دیگری نیست . امام رازی گفته است : « اکثر مفسّران برآنند که تمام عبارتهای (فَاَعْرِضْ ﴿ پس روی بگردان) در قرآن ، به آیهٔ قتال منسوخ است . درحالی‌که این سخن مفسّران اساسی ندارد؛ زیرا امر به اعراض و رویگردانی پیامبر از کفّار ، با آیهٔ قتال موافق است پس چگونه به آن منسوخ می‌شود ؟ حقیقت این است که رسول اکرم ﷺ مأمور بودند تا کفّار را به روشی حکیمانه و موعظهٔ نیکو به سوی حق دعوت کنند امّا چون آنها این دعوت را نپذیرفتند و به وسیلهٔ اباطیلشان با پیامبر ﷺ معارضه کردند ، این‌بار به آن حضرت ﷺ دستور داده شد تا با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله کند ، سپس چون این شیوه نیز در هدایت آنان سودمند واقع نگشت ، پروردگارش به وی فرمود : اینک از آنان روی بگردان و با آنان به دلیل و برهان مقابله نکن زیرا آنان از چیز دیگری جز پندار خویش پیروی نمی‌کنند ... پس چگونه امر به روی‌گردانی از کفّار می‌تواند منسوخ باشد ؟ » .

ذَٰلِكَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱهۡتَدَىٰ ﴿٣٠﴾

﴿**این منتهای علم آنان است**﴾ یعنی: زندگانی دنیا و خواهش‌های آن، منتهای میدان دانش کفّار است و آنها به ما سوای آن ـ مانند کار دین و معنویّت ـ هیچ التفاتی نمی‌کنند زیرا آنها دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت عایشهٔ صدّیقه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اَلدُّنْیا دَارُ مَنْ لادَارَ لَهُ، وَمَالُ مَنْ لاٰ مَالَ لَهُ، وَلَهٰا یَجْمَعُ مَنْ لاٰ عَقْلَ لَهُ ❁ دنیا سرای کسی است که سرای دیگری ندارد و مال کسی است که مال دیگری ندارد و کسی برای آن گرد می‌آورد که عقلی ندارد». همچنین در دعای منقول از آن حضرت ﷺ آمده است: «اَللّٰهُمَّ لاٰ تَجْعَلِ الدُّنْیٰا اَکْبَرَ هَمِّنٰا وَلاٰ مَبْلَغَ عِلْمِنٰا ❁ بار خدایا! دنیا را بزرگترین اندیشه و مرام ما نگردان و نه آن را منتهای علم ما قرارده».

﴿**بی‌گمان پروردگار تو خود به حال کسی که از راه او گمراه شده، داناتر و همو به کسی که راه یافته است، نیز آگاهتر است**﴾ این جمله، بیان علّت دستور دادن پیامبر ﷺ به إعراض و رویگردانی از کفّار است. یعنی: خدای عزّوجلّ می‌داند که چه کسی دعوت حق را اجابت کرده و چه کسی آن را اجابت نمی‌کند پس ای پیامبر ﷺ! تو خود را در دعوت آنان رنجور نکن زیرا جز ابلاغ پیام حق چیز دیگری بر عهدهٔ تو نیست و تو این مأموریّت را به درستی انجام داده‌ای و بدان که خدای عزّوجلّ به حال هر دو گروه داناتر است و هر یک را مطابق عقیده و عملش جزا می‌دهد.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ لِيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔواْ بِمَا عَمِلُواْ وَيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ أَحْسَنُواْ بِٱلْحُسْنَى ﴿٣١﴾

﴿**و هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است از آنِ خداوند است**﴾ یعنی: آفریننده، مالک و متصرّف فقط اوست ﴿**تا سرانجام بدکرداران را به سزای آنچه انجام داده‌اند جزا دهد و کسانی را که نیکی کرده‌اند به پاداشی نیکو پاداش دهد**﴾ یعنی: سرانجام کار

خلق که نیکوکار و بدکار هر دو در میان آن وجود دارد، این است که خداوند متعال هر یک را مطابق عمل و کارکردش جزا می‌دهد. نیز احتمال دارد که معنی چنین باشد: پس، از کسانی‌که روی گردانیده‌اند، روی بگردان زیرا خدای سبحان بدکاران و نیکوکاران ــ هر دو ــ را مناسب حالشان جزا خواهد داد امّا تو تکلیفت را انجام داده و پیام حق را به آنان ابلاغ کرده‌ای.

ٱلَّذِينَ يَجۡتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَۚ إِنَّ رَبَّكَ وَٰسِعُ ٱلۡمَغۡفِرَةِۚ هُوَ أَعۡلَمُ بِكُمۡ إِذۡ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَإِذۡ أَنتُمۡ أَجِنَّةٞ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡۖ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ﴿٣٢﴾

﴿**کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند**﴾ یعنی: کسانی که نیکوکارند، همانانند که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند. گناه کبیره: هر گناهی است که خداوند متعال در برابر ارتکاب آن، به آتش دوزخ هشدار داده است. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از علیّ‌بن‌ابی‌طالب ؓ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از هفت گناه هلاک کننده بپرهیزید:

۱ ــ شرک آوردن به خداوند متعال.

۲ ــ سحر.

۳ ــ قتل نفسی که خداوند متعال کشتن آن را ــ جز به حق ــ حرام کرده است.

۴ ــ خوردن مال یتیم.

۵ ــ خوردن ربا.

۶ ــ روی‌گردانیدن در روز جنگ.

۷ ــ متّهم کردن زنان پاکدامن بی‌خبر مؤمن به فحشاء».

امّا حافظ ذهبی در کتاب «کبایر» خود گناهان کبیره را تا به هفتاد بر شمرده است. طبرانی روایت می‌کند که مردی به ابن‌عبّاس ﷺ گفت: «گناهان کبیره هفت گناه بیش نیست. ابن‌عبّاس ﷺ فرمود: این گناهان به هفتصد گناه نزدیکترند تا به هفت گناه، مگر باید یادآور شد که همراه با استغفار و آمرزش‌خواهی، گناهی کبیره باقی نمی‌ماند و همراه با اصرار و پافشاری بر گناه، گناهی صغیره باقی نمی‌ماند». یعنی: آن گناه صغیره به کبیره تبدیل می‌شود.

﴿و﴾ نیکوکاران همانانند که ﴿**از فواحش**﴾ یعنی: از ناشایستی‌ها و بی‌حیایی‌ها؛ همچون زنا و شرك پرهیز می‌کنند ﴿**مگر از لَمَمْ**﴾ که گناهان صغیره است. گفته شده: گناه کبیره هر گناهی است که ختم آن در قرآن به آتش دوزخ بشود، فواحش هر گناهی است که در آن حدّ شرعی مقرّر باشد و گناه صغیره؛ گناهی است پایین‌تر از زنا، مانند بوسه و غمزه و نگاه. بخاری، مسلم و غیر ایشان از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: چیزی را شبیه‌تر به «لَمَمْ» از این **حدیث شریف** رسول خدا ﷺ نیافته‌ام که فرمودند: «اِنَّ اللّٰهَ کَتَبَ عَلٰی اِبْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّنٰی، اَدْرَكَ ذٰلِكَ لامُحَالَةَ، فَزِنَی الْعَیْنِ اَلنَّظَرُ، وَزِنَی اللِّسَانِ اَلنُّطْقُ، وَالنَّفْسُ تَـتَمَنّٰی وَتَشْتَهِیْ وَالْفَرْجُ یُصَدِّقُ ذٰلِكَ اَوْ یُکَذِّبُهُ ✿ بی‌گمان خداوند متعال بر فرزند آدم بهرهٔ وی از زنا را نوشته است و او خواه‌ناخواه این بهره را در می‌یابد پس زنای چشم نظرکردن است و زنای زبان سخن گفتن و نفس نیز آرزو و اشتها می‌کند آن‌گاه فرج یا این اشتها را تصدیق می‌کند یا تکذیب». یعنی: آلت تناسلی یا این اشتها را تأیید کرده و مرتکب زنا می‌گردد، یا به آن دست رد زده اشتهای خود را مهار می‌کند و مرتکب زنا نمی‌شود.

﴿**بی‌گمان پروردگارت نسبت به آنها گسترده آمرزش است**﴾ یعنی: هرچند گناه صغیره از حکم مؤاخذهٔ حق تعالی خارج است، لیکن خارج از آن نیست که گناه شمرده شود امّا خداوند متعال آن را به رحمت گسترده و مغفرت فراگیر خود می‌آمرزد و محو می‌کند. بیضاوی می‌گوید: «شاید حق تعالی هشدار به بدکاران و

مژده به نیکوکاران را از آن رو با این جمله دنبال کرد که مرتکب گناه کبیره از رحمت وی ناامید نشده و فرود آمدن عذاب را بر خود حتمی و اجتناب‌ناپذیر نداند بلکه برود و با توبه و انابت، دروازه‌های رحمت را بکوبد». **﴿او به احوال شما داناتر است از آن دم که شما را از زمین پدید آورد﴾** یعنی: شما را در ضمن آفرینش پدرتان آدم از زمین آفرید زیرا حق تعالی آدمؑ را از گل آفرید پس او به طبایع و سرشت‌های شما آگاه و داناست **﴿و آن‌گاه که شما جنین‌هایی در شکمهای مادرانتان بودید﴾** یعنی: در این حال نیز حق تعالی می‌دانست که شما لابد به گناهان صغیره آلوده می‌شوید **﴿پس خودتان را تزکیه نکنید﴾** یعنی: از روی خودستایی و خود بزرگنمایی، خودتان را ستایش نکرده و از گناه پاک و بی‌آلایش معرّفی نکنید و نگویید که از گناهان صغیره پاک و وارسته بوده و در هفت لفّافه از عفاف و پاکدامنی و نجات قرار دارید. ولی اگر ثنا و وصف شما از خودتان بر سبیل اعتراف به نعمت باشد، این کاری نیکو است **﴿خدا به حال کسی که﴾** در دنیا از گناهان **﴿پرهیزگاری نموده داناتر است﴾**. نظیر این آیه است آیهٔ [نساء/۴۹]: (اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ يُزَكُّوْنَ اَنْفُسَهُمْ، بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّيْ مَنْ يَّشَاءُ، وَلاٰ يُظْلَمُوْنَ فَتِيْلا ✿ آیا ندیدی به‌سوی کسانی که خود را تزکیه می‌کنند؟ بلکه خداوند هر که را که خواهد تزکیه می‌کند و به اندازهٔ نخ روی هستهٔ خرمایی هم ستم نمی‌بینند).

مسلم در صحیح خود **حدیث‌شریف** ذیل را از محمّدبن‌عمروبن عطاءؓ روایت کرده است که فرمود: «« من دخترم را (برّه ✿ نیکوکار) نام گذاشتم امّا زینب‌بنت‌ابی‌سلمه به من گفت: رسول اکرمﷺ از این اسم نهی نمودند و فرمودند: خود را تزکیه نکنید زیرا خدای عزّوجلّ به اهل بِرّ و نیکویی از شما داناتر است. اصحاب گفتند: پس چه اسمی بر آن دختر بگذاریم؟ فرمودند: زینب».

همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالرّحمن‌بن‌ابی‌بکرةؓ آمده است که فرمود: مردی نزد رسول اکرمﷺ از مرد دیگری ستایش کرد. رسول خداﷺ فرمودند: «وَيْلَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صٰاحِبِكَ ـ مِراراً ـ اِذَا كٰانَ اَحَدُكُمْ مٰادِحاً صٰاحِبَهُ لاٰ مَحٰالَةَ، فَلْيَقُلْ:

اَحْسِبُ فُلاناً وَاللّٰهُ حَسِيْبُهُ وَلاٰ اُزَكِّيْ عَلَى اللهِ اَحَدا، اَحْسِبُهُ كَذا وَكَذا، اِنْ كٰانَ يَعْلَمُ ذٰلِكَ ✿ وای بر تو، گردن رفیقت را قطع نمودی ـ این جمله را چند بار تکرار نمودند پس چنانچه یکی از شما خواه‌ناخواه می‌خواهد رفیقش را مدح کند، باید بگوید: فلان را چنین می‌پندارم و خداوند ﷻ حسابگر اوست و من احدی را بر خداوند ﷻ تزکیه نمی‌کنم، من او را چنین و چنان می‌پندارم. در صورتی که به اوصافی که برای وی بر می‌شمرد، داناست». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ دستور دادند تا بر روی مدّاحان خاک پاشیده شود.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ثابت‌بن‌حارث انصاری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: چون طفل صغیری از یهود می‌مرد، می‌گفتند: آن طفل صدّیق است. پس این خبر به رسول اکرم ﷺ رسید، ایشان فرمودند: «كَذَبَتِ الْيَهُوْدُ، مٰا مِنْ نِسْمَةٍ يَخْلُقُهُ اللّٰهُ فِيْ بَطْنِ اُمِّهِ اِلاّٰ وَيَعْلَمُ اَنَّـهُ شَـقِيٌّ اَوْ سَعِيْدٌ ✿ دروغ گفتند یهود زیرا هیچ جنبنده‌ای که خداوند ﷻ او را در شکم مادرش می‌آفریند، نیست مگر این‌که می‌داند که او شقیّ است یا سعید». پس خداوند متعال در این هنگام این آیه را نازل فرمود: (هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَاَكُمْ مِنَ الْاَرْض ...).

أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى تَوَلَّىٰ ﴿٣٣﴾

﴿**پس آیا آن کسی را که روی برتافت**﴾ از خیر و از پیروی حق ﴿**دیده‌ای؟**﴾.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیات (۳۳ ــ ۴۱) از واحدی و ابن‌جریر نقل کرده‌اند که این آیات دربارهٔ ولیدبن‌مغیره نازل شد زیرا او در آغاز پیرو دین رسول خدا ﷺ گردید ولی باطعن و سرزنش بعضی از مشرکان روبرو شد و وقتی به او گفتند: چرا دین بزرگان را ترک کرده و راه و رسم آنان را گم کرده‌ای و پنداشته‌ای که آنان در دوزخ‌اند؟ ولید گفت: من از عذاب خدا ترسیدم. سپس آن شخص برای ولید ضامن و عهده‌دار این امر شد که اگر چیزی از مال خویش را به

وی بدهد و به شرک برگردد، وی از جای او عذاب خدای سبحان را تحمّل می‌کند و برمی‌دارد! پس در آغاز ولید بخشی از مالی را که برای آن شخص در برابر اعطای آن تعهّد به گردن گرفته بود داد امّا پس از آن بخل ورزید و تمام آن را به وی نپرداخت. آن‌گاه خداوند متعال این آیات را نازل نمود. البتّه در سبب نزول این آیات، روایات دیگری نیز نقل شده است.

وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰٓ ﴿٣٤﴾

﴿ **و اندکی بخشید** ﴾ از مال ﴿ **و باز ایستاد** ﴾ از بخشیدن بقیّه پس پرداخت آن را به اتمام نرسانید؟ گفته می‌شود: حَفَرَ فَأَكْدىٰ ✿ حفر کرد امّا به زمینی سخت و صخره‌مانند رسید که چاه‌کن را از ادامهٔ کار و به اتمام رساندن حفر آن باز می‌دارد. همچنین وقتی خیر شخص کم شود، گفته می‌شود: أكْدَى الرَّجُل.

أَعِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰٓ ﴿٣٥﴾

﴿ **آیا علم غیب نزد اوست و او می‌بیند؟** ﴾ یعنی: آیا این شخص بی‌خیر، به عذابی که از وی غایب است علم دارد لذا به این امر یقین دارد که فرد دیگری از جایش عذاب را تحمّل می‌کند؟ یا معنی این است: آیا این شخص که دست از انفاق مال کشید ــ یعنی ولیدبن مغیره ــ علم غیب دارد که مالش با انفاق تمام می‌شود؟ درحالی که قضیه چنان که او می‌پندارد، نیست.

أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾

﴿ **یا بدانچه در صحیفه‌های موسی است** ﴾ یعنی: به اسفاری که به موسی ؈ داده

شد و مشتمل بر تورات بود ﴿آگاهش نکرده‌اند؟﴾ دلیل این‌که حق تعالی صحیفه‌های موسی﷣ را مقدّم ذکر کرد، این است که این صحیفه‌ها از دیگر صحُف مشهورتر، از نظر زمان نزدیکتر و از نظر تعداد بیشتر بود.

وَإِبْرَٰهِيمَ ٱلَّذِى وَفَّىٰٓ ﴿۳۷﴾

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿۳۸﴾

﴿و ابراهیمی که وفا کرد﴾ یعنی: آیا از مضمون صُحفی که خداوند متعال به ابراهیم﷣ باوفا داد، آگاه نشده است، ابراهیمی که عهد به جای آورد و آنچه را که بدان مأمور شده بود، به پایهٔ اکمال و اتمام رسانید؟ به‌قولی: معنای (وَفَّیٰ) این است: ابراهیم﷣ در وفا کردن به عهدی که با خدای عزّوجلّ بسته بود، سعی بلیغ کرد. به ذکر صحیفه‌های ابراهیم و موسی﷤ اکتفا شد زیرا مشرکان ادّعا می‌کردند که بر آیین ابراهیم﷣ اند و اهل کتاب نیز به تورات تمسّک می‌ورزیدند. آری! قاعدهٔ مطرح شده در صحیفه‌های ابراهیم و موسی﷤ این بود: ﴿که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد﴾ یعنی: هیچ کس به گناه غیر خود مؤاخذه نمی‌شود پس هر کس مرتکب جرمی مانند کفر یا هر گناه دیگری شد، بار گناهش فقط بر دوش خود اوست و هیچ کس آن را از جایش بر نمی‌دارد. که این اصل، معروف به اصل «مسئولیّت فردی» است.

وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿۳۹﴾

﴿و﴾ آیا از ﴿این﴾ امر آگاه نشده است ﴿که به انسان جز آنچه عمل کرده نرسد﴾ یعنی: به انسان جز پاداش و جزای سعی و عمل خود وی چیز دیگری

نمی‌رسد و او در برابر عملی که انجامش نداده است، مستحقّ اجر و مزدی نیست. البتّه این قاعده که هیچ کس جز در برابر عمل خودش پاداش داده نمی‌شود، در مقابل قاعدهٔ سابق است که هیچ‌کس گناه دیگری را بر نمی‌دارد. پس همچنان‌که احدی مسئولیّت یا گناه غیر خویش را بر دوش نمی‌کشد، همین‌گونه، جز در برابر کارکرد خودش پاداشی نیز به وی تعلّق نمی‌گیرد.

امام شافعی‌ﷺ از همین آیهٔ کریمه چنین استنباط کرده است که ثواب قرائت قرآن به مردگان نمی‌رسد؛ زیرا این قرائت از عمل و کسب خودشان نیست. امّا معتمد در مذاهب چهارگانه این است که ثواب قرائت به اموات می‌رسد زیرا این بخشش و دعایی است به وسیلهٔ قرآن که در هنگام تلاوتش، رحمت‌ها نازل می‌شود. در سنّت نبوی ﷺ نیز رسیدن ثواب دعا و صدقه (ایصال ثواب) برای میّت به ثبوت رسیده است و این امری اجماعی است. مسلم، بخاری و اصحاب کتب حدیث ــ جز ابن‌ماجه ــ از ابی‌هریره‌ﷺ در **حدیث‌شریف** ذیل روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِذَا مٰاتَ الْاِنْسٰانُ اِنْقَطَعَ عَمَلُهُ اِلاّ مِنْ ثَلاثٍ: صَدَقَةٌ جٰارِيَةٌ، اَوْ عِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ، اَوْ وَلَدٌ صٰالِحٌ يَدْعُوْ لَهُ ۞ چون انسان بمیرد؛ عمل وی قطع می‌شود جز از سه چیز: صدقهٔ جاری، یا علمی که از آن سود برده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برای او دعا می‌کند». قُرطبی می‌گوید: «بسیاری از احادیث بر این قول دلالت دارند که ثواب عمل صالح دیگران به مؤمن می‌رسد».

وَأَنَّ سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾

﴿**و این**﴾ امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی‌ﷺ آمده است ﴿**که کوشش او زودا که دیده شود**﴾ یعنی: عمل هر شخص، ثبت شده و محفوظ است و به زودی این سعی و عملش در روز قیامت بر او آشکار ساخته شده و عرضه می‌شود پس اهل قیامت حاصل سعی و عملش را می‌بینند تا نیکوکار مورد إکرام و بدکار مورد

سرزنش و توبیخ قرار گیرد.

ثُمَّ يُجْزَىٰهُ ٱلْجَزَآءَ ٱلْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾

﴿**سپس به حسب آن سعی، به پاداشی هر چه تمامتر**﴾ یعنی: به پاداشی کامل و ناکاسته به تمام‌ترین شکل و صورت ﴿**پاداش داده خواهد شد**﴾ بنابراین، انسان در برابر گناه جزایی همانند آن دریافت می‌کند امّا در برابر ثواب، از ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر از آن ـ تا آنجا که خداوند عزّوجلّ بر آن بیفزاید ـ پاداش داده می‌شود.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلْمُنتَهَىٰ ﴿٤٢﴾

﴿**و این**﴾ امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است ﴿**که بازگشت به سوی پروردگار توست**﴾ یعنی: سرانجام و سرنوشت همه کس به سوی حق تعالی است نه به سوی غیر وی لذا آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. روایت شده است که معاذبن جبل رضی الله عنه در میان قبیلهٔ «بنی‌اود» ایستاد و گفت: «ای بنی‌اود! من فرستادهٔ فرستادهٔ خداوند ﷺ به سوی شما هستم، آیا می‌دانید که بازگشت همه به سوی خداست، به سوی بهشت یا به سوی دوزخ؟!».

وَأَنَّهُۥ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ ﴿٤٣﴾

﴿**و این**﴾ امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است ﴿**که هم اوست که خندانید و گریانید**﴾ یعنی: حق تعالی اهل بهشت را در بهشت خندانید و اهل دوزخ را در دوزخ گریانید، یا هر که را که خواست در دنیا خندانید؛ پس او را

شادمان و مسرور ساخت و هر که را که خواست گریانید؛ پس او را اندوهگین و مغموم ساخت لذا اوست که آفرینندهٔ اسباب خنده و گریه می‌باشد.

واحدی در بیان **سبب‌نزول** این آیه از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که فرمود: رسول خدا ﷺ از نزد گروهی گذشتند که می‌خندیدند پس خطاب به آنان فرمودند: اگر شما آنچه را که من می‌دانم، می‌دانستید؛ یقیناً بسیار می‌گریستید و کمتر می‌خندیدید!». به دنبال آن جبرئیل علیه‌السلام بر آن حضرت ﷺ فرود آمد و این آیه را بر ایشان نازل کرد آن‌گاه رسول خدا ﷺ به سوی آنان بازگشتند و فرمودند: چهل قدم به جلو بر نداشتم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: نزد این گروه برو و به ایشان بگو که خدای عزّوجلّ می‌فرماید: (وَاِنَّهُ هُوَ اَضْحَكَ وَاَبْكٰى).

وَأَنَّهُۥ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾

﴿و﴾ نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما‌السلام آمده است که ﴿**هم اوست که میرانید و زنده گردانید**﴾ یعنی: حق تعالی است که اسباب مرگ و زندگی را به وجود آورد و جز او کسی بر این کار قادر نیست.

وَأَنَّهُۥ خَلَقَ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰ ﴿٤٥﴾

﴿و﴾ نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما‌السلام آمده است که ﴿**هم اوست که زوج نرینه و مادینه را آفرید**﴾ از هر انسان، یا از هر حیوانی.

مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ ﴿٤٦﴾

آری! او زوج نرینه و مادینه را آفرید ﴿**از نطفه‌ای چون فروریخته شود**﴾ در

رَحِم و به یکباره در آن برجهانده شود. آفرینش نرینه و مادینه از نطفه، از جملهٔ متضادّاتی است که در آن وجود دارد زیرا بعضی از آن نرینه خلق می‌شود و بعضی مادینه. نطفه: آب اندک است.

وَأَنَّ عَلَيۡهِ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰ ﴿٤٧﴾

﴿**و نیز**﴾ در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که ﴿**پدیدآوردن عالم دیگر**﴾ یعنی: بازگردانیدن ارواح در اجسام به هنگام رستاخیز ﴿**بر عهدهٔ اوست**﴾.

وَأَنَّهُۥ هُوَ أَغۡنَىٰ وَأَقۡنَىٰ ﴿٤٨﴾

﴿**و**﴾ نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که ﴿**هم اوست که توانگر ساخت و سرمایه بخشید**﴾ یعنی: حق تعالی برای بعضی به قدری ثروت بخشید که آنها را از مردم بی‌نیاز گردانید و برای دیگران سرمایه‌ای فوق ثروت آنان داد. یا معنی این است: اوست که بعضی را سرمایه‌دار و بعضی را فقیر گردانید، بر حسب مشیّت و بر اساس مصلحت و حکمت خویش.

بدین‌گونه، خداوند متعال از آیهٔ (۳۸) تا این آیه، ده اصل و اساس مهمّی را که در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است بیان نمود و اینک این ده اصل و دلیل را با ذکر پنج مثال یا نمونهٔ دیگر از ادلّهٔ قدرت خویش مؤکّد می‌گرداند که عبارت‌اند از:

وَأَنَّهُۥ هُوَ رَبُّ ٱلشِّعۡرَىٰ ﴿٤٩﴾

﴿**و هم اوست پروردگار ستارهٔ شعریٰ**﴾ «شعری» ستاره‌ای است نورانی در پشت

ستارهٔ «جوزاء» که قبیلهٔ «خزاعه» آن را می‌پرستیدند. امام رازی گفته است که: «در میان ستارگان دو ستارهٔ شعری وجود دارد؛ یکی شامی و دیگری یمنی و مراد آیهٔ کریمه شعرای یمنی است چراکه همو مورد پرستش قرار می‌گرفت». برخی از مفسّران گفته اند: خدای سبحان برای ردّ بر کسانی که این ستاره را پرستش می‌کردند، مخصوصاً فرمود که پروردگار شعری است در حالی‌که او پروردگار همه چیزهاست. نقل است: اوّلین کسی که پرستش «شعری» را مرسوم کرد، ابوکبشه از اشراف عرب بود و قریش به منظور تشبیه رسول خدا ﷺ به وی، به ایشان «فرزند ابوکبشه» می‌گفتند زیرا آن حضرت ﷺ مانند ابوکبشه با دین آنان مخالفت کرده بودند. ابوکبشه از اجداد مادری رسول‌اکرم ﷺ بود.

وَأَنَّهُۥٓ أَهۡلَكَ عَادًا ٱلۡأُولَىٰ ﴿٥٠﴾

﴿و هم اوست که عاد نخستین را نابود ساخت﴾ عاد نخستین، اوّلین امّتی است که بعد از امّت نوح علیه السلام نابود ساخته شده است. گفته شده که عاد نخستین؛ قوم هود علیه السلام و عاد دوم؛ عاد «ارم» است. به‌قولی دیگر: عاد دوم قوم ثمودند که صالح علیه السلام پیامبرشان بود.

وَثَمُودَاْ فَمَآ أَبۡقَىٰ ﴿٥١﴾

﴿و ثمود را نیز نابود ساخت﴾ چنان‌که عاد را نابود کرد ﴿و هیچ کس را باقی نگذاشت﴾ یعنی: هیچ یک از دو گروه یادشده را باقی نگذاشت.

وَقَوۡمَ نُوحٖ مِّن قَبۡلُۖ إِنَّهُمۡ كَانُواْ هُمۡ أَظۡلَمَ وَأَطۡغَىٰ ﴿٥٢﴾

﴿**و پیش از آنها**﴾ یعنی: پیش از هلاک ساختن عاد و ثمود، خداوند ﷻ ﴿**قوم نوح را هلاک کرد زیرا آنان ستمگرتر و سرکش‌تر بودند**﴾ از عاد و ثمود، چه آنان با وجود آن مدّت طولانی (۹۵۰) ساله‌ای که نوح علیه السلام آنان را به سوی حق دعوت می‌کرد، با نافرمانی‌های خود در برابر خدای عزّوجلّ گردنکشی کردند، به علاوه آنها آغازگر ستم بودند و آغازگر، ستمگرتر است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا ✿ هر کس سنّت بدی را بنیان گذارد؛ بر اوست گناه آن و گناه کسانی که بدان سنّت بد عمل کرده‌اند».

وَٱلْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ ﴿۵۳﴾

﴿**و مؤتکفه را واژگون کرد**﴾ مؤتکفه: شهرهای قوم لوط ـ یعنی سدوم و عاموره ـ است. این شهرها از آن رو مؤتکفه نامیده شد که هم اهالی خود را واژگون کرد و هم خود نگونسار شد ـ یعنی بلندای آن هم‌سطح زیرین آن گردید ـ و جبرئیل علیه السلام بعد از آن‌که آنها را به هوا برداشت، نگونسار واژگونشان کرد.

فَغَشَّىٰهَا مَا غَشَّىٰ ﴿۵۴﴾

﴿**پوشاند بر آن**﴾ یعنی: بر شهرهای قوم لوط ﴿**آنچه را پوشاند**﴾ از سنگهایی که بر آن فروافتاد و نیز بر آنان انواع عذاب را پوشاند. ابهام در «ما» برای افادهٔ تهویل و تعمیم عذاب برآنان است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ﴿۵۵﴾

﴿**پس به کدام یک از نعمتهای پروردگارت تردید روا می‌داری**﴾ ای انسان

تکذیب‌کنندهٔ شکّاک شبهه‌افگن ناسپاس ؟ مراد از نعمت‌ها ، نعمت‌هایی است که خداوند متعال قبلاً آنها را بر شمرد؛ از آفرینششان ، توانگرْ ساختنشان ، آفرینش آسمان و زمین و نعمت‌هایی که در آنها برای انسان پدید آورده است .

هَٰذَا نَذِيرٌ مِّنَ ٱلنُّذُرِ ٱلْأُولَىٰٓ ﴿۵۶﴾

﴿ **این هشداردهنده‌ای از هشداردهندگان نخستین است** ﴾ یعنی : محمّد ﷺ فرستاده‌ای همچون فرستادگان پیشین قبل از خود به سوی شماست زیرا او نیز شما را بیم و هشدار می‌دهد همان‌گونه که ایشان اقوام خود را هشدار دادند . چنان‌که در سورهٔ [احقاف/۹] خواندیم که خداوند متعال فرمود : « قُلْ مٰا کُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُل ۞ بگو : من پدیده‌ای نوظهور در میان پیامبران نبوده‌ام » .

أَزِفَتِ ٱلْأَزِفَةُ ﴿۵۷﴾

﴿ **نزدیک شونده نزدیک گشت** ﴾ یعنی : قیامت نزدیک شد چرا که زمان برپایی آن نزدیک است؛ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است : « مَثَلِیْ وَمَثَلُ السّٰاعَةِ کَهٰاتَیْنِ ۞ مَثَل من و مَثَل قیامت همانند این دو انگشت من است » . و دو انگشت میانه و سبّابهٔ خود را از هم باز کردند .

لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿۵۸﴾

﴿ **جز خدا کسی کاشف آن نیست** ﴾ یعنی : هیچ کس جز خداوند ﷻ قادر به برطرف ساختن قیامت نیست؛ آن‌گاه که خلق را با سختی‌ها و هول و هراسهای آن در پوشاند .

أَفَمِنْ هَٰذَا ٱلْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿۵۹﴾

﴿آیا از این سخن تعجب می‌کنید؟﴾ یعنی: چگونه تکذیب‌کنان از استماع قرآن، یا از وقوع قیامت تعجّب می‌کنید؟.

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ﴿۶۰﴾

﴿و می‌خندید﴾ یعنی: از روی استهزا و تمسخر بر قرآن یا بر قیامت می‌خندید، با آن‌که قیامت نه محلّ تکذیب است و نه موضع استهزا ﴿و نمی‌گریید؟﴾ از بیم و انزجار وعید و عذابهای سختی که در آن است؟! روایت شده است که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه هیچ‌گاه خندان دیده نشدند و خندهٔ ایشان فقط تبسّم بود. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که چون آیهٔ: (اَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيْثَ تَعْجَبُوْنَ) نازل شد، اهل «صفه» گفتند: «اِنّٰا لِلّٰهِ وَاِنّٰا اِلَيْهِ راجِعُوْن» سپس گریستند تا بدانجا که اشکهایشان بر رخسارهایشان جاری شد. پس چون رسول خدا ﷺ صدای گریهٔ آنان را شنیدند، خود نیز با ایشان گریستند و ما نیز برای گریهٔ پیامبر ﷺ گریستیم؛ آن‌گاه فرمودند: «لاٰ يَلِجُ النّٰارَ مَنْ بَكٰى مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ، وَلاٰيَدْخُلُ الْجَنَّةَ مُصِرٌّ عَلٰى مَعْصِيَةِ اللّٰهِ، وَلَوْ لَمْ تَذْنِبُوا لَذَهَبَ اللّٰهُ بِكُمْ وَلَجٰاءَ بِقَوْمٍ يَذْنِبُوْنَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ وَيَرْحَمُهُمْ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْم ۞ هر کس از ترس خدا گریست، به آتش وارد نمی‌شود و هر کس بر معصیت خدا پای فشرد، به بهشت وارد نمی‌شود و اگر شما گناه نکنید، همانا خداوند شما را بر می‌دارد و قومی را به میان می‌آورد که گناه کنند تا برآنان بیامرزد و رحم کند زیرا اوست که آمرزگار مهربان می‌باشد».
ابوحازم می‌گوید: «روزی جبرئیل علیه السلام درحالی بر رسول خدا ﷺ فرود آمد که مردی نزد ایشان می‌گریست پس جبرئیل علیه السلام از رسول اکرم ﷺ پرسید که این شخص کیست؟ فرمودند: این فلان است. جبرئیل علیه السلام گفت: ما همهٔ اعمال

بنی‌آدم را وزن می‌کنیم، جز گریه را زیرا خداوند متعال با یک قطره اشک، دریاهایی از جهنّم را خاموش می‌گرداند».

وَأَنتُمْ سَٰمِدُونَ ﴿٦١﴾

﴿و شما بازی‌کننده هستید﴾ یعنی: شما به انواع سرگرمی‌ها سرگرم و سرخوش هستید، یا شما متکبّرانه سر برافراشته‌اید و می‌خرامید.

فَٱسْجُدُوا۟ لِلَّهِ وَٱعْبُدُوا۟ ۩ ﴿٦٢﴾

﴿پس الله را سجده کنید و بپرستید﴾ از آن رو که او سزاوار سجده و پرستش از سوی شماست. روایت‌شده است که رسول اکرم ﷺ در هنگام تلاوت این آیه کریمه سجده کردند و مسلمانان و کفّار که در امر وحی و قرآن شک داشته و با پیامبر ﷺ در ستیز بودند، نیز با ایشان سجده کردند. آری! آیات عظیم این سوره، چون پتکی سنگین بر دلهایشان فرود آمد به گونه‌ای که نتوانستند در برابر تأثیر قرآن مقاومت کنند پس بی‌اختیار به سجده رفتند. از همین رو شافعی و ابوحنیفه رحمهماالله برآنند که این آیه محلّ سجدهٔ تلاوت است.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قمر
مکّی است و دارای پنجاه‌وپنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن حق تعالی از دو پاره شدن ماه به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم ﷺ، «قمر» نامیده شد.

قبلاً در بیان فضیلت سورهٔ «قٓ» نیز نقل کردیم که رسول خدا ﷺ دو سورهٔ «ق» و «قمر» را در نمازهای عید اضحی و فطر می‌خواندند زیرا این دو سوره، مشتمل بر مژده‌ها، هشدارها، بیان آغاز و اعادهٔ آفرینش، توحید، نبوّت و غیر آن از مقاصد عظیم‌اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره از آغاز تا انجام خود، حمله‌ای سخت کوبنده و محکم بر دلهای دروغ‌انگاران هشدارهای الهی است، به همان اندازه که آرامبخش نیرومند و محکمی برای دلهای مؤمنان و باورمندان است».

ٱقْتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلْقَمَرُ ﴿١﴾

﴿قیامت نزدیک شد﴾ یعنی: قیامت به اعتبار زمانی که از عمر دنیا بعد از نبوّت محمّد ﷺ باقی مانده و در مقایسه با آنچه که از عمر دنیا گذشته است، نزدیک شد. البتّه مرور قرنها بعد از نزول این آیه و گذشت دهها قرن دیگر نیز، در عمر دنیایی که آن را دانشمندان معاصر پنج میلیارد سال یا بیشتر از آن تخمین زده‌اند، چیزی به حساب نمی‌آید لذا قیامت به این اعتبار نزدیک است که هر امر آمدنی‌ای نزدیک می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که روزی رسول اکرم ﷺ ـ در حالی که آفتاب مشرف به غروب بود ـ برای اصحابشان سخنرانی می‌کردند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست، از عمر دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی نمانده است جز به اندازهٔ زمانی که از این روز شما نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی مانده است و ما هم اکنون جز چیز اندکی از خورشید نمی‌بینیم».

﴿و از هم شکافت ماه﴾ یعنی: ماه ـ به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم ﷺ شق گردید و دو پاره شد. عثمان‌بن‌عطاء از پدرش روایت کرده است که در معنای این بخش از آیه گفت: «ماه به زودی شکافته خواهد شد». یعنی: تا هنوز شکافته نشده است. و کسانی از اهل تفسیر که مشرب حکما را دارند و خرق و التیام در جسم سماوی را قبل از وقوع قیامت جایز نمی‌دانند، نیز بر این نظرند. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «انشقاق و دو پاره‌شدن ماه، در زمان رسول اکرم ﷺ به وقوع پیوست، که این واقعه در احادیث متواتر با اسانید صحیح به اثبات رسیده و در میان علما مورد اتّفاق می‌باشد. و این یکی از معجزات پر درخشش و قاطع آن حضرت ﷺ بود». بخاری، مسلم و غیر ایشان از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «مردم مکّه از رسول خدا ﷺ درخواست کردند که برایشان نشانه‌ای را بنمایاند پس آن حضرت ﷺ ماه را به صورت دو پاره به آنان نمایاندند تا بدانجا که کوه حراء در میان دو پارهٔ ماه واقع شد». در روایت دیگری آمده است که: «یک پارهٔ ماه بالای کوه قعیقعان و پارهٔ دیگر آن بر کوه ابوقبیس قرار گرفت». همچنین بخاری و

مسلم از ابن‌مسعود﵁ روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول اکرم ﷺ ماه به دو پاره شق شد، پاره‌ای بالای کوه و پاره‌ای دیگر پایین‌تر از آن. در این اثنا رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اینک بنگرید». یعنی معجزه‌ای را که درخواست کرده بودید، مشاهده کنید.

وَإِن يَرَوْاْ ءَايَةً يُعْرِضُواْ وَيَقُولُواْ سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾

﴿و هرگاه﴾ کافران قریش ﴿نشانه‌ای ببینند﴾ یعنی: معجزه‌ای برای آن حضرت ﷺ ببینند که دالّ بر نبوّت ایشان باشد؛ ﴿إعراض کنند﴾ و از تصدیق و ایمان به آن روی برتابند ﴿و گویند: سحری است مستمّر﴾ یعنی: این معجزه، سحری است نیرومند و سخت که بر هر سحر دیگری فایق می‌آید. آن‌گاه که یک چیز قوی و مستحکم باشد، اعراب می‌گویند: «اِسْتَمَرَّ الشَّیْءُ». یا مرادشان از «مستمّر» این بود که این معجزه، جادویی دنباله‌دار و مستمرّ است.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیه می‌گویند: آن‌گاه که ماه دو پاره شد، مشرکان گفتند: محمّد ﷺ ما را سحر کرده است پس، از مسافران راه‌ها بپرسید که آیا آنان نیز این پدیده را دیده‌اند یا خیر؟ و از مسافران سؤال کردند. آنها نیز گفتند: بلی! ما این پدیده را دیده‌ایم. آن‌گاه آیات (۱ ـ ۲) نازل شد. ابن‌مسعود﵁ می‌گوید: من خود قبل از هجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه، ماه را به شکل دو پاره در مکّه دیدم. پس مشرکان گفتند: ماه جادو شده است!! آن‌گاه این آیه نازل شد.

وَكَذَّبُواْ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُمْۚ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ ﴿٣﴾

﴿و دروغ شمردند﴾ کافران نبوّت رسول‌اکرم ﷺ را ﴿و هوی و هوسهای خویش را﴾ که شیطان با وسوسه‌های خود برایشان آراست ﴿پیروی کردند﴾ و حق را بعد از

ظهور آن ردّ نمودند ﴿و هر کاری مستقرّی دارد﴾ یعنی: هر کاری به سرانجامی منتهی می‌شود؛ از ناکامی یا پیروزی در دنیا و نیکبختی یا بدبختی در آخرت امّا نهایتاً خیر در اهل خیر و شرّ در اهل شرّ قرار می‌گیرد. یا معنی این است: برای هر کار حقیقتی است؛ پس آنچه از آن حقیقت که در دنیا مقدّر باشد، به زودی نمایان می‌شود و آنچه که به آخرت موکول شده باشد، نیز به زودی شناخته می‌شود.

در این آیه نیز تسلیتی برای رسول خدا ﷺ و مژده‌ای به ایشان است که پیروزی به زودی در دنیا همپیمانشان خواهد بود و در آخرت نیز درجات بلند و بهشت جاویدان از آنِ ایشان و پیروانشان است.

وَلَقَدْ جَآءَهُم مِّنَ ٱلْأَنۢبَآءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ﴿٤﴾

﴿و قطعاً از خبرها آنچه که در آن درس عبرت است، بدیشان رسیده است﴾ یعنی: قطعاً از اخبار امّت‌های دروغ انگار پیشین که داستانهایشان در قرآن بیان شده است، چنان درسها و موعظه‌هایی به کفّار مکّه رسیده است که تأمّل در آنها برای دست برداشتنشان از آن شرارتها و بدیها کافی است.

حِكْمَةٌۢ بَٰلِغَةٌ ۖ فَمَا تُغْنِ ٱلنُّذُرُ ﴿٥﴾

﴿حکمتی است بالغه﴾ یعنی: قرآن به عنوان حکمتی رسا و تامّه که در محکمی و استواری خود در اوجگاه اعتلا قراردارد و در آن هیچ نقص و خللی نیست، بدیشان آمده است ﴿ولی هشدارها سود نمی‌دهد﴾ یعنی: هرگز بیم‌دادنها و هشدارها به حال معاندان سودی نمی‌بخشد زیرا عنادشان، آنان را از پذیرش حق برمی‌گرداند.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ ٱلدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ ﴿٦﴾

﴿پس﴾ای محمّد ﷺ! ﴿از آنان روی برتاب﴾و خود را در دعوتشان خسته و رنجور نکن، از آنجا که بیم و هشدار در آنان تأثیرگذار نیست ﴿روزی که دعوتگر به سوی چیزی ناشناخته دعوت می‌کند﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! این روز را برای آنان انتظار بکش. دعوتگر: اسرافیل ﷺ است و (شَيْءٌ نُكُر): رخداد وحشتناك و غریبی است که آن را از بس بزرگ می‌بینند، نمی‌شناسند چرا که قبل از آن با نظیر چنان امر بزرگی شناخت نداشته و مانند آن را ندیده بودند و آن رخداد وحشتناك، رفتن به سوی صحنهٔ هولناك حساب روز قیامت است.

خُشَّعًا أَبْصَٰرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ ٱلْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ﴿٧﴾

﴿در حالی که چشمهای خود را فروهشته‌اند﴾ یعنی: روزی که از قبرهای خود بیرون می‌آیند، چشمهایشان خوار و ذلیل است از بس که احساس ذلّت و پستی می‌کنند ﴿چون ملخهای پراکنده از قبرها بر می‌آیند﴾ یعنی: در اثر ذلّت و خواری، با چشمان ضعیف و خسته‌ای از گورهای خود بیرون می‌آیند، گویی در کثرت و به هم آمیختگی‌شان مانند ملخهای پراکندهٔ انبوهی هستند که به همدیگر درآمیخته‌اند.

مُّهْطِعِينَ إِلَى ٱلدَّاعِ يَقُولُ ٱلْكَٰفِرُونَ هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿٨﴾

﴿به سرعت﴾و بدون هیچ درنگ و تأخیری ﴿به سوی آن دعوتگر﴾که اسرافیل ﷺ است ﴿می‌شتابند. کافران می‌گویند: امروز چه روز دشواری است﴾ آری! آن روز بر کفّار روز سخت و دشواری است ولی بر مؤمنان سخت نیست چنان‌که

از مفهوم مخالف این آیه دانسته می‌شود.

﴿كَذَّبَتۡ قَبۡلَهُمۡ قَوۡمُ نُوحٖ فَكَذَّبُواْ عَبۡدَنَا وَقَالُواْ مَجۡنُونٞ وَٱزۡدُجِرَ ۝٩﴾

﴿پیش از آنان﴾ یعنی: پیش از قریش، امّت‌های دیگر و از جمله ﴿قوم نوح نیز به تکذیب پرداختند و بندهٔ ما را دروغزن خواندند﴾ انتساب نوح علیه السلام به عبودیّت حق تعالی، گرامیداشت و تشریفی برای او و تنبیهی بر این حقیقت است که فقط نوح علیه السلام بود که در آن وقت هدف از آفرینش خود را ـ که همانا عبودیّت است ـ برآورده گردانید، چه در آن هنگام بر روی زمین جز او عابد دیگری برای خداوند جل جلاله وجود نداشت ﴿و گفتند: دیوانه‌ای است﴾ امّت نوح علیه السلام به وی نسبت دیوانه‌گی را دادند ﴿و با او به درشتی برخورد شد﴾ یعنی: نوح علیه السلام با انواع زجر و شکنجه و دشنام و خشونت، از میدان تبلیغ رسالت و تبیین نبوّت رانده شد و از سوی آنان تحت فشار قرار گرفت.

﴿فَدَعَا رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَغۡلُوبٞ فَٱنتَصِرۡ ۝١٠﴾

﴿پس دعا کرد به جناب پروردگار خویش که: من مغلوب شدم؛ به داد من برس﴾ و برای من و دین خویش از آنان انتقام بگیر. بدین‌گونه بود که نوح علیه السلام طالب نصرت برآنان شد چرا که به تمرّد، سرکشی و پافشاری آنان بر گمراهی پی‌برده و از آنان تماماً مأیوس شده بود. روایت شده است که: یکی از آنان می‌آمد و نوح علیه السلام را به زیر پای خود افگنده گلویش را آنچنان می‌فشرد که از خفگی بی‌هوش بر زمین می‌افتاد و چون به هوش می‌آمد، چنین دعا می‌کرد: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِیْ فَاِنَّهُمْ لاٰ یَعْلَمُوْنْ ۞ بار الها! بر قومم بیامرز زیرا آنان نمی‌دانند».

فَفَتَحْنَآ أَبْوَٰبَ ٱلسَّمَآءِ بِمَآءٍ مُّنْهَمِرٍ ﴿١١﴾

﴿پس درهای آسمان را به آبی بسیار ریزان گشودیم﴾ که سخت، پیاپی و سیل آسا بر آنان فرومی‌ریخت.

وَفَجَّرْنَا ٱلْأَرْضَ عُيُونًا فَٱلْتَقَى ٱلْمَآءُ عَلَىٰٓ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٢﴾

﴿و از زمین چشمه‌ها برشکافتیم﴾ یعنی: همهٔ زمین و حتّی درون تنورها را که جایگاه فروزش آتش است، چشمه‌های روان و بر شکافته‌ای گردانیدیم؛ **﴿تا آب برای کاری که مقدّر شده بود، به هم پیوست﴾** یعنی: تا سرانجام، آب آسمان و آب زمین برای انجام امری که در بارهٔ آنان فیصله شده بود، جمع شد و به هم پیوست. آن امر فیصله شده، همانا هلاکتشان با غرق در آب بود.

وَحَمَلْنَٰهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَٰحٍ وَدُسُرٍ ﴿١٣﴾

﴿و او را بر کشتی تخته‌دار و میخ آجین سوار کردیم﴾ یعنی: نوح علیه السلام را بر کشتی‌ای که تخته‌های عریضی داشت و میخ‌ها آن تخته‌ها را به هم محکم پیوسته بود، سوار کردیم. مراد این است که کشتی نوح علیه السلام، سخت استوار و مستحکم بود.

تَجْرِى بِأَعْيُنِنَا جَزَآءً لِّمَن كَانَ كُفِرَ ﴿١٤﴾

﴿زیر نظر ما روان بود﴾ یعنی: آن کشتی در منظر و دیدگاه ما و با حفظ و نگه‌داشت ما، روان بود **﴿به عنوان جزای کسی که او را ناسپاسی کرده بودند﴾** یعنی: روان کردن کشتی، پاداشی برای نوح علیه السلام بود؛ همان کسی که برایشان نعمتی بود و

آنها این نعمت را کفران و ناسپاسی کرده بودند. یا معنی این است: آنان به عنوان جزا و انتقامی برای نوح﵇ که دعوتش را مورد انکار قرارداده بودند، غرق ساخته شدند.

وَلَقَد تَّرَكۡنَٰهَآ ءَايَةً فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿١٥﴾

﴿**و به راستی آن را آیتی باقی گذاشتیم**﴾ یعنی: به راستی آن کشتی را به عنوان عبرتی برای عبرت‌گیران باقی گذاشتیم چنان که تا هنوز هم از وجود کشتی نوح﵇ بر کوه «آرارات» سخن می‌رود. به‌قولی معنی این است: این برخوردی را که با آنان کردیم، به عنوان عبرت و موعظه‌ای برای آیندگان باقی گذاشتیم ﴿**پس آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست**﴾ که از این نشانه، پند و عبرت گیرد؟.

فَكَيۡفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿١٦﴾

﴿**پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟**﴾ یعنی: عذاب و هشدارهای من به‌گونه‌ای هولناک و عجیب بود که در وصف نمی‌گنجد و بدین‌گونه بود که برای پیامبر خود نوح﵇ انتقام گرفتیم.

وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿١٧﴾

﴿**و هرآینه قرآن را برای ذکر**﴾ یعنی: برای یادگیری و حفظ ﴿**آسان کرده‌ایم**﴾ و کسی را که جویای حفظ آن باشد، بر یادگیری آن یاری نمودیم. به‌قولی دیگر معنی این است: قرآن را برای پندگرفتن و موعظه پذیری آماده کردیم چرا که در آن انواع پند و اندرز قرار دادیم ﴿**پس آیا هیچ پندپذیری هست**﴾ که از مواعظ و

عبرتهای آن پند و عبرت گیرد. آیهٔ کریمه انگیزشی است بر فراگیری و آموختن قرآن، بسیار تلاوت نمودن آن و شتاب کردن در طلب فهم معانی آن. چنان‌که نظیر این معنی در آیهٔ (۹۷) از سورهٔ «مریم» نیز آمده است. ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر خدای عزّوجلّ قرآن را بر زبان انسانها آسان نمی‌کرد، هرگز احدی از خلق نمی‌توانست که به کلام وی نطق کند». حکمت در تکرار (هَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) تجدید تنبیه و هشدار در مورد لزوم پندگرفتن از قرآن است زیرا هر تکراری در قرآن برای تثبیت و پایدارساختن معانی در نفوس انسانها می‌باشد.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿۱۸﴾

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ﴿۱۹﴾

﴿**عاد به تکذیب پرداختند**﴾ عاد: قوم هود علیه السلام بودند که او در میانشان به پیامبری مبعوث شد امّا به تکذیب وی پرداخته و او را آزار و شکنجه دادند ﴿**پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟**﴾ یعنی: بشنوید که عذاب و إنذار ما برای آنان چگونه بود: ﴿**ما بر آنان بادی صرصر فرستادیم**﴾ یعنی: بادی بسیار سرد. به‌قولی: باد صرصر بادی است که صدای سخت و هولناکی داشته باشد ﴿**در روزی شوم دنباله‌دار**﴾ یعنی: در روزی که شومی و ناخجسته‌گی آن پیوسته و مستمرّ بود و با نحوست خود چنان برآنان استمرار یافت که تماماً هلاک‌شان گردانید. ابن‌کثیر می‌گوید: «نحوست آن روز بدین جهت مستمرّ بود که عذاب دنیوی آنها را به عذاب اخروی پیوست گردانید». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «این عذاب در آخرین چهارشنبه ماه نازل شد و کوچک و بزرگ آنان را نابود کرد». مراد این است که آن روز، بر کفّار قوم عاد نحس و شوم بود، نه بر پیامبرشان و بر مؤمنان پس ذات آن روز نحس نبود بنابراین، تشاؤم به عدد (۱۳) و امثال آن از اعداد، شرعاً

صحیح نیست.

تَنزِعُ ٱلنَّاسَ كَأَنَّهُمۡ أَعۡجَازُ نَخۡلٍ مُّنقَعِرٖ ﴿٢٠﴾

آن باد صرصر چنان باد سختی بود **﴿که مردم را از جا می‌کند﴾** یعنی: آنان را از زیر پایشان همچون برکندن درخت خرما از بن و ریشه، از جا می‌کند. مجاهد می‌گوید: «باد صرصر آنها را از زمین بر می‌کند و بر سرهایشان محکم بر زمین می‌کوفت چنان که گردنهایشان خرد گشته و سرهایشان از بدنهایشان جدا می‌شد». به‌قولی معنی این است: آن باد صرصر مردم را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشید و از زمین بر می‌کند **﴿گویی آنان تنه‌های درختان خرمای از ریشه برکنده‌ای بودند﴾** خداوند متعال آنان را در درازی قد و قامت‌شان ـ آن‌گاه که باد آنها را از جا برمی‌کند و بر روهایشان بر زمین می‌کوبید ـ به درختان خرمایی تشبیه کرده که بر زمین می‌افتند درحالی‌که سر ندارند. مُنْقَعِرْ: یعنی کنده شده از ریشهٔ خویش.

فَكَيۡفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٢١﴾

وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ﴿٢٢﴾

﴿پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟﴾ تکرار این عبارت برای تهویل و افگندن بیم و هراس در دلهاست **﴿و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟﴾** تکرار این عبارت نیز چنان‌که گفتیم، برای تجدید تنبیه و توجّه دادن به آنهاست. مفسّران برای (لِلذِّكْر) همچون آیهٔ (۱۷) دو معنی بیان کرده‌اند؛ یکی «پندپذیری» که این معنی به مقام و سیاق مناسب‌تر است و دیگری «حفظ» و یادگیری. چنان‌که روایت شده است: «هیچ کتابی از کتابهای الهی

همانند قرآن از اوّل تا آخر حفظ شده نبوده است».

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِٱلنُّذُرِ ﴿٢٣﴾

﴿**قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند**﴾ یعنی: قوم ثمود پیامبرانی را که به سویشان فرستاده شده بودند، تکذیب کردند. یا معنی این است: آنان پیامبرشان صالح علیه السلام را دروغزن شمردند و به صیغهٔ جمع ذکر شد زیرا هرکس یکی از انبیا علیهم السلام را تکذیب کند، در حقیقت سایر آنان را نیز تکذیب کرده است چه پیامبران علیهم السلام همه در دعوت به سوی اصول و کلّیّات شرایع الهی، اتّفاق و هماهنگی کاملی داشته‌اند.

فَقَالُوٓاْ أَبَشَرًا مِّنَّا وَٰحِدًا نَّتَّبِعُهُۥٓ إِنَّآ إِذًا لَّفِي ضَلَٰلٍ وَسُعُرٍ ﴿٢٤﴾

﴿**و گفتند**﴾ قوم صالح علیه السلام ﴿**آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟**﴾ یعنی: چگونه بشری را پیروی کنیم که از جنس خود ماست و به‌علاوه او تک و تنهاست و بر دعوت خود هیچ پیروی ندارد؟ ﴿**در این صورت ما واقعاً در گمراهی خواهیم بود**﴾ یعنی: اگر ما از او پیروی کنیم، در این صورت، دور از حق و در اشتباه و خواهیم بود ﴿**و در سُعُر**﴾ یعنی: در آن صورت، ما در عذاب و رنج و سختی خواهیم بود. به‌قولی: مراد از (سُعُر) در اینجا دیوانه گی است، یعنی در صورت پیروی از صالح علیه السلام، ما در دیوانه گی خواهیم بود.

أَءُلْقِيَ ٱلذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنۢ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ﴿٢٥﴾

﴿**آیا از میان همهٔ ما ذکر بر او فرود آمده است**﴾ یعنی: چگونه او از میان همهٔ ما به

وحی و نبوّت مخصوص گردانیده شده در حالی‌که در میان ما کسانی هستند که از او به این کار سزاوارترند ﴿نه بلکه او دروغگویی خودپسند است﴾ یعنی: او دروغگویی است از حدّ متجاوز. أَشِرْ: نشاط و شادمانی، یا ناز و تکبّر و غرور است.

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَّنِ ٱلْكَذَّابُ ٱلْأَشِرُ ﴿٢٦﴾

﴿به زودی فردا خواهند دانست که دروغگوی گستاخ کیست﴾ آیا صالح علیه السلام است یا آنان؟ مراد از فردا، وقت فرود آمدن عذاب بر آنان در دنیا، یا روز قیامت است.

إِنَّا مُرْسِلُواْ ٱلنَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَٱرْتَقِبْهُمْ وَٱصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾

﴿هرآینه ما فرستندهٔ ماده شتر هستیم﴾ یعنی: بیرون‌آورندهٔ آن از درون صخره هستیم؛ همان‌گونه که آنان پیشنهاد کرده‌اند. روایت شده است که صالح علیه السلام دو رکعت نماز گزارد و دعا کرد آن‌گاه صخره‌ای که قوم وی تعیین‌کرده بودند شکافته شد و کوهان شتر از آن پدیدار گشت و شتر بزرگ و عظیم‌الجثّه‌ای از آن بیرون آمد ﴿برای آزمایش آنان﴾ یعنی: برای ابتلا و امتحانشان ﴿پس مراقب آنان باش﴾ ای صالح علیه السلام که چه می‌کنند ﴿و شکیبایی کن﴾ بر آزارهایی که از سوی آنان به تو می‌رسد.

وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ ٱلْمَآءَ قِسْمَةٌۢ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ ﴿٢٨﴾

﴿و به آنان خبر ده که آب در میانشان﴾ یعنی: در میان قوم ثمود و میان شتر ﴿تقسیم شده است﴾ یک روز از آنِ شتر است و روز دیگر از آنان چنان که

حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴾ آبشخوری برای او و آبشخور روزی معیّن برای شماست» [شعراء/۱۵۵]. ﴿هر کدام را آب به نوبت خواهد بود﴾ یا هر کدام در حصّه‌ای از آب حاضر باشند. شِرْب: حصّه و بهره‌ای معیّن از آب است. مجاهد می‌گوید: «یعنی قوم ثمود در روز نوبت خود بر آب حاضر بوده و از آن بیاشامند و در روز نوبت شتر شیر آن را بدوشند». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «در روز نوبت آنان، شتر چیزی از آب را نمی‌نوشید و به آنها شیر می‌داد و آنها از شیر آن در نعمت بودند و چون روز نوبت شتر می بود، همهٔ آب را می‌نوشید به طوری که از آن آب چیزی باقی نمی‌ماند».

فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ ﴿۲۹﴾

﴿پس رفیقشان را صدا کردند﴾ یعنی: قبیلهٔ ثمود از این تقسیم دلتنگ شده رفیقشان را ندا کردند و او را بر پی‌کردن شتر برانگیختند و او فرد بدبخت و شروری به‌نام «قدار بن سالف» بود؛ ﴿پس او دست درازی نمود و شتر را پی کرد﴾ یعنی: او بر شتر حمله برد و آن را پی کرد، یا بر دست دراز کردن به اسباب پی کردن شتر جسارت نموده و شتر را پی کرد. محمّدبن‌اسحاق می‌گوید: «قدار در بن درختی بر سر راه شتر صالح کمین گرفت و ابتدا تیری به سوی آن انداخت و با آن تیر عضلهٔ ساق پایش را هدف قرار داد، سپس با شمشیر بر او یورش برد و پی پای او را شکست آن‌گاه او را ذبح کرد».

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿۳۰﴾

﴿پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟﴾ تفسیر نظیر این آیه در همین سوره گذشت و نیز آیهٔ بعدی تفسیرکنندهٔ آن است:

إِنَّآ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَٰحِدَةً فَكَانُواْ كَهَشِيمِ ٱلْمُحْتَظِرِ ﴿٣١﴾

﴿هرآینه ما﴾ در روز چهارم از پی‌کردن شتر **﴿بر سرشان یک فریاد مرگبار فرستادیم﴾** چنان‌که در سورهٔ «هود» آمده است. مراد از آن: بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام است **﴿و مانند خار و خاشاک در هم شکستهٔ کومه‌ها، ریز ریز شدند﴾** محتظر: صاحب حظیره و کومه است که برای گوسفندان خویش آغل (پرچین) درست می‌کند تا آنها را از باد و سرما محفوظ دارد. پس آنان مانند خار و خاشاک خشک درون آغل گوسفندان شدند که بعد از فروافتادن از دیوارهای آغل، گوسفندان آن را پایمال می‌کنند.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا ٱلْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿٣٢﴾

﴿و هرآینه قرآن را برای پندآموزی آسان گردانیدیم پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟﴾ تفسیر نظیر آن گذشت.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍۭ بِٱلنُّذُرِ ﴿٣٣﴾

﴿قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند﴾ تفسیر نظیر آن، در آیهٔ (۲۳) گذشت.

إِنَّآ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ نَّجَّيْنَٰهُم بِسَحَرٍ ﴿٣٤﴾

﴿هرآینه ما بر سر آنان باد سنگبار فروفرستادیم﴾ حَاصِبْ: بادی است که آنان را با سنگریزه می‌زند **﴿مگر خاندان لوط را﴾** یعنی: جز لوط و پیروانش را **﴿که به وقت**

سحر نجاتشان دادیم ﴾ سحر: یک ششم آخر شب پیش از طلوع بامداد است.

نِّعْمَةً مِّنْ عِندِنَا ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي مَن شَكَرَ ﴿۳۵﴾

﴿نعمتی از جانب ما بود ﴾ یعنی: این نجات‌دادن، إنعام و مهربانی‌ای از جانب ما بر لوط‌ﷺ و کسانی بود که از او پیروی کردند **﴿هر که شکر گزارده، بدین‌سان او را پاداش می‌دهیم ﴾** یعنی: هرکس را که به ما و رسول ما مؤمن است و مطیع و به این ترتیب، شکرگزار نعمت ماست و آن را ناسپاسی نمی‌کند، این گونه پاداش می‌دهیم.

وَلَقَدْ أَنذَرَهُم بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ﴿۳۶﴾

وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿۳۷﴾

﴿و لوط آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود ﴾ یعنی: لوط قومش را از گرفتن سخت خداوند متعال و از عذاب بسیار شدید او هشدار داده بود؛ **﴿ولی در هشدارها به جدال برخاستند ﴾** یعنی: آنان در هشدارها شک نموده و آن را باور نکردند، سپس بدین حدّ از کفر و انکار نیز بسنده نکرده و جرم بزرگ دیگری را مرتکب شدند: **﴿و از مهمانان او کام دل خواستند ﴾** یعنی: از لوط‌ﷺ خواستند تا آنان را بر فرشتگانی که به صورت جوانانی امرد و خوبروی نزد وی آمده بودند، دسترسی دهد تا چنان‌که عادت‌شان بود، با آنها بدکاری کنند زیرا زن گمراه لوط‌ﷺ به آنان پیغام فرستاده و از آمدن چنین مهمانان خوبرویی برای لوط‌ﷺ، آگاهشان کرده بود پس همین‌که این خبر را شنیدند، از همه جا شتابان به سوی لوط‌ﷺ روی آوردند ولی او در را به رویشان بست امّا آنها شروع به شکستن در کردند و

لوط علیه‌السلام پیوسته از آنان می‌خواست که از مهمانانش دست بردارند **﴿پس دیدگانشان را محو ساختیم﴾** یعنی: چشمانشان را کاملاً محو کردیم به طوری که هیچ شکافی در آنها دیده نمی‌شد چنان که باد نشانه‌های راه را با خاکی که بر روی آنها می‌پوشاند، محو می‌کند. به‌قولی: خداوند جل جلاله نور چشمانشان را از بین برد، با آن‌که چشمانشان به حال خود باقی بود. **﴿و گفتیم: عذاب و هشدارهای ما را بچشید﴾** یعنی: حاصل و مزهٔ هشدارهای ما را بچشید. تفسیر نظیر آن نیز گذشت.

وَلَقَدْ صَبَّحَهُم بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ ﴿۳۸﴾

﴿و به راستی که سپیده دم عذابی پیگیر به سر وقت آنان آمد﴾ یعنی: به هنگام بامداد؛ عذابی عام، فراگیر و پیوسته برآنان فرودآمد که در میانشان جاگرفت و از آنان هرگز قطع نشد تا تماماً نابودشان کرد. یا مراد این است که آن عذاب، عذابی متّصل و در پیوسته به عذاب آخرت بود. فایدهٔ آوردن قید «بُكْرَة» بعد از «صَبَّحَهُمْ»، بیان رخ‌داد عذاب بر آنان در نخستین لحظات بامداد است زیرا صبح بر زمانی دوامدار تا بعد از سپیده و تا هنگام طلوع خورشید اطلاق می‌شود و چون بعد از بیان صبح، «بُكْرَة» اضافه شد؛ این قید مفید این معنی گردید که فرودآمدن عذاب بر آنان در اوّلین لحظات بامداد بود.

فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿۳۹﴾

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿۴۰﴾

﴿پس عذاب و هشدارهای مرا بچشید و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟﴾ بیضاوی می‌گوید: «خداوند متعال این دو پیام را

در هر داستانی تکرار نمود، برای اشعار و إعلام این حقیقت که تکذیب هر یک از پیامبران مقتضی فرود آمدن عذاب بوده و گوش سپردن به هر داستانی، مستدعی پندگرفتن و هشدارپذیری است و نیز به این منظور که تنبیه و بیدارباش خود را تجدید نماید تا سهو و غفلت بر انسانها چیره نشود. حکمت در تکرار: (فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان)، (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِيْن) و مانند آنها نیز همین است». امّا دلیل این‌که حق تعالی آیهٔ: (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِيْ وَنُذُرْ) را در این داستان تکرار نکرد چنان که در سه داستان دیگر تکرار نمود؛ این است که: سه بار تکرار آن به حدّ کافی مفید تأکید است و دیگر به تکرار مجدّد آن نیازی نیست.

هدف از بیان این داستانها در کلّ، پند و عبرت‌گرفتن انسانها از آنهاست. البتّه حق تعالی قرآن کریم را برای پندپذیری و عبرت‌گرفتن آسان و آماده نموده است.

وَلَقَدْ جَآءَ ءَالَ فِرْعَوْنَ ٱلنُّذُرُ ﴿٤١﴾

این داستان پنجم و آخرین داستانی است که با ایجاز در این سوره بیان شده است.

﴿**و در حقیقت هشداردهندگان**﴾ که موسی و هارون علیهما السلام بودند ﴿**به سراغ آل فرعون آمدند**﴾ یعنی: آنها به سراغ خود فرعون و قوم وی آمدند. و خداوند جلّ جلاله به ذکر «آل فرعون» اکتفا نموده و از خود وی نام نبرد زیرا او پیشوایشان بود پس او به دریافت این هشدار اَولیٰ و خواهی‌نخواهی در تحت این معنی داخل است. فرق در میان «آل» و «قوم» این است که: قوم از آل عام تر می‌باشد زیرا قوم همهٔ کسانی هستند که رئیس و سردمدار به امورشان می‌پردازد و آنان از وی حرف شنوی دارند امّا آل: فقط کسانی هستند که خیر و شرّشان به رئیس، یا خیر و شرّ رئیس به آنان بر می‌گردد. همچنین جایز است که مراد از «نُذُرْ» نه هشداردهندگان بلکه آیات و معجزاتی باشد که موسی علیه السلام به وسیلهٔ آنها هشدارشان داد.

كَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَـٰهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٤٢﴾

﴿**اما آنها همهٔ معجزات ما را دروغ شمردند**﴾ مراد؛ معجزات نه گانه‌ای است که ذکر آنها در چندین سوره گذشت ﴿**پس آنان را چنان فروگرفتیم که زبردستی توانمند گیرد**﴾ یعنی: آنها را بسان فروگرفتن کسی که در انتقام‌گیری غالب و بر نابودسازی تواناست و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌گرداند، فروگرفتیم.

ملاحظه می‌شود که امّت‌های پنج‌گانهٔ ذکر شده در این سوره؛ یعنی اقوام نوح، عاد، ثمود، قوم‌لوط و آل فرعون همه در جرم و جزا مشترک‌اند زیرا جرم همهٔ آنان تقریباً یک چیز است و آن عبارت از: کفر به خداوند ﷻ، تکذیب پیامبران ﻹ و ارتکاب معاصی دیگری است و هرچند جزای آنها در میان طوفان، باد صرصر، بانگ مرگبار جبرئیل ﻸ، باد سنگبار و غرق، گوناگون می‌باشد ولی نتیجهٔ همهٔ آنها یکی است و آن براندازی و ریشه‌کن ساختن کلّی آنهاست. پس این داستانها همه، برای کفّار قریش و امثالشان از کفّار دروغ‌انگار تا روز قیامت عبرت آموز است.

أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أُوْلَـٰٓئِكُمْ أَمْ لَكُم بَرَآءَةٌ فِي ٱلزُّبُرِ ﴿٤٣﴾

ای مردم مکّه و ای کسانی که دعوت محمّد ﷺ به شما رسیده است: ﴿**آیا کافران شما از همهٔ اینان**﴾ که برشمردیم ﴿**برترند؟**﴾ یعنی: باید شما مردم مکّه یا قوم عرب بدانید که کفّارتان از کفّار امّت‌های پیشین که به سبب کفرشان نابود ساخته شدند، بهتر نیستند پس دلیلی وجود ندارد که شما از عذابی که بر اثر تکذیب به آنان رسید، در امن و امان قرار داشته باشید؛ ﴿**یا شما را در کتابهای آسمانی حکم برائت است**﴾ که هر کس از شما کفر و انکار ورزید، از عذاب خداوند ﷻ ایمن باشد؟! قطعاً چنین نیست.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ ﴿٤٤﴾

﴿ یا می‌گویند: ما جمعی کین‌ستان و همپشتیم ﴾ یعنی: ما قریشیان گروهی هستیم که هیچ نیرویی توان رویارویی با ما را ندارد، به سبب کثرت شمار و امکانات ما و این که کار ما چنان به همپشتی و یکپارچگی متّکی است که مغلوب نمی‌شویم بلکه بر دشمنانمان پیروز شده و از آنان انتقام می‌گیریم.

سَيُهْزَمُ ٱلْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ ٱلدُّبُرَ ﴿٤٥﴾

﴿ زودا که این جمع ﴾ یعنی: جمع کفّار مکّه، یا کفّار عرب به‌طور عام **﴿ درهم شکسته شوند و پشت کنند ﴾** و چنین هم شد زیرا خدای‌عزّوجلّ آنان را در روز بدر شکست داد به طوری که رؤسای شرک و سردمداران کفر کشته شدند و دیگران نیز پشت کردند پس سپاس خدای راست جلّ‌جلاله. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و نسائی از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: درحالی‌که رسول اکرم ﷺ در روز بدر در قبّهٔ مخصوص خود قرار داشتند، به بارگاه پروردگار خویش به زاری مناجات کرده و گفتند: «اَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ. اَللّٰهُمَّ اِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدْ بَعْدَ الْيَوْمِ فِي‌الْأَرْضِ اَبَدًا ✿ پروردگارا! تو را به عهد و وعده‌ات به جدّ سوگند می‌دهم؛ بار خدایا! اگر می‌خواهی که بعد از امروز دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نگیری ...». در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه دست آن حضرت ﷺ را گرفت و گفت: «کافی است یا رسول‌الله! بر پروردگارتان سخت الحاح و اصرار نمودید». آن‌گاه رسول خدا ﷺ از قبّهٔ خود بیرون آمده و درحالی که با زره خود شتابان حرکت می‌کردند، می‌گفتند: (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّوْنَ الدُّبُرْ، بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ اَدْهٰى وَاَمَرّ). امّا در روایت دیگری آمده است که: «در میان نزول این آیه و غزوهٔ بدر، هفت سال فاصله بود». که بنابراین روایت، آیهٔ کریمه دربرگیرندهٔ معجزه‌ای غیبی

می‌باشد زیرا از حقیقتی خبر می‌دهد که هفت سال بعد روی داد پس آیهٔ کریمه مکّی است بلکه سوره نیز ـ چنان‌که گذشت ـ تماماً مکّی می‌باشد.

ابن‌جریر از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت می‌کند که فرمود؛ کفّار قریش در روز بدر گفتند: (نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ما جمعی کین‌ستان و همپشتیم) پس نازل شد: (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ زودا که این جمع درهم شکسته شوند و پشت کنند).

بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوۡعِدُهُمۡ وَٱلسَّاعَةُ أَدۡهَىٰ وَأَمَرُّ ﴿٤٦﴾

﴿**بلکه وعده‌گاهشان قیامت است**﴾ یعنی: قیامت وعده‌گاه عذاب اخروی آنهاست لذا این عذابی که در دنیا با کشتن، اسارت و سرکوبشان به آنان رسید؛ تمام عذابی نیست که به آنان وعده داده شده‌است بلکه این فقط مقدّمه‌ای از مقدّمات و طلیعه‌ای از طلیعه‌های عذاب اخروی است ﴿**و قیامت سخت‌تر**﴾ و سهمگین‌تر است. یعنی: عذاب قیامت در زیان خود، از عذاب روز بدر بزرگتر است. اَدْهٰی و دَاهِیَه: رخداد سخت و سهمگینی است که هیچ راه درمانی ندارد. ﴿**و تلخ‌تر است**﴾ یعنی: عذاب قیامت در مرارت و تلخی خود از عذاب دنیا سخت‌تر است.

إِنَّ ٱلۡمُجۡرِمِينَ فِي ضَلَٰلٖ وَسُعُرٖ ﴿٤٧﴾

مسلم و ترمذی در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مشرکان قریش آمدند و با رسول اکرم ﷺ دربارهٔ عقیدهٔ «قَدْر» بگومگو کردند پس خداوند جلّ‌جلاله این آیه را تا فرموده‌اش: (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) نازل کرد.

﴿**قطعاً مجرمان در گمراهی و سُعُرند**﴾ تفسیر نظیر این آیه در همین سوره

گذشت. ابن‌حبّان از ابی‌امامهٔ باهلی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: سوگند به خدا جل جلاله که من از پیامبرش ﷺ شنیدم که فرمود: آیات (اِنَّ الْمُجْرِمِيْنَ فِيْ ضَلالٍ وَسُعُرٍ ...) تا (اِنّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَر) دربارهٔ قدریه نازل شده است. قدریه گروهی اند که می‌گویند: «انسان خالق و آفرینندهٔ افعال خویش است».

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُواْ مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾

﴿**روزی که بر چهره‌هایشان در آتش کشیده شوند**﴾ و به آنان گفته شود: ﴿**آسیب دوزخ را بچشید**﴾ یعنی: جوشش گرما و شدّت عذاب آن را تحمّل کنید.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَٰهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾

﴿**هرآینه ما هر چیزی را به اندازه**﴾ای مقرّر و معیّن که از قبل برای آن سنجیده‌ایم؛ ﴿**آفریده‌ایم**﴾. شایان ذکر است که اهل سنّت با این آیهٔ کریمه بر اثبات قَدَر سابق و ازلی خداوند متعال برای خلقش استدلال کرده‌اند و آن عبارت از علم حق تعالی به اشیاء قبل از وجود آنها و نوشتن و ثبت‌نمودن آنها در لوح محفوظ قبل از روی دادن آنهاست. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی‌الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ، حَتَّى الْعَجْزَ وَالْكَسَلْ ۞ همه چیز به اندازه و قَدَری از پیش تعیین شده است، حتی ناتوانی و کسالت». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «از خدای عزّوجلّ یاری بجوی و درمانده نشو و چنانچه پیش آمد ناگواری به تو رسید، بگو: قَدَّرَ اللّٰهُ وَما شاءَ فَعَلْ ۞ خداوند جل جلاله مقدّر کرد و آنچه خواست انجام داد و نگو: لَوْ اَنِّيْ فَعَلْتُ كَذا لَكانَ كَذا. فَاِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَان ۞ اگر من چنین می‌کردم، چنان می‌شد زیرا «اگر» [راه] را [به روی] کار

شیطان می‌گشاید ».

باید دانست که نوشتن سابق الهی در لوح محفوظ و علم سابق وی به اشیاء؛ به معنی اجبار و تحمیل وی بر بندگان نبوده و به هیچ وجه بر إلزام و إجبار دلالت نمی‌کند بلکه فقط دالّ بر این امر است که تمام آنچه در پهنای هستی است ، از قبل برای خداوند متعال معلوم بوده است . قُرطبی می‌گوید : « عقیدهٔ اهل سنّت بر این است که خدای سبحان همهٔ اشیاء را مقدّر کرده است؛ یعنی مقادیر ، احوال و زمان وقوع و وجود اشیاء را قبل از ایجاد آنها دانسته و سپس آنها را بر همان نحوی که در علم سابق وی رفته است ایجاد می‌نماید بنابراین ، هیچ رویدادی در عالم بالا و پایین واقع نمی‌شود مگر این‌که آن رویداد ، از علم ، قدرت و ارادهٔ حق تعالی صادر شده است نه از علم ، اراده و قدرت خلقش بنابراین ، خلق را در آنها نقش دیگری جز نوعی (اکتساب) و (کوشش) و (نسبت) و (اضافت) نیست چنان که قرآن و سنّت بر این امر تصریح کرده‌اند پس آن گونه نیست که قدریه و غیر آنان می‌گویند : اعمال در حیطهٔ قدرت ما است و ما آفرینندهٔ اعمال خویش هستیم امّا آجال و مواعید به دست غیر ما می‌باشد ».

همچنین جایز است که معنی آیه این باشد : « ما همه چیز را به اندازهٔ مقدّر و معیّن و به استواری و محکمی تمام آفریده‌ایم ». که میان هر دو معنی نوعی تلازم وجود دارد . در این صورت می‌توان گفت که علم جدید با پی بردن به وجود هماهنگی میان ابعاد و احجام پدیده‌های بسیاری از خلقت پروردگار ، به ابعادی از حقیقت معنی این آیه دست یافته است .

وَمَآ أَمْرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِٱلْبَصَرِ ﴿٥٠﴾

﴿و فرمان ما جز یک‌بار نیست، چون چشم به هم زدنی﴾ یعنی : حکم و فرمان ما در سرعت خود ، یکبار یا یک کلمه است ، مانند چشم به همزدنی . لَمحَ بَصَر :

بسته کردن و سپس بازکردن چشم است.

وَ لَقَدۡ أَهۡلَكۡنَآ أَشۡيَاعَكُمۡ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٍ ﴿۵۱﴾

﴿**و قطعاً همانندان شما را سخت نابودکردیم**﴾ یعنی: ای گروه قریش! اشباه و امثال شما از کافران امّت‌ها، یا پیروان و یاران شما را سخت نابود کردیم ﴿**پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟**﴾ که از اندرزها و موعظه‌ها پند گرفته و به حق بودن این پیامها پی ببرد و بنابراین، از مجازات الهی و از این‌که بر وی همان رود که بر امّت‌های گذشته رفته است، بترسد؟.

وَكُلُّ شَيۡءٖ فَعَلُوهُ فِي ٱلزُّبُرِ ﴿۵۲﴾

﴿**و هر چه کرده‌اند در نامه‌ها هست**﴾ یعنی: تمام آنچه که امّت‌ها از خیر یا شرّ انجام داده‌اند، در لوح محفوظ نوشته شده است. به‌قولی معنی این است: تمام آنچه که امّت‌ها از خیر یا شرّ انجام داده‌اند، در نامه‌هایی که فرشتگان نگهبان نوشته و ترتیب داده‌اند، ثبت شده است.

وَكُلُّ صَغِيرٖ وَكَبِيرٖ مُّسۡتَطَرٌ ﴿۵۳﴾

﴿**و هر خُرد و بزرگی نوشته شده**﴾ یعنی: همه چیز از اعمال خلق و سخنان و افعالشان ــ اعم از کوچک و بزرگ و با ارزش و بی‌ارزش آنها ــ در لوح محفوظ نوشته شده است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به عائشه رضی‌الله عنها فرمودند: «ای عائشه! از گناهان ناچیز شمرده شده بپرهیز زیرا برای آنها از جانب خداوند ﷻ پرسشی است».

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٍ وَنَهَرٍ ﴿٥٤﴾

﴿**بی‌گمان پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند**﴾ یعنی: ایشان در باغها و جویبارهای متنوّع و گوناگونی قراردارند که از آب و سایر نوشابه‌های فرحبخش و گوارا؛ مانند عسل، شیر و شراب غیر سکر آور جاری ساخته شده است.

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٥٥﴾

آری! پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند: ﴿**در مجلس و قرارگاه صدق**﴾ یعنی: در بهشتی که پسندیده است و سرای کرامت، فضل، جود و احسان پروردگار می‌باشد و در آن هیچ لغو، بیهوده گی و گناهی نیست ﴿**نزد فرمانروای توانایند**﴾ فرمانروایی که هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند و بر هر چیز که بخواهد تواناست پس بهشتیان نزد حق تعالی در مقام و منزلت بس گرامی و شریفی قرار دارند. خاطرنشان می‌شود که عندیّت در اینجا، عندیّت مکانی نیست.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ رحمن

مکّی است و دارای هفتاد و هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «رحمن» نامیده شد که با اسم رحمن که از اسمای حسنای الهی است افتتاح شده است. رحـمن مـفید مـبالغه در رحـمت حق تعالی می‌باشد، یعنی او نهایت مهربان است. همچنین این سوره به‌نام «عروس القرآن» نیز نامیده شده زیرا در **حدیث‌شریف** مرفوع به روایت علی کـرّم‌الله وجـهه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «لِكُلِّ شَيْءٍ عَرُوْسٌ وَعَرُوْسُ الْقُرْآنِ سُوْرَةُ الرَّحْمٰن ۞ برای هر چیز عروسی است و عروس قرآن سورهٔ رحْمٰن می‌باشد».

و هرچند در اکثر مصاحف نوشته شده که این سـوره تـماماً مـدنی است ولی چنان‌که قرطبی، ابن‌کثیر و جمهور مفسّران می‌گویند: صحیح‌تر آن است که ایـن سوره تماماً مکّی است، به استثنای آیهٔ: (يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ...) کـه ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: این آیه مدنی است.

در **حـدیث‌شریف** بـه روایت تـرمذی از جـابر رضی الله عنه آمـده است کـه فـرمود: رسول خدا ﷺ نزد اصحاب خود آمدند و سورهٔ «رحمن» را از اوّل تا آخـر بـر ایشان خواندند و اصحاب ساکت بودند پس آن حضرت ﷺ فرمودند: «وقتی در

شب دیدار با جنّ این سوره را بر آنان خواندم، آنان در واکنش خود از شما بهتر بودند زیرا چنان بود که هرگاه من به آیهٔ: (فَبِأَيِّ آلآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان) می‌رسیدم؛ آنها می‌گفتند: لاٰبِشَيْءٍ مِنْ نِعْمَةِ رَبِّنَا نُكَذِّبُ، فَلَكَ الْحَمْدُ ۞ نه! ما چیزی از نعمت پروردگارمان را تکذیب نمی‌کنیم پس خدایا! حمد از آنِ توست». این حدیث نیز دلیل برآن است که این سوره مکّی است. روایت شده است که قیس‌بن‌عاصم‌مِنْقَری به رسول اکرم ﷺ گفت: «از آنچه که بر تو نازل شده است، بر من بخوان». آن حضرت ﷺ سورهٔ «رحمن» را بر وی خواندند. گفت: «آن را بر من اعاده کن». رسول اکرم ﷺ قرائت آن را سه بار بر وی اعاده کردند آن‌گاه گفت: «وَاللّٰهِ اِنَّ لَهُ لَطَلاٰوَةً، وَاِنَّ عَلَيْهِ لَحَلاٰوَةً، وَاَسْفَلَهُ لَمُغْدِقٌ، وَاَعْلاٰهُ لَمُثْمِرٌ، وَمٰا يَقُوْلُ هٰذا بَشَرٌ، وَاَنَا اَشْهَدُ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَاَنَّكَ رَسُوْلُ اللّٰه ۞ به خدا سوگند که این قرآن را زیبایی‌ای است، بی‌گمان بر آن شیرینی‌ای است، پایین آن سیراب‌کننده و بالای آن مثمر و میوه‌دار است و قطعاً بشری بر گفتن چنین سخنی قادر نمی‌باشد پس اینک من گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی».

ٱلرَّحْمَـٰنُ ﴿١﴾

عَلَّمَ ٱلْقُرْءَانَ ﴿٢﴾

هرگاه این سوره برای بر شمردن نعمت‌های الهی بر بندگانش می‌باشد پس حق تعالی نعمتی را که از نظر قدر و مرتبت بزرگترین آنها و در منفعت و فواید خویش؛ بیشترین، تمام‌ترین و بزرگترین آنهاست، بر دیگر نعمت‌ها مقدّم گردانیده و می‌فرماید: ﴿خدای رحمان﴾ که منعم حقیقی نعمت‌های بزرگ دنیوی و اخروی می‌باشد ﴿قرآن را آموزش داد﴾ و فراگیری و فهم و حفظ آن را بر مؤمنان آسان

گردانید. پس نعمت عظمای قرآن را که مدار سعادت دو جهانی می‌باشد، سپاس بگزارید.

خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ ﴿٣﴾

سپس به نعمت آفرینش منّت گذاشت و فرمود: ﴿**انسان را آفرید**﴾.

عَلَّمَهُ ٱلْبَيَانَ ﴿٤﴾

سپس در بیان سومین نعمت، تعلیم و آموزش نطق و بیان به انسان را که سبب تفاهم و وسیلهٔ گفت‌وگو و مکالمهٔ اوست، منّت نهاد و فرمود: ﴿**به او بیان آموخت**﴾ مراد از بیان، تعلیم نامهای اشیاء است. به‌قولی: مراد از بیان: تعلیم زبانها و گویشها و نیروی فهماندن به دیگران؛ یعنی نیروی تعبیر از معانی اندرونی و نطق و بیان می‌باشد. و ابن‌کثیر این قول را ترجیح داده است. آری! انسان تنها موجودی است که با نطق بیست‌وهشت حرف، میلیاردها کلمات را به هزاران زبان تکلّم می‌کند.

آیهٔ کریمه گویای این حقیقت نیز هست که استعداد انسان برای فراگیری علم، بزرگترین ویژگی و امتیاز اوست و مقدّم‌ساختن ذکر قرآن به این حقیقت اشاره دارد که بزرگترین چیزی که انسان فرامی‌گیرد، قرآن است.

ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴿٥﴾

﴿**خورشید و ماه، حساب معیّنی دارند**﴾ یعنی: این دو پدیده، به حساب مقرّر و در برجها و منازل معیّنی سیر دورانی داشته و از آنها تجاوز نمی‌کنند، در نتیجه،

خورشید و ماه با این سیر و سفر معیّن خود؛ بر تعداد ماه‌ها و سالها، فصل‌های کشاورزی، میعاد معاملات و عمر بشر راهنمایی نموده و فواید بسیاری را برای انسان، نبات و حیوان برمی‌آورند.

وَٱلنَّجۡمُ وَٱلشَّجَرُ يَسۡجُدَانِ ﴿٦﴾

سپس حق تعالی به بیان نعمت‌های خویش در پاره‌ای از عوالم سفلای زمینی پرداخته و می‌فرماید: ﴿و نجم و شجر سجده می‌کنند﴾ نجم گیاهی است که ساق ندارد؛ مانند گیاه گندم و شجر گیاهی است که دارای ساق است؛ مانند درخت خرما. مراد از سجود آنها انقیاد طبعی آنها برای خداوند متعال همانند انقیاد و تسلیم سجده کنندگان مکلّف، به اختیار و رضای خویش است. مجاهد، حسن و قتاده می‌گویند: «مراد از نجم، ستارگان آسمان است». ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول آشکارتر به نظر می‌رسد». والله اعلم.

وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ ﴿٧﴾

﴿و آسمان را برافراشت﴾ و آن را بر فراز زمین قرارداد ﴿و میزان را گذاشت﴾ یعنی: در زمین میزان عدالتی را که بدان امر کرده است، وضع کرد و نیز نظام هستی را بر معیار عدل، هماهنگی و نظم برقرار کرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بِالْعَدْلِ قامَتِ السَّمٰواتُ وَالْاَرْض ✿ آسمانها و زمین به عدالت برپا شده‌اند».

أَلَّا تَطۡغَوۡاْ فِي ٱلۡمِيزَانِ ﴿٨﴾

و از جملهٔ مصادیق بارز عدل یکی این است که در اثنای مبادلهٔ اشیاء، در ابزار

وزن ــ یعنی در ترازو و سنجه ــ از عدل و انصاف تجاوز نکنید: ﴿**از بهر آن‌که در میزان از حدّ تجاوز نکنید**﴾ یعنی: حق تعالی میزان را به خاطر آن نهاد که از عدل تجاوز نکنید. حسن می‌گوید: «مراد از میزان ترازو است و خداوند ﷻ به رعایت عدالت در وزن دستور داد تا هم به وسیلۀ آن انصاف داده شود و هم انصاف گرفته شود». به‌قولی: مراد از «میزان» قرآن است. البتّه حمل «میزان» بر امور معنوی و مادّی ــ هردو ــ ممکن است لذا جایز است مراد از میزان هر چیزی باشد که حقایق و اندازه‌های اشیاء با آن معلوم می‌شود، چه آن چیز مادّی باشد؛ مانند پیمانه، متر و ترازو و چه معنوی باشد؛ مانند افکار، آراء و ارزشهای علمی و معرفتی.

وَأَقِيمُواْ ٱلْوَزْنَ بِٱلْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُواْ ٱلْمِيزَانَ ﴿٩﴾

﴿**و وزن را به انصاف بر پا دارید**﴾ یعنی: وزنهایتان را دادگرانه و به عدالت بسنجید و ارزیابی کنید ﴿**و در ترازو کمی و کاستی نیاورید**﴾.
ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان اوّلاً به رعایت عدالت و برابری در میزان دستور داد، سپس از طغیان و تجاوز از حدّ با افزودن بر وزن نهی کرد آن‌گاه از کمی و کاستی‌ای که سبب زیان و تاوان است نهی نمود. پس هریک از این توصیه‌ها، در جای خود معنی و پیام روشنی دارد.

وَٱلْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿١٠﴾

﴿**و زمین را برای مردم نهاد**﴾ یعنی: آن را برای خلق ــ اعم از انس، جنّ و غیر آنان ــ پدید آورد و گستراند.

فِيهَا فَٰكِهَةٌ وَٱلنَّخْلُ ذَاتُ ٱلْأَكْمَامِ ﴿١١﴾

﴿**در آن**﴾ یعنی: در زمین ﴿**فاکهه است**﴾ فاکهه: هر چیزی است که انسان از خوردن آن لذّت برده و طبع وی شاد گردد؛ از انواع میوه‌ها ﴿**و**﴾ در زمین ﴿**درختان خرمای دارای پوشش‌هاست**﴾ اَکْمام: جمع کِمّ به کسر کاف، عبارت است از غلاف خرما در آغاز برآمدنش که میوهٔ خرما در اندرون آن قراردارد و هنوز از آن بیرون نیامده است.

وَٱلْحَبُّ ذُو ٱلْعَصْفِ وَٱلرَّيْحَانُ ﴿١٢﴾

﴿**و دانه‌های پوست دار وگیاهان ریحان**﴾ مراد از حَبّ: تمام حبوباتی است که به عنوان موادّ غذایی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ چون گندم، جو، ذرّت و مانند آنها. عَصْف: علف کشتزار و اوّلین چیزی است که از دانه‌ها می‌روید. حسن می‌گوید: «عصف، کاه است و ریحان برگ». یا ریحان، همان گیاه معروفی است که بوی خوشی دارد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾

﴿**پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟**﴾ خطاب برای جنّ و انس است، به دلیل آیات (۱۰، ۳۱، ۳۳) از همین سوره که به این معنی می‌پردازند. آلاء: نعمت‌ها است. پس خداوند متعال در این سوره نعمتهایش را برای خلقش برشمرده و آنها را به یادشان آورده است، سپس برشمردن نعمت‌ها و بیان خصلت‌ها را با این آیه دنبال نموده و آن را در میان هر دو نعمت فاصله قرار داده است تا بندگان را به نعمت‌های خود متوجّه و متنبّه و بدین نعمت‌ها مقرّ و معترف گرداند، هم از این روی، این آیه را در این سورهٔ مبارکه سی‌ویک بار تکرار کرده است.

البتّه این شیوهٔ بیانی ، در ادبیّات عرب شناخته شده است . مثلاً به کسی که او را با احسانهای پی‌درپی خود نواخته‌اند ولی او آن را ناسپاسی می‌کند؛ می‌گویند : آیا فقیر نبودی و بی‌نیازت ساختم ؟ آیا این نعمت من را انکار می‌کنی ؟ آیا پیاده‌نبودی و سوارت کردم ؟ آیا این نعمت من را انکار می‌کنی ؟ ... که تکرار این ترجیع‌بند در همچو اموری بسیار نیکو و معنی‌دار می‌باشد . چنان‌که مهلهل در رثای کلیب می‌گوید :

على ان ليس عدلا من كليب — اذا ما ضيم جيران المجير

على ان ليس عدلا من كليب — اذا رجف العضاه من الدبور

على ان ليس عدلا من كليب — اذا خرجت مخبأة الخدور

تا به آخر این قصیده .

خَلَقَ ٱلْإِنسَـٰنَ مِن صَلْصَـٰلٍ كَٱلْفَخَّارِ ﴿١٤﴾

﴿انسان را از گل خشکیدهٔ سفال مانند آفرید ﴾ اصل انسان ، همان آدم﴿ع﴾ است . صلصال: گل است آن‌گاه که خشک شده و برای آن صلصله و صدایی شنیده شود . فخار: سفالی است که با آتش پخته شود . البتّه عبارات قرآن در بیان آفرینش انسان به اعتبار مراتب آن متنوّع است ، چون: « آفرید انسان را از خاک » ، « از گل متغیّر و گندیده » ، « از گل چسبنده » ، « از گل خشک » . این تنوّع خود به این حقیقت اشاره دارد که آدم﴿ع﴾ اوّلاً از خاک آفریده شد ، سپس در دومین مرحله از آفرینش خود ، به گل متطوّر گردید آن‌گاه به گل متغیّر و بوی‌دار تبدیل شد ، سپس به گل چسبنده ، سپس به گل خشک ... پس گویی انسان هم از این ، هم از آن و هم از آن دیگری آفریده شده است .

وَخَلَقَ ٱلْجَآنَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ ﴿١٥﴾

﴿و جن را از زبانۀ آتش آفرید﴾ مَارِجْ: شعلۀ برآمده از آتش است که دارای زبانۀ شدیدی است و اصل جنّ همانا ابلیس علیه‌اللّعنه است. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «فرشتگان از نور آفریده شده‌اند، جنّ از زبانۀ آتش و آدم از آنچه که به شما توصیف شده است».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٦﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید**﴾ و شکر نمی‌گزارید؛ به این‌که او را عبادت کرده و از او پروا دارید؟.

رَبُّ ٱلْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ ٱلْمَغْرِبَيْنِ ﴿١٧﴾

﴿**پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب**﴾ از مشرق و مغرب به صیغۀ تثنیه تعبیر شد زیرا خورشید در زمستان مشرق و مغربی دارد و در تابستان مشرق و مغرب دیگری و با این اختلاف مشرقها و مغربهاست که فصلهای چهارگانۀ سال به وجود آمده و جوّ جغرافیایی از سرما به گرما و باز به حال اعتدال تغییر می‌کند. البتّه اختلاف مشرقها و مغربها منافع عظیم دیگری نیز برای انسان دارد. آری! اگر خورشید در طلوعگاه و غروبگاه خود ثابت و یکنواخت می‌بود، بی‌گمان موسم‌های تابستان و زمستان و تغییرات فصلی پدید نمی‌آمد و نظام زندگی در کرۀ زمین مختلّ می‌شد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٨﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ**

می‌شمارید ﴾ و آنها را انکار کرده و شکر نمی‌گزارید ؟ به این‌که حق تعالی را عبادت کرده و از او پروا دارید .

مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ﴿١٩﴾
بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ﴿٢٠﴾

﴿ **دو دریا را به‌گونه‌ای روان کرد که با هم برخورد کنند** ﴾ یعنی : تنگانگ در جوار یک‌دیگر قرار گیرند پس با آن‌که در منظر چشم هیچ فاصله‌ای میان آنها نیست امّا با این وجود ، در هم نمی‌آمیزند زیرا ﴿ **میان آن دو، برزخی است** ﴾ یعنی : حاجز و حجابی است که جلو آمیزش آنها را می‌گیرد ﴿ **که به هم تجاوز نمی‌کنند** ﴾ یعنی : بر اثر وجود آن حاجز و حایل ، یکی از آنها به دیگری تجاوز نمی‌کند تا به آن درآید و درآمیزد . ابن‌جریج می‌گوید : این دو دریا عبارتند از دریای نمکین و نهرهای شیرین و گوارا پس آب شیرین برای نوشیدن و آب‌دادن حیوانات و نباتات است و آب نمکین برای پاکسازی آب از میکروبها ، اصلاح طبقات هوا ، بیرون آوردن مروارید و مرجان و منافعی دیگر .

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢١﴾

﴿ **پس** ﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿ **کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید** ﴾ و شکر نمی‌گزارید؛ به این‌که پرستش و تقوای حق تعالی را در پیش گیرید ؟ .

﴿از آن دو﴾ دریا ﴿لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید﴾ لؤلؤ: دُرّی است که از صدف بیرون می‌آید و مرجان: نگینی است سرخ‌رنگ و معروف. مراد این است که مروارید و مرجان از یکی از آن دو دریا که دریای نمکین است بیرون می‌آید و در میان اعراب این روش متداول است که دو جنس را جمع می‌کنند، سپس از یکی از آنها خبر می‌دهند چنان که حق تعالی می‌فرماید: «یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ ۞ ای گروه جنّ و انس! آیا پیامبرانی از خود شما نزد شما نیامده‌اند؟» [انعام / ۱۳۰] درحالی‌که پیامبران از انس‌اند نه از جنّ. و چنان‌که می‌گویی: «از شهر بیرون شدم». درحالی‌که از یکی از محلّات آن بیرون شده‌ای، نه از همهٔ اماکن آن.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٣﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾ زیرا در این نعمت‌ها چنان نشانه‌های عظیم و فراوانی وجود دارد که احدی قادر به تکذیب آنها نبوده و آنها را انکار نتواند کرد.

وَلَهُ ٱلْجَوَارِ ٱلْمُنشَـَٔاتُ فِى ٱلْبَحْرِ كَٱلْأَعْلَـٰمِ ﴿٢٤﴾

﴿و او راست در دریا کشتی‌های روان شوندهٔ برافراشته﴾ ای که بعضی از تخته‌های آن بر بالای بعضی دیگر نهاده شده و به گونه‌ای بلند و برافراشته ساخته شده که ﴿چون کوه‌هاست﴾ پس این کشتی‌های کوه‌پیکر، محموله‌های بسیار بزرگ و هولناکی از ارزاق و غیر آنها را از کشوری به کشوری و از شهری به شهری نقل می‌دهند تا به هر سرزمین مواد مورد نیاز آن را رسانده و موادّی را که افزون بر نیازهای ساکنان و مردم آن است به سرزمین‌های دیگر انتقال دهند و این کشتی‌ها و

محموله‌ها چنان بزرگ‌اند که محموله‌های عظیم و هولناکی را جابجا می‌کنند؛ مثلاً برخی از نفتکش‌ها پنجصدهزارتن نفت را حمل می‌کنند و همین‌طور ناوگانهای نظامی، حامل ده‌ها هواپیما، برج‌های جنگی ویرانگر و زیر دریایی‌های اتمی می‌باشند.

آیهٔ کریمه با تشبیه کشتی‌ها به کوه‌ها، معجزهٔ غیبی قرآنی‌ای را نیز در بر دارد زیرا این تشبیه جز با دیدن کشتی‌ها عصری زمان ما، به کمال و تمام خود جلوه گر نمی‌شود.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٥﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ **﴿کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾** آخر این نعمت‌های عدیده، برای شما آفریده شده است پس آیا می‌توانید صنعت کشتی‌های بزرگ، کیفیّت روان‌شدن آنها در دریا و سایر بهره گیریهایی راکه از آنها در امور و منافع خویش می‌کنید، انکار نمایید؟.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾

سپس خداوند متعال بعد از برشمردن نعمت‌های دینی و دنیوی و استدلال به آفاق و انفس بر قدرت و یگانگی خود، از فنا و نابودی تمام هستی خبر داده و از زوال کلّیه نعمت‌های دنیوی سخن می‌گوید و این‌که جز ذات ذوالجلال او دیگر کسی در عرصهٔ هستی باقی نمی‌ماند: **﴿هر که بر روی آن است، فنا شونده است﴾** یعنی: هر کس بر روی زمین است؛ از انسانها، حیوانات و غیره، به زودی فنا و نابود می‌شود و حیات آنها روزی به پایان می‌رسد.

وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿۲۷﴾

﴿و ذات پروردگارت که ذوالجلال‌والاکرام است باقی می‌ماند﴾ وَجْهُ رَبِّكَ: وجه یا روی پروردگار؛ عبارت از ذات و وجود اوست پس اطلاق وجه بر ذات حق تعالی، مجاز مرسل و از باب اطلاق جزء و ارادهٔ کلّ است. جلال: یعنی عظمت و بزرگی و إکرام. این صفت مفید این معنی است که حق تعالی از هر چیزی که سزاوارش نمی‌باشد، والاتر است و نیز او دارای فضل و منّتی است عام؛ با نعمت‌هایی که بر مؤمنان ارزانی می‌دارد. در حدیث‌شریف به روایت ترمذی از انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلِظُّوا بِيَاذَا الْجَلالِ وَالْاِكْرام» [در دعای خود] به گفتن یاذالجلال و الاکرام پایبند باشید». نقل است که آن حضرت ﷺ از برابر شخصی گذشتند که مشغول نماز گزاردن بود و می‌گفت: «یا ذالجلال والاکرام». پس فرمودند: «بی‌گمان دعایت اجابت شد». ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند متعال در این آیهٔ کریمه وجود گرامی خود را به وصف ذوالجلال و الاکرام توصیف نمود و این بدان معنی است که او شایستهٔ آن می‌باشد که بزرگ داشته شده و مورد نافرمانی قرارنگیرد و از وی اطاعت شده و از فرمانش مخالفت و سرپیچی صورت نگیرد».

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۸﴾

﴿پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾ یعنی: ای گروه جنّ و انس! چگونه همچو نعمت عظیمی را تکذیب می‌کنید در حالی‌که مردم همه بی هیچ استثنایی وفات می‌کنند و در این امر با هم یکسان و برابرند، سپس به سوی سرای آخرت رهسپار می‌گردند و در آنجا خدای ذوالجلال والاکرام با حکم عادلانهٔ خویش در میان آنها داوری می‌کند. پس فنا راهی به سوی بقا و حیات

ابدی است لذا در فنای دنیوی شما نعمت‌ها نهفته است؛ از جمله نعمت عدل مطلق و برابری همگان در چشیدن طعم مرگ، نعمت پیاپی آمدن نسلها و نعمت انتقال از دارفانی به سوی دار باقی و جاویدانی که سرای جزا و ثواب است پس چگونه این نعمت‌های عظیم را انکار می‌کنید ؟ !

صاحب تفسیر «الأساس» می‌گوید: «اگر مرگ نبود، زندگی هم دشوار بود زیرا فی‌المثل اگر دو مگس به مدّت پنج سال نمیرند و به‌طور متوالی توالد و تناسل کنند، طبقه‌ای به قطر پنج سانتی‌متر از مگس را پیرامون کرهٔ زمین تشکیل خواهند داد».

يَسْـَٔلُهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ ﴿٢٩﴾

﴿هر که در آسمانها و زمین است از او درخواست می‌کند﴾ یعنی: همگی آنها از حق تعالی درخواست امداد می‌کنند زیرا همه به او محتاج‌اند و احدی از او بی‌نیاز نیست پس اهالی آسمانها از او درخواست مغفرت می‌کنند نه درخواست رزق و روزی و اهالی زمین هردو را از او می‌طلبند و فرشتگان نیز برای آنان درخواست روزی و مغفرت می‌کنند بنابراین، نه اهالی آسمانها از حق تعالی بی‌نیازند و نه اهالی زمین. ﴿هر روزی او در شأنی است﴾ پس از شأنهای حق تعالی این است که زنده می‌کند و می‌میراند، فقیر می‌کند و توانگر می‌گرداند، عزّت می‌دهد و ذلیل می‌گرداند، بیمار می‌کند و شفا می‌بخشد، می‌دهد و باز می‌دارد، می‌آمرزد و مؤاخذه می‌کند و غیر این از کارها و شئونی که در تحت شمار نمی‌آیند. پس ذات متعال او در هر وقت و هر حال، اموری را پدید آورده یا احوالی را تجدید می‌کند لذا این بزرگترین دلیل بر بی‌نیازی او از خلق است. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌منیب ازدی رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول اکرم ﷺ آیهٔ (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) را تلاوت کردند. در این اثنا ما از ایشان پرسیدیم که: یا رسول‌الله! این شأن

پروردگار چیست؟ فرمودند: «اَنْ يَغْفِرَ ذَنْباً وَيُفَرِّجَ كُرْباً، وَيَرْفَعَ قَوْماً، وَيَضَعُ آخَرِيْن ؛ این‌که گناهی را می‌آمرزد، مشکل و اندوهی را می‌گشاید و قومی را بلند برده دیگرانی را پست می‌گرداند».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٠﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟**﴾ زیرا اختلاف شأنها و کارهای خدای سبحان در تدبیر و ادارهٔ امور کائنات و بندگانش، نعمتی است که انکار آن ممکن نیست و هیچ تکذیب کنندهٔ نمی‌تواند آن را دروغ انگارد.

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ ٱلثَّقَلَانِ ﴿٣١﴾

﴿**ای جنّ و انس! به زودی از همه فارغ شده به شما می‌پردازیم**﴾ این استعارهٔ تمثیلی‌ای است که خداوند متعال در آن، پرداختن به محاسبهٔ خلایق و جزای آنان در روز قیامت را در جایگاهی از اهمیّت قرار داده که گویی خود را از هر کار دیگری برای آن فارغ می‌کند تا فقط به آن بپردازد، مثل این‌که کسی به دیگری از باب تهدید می‌گوید: «به زودی برای تو فارغ خواهم شد». پس این تعبیر در مورد خدای عزّوجلّ استعاره‌ای بیش نیست و حقیقت این است که هیچ شأن و هیچ کاری خداوند متعال را از شأن و کار دیگری به خود مشغول نمی‌کند لذا این تعبیر فقط بر سبیل مثال و برای دادن هشداری سخت از جانب خدای سبحان به جنّ و انس بیان شده است. یعنی: آگاه باشید و هش دارید که ما به زودی متوجّه حساب و کتاب شما می‌شویم. به قولی: جنّ و انس را بدان جهت «ثَقَلَيْن» نامیده‌اند که آنان در زندگی و مرگشان بر زمین سنگین‌بارند.

این آیه، دلیل روشنی است بر این‌که جنّ هم مانند انس تماماً به تکالیف شرعی مخاطب هستند زیرا آنان نیز به تکالیف شرعی مکلّف بوده، مورد امر و نهی قرار می‌گیرند و همچون انس، پاداش و جزا داده می‌شوند پس مؤمنشان همچون مؤمن انسانهاست و کافرشان همچون کافر آنان و میان انسان و جنّ در هیچ چیز از این امور، فرقی نیست.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٢﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟**﴾ مگر غافل از آنید که از نعمت‌های وی یکی هم دادگری در میان خلایق با پاداش دادن نیکوکاران و عذاب نمودن مجرمان است؟ بنابراین، حق تعالی به هیچ کس ستم نمی‌کند و از این جزای وی گریزی هم نیست زیرا:

يَـٰمَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ إِنِ ٱسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا۟ مِنْ أَقْطَارِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ فَٱنفُذُوا۟ ۚ لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَـٰنٍ ﴿٣٣﴾

﴿**ای گروه جنّیان و انسیان! اگر می‌توانید که از کرانه‌های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید**﴾ یعنی: اگر می‌توانید که از کناره‌ها و گوشه‌های آسمانها و زمین به قصد گریز از قضا و قَدَر خداوند متعال بیرون روید؛ پس از آنها بیرون روید و خودتان را برهانید. دستور؛ دستوری تعجیزی است ﴿**امّا جز با سلطانی رخنه نمی‌کنید**﴾ یعنی: جز با قوّت و قهر و غلبه، قادر به نفوذ نخواهید شد و بر این کار نیرو و توانی ندارید. به‌قولی دیگر معنی این است: جز با نیرویی از جانب خدای سبحان، بر این کار قدرت نمی‌یابید. ضحّاک می‌گوید: «آیهٔ کریمه بدین

معنی است که اگر می‌توانید از مرگ بگریزید پس هلا بگریزید».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٤﴾

﴿پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ ای گروه جنّ و انس در حالی‌که شما در برابر عظمت ملک و هستی حق تعالی، ناتوان و درمانده‌اید؟.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنتَصِرَانِ ﴿٣٥﴾

﴿بر شما شواظی از آتش فرستاده خواهد شد﴾ شَواظّ: شعله‌ای است که بی‌دود باشد ﴿و از نحاس﴾ بر شما فرستاده خواهد شد. نُحاسْ: همان مس معدنی معروف است که با آتش ذوب گردیده و بر سرهایشان فروریخته می‌شود. به‌قولی: نحاس؛ دودی است که شعله نداشته باشد و خلیل نیز بر همین رأی است ﴿پس شما مقابله نتوانید کرد﴾ یعنی: چنانچه ابزار و سلطهٔ نفوذ را به شما ندهیم، قادر به نفوذ در آسمان نخواهید شد همان طوری که مسافران فضایی با مسلّح‌شدن به وسایل مخصوص و پوشیدن لباسهای ویژه‌ای که آنان را از گزند شهابهای آسمانی حفظ می‌کند، راهی کرّات دیگر می‌شوند. پس این آیه از معجزات بزرگ قرآن‌کریم است. یا این معنی مربوط به آخرت است، یعنی شما در آخرت بر بازداشتن عذاب خداوند ﷻ از خود توانا نخواهید شد و مقابله نتوانید کرد، قطعاً شما هماورد این میدان نتوانید شد بلکه خواه ناخواه به سوی محشر رانده می‌شوید.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٦﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ **﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾** زیرا هشداردادن الهی لطفی است به بندگان و تمییز نهادن میان نیکان و بدان و فرمانبران و نافرمانان و انتقام‌گرفتن از گروه دوم، از نعمت‌های خدای سبحان است.

فَإِذَا ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتۡ وَرۡدَةٗ كَٱلدِّهَانِ ﴿۳۷﴾

﴿پس آن‌گاه که آسمان از هم شکافد﴾ با نزول فرشتگان در روز قیامت **﴿و چون گل‌سرخ و روغن گداخته شود﴾** تشبیه آسمان به روغن، در امر ذوبان آن و تشبیه آن به گل سرخ، در رنگ آن است و این نشانهٔ شدّت هولناک بودن روز قیامت می‌باشد. به‌قولی: دهان؛ پوست سرخ رنگ است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۳۸﴾

﴿پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ ای جنّ و انس؟ زیرا در خبردادن از این روز سخت، هیبت و هراسی است که شنونده را از ارتکاب بدی باز می‌دارد پس چرا قبل از آن‌که چنین روزی بیاید، راه نیایش و وارستگی را در دنیا بر نمی‌گزینید؟.

فَيَوۡمَئِذٖ لَّا يُسۡـَٔلُ عَن ذَنۢبِهِۦٓ إِنسٞ وَلَا جَآنّٞ ﴿۳۹﴾

﴿در آن روز، هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نشود﴾ یعنی: در روزی که آسمان شکافته می‌شود، هیچ یک از انس و جنّ از گناه خود مورد پرسش قرار نمی‌گیرد و از آنان سؤال نمی‌شود که گناه شما چه بود؟ زیرا هنگامی که آنها از

گورهای خود بیرون می‌آیند، از سیمای خویش شناخته می‌شوند. و نیز از آن‌رو هیچ یک از انس و جنّ از گناه خود مورد پرسش قرار نمی‌گیرد که خداوند متعال تمام اعمال بندگان را به شمار آورده و آنها را ضبط و نگهداری کرده است و دیگر نیازی به استعلام از آنان نیست. وجه انطباق در میان این آیه و آیات دیگری که بر سؤال‌کردن از انس و جنّ در این مورد صراحت دارند، این است که روز قیامت روزی طولانی است پس انس و جنّ در زمانی مورد سؤال قرار می‌گیرند و در زمان دیگری مورد سؤال قرار نمی‌گیرند و آن ــ به قول قتاده ــ زمانی است که بر دهانهایشان مهر نهاده شود و در عوض دستها و پاهایشان سخن بگوید.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٠﴾

﴿**پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید**﴾ ای انس و جنّ و چه وقت این تهدیدها را جدّی می‌گیرید تا به رشد و صلاح خویش برگردید؟.

يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَٰهُمْ فَيُؤْخَذُ بِٱلنَّوَٰصِى وَٱلْأَقْدَامِ ﴿٤١﴾

سپس حق تعالی سبب عدم سؤال کردن از آنان را روشن ساخته می‌فرماید: ﴿**مجرمان**﴾ یعنی: کافران ﴿**از سیمایشان شناخته می‌شوند**﴾ زیرا آنها در سیمای خود سیاه‌روی و کبود چشم‌اند. به‌قولی: سیما و نشانهٔ آنان این است که غمگین‌اند و اثر اندوه و افسرده‌گی بر چهره‌هایشان هویداست ﴿**و موهای پیشانی و پاهایشان را بگیرند**﴾ ناصیه: موهای جلوسر است پس فرشتگان پاها و پیشانی‌هایشان را یکجا گرفته و به همین صورت آنان را به دوزخ می‌افکنند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٢﴾

﴿**پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید**﴾ ای انس و جنّ در حالی‌که از قبل هشدار و إنذار داده شده‌اید و سرانجام و سرنوشت قابل انتظارتان را در آخرت شناخته‌اید ؟.

هَـٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٤٣﴾

﴿**این است همان جهنّمی که مجرمان آن را انکار می‌کردند**﴾ یعنی : در این هنگام که پیشانی‌ها و پاهایشان گرفته شود و در دوزخ افگنده شوند ، به آنان گفته می‌شود : این همان جهنّمی است که همینک آن را مشاهده کرده و به سوی آن می‌نگرید ، با آن‌که در دنیا آن را دروغ می‌شمردید و می‌گفتید که وجود جهنّم اصلاً حقیقت ندارد .

يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ ءَانٍ ﴿٤٤﴾

مجرمان در ﴿**میان آن**﴾ یعنی : در میان جهنّم ﴿**مـی‌گردند**﴾ و جهنّم آنـان را می‌سوزاند ﴿**و میان آب جوشان**﴾ می‌گردند؛ و بر روهایشان ریخته می‌شود . حمیم : آب بسیار داغ و جوشانی است که در جوشش به نهایت خود رسیده باشد پس آنان در میان آتش و آب جوشان در گردش‌اند؛ گاهی در آتش تعذیب شده و گاهی از آب جوشان نوشانده می‌شوند .

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٥﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟**﴾ بعد از این تهدیدها و هشدارهای بازدارنده از گناه ، که خود نعمت به

شمار می‌روند ؟ .

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ ﴿٤٦﴾

﴿ و برای هر کس که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده، دو باغ است ﴾
پیشگاه پروردگار سبحان: همانا موقفی است که بندگان در آن پیش روی وی برای حساب می‌ایستند. به‌قولی: مقام پروردگار؛ همانا إشراف حق تعالی بر احوال بندگانش و اطلاع وی بر افعال و سخنانشان است پس کسی از این مقام می‌ترسد که از معاصی دست برداشته و از طاعات پیروی کند. اصل در «خوف»: توقّع امر ناخوش‌آیندی در آینده است و آن ضدّ «امن» می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابوموسی‌اشعری ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «جَنَّتٰانِ مِنْ ذَهَبٍ حُلْيَتِهِمٰا وَآنِيَتِهِمٰا وَمٰا فِيهِمٰا وَجَنَّتٰانِ مِنْ فِضَّةٍ حُلْيَتِهِمٰا وَآنِيَتِهِمٰا وَمٰا فِيهِمٰا، وَمٰا بَيْنَ‌الْقَوْمِ وَبَيْنَ اَنْ يَنْظُرُوا اِلَىٰ رَبِّهِمْ اِلاّٰ رِدٰاءُ الْكِبْرِيٰاءِ عَلَىٰ وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ ✿ دو بهشت است از طلا که زیورآلاتَ و ظروف آنها و هر چه که در آنهاست از طلاست و دو بهشت است از نقره که زیورآلات و ظروف آنها و هر آنچه که در آنهاست از نقره است و در میان بهشتیان و میان این‌که به سوی پروردگارشان بنگرند، چیزی جز ردای کبریائی بر روی وی در بهشت عدن نیست». به‌قولی دیگر: دو بهشت وجود دارد، یکی روحانی و دیگری جسمانی، بهشت روحانی همانا رضای حق تعالی است: (وَرِضْوانٌ مِّنَ اللّٰهِ اَكْبَر) [توبه/۷۹] و بهشت جسمانی عبارت است از: بهره‌های مادّی بسیار بزرگ، برتر و جاویدان. چنان‌که ابن‌عبّاس ﷺ و غیر وی گفته‌اند؛ صحیح آن است که این آیه عامّ است و انس و جنّ هر دو را دربرمی‌گیرد زیرا این آیه از گویاترین دلایل بر این حقیقت است که اگر جنّیان ایمان آورند و تقوا پیشه کنند، به بهشت وارد می‌شوند.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** روایت می‌کند که: این آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوبکر

صدّیقﷺ نازل شد زیرا روزی او قیامت و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ را به یادآورد و سپس گفت: «دوست داشتم گیاهی از این گیاهان سبز می‌بودم که حیوانی می‌آمد و مرا می‌خورد، دوست داشتم که هرگز آفریده نمی‌شدم». پس این آیه نازل شد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٧﴾

﴿**پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟**﴾ ای انس و جنّ چرا که نعمت‌های این دو باغ گذشته از آن‌که جاویدان و همیشه است، هیچ مانندی هم ندارد.

ذَوَاتَآ أَفْنَانٍ ﴿٤٨﴾

﴿**آن دو باغ، دارای شاخه‌های بسیارند**﴾ و در هر شاخه از آن شاخه‌های سبز و خرّم بسیار، انواع گونه‌گونی از میوه‌ها وجود دارد. اَفْنان: شاخه‌هاست. غصن: شاخهٔ راست است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٩﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟**﴾ زیرا رسیدن به این فرّ و شکوه دل‌آرا، مورد اشتیاق عقلا بوده و شکر این نعمت‌ها ایجاب می‌کند که حق تعالی را عبادت کنید و تقوی داشته باشید تا به این نعمت‌های اخروی دست یابید.

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿٥٠﴾

﴿در آن دو باغ، دو چشمهٔ روان است﴾ یعنی: در هریک از بلندیها و پستی‌های دو باغ یاد شده، چشمه‌ای جاری وجود دارد که درختان آنها را آبیاری می‌کند. به قولی: یکی از آن دو چشمه، «تسنیم» و دیگری «سلسبیل» است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥١﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾ زیرا این حقیقتی قطعی و نعمتی بسیار بزرگ است.

فِيهِمَا مِن كُلِّ فَـٰكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿٥٢﴾

﴿در آن دو باغ، از هر میوه‌ای دوگونه هست﴾ زَوْجان: یعنی دو صنف و دو نوع است که از هر نوعی از انواع آن، لذّت‌ها برگرفته می‌شود. گفته شده که: یک گونهٔ آن تازه و گونهٔ دیگر آن خشک است امّا هیچ یک از آنها در لذّت، گوارایی و مزهٔ خود از دیگری کمی و کاستی‌ای ندارد. ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «از آنچه در آخرت موجود است، در دنیا جز نام چیز دیگری وجود ندارد». یعنی: میان نعمت‌های دنیا و آخرت فرق روشن و فاصلهٔ عظیمی وجود دارد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٣﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دورغ می‌شمارید﴾ که نه عبادت می‌کنید و نه عمل نیک انجام می‌دهید؟.

مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍۭ بَطَآئِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍۚ وَجَنَى ٱلْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿٥٤﴾

﴿بهشتیان برفرشهایی آرمیده‌اند که آستر آنها از ابریشم ستبر است﴾ یعنی: بهشتیان در رفاه و آسایش و تنعّمی تمام بر فرشها آرمیده و بر متّکاها تکیه داده‌اند. بطاین: آسترهایی است که در زیر رویه‌ها قرار دارد. اِسْتَبْرق: دیبای ستبر است. پس هرگاه آستر آنها از دیبا باشد، رویهٔ آنها چگونه خواهد بود؟ از سعیدبن‌جبیر پرسیدند که: آستر آنها از دیباست پس رویهٔ آنها از چیست؟ گفت این از همان مقولهٔ پروردگار است: (فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ ۞هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است، به پاداش آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان ساخته شده است) [سجده/۱۷] که تفسیر آن گذشت. ابن‌عبّاس﷛ نیز می‌گوید: «رویه‌ها و ظواهر آنها را هیچ کس جز خداوند متعال نمی‌داند». **﴿و میوهٔ آن دو باغ نزدیک است﴾** جَنِي: میوه‌ای است که چیده می‌شود. نقل است که: درخت بهشتی به دور خود می‌گردد تا کسی که خواهان چیدن از میوه‌های آن است به آسانی از آنها بچیند و شخص بهشتی، چه ایستاده باشد چه نشسته و چه به پهلو خوابیده، در هر حال به آنها دسترسی دارد.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٥﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ **﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾** که راه عبادت و تقوی را در پیش نمی‌گیرید؟.

فِيهِنَّ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ ﴿٥٦﴾

﴿در آنها دلبرانی فروهشته نگاهند﴾ یعنی: در آن دو باغ یاد شده، زنان چشم

فروهشته‌ای هستند که نگاه خود را فقط بر شوهرانشان انداخته و به سوی غیرشان نظر نمی‌کنند؛ و آنان یا از حوریان هستند، یا از زنان دنیا. ابن‌کثیر می‌گوید: «نقل است که آن زنان هیچ کس را از شوهران خود زیباتر نمی‌بینند، چندان که یکی از آنها به شوهرش می‌گوید: به خدا که در بهشت نه چیزی را از تو نیکوتر و زیباتر می‌بینم و نه دوست‌داشتنی‌تر پس ستایش خدایی را که مرا برای تو و تو را برای من قرار داد». ﴿**که هیچ انس و جنّی پیش از آنان با آنها آمیزش نکرده است**﴾ طَمْث: از بین بردن و شکافتن بکارت زن با آمیزش و جماع همراه با خونی‌کردن فرج است که در اوّلین‌بار از مقاربت با وی روی می‌دهد. یعنی: قبل از شوهرانشان هیچ‌کس با آنان جماع نکرده است. مقاتل می‌گوید: «به دلیل این‌که آن حوریان در بهشت آفریده شده‌اند». این آیه دلیل بر آن است که جنّیان نیز مانند انسانها آمیزش جنسی می‌کنند، به بهشت وارد می‌شوند و برای جنّیان مرد در بهشت همسرانی از جنّیان زن است. همچنین این آیه دلیل بر آن است که گاهی ممکن است جنّیان با زنان آدمی نزدیکی کنند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٧﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید**﴾ که عمل شایسته انجام نمی‌دهید تا همچو نعمت‌هایی را به‌دست آورید.

كَأَنَّهُنَّ ٱلْيَاقُوتُ وَٱلْمَرْجَانُ ﴿٥٨﴾

سپس خدای سبحان زنان بهشتی را در صفای رنگ همراه با سرخی آنها به یاقوت و مرجان تشبیه می‌کند: ﴿**گویی که آنها**﴾ در صفا و صیقلی‌بودن خود مانند

﴿ **یاقوت و** ﴾ در درخشش خود مانند ﴿ **مرجانند** ﴾ یاقوت: سنگ قیمتی معروف و مرجان نیز نگین سرخ رنگ معروفی است که از دریا برگرفته می‌شود. مجاهد، حسن‌بن‌زید و غیر ایشان می‌گویند: «زنان بهشتی در صفای یاقوت و سپیدی مرجان اند». پس مجاهد و حسن «مرجان» را در اینجا به «مروارید» معنی کرده اند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اوّلین گروهی که به بهشت وارد می‌شوند، به‌صورت چون ماه شب چهارده‌اند و گروهی که در پی آنان می‌آیند، به روشنی ستارهٔ فروزان آسمانند، برای هر یک از آنان دو همسر است که مخ ساق وی از پشت گوشت پاهایش دیده می‌شود و شگفت‌تر از این نیز در بهشت هست».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٩﴾

﴿ **پس** ﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿ **کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید** ﴾ که برای چنین روزی عمل نکرده و مهرهای این زنان دلربای بهشتی را که عبارت از عبادت و تقوی است، آماده نمی‌کنید؟.

هَلْ جَزَآءُ ٱلْإِحْسَـٰنِ إِلَّا ٱلْإِحْسَـٰنُ ﴿٦٠﴾

﴿ **مگر پاداش احسان جز احسان است؟** ﴾ یعنی: جزای کسی که در دنیا نیکوکردار بوده است، جز احسان به وی در آخرت چیز دیگری نیست لذا دو بهشتی که برخی از اوصاف آنها در این آیات گذشت، از آنِ اهل فضلی است که در ایمان و عمل صالح از دیگران پیش تاخته‌اند و ایشان صاحب برترین درجات اهل بهشت‌اند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما از رسول اکرم ﷺ آمده است که فرمودند: «آن دو بهشت؛ دو باغ در عرض جنّت است که مسافت هر باغ به اندازهٔ مسیر صدسال راه می‌باشد، در وسط هر باغ سرایی است از نور و هیچ

چیز از آن نیست مگر این‌که از نغمه و خرّمی و سرسبزی در جنب و جوش می‌باشد، زمین آن ثابت و درختان آن نیز ثابت است».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦١﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید**﴾ که عمل و شکر نمی‌گزارید؟ در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک ﷺ آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ آیهٔ (هَلْ جَزاءُ الْاِحْسانِ اِلاَّ الْاِحْسان) را خواندند، سپس فرمودند: آیا می‌دانید که پروردگارتان چه می‌فرماید؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: پروردگارتان می‌فرماید: آیا جزای کسی که با توحید بر وی انعام کرده‌ام، جز بهشت چیز دیگری است؟».

وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ﴿٦٢﴾

﴿**و غیر از آن دو باغ، دو باغ دیگر نیز هست**﴾ یعنی: غیر از آن دو باغی که اوصاف آنها گذشت، در زیر آنها برای کسانی که از نظر جایگاه و مرتبه، از اصحاب دو باغ سابق پایین‌ترند، دو باغ دیگر وجود دارد. در **حدیث‌شریف** گذشت که در بهشت دو باغ از طلا و دو باغ از نقره وجود دارد پس دو باغ اوّل از آنِ مقرّبان است و دو باغ دوم از آنِ اصحاب یمین، دو باغ اوّل دارای درختان متنوّعی است و دو باغ دیگر به غایت سبز است بنابراین، این دو باغ نیز در کمال خرّمی و سرسبزی قرار دارند، هرچند که در مرتبه و فضیلت خود نسبت به دو باغ اوّل پایین‌ترند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٣﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ که عمل نمی‌کنید و شکر نمی‌گزارید ؟ .

مُدْهَآمَّتَانِ ﴿٦٤﴾

﴿دو باغ سبز که از شدّت سبزی سیه‌گونند﴾ و در منظر چشم ، دل به سیاهی می‌زنند .

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٥﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ که برای سرای جزا عمل نمی‌کنید ؟ .

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴿٦٦﴾

﴿در آن دو، دو چشمهٔ فواره زن وجود دارد﴾ نَضْخ: فوران آب از چشمه است .

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٧﴾

﴿پس﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾ زیرا اگر در دو باغ اوّل که از آنِ مقرّبان است ، دو چشمهٔ جاری وجود دارد ، در اینجا نیز دو چشمهٔ فواره زن موجود است . برّاءبن‌عازب ﷺ

می‌گوید: «چشمه‌هایی که روان هستند، بهتر از چشمه‌های فوّاره‌زن می‌باشند».

فِيهِمَا فَٰكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾

﴿**در آن دو، میوه و خرما و انار است**﴾ خرما و انار به یادآوری مخصوص شدند؛ بدان جهت که نسبت به سایر میوه‌ها حسن و منفعت بیشتری داشته و این امتیاز را بر دیگر میوه‌ها دارند که هم غذایند و هم دوا و نیز از آن رو که هم در خزان وجود دارند و هم در زمستان. بخاری می‌گوید: «ذکر اختصاصی آنها از قبیل عطف خاص به عام نیست بلکه به سبب حسن بیشتر آنهاست».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٩﴾

﴿**پس**﴾ ای گروه‌های انس و جنّ ﴿**کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟**﴾ زیرا این نعمتها سزاوار حمد و شکرند.

فِيهِنَّ خَيْرَٰتٌ حِسَانٌ ﴿٧٠﴾

﴿**در آنجا دوشیزگان نکوخوی و نکو روی وجود دارند**﴾ خیرات: زنان دارای فضل، نیکخو و زیباروی اند. و این قول جمهور مفسّران است که در آن به **حدیث‌شریف** ذیل به روایت امّ‌سلمه رضی الله عنها استدلال کرده‌اند که فرمود: «به رسول اکرم ﷺ گفتم: یا رسول‌الله! مرا از این فرمودهٔ حق تعالی: (خَيْرَاتٌ حِسَانٌ) آگاه گردانید؟ فرمودند: مراد از آنان: زنان خوش خلق و زیبا روی‌اند». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است که حوران عین این نغمه را می‌خوانند: «نحن الخیرات الحسان، خُلقنا لازواج کرام ﴿ ما زنان نیکخو و زیباروی هستیم که برای

شوهران گرامی‌ای آفریده شده‌ایم».

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧١﴾

﴿پس﴾ ای انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟﴾.

حُورٌ مَّقْصُورَٰتٌ فِي ٱلْخِيَامِ ﴿٧٢﴾

﴿حورانی پرده نشین در خیمه‌ها﴾ که فقط به شوهرانشان وابسته‌اند و دیگران را نمی‌خواهند و در خیمه‌های بهشتی‌ای قرار دارند که از گوهر میان خالی ساخته شده لذا در خیابانها و راهروهای بهشت نمی‌خرامند. امّا زنان دو باغ سابق به این وصف توصیف شدند که چشمان خویش را فروهشته داشته و جز به شوهرانشان به کس دیگری نمی‌نگرند بنابراین، آنان نسبت به حوران یاد شده در این آیه، منزلت بلندتری دارند، به علاوه در توصیف زنان سابق این وصف نیز آمد: (كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ) که به حق وصف شگرفی است.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٣﴾

﴿پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ ای انس و جنّ؟.

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ ﴿٧٤﴾

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٥﴾

﴿پیش از ایشان هیچ انسان و هیچ جنّی با آنها آمیزش نکرده است﴾ تفسیر نظیر آن گذشت.

﴿پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ ای انس و جنّ؟.

مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ﴿٧٦﴾

﴿بر بالشهای سبزرنگ تکیه زده‌اند﴾ رَفْرَفْ: بالش، یا نوعی از جامه‌های سبز است ﴿و بر فرش‌های گرانمایهٔ نیکو﴾ عَبْقَرِیّ: فرش‌های نگارینه است. همچنین در نزد اعراب به هر انسان فاضل، بزرگوار، برجسته و با اعتبار از مردان و زنان و نیز به اشیای فاخر، عبقری اطلاق می‌شود. «عبقر»: جایی است که اعراب می‌پندارند از سرزمین جنّ اسُت لذا هر چیزی را که از حسن و زیبائی و نیرومندی آن به شگفت آمده باشند، به آن نسبت می‌دهند.

بنابراین، از مجموع آیات وارده دربارهٔ دو نوع از بوستانهای بهشت، به این نتیجه می‌رسیم که برای دو گروه از بهشتیان درجه یک و درجه دو، دو گونه بوستانهای درجه یک و درجه دو نیز فراهم شده است.

البتّه با نگرش در آیات فوق، فرقهای موجود در میان آنها به نحو ذیل قابل ذکر می‌باشد:

۱ ــ دو باغ اوّل انواع رنگارنگ و گونه گونی از درختان میوه را دارند در حالی‌که دو باغ دوم، فضای بسیار سبزی دارند.

۲ ــ دو باغ اوّل دو چشمهٔ جاری دارند و دو باغ دوّم دو چشمهٔ فوّاره‌زن.

۳ ــ در دو باغ اوّل از هر گونه میوه دو زوج وجود دارد ولی هرچند که در دو باغ دوم میوه و خرما و انار موجود است امّا چنین گفته نشده که در آنها از هر میوه دو گونهٔ مختلف وجود دارد.

۴ ــ در دو باغ اوّل، زنانی وجود دارند که چون یاقوت و مرجانند و بر شوهرانشان

چشم فروهشته می‌دارند امّا در دو باغ دوم، زنان نیکخوی خوبروی وجود دارند.
۵ ــ در دو باغ اوّل، بهشتیان بر تکیه‌گاه‌هایی که آستر آنها از دیبای ستبر است آرمیده‌اند در حالی‌که در دو باغ دوم، بهشتیان بر بالشهای سبز و فرش‌های نفیس آرمیده‌اند.

فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۷۷﴾

﴿پس﴾ ای انس و جنّ ﴿کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید﴾ که خود را برای چنین نعمت‌های جاودانه‌ای آماده نمی‌کنید؟.

تَبَٰرَكَ ٱسْمُ رَبِّكَ ذِى ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ ﴿۷۸﴾

﴿با برکت است نام پروردگارت که ذوالجلال والإکرام است﴾ یعنی: پروردگارت مقدّس، پاک، صاحب عزّت، عظمت، شکوه و کرامت می‌باشد؛ بر آنچه که به بندگان مخلص خویش انعام نموده پس او شایستهٔ آن است که مورد بزرگداشت قرارگیرد و نافرمانی نشود، مورد پرستش و سپاس قرار گیرد نه مورد ناسپاسی و به یاد آورده شود نه این که فراموش گردد.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ واقعه

مکّی است و دارای نود و شش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «واقعه» نامیده شد که با فرمودهٔ حق تعالی: (إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ) آغاز شده است.

فضیلت آن: در بارهٔ فضیلت این سورهٔ مبارکه احادیثی روایت شده است؛ از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت انس رضی الله عنه است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «سورهٔ واقعه سورهٔ توانگری است پس آن را بخوانید و به فرزندانتان نیز تعلیمش دهید». ثعلبی و ابن‌عساکر در شرح حال عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند: «عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه به همان بیماری‌ای مصاب شد که در آن رحلت کرد پس عثمان‌بن‌عفّان رضی الله عنه به عیادتش رفت و از او پرسید:

ای عبدالله! از چه بیماری‌ای رنج می‌بری؟

گفت: از بیماری گناهان خویش.

پرسید: به چه چیزی میل داری؟

گفت: به رحمت پروردگار خویش.

پرسید: آیا دستور ندهم که برایت پزشکی بیاورند؟

گفت: همان پزشک مرا بیمار ساخت.
پرسید: آیا برای تو به بخششی دستور ندهم؟
گفت: مرا بدان نیازی نیست.
فرمود: این بخشش، بعد از تو از آنِ دخترانت باشد.
گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا بر دخترانم از فقر بیمناکید؟ من به دخترانم دستور داده‌ام که در هر شب سورهٔ واقعه را بخوانند زیرا در **حدیث‌شریف** از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «هر کس در هر شب سورهٔ واقعه را بخواند، هرگز به او فقر و فاقه‌ای نمی‌رسد».

إِذَا وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ ﴿١﴾

﴿**چون واقعه واقع شود**﴾ واقِعَه: اسمی از اسمای قیامت است، مانند آزفه، حاقّه و غیر آن. قیامت از آن رو واقعه نامیده شد که وقوع آن ثابت و محقّق می‌باشد.

لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾

﴿**در وقت وقوع آن هیچ تکذیب‌کننده‌ای نیست**﴾ یعنی: در هنگام وقوع آن دیگر تکذیبی در کار نیست و چون اسرافیل علیه السلام نفخهٔ آخر را بدمد دیگر اصلاً تکذیبی روی نمی‌دهد و کسی را نمی‌بینی که بگوید: قیامت و معاد دروغ است. مراد از واقعه: همان دمیدن آخر در صور است.

خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ﴿٣﴾

﴿هم فرودارنده است و هم فرادارنده﴾ یعنی: قیامت گروه‌هایی از کافران اهل جاه و مقام و فاسقان اهل منصب و توانگری را که در دنیا بلندقدر بوده‌اند، فرو می‌دارد و پست می‌گرداند و گروه‌هایی از اهل ایمان را که در دنیا بی‌نام و نشان بوده‌اند، بلندقدر می‌گرداند و رفعت می‌دهد.

إِذَا رُجَّتِ ٱلْأَرْضُ رَجًّا ﴿٤﴾

﴿آن گاه که زمین به جنبشی سخت لرزانده شود﴾ تا بدانجا که هر آنچه بر روی آن است ویران می‌شود و همه چیز ــ اعم از کوه‌ها و غیر آن ــ در هم می‌شکنند.

وَبُسَّتِ ٱلْجِبَالُ بَسًّا ﴿٥﴾

﴿و کوهها سخت خرد و ریز شود﴾ بَسّ: ریزه‌ریزه شدن است. گفته می‌شود: بسّ الشَّیْ‌ءُ؛ آن گاه که کسی چیزی را خرد و ریز کند.

فَكَانَتْ هَبَآءً مُّنۢبَثًّا ﴿٦﴾

﴿پس غباری پراکنده﴾ و متفرّق ﴿گردند﴾ چنان‌که در شعاع روزنهٔ خانه به‌سوی آفتاب، ذرّات غبار مانندی دیده می‌شود.

وَكُنتُمْ أَزْوَٰجًا ثَلَٰثَةً ﴿٧﴾

﴿و شما ازواج سه‌گانه‌ای باشید﴾ یعنی: شما به دسته‌ها و گروه‌های سه‌گانه تقسیم می‌شوید. زوج: بر هر چیزی که از آن همراه با دستهٔ دیگری یادآوری شود

و نیز بر جفت نر وماده اطلاق می‌شود.

فَأَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾

آن گاه حق تعالی به بیان حال این گروه‌های سه گانه پرداخته و می‌فرماید: ﴿**پس اصحاب میمنه**﴾ یعنی: یاران دست راست ﴿**چه حال دارند اصحاب میمنه؟**﴾ یعنی: یاران دست راست در چه حال و وصفی قرار دارند؟ در بهترین حال و وصف. پس استفهام مفید بزرگداشت شأن و به شگفت‌آوردن از خوبی حال آنان است. اصحاب میمنه: اهل سعادت‌اند که ایشان را از سمت راست به‌سوی بهشت می‌برند و نامه‌های اعمالشان را به دست راست‌شان می‌دهند.

وَأَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ مَآ أَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ ﴿٩﴾

﴿**و اصحاب شمال**﴾ یعنی: یاران چپ ﴿**چه حال دارند اصحاب شمال؟**﴾ آنان اهل شقاوت و ضلالت‌اند که آنها را از سمت چپ به‌سوی دوزخ می‌برند و نامه‌های اعمالشان را به دست چپ‌شان می‌دهند. آری! آنان در حال و وصف بد و نامیمونی قراردارند زیرا در پرتگاه حقارت و دنائت افگنده می‌شوند. استفهام در اینجا نیز مفید به شگفت واداشتن از حال و روز بد آنان است.

وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ ﴿١٠﴾

﴿**و سبقت‌گیرندگان خود ایشانند پیش‌روندگان**﴾ یعنی: سوّمین گروه، پیشتازان و سبقت‌گیرندگان به‌سوی ایمان و جهاد و توبه و اعمال نیک‌اند و هم آنانند که به‌سوی رحمت خداوند ﷻ و بهشت وی پیش می‌تازند. به این ترتیب خدای متعال

روشن می‌کند که انسانها در روز قیامت به سه گروه تقسیم می‌شوند: دست راستی‌ها که اصحاب بهشت‌اند، دست چپی‌ها که اهل دوزخ‌اند و پیشتازان سبقت گیرنده به پیشگاه خدای عزّوجلّ و مقرّبان بارگاه وی؛ که پیامبران، صدّیقان و شهدا می‌باشند. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «آیا می‌دانید که پیشتازان به‌سوی سایهٔ [عرش] الهی در روز قیامت چه کسانی‌اند؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند. رسول اکرم ﷺ فرمودند: ایشان کسانی اند که چون حق به آنان عرضه شود، آن را می‌پذیرند و چون حق از آنان خواسته شود، آن را می‌بخشند و بر مردم چنان حکم و داوری می‌کنند که بر خویشتن حکم می‌کنند». ابن‌کثیر در تفسیر: (وَكُنْتُمْ أَزْوَاجاً ثَلاثَةً ۝ و شما دسته‌های سه‌گانه‌ای باشید) [آیهٔ / ۷] می‌گوید: «یعنی مردم در روز قیامت به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته‌ای در طرف راست عرش پروردگار سبحان قرار دارند و آنان کسانی‌اند که از پهلوی راست آدم‌ؑ بیرون آمده‌اند ... و سدّی می‌گوید: آنان جمهور اهل بهشت‌اند. دستهٔ دوم در طرف چپ عرش قرار دارند و آنان عامّهٔ اهل دوزخ‌اند که از پهلوی چپ آدم‌ؑ بیرون آمده‌اند ... ـ پناه بر خدا ﷻ از عملکرد آنان ـ و دستهٔ سوم پیشتازان در بارگاه خدای عزّوجلّ‌اند که ایشان از اصحاب یمین بهره‌مندتر، مخصوص‌تر و به حق تعالی نزدیکترند و این گروه؛ پیامبران، صدّیقان و شهیدان می‌باشند که تعدادشان از اصحاب یمین کمتر است».

أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾

﴿**آنانند همان مقرّبان**﴾ یعنی: نزدیک کرده‌گان به‌سوی پاداش فراوان الهی و کرامت و گرامیداشت عظیم وی.

فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿١٢﴾

آن مقرّبان به طور ابد ﴿در بهشتهای پر ناز و نعمت﴾ اند.

ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

آن مقرّبان؛ ﴿جمعی بسیارند از پیشینیان﴾ ثُلَّهْ: گروهی است که شمار آن در تحت حصر نیاید. مراد از پیشینیان: امّت‌های سابق از زمان آدمؑ تا بعثت پیامبر ما حضرت محمّد ﷺ می‌باشند.

وَقَلِيلٌ مِّنَ ٱلْآخِرِينَ ﴿١٤﴾

﴿و﴾ آن مقرّبان ﴿اندکی‌اند از متأخّران﴾ یعنی: مقرّبان از امّت محمّد ﷺ نسبت به پیشینیان خود از امّت‌های دیگر اندک‌اند، به سبب بسیاری پیامبران در امّت‌های پیشین و بسیاری کسانی که دعوتشان را اجابت گفته‌اند. به‌قولی ـ که ابن‌کثیر نیز آن را ترجیح داده است ـ مراد این است که: مقرّبان جمعی بسیار از پیشینیان امّت محمّد ﷺ و جمعی اندک از متأخّران همین امّت‌اند بنابراین، جمعی بسیار از پیشینیان مقرّب و پیشتاز امّت محمّدی در بهشت‌اند ولی از متأخّران این امّت مقرّبانِ اندکی در بهشت‌اند، برخلاف اصحاب یمین (یاران دست راست) زیراچنان‌که می‌آید ـ از هردو مجموعهٔ پیشینیان و متأخّرانشان جمع بسیاری در بهشت‌اند پس هیچ امتناعی ندارد که اصحاب یمین این امّت بیشتر از اصحاب یمین غیرشان از امّت‌های دیگر باشند. بنابراین، از پیشتازان و مقرّبان اندک و از جمع بسیار بزرگ اصحاب یمین این امّت است که نصف اهل بهشت تشکیل می‌شود چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ به یاران خویش گفتند: «إِنِّیْ

لَأَرْجُوْا أَنْ تَكُوْنُوْا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةْ ﴿من امیدوارم که شما [امّت من] نصف اهل بهشت باشید».

در بیان **سبب‌نزول** آیات [۱۳ـ۳۹] از ابی‌هریره روایت شده است که فرمود: چون آیهٔ (ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِيْنَ وَقَلِيْلٌ مِّنَ الْآخِرِيْنَ ﴿از پیشینیان جمعی بسیار و از متأخّران جمع اندکی‌اند) نازل شد، این امر که چرا شمار بهشتیان امّت‌های قبل بیشتر است، بر مسلمانان دشوار آمد لذا بعد از آن آیهٔ: (ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِيْنَ وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِيْنَ ﴿از پیشینیان و متأخّران جمعی بسیارند) نازل شد. هرچند این روایت سند قوی و محکمی ندارد.

خلاصه این‌که: مجموع این امّت در بهشت نسبت به غیر خود از امّت‌ها در اکثریّت قرار دارند امّا سابقان و پیشتازان امّت‌های گذشته از سابقان امّت ما بیشترند ولی باز تابعان امّت ما بیشتر از تابعان و متأخّران امّت‌های دیگر می‌باشند. شایان ذکر است که بسیار بودن پیشتازان امّت‌های پیشین به‌سوی بهشت، دلیل دیگری جز کثرت انبیایشان ندارد پس اگر پیشتازان امّت‌های پیشین با ضمیمه‌شدن انبیایشان به ایشان از ما بیشتر باشند بر پیشتازان امّت ما هیچ باکی نیست.

عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿۱۵﴾

﴿بر تخت‌های زربافته﴾ یعنی: مقرّبان بر تخت‌های بافته‌شده از رشته‌های طلا تکیه داده‌اند. به‌قولی: (مَوْضُوْنَةٌ) تخت‌های مشبّک به درّ و یاقوت و زبرجد، یعنی تخت‌های گوهرنشان است.

مُّتَّكِـِٔينَ عَلَيْهَا مُتَقَـٰبِلِينَ ﴿۱۶﴾

﴿که روبروی هم برآنها تکیه داده‌اند﴾ یعنی: مقرّبان روبروی هم در کمال انس و

الفت بر تخت‌های زربفت گوهرنشان نشسته‌اند و چنان نیست که همدیگر را از پشت‌سر ببینند و بعضی به قفای بعضی دیگر نگاه کنند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿۱۷﴾

﴿برگردشان نوجوانان جاویدان می‌گردند﴾ یعنی: بر گرد ایشان برای خدمتگزاری نوجوانانی می‌گردند که به ایشان اختصاص یافته‌اند و آن نوجوانان نه پیر می‌شوند و نه شادابی و صفای آنها تغییر می‌کند. به‌قولی: آنان نوجوانان مسلمین و به‌قولی دیگر: اطفال مشرکین‌اند. این امر نیز بعید نیست که آن نوجوانان برای پرداختن به این خدمت در خود بهشت آفریده شده باشند.

بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقَ وَ كَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿۱۸﴾

آری! برگردشان نوجوانان جاویدان می‌گردند؛ ﴿با کوزه‌ها و ابریق‌ها﴾ أكْواب: کوزه‌هایی است دارای دهانه‌های مدوّر که نه دسته دارد و نه سرپوش. ابریق: آبریزی‌است که دسته و سرپوش و نوله دارد ﴿و با جامهایی از شراب جاری﴾ یعنی: از شراب روان چشمه‌های شراب بهشتی.

لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنزِفُونَ ﴿۱۹﴾

﴿که بهشتیان از آن﴾ یعنی: از نوشیدن آن شراب ﴿سردرد نگیرند﴾ چنان‌که شرابهای دنیا سبب سردرد می‌شود ﴿و نه بد مست شوند﴾ تا خردهایشان از بین برود. ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «در شراب چهار خصلت است؛ مستی، سردرد، قی و پیشاب، که خداوند ﷻ شراب بهشت را از همهٔ اینها پاک داشته است».

وَفَـٰكِهَةٖ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾

﴿و﴾ می‌گردند آن نوجوانان خدمتگزار با **﴿میوه‌هایی از آنچه بـر مـی‌گزینند﴾** یعنی: از بهترین‌های آنچه که بهشتیان به میل خود انتخاب می‌کنند، هرچند که همه میوه‌های بهشتی بهترین‌هاست.

وَلَحۡمِ طَيۡرٖ مِّمَّا يَشۡتَهُونَ ﴿٢١﴾

﴿و﴾ می‌گردند آن نوجوانان خدمتگزار برآنان با **﴿گوشت مرغ﴾** که از دیگـر گوشتها بهتر و لذیذتر است **﴿از آنچه خوش دارند﴾** و دلهایشان بدان میل و رغبت دارد. حکمت در مقدّم کردن میوه بر گوشت این است که میوه لطیف‌تر، در فرو بردن سریعتر، در هضم آسان‌تر، از نظر بهداشتی سالم‌تر و برای تـحریک اشـتها ممدتر است به طوری که انسان را مهیّایی خوردن غذا می‌کند.

وَحُورٌ عِينٞ ﴿٢٢﴾

﴿و حور عین﴾ یعنی: بهشتیان از حور عین همسرانی دارند. حَوَر در چشم آن است که سیاهی آن بسیار سیاه و سفیدی آن بسیار سفید باشد. عِیْن: یعنی دارای چشمهای درشت.

كَأَمۡثَٰلِ ٱللُّؤۡلُوِ ٱلۡمَكۡنُونِ ﴿٢٣﴾

﴿مثل لؤلؤ نهان در میان صدف﴾ لؤلؤ نهان در میان صدف: مرواریدی است که به آن دستی نرسیده و بر آن غباری فرونیفتاده باشد، که چنین مرواریدی صفا و

درخشش بیشتری دارد. پس زنان بهشت در سفیدی، زیبایی و صفای رنگ خود به لؤلؤ نهان در میان صدف تشبیه شده‌اند.

جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٢٤﴾

﴿این پاداشی است برای آنچه می‌کردند﴾ یعنی: همهٔ این نعمت‌ها به منظور پاداش‌دهی در برابر اعمالشان به ایشان ارزانی می‌شود.

لَا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوٗا وَلَا تَأۡثِيمًا ﴿٢٥﴾

﴿در بهشت سخنی بیهوده و حرفی گناه‌آلود نمی‌شنوند﴾ زیرا در بهشت کسی هذیان و سخن گناه‌آلودی نمی‌گوید و در آن از دشنام و ایذاء و سخنان آلوده به گناه خبری نیست.

إِلَّا قِيلٗا سَلَٰمٗا سَلَٰمٗا ﴿٢٦﴾

﴿لیکن سخنی را می‌شنوند که سلام است و سلام﴾ یعنی: بهشتیان همدیگر را به گفتن سلام، شادباش و درود گفته و سلام ... سلام! می‌گویند.

وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ ﴿٢٧﴾

﴿و اصحاب یمین؛ چه حال دارند اصحاب یمین؟﴾ این آیه معطوف به (وَالسّابِقُوْنَ السّابِقُوْن، اُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُوْن) است و استفهام مفید به شگفت واداشتن از حال سعادت‌مندانه و نیکبختی آنان است. اصحاب یمین ــ چنان‌که در سورهٔ «رحمن»

گذشت ــ اصحاب باغ دوم‌اند. یعنی: در ترکیب کلّی بهشتیان، در درجهٔ دوم بعد از سابقان و مقرّبان قرار داشته و در برخورداری از نعمتها درجهٔ پایین‌تری دارند؛ زیرا ایشان در دنیا از نظر ایمان ضعیف‌تر بوده و از نظر اخلاص و عمل، بهرهٔ کمتری داشته‌اند بنابراین، میوه‌ها و نعمت‌هایی که به ایشان داده می‌شود، به درجهٔ پیشتازان نمی‌رسد.

فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿۲۸﴾

آری! اصحاب یمین **﴿در جوار درختان سدر بی‌خار﴾** قراردارند. درخت سدر یا کنار نوعی درخت معروف است. مَخْضُوْد: آن است که خار آن قطع شده باشد.

وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿۲۹﴾

﴿و﴾ در جوار **﴿درخت های موز که میوه‌اش خوشه خوشه روی هم چیده است﴾** طَلْح: درخت موز است. مَنْضُوْد: آن است که خوشه‌های آن بر فراز همدیگر به نظمی زیبا چیده شده باشد. به‌قولی: طَلْح؛ درخت موز نیست بلکه درخت معروفی است که بزرگترین درخت در سرزمین اعراب می‌باشد. شایان ذکر است که فضیلت آن بر درختان دنیا همچون فضیلت سایر نعمت‌های بهشتی بر نعمت‌های دنیاست.

در بیان **سبب‌نزول** این دو آیه روایت شده است: اعراب وادی وجّ را که درّه‌ای حاصل‌خیز و سرسبزی در طائف بود و سایه‌ها و درختان موز و کنار آن را بسیار دوست داشتند پس خداوند ﷻ نازل فرمود: (وَاَصْحٰابُ الْيَمِيْنِ ...).

وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿۳۰﴾

﴿و﴾ اصحاب یمین ﴿در سایهٔ گسترده﴾ یعنی: همیشگی و پایدار قرار دارند که زوالی ندارد و خورشید آن را از بین نمی‌برد.

وَمَآءٍ مَّسۡكُوبٍ ﴿٣١﴾

﴿و﴾ نیز اصحاب یمین ﴿در آبی ریزان﴾ قرار دارند که در طول شبانه‌روز به هر کجا که خواهند جاری می‌شود و هیچ انقطاعی ندارد. پس این آب ریزان که خدای عزّوجلّ آن را در مجاری‌اش می‌ریزد، شراب اصحاب یمین است امّا شراب پیشتازان مقرّب، جامهایی از چشمهٔ شراب جاری است.

وَفَٰكِهَةٖ كَثِيرَةٖ ﴿٣٢﴾

لَّا مَقۡطُوعَةٖ وَلَا مَمۡنُوعَةٖ ﴿٣٣﴾

﴿و﴾ نیز اصحاب یمین ﴿در میوه‌ای بسیار﴾ قرار دارند ﴿که نه پایان پذیر است﴾ و در وقتی اوقات قطع می‌شود چنان‌که میوه‌های دنیا هر یک فصلی داشته و در بعضی از اوقات قطع می‌شوند ﴿و نه بازداشته شده﴾ یعنی: میوه‌های آن از کسی که خواهانش باشد، در وقتی از اوقات و به صفتی از اوصاف بازداشته نمی‌شود. مثلاً چنین نیست که در برابر آن از ایشان بهایی خواسته شود، یا امثال این‌گونه از قیود و شرایط و موانع برای ایشان وضع گردد بلکه آن میوه‌ها همیشه برایشان آماده است. امّا میوهٔ «پیشتازان مقرّب» میوه‌ای است که آنان خود از میان انواع میوه‌ها بر می‌گزینند.

وَفُرُشٖ مَّرۡفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾

﴿و﴾ نیز اصحاب یمین از ﴿فرش‌های برافراشته شده﴾ بر بالای تختها و آرامکده‌ها برخوردارند. به‌قولی: فرش در اینجا کنایه از زنان اهل بهشت است که در کمال و جمالشان برافراشته قدر و عالی جاه و بلندبالایند.

إِنَّآ أَنشَأۡنَٰهُنَّ إِنشَآءٗ ﴿۳۵﴾

﴿همانا ما آنان را آفریدیم آفریدنی﴾ یعنی: ما آن زنان را به شیوهٔ ابداعی به عنوان آفرینشی نو بدون توالد و تناسل آفریده‌ایم. به‌قولی: مراد از آنان، زنان بنی‌آدم‌اند و آفرینش نو آنها بدین معنی است که خداوند ﷻ آنها را بعد از بزرگسالی و مرگشان به حال جوانی و تازه گی برمی‌گرداند.

فَجَعَلۡنَٰهُنَّ أَبۡكَارًا ﴿۳۶﴾

﴿پس ایشان را دوشیزه گردانیدیم﴾ که قبل از شوهرانشان هیچ انس و جنّی با ایشان آمیزش نکرده است و هر وقت هم که شوهرانشان با ایشان مقاربت کنند، ایشان را بکر می‌یابند و آن دوشیزگان از این نظر هیچ درد و رنجی نیز احساس نمی‌کنند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌سعیدخدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا جَامَعُوا نِسَائَهُمْ عُدْنَ أَبْكَارا ❁ چون اهل بهشت با زنان خود مجامعت کنند، آن زنان مجدّداً به بکارت بر می‌گردند».

عُرُبًا أَتۡرَابٗا ﴿۳۷﴾

آن زنان؛ ﴿همسردوست و همسنّ و سال﴾ اند. عُرُب: جمع عَرُوب عبارت از زنی است که شوهرش در نزدش سخت محبوب و او نیز در نزد شوهرش دلپسند

باشد. مبرد می‌گوید: «عروب زنی است که عاشق شوهرش بوده و بسیار شیرین سخن باشد». اتراب: زنانی‌اند که یک تاریخ تولّد و یک سنّ و سال دارند.

لِّأَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ ﴿٣٨﴾

﴿برای اصحاب یمین﴾ یعنی: خداوند ﷻ زنان یاد شده را نیز برای اصحاب یمین پدید آورده است.

ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾

وَثُلَّةٌ مِّنَ ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿٤٠﴾

﴿که گروهی بسیار از پیشینیان و گروهی بسیار از متأخّران اند﴾ یعنی: اصحاب یمین گروهی بسیار از پیشینیانند؛ و ایشان کسانی‌اند که از زمان آدم عليه السلام تا بعثت پیامبر خاتم ﷺ به دنیا آمده و درگذشته‌اند و گروهی بسیار از متأخّران؛ یعنی از امّت محمّد ﷺ هستند. به‌قولی: مراد از گروهی بسیار از پیشینیان: پیشینیان این امّت؛ و مراد از گروه بسیار از متأخّران؛ کسانی از پسینیان این امّت‌اند که در ایمان از پیشینیان امّت پیروی کرده و دنباله رو ایشان گردیده‌اند و ابن‌کثیر این قول را ترجیح داده‌است.

وَأَصۡحَٰبُ ٱلشِّمَالِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلشِّمَالِ ﴿٤١﴾

و بعد از آن که خدای متعال حال دو گروه از گروه‌های سه گانهٔ مردم در آخرت

یعنی پیشتازان و اصحاب یمین را بیان کرد، اینک به بیان حال یاران چپ می‌پردازد: ﴿**و اصحاب شمال، چه حال دارند اصحاب شمال؟**﴾ آن‌گاه خود حالشان را این‌گونه تفسیر می‌کند:

فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾

﴿**در میان آتشباد و آب جوش‌اند**﴾ سموم: گرمای آتش و حمیم: آب جوشانی است که حرارت آن بسیار بالاست. امام رازی می‌گوید: «بهتر این است که بگوئیم: سموم هوای متعفّن و بسیار آلوده‌ای است که عفونت آن قلب انسان را فاسد کرده و سبب هلاکت وی می‌شود».

وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ ﴿٤٣﴾

لَّا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾

﴿**و در سایه‌ای از دود**﴾ یعنی: دوزخیان، وحشت‌زده از گرمای سخت و سوزان به سایه پناه می‌برند پس سایه را نیز دود سیاهی از جهنّم می‌یابند که گرمای بسیار سخت و سوزانی دارد ﴿**که نه خنک است**﴾ یعنی: مانند دیگر سایه‌ها سرد نیست ﴿**و نه خوش**﴾ یعنی: منظری نیکو و دلپسند هم ندارد زیرا هر چیزی که از خیر بی‌بهره باشد، دلپسند نیز نیست.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾

﴿**آنان پیش از این نازپرورده بودند**﴾ یعنی: یاران چپ (اصحاب شمال) در دنیا

در شهوات و لذّتهایی فرورفته بودند که برایشان حلال نبود.

وَكَانُواْ يُصِرُّونَ عَلَى ٱلۡحِنثِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٤٦﴾

﴿**و بر گناه بزرگ مداومت می‌کردند**﴾ که مراد از آن شرک است. یعنی از شرک توبه نمی‌کردند و بر آن پای می‌فشردند.

وَكَانُواْ يَقُولُونَ أَئِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**و می‌گفتند: آیا چون مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم آیا واقعاً باز برانگیخته می‌شویم؟**﴾ یعنی: اصحاب شمال زنده‌شدن بعد از مرگ را ــ درحالی‌که به استخوانهای پوسیدهٔ چندی تبدیل می‌شوند ــ انکار کرده و بعید شمردند.

أَوَ ءَابَآؤُنَا ٱلۡأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾

﴿**آیا پدران نخستین ما برانگیخته می‌شوند؟**﴾ یعنی: برانگیخته‌شدن پدران نخستین ما بعیدتر از برانگیخته‌شدن خود ما است، از آن رو که آنها پیش‌تر از ما مرده‌اند و پوسیده‌تر شده‌اند.

قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَوَّلِينَ وَٱلۡأٓخِرِينَ ﴿٤٩﴾

لَمَجۡمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ ﴿٥٠﴾

﴿**بگو: بی‌گمان اوّلین و آخرین برای میعاد روزی معین**﴾ که همانا روز قیامت است

﴿جمع کرده می‌شوند﴾ بعد از بعث و رستاخیز. یعنی ای محمّد ﷺ! به آنان بگو که پیشینیان از امّت‌ها و متأخّرانشان که شما نیز از جملهٔ آنان هستید، در موعد روزی معلوم گردآورده می‌شوید.

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا ٱلضَّآلُّونَ ٱلْمُكَذِّبُونَ ﴿٥١﴾
لَأَكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن زَقُّومٍ ﴿٥٢﴾

﴿سپس شما ای گمراهان دروغ انگار﴾ خطاب برای اهل مکّه و امثال آنان است؛ ﴿خورندگان از درخت زقومید﴾ یعنی: شما منکران رستاخیز، در آخرت از درخت بدمنظر بسیار بدمزه‌ای که در قعر جهنّم می‌روید، می‌خورید. تفسیر نظیر این آیه در سورهٔ [صافات/۶۲] نیز گذشت.

فَمَالِـُٔونَ مِنْهَا ٱلْبُطُونَ ﴿٥٣﴾

﴿پس از آن شکم‌ها را پر خواهید کرد﴾ یعنی: شکمهایتان را از درخت زقوم پر می‌کنید؛ از بس که گرسنگی بر شما فشار می‌آورد.

فَشَٰرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾

﴿و روی آن از آب جوش می‌نوشید﴾ یعنی: شما بر روی زقوم و به دنبال خوردن آن، به سبب غلبهٔ تشنگی از آب جوش می‌نوشید.

فَشَٰرِبُونَ شُرْبَ ٱلْهِيمِ ﴿٥٥﴾

﴿پس خـواهـید نـوشید مـانند نـوشیدن شـتران عـطش‌زده﴾ هِیْم: شـتران عطش‌زده‌ای‌اند که به سبب بیماری‌ای که به آن مصاب شـده‌انـد هـرگز سیراب نمی‌شوند و چندان می‌آشامند تا بـمیرند. یـعنی: نـوشیدن شـما از آب جـوش، نوشیدنی عادّی نیست بلکه مانند نوشیدن شتران مبتلا به مرض استسقاء است کـه همیشه تشنه‌اند و از نوشیدن آب سیراب نمی‌شوند.

هَـٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿٥٦﴾

﴿این است مهمانی آنان در روز جزا﴾ نُزُلْ: غذایی است که برای مهمان آمـاده می‌شود و اوّلین چیزی است که مهمان می‌خورد. یعنی: آنچه از درخت زقوم و نوشیدنی آب جوش ذکر شد؛ پذیرایی آنـان در آخـرت است کـه بـا آن مـورد پذیرایی قرار می‌گیرند.

نَحْنُ خَلَقْنَـٰكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾

﴿ماییم که شما را آفریده‌ایم پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟﴾ یعنی: شما را درحالی آفریدیم که چیزی نبودید و خودتان این حقیقت را می‌دانید پس چرا آن گونه که به آفرینش خود از سوی ما معترفید، رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که هر کس بر آفرینش ابتدایی و اوّلیّه قادر باشد، مسلّما و به طریق اَوْلی بر باز آفرینی نیز تواناست؟.

أَفَرَءَيْتُم مَّا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾

﴿آیا آنچه را که در رَحِمها می‌ریزید﴾ از نطفه، یعنی آب منی ﴿دیده‌اید﴾ و در

آفرینش آن نگریسته‌اید ؟ .

ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلْخَٰلِقُونَ ﴿۵۹﴾

﴿**آیا شما آن را می‌آفرینید یا ما آفریننده‌ایم؟**﴾ یعنی : آیا شما این آب منی را به صورت بشری استوار و کامل الخلقه می‌سازید و به تصویر می‌کشید ، یا این ماییم که سازنده و به تصویرکشندهٔ آنیم ؟

نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ ٱلْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿۶۰﴾

عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَٰلَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِى مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾

﴿**ماییم که در میان شما مرگ را مقدّر کرده‌ایم**﴾ یعنی : ما مرگ را بر شما تقسیم کرده و آن را برای هر فردی از افرادتان به وقتی معیّن تعیین کرده‌ایم پس از شما کسانی هستند که در بزرگی می‌میرند و کسانی هستند که در کوچکی و خُردسالی می‌میرند ولی اهل زمین همه در چشیدن مرگ برابرند ﴿**و بر ما سبقت نتوانید جست**﴾ و مارا عاجز و مغلوب نتوانید کرد بلکه ما توانائیم؛ ﴿**بر آن‌که همانندان شما را جانشین شما گردانیم**﴾ یعنی : توانائیم براین که به‌جای شما خلقی همانند شما را پدید آوریم . به‌قول ابن‌جریرطبری معنی این است : ما توانائیم بر این که گروهی را بمیرانیم و گروه دیگری را جانشین آنان گردانیم ، قرنی بعد از قرنی و نسلی پس از نسل دیگر ﴿**و**﴾ نیز توانائیم بر این‌که ﴿**شما را در هیأتی که نمی‌دانید**﴾ از صورت‌ها و هیأت‌ها و عالم‌ها ﴿**بیافرینیم**﴾ حسن می‌گوید : « یعنی توانائیم بر این‌که شما را بوزینه و خوک گردانیم چنان‌که قبل از شما با اقوامی چنین کردیم » . به‌قولی معنی این است : توانائیم بر این‌که شما را در رستاخیز بر غیر صورتهایی که در دنیا

داشته‌اید بیافرینیم.

وَلَقَدۡ عَلِمۡتُمُ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأُولَىٰ فَلَوۡلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

﴿و هرآینه آفرینش نخستین را دانسته‌اید﴾ و آن عبارت از آفرینش ابتدایی شما از نطفه، سپس از خون‌بسته، سپس از گوشت پاره است درحالی‌که قبل از آن چیزی نبودید ﴿پس چرا پند نمی‌گیرید؟﴾ یعنی: پس چرا قدرت خدای سبحان را بر آفرینش واپسین به یاد نمی‌آورید و آن را بر آفرینش اوّل قیاس نمی‌کنید؟ شایان ذکر است که این آیه دلیل بر صحّت قیاس است.

أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ﴿٦٣﴾

ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ﴿٦٤﴾

﴿آیا دیدید آنچه می‌کارید؟﴾ یعنی: به من خبر بدهید از آنچه در زمین می‌کارید و بذر می‌افکنید؛ ﴿آیا شما آن را می‌رویانید﴾ یعنی: به زرع و کشت تبدیل می‌کنید و در آن خوشه و دانه می‌رویانید ﴿یا ما زارع هستیم؟﴾ یعنی: یا ما هستیم که رویاننده و تبدیل‌کنندهٔ آن به زراعت هستیم نه شما؟ پس چون به این امر اقرار کردید، دیگر چگونه منکر رستاخیز می‌شوید؟ در حدیث‌شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاَیَقُوْلَنَّ اَحَدُکُمْ: زَرَعْتُ، وَلْیَقُلْ: حَرَثْتُ، فَاِنَّ الزّارِعَ هُوَ اللّٰه ۞ یکی از شما نگوید که من زرع کردم بلکه باید بگوید: کشت نمودم زیرا زارع همانا خداوند است». البتّه این نهی، نهیی ارشادی و ادبی است، نه نهی حرمت. علما می‌گویند: برای کسی که بذر را در زمین می‌افکند، مستحبّ است که بعد از خواندن: (اَعُوْذُ بِااللّٰه ...) آیهٔ: (اَفَرَاَیْتُمْ ما

تَحْرُثُونَهُ، اَاَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ اَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ) را بخواند، آن گاه بگوید: «بَلِ اللّٰهُ الزّارِعُ وَالْمُنْبِتُ وَالْمُبْلِغُ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنا ثَمَرَهُ وَجَنِّبْنا ضَرَرَهُ وَاجْعَلْنا لِاَنْعُمِكَ مِنَ الشّاكِرِينَ، وَلِآلائِكَ مِنَ الذّاكِرِينَ، وَبارِكْ لَنا فِيهِ يا رَبَّ الْعالَمِينَ» بلکه خدا ﷻ است که زارع، رویاننده و به پخته‌گی رسانندهٔ آن است. بارخدایا! بر محمّد درود بفرست و ما را از حاصل این زمین روزی‌بخش و از زیان آن برکنار دار و مرا برای نعمت‌هایت از شکرگزاران و برای احسانهایت از یادآورندگان قرار ده و ای پروردگار عالمیان! برای ما در آن برکت بده». گفته شده که: این دعا امان آن زراعت از تمام آفات ــ اعم از کِرم، ملخ و غیره ــ است.

لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَٰهُ حُطَٰمًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾

إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴿٦٦﴾

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾

﴿اگر بخواهیم قطعاً آن زراعت را درهم شکسته﴾ و خرد و ریزه شده ﴿می‌گردانیم﴾ به طوری که از آن هیچ بهره‌ای گرفته نشود و از آن هیچ دانه‌ای به دست نیاید و نه چیزی از بهره‌های دیگری که از کشتزار خواسته می‌شود، فراهم آید؛ ﴿پس در افسوس و تعجب می‌افتید﴾ یعنی: در آن صورت حسرت زده می‌شوید و از آنچه که به شما در زراعت و کشاورزیتان فرود آمده است، مدّتی دراز در تعجّب فرومی‌روید درحالی‌که می‌گوئید: ﴿ما غرامت‌کشندگانیم﴾ مُغرَم: کسی است که مالش بدون عوضی برباد رفته است ﴿بلکه ما محروم ماندگانیم﴾ از روزیمان؛ با نابودشدن کشاورزیمان.

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾

ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾

﴿**پس آیا دیده‌اید آن آبی را که می‌آشامید**﴾ و به وسیلهٔ آن تشنگی خود را فرومی‌نشانید؟ ﴿**آیا شما آن را از ابر فرودآورده‌اید، یا ما**﴾ آن آب را به قدرت خویش ﴿**فرود آورنده‌ایم؟**﴾ پس چگونه به توحید و یگانگی ما اقرار نکرده و رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟

لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَٰهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

﴿**اگر بخواهیم آن را شور می‌گردانیم**﴾ به‌طوری که نه برای نوشیدن صلاحیّت داشته باشد و نه برای کشاورزی ﴿**پس چرا شکر نمی‌گزارید**﴾ نعمت‌های خداوندی را که برای شما آب شیرین و گوارایی آفریده است که از آن می‌آشامید و بهره می‌برید؟ در **حدیث‌شریف** آمده است که چون رسول اکرم ﷺ آب می‌نوشیدند، می‌گفتند: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ‌الَّذِیْ سَقٰانٰا عَذْباً فُرٰاتاً بِرَحْمَتِهِ، وَلَمْ یَجْعَلْهُ مِلْحاً أُجٰاجاً بِذُنُوْبِنٰا ✿ سپاس و ستایش خدایی را که به رحمت خویش ما را آب‌شیرین و گوارا نوشانید و به شومی گناهانمان آن را شور و تلخ نگردانید».

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى تُورُونَ ﴿٧١﴾

ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنشِـُٔونَ ﴿٧٢﴾

﴿**آیا دیدید آن آتشی را که بر می‌آورید؟**﴾ یعنی: آن را با آتش‌زنه از درخت تر و

تازه بیرون می‌آورید؟ ﴿**آیا شما درختش را آفریده‌اید؟**﴾ یعنی: درختی که آتش را از آن بیرون می‌آورید ﴿**یا ما آفریننده‌ایم**﴾ آن را به قدرت خویش نه شما؟ آن درخت، عبارت است از درخت مرخ (بادام‌تلخ) و عفار که اعراب از آنها آتش زنه درست می‌کردند. یعنی از آنها دو شاخهٔ سبز برگرفته و یکی را به دیگری می‌کشیدند آن‌گاه از میان آن دو، شرارهٔ آتش بر می‌خاست. به‌قولی: مراد همهٔ درختان است.

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِّلْمُقْوِينَ ﴿۷۳﴾

﴿**ما آن را پندآموزی ساخته‌ایم**﴾ یعنی: ما آن آتش برآمده از درخت را به‌یادآورندهٔ گرمای آتش جهنّم گردانیده‌ایم تا مؤمنان از آن پندگیرند ﴿**و آن را توشه‌ای برای رهروان**﴾ مانند مسافران و صحرانشینانی گردانیدیم که در سرزمین‌های بی‌آب و علف و بیابانها فرود می‌آیند. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آتشی که بنی‌آدم بر می‌افروزند، جزئی از هفتاد جزء آتش جهنّم است ...». دلیل این‌که در بهره‌گیری از آتش مخصوصاً مسافران و رهگذران ذکر شده‌اند، این است که آنها به آتش سخت احتیاج دارند، هرچند که نیاز تمام مردم به آن فراگیر است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلنَّاسُ شُرَكَاءُ فِي ثَلَاثَةٍ، اَلنَّارُ وَالْكِلَاءُ وَالْمَاءُ مردم در سه چیز با هم شریک‌اند: آتش، علف و آب». شایان ذکر است که بر اساس جدیدترین نظریّات علمی، نفت و پترول نیز در اصل از درختانند.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿۷۴﴾

﴿پس به نام پروردگارت که بزرگ است تسبیح‌گوی﴾ یعنی: حق تعالی را به پاکی یادکن و بگو: (سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيْمِ) پاک است خدای بزرگی که به قدرت خویش این اشیاء مختلف و متضاد را آفرید.

۞ فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ﴿٧٥﴾

﴿پس به منزلگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم﴾ مَواقِع: غروبگاه‌های ستارگان است. (لاأُقْسِمُ) در کلام عرب به‌معنای قسم است و «لا» زائد می‌باشد که برای تأکید آورده می‌شود پس افزودن «لا» بر فعل «أُقْسِمُ» به معنای آن است که سوگند خورنده هر چه راکه غیر از مقسم علیه است، نفی می‌کند و از این جهت مفید تأکید نیز هست. یعنی: قضیه روشن‌تر از آن است که نیازی به قسم‌خوردن داشته باشد، چه رسد به این‌که برای اثبات درستی آن، همچو قسم بزرگی یاد شود. دلیل این‌که خداوند ﷻ مخصوصاً به غروبگاه‌های ستارگان سوگند خورد، دو چیز است: یکی این که غروب ستارگان نشان دهندهٔ زوال اثر آنهاست و این خود بر وجود مؤثّر فناناپذیری دلالت می‌کند که تأثیر آن هرگز زوالی ندارد، بدین جهت ابراهیم؈ با افول ستارگان بر وجود خداوند ﷻ استدلال کرد. دوم این که اواخر شب بدون شکّ خاصّیّت‌های شریف و برتری دارد.

مسلم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابن‌عبّاس؆ روایت کرده است که فرمود: در زمان رسول اکرم ﷺ به مردم باران فرو فرستاده شد پس آن حضرت ﷺ فرمودند: اینک بعضی از مردم شاکرند و بعضی ناسپاس امّا آنان‌که شکرگزارند گفتند: این رحمتی است که خداوند ﷻ آن را بر ما منّت نهاد و امّا بعضی از کسانی که ناسپاس‌اند، گفتند: باران به سبب فلان ستارهٔ در حال غروب بر ما فرود آمده است، همان بود که این آیات: (فَلاَأُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُوْمِ) تا (وَتَجْعَلُوْنَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُوْنَ) نازل شد.

وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٞ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾

﴿و اگر بدانید این قسمی است بزرگ﴾ زیرا «مقسم به» که ستارگانند بر قدرت عظیم، حکمت کامل و فرط رحمت خداوند ﷻ دلالت می‌کنند.

إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ ﴿٧٧﴾

﴿هرآینه این کتاب قرآنی است کریم﴾ این آیه «مقسم علیه» است. یعنی: به منزلگاه‌های ستارگان قسم می‌خورم که این کتاب قرآنی است گرامی داشتهٔ من که آن را در عزّت و قدر و منزلت بر تمام کتابها برتری داده‌ام و آن را بزرگتر و گرامی‌تر از آن داشته‌ام که از مقولهٔ سحر، کهانت، فال‌بینی یا دروغ و مانند آنها باشد. چنان‌که قرآن به این دلیل نیز کریم است که در آن اخلاق کریمانه و ارزشهای متعالی طرح و تبیین شده است و بنابراین حقیقت است که حافظ آن گرامی و قاری آن بزرگ داشته می‌شود. مناسبت میان مقسم‌به که ستارگان است و میان مقسم علیه که قرآن است آشکار می‌باشد زیرا چنان که ستارگان تاریکی‌ها را روشن می‌کنند، آیات قرآن نیز در دنیا و آخرت راه و روش زندگی را روشن می‌کنند و چنان که ستارگان تاریکی‌های حسّی را از بین می‌برند، قرآن نبز تاریکی‌های معنوی یعنی تاریکی‌های جهل و گمراهی را از بین می‌برد.

فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ ﴿٧٨﴾

آری! قرآن ﴿درکتابی نهفته﴾ یعنی: پوشیده و مصون قراردارد که جز فرشتگان مقرّب کسی دیگر بر آن اطلاع ندارد. به‌قولی معنی این است: آن کتاب که لوح محفوظ می‌باشد، از باطل محفوظ است.

لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾

﴿به آن جز پاک‌شدگان دست نمی‌رسانند﴾ یعنی: کتاب مصون و محفوظ را جز پاکیزگان از بهره‌های نفسی در آسمان که فرشتگانند، مساس نمی‌کنند امّا شیاطین به آن دسترسی ندارند همچنین در زمین نیز جز پاک‌شدگان از جنابت و ناپاکی و بی‌وضویی، به آن دست نمی‌رسانند. از فحوای این آیه دانسته می‌شود که نباید اشخاص کافر، جنب و بی‌وضوء قرآن را مساس کنند پس بنابراین، خبر به معنای نهی است یعنی هرچند (لایَمَسُّهُ) به صیغهٔ نفی بیان شده امّا مراد از آن نهی می‌باشد چنان‌که جمهور فقها و از جمله ائمهٔ مذاهب اربعه بنابراین آیه و نیز بر مبنای **حدیث‌شریف** ذیل: «قرآن را جز شخصی که پاک است، مساس نکند»؛ بر منع اشخاص یادشده از مساس‌کردن قرآن متّفق‌القول اند و فقط مالکی‌ها مساس‌کردن قرآن از سوی شخص بی‌وضوء را برای ضرورت تعلیم و تعلّم جایز شمرده‌اند.

تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٨٠﴾

﴿فرو فرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان است﴾ این چهارمین وصف برای قرآن کریم در چهارمین آیه است.

أَفَبِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ أَنتُم مُّدْهِنُونَ ﴿٨١﴾

﴿آیا شما به این سخن﴾ یعنی: به قرآنی که به اوصاف یاد شده وصف شد؛ **﴿سستی می‌ورزید؟﴾** مُدْهِنُون: یعنی آیا شما با کفّار در کفرشان نرمش و مدارا می‌کنید؟ اصل مُدْهِنْ کسی است که ظاهرش برخلاف باطنش باشد، گواین‌که او در روانی و نرمی خود به دُهن (روغن) شباهت دارد و این از باب به‌کارگرفتن

لفظ در یک امر معنوی بر سبیل مجاز است، مجازی که به خاطر شهرت خود به حقیقت عرفی تبدیل شده است.

وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿٨٢﴾

﴿و﴾ آیا شما ﴿تنها روزیتان را در تکذیب آن قرار می‌دهید؟﴾ یعنی: آیا شکر و سپاس روزیتان را که همانا فروفرستادن باران است در این قرار می‌دهید که نعمت خداوند ﷻ را تکذیب و انکار کرده و این تکذیب و انکار را به جای شکر قراردهید؟ چرا که به‌جای شکرگزاری بخشنده و فروآورندهٔ باران، آن را به ستارگان نسبت می‌دهید و می‌گویید: ما به خاطر غروب فلان ستاره از منزلگاه خود در مغرب و طلوع ستارهٔ رقیب آن از مشرق، باران یافته‌ایم؟ شایان ذکر است که اعراب باران، باد، گرما و سرما را به ستاره‌های غروب کرده، یا به ستاره‌های طلوع‌کننده نسبت می‌دادند.

فَلَوْلَآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلْحُلْقُومَ ﴿٨٣﴾

وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ ﴿٨٤﴾

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَلَٰكِن لَّا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾

﴿پس چرا آن گاه که جان به گلوگاه رسد﴾ یعنی: پس چرا آن گاه که روح، یا نَفَس در هنگام مرگ به گلوگاه رسد؛ ﴿و شما﴾ ای کسانی که پیرامون فرد در حال احتضار قرار دارید و او را می‌بینید که در حال جان‌کندن است؛ ﴿در آن هنگام نظاره می‌کنید﴾ و هیچ‌کاری برای او کرده نمی‌توانید؟ نه می‌توانید مرگ را از او دفع

کنید و نه این که حتّی سختی جان‌کندن را بر وی آسان گردانید؛ ﴿**و ما به او از شما نزدیکتریم**﴾ به علم، قدرت و رؤیت خویش. به‌قولی مراد این است: فرستادگان ما که متولّی و عهده‌دار قبض روح او هستند، از شما به او نزدیکترند ﴿**ولی نمی‌بینید**﴾ یعنی: شما فرشتگان موکّل مرگ را که نزد محتضر حاضر می‌شوند و عهده‌دار قبض روح وی هستند، نمی‌بینید.

فَلَوْلَآ إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾

تَرْجِعُونَهَآ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٨٧﴾

﴿**پس اگر شما مقهور حکم‌الهی نیستید**﴾ یعنی: اگر شما مملوک و پروردهٔ ایجاد و نتیجهٔ فعل تکوینی حق تعالی نیستید، یا اگر شما به پندار خود بعد از مرگ برانگیخته نمی‌شوید؛ ﴿**چرا آن را باز نمی‌گردانید**﴾ یعنی: چرا روح شخص محتضر را که به گلوگاه رسیده است، به مقرّ و جایگاهی که در آن بوده، باز نمی‌گردانید ﴿**اگر راست می‌گویید**﴾ در این پندارتان که مملوک پروردگار نیستید، آفریننده‌ای ندارید و رستاخیزی در کار نیست؟ و قطعاً بدانید که هرگز آن را به مقرّش بازگردانیده نمی‌توانید بنابراین، بطلان این پندارتان که مملوک پروردگار و پرورش یافتهٔ او نیستید، آشکار شد. این جواب «فَلَوْلا» در آیهٔ قبل است.

فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿٨٨﴾

فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ ﴿٨٩﴾

آن گاه خداوند متعال سرنوشت و سرانجام گروه‌های مختلف مردم را در هنگام

احتضار و بعد از وفاتشان بیان نموده و آنان را به سه دستهٔ ذیل تقسیم می‌کند:

﴿و امّا اگر او از مقرّبان باشد﴾ یعنی: اگر شخص محتضر، یا متوفّی از پیشتازان مقرّب باشد **﴿پس او راست راحت و ریحان و بهشت پر ناز و نعمت﴾** رَوْح: راحتی و رهایش از رنج و زحمت دنیا و آسوده‌شدن از احوال آن است. ریحان: رزق و روزی در بهشت است. حسن می‌گوید: «ریحان همان گیاه معروفی است که بوی خوشی دارد». شایان ذکر است که پیشتازان مقرّب همان کسانی‌اند که فرایض، واجبات، سنن و مستحبّات را انجام داده و محرّمات، مکروهات و برخی از مباحات را ترک می‌کنند و ایشان اوّلین گروه از گروه‌های سه‌گانه‌ای هستند که ذکر آنها در اوایل این سوره گذشت.

وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ ﴿٩٠﴾

فَسَلَٰمٞ لَّكَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ ﴿٩١﴾

﴿و امّا اگر از اصحاب یمین باشد﴾ یعنی: اگر شخص محتضر، یا متوفّی از یاران راست باشد و ایشان کسانی‌اند که نامه‌های اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود؛ **﴿پس سلام بر تو باد از اصحاب یمین﴾** یعنی: ای یار راست! از جانب یاران و برادران راستت بر تو سلام باد از آن رو که تو به زودی همراهشان خواهی بود و آن‌گاه از تو با سلام استقبال می‌کنند.

وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٩٢﴾

فَنُزُلٞ مِّنۡ حَمِيمٖ ﴿٩٣﴾

﴿و امّا اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد﴾ یعنی: اگر شخص متوفّی، یا محتضر از تکذیب‌کنندگان رستاخیز و از گمراهان راه هدایت باشد؛ و آنان اصحاب شمال (یاران چپ) اند که ذکرشان در اوایل سوره گذشت؛ **﴿پس او راست مهمانی‌ای از آب جوشان﴾** یعنی: پس او با آب جوشانی که حرارتش به درجهٔ نهایی خود رسیده است، پذیرایی خواهد شد. نُزُلْ: پذیرایی از میهمان بعد از فرودآمدنش می‌باشد. البتّه این بعد از آن است که از زقوم می‌خورد چنان‌که گذشت.

وَتَصۡلِيَةُ جَحِيمٍ ﴿٩٤﴾

﴿و﴾ او راست **﴿ورود به جهنّم﴾** و استقرار در آن پس از خوردن از زقوم و نوشیدن آب جوش. و آن گاه که شخص را به آتش درافگنند، می‌گویند: «اَصْلاهُ النّارَ وَصَلاهُ».

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ ٱلۡيَقِينِ ﴿٩٥﴾

﴿همانا این حقّ‌الیقین است﴾ یعنی: بی‌گمان این خبر عین حقیقت و کاملا درست و بی‌شبهه است.

فَسَبِّحۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

﴿پس به نام پروردگار بزرگ خود تسبیح بگوی﴾ یعنی: او را از آنچه که لایق شأنش نیست به پاکی یادکن، به سبب آنچه که از علم و قدرت وی دانسته‌ای. در **حدیث‌شریف** به روایت عقبه‌بن‌عامر ﷺ آمده است که فرمود: چون آیهٔ (فَسَبِّحْ بِاِسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ) بر رسول اکرم ﷺ نازل شد، فرمودند: «اِجْعَلُوْهَا فِيْ رُكُوْعِكُمْ» آن را

در رکوع خود قرار دهید». و چون آیهٔ: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلٰى) بر ایشان نازل شد، فرمودند: «اِجْعَلُوْهٰا فِیْ سُجُوْدِكُمْ» آن را در سجدهٔ خویش قرار دهید». فرق در میان «عظیم» و «اعلی» این است که عظیم بر قرب دلالت می‌کند و اعلی بر بعد پس در عین حال که حق تعالی به هر ممکنی نزدیک است امّا برتر و بالاتر از آن است که ادراک‌ها بر او احاطه کنند پس از این نظر او در نهایت دوری از همه چیز است. در حدیث‌شریف به روایت محدّثان از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «كَلِمَتٰانِ خَفِيْفَتٰانِ عَلَى اللِّسٰانِ ثَقِيْلَتٰانِ فِي الْمِيْزٰانِ حَبِيْبَتٰانِ اِلَى الرَّحْمٰنِ: سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحٰانَ اللّٰهِ الْعَظِيْمِ» دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در میزان سنگین و نزد خدای رحمان دوست‌داشتنی هستند: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم».

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ حدید

مکّی است و دارای بیست و نه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «حدید» نامیده شد که در آیهٔ (۲۵) از آن به منافع حدید (آهن) و اهمّیّتی که این عنصر در مدنیّت و عمران دارد، توجّه داده شده است. و چنان‌که قرطبی گفته است؛ این سوره ازنظر جمهور مفسّران مدنی است و قولی که می‌گوید: این سوره مکّی است، ضعیف است.

فضیلت آن: در **حدیث‌شریف** به روایت عِرْباض‌بن‌ساریه رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ قبل از آن‌که بخوابند، سوره‌های «مُسَبّحٰات»[1] را می‌خواندند و فرمودند: «بی‌گمان در مُسبّحات آیه‌ای است که بهتر از هزار آیه است». و آن عبارت از این فرمودهٔ حق تعالی است: (هُوَالْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظّٰاهِرُ وَالْبٰاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ» [حدید/۳].

محور این سوره دعوت از جامعهٔ اسلامی به سوی تثبیت حقیقت ایمان در وجود خود با همهٔ مظاهر آن و با ایثار و اخلاص است.

---

۱ ـ مُسَبّحٰات: سوره‌هایی اند که با (سَبَّحَ لِلّٰهِ) آغاز شده‌اند، که این سوره نیز از آن جمله است.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝١

﴿تسبیح گفت خداوند را هرآنچه که در آسمانها و زمین است﴾ یعنی: همه چیز در آسمانها و زمین حق تعالی را به پاکی یاد کرد و تمجید گفت، یا به زبان قال؛ مانند تسبیح‌گفتن فرشتگان و انس و جنّ، یا به زبان حال؛ مانند تسبیح گفتن دیگر موجودات زیرا هر موجودی بر وجود آفرینندهٔ حکیم دلالت می‌کند. به‌قولی: همهٔ موجودات به طور حقیقی به تسبیح‌گفتن آفرینندهٔ متعال ناطق اند ولی ما انسانها تسبیح‌گفتن آنها را نمی‌فهمیم. شایان ذکر است که در قرآن کریم از تسبیح گفتن برای خداوند ﷻ به صیغه‌های امر، ماضی، مضارع و مصدر تعبیر شده است: صیغهٔ امر؛ مانند (سَبِّحْ) در آخر سورهٔ قبل (واقعه). صیغهٔ ماضی؛ مانند (سَبَّحَ) در اوّل سورهٔ «اَعْلٰی»، این سوره و سوره‌های «حَشْر» و «صَفّ». صیغهٔ مضارع (یُسَبِّحُ)؛ مانند سوره‌های «جُمْعه» و «تَغابُن» و صیغهٔ مصدر؛ مانند اوّل سورهٔ «اسراء» که به لفظ «سُبْحٰانَ» آمده است. البتّه تنوّع و تعدّد تسبیح گفتن برای حق تعالی به همه صیغه‌ها که شامل همهٔ زمانها می‌شود، بر این حقیقت دلالت دارد که حق تعالی از سوی هر چیز و در هر حال سزاوار تسبیح است و این استحقاق او همیشگی و مستمرّ می‌باشد **﴿و اوست عزیز﴾** یعنی: قادر، غالب و پیروزمند **﴿حکیم﴾** که افعالش همه براساس حکمت و صواب استوار است.

لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ۝٢

﴿او راست فرمانروایی آسمانها و زمین﴾ پس به یگانگی در آنها تصرّف می‌کند و امر و تصرّف کس دیگری در آنها نافذ نیست و این است سبب تسبیح‌گفتن آنها

برای او ﴿زنده می‌کند و می‌میراند﴾ زندگان را در دنیا زنده می‌کند و می‌میراند و مردگان را برای رستاخیز زنده می‌کند ﴿و او بر هر چیز تواناست﴾ پس هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند و هر چه که بخواهد می‌شود و هر چه که نخواهد نمی‌شود.

هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْءَاخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾

﴿اوست اول﴾ قبل از هر چیز ﴿و اوست آخر﴾ بعد از همه چیز. یعنی: او بعد از فنای خلقش باقی است و بر او فنا و نیستی عارض نمی‌شود ﴿و اوست ظاهر﴾ یعنی: غالب و برتر بر همه چیز که وجودش نمایان است زیرا نشانه‌های بسیاری بر این وجود مطلق دلالت می‌کنند ﴿و اوست باطن﴾ یعنی: دانا به آنچه پنهان است. یا معنی این است: اوست پنهان از دیدگان. یا حقیقت ذاتش پنهان است پس عقلها و حاسّه‌ها به او احاطه نمی‌کنند لذا او به آثار و افعال خویش آشکار و به ذات خویش پنهان است ﴿و او به همه چیز داناست﴾ پس چیزی از دانستنی‌ها از ساحت علمش بیرون نیست. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌ابی‌شیبه، مسلم و ترمذی از ابی‌هریره ﷺ آمده است که فرمود: فاطمه رضی الله عنها نزد رسول خدا ﷺ آمد و از ایشان برای خود خدمتکاری می‌طلبید پس به او فرمودند: «قُوْلِيْ: اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، مُنْزِلَ التَّوْرَاةِ وَالْاِنْجِيْلِ وَالْفُرْقَانِ فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوىٰ، اَعُوْذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ اَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ، اَنْتَ الْاَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَاَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَاَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَاَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُوْنَكَ شَيْءٌ، اَقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ، وَاَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ» ای فاطمه! بگو: بارخدایا! ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز! ای فرودآورندۀ تورات و انجیل و فرقان! ای شکافندۀ دانه‌ها و هسته‌ها! پناه می‌برم به تو از شرّ همه چیزی که تو گیرندۀ موی پیشانی آن هستی [یعنی تحت قبضه و

تصرّف توست] تویی اوّل؛ پس قبل از تو چیزی نیست و تویی آخر؛ پس بعد از تو چیزی نیست و تویی ظاهر؛ پس فوق تو چیزی نیست و تویی باطن؛ پس ورای تو چیزی نیست ، بپرداز از ما وام را و ما را از فقر بی‌نیاز کن ».

هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۚ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۖ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾

﴿اوست آن‌که آسمانها و زمین را در شش روز﴾ یعنی : در شش طَور از اطوار مختلف **﴿آفرید﴾** و البتّه او قادر است که آنها را در یک لحظه بیافریند ولی این عدد را به کار گرفت تا تأنّی و تأمّل در امور را به بندگانش بیاموزد **﴿سپس بر عرش استوا یافت﴾** به چنان استوایی که سزاوار جناب اوست . این رأی سَلَف در باب استوا بر عرش است و این رأی به احتیاط اَولیٰ است امّا خَلَف ، استوا را به تدبیر حق تعالی و استیلایش بر کلیدهای امور و سلطهٔ وی بر همه چیز تأویل می‌کنند **﴿آنچه را که به زمین وارد می‌شود﴾** از باران و غیر آن **﴿می‌داند و آنچه را که از آن بیرون می‌آید﴾** از ارواح ، فرشتگان ، ماهواره‌ها ، سفینه‌های فضایی ، نباتات و غیره نیز می‌داند **﴿و آنچه را از آسمان فرود می‌آید﴾** از باران و غیره **﴿و آنچه را در آن بالا می‌رود﴾** یعنی : آنچه را به‌سوی آن بالا می‌رود؛ از فرشتگان ، اعمال ، ارواح بندگان ، دعاها ، بخارهای متصاعد و مانند این‌ها را نیز می‌داند پس ذرّه‌ای از علم وی پنهان نیست . در **حدیث‌شریف** آمده است : « عمل شب قبل از عمل روز و عمل

روز قبل از عمل شب به‌سوی خداوند متعال بالا برده می‌شود». **﴿و او با شماست﴾** به قدرت، سلطه و علم خویش **﴿هر جا که باشید﴾** یعنی: در هر جایی از زمین و ما حول و اندرون آن اعم از خشکه و دریا و فضا که بگردید. ابوحیّان می‌گوید: «این آیه‌ای است که امّت اسلام بر تأویل آن و این‌که بر ظاهر خود حمل نمی‌شود، اجماع دارند». یعنی: این آیه بر معیّت و همراهی حق تعالی با ذات خود از نظیر حیّز و مکان حمل نمی‌شود و «معیّت» وی به حضور علم، قدرت و اراده‌اش تأویل می‌شود. پس این آیه حجّت است علیه کسانی که تأویل را در آیات دیگری که جاری مجرای این آیه است و در آنها نیز حمل معانی بر ظاهر آنها مستحیل می‌باشد، جایز نمی‌دانند **﴿و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست﴾** پس چیزی از اعمالتان بر او پنهان نمی‌ماند.

لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ﴿٥﴾

﴿فرمانروایی آسمانها و زمین او راست﴾ این تکرار برای تأکید است **﴿و کارها به‌سوی خداوند بازگردانیده می‌شود﴾** نه به‌سوی غیر وی.

يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِۚ وَهُوَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٦﴾

آن گاه خداوند متعال بار دیگر بر مالکیّت خود دلیل آورده و می‌فرماید: **﴿شب را در روز در می‌آورد و روز را در شب در می‌آورد﴾** با کاستن از یکی و افزودن در دیگری پس با افزودن در زمان شب از زمان روز می‌کاهد و باز برعکس در زمان روز افزوده و از زمان شب می‌کاهد، آن هم با دقیق‌ترین برنامه و نظام، به

گونه‌ای که منافع و مصالح ساکنان کرهٔ زمین تأمین گردد. تفسیر نظیر آن در سورهٔ [آل‌عمران/ ۲۷] نیز گذشت. ﴿**و او به راز سینه‌ها داناست**﴾ یعنی: رازها و اسرار نهانی‌ای که سینه‌ها در خود مخفی می‌دارند، بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند.

این آیات بیانگر موجبات تسبیح و تنزیه حق تعالی از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست و برانگیزانندهٔ بندگان به تأمّل در ملکوت خداوند ﷻ و شکرگزاری نعمت‌های وی است.

ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَأَنفِقُواْ مِمَّا جَعَلَكُم مُّسۡتَخۡلَفِينَ فِيهِۖ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَأَنفَقُواْ لَهُمۡ أَجۡرٞ كَبِيرٞ ﴿٧﴾

﴿**به خداوند و پیامبرش ایمان بیاورید**﴾ یعنی: یگانگی خداوند ﷻ و صحّت رسالت پیامبرش حضرت محمّد ﷺ را تصدیق کنید و بر این تصدیق و باور مداومت ورزید ﴿**و از آنچه که شما را در آن جانشین ساخته است انفاق کنید**﴾ یعنی: از آنچه که خداوند ﷻ شما را جانشین تصرّف در آن ساخته است ـ در حالی که مالک حقیقی آن نیستید ـ در زکات فرض و صدقات داوطلبانهٔ دیگر انفاق و بخشش کنید زیرا مال؛ مال خداوند ﷻ و بندگان؛ جانشینان او در اموالش هستند پس بر آنان است که مال او را در اموری مصرف کنند که او خود می‌پسندد. به‌قولی معنی این است: خداوند ﷻ شما را جانشین کسانی کرده است که قبل از شما می‌زیسته‌اند و شما از آنان میراث می‌برید چنان که باز به زودی این اموال به غیر شما از کسانی منتقل خواهد شد که از شما میراث می‌برند پس در انفاق اموال بخل نورزید. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌شخیر ﷺ آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ، يَقُولُ اِبْنُ آدَمَ: مَالِي مَالِي، وَهَلْ لَكَ مِنْ مَالِكَ اِلاَّ مَا اَكَلْتَ فَاَفْنَيْتَ، اَوْ لَبِسْتَ فَاَبْلَيْتَ، اَوْ تَصَدَّقْتَ فَاَبْقَيْتَ» فزون طلبی شما را غافل

ساخت؛ فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر تو را از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و فنایش کرده‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش ساخته‌ای، یا صدقه داده‌ای و [برای آخرت خویش] باقی گذاشته‌ای؟». ﴿**پس کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و انفاق کرده‌اند برای ایشان است مزدی بزرگ**﴾ یعنی: کسانی که در میان ایمان به خدا و رسولش و انفاق در راه وی جمع کرده‌اند، برایشان پاداشی است بزرگ که همانا بهشت برین است.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که این آیه دربارهٔ غزوهٔ تبوک و انفاق در آن نازل‌شد.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ ۙ وَٱلرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا۟ بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَـٰقَكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

﴿**و شما را چه شده است که به خداوند ایمان نمی‌آورید**﴾ یعنی: کدامین عذر و چه مانعی شما را از ایمان آوردن باز می‌دارد؟ ﴿**حال آن‌که پیامبر شما را دعوت می‌کند که به پروردگارتان ایمان آورید**﴾ و شما را به این حقیقت متنبّه و متوجّه کرده و بر شما کتابی را می‌خواند که به برهانها و حجّت‌ها گویاست؟ پس تمام علل و عوامل عدم ایمان از سر راه شما برداشته شده است ﴿**و اگر مؤمن هستید**﴾ به میثاقی که از شما گرفته شده است؛ ﴿**به راستی از شما میثاقتان را گرفته است**﴾ یعنی: حال آن‌که خداوند ﷻ از شما بر ایمان پیمان گرفت آن گاه که شما را از پشت پدرتان آدم ﷺ بیرون آورد، که این عهد و پیمان به عهد «اَلَسْت» معروف است. یا حق تعالی با ادلّه‌ای که برای شما برپا کرده، از شما پیمان گرفته است که این ادلّه دالّ بر توحید و وجوب ایمانند. یا پیامبر ﷺ از شما به ایمان‌آوردن پیمان گرفته است ــ و این تفسیر ابن‌کثیر از جملهٔ اخیر است. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری آمده است که

رسول خدا ﷺ به یارانشان گفتند: «نزد شما ایمان کدام مؤمنان دوست داشته‌تر و دلپسندتر است؟ گفتند: ایمان فرشتگان. رسول خدا ﷺ فرمودند: آنان را چه شده است که ایمان نیاورند درحالی‌که نزد پروردگارشانند؟ گفتند: پس ایمان انبیاء ﷺ. رسول خدا ﷺ فرمودند: و چرا آنان ایمان نیاورند در حالی که وحی بر ایشان نازل می‌شود؟ گفتند: پس [این مؤمنان محبوب الایمان] خود ما هستیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: و چرا شما ایمان نیاورید درحالی‌که من در میان شما هستم؟ بدانید که شگرف‌ترین و محبوب‌ترین مؤمنان از نظر ایمان، قومی هستند که بعد از شما می‌آیند [زیرا آنها] صحیفه‌هایی را می‌یابند و به آنچه که در آنهاست ایمان می‌آورند».

هُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِۦٓ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٩﴾

﴿**اوست آن‌که بر بندهٔ خود آیات بیّنات را**﴾ یعنی: آیات واضح و آشکار را که عبارت از آیات قرآن است ﴿**فرومی‌فرستد**﴾ به‌قولی: مراد از آیات، معجزات است که قرآن بزرگترین آنهاست ﴿**تا شما را از تاریکی‌ها به‌سوی نور بیرون آورد**﴾ یعنی: حق تعالی آیات بیّنات خود را فرومی‌فرستد تا شما را با این آیات از تاریکی‌های شرک به‌سوی نور ایمان بیرون آورد. یا تا پیامبرش ﷺ شما را با این آیات، یا به‌وسیلهٔ دعوت خود از تاریکی‌های شرک به‌سوی نور ایمان بیرون آورد ﴿**و بی‌گمان خداوند بر شما رئوف رحیم است**﴾ یعنی: او به شما بسیار با رأفت و نهایت مهربان است، از آنجا که کتابهای خویش را فرودآورد و پیامبرانش را برای هدایت بندگانش برانگیخت و به صِرف حجّت‌های عقلی‌ای که در امکان و دسترس هر بشری هست، اکتفا نکرد پس رأفت و رحمتی کامل‌تر و بلیغ‌تر از این

وجود ندارد.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنفِقُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ لَا يَسْتَوِى مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ ٱلْفَتْحِ وَقَٰتَلَ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُوا۟ مِنۢ بَعْدُ وَقَٰتَلُوا۟ ۚ وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۰﴾

﴿**و شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی‌کنید**﴾ یعنی: کدام عذر و چه مانعی شما را از انفاق در جهاد برای برتری دین خدا ﷻ باز می‌دارد؛ ﴿**و حال آن‌که میراث آسمانها و زمین به الله تعلّق دارد؟**﴾ یعنی: حال آن‌که شما نابود می‌شوید، عالم سراسر منقرض می‌گردد و همهٔ آنچه که در آسمانها و زمین است همچون بازگشت میراث به‌سوی وارث به‌سوی خدای سبحان باز می‌گردد و چیزی از آن برای شما باقی نمی‌ماند پس هرگاه قضیه چنین است، در این صورت انفاق شما در راهی که عوض ماندگاری از خود ـ مانند ثواب و پاداش الهی ـ به‌جا می‌گذارد سزاوارتر است ﴿**و کسانی از شما که پیش از فتح انفاق و جهاد کرده‌اند یکسان نیستند**﴾ با کسانی که بعد از فتح انفاق و جهاد کرده‌اند ﴿**آنان از حیث درجه بزرگتر از کسانی اند که بعد از آن انفاق و جهاد کرده‌اند**﴾ مراد از فتح: فتح مکّه است زیرا قبل از فتح مکّه نیاز مسلمانان به انفاق مال بیشتر بود چراکه ایشان از نظر تعداد کمتر و از نظر نیرو ضعیف‌تر بودند و مال اندکی می‌یافتند که آن را در راه خدا ﷻ ایثار کنند. البتّه بذل و انفاق جان که همانا قتال و جهاد در راه خدا ﷻ است، نهایی‌ترین پایهٔ جود و سخا می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت امام احمد از انس ﷺ آمده

است که فرمود: خالدبن ولید و عبدالرحمن‌بن‌عوف رضی‌الله‌عنهما با هم مشاجره کردند؛ خالد به عبدالرّحمن گفت: شما به خاطر ایّامی که بر اسلام سبقت جسته‌اید بر ما دراز دستی و برتری‌جویی می‌کنید؟ پس چون این خبر به رسول اکرم ﷺ رسید، فرمودند: «دَعُوا لِيْ اَصْحابِيْ، فَوَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ لَوْ اَنْفَقْتُمْ مِثْلَ اُحُدٍ، اَوْ مِثْلَ الْجِبالِ ذَهَباً، ما بَلَغْتُمْ اَعْمالَهُمْ» اصحابم را به من واگذارید [و از کشمکش و رقابت با آنان دست بردارید] زیرا سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر شما به مانند کوه احد یا مانند کوه‌ها از طلا انفاق کنید، به پایهٔ اعمال آنان نمی‌رسید». ﴿**و خداوند هر یک**﴾ از دو گروه یاد شده ﴿**را وعدهٔ نیکی داده است**﴾ که همانا نیل به بهشت ـ با تفاوت درجاتشان در آن ـ است ﴿**و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است**﴾ پس شما را به اندازهٔ اعمالتان جزا می‌دهد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: این آیه دربارهٔ ابوبکرصدّیق رضی‌الله‌عنه نازل شد که مال خویش را قبل از فتح مکّه بر رسول خدا ﷺ انفاق کرد و خداوند ﷻ به او از طریق وحی سلام فرستاد زیرا نقل است که رسول اکرم ﷺ به وی فرمودند: «این جبرئیل است که از سوی خدای سبحان بر تو سلام می‌گوید و پروردگارت به تو می‌فرماید: آیا از من در این فقر خویش راضی هستی یا ناراض؟» پس ابوبکر رضی‌الله‌عنه گریست و گفت: آیا بر پروردگارم خشمگین می‌شوم؟! من از پروردگارم راضی هستم، من از پروردگارم راضی هستم. ابن‌مسعود رضی‌الله‌عنه می‌گوید: «اوّلین کسانی که اسلام را به شمشیر خود پیروز کردند، رسول خدا ﷺ و ابوبکر بودند زیرا او اوّلین کسی بود که بر ایشان انفاق کرد». شایان ذکر است که عدم برابری میان دو گروه یاد شده هم در احکام دین و هم در مراتب دنیاست چنان‌که عائشه رضی‌الله عنها فرمود: «رسول اکرم ﷺ به ما دستور دادند که مردم را در جایگاه‌ها و مراتب‌شان فرود آوریم». یعنی آنان را به قدر فضل و منزلت‌شان حرمت گذاریم. شایان ذکر است که بزرگترین جایگاه‌ها از روی مرتبت، امامت نماز است زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در

بیماریشان فرمودند: «به ابوبکر بگویید که باید برای مردم نماز اقامه کند».

مَّن ذَا ٱلَّذِى يُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥ وَلَهُۥٓ أَجۡرٌ كَرِيمٌ ﴿١١﴾

آن گاه خدای عزّوجلّ مؤمنان را به انفاق مال برانگیخته و می‌فرماید: ﴿**کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد**﴾ یعنی: کیست آن کس که مالش را در راه خدا ﷻ انفاق کند بدان امید که حق تعالی برایش در قبال آن عوض عطا کند لذا او مانند کسی است که به خدا ﷻ وامی نیکو می‌دهد یعنی هدفش از آن انفاق، کسب رضای خداوند ﷻ از روی اخلاص و با میل قلبی تمام بدون هیچ منّت و آزاری است در حالی که خاطرش نیز به‌دادن آن خوش است. شایان ذکر است که این وام، به «قرض الحسنه» معروف می‌باشد ﴿**تا آن را برایش دو چندان گرداند و او را پاداشی است بزرگ و ارجمند**﴾ که همانا بهشت می‌باشد؟ دو چندان کردن در اینجا همانا پاداش دادن یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر آن ـ بنابر اختلاف احوال، اشخاص و اوقات ـ است. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد، ابوالدّحداح انصاری گفت: یا رسول‌الله! آیا واقعاً خدای متعال از ما وام می‌خواهد؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: آری ای ابوالدّحداح! گفت: پس ای رسول خدا! دست‌تان را به من بدهید. رسول خدا ﷺ دست خود را به وی دادند. گفت: اینک من باغم را به پروردگارم به قرض دادم». شایان ذکر است که باغ ابوالدّحداح باغ بزرگی بود که ششصد اصله درخت خرما داشت و همسرش امّ‌الدّحداح و خانواده‌اش نیز در اندورن آن باغ به‌سر می‌بردند پس بی‌درنگ به باغ آمد و به همسرش گفت: «ای امّ‌الدّحداح! از باغ بیرون آی زیرا من آن را برای پروردگارم به قرض دادم».

يَوْمَ تَرَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَٰنِهِم بُشْرَىٰكُمُ ٱلْيَوْمَ جَنَّٰتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

﴿**آن روز که مردان و زنان مؤمن را می‌بینی که نور ایشان می‌شتابد**﴾ نور ایشان، همانا روشنی‌ای است که آن را می‌بینند. آری! این نور می‌شتابد ﴿**پیشاپیش ایشان**﴾ مراد از آن: نوری است که در روز قیامت پیشاپیششان بر صراط قرار دارد و چون از عرصات قیامت به‌سوی بهشت می‌روند همراه با ایشان به جلو می‌شتابد ﴿**و**﴾ می‌شتابد ﴿**در سمت راست ایشان**﴾ به سبب این‌که نامه‌های اعمالشان به دست راست ایشان داده شده است. چنان‌که ابن‌مسعودﷺ در تفسیر این آیه گفته است: «مردم به اندازهٔ اعمال خود بر صراط حرکت می‌کنند و به جلو می‌روند پس نور برخی از آنان در بزرگی و جلوه گری خود مانند کوه است و نور برخی دیگر مانند درخت خرماست و نور برخی دیگر در حدّوحجم یک شخص ایستاده است و پایین‌ترینشان از نظر نور کسی است که نورش در انگشت ابهامش قرار دارد پس گاهی روشن می‌شود و گاهی خاموش». قتاده روایت می‌کند که رسول اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «از مؤمنان کسانی‌اند که نورشان از مدینه تا عدن و صنعاء را روشن می‌کند و این نور [نسبت به مراتب افراد] همین‌طور [مرتبه به مرتبه] پایین می‌آید تا بدانجا که از مؤمنان کسی است که نورش فقط جای هر دو پایش را روشن می‌سازد». ﴿**امروز شما را مژده باد به باغهایی که از فرودست آن جویباران جاری است و در آنها جاودان هستید**﴾ این سخن به عنوان مژده و بشارت و گرامی‌داشت از سوی فرشتگان به ایشان گفته می‌شود ﴿**این**﴾ نور و بشارت ﴿**همان رستگاری بزرگ است**﴾ که حدّ و اندازهٔ آن در تحت حصر و حیطهٔ مقدار

نگنجد تا بدانجا که گویی غیر از آن دیگر هیچ رستگاری‌ای نیست و ما سوای آن هیچ قدر و قیمت و اعتباری ندارد. آری! چه رستگاری‌ای بزرگتر از ورود به بهشت است؟ البتّه سیاق آیات می‌رساند که این مژده‌ها همه برای انفاق‌کنندگان در راه خدا ﷻ است.

يَوْمَ يَقُولُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱنظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ قِيلَ ٱرْجِعُوا۟ وَرَآءَكُمْ فَٱلْتَمِسُوا۟ نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُۥ بَابٌۢ بَاطِنُهُۥ فِيهِ ٱلرَّحْمَةُ وَظَٰهِرُهُۥ مِن قِبَلِهِ ٱلْعَذَابُ ﴿١٣﴾

﴿آن روز مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان﴾ انفاق‌کننده در راه خدا ﷻ ﴿می‌گویند: به خاطر ما درنگ کنید﴾ یعنی: منتظر ما بمانید. این سخن را هنگامی می‌گویند که مؤمنان را می‌بینند که در پرتو نور خود به شتاب تمام به‌سوی بهشت برده می‌شوند. آری! به بهشتیان می‌گویند: منتظر ما بمانید ﴿تا از نورتان روشنی برگیریم﴾ زیرا منافقان خود نوری به همراه ندارند و در تاریکی به‌سر می‌برند پس از مؤمنان می‌خواهند تا در پرتو انوارشان از ظلمات رهایی یابند ﴿گفته می‌شود﴾ به آنان از باب استهزا و تمسخر؛ و گوینده فرشتگان یا مؤمنانند: ﴿باز پس برگردید و نوری درخواست کنید﴾ یعنی: به‌سوی دنیا باز گردید و در آن نور را به همان وسیله‌ای که ما دریافته‌ایم ـ یعنی با ایمان و اعمال شایسته ـ جویا شوید، یا به‌سوی موقف و عرصهٔ محشر باز گردید، همانجا که این نور را به ما دادند ﴿آن‌گاه میان آنها﴾ یعنی: در میان مؤمنان و منافقان ﴿دیواری زده می‌شود﴾ که این

دیوار در میان بهشت و دوزخ حائل است. به قولی: این همان دیوار «اعراف» است ﴿که آن را دروازه‌ای است﴾ و مؤمنان از آن داخل می‌شوند ﴿اندرون آن دیوار رحمت است﴾ یعنی: باطن آن دیوار یا آن دروازه، همان جهتی است که به بهشت پیوسته است و در آن رحمت یعنی نعمت‌های بهشت قرار دارد ﴿و بیرون آن دیوار﴾ همان جهتی است که به دوزخ پیوسته است لذا ﴿روی به عذاب﴾ جهنّم ﴿دارد﴾.

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَـٰكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ ﴿١٤﴾

﴿آنان را ندا دهند که مگر ما با شما نبودیم؟﴾ یعنی: منافقان مؤمنان را ندا داده و به ایشان می‌گویند: آیا ما در دنیا با شما همراه و موافق نبودیم، در مساجد شما نماز نمی‌گزاردیم و مانند شما به اعمال اسلام عمل نمی‌کردیم؟ ﴿می‌گویند چرا﴾ یعنی: آری! شما در ظاهر امر با ما بودید ﴿ولی شما خود را در بلا افگندید﴾ و هلاک کردید؛ با نفاق و پنهان داشتن کفر، یا با لذّات و شهوات ﴿و چشم به راه﴾ حوادث بد روزگار ﴿بودید﴾ در بارهٔ محمّد ﷺ و همراهان مؤمن ایشان. به‌قولی معنی این است: شما توبه را واپس افگنده و آن را به آینده موکول کردید ﴿و تردید آوردید﴾ در امر دین پس آنچه را که از قرآن نازل شده است تصدیق نکردید و به معجزات آشکار ایمان نیاوردید ﴿و آرزوها﴾ یِ باطلی که از جملهٔ آنها همان انتظار کشیدنهای بی‌جای شما بود؛ ﴿شما را غرّه کرد﴾ یعنی: طول امل و درازی آرزوهای دنیا شما را فریفته کرد ﴿تا آن‌که فرمان الهی﴾ یعنی: مرگ ﴿در رسید﴾

قتاده می‌گوید: مراد از فرمان الهی، افگندنشان در آتش دوزخ است ﴿و فریبکار شما را در بارهٔ خدا بفریفت﴾ یعنی: شیطان شما را فریب داد و در نتیجه، خدا ﷻ را چنان‌که باید قدر نگذاشتید، حق و حرمت او را به‌جا نیاوردید، به قدرت وی بر خویش پی نبردید و پنداشتید که او بسیاری از آنچه را که شما انجام می‌دهید، نمی‌داند.

فَٱلۡيَوۡمَ لَا يُؤۡخَذُ مِنكُمۡ فِدۡيَةٞ وَلَا مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ مَأۡوَىٰكُمُ ٱلنَّارُۖ هِيَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿١٥﴾

﴿پس امروز از شما﴾ منافقان ﴿فدیه‌ای گرفته نمی‌شود﴾ که آن را بلاگردان و بدل خویش از افتادن در دوزخ گردانید ﴿و نه﴾ فدیه گرفته می‌شود ﴿از کسانی که کافر شدند﴾ به خداوند ﷻ در آشکار و نهان و همانند شما کفر را پنهان نداشتند ﴿مأوای شما آتش است﴾ یعنی: منزل و مأوای شما که به‌سوی آن جای می‌گیرید، آتش دوزخ است ﴿همان آتش مولای شماست﴾ یعنی: همان آتش از هر منزل دیگری برای شما سزاوارتر و اَولیٰ است ﴿و چه بد بازگشتگاهی است﴾ آتش دوزخ که سرانجام به آن پیوستید. گویی سیاق قرآنی می‌گوید: ای مؤمنان! با انفاق در راه خدا ﷻ به وی وام دهید تا در روزی که از کافران و منافقان فدیه و عوضی پذیرفته نمی‌شود، نور خویش را برگرفته و خود را نجات دهید و پاداشهایتان را دریافت دارید.

۞ أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ

عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ﴿١٦﴾

﴿آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هنگام آن نرسیده که دلهایشان بـه یـاد خـدا خاشع گردد﴾ یعنی: آیا وقت خشوع و نیایش دلهایشان فرانرسیده است؟ به راستی سزاوار است که یاد خداوند ﷻ در مؤمنان خشوع و رقّتی بر جای گذارد و آنان مانند کسانی نباشند که دلهایشان به یاد خدا ﷻ و ذکر حق نرم و خاشع نمی‌شود. حسن می‌گوید: «خدای عزّوجلّ مؤمنان صدر اسلام را ـ درحالی‌که مـحبوبترین خلق به‌سوی وی‌اند ـ کند و کاهل می‌یابد پس حال ما چگونه خواهـد بـود؟». **﴿و﴾** آیا وقت آن نرسیده است که دلهایشان نرم شود برای **﴿آنـچه کـه از حـق﴾** یعنی: از قرآن **﴿نازلُ شده است؟﴾** پاسخ این است که چرا؛ وقت آن رسیده است که دلهای مؤمنان به یاد خدا ﷻ و با به یادآوردن قرآن خاشع و نرم شود **﴿و﴾** آیا وقت آن نرسیده است که مؤمنان **﴿مانند کسانی نباشند که پیش از این به آنان کتاب داده شده است؟﴾** یعنی: مانند یهود و نصاری نباشند که قبل از نزول قرآن، تورات و انجیل به آنان داده شد **﴿پس مدّت برآنان دراز گشت﴾** یعنی: زمان فترت در میان آنان و میان پیامبرانشان به درازا کشید **﴿آن گاه دلهایشان﴾** بـه سـبب ایـن فـاصلهٔ زمانی و پایبندشدنشان به شهوات **﴿سخت شد﴾** تا بدانجا که خواندن کلام‌الهـی هیچ تأثیری در آنان نمی‌کرد و جان و روانشان را به تکان وا نمی‌داشت؟ بنابراین، خدای‌سبحان امّت محمّد ﷺ را نهی می‌کند از این‌که مانند آنان باشند **﴿و بسیاری از آنان فاسق‌اند﴾** یعنی: از حدود دین خویش خارج و مخالف اوامر و نـواهـی حق تعالی می‌باشند؟ پاسخ این است که چرا؛ بی‌گمان وقت آن رسیده است کـه دلهای مؤمنان به یاد خداوند ﷻ خاشع شود.

ابـن‌ابـی شـیبه در بـیان **سـبب‌نزول** روایت کـرده است: در مـیان اصـحاب رسول خدا ﷺ مزاح و شوخی و بذله‌گویی شایع گشته بود پس این آیه نازل شد. ابن‌مبارک به نقل از اعمش می‌گوید: «چون اصحاب رسول اکرم ﷺ بـه مـدینه

آمدند و بعد از سختی و تنگدستی‌ای که در آن قرار داشتند به عیش و عشرتی رسیدند، گو این‌که قدری سست و کاهل و کم تأثر شدند، همان بود که این آیه نازل شد». ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «در رأس سیزده سال از نزول قرآن مورد سرزنش قرارگرفتیم».

ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴿۱۷﴾

﴿**بدانید**﴾ ای مؤمنان یاد شده در آیهٔ قبل ﴿**که خداوند زمین را پس از مرگ آن زنده می‌کند**﴾ پس همو قادر است که اجسام را نیز پس از مرگ آنها زنده گرداند، دلها را پس از سختی آنها نرم گرداند، حیرت‌زدگان را پس از سردرگمی آنها به راه آورد و سختی‌ها را پس از شدّت‌ها به گشایش بپیوندانَد پس چنان‌که او زمین مردهٔ خشک بی‌حاصل را با باران فروریزان زنده می‌گرداند، همین‌گونه دلهای سخت را با براهین قرآن به نرمی و خشوع وا می‌دارد ﴿**به راستی که آیات را برای شما به روشنی بیان کرده‌ایم**﴾ و از جمله این آیات را ﴿**باشد که تعقّل کنید**﴾ یعنی: تا اندرزها و موعظه‌هایی را که این آیات متضمّن آن است، دریابید و تعقّل کنید و در نتیجه به موجب آن عمل کنید. بنابراین، ای انسان! اگر تو دل سختی‌داری، ناامید نشو، به‌سوی خدا جل جلاله روی آور و بدان که او دل مردهٔ تو را زنده می‌گرداند.

إِنَّ ٱلۡمُصَّدِّقِينَ وَٱلۡمُصَّدِّقَٰتِ وَأَقۡرَضُواْ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا يُضَٰعَفُ لَهُمۡ وَلَهُمۡ أَجۡرٞ كَرِيمٞ ﴿۱۸﴾

﴿**بی‌گمان مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده**﴾ مصدّقین: در اصل متصدّقین است و تا در صاد ادغام شده، همین‌طور مصدّقات که در اصل متصدّقات است ﴿**وکسانی که قرض داده‌اند به الله قرض نیک**﴾ قرض‌الحسنه: عبارت است از صدقه و انفاق در راه خدا ﷻ همراه با خلوص نیّت و چشم‌داشت مزد و پاداش الهی، بدون منّت و آزار و انتظار پاداش از شخص نیازمند صدقه‌گیرنده. آری! اینان ﴿**مضاعف شود ایشان را**﴾ ثواب و پاداششان به مراتب بسیار ﴿**و برای آنان پاداشی ارجمند است**﴾ که همانا بهشت می‌باشد. مضاعف‌کردن پاداش در اینجا به این معنی است که: یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر از آن مضاعف می‌شود.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمۡ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ وَنُورُهُمۡۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ﴿١٩﴾

﴿**وکسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند آن گروه ایشانند صدّیقان**﴾ مجاهد می‌گوید: «هر کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده، صدّیق است». به‌قولی: صدّیقان کسانی‌اند که در رسالت پیامبران علیهم السلام شک نکرده‌اند، آن گاه که خبر رسالت خود را به آنها داده‌اند بلکه ایشان را به طور کامل تصدیق کرده‌اند ﴿**و شهیدان نزد پروردگارشانند**﴾ یعنی: شهیدان راه خدا ﷻ نزد وی به علو و برتری درجه نایل می‌گردند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به یارانشان فرمودند: «شما در میان خود چه کسی را شهید می‌شمارید؟ اصحاب گفتند: کشته‌گان راه خدا ﷻ را. فرمودند: پس در این صورت شهدای امّت من اندک‌اند، نه! بلکه کشته شده شهید است، کسی که به آفت شکم می‌میرد نیز شهید

است و کسی که به بیماری طاعون می‌میرد نیز شهید است ... » تا پایان حدیث. البتّه این گروه شهدای آخرت‌اند که برایشان پاداشی است مخصوص ﴿**برای ایشان است مزد ایشان و نور ایشان**﴾ یعنی: هر یک از دو گروه صدّیقان و شهیدان از اجر و نوری برخوردارند که برایشان وعده داده شده است، همان نوری که پیشاپیش آنان می‌شتابد ﴿**و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند**﴾ یعنی: در میان کفر و تکذیب آیات ما جمع کردند؛ ﴿**آن گروه اهل دوزخ‌اند**﴾ و به وسیلهٔ آن عذاب می‌شوند، نه برایشان اجری است و نه نوری بلکه برایشان عذابی پایدار و ظلمتی همیشگی و ماندگار است. بیضاوی می‌گوید: «این آیه دلیل برآن است که جاودانگی در دوزخ مخصوص کفّار می‌باشد و ترکیب آیه از این اختصاص خبر می‌دهد زیرا صحبت و مصاحبت در (اَصْحابُ الْجَحیْمِ) بر ملازمت و پیوسته‌گی دائمی آنها به دوزخ دلالت می‌کند».

ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٌ وَلَهۡوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ وَتَكَاثُرٌ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِۖ كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗاۖ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٞ شَدِيدٞ وَمَغۡفِرَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٞۚ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ﴿٢٠﴾

﴿**بدانید که در حقیقت زندگانی دنیا لعب و لهو است**﴾ لعب: بازی و بیهوده کاری است که خلاف جدّی بودن می‌باشد. لهو: هر چیزی است که به وسیلهٔ آن

سرگرمی حاصل شود و سپس از بین برود. به‌قولی: لعب؛ برگرفتن اموال و لهو: سرگرمی به زنان است ﴿و﴾ همانا زندگانی دنیا که در آن هیچ عملی برای آخرت انجام نگیرد ﴿**زینت است**﴾ زینت: آراسته کردن خویش به بهره‌های دنیا مانند مناصب بلندپایه، وسایل سواری باشکوه و گران قیمت، منازل برافراشته و عالی و لباسهای فاخر است ﴿و﴾ همانا زندگانی دنیا ﴿**تفاخر است در میان شما**﴾ که برخی از شما بر برخی دیگر بدان فخر می‌فروشید و خودآرایی و خودستایی می‌کنید. یا معنی این است: شما با خلقت استوار و نیروی بدنی خویش و آنچه که از بهره‌های دنیا به دست آورده‌اید، فخرفروشی می‌کنید. به‌قولی: مراد فخر کردن به نسب‌ها و حسب‌ها است چنان‌که اعراب به نسب و حسب فخر می‌کردند ﴿و﴾ همانا زندگانی دنیا ﴿**افزون‌طلبی در اموال و اولاد است**﴾ یعنی: مباهات‌کردن به کثرت اموال و اولاد است. نسفی می‌گوید: «لعب؛ مانند بازی کودکان است و لهو؛ مانند سرگرمی جوانان، زینت؛ مانند آرایش زنان، تفاخر؛ مانند فخرفروشی اقران و تکاثر؛ مانند افزون‌طلبی دهقان». ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی حاصل کار دنیا نزد دنیاگرایان همین‌ها است».

﴿**همانند بارانی که کشاورزان را رستنی آن به شگفت آورد**﴾ یعنی: دنیا در خوش‌آیند بودن برای شما و سپس نابودی سریع خود مانند بارانی است که کشاورزان را خوش می‌آید زیرا به سبب آن گیاهان رشد می‌کنند. مراد از «کفّار» در اینجا «زارعان» و کشاورزانند زیرا کفر به معنی پوشانیدن است و کشاورزان نیز بذر را پنهان کرده و آن را با خاک می‌پوشانند ﴿**سپس خشک شود**﴾ آن گیاه و بعد از سبزی و خرّمی خویش پژمرده شود ﴿**پس آن را زرد شده بینی، باز درهم‌شکسته گردد**﴾ یعنی: بعد از خشک‌شدن، خردوریز و پاشان و پریشان گردد. پس همچنین است حقارت دنیا و سرعت زوال آن بر افراد و جامعه‌ها چه بعد از خرّمی و سرسبزی‌ای که داشته است، به سرعت رو به فنا می‌گذارد و هر کس را چند روزی بهجت اوست ﴿**و در آخرت عذابی است سخت**﴾ برای دشمنان خدا ﷻ ﴿و نیز

آمرزشی است از جانب خداوند و خشنودی‌ای است ﴾ برای دوستان و اهل طاعتش؛ پس حال و مآل آخرت یا این است و یا آن **﴿و زندگانی دنیا جز متاع غرور نیست ﴾** یعنی: زندگی دنیا برای کسانی که به آن فریفته شده و برای آخرت خویش عمل نکنند، بهرهٔ فریب است امّا کسانی که با طلب دنیا بر آخرت خویش یاری می‌جویند پس دنیا برایشان هم بهره‌ای است و هم وسیله‌ای که ایشان را به‌سوی خیری می‌رساند که بهتر از دنیاست. سعیدبن جبیر می‌گوید: «دنیا متاع غرور است؛ آن گاه که تو را از طلب آخرت غافل کند امّا چنانچه تو را به طلب خشنودی خدای متعال و دیدار وی فراخواند پس چه نیکو متاع و چه نیکو وسیله‌ای است». در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَلْجَنَّةُ اَقْرَبُ اِلَى اَحَدِكُمْ مِنْ شِراكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذٰلِكَ به راستی بهشت به یکی از شما از بندکفشش نزدیکتر است و دوزخ نیز مانند این است». یعنی خیر و شرّ به انسان بس نزدیک است.

سَابِقُوٓاْ إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٢١﴾

پس چون ناچیزبودن بهره‌های فانی دنیا نسبت به نعمتهای پایدار آخرت بر شما ثابت شد، اینک: **﴿سبقت جویید به‌سوی آمرزشی از جانب پروردگارتان ﴾** یعنی: بشتابید به‌سوی اعمال شایسته‌ای که موجب آمرزشتان از سوی پروردگارتان می‌شود و بشتابید به‌سوی توبه از گناهانی که مرتکب شده‌اید مانند شتاب مسابقه‌دهندگان. خاطرنشان می‌شود که دریافت تکبیر اوّل با امام و دریافت صفّ اوّل نماز از جملهٔ این مسابقه است **﴿و ﴾** بشتابید **﴿به‌سوی بهشتی که پهنای آن مانند**

پهنای آسمان و زمین است » و هرگاه پهنای آن به این اندازه باشد پس درازای آن چه اندازه خواهد بود ؟ **« برای مؤمنان به خداوند و پیامبرانش آماده کرده شده »** و آن را فقط کسی مستحق می‌شود که به اوامر خدای عزّوجلّ عمل کرده و از نواهی وی اجتناب ورزیده باشد **« این است فضل الهی که می‌دهدش به هر که خواهد »** یعنی: این وعدهٔ جنّت و مغفرت ، فضل و بخشش الهی است که به هر کس از بندگان خویش که خواهد ، ارزانی می‌دارد بی‌آن‌که به دادن آن ملزم باشد . نسفی می‌گوید : « این آیه دلیل بر آن است که هیچ کس جز به فضل الهی به بهشت وارد نمی‌شود » . **« و خداوند دارای فضل بزرگ است »** پس این امر که حق تعالی استعداد و شایسته‌گی آمرزش و بهشت را در آنان ایجاد می‌کند ، از فضل و احسان او بر ایشان است .

این آیه دلیل بر آن است که بهشت هم‌اکنون آفریده شده و ایمان به تنهایی برای مستحق شدن آن کافی است .

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾

« هیچ مصیبتی در زمین نمی‌رسد » مانند قحط باران ، ضعف گیاهان و نقص میوه‌ها . مصیبت در لغت : هر چیزی است که به انسان از خیر یا شرّ می‌رسد امّا در عرف به رسیدن شرّ اختصاص یافته است **« و »** به شما هیچ مصیبتی نمی‌رسد **« نه در جانهای شما »** با آفت‌ها ، بیماریها ، رنجها و دست‌تنگی و فقر **« مگر آن‌که در کتابی ثبت است »** که آن کتاب ، لوح محفوظ می‌باشد **« پیش از آن‌که آن را بیافرینیم »** یعنی : پیش از آن‌که زمین را بیافرینیم ، یا پیش از آن‌که آن مصیبت را یا مردم را بیافرینیم؛ همه چیز در لوح محفوظ ثبت شده بود **« بی‌گمان این کار بر**

خداوند آسان است ﴾ یعنی : ثبت‌کردن این مصایب در لوح محفوظ با وجود بسیاری آنها ، بر خداوند ﷻ آسان است زیرا او آفریننده است و آفریننده به آفریدگان خویش داناست . در روایتی آمده است : « هر کس سرّ خدای عزّوجلّ را در قدَر وی بشناسد ، مصایب بر وی آسان می‌شود » . بنابراین آیه : اشیاء ، رخدادها و مصایب همه در حقیقت امر به خدای آفریننده نسبت داده می‌شود نه به احدی از بشر . امّا شگون بد زدن به زن ، وسیلهٔ سواری و منزل ، به حسب عرف مردم ، پندارها و سخنانشان است ، نه در واقعیّت امر و حدیثی که در این‌باره به روایت عائشه رضی‌الله عنها نقل شده است ، حکایت‌گر پندارهای مردم در جاهلیّت می‌باشد نه تأییدکنندهٔ آن پندارها . همچنین جادو ، چشم‌زخم ، قتل و ... همه به سبب تأثیری روی می‌دهد که خداوند ﷻ در آنها می‌گذارد و در واقع ، فعّال و مؤثّر حقیقی در همه امور خداوند ﷻ است و عوامل دیگر فقط در حدّ سبب ظاهری مطرح‌اند نه بیش از آن .

لِّكَيۡلَا تَأۡسَوۡاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا تَفۡرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمۡۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾

﴿ تا بر آنچه از دست شما رفت، اندوه نخورید ﴾ یعنی : شما را از حقیقت تقدیر خویش خبر دادیم تا بر آنچه که از دنیا از دست داده‌اید ، اندوه نخورید ﴿ و تا به آنچه به شما عطا کرد ﴾ خدای متعال از دنیا ﴿ شادمان نشوید ﴾ زیرا این دنیا به زودی از دست می‌رود پس هر چه به زودی از دست برود ، شایستهٔ آن نیست که بر به‌دست‌آوردن آن شادمان شوید ، یا بر از دست رفتن آن اندوه بخورید ، با درنظرداشت این حقیقت که همهٔ اینها به قضا و قَدَر حق تعالی وابسته است پس انسان هرگز نمی‌تواند از سرنوشتی که برای او نوشته شده تجاوز کند لذا آنچه که

خواه‌ناخواه شدنی باشد و الزاماً روی دهد، نه فراآوردن آن سزاوار شادمانی است و نه از دست دادن آن سزاوار پریشانی و اندوه. پس بدانید که نعمتهایی که خداوند ﷻ به شما ارزانی داشته است، حاصل تلاش و دست‌رنج شما نیست بلکه رزقی است که حق تعالی به شما بخشیده است لذا نعمت‌های او را وسیلهٔ فخرفروشی و برتری‌جویی بر دیگران قرار ندهید ﴿**و خداوند هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد**﴾ پس گویی معنی این است: هر کس به بهره‌های دنیوی شادمان شده و این بهره‌ها نزد وی بزرگ و گرامی داشته شود، بی‌گمان تکبّر ورزیده و به آنها فخر کرده است.

باید دانست که این مذمّت و نکوهش ناظر بر آن شادمانی‌ای است که صاحبش در آن تکبّر، فخرفروشی و بد مستی کند. همچنین با این آیه روشن می‌شود که اندوه مورد نکوهش، همانا اندوهی است که صاحبش بر آن صبر و شکیبایی نکرده و در آن به قضا و قَدَر الهی راضی نباشد. و شادمانی ممنوع هم شادمانی‌ای است که صاحب خویش را به غرور و ناز و تکبّر و طغیان وا داشته و او را از شکر حق تعالی غافل گرداند. عکرمه می‌گوید: «هیچ کسی نیست مگر این‌که اندوهگین یا شادمان می‌شود ولی باید شادمانی را به شکر تبدیل کنید و اندوه را به صبر». پس مراد نفی و سرکوب خصلت‌ها و طبائع بشر ـ از قبیل غم و شادی و خشم‌نیست بلکه نهی از شادی و اندوه، ناظر بر مقدّمات این امور و اسباب آنها، یا بر توابع و پیامدهای آنهاست که همانا کفران نعمت یا ناراض بودن از قَدَر الهی می‌باشد.

ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ وَيَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبُخۡلِۗ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ﴿٢٤﴾

و از آنجا که انسان خودستا و فخر فروش غالباً بخیل نیز هست زیرا او حقّی بر ذمّهٔ خویش برای دیگران قایل نیست پس خداوند ﷻ به ذکر وصف بخل در آنان پرداخته و می‌فرماید: ﴿**همانان که بخل می‌ورزند**﴾ در ادای حق خداوند ﷻ و در دادن صدقه ﴿**و مردمان را نیز به بخل می‌فرمایند**﴾ یعنی: این بخل‌ورزی را ـ هم با سخن و هم با عمل خود ـ برای مردم نیز می‌آرایند بدان جهت که وقتی آنان به اموال خویش فخر می‌ورزند، دیگران نیز که این شیوه و رفتارشان را می‌بینند علاقه‌مند می‌شوند که همانند آنان باشند بنابراین، به آنان اقتدا نموده و از انفاق در راه‌های خیر بخل و امساک می‌ورزند ﴿**و هرکس روی برگرداند، بی‌گمان الله هموست بی‌نیاز ستوده**﴾ یعنی: هرکس از انفاق مال روی برگرداند، بداند که خداوند ﷻ از او بی‌نیاز و در افعال خویش ستوده است پس این انفاق نکردن وی، به خدای بی‌نیاز هیچ زیانی نمی‌رساند. این جمله متضمّن تهدید بخیلان و مشعر بر این حقیقت است که انفاق مال در راه حق، همانا به خیر و صلاح خود انفاق‌کننده می‌باشد.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلْقِسْطِ ۖ وَأَنزَلْنَا ٱلْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلْغَيْبِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿۲۵﴾

﴿**هرآینه پیامبران خویش را با بیّنات**﴾ یعنی: با معجزات روشنگر و شریعت‌های آشکار ﴿**فرستادیم و کتاب و میزان را همراهشان فروداوردیم**﴾ مراد از کتاب: جنس کتاب یعنی تمام کتابهای آسمانی است و مراد از میزان: ترازوی عدالت است. ابن‌زید می‌گوید: «مراد همان ترازویی است که مردم آن را در سنجش اشیا به کار

می‌گیرند و به وسیلهٔ آن وزن و معامله می‌کنند ». آری! فرود آوردیم اینها را ﴿تا مردم به قسط برخیزند﴾ یعنی: تا مردم از حقّ و عدل که بدان مأمور شده‌اند، پیروی کنند و تا زندگی آنان بر بنیاد حقّ و عدل استوار گردد و در میان خود به انصاف و داد معامله کنند. قسط: عدل و حقّ است ﴿و آهن را فرودآوردیم﴾ یعنی: آن را در معادن پدیدآوردیم و آفریدیم و صنعت آن را برای مردم تعلیم دادیم ﴿که در آن قوتی سخت است﴾ زیرا ابزارهای جنگی و وسایل کوبندهٔ نظامی از آن ساخته می‌شود همچنین صنایع سنگین و ساختمانهای غول‌پیکر و مانند این‌ها از وسایل؛ مانند ماشین، هواپیما و غیره که دارای قوّت و شدّت و صلابت‌اند، از آهن ساخته می‌شوند. بأس: قوّت و نیرومندی است. در حدیث‌شریف به روایت ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: « بُعِثْتُ بِاالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ حَتَّى يُعْبَدُاللّٰهُ وَحْدَهُ لاشَرِيْكَ لَهُ، وَجُعِلَ رِزْقِيْ تَحْتَ ظِلِّ رُمْحِيْ، وَجُعِلَتِ الذِّلَّةُ وَالصِّغَارُ عَلٰى مَنْ خالَفَ اَمْرِيْ وَمَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ » در پیشاپیش قیامت [به توسّل] به شمشیر [و استفاده از سلاح] مبعوث شدم برای این‌که خدای یگانهٔ لاشریک مورد پرستش قرار گیرد و روزی‌ام در زیر سایهٔ نیزه‌ام قرار داده شده و هر کس که از فرمانم سرپیچی کند، به ذلّت و کوچکی و حقارت محکوم شده است و هر کس خود را به قومی تشبیه کند پس او از آنان است ».

﴿و﴾ در آهن ﴿منفعت‌های دیگری برای مردمان است﴾ که به وسیلهٔ آن بسیاری از وسایل موردنیاز خود مانند کارد، تبر، سوزن، ابزارهای کشاورزی و نجّاری، وسایل ساختمانی و غیر اینها از صنایع خفیفه و ثقیلهٔ بسیاری را که برای مردم مفید و کارآمد است، می‌سازند ﴿و تا خداوند بداند﴾ به علم مشاهده و ظهور و در عالم واقع ﴿که چه کسی او و پیامبرانش را غائبانه یاری می‌دهد﴾ با بهره گیری درست از آهن در جهاد فی‌سبیل‌الله. پس هر کس دین خدا ﷻ و پیامبرانش را یاری داد، حق تعالی در علم ظهور وی را یاری دهندهٔ خود و پیامبرانش می‌شناسد و هر کس که حق تعالی را عصیان و نافرمانی کرد، او وی را در علم ظهور برخلاف این

می‌شناسد. ابن‌عبّاس ﷺ در معنی (بِا الْغَیْب ﴿غائبانه) می‌گوید: «خدای عزّوجلّ را درحالی یاری می‌دهند که او را نمی‌بینند». ﴿هرآینه الله قویّ است﴾ بر نابود کردن کسانی که ارادهٔ نابودیشان را دارد ﴿غالب است﴾ و نیازی به یاری گرفتن از بندگانش ندارد بلکه آنان را از آن رو به جهاد دستور داده است که جهاد تحقّق‌بخش منافع خود آنهاست و افزون بر آن، با جهاد ثواب امتثال امر خدا ﷻ را نیز در می‌یابند.

این آیه بیانگر دستور و قاعدهٔ اساسی برای جامعهٔ اسلامی و نظام حکومت در اسلام است زیرا نشان می‌دهد که جامعهٔ اسلامی، جامعه‌ای است که به شریعت آسمانی حکم می‌کند، بر بنیاد آن اداره می‌شود و روش آن برپاداشتن حقّ و عدل و مساوات است و این نظام در زیر چتری نیرومند، با صلابت و آهنین که حمایتگر مبادی و اساسات قانونی و نظام ارزشی آن است قرار داشته و نیروی کوبنده و ویرانگری در اختیار دارد که هر قدرت متجاوز و فتنه‌گری را که به خود جرأت دهد تا رویاروی آن قرار گیرد و مقدّسات آن را پایمال کند، یا در جهت براندازی آن عمل نماید، یا راه را بر دعوت اسلامی در داخل و خارج سرزمین‌های مسلمانان ببندد؛ با توانمندی و صلابت سرجای آن می‌نشاند و آن را از سر راه حقّ و عدل و خیر و فضیلت بر می‌دارد.

این شریعت؛ از معجزات آشکار و قوانین و برنامه‌های روشنگری برخوردار است که کتب آسمانی متضمّن آنهاست و آخرین این کتب که همانا قرآن عظیم، این قانون اساسی زندگی بشر است، نظام و برنامهٔ الهی را در آخرین ساختار آن به جامعهٔ انسانی معرّفی کرده است. روش و برنامهٔ حکومت در شریعت خداوند ﷻ، پایبندی به حقّ و عدالت در روابط، مناسبات و تعاملات انسانها است زیرا آسمانها و زمین با عدالت بر پا ساخته شده است ولی در نظام اسلامی بر افرازندهٔ پرچم عدل و اقامه کنندهٔ آن خود مردم‌اند. در **حدیث‌شریف** به روایت عمربن‌خطاب ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ أَرْبَعَ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ

إِلَى الْأَرْضِ: اَلْحَدِيْدَ وَالنَّارَ وَالْمَاءَ وَالْمِلْح» خداوند ﷻ چهار برکت را از آسمان به زمین فرود آورده است: آهن، آتش، آب و نمک را». پس با آنچه گفتیم، وجه مناسبت میان کتاب، میزان و آهن در آیهٔ مبارکه آشکار شد. امام رازی نیز در توجیه این مناسبت می‌گوید: «دین یا اعتقادات است یا معاملات، یا اصول است یا فروع و اعتقادات و اصول به اتمام نمی‌رسند مگر با کتاب آسمانی، بویژه آن گاه که این کتاب اعجازگر هم باشد و معاملات یا فروع نظم و سامان نمی‌یابند مگر با میزان که همانا نماد عدل است. اینها که سامان یافت، نوبت به قوّه و نیرویی می‌رسد که حمایتگر اصول اعتقادات و فروع عملیّات یعنی نظامنامه‌های تشریعی باشد، این مؤیّد و حمایتگر نیز آهن است». سخن امام رازی‌﷫ به این حقیقت اشاره دارد که کتاب ممثّل سلطهٔ تشریعی و قانون‌گزاری، عدل ممثّل سلطهٔ قضایی و آهن ممثل سلطهٔ اجرایی است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَٰهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلْكِتَٰبَ ۖ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ ۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿٢٦﴾

﴿و هرآینه نوح و ابراهیم را﴾ به رسالت ﴿فرستادیم و در ذریهٔ آنان پیامبری و کتاب را قراردادیم﴾ یعنی: نبوّت را در آنان قرار دادیم پس همهٔ پیامبران از نسل این دو پیامبر اولی‌العزم الهی هستند و خدای متعال کتابهای آسمانی را بر احدی جز پیامبران برآمده از نسل ایشان فرو نفرستاده است ﴿پس بعضی از آنان راه یابنده‌اند﴾ یعنی: بعضی از ذریّه و نسل این پیامبران﵈، یا بعضی از کسانی که پیامبران﵈ به‌سوی آنها فرستاده شده‌اند، با پیروی از ایشان به سوی حق راهیافته‌اند ﴿و بسیاری از آنان فاسق‌اند﴾ یعنی: از راه مستقیم خارج شده‌اند.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِى قُلُوبِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ٱبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَٰهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ٱبْتِغَآءَ رِضْوَٰنِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا ۖ فَـَٔاتَيْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ ۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿۲۷﴾

﴿**باز از پی ایشان**﴾ یعنی: از پی نوح، ابراهیم و پیامبران پیشین علیهم السلام ﴿**پیامبران خود را فرستادیم و عیسی پسر مریم را از پی آوردیم**﴾ عیسی علیه السلام از جهت مادر از نسل ابراهیم علیه السلام است زیرا او را با پدر نسبتی نیست چراکه پدری ندارد، در غیر آن مردم نسب خویش را از پدران خویش می‌گیرند ﴿**و به او انجیل را دادیم**﴾ و آن کتابی است که خداوند جل جلاله بر عیسی علیه السلام نازل فرمود ﴿**و در دل کسانی که از او پیروی کردند، رأفت و رحمتی قرار دادیم**﴾ رَأفَتْ: دفع نمودن بدی با لطف و نرمی و رحمت: جلب خیر و مودّت با نیکوکاری و به کارگرفتن شیوه‌های خوب است. شایان ذکر است که این پیروان بر خوردار از رأفت و رحمت عیسی علیه السلام حواریّون و پیروانشان بودند که خداوند جل جلاله در دلهایشان برای مردم رحمتی قرار داد، بر خلاف یهود که اینچنین نیستند و سخت سنگدل و بی‌رحم می‌باشند ﴿**و رهبانیتی را که آنها خود آن را بدعت نهاده‌اند ما برآنان فرض نساخته بودیم**﴾ یعنی: ما نه آن رهبانیّت را برایشان مشروع گردانیده بودیم و نه آنان را بدان امر کرده بودیم بلکه خودشان به انگیزهٔ غلو و افراط در عبادت، آن را برگزیده و با پرهیز از نکاح، بی‌علاقه‌گی به غذا و نوشیدنی و گوشه‌گیری در کنج غارها و صومعه‌ها، بر خود سختی‌هایی را تحمیل

کردند.

شایان ذکر است که اصل ظهور این رهبانیّت از آنجا ناشی شد که شاهان و فرمانروایانشان از راه حق منحرف شده و آن را تغییر دادند و رفته رفته از عیسویان راستین جز تعداد اندکی باقی نماند پس آنان هم به گوشه‌گیری و انقطاع از مردم گرایش یافتند. رهبانیّت: عبارت است از بریدن از مردم به منظور عبادت، گوشه‌گیری در کلیساهای ساخته شده در کوه‌ها و غیر آن، دست‌کشیدن از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و کناره گرفتن از ازدواج. **﴿مگر آن‌که در طلب خشنودی الهی آن را در پیش گرفته بودند﴾** یعنی: لیکن خودشان این رهبانیّت را به منظور طلب خشنودی الهی از نزد خود اختراع کرده بودند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «ما بر امّت نصاری رهبانیّت را مشروع نکردیم بلکه ما طلب رضای خویش را بر آنان مشروع کردیم». **﴿پس چنان‌که شایستهٔ رعایت بود، رعایتش نکردند﴾** یعنی: آنان این رهبانیّت را که از نزد خود اختراع کرده بودند و خودساختهٔشان بود نیز چنان‌که شایستهٔ آن بود رعایت نکردند بلکه بسیاری از آنها رهبانیّت را به عنوان وسیله‌ای برای فسادافگنی یا فسادگری به‌کار برده و جز اندکی از آنان بر دین راستین عیسیﷺ باقی نماندند. **﴿پس به کسانی از آنان که ایمان آوردند مزدشان را عطا کردیم﴾** یعنی: مزدی را که به سبب ایمان سزاوار آن بودند **﴿و بسیاری از آنان فاسقانند﴾** یعنی: بسیاری از همین گروه راهب پیشهٔ زاهدنما، فاسق و نافرمان و بدکارند، اموال مردم را به ناروا می‌خورند و روش انحراف در پیش می‌گیرند. این آیه چنان‌که ابن‌کثیر گفته است، از دو جهت بیانگر مذمّت آنان است؛ اوّل: بدعت آفرینی‌شان در دین خداوندﷻ که او به آن دستور نداده است. دوم: عدم پایبندیشان به همین بدعتی که می‌پنداشتند آنان را به حق تعالی نزدیک می‌گرداند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ لِکُلِّ اُمَّةٍ رَهْبَانِيَّةٌ، وَرَهْبَانِيَّةَ هٰذِهِ الْاُمَّةِ اَلْجِهَادُ فِي سَبِيْلِ اللهِ ۞ همانا برای هر امّتی رهبانیّتی است و رهبانیّت امّت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای خداﷻ است. پس گوشه‌گیری در

عبادتگاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لاٰ تُشَدِّدُوْا عَلٰی اَنْفُسِکُمْ، فَیُشَدَّدُ عَلَیْکُمْ فَاِنَّ قَوْماً شَدَّدُوْا عَلٰی انفُسِهِمْ، فَشُدِّدَ عَلَیْهِ، فَتِلْکَ بَقَاٰیاٰهُمْ فِی الصَّوامِعِ وَالدِّیٰاراتِ (رَهْبٰانِیَّةً ابْتَدَعُوْهٰا مٰا کَتَبْنٰها عَلَیْهِمْ) بر خود سخت نگیرید، که در آن صورت بر شما سخت گرفته می‌شود زیرا قومی بر خویشتن سخت گرفتند پس برآنان سخت گرفته شد و این بقایای آنهاست در صومعه‌ها و دیرها. سپس رسول خداﷺ این آیه را تلاوت کردند: رهبانیّتی که آنان خود بدعتش نهاده بودند، ما آن را برآنان فرض نساخته بودیم».

یَـٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَءَامِنُواْ بِرَسُولِهِۦ یُؤْتِكُمْ كِفْلَیْنِ مِن رَّحْمَتِهِۦ وَیَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِۦ وَیَغْفِرْ لَكُمْ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ ﴿۲۸﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید﴾ به پیامبران پیشین **﴿از خداوند پروا کنید﴾** با فروگذاشتن منهیّات وی **﴿و به پیامبر او﴾** حضرت محمّدﷺ **﴿ایمان آورید تا بهرهٔ دو چندان از رحمت خویش به شما ارزانی دارد﴾** به سبب ایمانتان به پیامبر خاتمش بعد از ایمانتان به پیامبران پیش از وی. این پاداش دو چندان ـ والله‌اعلم ـ از آنِ مؤمنان اهل کتاب است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول اکرمﷺ فرمودند: «سه کس‌اند که پاداششان را دوبار [یعنی مضاعف] دریافت می‌کنند: شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبرش و هم به من ایمان آورده است؛ برایش دو مزد است و بردهٔ مملوکی که حقّ خدا ﷻ و حقّ موالی‌اش را ادا نموده است؛ برایش دو مزد است و مردی که کنیزش را ادب آموخته و نیکو ادبش داده است، سپس او را آزاد نموده و با وی ازدواج کرده است؛ برای او نیز دو مزد

است». ﴿و﴾ ای اهل کتاب! اگر چنان کنید که حق تعالی فرمود ﴿برای شما﴾ افزون بر آنچه که ذکر شد ﴿نوری قرار می‌دهد که با آن راه روید﴾ یعنی: به وسیلهٔ آن نور بر صراط راه روید و به درستی به مقصد برسید پس این نور اساس نجات انسان بر صراط است و این همان نوری است که وصف آن در آیهٔ (۱۲): (یَسْعٰی نُوْرُهُمْ بَیْنَ اَیْدِیْهِم) گذشت. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «مراد نور هدایتی است که به وسیلهٔ آن از جهالت و گمراهی نجات پیدا می‌کنند». ﴿و﴾ در آن صورت ﴿برای شما می‌آمرزد﴾ آنچه را که گذشته است از گناهان شما ﴿و خداوند آمرزگار مهربان است﴾ یعنی: بسیار با مغفرت و بسیار با رحمت است. پس این فضیلت‌هایی است که امّت ما با آنها بر امّت‌های دیگر برتری یافته است و کسی هم که به این امّت می‌پیوندد، از این فضیلت‌ها برخوردار می‌شود.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** این آیه روایت کرده است که: چون آیهٔ (اُولٰٓئِكَ یُؤْتَوْنَ اَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوْا) [قصص / ۵۴] نازل شد، مؤمنان اهل کتاب بر اصحاب رسول خدا ﷺ فخرفروخته و گفتند: ما از دو پاداش برخوردار هستیم در حالی که شما فقط یک پاداش دارید! پس این سخن اهل کتاب بر اصحاب ﷺ دشوار آمد، همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد و برای اصحاب نیز همانند پاداشهای مؤمنان اهل کتاب، دو پاداش قرار داد و به علاوه نور را نیز بر پاداش ایشان افزود. پس از سبب نزول چنین بر می‌آید که این آیهٔ کریمه مخصوص به امّت محمّد ﷺ است.

لِّئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ ٱلْكِتَٰبِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّن فَضْلِ ٱللَّهِ ۙ وَأَنَّ ٱلْفَضْلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۲۹﴾

﴿تا اهل کتاب بدانند﴾ یعنی: ای امّت محمّد ﷺ! تقوا پیشه کنید و ایمان آورید

تا خدای متعال مزد شما را دو چندان بدهد و کسانی از اهل کتاب که تقوا پیشه نکرده و ایمان نیاورده‌اند، بدانند: **﴿که بر چیزی از فضل الله قادر نیستند﴾** همان فضل و بخشایشی که حق تعالی با آن بر مؤمنان به محمّد ﷺ تفضّل نموده است و نیز بدانند که بر بازداشتن این فضلی که خداوند ﷻ بدان بر مستحقّان آن تفضّل و بخشایش نموده است، قادر نیستند **﴿و بدانند که فضل﴾** و از آن جمله، نبوّت و علم و تقوی **﴿به دست الله است آن را به هر کس که خواهد می‌دهد﴾** چنان‌که با بخشیدن نعمت والای اسلام، از این فضل بر محمّد ﷺ و اصحاب و امّتشان بهره و نصیبی وافرتر از دیگران داد. «لا» در (لِئَلاَّ یَعْلَمَ) زائد و برای تأکید است، که قرائت‌های (لِیَعْلَمَ)، (لِکَیْ یَعْلَمَ) و (لِاَنْ یَعْلَم) مؤیّد آن می‌باشد.

ابن‌جریر در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت می‌کند: چون آیهٔ (یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ...) نازل شد، اهل کتاب از نزول آن بر مسلمانان حسد ورزیدند پس خداوند ﷻ نازل فرمود: (لِئَلاَّ یَعْلَمَ اَهْلُ الْکِتَابِ ...).

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مجادله

مدنی است و دارای بیست و دو آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری آن به «مجادله» این است که با فرمودهٔ حق تعالی: (قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِيْ تُجٰادِلُكَ فِيْ زَوْجِهٰا ...) آغاز شده است. این سوره بنا بر قول صحیح، مدنی است. از کلبی نقل شده است که گفت: تمام این سوره در مدینه نازل شد، بجز این فرمودهٔ حق تعالی: (مٰا يَكُوْنُ مِنْ نَجْوىٰ ثَـلاٰثَةٍ اِلاّٰ هُـوَ رَابِعُهُم ...) که در مکّه نازل شد. امّا عطا می‌گوید: «ده آیهٔ اوّل از آن مدنی و بقیّهٔ آن مکّی است».

قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَـٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ﴿١﴾

﴿هرآینه خداوند سخن آن زنی را که دربارهٔ همسرش با تو مجادله می‌کرد، شنید﴾ یعنی: اجابت کرد و پذیرفت چنان‌که در برخاستن از رکوع می‌گوئیم: «سَمِعَ اللّٰهُ لِمَن

حَمِدَهُ» یعنی: خداوند ﷻ برای کسی که حمد وی را گفت، اجابت کرد و پذیرفت. تُجَادِلُكَ: یعنی با تو دربارهٔ همسرش گفت‌وگو می‌کرد ﴿و شکایت می‌کرد به خداوند﴾ یعنی: غم و نگرانی و شکایت خود را به‌سوی خداوند ﷻ می‌پراکند، بدان امید که حق تعالی که شنوای شکایت وی است، اندوه و سختی وارده بر وی را برطرف سازد و راه گشایشی به رویش پدید آورد.

عائشه رضی‌الله عنها در بیان **سبب‌نزول** این آیه می‌گوید: بسیار بزرگ و با برکت است ذاتی که شنوایی او همه چیز را فراگرفته است؛ من سخن خوله دختر ثُعلبه را شنیدم آن گاه که از شوهرش نزد رسول اکرم ﷺ شکایت می‌کرد و درحالی‌که برخی از آن را از من مخفی می‌داشت، می‌گفت: «یارسول‌الله! شوهرم اوس‌بن‌صامت جوانی‌ام را خورد، شکمم را برای او پراکندم [یعنی فرزندان بسیاری برای او به دنیا آوردم] تا آن‌که چون سنّم بالا رفت و از بچه‌آوردن ماندم، اینک از من ظهار کرده است. بارخدایا! من به‌سوی تو شکایت می‌کنم». عائشه رضی‌الله‌عنها می‌افزاید: پس او پیوسته به بارگاه الهی ناله و زاری می‌کرد تا آن‌که جبرئیل علیه‌السلام این آیات را فرود آورد. در کتب حدیث آمده است که اوس‌بن‌صامت رضی‌الله‌عنه ــ از انصار ــ در خلال یک جنگ لفظی به خوله همسرش گفت: «تو بر من همانند پشت مادرم هستی»[1]. امّا در دم از گفتن این سخن پشیمان شد و خوله را به‌سوی خویش فراخواند. ولی خوله سرباز زد و گفت: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، به من نمی‌رسی ــ درحالی‌که گفتی آنچه را که گفتی ــ تا آن گاه که خدا ﷻ و رسولش ﷺ در این باره حکم کنند. پس نزد رسول خدا ﷺ آمد و ماجرا را به ایشان گفت و اضافه کرد؛ یا رسول‌الله! اگر برایم در بازگشت به شوهرم رخصتی می‌یابید، هم دل من و هم دل شوهرم را آرام گردانید و ما را از این پریشانی برهانید. امّا رسول اکرم ﷺ فرمودند: «تا کنون

۱ ــ شایان ذکر است که این جمله، صیغهٔ «ظهار» است که یکی از انواع طلاقهای رایج در جاهلیّت بود و چون مرد این سخن را به همسرش می‌گفت، او تا ابد بر وی حرام می‌شد.

دربارهٔ تو به چیزی دستور داده نشده‌ام». در روایت دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به نظرم تو بر وی حرام گردیده‌ای». خوله گفت: امّا او نامی از طلاق نبرد. پس در این باره مکرّراً با رسول اکرم ﷺ گفت‌وگو کرد امّا چون این سخنان مکرّر وی جوابی دلخواه به بار نیاورد، به زاری به پیشگاه خدای متعال چنین نالید: بارخدایا! من نزد تو از حاجتمندی و سختی حال خود شکایت می‌برم. بارخدایا! کودکانی دارم خردسال که اگر آنان را به اَوْس بپیوانداَنم ضایع می‌شوند و اگر آنان را به خود بپیوندانم، گرسنه می‌مانند ... لذا پی هم سرش را به‌سوی آسمان بالا می‌کرد و می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَشْکُوْ اِلَیْكَ، اَللّٰهُمَّ فَاَنْزِلْ عَلٰی لِسَانِ نَبِیِّكَ ۞ بار خدایا! من به‌سوی تو شکایت می‌برم. بارخدایا! [حلّ مشکلم را] بر زبان نبّی خود نازل کن». تا سرانجام در بارهٔ وی قرآن نازل شد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ بر وی خواندند: (قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِیْ تُجَادِلُكَ فِیْ زَوْجِهَا ...).

﴿**و خداوند گفت‌وگوی شما دو تن را می‌شنود**﴾ یعنی: سخنانی را که خوله با رسول اکرم ﷺ در این مورد ردّ و بدل می‌کردند ﴿**هرآینه الله شنوای بیناست**﴾ پس هر شنیدنی‌ای را می‌شنود و هر دیدنی‌ای را می‌بیند و از جمله آنچه را که میان پیامبرش و آن زن روی داد. از این آیات دانسته می‌شود که شکوه کردن به‌سوی خداوند ﷻ از غم و اندوه و دلتنگی، مفیدترین و مؤثّرترین راه درمان است چنان‌که خداوند متعال شکوای خوله را شنید و به دادخواهی وی آمد و انتظار و امیدش را برآورده کرد زیرا خوله به فضل و احسان پروردگارش یقینی واثق داشت.

ٱلَّذِينَ يُظَـٰهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَآئِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَـٰتِهِمْ ۖ إِنْ أُمَّهَـٰتُهُمْ إِلَّا ٱلَّـٰٓـِٔى وَلَدْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَرًا مِّنَ ٱلْقَوْلِ

وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ۝٢

آن گاه حق تعالی در اجابت دعای خوله ، حکم ظهار را چنین بیان کرد : **﴿آنان‌که از شما ﴾ مؤمنان ﴿با زنان خود ظهار می‌کنند ﴾** ظهار این است که مرد به زنش بگوید : تو بر من همانند پشت مادرم هستی . یعنی در حرمت . و سائر محارم نیز در حکم خود همچون مادرند . پس قصد مرد از ظهار ، تشبیه زن یا عضوی از وی به یکی از محارم نسبی ، یا سببی ، یا رضاعی خویش به قصد تحریم است که این در دوران جاهلیّت از سخت‌ترین صیغه‌های طلاق بود . بنابراین ، کسی که به زنش چنین سخنی بگوید ، به اجماع علما ظهارکرده است و خلافی در این نیست . آری ! کسانی که با زنان خود ظهار می‌کنند : **﴿آن زنان مادران ایشان نیستند ﴾** پس سخنی که شوهران با به‌کاربردن صیغهٔ ظهار به زنانشان می‌گویند ، سخنی است دروغ ، حرام و منکر . این تعبیر قرآنی ، مفید توبیخ و سرزنش ظهارکنندگان است . **﴿مادرانشان جز کسانی که آنان را زاده‌اند، نیستند و بی‌گمان آنان سخنی ناپسند و دروغ می‌گویند ﴾** یعنی : بی‌گمان ظهارکنندگان با گفتن این سخن به همسران خویش ، سخنی زشت و ناپسند می‌گویند که شرع آن را انکار می‌کند . مُنْكَر : هر چیزی است که شرع ، عقل و طبع آن را انکار کند و ناپسند بدارد . زُوْر : دروغ و بهتان است زیرا زن در حرمت خود هیچ شباهتی به مادر ندارد . **﴿و هرآینه الله عفوکنندهٔ آمرزگار است ﴾** عَفُوّ: یعنی حق تعالی بسیار بخشاینده و بسیار آمرزنده است؛ آن گاه که پرداخت کفّاره را راه نجاتی برایشان از این منکر گردانید . یا آمرزگار است آنچه را که در دوران جاهلیّت از آنان در این مورد سرزده بود . شایان ذکر است که ضابطه نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها در شخص ظهارکننده این است که ظهار هر شوهر مسلمان عاقل و بالغی واقع می‌شود امّا ظهار ذمّی صحّت ندارد و حکمی هم بر آن مترتّب نمی‌شود . ولی ضابطه نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها این است که : هر کس طلاقش صحیح بود ، ظهارش نیز صحیح است؛ و آن هر شخص عاقل و بالغی

است، اعم از این‌که مسلمان باشد یا کافر بنابراین، ظهار شخص ذمّی نیز صحّت دارد.

وَٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا۟ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا ۚ ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِۦ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣﴾

حکم ظهارکننده این است: ﴿**وکسانی که با زنان خود ظهار می‌کنند، سپس از آنچه که گفته‌اند بر می‌گردند**﴾ یعنی: به قصد جماع و مقاربت با زن خود که قبلاً برآن بوده‌اند، برگشته و از قصد تحریم عدول می‌کنند. این برگشت نزد شافعی با نگاه‌داشتن زن ظهارکننده در قید ازدواج به مدّت زمانی است که امکان مفارقت برای شوهر در آن مدّت وجود دارد، یعنی برگشت وی با طلاق ندادنش پس از ظهار است. نزد ابوحنیفه: برگشت شوهر، با مباح کردن بهره‌برداری از وی بر خود ولو با نگاه شهوت‌آمیز است. نزد مالك: برگشت شوهر، با عزم‌نمودن وی بر جماع است. و نزد حسن بصری و امام احمد: برگشت شوهر، با جماع است. ﴿**پس آزاد کردن برده‌ای است**﴾ یعنی: بر مردان ظهارکننده به سبب آنچه که از صیغهٔ ظهار گفته‌اند؛ آزاد کردن برده‌ای ــ یعنی کنیز یا غلام مملوکی ــ واجب است و نیز ــ نزد جمهور بجز احناف ــ واجب است که بردهٔ آزاد کرده مؤمن باشد؛ ﴿**پیش از آن‌که زن و مرد با همدیگر تماس گیرند**﴾ یعنی: پیش از آن‌که یکی از آنها از دیگری بهره‌برداری جنسی نمایند. مراد از تماس در اینجا ــ نزد حسن‌بصری ــ جماع است امّا احناف آن را به هرگونه بهره‌برداری جنسی‌ای تفسیر کرده‌اند. بنابراین، برای ظهارکننده جواز ندارد که با زن ظهارکردهٔ خود جماع (مقاربت) یا بهره‌برداری جنسی نماید تا آن گاه که کفّاره نمی‌دهد ﴿**این**﴾ حکم مذکور ﴿**به آن اندرز داده می‌شوید**﴾ یعنی: به آن امر می‌شوید، یا به وسیلهٔ آن از

ارتکاب ظهار بازداشته می‌شوید ﴿و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است﴾ پس چیزی از اعمالتان بر او پنهان نمی‌ماند و بدانید که شما را در قبال آن جزا می‌دهد.

فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا ۖ فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ۚ ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ۗ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾

﴿پس هر کس که آن رانیافت﴾ یعنی: هر کس در ملک خویش برده‌ای نیافت و به پرداخت قیمت آن نیز قادر نشد، یا برده‌ای نیافت که آن را خریداری کند، مانند زمان حاضر؛ ﴿پس بر وی روزه داشتن دو ماه پی‌درپی است پیش از آن‌که آن دو با یک‌دیگر تماس گیرند﴾ یعنی: بر شوهر است که دو ماه متوالی روزه بدارد و در خلال آن دو ماه هیچ روزی را نخورد پس اگر بدون عذر روزی را خورد، باید روزه را از سربگیرد همچنان اگر با زن ظهارشدهٔ خود در شب یا روز به عمد جماع کرد، باید روزه را از سر بگیرد. شافعی رحمه‌الله می‌گوید: اگر در شب جماع کرد، روزه را از سر نگیرد زیرا شب محلّ روزه نیست امّا رأی ابوحنیفه و مالک رحمهماالله خلاف این است. ﴿پس کسی که نتوانست﴾ یعنی: نتوانست دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد؛ به‌سبب پیری، یا بیماری‌ای مزمن، یا اشتهای مفرط به مقاربت جنسی ﴿پس در آن صورت، باید به إطعام شصت مسکین بپردازد﴾ برای هر مسکین نصف صاع[1] از گندم، یا یک صاع از خرما یا جو در نزد احناف و یک مُدّ[2] از گندم، یا

---

۱ ـ صاع: (۲۷۵۱) گرم است.

۲ ـ مُدّ: (۶۷۵) گرم است.

نصف صاع از خرما یا جو در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها. البتّه پرداخت کفّاره قبل از تماس یا بهره گیری جنسی است. ظاهر فرمودهٔ حق تعالی: (فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا) دلیل برآن است که ناگزیر باید عدد شصت پوره باشد بنابراین، اگر یک مسکین را به‌مدّت شصت روز اطعام کرد ــ در نزد جمهور ــ از او پذیرفته نیست امّا در نزد احناف اطعام یک نفر در شصت روز نیز جایز و پذیرفته است و هم جایز است که شصت مسکین را به یکباره اطعام کند تا سیر شوند، یا به آنان چیزی بدهد که سیرشان گرداند.

علما بر این امر که پرداخت کفّارهٔ ظهار ترتیب دارد، اتّفاق نظر دارند. یعنی: در مرتبهٔ اوّل آزادسازی برده است و در صورت نیافتن برده، روزه گرفتن و در صورت ناتوانی از گرفتن روزه، کفّارهٔ آن طعام دادن شصت مسکین است. همچنین فقها اتّفاق نظر دارند بر این‌که اگر کسی قبل از پرداخت کفّاره جماع کرد، پروردگارش را نافرمانی کرده و گنه کار شده است ولی بر او کفّارهٔ خاصّی نیست و باید توبه و استغفار نماید و در عین حال کفّارهٔ ظهار بر ذمّهٔ وی برقرار می‌ماند و حرمت همسرش نیز بر وی باقی می‌ماند تا کفّاره بدهد. خاطرنشان می‌شود که تفصیل احکام ظهار در کتاب‌های فقه آمده است.

﴿**این برای آن است که به الله و پیامبرش منقاد شوید**﴾ یعنی: به این احکام حکم کردیم تا به این اوامر و مشروعات خداوند ﷻ باور و تصدیق کنید لذا در برابر حدود شرع بایستید و از آن تجاوز نکنید و به ارتکاب ظهار که سخن منکر، دروغ و بهتانی بیش نیست، برنگردید ﴿**و این**﴾ احکام یاد شده ﴿**حدود خداوند است**﴾ پس از حدود و مرزهایی که او برای شما مقرّر و معیّن کرده است تجاوز نکنید لذا حق تعالی برای شما بیان کرده است که ظهار معصیتی است و اگر مرتکب آن شدید، ادای کفّارهٔ آن موجب عفو و مغفرت می‌شود ﴿**و برای کافران**﴾ یعنی: برای کسانی که در برابر حدود خداوند ﷻ توقّف نمی‌کنند؛ ﴿**عذابی دردناک است**﴾ هم در دنیا و هم در آخرت.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ كُبِتُواْ كَمَا كُبِتَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ وَقَدۡ أَنزَلۡنَآ ءَايَٰتِۭ بَيِّنَٰتٖۚ وَلِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٞ مُّهِينٞ ﴿٥﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که با خداوند و پیامبرش محادّه می‌کنند ذلیل شدند**﴾ مانند ذلّت و نگونساری‌ای که در روز بدر به مشرکان دست داد، چراکه خدای‌عزّوجلّ با قتل و اسارت و سرکوب، خوار و ذلیلشان گردانید ﴿**چنان‌که ذلیل شدند کسانی که پیش از آنان بودند**﴾ یعنی: به مانند خواری و خفّت کفّار امّت‌های گذشته که به سبب مخالفت با پیامبران خود، ذلیل و حقیر و بی‌مقدار شدند. مُحادّه: ستیز، دشمنی و مخالفت و در اصل به معنای ممانعت است، از این جهت به دربان حدّاد گفته می‌شود. مکبوت: کسی است که به خواری درافتاده است. ﴿**و به راستی آیاتی بیّنات را فرود آوردیم**﴾ دربارهٔ کسانی از امّت‌های پیشین که با خدا و رسولش سر ستیز گرفتند. به‌قولی: مراد از آیات بیّنات؛ معجزات است ﴿**و کافران را عذابی مهین است**﴾ مُهِین: عذابی است که صاحبش را خوار، بی‌مقدار و ذلیل می‌گرداند و عزّت و اعتبار وی را از بین می‌برد.

يَوۡمَ يَبۡعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعٗا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوٓاْۚ أَحۡصَىٰهُ ٱللَّهُ وَنَسُوهُۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ﴿٦﴾

﴿**روزی که خداوند همگی آنان را یکجا برانگیزد**﴾ در یک زمان و بدون استثنا، به گونه‌ای که کسی از آنان باقی نماند که از گور برانگیخته نشده باشد ﴿**سپس آنان را از آنچه کرده بودند**﴾ در دنیا از اعمال زشت؛ ﴿**خبر دهد**﴾ با وجود کثرت و اختلاف انواع آن اعمال؛ تا حجّت بر آنها تمام گردد و خجالت و شرمساری آنها

برملا شود ﴿خداوند آن را در شمار آورده است﴾ یعنی: چیزی از اعمالشان از نزد وی فوت نگردیده است بلکه همه نزد وی معلوم و مشخّص است ﴿و امّا آنها آن را﴾ یعنی: اعمال خود را ﴿فراموش کرده‌اند﴾ و آن را به یاد نمی‌آورند؛ یا به سبب بسیاری اعمال زشتشان، یا به‌جهت بی‌اعتنایی و اهمّیّت ندادنشان به آن پس بناگاه همهٔ این اعمال را حاضر و نوشته شده در نامه‌های اعمال خود می‌یابند ﴿و خداوند بر همه چیز گواه است﴾ یعنی: آگاه و ناظر است پس چیزی بر وی غایب و پنهان نمی‌ماند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۖ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا۟ ۖ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا۟ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾

﴿آیا ندیدی﴾ به قلب و عقل خود ﴿که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می‌داند؟﴾ یعنی: آیا ندانستی که علم خداوند ﷻ به آنچه که در آسمانها و زمین است، محیط می‌باشد به نحوی که هیچ چیز از آنها بر وی مخفی نمی‌ماند ﴿هیچ رازگویی‌ای میان سه تن نیست مگر این‌که او چهارمین آنهاست﴾ و با آنان در اطلاع بر این رازگویی مشارکت دارد. نجوی: برگرفته از نجوة است و نجوة: زمینی است بلند و مرتفع. وجه مناسبت این است که رازگویان در جایی بلند به تنهایی با یک‌دیگر خلوت می‌کنند تا کسی به رازگویی‌شان گوش فرادهد ﴿و نه میان پنج تن مگر این‌که او ششمین آنهاست﴾ زیرا حق تعالی با هر کس و هر

تعدادی همراه است، چه کم باشند و چه بسیار، او نهان و آشکار همه را می‌داند و هیچ امر مخفی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند ﴿و نه کمتر از این و نه بیشتر﴾ یعنی: کمتر از عدد مذکور، چون یکتن و دو تن و بیشتر از آن؛ مانند شش تن و هفت تن نیست ﴿مگر این‌که او با آنهاست﴾ پس آنچه را که در میان خود رازگویی می‌کنند، می‌داند و چیزی از رازهایشان بر او مخفی نمی‌ماند؛ ﴿هر جا که باشند﴾ و در هر مکانی از مکانها که قرارداشته باشند ﴿سپس آنان را آگاه می‌کند﴾ یعنی: آنان را خبر می‌دهد ﴿در روز قیامت از آنچه کرده‌اند﴾ پس در قبال آن جزایشان می‌دهد لذا آنها باید بدانند که رازگویی و نجوایشان بر او مخفی نبوده است. البتّه اعلام و خبردادن حق تعالی از رازگویی‌های کسانی که در میان هم به بدی نجوی می‌کردند به‌خاطر آن نیز هست که اعلام آن، توبیخ و سرکوبی برایشان و الزام‌آور حجّت علیه آنان باشد ﴿بی‌گمان خداوند به هر چیز داناست﴾ به طور یکسان؛ اعم از امور آشکار و امور نهان.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: روزی ربیعه و حبیب پسران عمرو و صفوان‌بن‌امیّه با یک‌دیگر به‌طور خصوصی صحبت می‌کردند پس یکی از آنان به دو تن دیگر گفت: به‌نظر شما آیا خداوند آنچه را که هم‌اکنون ما با یک‌دیگر می‌گوییم، می‌داند؟ دیگری گفت: او بعضی از آن را می‌داند و بعضی دیگر را نمی‌داند. سومی گفت: اگر بعضی را بداند پس یقیناً همهٔ آن را می‌داند. همان بود که این آیه نازل شد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نُهُوا۟ عَنِ ٱلنَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا۟ عَنْهُ وَ يَتَنَـٰجَوْنَ بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَمَعْصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَإِذَا جَآءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ ٱللَّهُ وَيَقُولُونَ فِىٓ أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا

ٱللَّهُ بِمَا نَقُولُۚ حَسۡبُهُمۡ جَهَنَّمُ يَصۡلَوۡنَهَاۖ فَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٨﴾

ابن‌ابی حاتم در بیان **سبب‌نزول** این آیه روایت می‌کند: در میان رسول خدا ﷺ و یهود متارکه‌ای بود امّا یهود دست از شیطنت برنداشتند و هرگاه مردی از اصحاب ﷺ از نزدشان می‌گذشت، می‌نشستند و در میان هم به سرگوشی و رازگویی پرداخته با چشم‌وابرو اشارات و کنایاتی ردّ و بدل می‌کردند تا آن مؤمن گمان کند که آنها دربارهٔ قتل وی، یا در امری که ناخوشایند وی است با هم نجوی می‌کنند. بنا به روایتی دیگر: منافقان نیز همین کار را می‌کردند پس رسول اکرم ﷺ آنها را از نجوی نهی کردند امّا باز هم آنها از نجوی دست برنداشتند، همان بود که نازل شد: ﴿**آیا به‌سوی کسانی ندیدی که از نجوی نهی‌شدند، سپس به آنچه که از آن نهی شده‌اند باز می‌گردند و با هم به گناه نجوی می‌کنند**﴾ یعنی: به غیبت و آزاردادن مؤمنان و مانند این از گناهان دیگر؛ چون دروغ، ظلم و توطئه علیه مسلمانان ﴿**و**﴾ با هم راز می‌گویند به ﴿**عدوان**﴾ یعنی: به سخنانی که تعدّی علیه مؤمنان است ﴿**و**﴾ با هم راز می‌گویند به ﴿**نافرمانی از پیامبر**﴾ یعنی: به مخالفت با وی ﴿**و چون به نزدت آیند بر تو به نحوی درود می‌گویند که خداوند تو را به آن درود نگفته است**﴾ یهودیان چون نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند، می‌گفتند: «السّام علیك ۞ مرگ بر تو» و ظاهراً این‌گونه وانمود می‌کردند که به پیامبر ﷺ سلام گفته‌اند در حالی که باطناً مرگ را اراده داشتند. و رسول اکرم ﷺ در پاسخ آنان می‌گفتند: «وَعَلَيْكُمْ ۞ بر خود شما باد».

چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** این بخش از آیهٔ کریمه از عائشه رضی‌الله عنها روایت شده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: «السّام علیك یا اباالقاسم». من در پاسخ آنها گفتم: «السّام علیکم و فعل‌الله بکم ۞ مرگ بر خود شما و خدا شما را بمیراند و نابود کند». رسول اکرم ﷺ فرمودند: ساکت باش ای عائشه! زیرا خداوند متعال بدگویی و بد زبانی را دوست

ندارد. گفتم: یا رسول‌الله! آیا نمی‌دانید که آنها چه می‌گویند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینی که سخنشان را به خودشان بر می‌گردانم؟ [و بدون زیاده‌روی] می‌گویم: «و علیکم ✿ بر خود شما باد!». آن گاه این بخش از آیه نازل شد.

﴿و در دلهای خویش﴾ یعنی: در میان خویش **﴿می‌گویند: چرا به خاطر آنچه می‌گوییم خداوند عذابمان نمی‌کند؟﴾** یعنی: اگر محمّد ﷺ به راستی پیامبر بود، باید خداوند ﷻ به‌خاطر اهانت و استخفافی که این سخن ما نسبت به وی در بر دارد، ما را عذاب می‌کرد. امّا آنها غافل از این بودند که خداوند متعال حلیم است پس به تعذیب کسی که خود وی را دشنام دهد تعجیل نمی‌کند چه رسد به کسی که پیامبرش را دشنام داده است!! به‌قولی معنی این است: اگر او پیامبر می‌بود، باید این سخنش در مورد ماکه می‌گوید: «و علیکم ✿ مرگ بر خود شما باد!» اجابت می‌شد و همین‌که او این سخن را می‌گفت، بی‌درنگ مرگ بر ما فرود می‌آمد؛ **﴿جهنّم آنان را بس است﴾** از روی عذاب، یعنی عذاب جهنّم برایشان از مرگ عاجل و دردم کفایت‌گر است **﴿به آن درآیند پس چه بد سرانجامی است﴾** یعنی: جهنّم چه بد بازگشتگاهی است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَنَـٰجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَـٰجَوْاْ بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَمَعْصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَتَنَـٰجَوْاْ بِٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩﴾

﴿ای مؤمنان، چون با یک‌دیگر راز می‌گویید باید که به گناه و تعدّی و نافرمانی پیامبر راز نگویید﴾ چنان‌که یهود و منافقان چنین می‌کنند **﴿و در باب نیکوکاری و پرهیزگاری﴾** یعنی: در طاعت و ترک معصیت **﴿راز گویید و از خداوندی که به‌سوی او**

محشور می‌شوید ﴾ برای حساب ﴿پروا کنید ﴾ و بدانید که او شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

إِنَّمَا ٱلنَّجْوَىٰ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ لِيَحْزُنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَلَيْسَ بِضَآرِّهِمْ شَيْـًٔا إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

﴿**جز این نیست که نجوی** ﴾ یعنی: رازگفتن به گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر ﷺ ﴿**از شیطان است** ﴾ یعنی: از آرایش‌دهی و وسوسه‌افگنی شیطان است ﴿**تا مؤمنان را اندوهگین کند** ﴾ یعنی: او گفت‌وگوی محرمانه به قصد گناه، تجاوز و نافرمانی از پیامبر ﷺ را به خاطر آن آرایش می‌دهد تا مؤمنان را به اندوه و غم درافگند زیرا چنین رازگویی‌هایی سبب ایجاد این واهمه در آنان می‌شود که چه بسا توطئه‌ای علیه آنان سازمان داده شده و نیرنگی علیه آنان سنجیده می‌شود و رازگویی‌ها در این گونه موارد است ﴿**و هیچ زیان رساننده به ایشان نیست** ﴾ یعنی: شیطان یا رازگویی‌ای که شیطان آن را می‌آراید، به مؤمنان هیچ زیانی نمی‌رساند ﴿**مگر به اذن الله** ﴾ یعنی: جز به مشیّت و علم وی ﴿**و مؤمنان باید فقط بر خداوند توکّل کنند** ﴾ یعنی: باید کار خود را به او موکول کرده، تمام شئون خویش را به او سپرده و از شرّ شیطان به او پناه ببرند و از مخاوفی که شیطان برایشان می‌آراید، پروایی نداشته باشند. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری، مسلم و غیر آنان از ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى اِثْنَانِ دُونَ الثَّالِثِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُحْزِنُهُ ✿هرگاه شما سه تن بودید پس نباید دو تن جدا از نفر سوم رازگویند زیرا این کار او را اندوهگین می‌سازد». و این از آداب اسلام است. پس هرگاه سه تن در جایی بودند، نباید دو تن از آنان با هم رازگویی کنند تا آن گاه که نفر چهارمی پیدا شود که با آن نفر سوم سخن بگوید چنان‌که ابن‌عمر رضی الله عنه چنین

می‌کرد. البتّه همه اعداد در این حکم یکسان است؛ یعنی چهار نفر با هم در حضور شخص پنجمی، یا صد نفر و بیشتر مثلاً در حضور یک تن با هم رازگویی نکنند چرا که این اندوه و نگرانی در مورد آن یک تن تحقّق پیدا می‌کند بلکه حزن و اندوه او در حضور جمع بسیاری که با هم مشغول رازگویی‌اند و فقط او را از این جمع تنها می‌گذارند، بسیار بیشتر است. دلیل این‌که رسول اکرم ﷺ فقط از سه تن یاد نمودند این است که عدد سه نخستین عددی است که این معنی در آن متصوّر می‌باشد امّا ظاهر حدیث تمام احوال و تمام زمانها را در بر می‌گیرد و رأی جمهور علما نیز همین است. همچنین یکسان است که رازگویی در امر واجبی باشد، یا در امر مستحبّ یا در امر مباحی زیرا این معنی در همهٔ آنها وجود پیدا می‌کند.

قتاده در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: منافقان در میان هم رازگویی می‌کردند و این امر مؤمنان را بر سر خشم می‌آورد و بر ایشان سنگین تمام می‌شد پس خدای عزّوجلّ این آیه را نازل نمود.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُواْ فِي ٱلْمَجَـٰلِسِ فَٱفْسَحُواْ يَفْسَحِ ٱللَّهُ لَكُمْ ۖ وَإِذَا قِيلَ ٱنشُزُواْ فَٱنشُزُواْ يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ دَرَجَـٰتٍ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

قتاده و مجاهد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گویند: اصحاب در جای گرفتن به مجلس رسول‌اکرم ﷺ با همدیگر رقابت می‌کردند و هر یکی از آنان می‌شتافت تا جایگاهش به رسول خدا ﷺ نزدیکتر باشد لذا دستور داده شدند تا برای

یک‌دیگر جای باز کنند. به روایتی دیگر: این آیه در روز جمعه نازل شد زیرا گروهی از اهل بدر به مسجد آمدند و جای تنگ بود پس کسی برایشان جای باز نکرد بناچار بر پا ایستادند پس رسول اکرم ﷺ تعدادی را به شمار آنان بر پا ساختند و بدریان را به جایشان نشاندند امّا این کار بر آن گروه ناخوش آمد، همان بود که نازل شد: ﴿**ای مؤمنان! چون به شما گفته شود که گشاده بنشینید پس جای را گشاده کنید**﴾ و حسن ادب را با یک‌دیگر رعایت کنید؛ از طریق جای بازکردن در مجلس و عدم تنگ‌گرفتن جای بر همدیگر ﴿**تا خداوند برای شما گشاده کند**﴾ یعنی: جای را گشاده کنید تا خداوند ﷻ برای شما در بهشت گشایش پدید آورد.

حکم این آیه دربارهٔ هر مجلسی که مسلمانان برای خیر و دریافت پاداش الهی در آن اجتماع می‌کنند، عامّ است؛ خواه آن مجلس، مجلس جهادی و جنگی باشد، یا مجلس ذکر، یا در نماز جمعه و هر کس جلوتر از دیگران در مکانی سبقت گرفت، به آن مکان ذی‌حق‌تر است ولی باید برای برادر مسلمان خویش نیز جای باز کند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاٰ يُقِمِ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ، وَلٰكِنْ تَفَسَّحُوْا وَتَوَسَّعُوْا ۞ شخص، شخص دیگری را از محلّ نشستن وی برنخیزاند تا خود در آن بنشیند ولی جای باز کنید و گشاده دارید».

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این‌که هر کس بر بندگان خدا ﷻ درهای خیر و رحمت را بگشاید، خداوند ﷻ بر او درهای خیر دنیا و آخرت را می‌گشاید. پس سزاوار نیست که آیهٔ کریمه را فقط به گشاده کردن جای در مجالس مقیّد و محدود گردانیم بلکه مراد از آن: رساندن خیر برای مسلمان و داخل نمودن سرور و شادی در قلب وی است، از این جهت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «وَمَنْ يَسَّرَ عَلٰى مُعْسِرٍ يَسَّرَ اللّٰهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ، وَاللّٰهُ فِيْ عَوْنِ الْعَبْدِ ما كٰانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ اَخِيْهِ هر کس بر تنگدستی آسان بگیرد، خدای عزّوجلّ بر او در دنیا و آخرت آسان می‌گیرد و خداوند در یاری بندهٔ خویش است تا آن گاه که بنده در یاری برادر مسلمان خود

باشد». البتّه رعایت این ادب خاصّ، در غرس محبّت و حسّ احترام در دلها نسبت به یکدیگر اثر بس شگرفی دارد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به همانجایی از مجلس می‌نشستند که جای نشستن به آن منتهی می‌شد ولی صدر مجلس از همانجایی آغاز می‌شد که ایشان در آن می‌نشستند و اصحاب ﷺ بنابر مراتبی که داشتند، در مجلس آن حضرت ﷺ می‌نشستند پس صدّیق رضی‌الله‌عنه از جانب راست ایشان می‌نشست، عمر رضی‌الله‌عنه از جانب چپ ایشان و پیش روی ایشان هم غالباً عثمان و علی رضی‌الله‌عنهما می‌نشستند؛ زیرا آن دو از کاتبان وحی بودند و رسول اکرم ﷺ آنها را بدان مأمور کرده بودند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن مسعود رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لِيَلِنِيْ مِنكُمْ أُولُوالْأَحْلَامِ وَالنُّهْى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُوْنَهُمْ، ثُمَّ الَّذِيْنَ يَلُوْنَهُمْ ۞ باید که صاحبان اندیشه و خرد از شما به من نزدیک شوند، سپس کسانی که نزدیک به ایشانند [در خرد و مرتبت] سپس کسانی‌که نزدیک به ایشانند». این توصیه به خاطر آن بود که: اهل خرد و رأی آنچه راکه رسول اکرم ﷺ ارشاد می‌فرمودند درک می‌کردند و می‌فهمیدند به همین جهت تعدادی از افراد را به برخاستن امر کردند تا بدریان به جای آنها بنشینند. یا آنان را بدان جهت به برخاستن امر کردند که آنها در حقّ بدریان کوتاهی کرده بودند. یا برای آن‌که بدریان نیز بهرهٔ خویش را از علم برگیرند چنان‌که آن گروه برگرفته‌اند. یا برای تعلیم این ادب که اهل فضل را باید مقدّم داشت، از این جهت خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**و چون گفته شود برخیزید پس برخیزید**﴾ یعنی: اگر از برخی نشسته‌گان در مجلس خواسته شد که از جاهای خود برخیزند تا اهل فضل در دین و اهل علم به خداوند ﷻ و دینش در آن بنشینند پس باید که برخیزند.

این دستور شامل این نیز می‌شود که اگر صاحب مجلس برای کسانی که در مجلس وی دعوت شده‌اند گفت: برخیزید، لازم است که اجابت کنند.

اگر کسی دیگری را مأمور کرد تا زود هنگام به مسجد رفته و برای او جایی بگیرد،

یا سجّاده‌ای را به این منظور فرستاد، این کار مکروه نیست.
کسی که به جایی نشست سپس به خاطر حاجتی از آنجا برخاست و مجدّداً به آن برگشت، او به جای خویش سزاوارتر است.

امّا فقها دربارهٔ این مسئله که آیا ایستادن در جلوی شخص تازه وارد جواز دارد یا خیر؟ اختلاف‌نظر دارند، بعضی آن را اجازه داده‌اند با استناد به **حدیث‌شریف**: «قُوْمُوْا اِلٰی سَیِّدِکُمْ ۞برای سرورتان برخیزید» که در شأن سعدبن معاذ رضی الله عنه ـ به هنگام خواستن او از سوی رسول‌اکرم ﷺ برای داوری در مورد یهودیان بنی قریظه ـ وارد شده است و بعضی آن را با استناد به این **حدیث‌شریف** منع کرده‌اند: «مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَتَمَثَّلَ لَهُ الرِّجَالُ قِیاماً فَلْیَتَبَوَّاْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّار ۞ هر کس دوست دارد که مردم برای او به احترام برپا ایستند، باید که به جای نشستن خود از آتش جای گیرد». برخی از فقها هم به تفصیل قایل شده و گفته‌اند: ایستادن در جلو روی کسی که از سفر می‌آید و در جلو روی حاکم در محلّ ولایتش جواز دارد. امّا این‌که ایستادن در برابر اشخاص را رسم و سنّت دائمی خویش بگردانیم؛ درست نیست و این کار از شعار عجم می‌باشد زیرا در نظر باید داشت که کسی از رسول خدا ﷺ نزد اصحابشان رضی الله عنهم محبوب‌تر نبود امّا چون آن حضرت ﷺ به مجلس وارد می‌شدند، اصحاب برایشان بپا نمی‌خاستند زیرا می‌دانستند که رسول اکرم ﷺ از این کار کراهت دارند چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده است.

﴿خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند به درجاتی رفعت می‌دهد﴾ یعنی: خداوند جلّ جلاله کسانی از شما را که ایمان و علم داده شده‌اند به درجات عالی‌ای از کرامت در دنیا و پاداش آخرت رفعت می‌دهد؛ با فراهم کردن بهرهٔ ایشان در این دو سرا و از جملهٔ این درجات و مراتب، بالا نشاندن وی در مجالس است. امام احمد و مسلم روایت کرده‌اند که نافع‌بن‌عبدالحارث که والی عمر رضی الله عنه در مکّه بود، با عمر رضی الله عنه در عسفان ملاقات کرد. عمر رضی الله عنه به وی گفت: چه کسی را بر اهل وادی جانشین خویش کرده‌ای؟ او

پاسخ داد: ابن اَبزَی را که مردی از بزرگان آزاده شدهٔ ما است. عمرﷺ فرمود: آیا بردهٔ آزاد شده‌ای را بر ایشان جانشین کرده‌ای؟ نافع پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین! آخر او قاری کتاب خدا ﷻ است، عالم به فرایض است، قاضی است! عمرﷺ فرمود: آری! راست گفتی! این پیامبر شما ﷺ بود که در این **حدیث‌شریف** فرمود: «إِنَّ اللّٰهَ لَيَرْفَعُ بِهٰذَا الْكِتَابِ قَوْماً وَيَضَعُ بِهِ آخَرِيْن ۞ بی‌گمان خداوند ﷻ قومی را به وسیلهٔ این کتاب رفعت می‌دهد و دیگرانی را پست می‌گرداند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عثمانﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «يَشْفَعُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ ثَلاثَةٌ: اَلْاَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ ۞در روز قیامت سه گروه شفاعت می‌کنند: انبیا، سپس علما، سپس شهداء». از ابن‌عبّاسﷺ روایت شده است که فرمود: «سلیمانﷺ در میان علم و مال و ملک مخیّر ساخته شد؛ پس علم را اختیار کرد و به سبب علم؛ مال و ملک هم به وی داده شد».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَٰجَيۡتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَةٗۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ وَأَطۡهَرُۚ فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

﴿ای مؤمنان! هرگاه با پیامبر راز می‌گویید پس نخست پیش از نجوایتان صدقه‌ای تقدیم دارید﴾ یعنی: چون خواستید با پیامبر ﷺ در امری از امورتان به طور محرمانه سخن بگویید، باید قبل از رازگویی‌تان با وی، صدقه‌ای بدهید. بیضاوی می‌گوید: «در این امر تعظیم و بزرگداشت رسول اکرم ﷺ، بهره و منفعتی برای فقرا، نهی از افراط در سؤال نمودن از رسول خدا ﷺ، ایجاد تمایز میان مخلص و

منافق و دوست‌دار آخرت از دوست‌دار دنیاست». ﴿این﴾ تقدیم صدقه پیش از رازگویی با پیامبر ﷺ ﴿برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است﴾ یعنی: پاک‌کننده‌تر است برای نفسهای شما زیرا طاعت خدای عزّوجلّ در آن می‌باشد ﴿پس اگر نیافتید، بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است﴾ یعنی: هر کس از شما چنین صدقه‌ای را نیافت پس در رازگفتنش با پیامبر ﷺ بدون تقدیم صدقه، گناهی بر وی مترتّب نیست. خاطرنشان می‌شود که این معنی بر واجب بودن تقدیم صدقه قبل از رازگویی دلالت می‌کند زیرا بخشایش و آمرزش مطرح نمی‌شود مگر به سبب ترک واجب.

ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا۟ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَىٰكُمْ صَدَقَٰتٍ ۚ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا۟ وَتَابَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُوا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ ۚ وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

نقل است که چون خداوند ﷻ آیهٔ قبل را نازل کرد، اهل باطل از نجوای خود با پیامبر ﷺ دست برداشتند زیرا آنان پیش از نجوای خود صدقه‌ای تقدیم نمی‌کردند و در عین حال این کار بر اهل ایمان نیز دشوار آمد زیرا بسیاری از ایشان به خاطر ضعف مالی‌ای که داشتند، از رازگویی با رسول خدا ﷺ دست کشیدند، همان بود که خداوند متعال با نزول این آیه حکم قبلی را از مؤمنان برداشت و برایشان تخفیف داد: ﴿آیا ترسیدید که پیش از نجوایتان صدقاتی را تقدیم دارید؟﴾ یعنی: آیا در صورت تقدیم صدقه از فقر و فاقه ترسیدید، یا از انفاق مال ترسیدید، چراکه از بخشیدن مال کراهت دارید؟ مقاتل می‌گوید: «حکم تقدیم نمودن صدقه قبل از نجوی با پیامبر ﷺ فقط به مدّت ده شب جاری بود، سپس منسوخ

شد». ﴿حال که نکردید﴾ یعنی: حال که امر به تقدیم صدقه پیش از نجوی با پیامبر ﷺ را اجرا نکردید، به سبب آن‌که این کار بر شما سنگین بود؛ ﴿و خداوند هم از شما در گذشت﴾ زیرا به شما در ترک این‌کار رخصت داد؛ ﴿پس نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید﴾ یعنی: اکنون که از سوی شما در تقدیم صدقه پیش از نجوی با پیامبر ﷺ سنگینی و کندی روی داد پس بر اقامهٔ نماز و دادن زکات و طاعت خدا و رسولش پایداری ورزید ﴿و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است﴾ پس باید مراقب احوالتان باشید. این هم وعده و هم تهدید است.

ابن‌جریر در بیان **سبب‌نزول** دو آیهٔ (۱۲ ـ ۱۳) از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: مسلمانان در سؤال‌کردن از رسول اکرم ﷺ زیاده‌روی کردند تا بدانجا که بر آن حضرت ﷺ فشار آمد پس خدای عزّوجلّ خواست تا این بار را از رسول خویش قدری سبک گرداند لذا آیهٔ پیش فرستادن صدقه را نازل کرد و چون این آیه نازل شد، بسیاری از مردم از سؤال کردن دست کشیدند، آن گاه آیهٔ: (ءَأَشْفَقْتُمْ...) نازل شد. مقاتل‌بن حیّان می‌گوید: این آیه دربارهٔ توانگران نازل شد زیرا آنان در رازگویی با رسول خدا ﷺ زیاده‌روی می‌کردند و بر فقرا در مجالس غلبه نموده و عرصه را برایشان تنگ ساخته بودند تا بدانجا که این نجواهای طولانی ایشان بر رسول خدا ﷺ ناخوش آمد پس خداوند جل جلاله این آیه را نازل فرمود و به دادن صدقه در هنگام رازگویی امر کرد پس چون تنگدستان چیزی را نیافتند و اهل گشایش و تمکّن نیز بخل ورزیدند و این حکم بر اصحاب دشوار آمد، همان بود که آیهٔ رخصت نازل شد. علیّ‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه می‌گوید: «در کتاب خداوند متعال آیه‌ای است که قبل از من کسی بدان عمل نکرده و بعد از من هم کسی به آن عمل نمی‌کند؛ و آن آیهٔ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ ...) است زیرا من فقط یک دینار داشتم پس آن را فروختم و هرگاه که با رسول اکرم ﷺ راز می‌گفتم، درهمی از آن را صدقه می‌دادم تا آن دینار تمام

شد، سپس این آیه با آیهٔ بعدی (ءَاَشْفَقْتُم ...) منسوخ گردید».

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ تَوَلَّوْا۟ قَوْمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مَّا هُم مِّنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى ٱلْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾﴾

﴿آیا ندیدی﴾ و نگاه نکردی؟ یا معنی این است: به من خبر بده! و این اسلوبی بیانی است که مراد از آن به تعجّب‌افگندن مخاطب می‌باشد. آری! آیا ندیدی **﴿به‌سوی کسانی که با قومی دوستی ورزیدند﴾** آنان منافقان بودند و با قومی دوستی ورزیدند **﴿که خداوند برآنان خشم آورده است﴾** که این غضب‌شدگان، قوم یهودند **﴿نه از شما هستند و نه از آنان﴾** یعنی: این منافقان نه از شما هستند و نه از یهودیان چنان‌که در آیهٔ دیگری فرموده است: (مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لاٰ اِلٰى هٰؤُلاٰءِ وَلاٰ اِلٰى هٰؤُلاٰءِ) «در میان این و آن متردّدند، نه با اینانند و نه با آنان» [نساء / ۱۴۳]. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از آنان یهود باشند؛ یعنی ای مؤمنان! نه یهودیان از شما هستند و نه از منافقان پس چرا منافقان با آنان دوستی می‌ورزند **﴿و بر دروغ سوگند می‌خورند﴾** یعنی: منافقان به دروغ سوگند می‌خورند که مسلمانند، یا به دروغ سوگند می‌خورند که اخبار و رازهای مسلمانان را به یهودیان انتقال نداده‌اند **﴿و آنان می‌دانند﴾** یعنی: حال آن‌که آنان خود بطلان امری را که برآن سوگند خورده‌اند می‌دانند و می‌دانند که این سوگند دروغ است و حقیقت ندارد.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده است: این آیه دربارهٔ عبدالله‌بن‌نَبْتَل منافق نازل شد که با رسول خدا ﷺ همنشینی می‌کرد، آن‌گاه سخنان ایشان را به یهودیان می‌برد پس روزی رسول اکرم ﷺ در حجره‌ای از حجره‌های همسرانشان بودند که بناگاه فرمودند: «همینک مردی بر شما وارد می‌شود که قلب وی قلب جبّار [طغیانگر متکبّر ستمگر] است و با دو چشم شیطان می‌نگرد». در این اثنا

عبدالله‌بن‌نَبتَل که چشمان کبودی داشت وارد شد پس رسول خدا ﷺ به او گفتند: «چرا تو و یارانت مرا دشنام می‌دهید؟». امّا او سوگند یاد کرد که این کار را نکرده است. ولی رسول اکرم ﷺ گفتند: «تو چنین کرده‌ای». پس از حجره بیرون رفت و یاران خویش را آورد، آنان نیز به خدا سوگند یاد کردند که رسول خدا ﷺ را دشنام نداده‌اند. در این هنگام این آیهٔ کریمه نازل شد.

أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ۖ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

﴿**خداوند برای آنان عذابی سهمگین آماده کرده است**﴾ به سبب موالات و دوستی‌شان با یهود و سوگندخوردنشان به دروغ ﴿**هرآینه بد است آنچه می‌کردند**﴾ از اعمال زشت و ننگینی که بر آن خو کرده‌اند.

ٱتَّخَذُوٓا۟ أَيْمَـٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا۟ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٦﴾

﴿**سوگندهایشان را سپر گرفته‌اند**﴾ یعنی: این منافقان سوگندهای دروغینی را که بر مسلمان بودن خود می‌خورند، وقایه و سپری برای خونهایشان قرار داده‌اند تا به اتّهام کفر کشته نشوند بنابراین، زبانهایشان از بیم کشته‌شدن ایمان آورده است در حالی که دلهایشان مؤمن نیست ﴿**پس مردم را از راه الله باز داشتند**﴾ یعنی: مردم را از اسلام بازداشتند؛ به سبب دلسردساختن و سست نمودن دیگران از روی‌آوردن به اسلام، حقیر نشان‌دادن کاروبار مسلمانان و تضعیف شأن و شوکت ایشان ﴿**پس برای آنان است عذابی مهین**﴾ یعنی: عذابی خفّتبار که خوار و بی‌مقدارشان می‌گرداند.

لَّن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَـٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ﴿١٧﴾

﴿**هرگز اموال و اولادشان چیزی**﴾ ولو اندک ﴿**از عذاب خدا را از آنان دفع نمی‌کند. این گروه**﴾ موصوف به آنچه که ذکر شد ﴿**اصحاب دوزخ‌اند**﴾ و از آن جدایی و مفارقت ندارند ﴿**آنان در آن جاویدانند**﴾ نه از آن بیرون آورده می‌شوند و نه در آن می‌میرند.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُۥ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ ۖ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَىْءٍ ۚ أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلْكَـٰذِبُونَ ﴿١٨﴾

﴿**روزی که خداوند ایشان را همه یکجا برانگیزد**﴾ بی‌آن‌که احدی از آنان بتواند از حساب و کتاب بگریزد ﴿**آن‌گاه به حضور او سوگند می‌خورند چنان‌که برای شما سوگند می‌خورند**﴾ یعنی: این منافقان در روز قیامت نیز برای خداوند ﷻ سوگند دروغ می‌خورند چنان‌که برای شما در دنیا سوگند می‌خورند پس می‌گویند: سوگند به تو ای خداوند! ای پروردگار ما! که ما در دنیا چنین نکرده‌ایم. این از شدّت شقاوت و بدبختی آنان است زیرا در حالی سوگند می‌خورند که حقایق در روز قیامت برملا گشته و همهٔ امور از روی مشاهده، بدیهی و نمایان شده است و هیچ راهی به‌سوی دغل‌بازی نیست ﴿**و می‌پندارند که آنان بر چیزی هستند**﴾ یعنی: در آخرت می‌پندارند که با این سوگندهای دروغین نفعی را به‌سوی خود جلب نموده یا ضرری را از خویشتن دفع می‌کنند چنان‌که در دنیا نیز چنین می‌پنداشتند ﴿**آگاه باشید که بی‌گمان آنان دروغگویند**﴾ این تأکیدات متنوّع که ادوات متعدّد تأکید؛

چون: «اَلاٰ»، «اِنْ» و «هُمْ» بر آن دلالت می‌کند، بیانگر آن است که آنان در دروغ به حدّ و مرزی رسیده‌اند که از دیگران گوی سبقت را ربوده‌اند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه نظیر روایتی را نقل نموده است که در بیان سبب نزول آیهٔ (۱۴) گذشت.

ٱسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ ٱلشَّيْطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمْ ذِكْرَ ٱللَّهِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ حِزْبُ ٱلشَّيْطَٰنِ ۚ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱلشَّيْطَٰنِ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿١٩﴾

﴿**شیطان بر آنان دست یافته است**﴾ یعنی: شیطان برآنان چیره و مسلّط شده و احاطه نموده است ﴿**پس از خاطرشان یاد خدا را فراموش ساخته است**﴾ در نتیجه، اوامر خداوند جلّ جلاله و عمل به طاعات وی را ترک کرده‌اند. و اوج تسلّط شیطان بر انسان این است که او را از نماز جماعت برگرداند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «سه تن در قریه یا صحرایی به‌سر نمی‌برند که نماز جماعت در میان آنان اقامه نمی‌شود مگر این‌که شیطان برآنان مسلّط شده است. پس بر توست پایبندی به جماعت زیرا گرگ گوسفند جدا افتاده از رمه را می‌خورد». ﴿**این گروه حزب شیطانند**﴾ یعنی: لشکریان، پیروان و گروه وی‌اند ﴿**آگاه باشید که بی‌گمان حزب شیطان زیانکارانند**﴾ زیرا آنان بهشت را به دوزخ و هدایت را به گمراهی فروخته‌اند، بر خدای سبحان و پیامبرش دروغ بسته‌اند و سوگندهای ناروا و دروغین خورده‌اند پس به زودی در دنیا و آخرت زیانکار و بازنده خواهند شد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ أُو۟لَٰٓئِكَ فِى ٱلْأَذَلِّينَ ﴿٢٠﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که با خدا و پیامبرش محادّه می‌کنند**﴾ یعنی: مخالفت و ستیزه

می‌کنند به طوری که آنان در حدّ و مرزی قراردارند و شریعت و هدایت در حدّ و مرزی دیگر. معنای محادّه با خدا و رسول وی در اوّل همین سوره نیز گذشت. ﴿**این گروه در زمرهٔ خوارترین مردم‌اند**﴾ یعنی: ستیزه‌گران با خدا و رسول، از جملهٔ کسانی از امّت‌های پیشین و پسین‌اند که خداوند ﷻ آنان را با ذلّت دنیا و خفّت و خواری آخرت، خوار و فرومایه گردانیده است.

كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢١﴾

﴿**خداوند نوشته است**﴾ یعنی: در علم سابق و ازلی خود حکم کرده و مقرّر داشته و در لوح محفوظ نوشته است ﴿**که البتّه من و پیامبرانم غالب می‌شویم**﴾ با حجّت و شمشیر و این حکم که عاقبت امر، پیروزی در دنیا و آخرت از آنِ مؤمنان است، قَدَری است مُحْکم و امری است مُبرَم ـ چنان‌که ابن‌کثیر گفته است آری! این بشارتی است به پیروز ساختن مؤمنان بر کافران که بارها و بارها محقّق شده است چنان‌که خداوند متعال پیامبران گرامی‌ای مانند نوح، هود، صالح، لوط و غیر ایشان از انبیا ﷺ را بر اقوامشان پیروز گردانید و رسول گرامی ما حضرت محمّد ﷺ و مؤمنان همراهشان را بر مشرکان جزیرةالعرب و بر دو دولت بزرگ روم و فارس پیروز گردانید ﴿**بی‌گمان خداوند قویّ عزیز است**﴾ قویّ است بر پیروز ساختن دوستانش و غالب است بر دشمنانش پس کسی بر او غلبه نمی‌تواند کرد.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: آن گاه که خداوند ﷻ مکّه، طایف، خیبر و ماحول آن را برای مؤمنان گشود، ایشان گفتند: امیدواریم که خداوند ﷻ ما را بر فارس و روم نیز پیروز گرداند. پس عبدالله‌بن‌ابیّ گفت: آیا می‌پندارید که روم و فارس مانند این چند قریه‌ای است که بر آنها غلبه کرده‌اید؟ به خدا که آنان بیشتر و نیرومندتر از آنند که شما در آنان چنین گمانی را بپرورانید! پس این آیه نازل شد و خداوند متعال از غلبهٔ مؤمنان بر همهٔ کفّار و مشرکان و همهٔ

معاندان دین خبر داد.

لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوْ كَانُوٓا۟ ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَٰنَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلْإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ ۖ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ رَضِىَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا۟ عَنْهُ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ حِزْبُ ٱللَّهِ ۚ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿۲۲﴾

﴿قومی را که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند نمی‌یابی که با کسانی دوستی کنند﴾ و از آنان پشتیبانی و با آنان همیاری کنند ﴿که با خداوند و پیامبرش مخالفت می‌ورزند ولو آن‌که پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند﴾ یعنی: هرچند آن مخالفان و معاندان خدا و رسولش؛ پدران و ... این مؤمنان هم باشند زیرا ایمان انسان، او را از برقرارکردن چنین دوستی و مراوده‌ای با دشمنان خدا ﷻ بازداشته و به شدّت نهی می‌کند پس رعایت شرایط و ارکان ایمان نیرومندتر از رعایت پیوند پدری، فرزندی، برادری و خاندانی است. در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: وَعِزَّتِيْ لايَنالُ رَحْمَتِيْ مَنْ لَمْ يُوالِ اَوْلِيائِيْ، وَيُعادَ اَعْدائِيْ ✿ سوگند به عزّت من که به رحمت من نمی‌رسد کسی که با دوستان من دوستی و ولایت نکند و با دشمنان من دشمنی و

عداوت نورزد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت معاذ﵁ آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بارخدایا! برای فاجری ــ و در روایتی دیگر ــ و نه برای فاسقی ــ بر من احسان و نعمتی قرارنده که در آن صورت قلبم او را دوست بدارد زیرا در آنچه که به من وحی نموده‌ای، این آیه را یافته‌ام: لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ... ﴿قومی را که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند نمی‌یابی که با کسانی دوستی کنند که با خداوند و پیامبرش مخالفت می‌ورزند ولو آن‌که پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند».

﴿این گروه﴾ یعنی: کسانی که با مخالفان و معاندان خدا و رسولش دوستی نمی‌ورزند **﴿الله در دلهای ایشان ایمان را نوشته است﴾** یعنی: ایمان را در دلهایشان پایدار و استوار گردانیده است. به قولی معنی این است: در دلهای ایشان ایمان را قرارداده است. به‌قولی دیگر معنی این است: ایمان را در دلهایشان گردآورده و یکجا ساخته است **﴿و ایشان را به روحی از جانب خویش مؤیّد نموده است﴾** یعنی: ایشان را به نصرتی از جانب خویش بر دشمنانشان در دنیا مؤیّد کرده است. دلیل این‌که حق تعالی نصرت و پیروزی خویش برای مؤمنان را «روح» نامید این است که به وسیلهٔ همین نصرت کار ایشان رونق می‌یابد، جان می‌گیرد و زنده می‌شود **﴿و ایشان را به بوستانهایی در آورد که جویباران از فرودست آنها جاری است، جاودانه﴾** و ابدی **﴿در آنند خداوند از ایشان خشنود شد﴾** یعنی: اعمال مبتنی بر توحید خالص و طاعت ایشان را پذیرفت و برایشان آثار رحمت شتابان و بلندمدّت خود را سرازیر کرد **﴿و ایشان هم از الله خشنود شدند﴾** یعنی: به آنچه که خداوند ﷻ در حال و آینده به ایشان بخشید، شادمان شدند **﴿این گروه حزب الله اند﴾** یعنی: لشکریان اویند که اوامرش را به جا آورده، با دشمنانش می‌جنگند و دوستانش را یاری می‌دهند **﴿آگاه باشید که همانا حزب خدا، ایشانند رستگاران﴾** یعنی: دست‌یافتگان به سعادت دنیا و آخرت.

خلاصه این‌که: خداوند ﷻ چهار نعمت را بر ترک دوستی مؤمنان با دشمنان دین مترتّب گردانیده است که عبارت است از:

۱ ـ پایدار ساختن ایمان مؤمنان در دلهایشان.

۲ ـ تأیید مؤمنان با نصرتی از جانب خویش.

۳ ـ داخل کردنشان به بوستانهای بهشتی.

۴ ـ برخوردارکردن ایشان از نعمت عظمای خشنودی خود و شادمان کردن ایشان به موهبت‌های خویش.

ابن ابی حاتم، طبرانی و حاکم در بیان **سبب نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: پدر ابوعبیده‌بن‌جراح ؓ در روز بدر به دنبال آن بود که پسرش را به قتل رساند امّا هر بار که به‌سویش قصد می‌کرد، ابوعبیده خود را از برابرش کنار می‌کشید و با او به کارزار رویارو نمی‌شد. امّا پدرش از قصد خویش دست‌بردار نبود و پیهم به‌سویش هجوم می‌آورد. ابوعبیده ؓ که کار را چنین دید، ناگزیر قصد وی کرد و پدرش را به قتل رساند. آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل شد. به روایتی دیگر: این آیه دربارهٔ حاطب‌بن‌ابی‌بلتعه نازل شد زیرا او [قبل از فتح مکّه] قاصدی را فرستاد تا به مردم مکّه خبردهد که رسول خدا ﷺ قصد حمله به آنان را دارند. به روایتی دیگر: این آیه در شأن ابوبکر صدّیق ؓ نازل شد؛ زیرا هنگامی که شنید پدرش رسول اکرم ﷺ را دشنام می‌دهد، پدرش را محکم زد به طوری که او بر زمین افتاد و چون به رسول اکرم ﷺ از این کار وی خبر دادند، آن حضرت ﷺ از وی پرسیدند: آیا به راستی این کار را کردی؟ ابوبکر گفت: به خدای عزّوجلّ سوگند که اگر شمشیرنزدیک من بود، او را به شمشیر می‌زدم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ حشر

مدنی است و دارای بیست و چهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «حشر» نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: (هُوَالَّذِیْ اَخْرَجَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ مِنْ دِیَارِهِمْ لِاَوَّلِ الْحَشْرِ...). مراد از حشر: گردآوری اوّلی‌ای است که یهود در آن از مدینه به‌سوی شام اخراج شدند. این سوره، «سورهٔ بنی‌نضیر» نیز نامیده می‌شود زیرا دربرگیرندهٔ داستان کوچ‌دادن یهود بنی‌نضیر از مدینه است.

سبب‌نزول این سوره نیز طایفهٔ بنی‌نضیرند. ابن‌عبّاس ﷺ، مجاهد و غیر ایشان روایت کرده‌اند که: چون رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، با طایفهٔ بنی‌نضیر عقد صلح و متارکه بسته و عهد و پیمان دادند که با آنان نجنگند، آنان نیز تعهّد سپردند که با رسول اکرم ﷺ نجنگند ولی آنان عهد خود را شکستند پس خداوند ﷻ عذاب بی‌برگشت خود را بر آنان فرود آورد و رسول خدا ﷺ آنها را از دژهای استوارشان بیرون کشیده و از مدینه بیرون راندند پس گروهی از آنان به‌سوی منطقهٔ «اذرعات» شام که سرزمین «محشر» است کوچیدند و گروهی به‌سوی خیبر رفتند... تا به آخر این داستان که تفاصیل آن در این سورهٔ مبارکه

می آید.

فضیلت آن: ثعالبی دربارهٔ فضیلت این سوره از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما نقل می‌کند که رسول اکرم ﷺ در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَشْرِ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَالْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ وَالسَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْهَوَامِ وَالرِّيحِ وَالسَّحَابِ وَالطَّيْرِ وَالدَّوَابِّ وَالشَّجَرِ وَالْجِبَالِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْمَلَائِكَةِ إِلاَّ صَلَّوْا عَلَيْهِ وَاسْتَغْفَرُوا فَإِنْ مَاتَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْلَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيدًا هر کس سورهٔ حشر را بخواند، چیزی از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و حشرات و باد و ابر و پرندگان و خزندگان و درختان و کوه‌ها و خورشید و ماه و فرشتگان، باقی نمی‌مانند مگر این‌که بر او درود می‌گویند و برایش آمرزش می‌خواهند پس اگر در همان روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس آخر سورهٔ حشر: لَوْ أَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرآنَ عَلٰى جَبَلٍ ...را تا آخر آن بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس صبح‌هنگام سه بار بگوید: أَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، آن‌گاه سه آیهٔ آخر سورهٔ حشر را بخواند، خداوند ﷻ برای او هفتاد هزار فرشته را موکّل می‌کند تا بر او تا آن گاه که شام می‌کند، درود بگویند و اگر در همان روز خویش بمیرد، شهید مرده است و هر کس آن را در شامگاه بخواند، نیز همچنین است».

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿١﴾

﴿آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح گفت﴾ یعنی: حق تعالی را به پاکی یاد کرد و تقدیس نمود. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی با ذکر حرف

«ما» در تعبیر از تسبیح گویندگان، به تغلیب غیر عقلاء که نسبت به عقلاء در اکثریّت‌اند، توجّه داده است ﴿و اوست عزیز﴾ یعنی: قوی و غالب در ملکش؛ ﴿حکیم﴾ است در صنعش که اشیاء را در موضع مناسب آنها قرارمی‌دهد. این آیه و امثال آن نشان دهندهٔ این حقیقت‌اند که تمام آنچه در آسمانها و زمین اند، خدای تبارك و تعالی را به زبان، یا به قلب، یا به زبان حال و قال از هر نقصی تنزیه کرده او را تمجید و تقدیس می‌کنند، برای او درود می‌فرستند و او را به یگانگی می‌خوانند تا به عظمت وی اذعان نموده و در برابر جلال و جبروتش انقیاد نموده باشند.

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مِن دِيَٰرِهِمۡ لِأَوَّلِ ٱلۡحَشۡرِۚ مَا ظَنَنتُمۡ أَن يَخۡرُجُواْۖ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمۡ حُصُونُهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَأَتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِنۡ حَيۡثُ لَمۡ يَحۡتَسِبُواْۖ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعۡبَۚ يُخۡرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيۡدِيهِمۡ وَأَيۡدِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ ﴿٢﴾

﴿اوست آن‌که کافران از اهل کتاب را از خانه‌هایشان در نخستین حشر اخراج کرد﴾ آنان طایفهٔ بنی‌نضیر ــ یعنی گروهی از یهودیان نسل هارونؑ ــ بودند که در فتنه‌های بنی‌اسرائیل از سرزمین اصلی خود آواره شده، به مدینه فرود آمدند و در آنجا اقامت گزیدند و آنان در کنار بنی‌قریظه و بنی قینقاع، یکی از سه قبیلهٔ بزرگ یهودیان مدینه بودند و همینان بودند که به رسول اکرم ﷺ غدر و خیانت کرده و

پس از آن‌که با ایشان عهد بسته بودند، علیه ایشان با مشرکان همداستان شدند، در نتیجه رسول خدا ﷺ آنان را محاصره نمود تا به کوچیدن از مدینه رضایت دادند. شایان ذکر است که حرکت رسول اکرم ﷺ به‌سوی یهود بنی‌نضیر، در ماه ربیع‌الاوّل سال چهارم هجری بود. کلبی می‌گوید: بنی نضیر نخستین طایفه از اهل کتاب بودند که از جزیرة‌العرب کوچانده شدند و آخرین آنها در زمان عمربن‌خطّاب رضی الله عنه از آن اخراج شدند پس مراد از حشر اوّل: گردآوری، اخراج و کوچاندنشان از مدینه و تبعیدشان به شام است و مراد از حشر آخر: کوچاندن یهودیان خیبر به‌سوی شام از سوی عمر رضی الله عنه در دوران خلافتش می‌باشد. به‌قولی دیگر: مراد از حشر آخر، گردآوردن تمام مردم به‌سوی سرزمین محشر در روز قیامت است.

﴿**شما گمان نمی‌کردید که بیرون آیند**﴾ یعنی: شما مسلمانان گمان نمی‌کردید که بنی‌نضیر از دیار خود بیرون آیند، به سبب عزّت، قدرت، عدّه و عدّه‌ای که داشتند زیرا آنها دارای دژها و برج و باروهای مستحکمی بوده و زمین‌ها و نخلستانهای وسیعی داشتند ﴿**و خودشان هم گمان می‌کردند که دژهایشان بازدارندهٔ آنان از عقوبت الهی است**﴾ یعنی: بنی‌نضیر خود نیز می‌پنداشتند که دژهایشان آنان را از عذاب خداوند ﷻ باز می‌دارد ﴿**پس الله از جایی بر آنان آمد که گمانش را نمی‌بردند**﴾ یعنی: فرمان الهی از جهتی برآنان آمد که هرگز به خاطرشان نمی‌گذشت و آن این فرمان وی به پیامبرش ﷺ بود که به جنگشان رفته و آنان را بکوچاند در حالی که آنان گمان نمی‌بردند که کار به اینجاها می‌کشد بلکه خود را قوی‌تر و با شوکت‌تر از آن می‌پنداشتند که به چنین عاقبت ننگینی دچار گردند ﴿**و در دلهایشان رعب افگند**﴾ رعب: ترس و هراسی است که دل را آشفته می‌گرداند و آن را از هول‌وهراس پر می‌کند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيْرَةَ شَهْرٍ ✿ به وسیلهٔ رعب به‌اندازهٔ مسافت یک ماه راه نصرت داده‌شدم».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گویند: چون مسلمانان در روز احد شکست خوردند، بنی نضیر پیمان خود با رسول خدا ﷺ را شکستند و کعب‌بن‌اشرف با چهل سوار به مکّه رفت و با ابوسفیان هم‌پیمان شد. پس رسول اکرم ﷺ محمّدبن‌مسلمه برادر رضاعی کعب را دستور دادند و او کعب را غفلتاً کشت [و به اصطلاح امروز او را ترور کرد] سپس صبحگاهان رسول خدا ﷺ بر سر آنان لشکر کشیده و آنان را در حلقهٔ محاصرهٔ خویش درآوردند پس آنان با قتلِ کعب که رئیس‌شان بود مرعوب شده و سرانجام تسلیم شدند.

﴿خانه‌های خود را به دستهای خود و به دستهای مؤمنان ویران می‌کردند﴾ زیرا هنگامی که به کوچاندن خود یقین حاصل کردند، حسد ورزیدند از این‌که بعد از آنان مسلمانان ساکن منازل و خانه‌هایشان گردند پس آنان خود از داخل دژها به تخریب منازل خویش اقدام کردند و مسلمانان هم از خارج آن. عروه‌بن‌زبیر رضی الله عنه می‌گوید: «آن‌گاه که رسول اکرم ﷺ با آنان صلح کردند براین‌که هر چه را شتر نقل داده بتواند با خود ببرند؛ آنها چوبها و تخته‌هایی راکه در اعمارخانه‌های خود به‌کار برده بودند نیز غنیمت شمردند لذا دست به تخریب خانه‌های خویش زدند تا آنها را بار شتران نمایند و مسلمانان هم بقیّهٔ آن را ویران کردند». **﴿پس ای صاحبان دیده‌ها! عبرت گیرید﴾** یعنی: به خود آیید و از حال و مآل آنان درس عبرت بگیرید و بدانید که خداوند ﷻ با کسانی که خیانت کنند و با او ستیزه نمایند، این گونه عمل می‌کند.

شایان ذکر است که علما با این آیه بر حجّت‌بودن قیاس استدلال کرده‌اند زیرا میان مقیس و مقیس‌علیه علّت مشترکی وجود دارد که مقتضی تساوی آن دو در حکم می‌باشد. علمای اصول فقه می‌گویند: «اعتبار» یعنی عبور و انتقال از یک چیز به‌سوی غیر آن، در قیاس متحقّق است زیرا قیاس نقل حکم از اصل به‌سوی فرع آن می‌باشد. همچنین علما به آیهٔ (يُخْرِبُوْنَ بُيُوْتَهُمْ ...) بر جواز ویران کردن

دیار کفّار دشمن، قطع درختان و سوختن کشت و حاصلاتشان در اثنای جنگ به روی ضرورت جنگی استدلال کرده‌اند چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمرﷺ آمده است که رسو خدا ﷺ نخلستان بنی‌نضیر را قطع کرده و کشتزار آنان را سوزاندند.

وَلَوۡلَآ أَن كَتَبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡجَلَآءَ لَعَذَّبَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابُ ٱلنَّارِ ﴿٣﴾

﴿و اگر نه آن بود که خداوند برآنان جلای وطن را نوشته بود، بی‌گمان آنان را در دنیا عذاب می‌کرد﴾ یعنی: اگر خداوند ﷻ بیرون شدن آنان از دیارشان را بر این شیوه ننوشته بود و برآنان به این کار حکم نکرده بود، بی‌گمان آنان را در دنیا با کشتن، اسارت و بردگی عذاب و مجازات می‌کرد چنان‌که بعد از غزوهٔ خندق در سال پنجم هجری با بنی‌قریظه چنین کرد و چنان‌که قبل از آن در سال دوم هجری با مشرکان در غزوهٔ بدر چنین کرد **﴿و برای آنان در آخرت عذاب آتش است﴾** که سخت‌تر از آن عذابی نیست.

امّا چنان که در تاریخ آمده است، سبب تبعید آنان این بود که: رسول خدا ﷺ با ده تن از یاران خود ـ از جمله ابوبکر، عمر و علی رضی‌الله‌عنهم ـ نزد بنی‌نضیر رفتند تا از آنان در کارپرداخت دیهٔ دو تن کشتگانی که یکی از مسلمانان آنها را به خطاکشته بود کمک بخواهند و آن دو کشته از قبیلهٔ بنی‌عامر بودند که میان آنان و بنی‌نضیر عهد و پیمانی بود. پس بنی‌نضیر در ظاهر به رسول اکرم ﷺ وعدهٔ نیک داده امّا در نهان ترور ایشان را سازمان داده بودند. نقل است که آنان بر کشتن رسول خدا ﷺ به دست عمروبن جَحاش بن‌کعب یهودی همداستان شده و قرار بر این گذاشتند تا با افگندن صخره‌ای بر آن حضرت ﷺ از بالای بام، به حیات ایشان

پایان دهند. شایان ذکر است که رسول اکرم ﷺ در کنار دیواری از دیوارهای منازل آنان نشسته بودند پس خداوند ﷻ آن حضرت ﷺ را به وسیلهٔ وحی از توطئهٔ آنها آگاه ساخت، در نتیجه ایشان دردم برخاسته به مدینه باز گشتند و به اصحاب فرمان آماده‌باش دادند همان بود که در ماه ربیع الاوّل سال چهارم هجری به‌سوی آنان بازگشتند. پس بنی‌نضیر از رسول خدا ﷺ خواستند که آنها را از مدینه کوچانده و در عوض از خونشان درگذرند بر این شرط که جز سلاح هر چه می‌توانند بر شتران خویش بار نموده و با خود ببرند. رسول اکرم ﷺ پذیرفتند و بنی‌نضیر از مدینه کوچیدند. جلاء: خروج دسته جمعی از وطن همراه با خانواده و فرزندان است امّا اخراج: گاهی در مورد بیرون کردن یکتن و گاهی در مورد یک جمع به کار می‌رود و لزوماً همراه با خانواده و فرزندان نیست.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ ۖ وَمَن يُشَآقِّ ٱللَّهَ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٤﴾

﴿این﴾ مجازاتی که گریبانگیر یهودیان بنی نضیر شد ﴿به سبب آن است که آنان با خداوند و پیامبرش مخالفت کردند﴾ شاقُّوا: مخالفت و ستیزه کردند تا بدانجا که گویی آنها در شقّ هستند و خدا و رسولش در شقّی دیگر؛ و این ستیزه با عدم اطاعتشان از خدا و رسول، پیمان‌شکنی و گرایش به‌سوی کفّار بود ﴿و هر کس با خداوند مخالفت کند، بی‌گمان خداوند سخت کیفر است﴾ و ستیزه‌جویان را در دنیا و آخرت سخت کیفر می‌دهد.

مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ

ٱللَّهِ وَلِيُخۡزِيَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴿٥﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: بعضی از مسلمانان در نبرد با بنی‌نضیر شروع به قطع‌کردن درختان خرمایشان کردند تا آنها را بر سر غیظ آورند. پس بنی‌نضیر از باب این‌که اهل کتاب‌اند گفتند: ای محمّد! مگر نه این است که تو به پندار خود پیامبر هستی و قصد اصلاح را داری؟ آیا بریدن درختان خرما و سوختن آنها از اصلاح است؟ آیا در آنچه که بر تو نازل شده است، روابودن فسادافگنی در زمین را یافته‌ای؟ پس این سخن بر رسول خدا ﷺ دشوار آمد و مسلمانان نیز در این اندیشه فرو رفتند که مبادا این‌کارشان فسادافگنی باشد. همان بود که نازل شد: ﴿**آنچه از درختان خرما بریدید، یا آن را ایستاده بر ریشه‌هایش باقی گذاشتید**﴾ و قطع نکردید؛ ﴿**پس به اذن الله بود**﴾ یعنی: به فرمان وی بود و حق تعالی به این کار اذن داده است تا مؤمنان را عزّتمند گرداند ﴿**و تا فاسقان را**﴾ یعنی: بیرون‌رفته‌گان از طاعت را که یهودیان هستند ﴿**خوار گرداند**﴾ و آنان را با قطع‌نمودن درختان بر سر غیظ آورد زیرا هنگامی که ببینند مؤمنان هر چه بخواهند با اموالشان می‌کنند، این بر خشم و غیظشان می‌افزاید. لِينَةٌ: انواع درختان خرما جز درخت خرمای عجوه ــ است.

شایان ذکر است که علما با این آیه بر جواز ویرانسازی دیار کفّار و قطع نمودن درختانشان برای افزودن بر خشمشان استدلال کرده‌اند.

وَمَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡهُمۡ فَمَآ أَوۡجَفۡتُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ خَيۡلٖ وَلَا رِكَابٖ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُۥ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿٦﴾

﴿**و آنچه از فَیء که خداوند از آنان عاید گردانید**﴾ یعنی: آنچه حق تعالی از اموال کفّار، یا از اموال بنی‌نضیر به‌صورت فَیء بر پیامبرش برگردانید ﴿**پس شما نه در آن اسبان را به تاخت درآوردید و نه شتران را**﴾ ایجاف: به شتاب راندن سوار اسب خویش را است. یعنی: آنچه که خدای عزّوجلّ از اموال بنی‌نضیر به پیامبرش برگردانید، شما مؤمنان برای بدست آوردن آن نه بر اسبی سوار شده‌اید و نه بر شتری زیرا مؤمنان همه در آن غزوه پیاده رفته بودند و فقط رسول اکرم ﷺ بر شتر سوار بودند. یعنی: نه برای آن رنج و مشقّتی برده‌اید و نه در آن با جنگ و کارزاری روبرو شده‌اید بلکه بنی‌نضیر در فاصلهٔ دو مایلی مدینه قرار داشتند و شما خیلی راحت رفتید و این نتیجه بدست آمد. از این جهت خدای سبحان اموال بنی‌نضیر را مخصوص پیامبر خویش ﷺ گردانید زیرا آن حضرت ﷺ سرزمین آنان را به صلح فتح کردند و اموالشان را به صلح گرفتند، از این روی آن اموال را میان لشکر تقسیم نکردند بلکه از آن نفقهٔ سالانه خانوادهٔ خود را تأمین و بقیّه را به امر خریداری و تجهیز اسبان یا چهارپایان و خریداری سلاح برای جهاد اختصاص دادند چنان‌که در روایت عمربن خطّاب ﷺ آمده است. فَیْ: در اصطلاح شریعت اموالی است که از کفّار بدون جنگ‌وخون‌ریزی، یا بدون تازاندن اسبان و سوارشدن بر شتران و یا به صلح گرفته می‌شود ـ مانند اموال بنی‌نضیر ـ امّا غنیمت: اموالی است که به جنگ و نبرد گرفته می‌شود. بعضی برآنند که فَیء: املاک غیرمنقول است و غنیمت: اموال منقول. ﴿**ولیکن خداوند پیامبرانش را بر هر کس که خواهد**﴾ از دشمنان خود ﴿**مسلّط می‌گرداند و خداوند بر هر چیز تواناست**﴾ با واسطه یا بدون واسطه، با جنگ یا بدون جنگ.

مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى
ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ كَىْ لَا يَكُونَ دُولَةًۢ

بَيۡنَ ٱلۡأَغۡنِيَآءِ مِنكُمۡۚ وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ۝٧

﴿آنچه خداوند به صورت فَیء بر پیامبر خود از اموال اهل آبادیها عـاید گـردانـید، پس﴾ آن اموال ﴿از آنِ خداوند است﴾ و در آنها هر گونه که خواهد، حکم می‌کند ﴿و از آنِ پیامبر است﴾ شایان ذکر است که سهم پیامبر ﷺ در حیاتشان ملک ایشان مـی‌باشد و بـعد از رحـلتشان صرف مـصالح مسلمانان مـی‌شود ﴿و مـتعلّق بـه خویشاوندان است﴾ یعنی: به نزدیکان پـیامبر ﷺ تـعلّق دارد؛ و آنـها بـنی‌هاشم و بنی‌مطّلب‌اند زیرا از گرفتن زکات منع شدند پس در عوض برایشان در اموال فَیء حقّی قرار داده شد ﴿و متعلّق به یتیمان است﴾ آنان کودکانی‌اند که قبل از رسیدن به مرحلهٔ بلوغ، پدرانشان را از دست داده‌اند ﴿و متعلّق به مساکین﴾ و فقراء است ﴿و متعلّق به ابن‌السّبیل است﴾ یعنی: به مسافرانـی کـه در راه مـانده‌انـد و تـوشهٔ راهشان تمام شده است.

این آیه بیانگر وجوه مصارف اموال فَیء بعد از بیان این امر است که اموال فَیء مخصوص رسول خدا ﷺ است. خاطرنشان می‌شود که این حکمی است عام بر هر آبادی‌ای که رسول اکرم ﷺ و بعد از ایشان مسلمانان تا روز قیامت آن را نه از راه جنگ بلکه به صلح فتح کرده و اسبان و چهارپایان را بـرای فـتح آن بـه تـاخت نمی‌آورند؛ همچون اموال بنی قریظه، بنی نضیر، فدک و خیبر در مدینه و ما حول آن. به‌قولی: غنایم از شش حصّه تقسیم می‌شود و سهم خداوند ﷻ صرف آبادانی کعبه و سایر مساجد می‌گردد. به‌قولی دیگر: اساس تقسیم در غنایم خمس ($\frac{1}{5}$) است و ذکر خداوند ﷻ فقط برای تعظیم و تبرّک می‌باشد بنابراین، اموال فَیء به پنج قسمت تقسیم می‌شود: سهم خداوند ﷻ و سهم پیامبرش ﷺ که در حیاتشان به خودشان اختصاص دارد و بعد از وفاتشان صرف مصالح مسلمانان می‌شود. بعد از

سهم رسول خدا ﷺ سهم نزدیکانشان است و بعد از آن به ترتیب؛ سهم یتیمان، مساکین و در راه‌ماندگان (ابن‌السّبیل) و چهار قسمت باقی مانده صرف مصالح عمومی مسلمانان می‌شود. امّا نزد امام ابوحنیفه سهم رسول خدا ﷺ بعد از وفاتشان ساقط شده است.

پس نظر فقها دربارهٔ اموال فَیء اجمالاً به نحو ذیل است:

۱ ــ احناف می‌گویند: غنایم (اموال منقول) چنان‌که در آیهٔ: (اِعْلَمُوْا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ ...) [۴۱/انفال] آمده است تقسیم می‌شود امّا حکم فَیء (املاک و اراضی غیر منقول) این است که این اموال از آنِ عامّهٔ مسلمانان است و در آن تقسیم بر اساس خمس جاری نمی‌شود بلکه تمام آن صرف مصالح مسلمانان می‌شود.

۲ ــ مالکی‌ها دربارهٔ فَیء یعنی (املاک غیر منقول) یا (عقارات) برآنند که کار این اموال به زمامدار مسلمانان واگذشته می‌شود پس او می‌تواند آن را مانند غنایم تقسیم نماید، یا همهٔ آن را صرف مصالح عمومی مسلمانان نماید. چنان‌که عمربن خطّاب رضی الله عنه در سواد عراق و مصر و غیر آن چنین کرد.

۳ ــ شافعی‌ها برآنند که حکم فَیء و غنیمت یکی است و فَیء هم در قیاس به غنیمت به پنج سهم تقسیم می‌شود، یعنی: در آن تقسیم بر اساس خمس جاری می‌شود.

سپس خداوند متعال علّت این تقسیم را این‌گونه بیان می‌دارد: **﴿تا در میان توانگران شما دستگردان نباشد﴾** یعنی: به این تقسیم حکم نمودیم تا دست به دست‌شدن اموال، به توانگران و ثروتمندان شما محدود و محصور نباشد به طوری که در این امر بر فقرا غلبه کنند و اموال را فقط در میان خود معامله و مبادله نمایند. شایان ذکر است که این آیه بنیان‌گذار قاعدهٔ توزیع ثروت و آماده‌کردن فرصت برای توانگرساختن تمام مردم و فراهم کردن عرصه برای سیّال‌ساختن و به‌جریان انداختن سرمایه در مجاری آن برای کافّهٔ ابنای جامعه است و بنابراین، اسلام از تجمّع ثروت در دست گروهی اندک و محروم‌کردن اکثریّت از دسترسی

به اموال جلوگیری نموده است. پس این تعلیل قرآنی دلالت بر آن دارد که جلوگیری از تجمّع و تمرکز مال در دست اغنیا از اهداف نظام اقتصادی اسلام است و از این جهت است که حق تعالی ربا و احتکار را حرام و نظام ارث را مشروع کرده است. صاحب تفسیر «فی‌ظلال‌القرآن» می‌گوید: «از این جهت، در عین حال که نظام اسلامی ملکیّت فردی را مباح می‌گرداند امّا این نظام به هیچ‌وجه نظام سرمایه‌داری نیست زیرا نظام سرمایه‌داری مطلقاً بدون ربا و احتکار وجود پیدا نمی‌کند».

﴿و هر چه پیامبر به شما بدهد، آن را بگیرید و هر چه شما را از آن منع کند پس، از آن باز ایستید﴾ یعنی: آنچه پیامبر ﷺ به شما از مال فیء داد، آن را بگیرید و آنچه که شما را از گرفتن آن بازداشت، از آن دست بدارید و آن را نگیرید. به‌قولی دیگر معنی آیه چنین است: آنچه که پیامبر ﷺ به شما از امور مربوط به طاعت من داد؛ آن را انجام دهید و از آنچه که شما را در مورد معصیت من بازداشت، از آن بپرهیزید. چنان که اصحابی مانند ابن مسعود و غیر وی ﷺ در عمل به نهی رسول اکرم ﷺ از چیزهایی، بر تحریم آنها استدلال کرده‌اند، همچون تحریم ستردن موی چهره و خالکوبی برای زنان که در سنّت ثابت شده است. همچنین بر اساس این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ: «به کسانی‌که بعد از من هستند؛ یعنی به ابوبکر و عمر اقتدا کنید» اصحاب بر جواز کشتن زنبور در حال احرام نظر داده‌اند چرا که عمر ﷺ چنین کرد. در آیهٔ [نساء/ ۸۰] نیز آمده است: (مَنْ یُطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰه ❁ هر کس از پیامبر اطاعت کند، بی‌گمان از خدا اطاعت کرده است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاٰ أَلْفِیَنَّ أَحَدَکُمْ مُتَّکِئاً عَلٰی أَرِیکَتِهِ، یَأْتِیهِ أَمْرِیْ مِمَّا أَمَرْتُ بِهِ أَوْنَهَیْتُ عَنْهُ، فَیَقُوْلُ: لاٰأَدْرِیْ، مٰا وَجَدْنٰا فِیْ کِتٰابِ اللّٰهِ اِتَّبَعْنٰاهُ ❁ هان! یکی از شما را نیابم که بر تخت خویش تکیه داده است و چون امر من ــ از آنچه که بدان فرمان داده یا از آن نهی کرده‌ام ــ به او می‌رسد، می‌گوید: من نمی‌دانم! [و سرم به این حرف‌ها حالی نمی‌شود] آنچه را که در کتاب خدا یافته‌ایم، از آن

پیروی می‌کنیم!» ﴿و از خداوند پروا کنید﴾ با به جا آوردن اوامر و ترک نواهی وی؛ ﴿بی‌گمان خداوند سخت کیفر است﴾ بر کسانی که او را نافرمانی کنند.

لِلْفُقَرَآءِ ٱلْمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا۟ مِن دِيَٰرِهِمْ وَأَمْوَٰلِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴿٨﴾

بعد از بیان اجمالی مصارف فَئ، خداوند متعال حال فقرایی را که مستحقّ این اموال هستند به تفصیل بیان داشته می‌فرماید: ﴿برای فقیران مهاجرین است﴾ یعنی: اموال فَیء از آنِ چهار گروه یاد شده، یعنی ـ ذوی القربی، یتیمان، مساکین و ابن السّبیل ـ است که ایشان فقرای مهاجرین‌اند ﴿کسانی که از دیار و اموال خود بیرون رانده شده‌اند﴾ یعنی: کسانی که به بیرون آمدن از مکّه ناچار ساخته شده‌اند و اموالشان نیز به غارت مشرکان رفته است ﴿فضل و خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبند﴾ با روزی‌یافتن در دنیا و کسب رضای حق تعالی در آخرت ﴿و خدا و پیامبرش را نصرت می‌دهند﴾ با جهاد علیه کفّار ﴿این گروه، ایشانند صادقان﴾ در ایمان و تقوی و جهاد خویش و این گروه‌اند که در راستی و راستگویی پایدارند زیرا اینان سخن خویش را با عمل راست گردانیده و ایمان و عمل را با هم جمع کرده‌اند.

وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلْإِيمَٰنَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِى صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّآ أُوتُوا۟ وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ

أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾

سپس حق تعالی به مدح و ستایش انصار پرداخته و فضل و شرفشان را این‌گونه روشن می‌سازد: ﴿**وکسانی که پیش از مهاجران به دار جای گرفته و در ایمان جای پیدا کرده‌اند**﴾ یعنی: انصاری که ساکن مدینه بوده و پایبند ایمان شده‌اند؛ ﴿**کسانی را که به‌سوی ایشان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارند**﴾ از این روی به مهاجران احسان کرده و ایشان را در اموال و مسکنهای خویش شریک ساختند و حتّی بسیاری از ایشان که بیش از یک زن داشتند، به مهاجران پیشنهاد دادند که حاضرند زنان خود را طلاق دهند تا ایشان بعد از سپری‌شدن عدّه‌شان با آنها ازدواج نمایند. مراد از دار؛ دار هجرت است که انصار قبل از مهاجران در آن ساکن بودند و در آن به خدا و رسولش ایمان آوردند ﴿**و نسبت به آنچه که به ایشان داده شده است**﴾ یعنی: نسبت به آنچه که به مهاجران از اموال فَیء داده شده است نه به ایشان؛ ﴿**در سینه‌های خود حاجتی نمی‌یابند**﴾ یعنی: انصار مدینه از دادن اموال فیء به مهاجران در سینه‌های خود حسد، یا غیظ، یا اندوه و درد و کینه‌ای که موجب ناراحتی قلب شود، نمی‌یابند بلکه دلهایشان بدان گوارا و خاطرهایشان بدان خشنود است. شایان ذکر است که مهاجران در خانه‌های انصار به‌سر می‌بردند پس چون رسول اکرم ﷺ اموال بنی‌نضیر را به غنیمت گرفتند، انصار را فراخواند و از ایشان در قبال احسان و ایثاری که نسبت به مهاجران کرده‌اند ــ از فرود آوردن و پذیرفتن ایشان در منازل خویش و شریک کردن ایشان در اموال خویش ــ تشکّر و سپاسگزاری کردند، سپس فرمودند: «اگر دوست دارید، آنچه را که خداوند ﷻ بر من از اموال بنی‌نضیر سرازیر کرده است در میان شما و مهاجران تقسیم می‌کنم و مهاجران همچنان در منازلتان ساکن و در اموالتان با شما مشارکت داشته باشند و اگر هم

دوست دارید این اموال فَیء رابه مهاجران بدهم و ایشان در قبال این از خانه‌هایتان بیرون آیند». پس انصار به تقسیم‌کردن آن اموال در میان مهاجران راضی شدند و دلهایشان بدان گوارا و خشنود شد. **﴿و دیگران را بر خود بر می‌گزینند﴾** یعنی: انصار مهاجران را در بهره‌های دنیا بر خود مقدّم می‌گردانند. یُؤْثِرُوْن: از ایثار است؛ و آن عبارت از مقدّم داشتن مصلحت دیگران بر مصلحت خویش در روی‌گردانی از دنیا است. آری! انصار مهاجران را در بهره‌های دنیا بر خود مقدّم می‌گردانند؛ **﴿ولو خود نیازمندی داشته باشند﴾** خَصَاصَةٌ: نیازمندی و فقر است **﴿و هر کس از آزمندی نفس خویش نگاهداشته شد پس آن گروه ایشانند رستگاران﴾** یعنی: خداوند ﷻ هر کس را از حرص و بخل نفسش در امان داشت و در نتیجه، او آنچه راکه شرع شریف بر او از زکات و حقوق دیگر واجب گردانیده است ادا کرد پس یقیناً که به ثنا و ستایش عاجل و ثواب و پاداش آینده نایل شده است امّا کسانی که به اموال خویش بخل می‌ورزند و نفسهایشان بدان آزمند شده است، از رستگاران نیستند. شُحّ: بخل همراه با حرص و آزمندی است. علما گفته‌اند: بخیل آن است که نه خود می‌خورد و نه به دیگران می‌خوراند و در مقابل، سخی: کسی است که هم خود می‌خورد و هم به دیگران می‌خوراند. امّا جوّاد: کسی است که خود نمی‌خورد ولی به دیگران می‌خوراند، که انصار مدینه از ایشان بودند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ در این دو آیه هر یک از مهاجرین و انصار را به شش وصف موصوف ساخت، که اوصاف مهاجرین عبارت است از:

۱ـ ایشان فقیرند.

۲ـ ایشان مهاجراند.

۳ـ ایشان از دیار و اموال خود بیرون رانده شده‌اند.

۴ـ ایشان طالب فضل و خشنودی الهی‌اند.

۵ـ ایشان خدا و رسولش را یاری می‌دهند.

۶ـ ایشان در دین خود صادق‌اند، از آن رو که در راه آن همه گونه سختی را

تحمّل می‌کنند.
امّا اوصاف انصار عبارت است از:
۱ ـ ایشان ایمان و اخلاصی جای افتاده و راسخ دارند.
۲ ـ ایشان با مهاجران محبّتی خالصانه می‌ورزند.
۳ ـ ایشان به سبب اموال فَیء که به مهاجران داده شده است، هیچ حسد و درد و کینه‌ای را در نهاد خود احساس نمی‌کنند.
۴ ـ ایشان دیگران را بر خود بر می‌گزینند، هرچند خود نیازمند باشند.
۵ ـ خداوند متعال ایشان را از بیماری آزمندی حفظ کرده است.
٦ ـ ایشان به آنچه که خواسته‌اند نایل و رستگار می‌شوند.

امام مالک‌ﷺ با همین آیه به تفضیل مدینه بر غیر آن از سرزمین‌ها استدلال کرده و گفته است: مدینه خود به استقبال ایمان و هجرت رفت در حالی که غیر آن از شهرها با شمشیر فتح شد.

بخاری در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابوهریره‌ﷺ روایت کرده است که فرمود: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! به من گرسنگی و فقر رسیده است. آن حضرت ﷺ نزد همسران خویش فرستادند ولی نزد ایشان چیزی نیافتند، آن گاه فرمودند: آیا مردی نیست که امشب او را مهمان کند، خدا بر وی رحم نماید! در این اثنا مردی از انصار بپا ایستاد و گفت: یا رسول‌الله! من او را مهمان می‌کنم. پس او را به خانه‌اش برد و به زنش گفت: این شخص مهمان رسول اکرم ﷺ است لذا چیزی از وی ذخیره نکن و هر چه داری پیش‌آور. زنش گفت: به خدا که نزد من جز قوت (غذای) کودکان چیز دیگری نیست. مرد گفت: بسیار خوب! چون کودکان غذای خود را خواستند، آنان را به خواب کن آن‌گاه غذا را نزد مهمان می‌بریم و بعداً بیا و چراغ را خاموش کن و خود ما نیز امشب بر شکمهایمان چیزی می‌بندیم تا گرسنگی آزارمان ندهد. پس آن زن چنین کرد. چون صبح شد آن مرد نزد رسول خدا ﷺ آمد و همین‌که رسول اکرم ﷺ او

را دیدند، فرمودند: خداوند ﷻ را خوش آمد، یا خداوند ﷻ از کار فلان مرد و فلان زن خندید. پس نازل شد: (وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ). البتّه در بیان سبب نزول این آیه روایات دیگری نیز به همین معنی آمده است.

وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلْإِيمَٰنِ وَلَا تَجْعَلْ فِى قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٠﴾

سپس خداوند متعال قسم سوم از کسانی را که فقرایشان از مال فَیء مستحقّ‌اند، توصیف می‌نماید و ایشان تابعین به احسانند: ﴿**وکسانی که پس از ایشان آمده‌اند**﴾ یعنی: کسانی که پس از مهاجران و انصار آمده‌اند و ایشان تابعینی هستند که تا روز قیامت از مهاجران و انصار به نیکویی پیروی کرده و می‌کنند. ابن‌ابی‌لیلی می‌گوید: مردم بر سه پایه قراردارند: ۱ ــ مهاجران. ۲ ــ کسانی که به دار هجرت جای گرفته و در ایمان جای پیدا کردند، یعنی انصار. ۳ ــ کسانی که بعد از ایشان آمده‌اند. پس بکوش که از این سه منزلت خارج نباشی. آری! این تابعان که نسل در نسل تا روز قیامت می‌آیند؛ ﴿**می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که بر ما به ایمان آوردن سبقت کرده‌اند، بیامرز**﴾ بدین ترتیب خداوند ﷻ به ایشان فرمان داد تا برای خود و مهاجران و انصاری که پیش از ایشان درگذشته‌اند، آمرزش بخواهند. این آیه دلالت می‌کند بر این‌که مؤمنان متأخّر در هر عصر و نسلی مأمور به این هستند که برای پیشینیان نخست از مهاجران و انصار آمرزش بخواهند.

همچنین آن تابعان پاکروش می‌گویند: ﴿**و در دلهای ما نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، هیچ غلّی قرار نده**﴾ یعنی: هیچ کینه و غشّ و بغض و حسدی قرار نده.

پس صحابهٔ کرام رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین در قدم اوّل در این معنی داخل می‌شوند زیرا ایشان اشرف مؤمنان هستند و نیز از آن جهت که سیاق آیه دربارهٔ ایشان است. پس هر کس در قلب خویش نسبت به ایشان غلّ و غشّی می‌یابد، بی‌گمان وسوسه و زخمه‌ای از شیطان به او رسیده و بدون شک ـ با دشمنی دوستان خدا ﷻ و بهترین‌های امّت پیامبرش ﷺ ـ بهره‌ای وافر از عصیان خداوند متعال بر او پنجه افگنده است پس چنین کسی در اموال فَیء حقّی ندارد. همچنین است کسی که اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین را سبّ و لعن کند، یا به ایشان آزاری برساند، یا بخواهد که از قدر و منزلت ایشان بکاهد. پس هر کس صحابهٔ رسول خدا ﷺ را لعن و دشنام می‌گوید، فاسق است و چنین کسی از ادب اسلام و اخلاق آن به دور، از روح دین و صفای آن مهجور و مبتدع و گمراه می‌باشد زیرا قرآن‌کریم به آمرزش خواهی برای اصحاب امر کرده و از کینه و حسدورزی بر مردان و زنان مؤمن نهی نموده است.

ابن‌جریر از مالک‌بن‌اوس رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: «عمربن‌خطّاب رضی الله عنه آیهٔ: (اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاکِیْنِ ...) را خواند تا به (عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ) [توبه / ۶۰] رسید، آن‌گاه فرمود: این صدقات برای این گروه است: (وَاعْلَمُوْا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُوْلِ وَلِذِی الْقُرْبٰی ...) [انفال / ۴۱]. سپس فرمود: این غنایم هم برای این گروه است: (مَا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی فَلِلّٰهِ وَلِلرَّسُوْلِ ...) تا رسید به (لِلْفُقَرَاءِ ... وَ الَّذِیْنَ تَبَوَّءُوالدَّارَ وَالْاِیْمَان ... وَالَّذِیْنَ جَاءُوْا مِنْ بَعْدِهِم). آن‌گاه فرمود: لذا این فَیء شامل عموم مسلمین است و همهٔ ایشان را در بر گرفته است و هیچ یک از مسلمانان نیست مگر این‌که برای او در آن حقّی است». امام رازی می‌گوید: «بدان‌که این آیات در بر گیرندهٔ تمام مسلمین است زیرا مسلمانان از این سه گروه خارج نیستند؛ یا مهاجرند، یا انصار، یا هم کسانی اند که بعد از ایشان آمده‌اند. سپس اضافه می‌کند: هر کس که سابقان، یعنی مهاجران و انصار را به دعا و رحمت یاد نکند بلکه از ایشان به بدی یاد نماید، او بر اساس نصّ آیه از

اقسام مؤمنان خارج است».

۞ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نَافَقُوا۟ يَقُولُونَ لِإِخْوَٰنِهِمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَـٰذِبُونَ ﴿١١﴾

﴿آیا به‌سوی کسانی ندیدی که نفاق ورزیدند﴾ یعنی: در ظاهر به اسلام تظاهر نموده ولی در باطن کفر ورزیدند. در بیان **سبب‌نزول** آمده است که مراد عبدالله‌بن‌ابیّ و یارانش بودند که به یهودیان بنی‌نضیر بدین مضمون پیغام فرستادند: پایداری ورزید و از خود دفاع کنید زیرا ما شما را رها و تسلیم نمی‌کنیم، اگر مسلمانان با شما جنگیدند، دوشادوشتان می‌جنگیم و اگر شما را بیرون راندند، با شما بیرون رفته و تن به تبعید می‌دهیم! پس یهود چشم انتظار تحقّق این وعده بودند؛ امّا منافقان به وعدهٔ خود وفا نکرده و آنها را هیچ یاری ندادند، از سوی دیگر خداوند ﷻ در دلهای یهودیان رعب و وحشت افگند و از رسول اکرم ﷺ خواستند که آنان را از مدینه بکوچاند و از ریختن خونهایشان دست بر دارد. و رسول خدا ﷺ نیز چنین کردند. سرانجام امر این بود که آنها خانه‌های خود را ویران کرده، آن را بر پشت شترانشان نهاده به راه افتادند و به‌سوی خیبر کوچیدند و جمعی هم به‌سوی شام رفتند. آری! این منافقان ﴿**به آن برادران خود از اهل کتاب که کفر ورزیدند می‌گویند: اگر شما بیرون رانده شوید، البتّه ما نیز همراه شما بیرون می‌آییم**﴾ مراد از این برادری، برادری در کفر، یا دوستی و رفاقت است. لام «لَئِنْ» در هر چهار جا از این آیه برای قسم است. یعنی: سوگند به خدا که اگر شما از مدینه بیرون رانده شوید، ما هم با شما بیرون می‌رویم ﴿**و در شما**﴾ یعنی:

دربارۀ شما و به زبانتان ﴿هیچ کس را﴾ از آنان که می‌خواهند تا ما را از بیرون‌آمدن با شما باز دارند ﴿هرگز اطاعت نمی‌کنیم﴾ هرچند زمان به درازا کشد. یعنی: از امر پیامبر و کسی از مؤمنان درجنگیدن با شما اطاعت نمی‌کنیم و فرمان هیچ کس را در خوارسازی و حقارتتان نمی‌شنویم ﴿و اگر با شما کارزار شود، حتماً شما را یاری خواهیم کرد﴾ علیه مسلمانان. سپس خدای سبحان آنان را تکذیب نموده و می‌فرماید: ﴿و خداوند گواهی می‌دهد که البتّه آنان دروغگو هستند﴾ در آنچه که به یهودیان از بیرون‌شدن با آنان و یاری‌دادنشان وعده داده‌اند.

لَئِنْ أُخْرِجُوا۟ لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا۟ لَا يَنصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ ٱلْأَدْبَٰرَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٢﴾

﴿اگر آنان بیرون رانده شوند، آنها همراهشان بیرون نمی‌روند و اگر با آنان کارزار شود، آنان را یاری نمی‌دهند﴾ پس منافقان در وعده‌های آن چنانی خود، به یهودیان دروغ گفته‌اند. شایان ذکر است که این پیشگویی قرآن در قضیۀ بنی‌نضیر ثابت شد زیرا منافقان نه با بنی‌نضیر که از مدینه بیرون رانده شدند، بیرون رفتند، نه جلای وطن اختیار کردند و نه کسانی از یهودیان را که مورد کارزار قرار گرفتند [یعنی بنی‌قریظه و اهل خیبر را] یاری دادند؛ و این خود دلیل صحّت نبوّت و اعجاز قرآن است ﴿و اگر به فرض اهل کتاب را یاری دهند، البتّه پشت کنند﴾ منافقان به هزیمت ﴿سپس﴾ بعد از آن ﴿یاری نیابند﴾ بلکه خدای عزّوجلّ خوار و ذلیل‌شان می‌گرداند و نفاقشان هیچ به دردشان نمی‌خورد. یا معنی این است: البتّه پشت کنند یهودیان به هزیمت، سپس یاری‌دادن منافقان هیچ به کارشان نمی‌آید.

لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِى صُدُورِهِم مِّنَ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا

يَفْقَهُونَ ﴿١٣﴾

﴿**بیشک شما در دلهایشان نسبت به خداوند هراس انگیزترید**﴾ یعنی: ای جماعت مسلمانان! بیشک شما در دلهای منافقان یا در دلهای یهودیان، نسبت به خداوند ﷻ هراس انگیزتر و خوفناکترید ﴿**این به سبب آن است که آنان قومی هستند که نمی‌فهمند**﴾ و خداوند ﷻ و عظمت وی را نمی‌شناسند تا از وی چنان که باید بترسند پس اگر آنان دارای فهم می‌بودند، باید می‌دانستند که این خدای سبحان است که شما را بر آنان مسلّط نموده است پس در حقیقت او سزاوار آن است که از وی پروا شود، نه شما.

لَا يُقَـٰتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَآءِ جُدُرٍۭ بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾

یهودیان ﴿**همگی با شما به صورت دسته‌جمعی**﴾ در صفّ کارزار ﴿**جنگ نمی‌کنند جز در میان قریه‌هایی که دارای استحکامات است**﴾ یعنی: در دژها، خانه‌ها، شهرکها و کوچه‌های محصور به دروازهای بزرگ ﴿**یا از پشت دیوارها**﴾ که به سبب جبن و هراس، آنها را سپر خود قرار می‌دهند. امروزه نیز ما این روش یهودیان را در جنگهای خیابانی داخل فلسطین و رخدادهای انتفاضهٔ «الأقصی» لمس می‌کنیم و می‌بینیم که یهودیان یا در پناه سپر مستحکمی از زره، یا از پشت دیوارها و استحکامات شهرکهای یهودی نشین داخل اراضی اشغالی، بر مسلمانان فاقد سلاح که فقط با پرتاب سنگ مقاومت می‌کنند، آتش می‌گشایند. پس هر کس

برنامه‌های جنگی یهود در عصر حاضر را که بر پایهٔ ایجاد استحکامات نیرومند طرّاحی شده است بشناسد، در می‌یابد که این قرآن از بارگاه پروردگار بزرگی است که علم وی بر همه‌چیز احاطه کرده است.

﴿**ستیز و صلابتشان در میان خودشان سخت است**﴾ یعنی: یهودیان برخی بر برخی دیگر سخت سنگدل و درشتخوی‌اند، دلهایشان علیه همدیگر درهم‌وبرهم است و نیّت‌هایشان متضادّ و متعارض ﴿**آنان را همه یکجا مجتمع شده می‌پنداری درحالی‌که دلهایشان پراکنده است**﴾ یعنی: اجتماع و اتّحاد آنان فقط در ظاهر امر است ولی باطناً دلهایشان با هم در ستیز و مخالفت قرار دارد، آرایشان مختلف، گواهی‌هایشان مختلف، خواسته‌ها و مرامهایشان مختلف و با هم متعارض است ﴿**این**﴾ پراکندگی و تفرّق ﴿**به سبب آن است که آنها قومی هستند که در نمی‌یابند**﴾ و نابخردند زیرا اگر خرد می‌داشتند و حقیقت را در می‌یافتند، باید متّحدانه بی‌هیچ اختلافی از حق پیروی می‌کردند.

كَمَثَلِ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ قَرِيبٗاۖ ذَاقُواْ وَبَالَ أَمۡرِهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ 

﴿**درست مانند همان کسانی که پیش از آنان بودند**﴾ یعنی: داستانشان مانند داستان کفّار مشرکی است که پیش از آنان به‌سر می‌بردند ﴿**آنها در همین نزدیکی وبال امر خویش را چشیدند**﴾ یعنی: آنها همین چند وقت قبل فرجام بد کفر خود را در دنیا با کشته‌شدن در روز بدر چشیدند. خاطرنشان می‌شود که غزوهٔ بدر شش ماه قبل از غزوهٔ بنی‌نضیر اتّفاق افتاد. یا مراد از این واقعهٔ نزدیک، کوچاندن بنی قینقاع از خود یهود است که رسول خدا ﷺ قبل از واقعهٔ بنی‌نضیر آنان را از دیارشان بیرون راندند ﴿**و برایشان عذابی است دردناک**﴾ در آخرت بجز این عذاب دنیا.

كَمَثَلِ ٱلشَّيْطَـٰنِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَـٰنِ ٱكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّى بَرِىٓءٌ مِّنكَ إِنِّىٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿١٦﴾

﴿مَثَل آنان مانند حکایت شیطان است، چون به انسان گفت: کافر شو﴾ یعنی: داستان منافقان در عدم یاریگری و عدم پایمردی با شرکا و همپیمانانشان از اهل کتاب، مانند داستان شیطان با انسان است که کفر را در نگاه وی آراست و او را به کفر واداشت و به کفر برانگیخت همانند برانگیختن آمر مأمور را **﴿پس چون کافر شد، گفت: همانا من از تو بیزارم﴾** یعنی: چون انسان فریب شیطان را خورد و به پیروی و فرمانبرداری از وی کافر شد، شیطان به او گفت: من از تو بیزار و برکنارم. این برخورد از سوی شیطان در روز قیامت روی می‌دهد **﴿همانا من از الله پروردگار عالمیان می‌ترسم﴾** یعنی شیطان می‌افزاید: من از الله پروردگار عالمیان می‌ترسم و ای انسان گمراه! از تو تبرّی می‌جویم.

فَكَانَ عَـٰقِبَتَهُمَآ أَنَّهُمَا فِى ٱلنَّارِ خَـٰلِدَيْنِ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُا۟ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٧﴾

﴿پس سرانجام، کار آن دو چنین شد که هر دو در آتش جهنّم‌اند﴾ یعنی: عاقبت کار شیطان و آن انسان کافر این می‌شود که هر دو به دوزخ می‌پیوندند. از سیاق چنین برمی‌آید که آیهٔ کریمه، کفّار و منافقان همه را در بر می‌گیرد **﴿جاودان درآنند و این است جزای ستمکاران﴾** یعنی: جزای ستمکاران مشرک جاودانه‌گی در آتش دوزخ است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡتَنظُرۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ لِغَدٖۖ وَ
ٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴿۱۸﴾

﴿**ای مؤمنان! از خداوند بترسید**﴾ یعنی: از عذاب وی بترسید؛ با انجام‌دادن اوامر و ترک نواهی وی ﴿**و باید هر شخص بنگرد که چه چیز برای فردا پیش فرستاده است**﴾ یعنی: باید هر شخص تأمّل کند که چه اعمالی را برای روز قیامت پیش فرستاده است. روز قیامت را روز فردا نامید، به سبب نزدیکی و تحقّق وقوع آن. تنکیر «غدٍ» برای بزرگ‌نمودن کار قیامت است، گویی فرمود: برای فردایی عمل نیک پیش فرستید که از بس بزرگ و هولناک است، کنه و حقیقت آن شناخته نمی‌شود ﴿**و از الله بترسید**﴾ تکرار آن برای تأکید است ﴿**بی‌گمان خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است**﴾ و هیچ چیز از اعمال و احوالتان بر او پنهان نمی‌ماند پس قطعاً او جزا دهندهٔ شما در برابر اعمالتان می‌باشد.

وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ نَسُواْ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمۡ أَنفُسَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ
ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴿۱۹﴾

﴿**و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند**﴾ یعنی: فرمانهای او را ترک کردند، یا از او نترسیدند ﴿**پس خداوند تدبیر حالشان را از خاطرشان فراموش گردانید**﴾ یعنی: به سبب این‌که خدا ﷻ را در آسوده حالی و نعمت فراموش کردند، او نیز آنان را در سختی‌ها دچار خودفراموشی گردانید که نتوانند به تیمار خود پرداخته و به خود خیری برسانند زیرا جزا از جنس عمل است ﴿**این گروه، آنانند فاسقان**﴾ یعنی: بیرون‌رفته‌گان از دایرهٔ طاعت خداوند ﷻ .

لَا يَسْتَوِيٓ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ وَأَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِۚ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ هُمُ
ٱلْفَآئِزُونَ ﴿٢٠﴾

﴿**اهل دوزخ و اهل بهشت برابر نیستند**﴾ در مرتبهٔ خود؛ ﴿**اهل بهشت ایشانند رستگاران**﴾ یعنی: دست یافتگان به هر مطلوبی و نجات یافتگان از هر شرّ و هر امر ناخوش آیندی.

لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُۥ خَٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ
خَشْيَةِ ٱللَّهِۚ وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

﴿**اگر این قرآن را بر کوهی فرود می‌آوردیم، یقیناً آن کوه را از بیم خدا فروتن و ازهم پاشیده می‌دیدی**﴾ یعنی: شأن و اعجاز عظیم و بلاغت و احاطهٔ قرآن بر پندها و اندرزهایی که دلها برای آن نرم می‌شود تا بدانجاست که اگر قرآن بر کوهی از کوه‌ها نازل می‌شد، یقیناً آن کوه را ــ به رغم محکمی، صلابت و ضخامت جرم آن ــ از ترس خدا ﷻ درهم شکافته، از هم پاشیده و از عذاب خدا ﷻ و بیم وی هراسان و ترسان می‌دیدی پس ای انسان غافل! تو را چه شده است که با وجود فهم قرآن و امکان تدبّر در آن، به اندازه‌ای سنگدل هستی که از برابر پیامهای قرآن بی‌تفاوت می‌گذری ﴿**و این مَثَلها را برای مردم می‌زنیم تا آنان بیندیشند**﴾ در آنچه که اندیشیدن برآنان واجب است، باشد که از این موعظه‌ها و اندرزها اثرپذیرفته و از این هشدارها به خود آیند. همچنین خداوند ﷻ در آیهٔ (۳۱) از سورهٔ «رعد» فرموده است: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ، أَوْكُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ ۞» و اگر قرآنی بود که کوهها از هیبت آن به حرکت در می‌آمد و زمین

می‌شکافت یا مردگان با آن به سخن در می‌آمدند [بدون شک آن همین قرآن بود]». در حدیث‌شریف متواتر آمده است: قبل از آن‌که برای رسول اکرم ﷺ منبر ساخته شود، ایشان در هنگام ایراد خطبه در کنار ستون چوبی‌ای از ستونهای مسجد می‌ایستادند پس چون اوّلین بار منبر نهاده شد و رسول خدا ﷺ آمدند که بر فراز آن خطبه ایراد کنند، از برابر آن ستون گذشتند در این اثنا از آن ستون ناله‌ای زار برخاست و چنان فغان و مویه می‌کرد که کودک فغان و ناله می‌کند آن‌گاه که بخواهند او را آرام کنند. فغان و نالهٔ آن ستون بدین سبب بود که او قبلاً مهماندار رسول خدا ﷺ و شنیدار ذکر و وحی الهی بود و اکنون از این فیض محروم می‌شد.

مراد آیهٔ کریمه، خبردادن از قساوت دلهای این گروه از کفّار و درشتی طبایعشان و توبیخ و سرزنش انسان بر عدم خشوع و نیایش در هنگام تلاوت قرآن است، گویی حق تعالی به آنان چنین خطاب می‌کند: ای انسانها! به خود آیید زیرا اگر کوه‌ها امکان شنیدن و فهم کلام الهی را پیدا کنند، از خشیت وی در هم می‌پاشند پس شما را چه شده است و چه‌قدر سنگدل و گرانجانید که از آیات قرآن به خود نمی‌آیید در حالی‌که هم می‌شنوید و هم می‌فهمید؟!

هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ ۖ هُوَ ٱلرَّحْمَـٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾

﴿اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، دانای نهان و آشکار است﴾ یعنی: دانای چیزهایی از عوالم غیر مرئی و نامحسوس می‌باشد که از احساس انسان غایب و ناپیداست و نیز دانای چیزهای آشکار و پیدا از عوالم محسوس و مشاهده شده است. غیب را بر شهادت مقدّم گردانید زیرا غیب در وجود خود متقدّم و شهادت متأخّر است **﴿اوست بخشایندهٔ مهربان﴾** پس هر کس از چنین اوصافی برخوردار

باشد، شایستهٔ آن است که از وی پروا داشته شود.

هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِی لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْمَلِكُ ٱلْقُدُّوسُ ٱلسَّلَـٰمُ ٱلْمُؤْمِنُ ٱلْمُهَيْمِنُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْجَبَّارُ ٱلْمُتَكَبِّرُ سُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾

﴿**اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست**﴾ این جمله را برای تأکید و تثبیت معنی تکرار نمود ﴿**مَلِك قدّوس**﴾ است. یعنی: مالک و متصرّف تمام اشیاء بوده، از هر عیبی پاک و از هر نقصی منزّه است ﴿**سلام**﴾ است. یعنی: ذاتی است که از هرگونه نقص و عیبی سالم است. یا ذاتی است که خلق از ظلم و ستم وی به‌سلامت اند ﴿**مؤمن**﴾ است. یعنی: ذاتی است که بندگانش را از ظلم ایمن ساخته و بخشایندهٔ امن و آرامش است. یا معنی این است: او تصدیق کنندهٔ پیامبرانش هست با بخشیدن معجزات به ایشان و تصدیق‌کنندهٔ مؤمنان است با پاداشی که به ایشان وعده داده است ﴿**مهیمن**﴾ است. یعنی: بر بندگان خود و بر اعمالشان گواه و برآنان ناظر است ﴿**عزیز**﴾ است. یعنی: قاهرِ غالبِ شکست‌ناپذیر است ﴿**جبّار**﴾ است. جبروت خداوند ﷻ، عظمت وی است. به‌قولی جبّار: کسی است که سطوت و غلبهٔ او راکسی تاب آورده نمی‌تواند ﴿**متکبّر است**﴾ یعنی: ذاتی است که از هرگونه نقصی تکبّر ورزیده و از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست، بزرگی و برتری جسته است. خاطرنشان می‌شود که کبر در صفات خداوند ﷻ مدح و در صفات مخلوقات ذمّ است چنان‌که در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «اَلْعَظَمَةُ اِزارِیْ، وَالْكِبْرِیاءُ رِدائِیْ، فَمَنْ نازَعَنِیْ وَاحِداً مِّنْهُما عَذَّبْتُهُ» **عظمت** ازار من است و کبریا ردای من پس هر کس با من در یکی از آنها کشمکش کند، او را عذاب می‌کنم». ﴿**پاک است خداوند از آنچه**﴾ مشرکان ﴿**برای او شریک می‌انگارند**﴾ از زن و فرزند و غیره پس احدی از خلقش در چیزی از صفات

الوهیّت و ربوبیّت با وی مشارکت ندارد.

هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٢٤﴾

﴿**اوست الله خالق**﴾ یعنی: آفرینندۀ اشیاء است به اندازه و مقدار متناسب آنها به مقتضای اراده و مشیّت خویش ﴿**بارِئ**﴾ است. یعنی: نوپدید آورنده، مخترع و ایجادگر اشیاء است ﴿**مصوّر**﴾ است. یعنی: ایجادگر صورتها به اشکال و هیأت‌های مختلفه است ﴿**او راست اسماء حسنیٰ**﴾ بیان اسماء حسنای الهی در سورۀ [اعراف/۱۸۰] گذشت و در پایان این آیه نیز مجدّداً به نقل روایاتی در باب آنها می‌پردازیم ﴿**آنچه در آسمانها و زمین است برای او تسبیح می‌گوید**﴾ یعنی: هر چه در آسمانها و زمین‌است، به زبان حال یا قال به پاکی و تنزیه خداوند ﷻ نطق می‌کند ﴿**و اوست عزیز**﴾ یعنی: ذاتی که هیچ غلبه‌کننده‌ای بر او غالب نمی‌شود ﴿**حکیم**﴾ است در همه اموری که به آن حکم می‌کند. در **حدیث‌شریف** به روایت ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «همانا برای خداوند متعال نودونه اسم است ـ صد اسم بجز یکی ـ پس هر کس آنها را بر شمارد، به بهشت داخل می‌شود و حق تعالی فرد است و عدد فرد را دوست دارد، اوست الله که معبودی جز او نیست، رحمن و رحیم و ملك و قدّوس و سلام و مؤمن و مهیمن و عزیز و جبّار و متکبّر و خالق و بارء و مصوّر و غفّار و قهّار ... است» و نودونه اسم حق تعالی را تا به آخر برشمردند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که گفت: از محبوبم ابوالقاسم رسول خدا ﷺ راجع به اسم اعظم خداوند ﷻ سؤال کردم، فرمودند: «ای اباهریره، بر توست خواندن آخر سورۀ حشر. آن را بسیار بخوان». ابوهریره می‌گوید: بار دیگر این

سؤال را تکرار کردم و آن حضرت ﷺ عین این جواب را بر من تکرار فرمودند. باز هم آن را تکرار کردم و بار دیگر آن را بر من تکرار فرمودند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت مالک‌بن‌انس رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هر کس سورهٔ حشر را بخواند، خداوند گناهان متقدّم و متأخّر وی را می‌آمرزد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مٰا اَصٰابَ عَبْداً هَمٌّ وَلاٰحَزَنٌ فَدَعٰا بِهٰذَا الدُّعٰاءِ اِلاّٰ اَذْهَبَ اللّٰهُ هَمَّهُ وَحُزْنَهُ وَاَبْدَلَهُ مَكٰانَهُ فَرَجاً ✿ هیچ نگرانی و اندوهی به بنده‌ای نمی‌رسد که آن‌گاه به این دعا [یعنی به اسمای حسنی الهی] دعا کند مگر این‌که خداوند غم‌واندوه وی را از بین برده و به جای آن به وی گشایشی را عوض می‌دهد». همچنین برّاء رضی‌الله‌عنه از علی رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که فرمود: «ای برّاء! چون خواستی که خدای متعال را با اسم اعظمش بخوانی پس ده آیهٔ اوّل سورهٔ (حدید) و نیز آخر سورهٔ (حشر) را بخوان، سپس بگو: ای آن‌که تو این‌چنین هستی و کسی غیر از تو بر این اسما و اوصاف نیست، از تو می‌خواهم که برای من چنین و چنان کنی [یعنی حاجت خود را مطرح کن]. ای برّاء! به خدای متعال سوگند می‌خورم که در آن صورت اگر علیه من هم دعا کنی، به زمین فروبرده خواهم شد». دیلمی از علی و ابن مسعود رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند که فرمودهٔ حق تعالی (لَوْاَنْزَلْنٰا) تا آخر سوره، دعای درد سر است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ممتحنه

مدنی است و دارای سیزده آیه است.

وجه تسمیه: نامگذاری این سوره به «مُمْتَحِنَه» به کسر حاء، به سبب اضافت مجازی فعل امتحان به‌سوی زن مهاجری است که بیان حال وی در آیهٔ (۱۰) خواهد آمد. یا «مُمْتَحِنَه» به کسرحاء وصف سوره است چنان‌که در وصف سورهٔ برائه، «فاضحه» یعنی سورهٔ «رسواگر» آمده است. و «مُمْتَحَنَه» به فتح حاء نیز خوانده شده است که بنابراین قرائت، فعل امتحان به‌سوی آن زنی اضافت حقیقی یافته که آیهٔ (۱۰) دربارهٔ وی نازل شده است و او امّ‌کلثوم دختر عقبه‌بن‌ابی‌معیط زن عبدالرّحمن‌بن‌عوف رضی الله عنه بود.

صاحب «فی‌ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره حلقه‌ای در سلسلهٔ تربیت ایمانی و تنظیم اجتماعی جامعهٔ مدنی است».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ
إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلۡحَقِّ يُخۡرِجُونَ

ٱلرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُواْ بِٱللَّهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَٰدًا فِي سَبِيلِي وَٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِٱلْمَوَدَّةِ وَأَنَا۠ أَعْلَمُ بِمَآ أَخْفَيْتُمْ وَمَآ أَعْلَنتُمْ وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿١﴾

﴿ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خود را دوست نگیرید ﴾ دشمن خدا ﷻ کسی است که به او کفر یا شرک ورزیده و به آنچه که در کتابهای او آمده است، ایمان نیاورده باشد و دشمن مؤمنان کسی است که به ایشان خیانت کرده، یا با ایشان جنگیده، یا دیگران را در جنگ علیه ایشان یاری داده است، مانند کفّار مکّه در گذشته و کفّار ملحد مادّی در عصر ما. عَدُوّ: بر مفرد و جمع هر دو اطلاق می‌شود.

بخاری، مسلم و بقیّهٔ ائمّهٔ حدیث در بیان **سبب‌نزول** این آیات از علی ؓ روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا ﷺ من، زبیر و مقدادبن‌اسود را مأموریّت داده و فرمودند: «بروید تا به باغ خاخ[1] برسید پس در آن باغ زنی را می‌یابید که سوار هودج است و با او نامه‌ای است، آن نامه را از وی گرفته و نزد من آورید». ما به راه افتادیم تا به آن باغ رسیدیم، بناگاه دیدیم که همان زن در آنجاست پس به او گفتیم: نامه را بیرون آور. گفت: با من نامه‌ای نیست. گفتیم: یا نامه را بیرون می‌آوری، یا لباست را از تنت بیرون کرده و بازرسی‌ات می‌کنیم. پس نامه را از میان بافتهٔ موی خویش بیرون آورد. پس نامه را گرفتیم و نزد رسول اکرم ﷺ

---

۱ ـ جایی است میان مکّه و مدینه در فاصلهٔ دوازده مایلی مدینه.

آوردیم. بناگاه دیدیم که آن نامه از حاطب‌بن‌ابی‌بلتعه رضی الله عنه است که به‌سوی گروهی از مشرکان مکّه فرستاده تا آنان را از برخی اسرار رسول خدا ﷺ آگاه کند. رسول اکرم ﷺ حاطب را احضار کرده و به او فرمودند: «ای حاطب! این چیست؟». حاطب گفت: یا رسول‌الله! در داوری علیه من شتاب نکنید؛ حقیقت این است که من مردی بودم نه از خود قریش بلکه پیوست‌شده به آن؛ ولی کسانی از مهاجران که با شما هستند، در مکّه قرابت‌هایی دارند که خانواده‌ها و اموال خویش را به وسیلهٔ آنها حمایت می‌کنند لذا من نیز در این اندیشه افتادم که اگر با قریش قرابت نسبی‌ای ندارم، حدّ اقلّ برای آنها خیری رسانده و خدمتی کرده‌باشم تا به وسیلهٔ آن از نزدیکانم حمایت کنند پس من این کار را به سبب کفر و ارتداد از دین خویش انجام نداده‌ام و نه از روی این امر که به کفر راضی باشم! رسول خدا ﷺ فرمودند: «حاطب راست گفت». آن گاه این آیه دربارهٔ وی نازل شد. خاطرنشان می‌شود که چون رسول اکرم ﷺ در سال هشتم هجری برای فتح مکّه آمادگی گرفتند، حاطب خواست تا این خبر را به قریش برساند پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و رسول خدا ﷺ را از این ماجرا آگاه کرد.

﴿به‌سوی آنان پیغام دوستی را می‌افگنید﴾ یعنی: به کفّار خیرخواهی کرده و به سبب دوستی‌ای که میان شما و آنان هست، اخبار رسول‌اکرم ﷺ را به آنان می‌رسانید و به آنان نامه می‌نویسید؛ **﴿و حال آن‌که آنان به حقّی که برای شما آمده است، کفر ورزیده‌اند﴾** یعنی: آنها به خدا و رسولش و آنچه که به شما از قرآن و هدایت الهی آمده است، کفر ورزیده‌اند و از مظاهر کفرشان این است که: **﴿پیامبر و شما را نیز بیرون می‌کنند﴾** یعنی: پیامبر ﷺ و شما را از مکّه آواره کرده‌اند، به سبب کفر و انکارشان از حقّی که برایتان آمده است پس چگونه با آنان دوستی و مهربانی می‌کنید؟ **﴿برای آن‌که ایمان آوردید به الله پروردگار خویش﴾** یعنی: شما را به خاطر ایمانتان، یا به خاطر نفرت و کراهت از ایمان آوردنتان، بیرون رانده‌اند **﴿اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من از وطن خود بیرون آمده‌اید﴾** یعنی: اگر

شما چنین هستید پس چرا دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی می‌گیرید؟ ﴿**پنهانی به‌سوی آنان دوستی می‌ورزید**﴾ یعنی: اخبار مسلمانان را پنهانی به کفّار می‌فرستید، به سبب دوستی با آنان ﴿**و من به آنچه پنهان می‌کنید و آنچه آشکار می‌کنید داناترم**﴾ یعنی: من از هر کس دیگر به کارهای پنهان و آشکار شما داناترم ﴿**و هر کس از شما که این کار را بکند پس به راستی که راه راست را گم کرده است**﴾ یعنی: او از راه حقّ و صواب به بی‌راهه رفته و راه میانه و هموار را گم کرده است.

آیهٔ کریمه بر نهی قطعی و همه‌جانبه از موالات و دوستی با کفّار دلالت می‌کند.

إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُواْ لَكُمْ أَعْدَآءً وَيَبْسُطُوٓاْ إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِٱلسُّوٓءِ وَوَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾

﴿**اگر شما را بیابند، برایتان دشمن باشند**﴾ یعنی: اگر کفّار با شما روبرو گردند، آنچه را که در دلهای خود از دشمنی نسبت به شما نهان می‌دارند، آشکار می‌کنند ﴿**و دستها و زبانهای خود را به بدی به‌سوی شما بگشایند**﴾ با لت‌وکوب، قتل و دست‌درازی و با دشنام و مانند آن ﴿**و دوست دارند که کافر شوید**﴾ در این آرزو به‌سر می‌برند که مرتدّ شوید و به‌سوی کفر باز گردید. پس مادام که کار چنین است، قطعاً دوستی با امثال آنان اشتباهی است بزرگ.

لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُكُمْۚ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣﴾

﴿**هرگز خویشاوندان و فرزندان شما به شما سود نمی‌رسانند**﴾ یعنی: بی‌گمان

فرزندان و نزدیکان شما در روز قیامت به شما سودی نمی‌رسانند تا شما به خاطر آنان با کفّار دوستی و مهربانی ورزید ــ چنان‌که حاطب‌بن‌ابی‌بلتعه چنین کرد بلکه آنچه که به شما سود می‌رساند، امتثال اوامر الهی است؛ که از آن جمله است دشمنی با کفّار و فروگذاشتن دوستی و موالات با آنان ﴿**روز قیامت خدا در میان شما فیصله می‌کند**﴾ یعنی: در میان شما جدایی می‌افگند پس اهل طاعت خود را به بهشت و اهل معصیت خود را به دوزخ داخل می‌کند ﴿**و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست**﴾ بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «مردی از رسول اکرم ﷺ پرسید: یا رسول الله! پدرم در کجاست؟ فرمودند: در دوزخ. پس چون پشت گردانید، آن حضرت ﷺ او را فراخواندند و فرمودند: إِنَّ أَبِيْ وَأَبَاكَ فِي النَّارِ ✿ پدر من و پدر تو هر دو در دوزخ‌اند».

علما به مناسبت داستان حاطب، به بیان حکم جاسوسی برای کفّار پرداخته‌اند: مالکی‌ها بر آنند که جاسوس مسلمان کشته می‌شود امّا جمهور فقها بر آنند که او کشته نمی‌شود بلکه امام او را بر حسب آنچه که مصلحت بداند، تعزیر کند؛ از قبیل زدن، به زندان افگندن و مانند این. و هر دو گروه به داستان حاطب استدلال کرده‌اند زیرا مالکی‌ها گفته‌اند: اگر حاطب از اهل بدر نبود، پیامبر ﷺ او را می‌کشت. گروه دوم می‌گویند: رسول خدا ﷺ حاطب را به این دلیل نکشتند که او مسلمان بود. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت علی رضی الله عنه آمده است که فرمود: شخصی به‌نام فرات‌بن‌حیّان را که برای مشرکان جاسوسی کرده بود، نزد رسول اکرم ﷺ آوردند ایشان دستور دادند که او کشته شود. پس فریاد کشید: ای گروه انصار! آیا من کشته می‌شوم درحالی‌که گواهی می‌دهم به این‌که خدایی جز معبود یگانه نیست و این‌که محمّد رسول خداست؟ آن گاه دستور دادند که آزادش کنند، سپس فرمودند: «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ أَكِلُهُ إِلَى إِيْمَانِهِ، مِنْهُمْ فُرَاتِ بْنِ حَيَّان ✿ همانا از شما کسانی هستند که من آنان را به ایمانشان وامی‌گذارم، که از

آن جمله است فرات بن حیّان».

ملاحظه می‌کنیم که در آیهٔ کریمه برای تحریم موالات با کفّار پنج سبب ذکر شده است:

۱ ــ کفرشان به خدای سبحان و رسول وی.

۲ ــ بیرون راندن رسول اکرم ﷺ و مؤمنان از دیار و اموالشان در مکّه.

۳ ــ دشمنی و ستیز آنها با مؤمنان.

۴ ــ کشتن مؤمنان و زدن و دشنام‌دادن آنها.

۵ ــ حرص آنان بر کفر به محمّد ﷺ.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾

﴿هرآینه برای شما در ابراهیم و کسانی که همراه او بودند، اسوهٔ حسنه‌ای است﴾ یعنی: خصلتی ستوده و سرمشق نیکویی است پس به ایشان اقتدا کنید. گویی می‌فرماید: ای حاطب! آیا به ابراهیم اقتدا و تأسّی نکردی تا از فامیل و خانواده‌ات

بیزاری بجویی چنان‌که ابراهیمعليه‌السلام و پیروانش از پدران و قومشان برائت جستند؛ **﴿آن گاه که به قومشان گفتند: هرآینه ما از شما بری و برکناریم﴾** نه ما از شماییم و نه شما از ما؛ به سبب کفرتان به خداوند متعال **﴿و﴾** نیز بیزاریم **﴿از آنچه که بجز خداوند می‌پرستید﴾** که بتانند **﴿به شما کافر شدیم﴾** یعنی: ما به بتانی که شما به آنها ایمان آورده‌اید، یا به دین شما، یا به افعالتان کافر و منکر شدیم **﴿و میان ما و میان شما به طور همیشه دشمنی وکینه پدید آمد﴾** یعنی: این شیوه و روش ما با شما است؛ **﴿تا وقتی که فقط به خداوند ایمان آورید﴾** و شرک را ترک کنید پس وقتی چنین کردید، این دشمنی به دوستی و این کینه به محبّت تبدیل می‌شود **﴿مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست﴾** یعنی: برای شما در همه سخنان ابراهیمعليه‌السلام الگو و سرمشق نیکویی است مگر در این سخن وی به پدرش لذا به این سخن وی اقتدا و تأسّی نکنید که برای مشرکان آمرزش بخواهید زیرا آمرزش‌خواهی ابراهیمعليه‌السلام برای پدرش، بنا بر وعده‌ای بود که او به پدرش داده بود؛ (امّا چون برای ابراهیم روشن شد که پدرش دشمن خداوند است، از وی بیزاری جست) [توبه / ۱۱۴].

آن گاه خدای عزّوجلّ سخن ابراهیمعليه‌السلام برای پدرش را به‌اتمام رسانده و می‌فرماید: **﴿و برای تو در برابر خداوند صاحب اختیار چیزی نیستم﴾** یعنی: ابراهیمعليه‌السلام به پدرش گفت: برای تو آمرزش می‌خواهم ولی چیزی از عذاب خداوند ﷻ را از تو دفع نمی‌توانم کرد **﴿پروردگارا! بر تو توکّل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و به‌سوی توست بازگشت﴾** این از دعای ابراهیمعليه‌السلام و یارانش و از چیزهایی است که در آن سرمشقی نیکو است که باید در آن به ابراهیمعليه‌السلام اقتدا شود، همچنان این ادعای وی:

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ وَٱغْفِرْ لَنَا رَبَّنَآ إِنَّكَ أَنتَ

ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٥﴾

﴿**پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای کافران نگردان**﴾ مجاهد در معنی آن می‌گوید: ما را به دست آنان یا به عذابی از نزد خویش عذاب نکن تا آنها بگویند که: اگر اینان بر حق می‌بودند، این ذلّت و خواری به آنان نمی‌رسید ﴿**و ای پروردگار ما! برای ما بیامرز هرآینه تویی عزیز**﴾ یعنی: تو غالبی هستی که هرگز مغلوب نمی‌شوی و تویی ﴿**حکیم**﴾ یعنی: تو صاحب حکمت بالغه هستی.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا۟ ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ٱلْأَخِرَ ۚ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٦﴾

آن گاه خدای عزّوجلّ مؤمنان را تکراراً بر اقتدا به ابراهیم علیه‌السلام برانگیخته و می‌فرماید: ﴿**هرآینه برای شما در ایشان**﴾ یعنی: در ابراهیم علیه‌السلام و کسانی که با او بودند؛ ﴿**سرمشقی نیکو است برای کسی که به خداوند و روز آخرت امید دارد**﴾ یعنی: این الگوگرفتن و اقتدا به ابراهیم علیه‌السلام فقط برای کسانی است که در دنیا و آخرت به خیر و رحمت خداوند جل‌جلاله طمع می‌بندند ﴿**و هرکس روی برتابد**﴾ یعنی: هرکس از اقتدا و تأسّی به ابراهیم علیه‌السلام روی برتافته و این نصیحت را نادیده بگیرد و با کفّار رابطهٔ دوستانه برقرار نماید ﴿**پس هرآینه الله بی‌نیاز است**﴾ از خلقش ﴿**ستوده**﴾ است بر افعال خود؛ در نزد دوستان و اهل طاعتش.

۞ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً ۚ وَٱللَّهُ قَدِيرٌ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾

﴿چه بسا خداوند در میان شما و در میان کسانی که با آنها دشمنی داشتید، دوستی پدید آورد﴾ این بدان جهت خواهد بود که آنان مسلمان می‌شوند و از اهل دینتان می‌گردند چنان‌که گروهی از آنان بعد از فتح مکّه مسلمان شدند و اسلامشان نیز نیکو و استوار گشت و میان آنها و کسانی که از ایشان در اسلام تقدّم داشتند مودّت و محبّت پدید آمد و آنها نیز جهاد کردند و کارهایی راکه سبب قرب الهی می‌شود انجام دادند، که ابوسفیان رضی الله عنه از آن جمله بود و قبل از آن که او مسلمان شود، رسول‌اکرم ﷺ با امّ حبیبه دخترش ازدواج کردند. البتّه امّ حبیبه و شوهرش عبدالله‌بن جحش رضی الله عنه از مسلمانان اوّلین و از کسانی بودند که به سرزمین حبشه هجرت کرده بودند امّا شوهرش در حبشه نصرانی شد و بر نصرانیّت مرد ولی او بر دین خویش باقی ماند و رسول خدا ﷺ به نجاشی پیغام فرستاده و او را برای خود خواستگاری کردند و نجاشی از جای رسول اکرم ﷺ به وی چهارصد درهم از مال خود مهریه داد ولی با همهٔ اینها دوستی با ابوسفیان جز با اسلام وی در روز فتح مکّه و ما بعد آن پدید نیامد و بعد از فتح مکّه بود که ابوسفیان دشمنی با رسول خدا ﷺ را ترک کرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَحْبِبْ حَبِيْبَكَ هَوْناً مَا، عَسٰى اَنْ يَكُوْنَ بَغِيْضُكَ يَوْماً مَا، وَاَبْغِضْ بَغِيْضِكَ هَوْناً مَا، عَسٰى اَنْ يَكُوْنَ حَبِيْبُكَ يَوْماً مَا ✿ دوستت را در حدّی متعادل دوست بدار و در دوستی وی افراط نکن، چه بسا که او روزی بدخواه و منفور تو گردد و با دشمنت نیز در دشمنی زیاده‌روی نکن زیرا چه بسا که او روزی دوستت گردد». **﴿و خداوند قدیر است﴾** یعنی: دارای قدرت بالغه است پس او بر این امر که دلهای معاندان را به‌سوی حق برگرداند تا ایشان را در مغفرت و رحمت خویش داخل گرداند، تواناست **﴿و خداوند آمرزگار است﴾** بر آنچه که از شما در موالات با کفّار سر زده است؛ از نقل‌دادن اخبار و غیر آن **﴿مهربان﴾** است به شما چراکه شما را به شتاب مجازات نمی‌کند.

ابن‌مردویه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: اوّلین کسی که با مرتدّان در راه اقامه و بر پاداشت دین خدا عزّوجلّ جنگید،

ابوسفیان‌بن‌حرب بود و این آیه دربارهٔ وی نازل شد.

لَّا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوٓاْ إِلَيْهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴿٨﴾

﴿**خداوند شما را از کسانی که با شما در دین نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی دارد که با آنان نیکی کنید**﴾ یعنی: خداوند ﷻ شما را از این امر نهی نمی‌کند که با کفّار هم پیمانی که بر ترک جنگ و یاری نکردن کفّار دیگر علیه شما با شما پیمان بسته‌اند، به مقتضای احسان و نیکی رفتار کنید؛ مانند رعایت صلهٔ رَحِم با خویشاوندان غیر مسلمان، نفع رساندن به همسایهٔ مشرک و مهمان‌کردن آنان ﴿**و با آنان به انصاف رفتار کنید**﴾ یعنی: در تعاملاتی که میان شما و آنان صورت می‌گیرد، با آنان دادگرانه و به عدالت رفتار و معامله کنید؛ با پرداختن حقّشان، مانند وفا به وعده، پرداخت امانت و پرداخت بی‌کم‌وکاست بهای آنچه که از آنان خریداری می‌کنید. چنان‌که قبیلهٔ خزاعه با رسول اکرم ﷺ چنین عهدی بستند و آن حضرت ﷺ در حقّ آنان به نیکی و وفا دستور دادند ﴿**بی‌گمان خداوند دادگران را دوست دارد**﴾ پس رهرو راه عدل و داد باشید.

قتاده بر آن است که این حکم در اوّل اسلام بود، سپس آیهٔ: (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) [توبه / ۵] آن را منسوخ کرد. امّا اکثر اهل تأویل برآنند که این آیه منسوخ نیست، به دلیل روایت بخاری و مسلم در بیان **سبب‌نزول** آن از اسماء دختر ابوبکر رضی‌الله‌عنهما که فرمود: «مادرم درحالی‌که مشرک بود، در دوران پیمان قریش (صلح حدیبیه) به دیدارم آمد پس به محضر رسول خدا ﷺ رفتم و گفتم: یا رسول‌الله! مادرم درحالی‌که به من راغب است نزد من آمده است، آیا با وی صلهٔ رَحِم را به جای آورم؟ فرمودند: آری! با مادرت صله رَحِم را به جای

آور». سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

إِنَّمَا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ وَظَٰهَرُواْ عَلَىٰٓ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٩﴾

﴿**جز این نیست که خداوند شما را از**﴾ نیک رفتاری با ﴿**کسانی نهی می‌کند که با شما در دین جنگیده‌اند و شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره کرده‌اند**﴾ که آنان سردمداران و رهبران کفر از قبیلۀ قریش و امثالشان از کسانی اند که علیه مسلمانان سرسخت و ستیزه‌جو بودند ﴿**و بر راندنتان با دیگران همدستی کردند**﴾ یعنی: حق تعالی شما را از نیکرفتاری با کسانی نیز نهی می‌کند که دشمن را علیه شما یاری و پشتیبانی کرده‌اند. یعنی: کسانی را یاری و پشتیبانی کرده‌اند که با شما جنگیده‌اند و شما را به خاطر دینتان از خانه و کاشانه‌تان بیرون رانده‌اند و آنان سایر اهل مکّه و کسان دیگری هستند که با آنها همپیمان شده بودند. آری! نهی می‌کند شما را ﴿**از این‌که با آنان تولی کنید**﴾ یعنی: آنان را به دوستی و یاری بگیرید ﴿**و هر کس دوستشان بدارد پس آن گروه آنانند ستمگران**﴾ زیرا آنان دوستی را در غیر جایگاهش نهاده و کسانی را به دوستی گرفته‌اند که سزاوار دشمنی می‌باشند، چراکه دشمن خدا ﷻ و پیامبر و کتاب وی می‌باشند. دلیل این که خدای متعال از جایز بودن دادگری و نیکوکاری با گروه اوّل از کفّار بی‌آزار سخن گفت، نه از جواز ولایت و دوستی با آنان، این است که: ولایت و دوستی با کفّار به هیچ حال جایز نیست و ولایت جز با مؤمنان حرام قطعی می‌باشد پس اگر در یک کشور غیرمسلمانانی وجود داشته باشند که با مسلمانان وارد کشمکش نشوند، نیکوکاری

و عدالت با آنان جایز است امّا ولایت با آنـان هـرگز جـواز نـدارد. خـاطرنشان می‌شود که از بزرگترین مظاهر ولایت با کفّار در عصر ما، داخل‌شدن در احزاب آنان است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلْمُؤْمِنَـٰتُ مُهَـٰجِرَٰتٍ فَٱمْتَحِنُوهُنَّ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَـٰنِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَـٰتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاتُوهُم مَّآ أَنفَقُواْ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلْكَوَافِرِ وَسْـَٔلُواْ مَآ أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْـَٔلُواْ مَآ أَنفَقُواْ ذَٰلِكُمْ حُكْمُ ٱللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: چون رسول اکرم ﷺ در حـدیبیّه بـا قریش بر این شرط صلح نمودند که هر کس از مسلمانان مکّه نزدشان آمد، او را واپس به مکّه برگردانند، در این اثنا زنان مسلمانی از مکّه به‌سوی ایشان هـجرت کردند. پس خدای متعال نپذیرفت که آنها به‌سوی مشرکان برگردانده شوند و نازل فرمود: **﴿ای مؤمنان! چون زنان مؤمن مهاجر﴾** از میان کـفّار **﴿نزد شما بیایند پس آنان را امتحان کنید﴾** یعنی: آنان را بیازمایید تا میزان رغبت و گرایش آنان به اسلام را دریابید. ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «امتحانشان این بود که به خدا سوگند خورند که نه به سبب ناسازگاری و نفرت از شوهرانشان از مکّه بیرون شده‌اند، نه به انگیزهٔ

تمایل به رفتن از سرزمینی به سرزمینی دیگر، نه به طلب دنیا و نه به عشق مردی از مسلمانان بلکه فقط به انگیزهٔ دوستی خداوند ﷻ و پیامبرش و رغبت در دینش هجرت کرده‌اند پس چون بر این مضمون قسم می‌خوردند، رسول خدا ﷺ مهری را که شوهرانشان به آنان داده بودند و خرجی را که بر آنان کرده بودند، می‌پرداختند ولی خود آن زنان مؤمن مهاجر را بر نمی‌گرداندند». ﴿**خداوند به ایمان ایشان داناتر است**﴾ این قید برای بیان این امر است که جز خدای سبحان هیچ کس دیگر حقیقت حالشان را نمی‌داند پس او شما را به کشف حقیقت مأمور نکرده است بلکه مأموریّت شما امتحان و آزمایش آنهاست تا صدق ادّعایشان در رغبت و گرایش به اسلام بر شما روشن شود ﴿**پس اگر آنان را مؤمن دانستید**﴾ به حسب ظاهر، بعد از گرفتن امتحانی که به آن مأمور شده‌اید ﴿**آنان را به‌سوی کفّار باز نگردانید**﴾ یعنی: به‌سوی شوهران کافرشان ﴿**نه آن زنان بر آنان حلال‌اند و نه آن مردان بر این زنان حلال**﴾ زیرا زن مؤمن بر هیچ مرد کافری حلال نیست و مسلمان شدنش موجب جدایی وی از شوهر کافرش می‌گردد نه صرف هجرتش.
خاطرنشان می‌شود که این آیه زنان مسلمان را بر مردان مشرک حرام گردانید و در آغاز اسلام جایز بود که مرد مشرک با زن مؤمن ازدواج کند، از این جهت چون ابوالعاص‌بن‌ربیع شوهر زینب دختر رسول اکرم ﷺ که مشرک بود، در روز بدر به دست مسلمانان اسیر شد، زنش زینب گردنبندی را که از مادرش خدیجه رضی الله عنها به وی رسیده بود، برای آزادی (فدیه) وی از مکّه فرستاد پس چون رسول خدا ﷺ به این حال و وضع دخترشان فکر کردند، سخت بر او دل سوختانده و به مسلمانان گفتند: «اگر صلاح می‌دیدید که اسیر وی را برایش رها کنید پس چنین کنید». آن گاه ابوالعاص را بر این شرط آزاد کردند که دخترشان را نزدشان بفرستد و او به این شرط وفا کرده زینب رضی الله عنها را با زیدبن حارثه ﷺ به مدینه فرستاد و زینب بعد از غزوهٔ بدر دو سال در مدینه اقامت گزید تا این‌که در سال هشتم هجری شوهرش ابوالعاص مسلمان شد و رسول اکرم ﷺ

زینب را با همان نکاح اوّل به وی برگردانده و مهر جدیدی را بر او وضع نکردند چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده است.

اکثر علما برآنند که این حکم ناسخ بخشی از پیمان صلح حدیبیّه است که مفادّ آن به برگرداندن مسلمانان به مشرکان ارتباط می‌گیرد امّا احناف برآنند که این حکم تماماً ــ هم دربارهٔ زنان و هم دربارهٔ مردان ــ منسوخ است زیرا اقامت مسلمانان در سرزمین شرک جواز ندارد. احناف به این **حدیث‌شریف** نیز استدلال کرده‌اند: «اَنَا بَرِیٌٔ مِنْ کُلِّ مُسْلِمٍ اَقَامَ مَعَ مُشْرِكٍ فِیْ دَارِالْحَرْبِ لاتَراءیٰ نَاراهُما ✿ من از هر مسلمانی که با مشرکی در دار حرب اقامت گزینند به طوری که آتش آن دو دیده شود، بیزارم». ﴿**و به آنان آنچه خرج کرده‌اند بدهید**﴾ یعنی: به شوهران این گروهی که هجرت کرده و اسلام آورده‌اند، قیمت آنچه راکه برآنان از مهر خرج کرده‌اند بدهید ﴿**و بر شما گناهی نیست که با ایشان ازدواج کنید**﴾ زیرا آن زنان مؤمن مهاجر، از اهل دین شما شده‌اند ﴿**چون به ایشان مهرهای ایشان را بدهید**﴾ بعد از سپری شدن عدّهٔ ایشان. این شرط بدین معنی است که آنچه را از تعویض به شوهران سابقشان پرداخته‌اید، جای مهر ایشان را نمی‌گیرد پس پرداخت مهر برای زن در هنگام ازدواج وی با هر مردی، به منظور تکریم و گرامیداشت وی واجب است ﴿**و عصمت‌های زنان کافر را نگاه ندارید**﴾ یعنی: هر کس زن کافری داشت، بداند که او در واقع برایش زنی نیست زیرا با اختلاف دین، عصمت آن زن با وی قطع شده است. مراد از «عصمت» عقد نکاح است. نقل است که چون این آیه نازل شد، عمربن‌خطّاب رضی الله عنه در آن روز دو زن را طلاق داد، که یکی از آنان را معاویةبن‌ابی‌سفیان و دیگری را صفوان‌بن‌امیّه به نکاح گرفتند. از ابن‌عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «اختلاف دارین سبب قطع عقد نکاح می‌شود». و مذهب ابوحنیفه رحمه الله نیز همین است بنابراین، اگر زن حربی‌ای مسلمان شد و از دار حرب بیرون آمد و در دار حرب شوهر کافری داشت، در میان آن دو جدایی واقع شده است و در رأی امام ابوحنیفه عدّه‌ای هم بر آن زن نیست امّا امام محمّد و امام

ابویوسف می‌گویند: سپری کردن عدّه بر وی لازم است. شایان ذکر است که حکم انقطاع نکاح با اختلاف دین، مخصوص به زنان کافر مشرک است نه به زنان کافر کتابی. احناف می‌گویند: چون زن مسلمان شد، اسلام بر شوهرش عرضه می‌شود؛ پس اگر مسلمان شد خوب و الاّ در میان آنها تفریق می‌شود. و چنان‌که گفتیم، در صدر اسلام مردان کافر زنان مسلمان و مردان مسلمان زنان کافر را به نکاح می‌گرفتند که این کار با این آیه منسوخ شد.

﴿و آنچه را خرج کرده‌اید طلب کنید﴾ یعنی: مهرهای زنانتان را که مرتدّ شده و به کفّار پیوسته‌اند، از آنان طلب کنید **﴿و مشرکان هم باید آنچه را که خرج کرده‌اند﴾** از مهرهای زنان مهاجر خود که بعد از هجرت با مسلمانان ازدواج کرده‌اند **﴿طلب کنند﴾**. مفسّران می‌گویند: بعد از نزول این آیه، اگر زنی از مسلمانان به سبب ارتداد به کفّار معاهد می‌پیوست، به کفّار گفته می‌شد: مهر وی را بیاورید و اگر زنی از کفّار مسلمان می‌شد و به مسلمانان می‌پیوست، نیز مهرش را به شوهر کافرش باز می‌گردانیدند **﴿این حکم الهی است که در میان شما حکم می‌کند﴾** یعنی: آنچه از بازگرداندن مهرها از هر دو جهت ذکر شد، حکم الهی در مورد مشرکان بعد از صلح حدیبیّه است، نه در مورد مشرکانی که عهد و پیمانی با مسلمانان ندارند. به قولی: این حکم منسوخ شده است. ابن‌عربی می‌گوید: «این حکم به اجماع امّت مخصوص به همان زمان و در خصوص صلح حدیبیّه بود». **﴿و الله دانای با حکمت است﴾** یعنی: حق تعالی از هر جهت به مصالح بندگان خود دانا است لذا هیچ امر نهانی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و او در سخنان و کارهای خود دارای حکمت بالغه است. قرطبی می‌گوید: «حکم برگرداندن مهرها مخصوص به زمان صلح حدیبیّه و در مورد همان واقعه بود». امّا حکم تفریق میان زن و شوهر در صورتی که یکی از آنها به اسلام مشرّف شد و دیگری بر کفر باقی ماند، همچنان به حال خود باقی است.

وَإِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُم مِّثْلَ مَا أَنفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾

﴿**و در صورتی که کسی از زنان شما به‌سوی کفّار رفت**﴾ یعنی: اگر زنی از مسلمانان مرتدّ شد و به دار کفر ـ هرچند به اهل کتاب ـ پیوست و آنها مهر مورد مطالبهٔ شما را ندادند؛ ﴿**پس کافران را عقوبت رساندید**﴾ یعنی: سپس با کفّار پیکار کرده و از آنان بعد از پیروزی غنیمت گرفتید؛ ﴿**پس به کسانی که زنانشان رفته‌اند، معادل آنچه خرج کرده‌اند بدهید**﴾ یعنی: به مسلمانانی که زنانشان به کفّار پیوسته‌اند، معادل آنچه را که به آنان از مهر داده‌اند، از اموال فَیء و غنیمت بدهید چنانچه مشرکان مهر زنانشان را به ایشان باز نگردانیدند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی اگر زنی از مهاجران به کفّار پیوست، مسلمانان مأمورند که معادل خرجی را که شوهرش بر وی کرده است به او از اموال غنیمت قبل از تقسیم آنها بپردازند». لذا فرمودهٔ حق تعالی: (فَعَاقَبْتُمْ) به این معنی است: سپس اگر غنیمت گرفتید، یا بر کفّار پیروز شدید، به مسلمانانی که زنانشان به کفّار پیوسته‌اند، معادل آنچه را که به آنان از مهر داده‌اند، بدهید. به‌قولی: این حکم نیز منسوخ است ﴿**و از خداوندی که به او ایمان دارید، پروا کنید**﴾ یعنی: از دست آلودن به چیزی که موجب مجازات شماست، حذر کنید و از خداوند جل جلاله پروادارید؛ با به اجرا گذاشتن حکم و شریعت وی. بنابراین، کسی که پرداخت اموال خرج کردهٔ شوهران مسلمان بر زنان مرتدّشان از وی مطالبه می‌شود، امام (حاکم) مسلمانان است که باید آن را از بیت‌المال بپردازد.

علاّمه شاه‌ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: «این سخن که همهٔ این احکام بعد از فتح مکّه منسوخ شد، نزد این فقیر ثابت نشده است پس اگر مانند حالتی که در صلح حدیبیّه اتّفاق افتاد، بازهم روی دهد، به تحقیق که باید بر همین احکام عمل شود

و الله اعلم ». صاحب « تفسیر المنیر » نیز می‌گوید: « چنانچه میان مسلمانان و غیر ایشان در مانند چنین حالی که مسلمانان در گذشته برآن بوده‌اند، معاهداتی امضا شود مانعی از عمل به این معاهدات وجود ندارد. پس اگر مثلاً با آنان پیمان بستیم که آنچه را خرج زنانشان کرده‌اند، در صورت مسلمان شدن و پیوستن آن زنان به ما، به آنان بپردازیم باید به این تعهّد عمل کنیم، با در نظرداشت این امر که حکم یاد شده مخصوص به بازگردانیدن مهرهای زنان اهل عهد است ـ چنان‌که ذکر شد ».

حسن و مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گویند: این آیه دربارهٔ امّ حکیم دختر ابوسفیان نازل شد که مرتدّ گشت و شوهرش عبّاس‌بن‌تمیم قریشی را ترک کرد. شایان ذکر است که بجز او هیچ زن دیگری از قریش مرتدّ نشد، سپس آن زن مرتدّه نیز مجدّداً به اسلام بازگشت.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُؤْمِنَـٰتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشْرِكْنَ
بِٱللَّهِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَـٰدَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ
بِبُهْتَـٰنٍ يَفْتَرِينَهُۥ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِى
مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَٱسْتَغْفِرْ لَهُنَّ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

﴿**ای پیامبر! چون زنان مؤمن به نزد توآیند که با تو بیعت کنند**﴾ بیعت: عقد و پیمان پایبندی به طاعت است. یعنی: چون به قصد بیعت‌کردن نزد تو آیند؛ ﴿**بر این‌که برای خداوند چیزی را**﴾ هر چه باشد ﴿**شریک مقرّر نکنند**﴾ یعنی: چون به قصد بیعت‌کردن بر اسلام نزد تو آیند. این واقعه در روز فتح مکّه بود که زنان نزد

رسول خدا ﷺ آمدند تا با ایشان بیعت کنند پس خداوند ﷻ به پیامبرش دستور داد که از ایشان بر این شروط بیعت بگیرد که: شریک نیاورند ﴿و﴾ از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: ﴿دزدی نکنند﴾ در **حدیث‌شریف** آمده است که وقتی رسول اکرم ﷺ از زنان مکّه بیعت می‌گرفتند، به این بند از شروط بیعت که رسیدند، هند زن ابوسفیان گفت: ابوسفیان مرد بخیلی است و من از مال وی غذا و خرجمان را بر می‌دارم، آیا این کار درست است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری! برایت حلال است». ﴿و﴾ از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: ﴿زنا نکنند﴾ و حرام بودن زنا محدود به زنای فرج نیست چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «بر فرزند آدم بهرهٔ وی از زنا نوشته شده است که او این بهرهٔ خود را خواه‌ناخواه درمی‌یابد پس زنای چشمها نگریستن است و زنای گوشها شنیدن و زنای زبان سخن گفتن و دو دست زنا می‌کنند و زنای آنها گرفتن است و دو پا زنا می‌کنند و زنای آنها راه رفتن است [به‌سوی فحشاء] و قلب خواهش و تمنّا می‌کند، سپس فرج یا این خواهش را تصدیق می‌کند یا تکذیب».

﴿و﴾ از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: ﴿اولاد خود را نکشند﴾ رسم زنده به گورکردن دختران از ترس فقر، یا ننگ جاهلی، رسم نامیمونی بود که در جاهلیّت بدان عمل می‌شد ولی این معنی عامّ است در قتل فرزندان به هر انگیزه‌ای که باشد، چه به انگیزهٔ ترس از فقر، چه به انگیزهٔ رفع اتّهام زنا و نیز عامّ است در قتل جنین و غیر آن. امّا احناف برآنند که ساقط کردن جنین به سبب عذری که کارشناس خبره آن را تشخیص دهد، مباح است درصورتی‌که جنین هنوز به مرحلهٔ خلقت ـ که عادتاً از چهل تا چهل‌وپنج روزه گی وی بعد از حمل است ـ نرسیده باشد امّا اسقاط جنینی که در مرحلهٔ قبل از دمیدن روح یعنی در پایان ماه چهارم قرار دارد، بدون عذر مکروه است و اسقاط آن بعد از این مرحله، حرام قطعی است. البتّه در همچو مسایل دشواری باید به اهل تقوی و علم رجوع کرد و خودسرانه تصمیم نگرفت.

﴿و﴾ از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: **﴿سخن دروغی را پیش نیاورند که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشند﴾** یعنی: به شوهرانشان فرزندانی را که از آنان نیست منسوب نکنند. فرّاء می‌گوید: «در جاهلیّت رسم چنین بود که زن نوزاد سر راهی‌ای را پیدا می‌کرد و آن گاه به شوهرش می‌گفت: این بچهٔ من از نطفهٔ توست». ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «چنان بود که زن دختری می‌زایید امّا به جای آن پسری را قرار می‌داد». **﴿و﴾** از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: **﴿تو را در معروفی نافرمانی نکنند﴾** یعنی: در هر امری که مشمول طاعت و فرمانبرداری از خدا ﷻ است، چون منع از نوحه کردن، جامه‌دریدن، موی پریشان کردن، گریبان چاک کردن، بر سر و روی زدن، چهره را فگار و خراش‌کردن و دعا کردن به نابودی خود یا کسانی دیگر در عزاداری‌ها. قید: «عدم نافرمانی پیامبر ﷺ در معروف» ـ با وجود آن‌که رسول اکرم ﷺ جز به معروف امر نمی‌کردند ـ برای تنبیه بر این امر است که فرمان‌بردن از هیچ مخلوقی در نافرمانی خالق جواز ندارد. آری! اگر این شروط را پذیرفتند؛ **﴿پس با ایشان بیعت‌کن و برایشان از خداوند آمرزش بخواه﴾** یعنی: بعد از این بیعتی که با تو کردند، از خداوند ﷻ برای گناهان گذشته‌شان آمرزش بخواه **﴿همانا خداوند آمرزگار است﴾** با پاک‌کردن بندگان خود از گناهان گذشته **﴿مهربان﴾** است؛ با توفیق طاعت بخشیدن به ایشان.

شایان ذکر است که بندهای بیعت با زنان فقط محدود به ایشان نبود بلکه با مردان نیز بر این شرط‌ها بیعت صورت گرفت چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت عباده‌بن‌صامت ﷺ آمده است که فرمود: «من در جملهٔ کسانی بودم که در بیعت عقبهٔ نخست حاضر بودند و ما مجموعاً دوزاده مرد بودیم پس با رسول خدا بر مفادّ همان بیعت زنان بیعت کردیم و این قبل از آن بود که جهاد مسلّحانه فرض شود. آری! با ایشان بیعت کردیم بر این‌که چیزی را به خدای عزّوجلّ شریک نیاوریم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندانمان را نکشیم، بهتانی برنبندیم که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشیم و رسول اکرم ﷺ را در هیچ امر

معروفی نافرمانی نکنیم. رسول خدا ﷺ بعد از پایان این بیعت فرمودند: اگر وفا کردید، برای شما بهشت است». خاطرنشان می‌شود که در آیهٔ کریمه به ارکان نهی در دین که شش رکن است تصریح شده است امّا ارکان امر ذکر نشده است که آنها نیز شش رکن ذیل است: ادای کلمهٔ شهادت، نماز، زکات، روزه، حجّ و غسل‌نمودن از جنابت. دلیل عدم ذکر اوامر این است که نهی در همهٔ زمانها و همهٔ احوال دائم و همیشگی است لذا تنبیه بر امری که دائمی است، مؤکّدتر و مهمتر است.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه در روز فتح مکّه بعد از آن نازل شد که رسول اکرم ﷺ از بیعت با مردان فارغ شدند. عائشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: «بیعت رسول خدا ﷺ با زنان فقط با سخن‌گفتن بود و به خدای عزّوجلّ سوگند که دست رسول اکرم ﷺ هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد. و چون رسول خدا ﷺ با زنان بیعت می‌کردند، می‌فرمودند: با شما به سخن‌گفتن بیعت کردم». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت امیمه بنت رقیّهٔ تمیمی رضی‌الله‌عنها آمده است که فرمود: «... بعد از آن‌که رسول اکرم ﷺ از ما این شروط را گرفتند، گفتیم: یا رسول‌الله! آیا با ما مصافحه نمی‌کنید؟ فرمودند: من با زنان مصاحفه نمی‌کنم بلکه سخن‌گفتنم با یک زن، سخن‌گفتنم با صد زن است».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَتَوَلَّوْا۟ قَوْمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا۟ مِنَ ٱلْـَٔاخِرَةِ كَمَا يَئِسَ ٱلْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَـٰبِ ٱلْقُبُورِ ﴿١٣﴾

﴿ای مؤمنان! قومی را که خداوند بر آنان خشم گرفته است، به دوستی نگیرید﴾
مراد از آنان: تمام طوایف کفرند. به‌قولی: مراد از آنان مخصوصاً یهودیان می‌باشند زیرا روایتی در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است که می‌گوید: این آیه

دربارهٔ برخی از فقرای مسلمانان نازل شد که با یهودیان پیوند دوستی برقرار می‌کردند تا از میوه‌هایشان بهره گیرند. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «آیهٔ کریمه عامّ است در بارهٔ یهود، نصاری و سایر کفّاری که خداوند ﷻ بر آنان خشم گرفته، لعنت‌شان نموده و از سوی او سزاوار طردند». **﴿آن گروه از آخرت ناامید شده‌اند﴾** یعنی: البتّه آنان به سبب کفر خود به آخرت یقین ندارند و از ثواب آخرت و نعمت‌های آن ناامید شده‌اند **﴿چنان‌که کافران از اهل گورها ناامید شده‌اند﴾** یعنی: مأیوس بودنشان از آخرت، همانند مأیوس بودنشان از رستاخیز مردگان و بازگشت آنها به‌سویشان است چراکه به بعث بعد از مرگ نیز هیچ اعتقادی ندارند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ صف
مدنی است و دارای چهارده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «صفّ» نامیده شد که خداوند متعال در مطلع آن فرموده است: (اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِهِ صَفًّا كَاَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوْص) [۴]. از دیگر نامهای این سوره «حواریّین» و «عیسی» می‌باشد.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿١﴾

﴿آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدا را تسبیح گفت﴾ این تعبیر، بر مشروعیّت تسبیح گفتن در همهٔ اوقات؛ اعم از گذشته، حال و آینده ارشاد می‌کند. حرف «مَا» به کار برده شد نه حرف «مَنْ» زیرا اکثر تسبیح گویندگان غیر عقلایند **﴿و اوست عزیز﴾** یعنی: غالبی که مغلوب نمی‌شود **﴿حکیم﴾** است و در تمام افعال و سخنان خویش با حکمت و فرزانه می‌باشد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ۝٢

﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید**﴾
ابن عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: گروهی از مؤمنان قبل از آن‌که جهاد فرض شود می‌گفتند: ای کاش خداوند جل جلاله ما را به دوست داشته‌ترین اعمال در نزد خود آگاه می‌کرد تا به آن عمل می‌کردیم. پس خداوند متعال به پیامبرش ﷺ خبر داد که دوست داشته‌ترین اعمال نزد وی، ایمان راستین و بی‌شک‌وشبهه و بعد از آن جهاد با اهل معصیتی است که ایمان نیاورده و با عقیدهٔ حق می‌ستیزند. و چون مؤمنان آگاه شدند که دوست‌داشته‌ترین اعمال نزد حق تعالی جهاد است، گروهی از آنان این فریضه را ناخوش داشتند و کار جهاد بر ایشان دشوار آمد پس خداوند جل جلاله فرمود: (لِمَ تَقُوْلُوْنَ مٰا لاٰ تَـفْعَلُوْن ۝ چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید) لذا آنان را بر این کار نکوهش نمود و افزود:

كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ۝٣

﴿**نزد خداوند بس منفور است که چیزی بگویید که انجام نمی‌دهید**﴾ به‌قولی: این آیه دربارهٔ گروهی نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند و یکی از آنان می‌گفت: در صحنهٔ پیکار با شمشیرم به جولان پرداخته و دشمن را چنین و چنان کوبیدم ... درحالی‌که این سخنی گزاف بود.

شایان ذکر است که این آیه بر هر کس که طاعتی را به گردن می‌گیرد، وفا به آن را واجب می‌گرداند و آنچه انسان به‌گردن می‌گیرد بر دو قسم است:

۱ ــ نذر: که خود بر دو نوع است: أ ــ نذر تقرّب مانند این سخن انسان: برای رضای خداوند جل جلاله روزه، نماز، صدقه و مانند آن از اعمال نیک را به گردن می‌گیرم و به انجام دادن آن متعهّد می‌شوم. پس وفا به این نذر اجماعاً لازم است.

ب ــ نذر مباحی که به‌شرط متعلّق است، مثل این‌که بگوید: اگر مسافرم آمد، بر من صدقه‌ای است، یا اگر خداوند ﷻ شرّ فلان کس را از سرم دفع کرد پس بر من صدقه‌ای است. که از نظر اکثر علما، وفا به این نذر نیز لازم است.

۲ ــ وعده: از چیزهایی که انسان به گردن می‌گیرد، یکی هم وعده است. وعده اگر به سببی متعلّق بود، وفا به آن اجماعاً لازم است، مثل این‌که بگوید: اگر ازدواج کردم، یک دینار به تو کمک می‌کنم ... امّا اگر وعده با تعلیق و شرط همراه نبود، لزوم عمل به آن مورد اختلاف است. ابن‌عربی و قرطبی می‌گویند: «صحیح در نزد ما این است که وفا به وعده در هر حال واجب است مگر به علّت وجود عذری».

إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِهِۦ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَـٰنٌ مَّرْصُوصٌ 

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه نقل کرده‌اند که مؤمنان گفتند: ای کاش خداوند متعال محبوبترین اعمال نزد خود را به ما خبر می‌داد تا بدان عمل می‌کردیم، هرچند جانها و مالهایمان بر سر آن می‌رفت. پس خداوند ﷻ در اینجا به آنان بیان فرمود که محبوب‌ترین عمل‌بندگان در نزد وی جنگیدن در راه وی است.

﴿در حقیقت خدا کسانی را که در راه او صف زده﴾ یعنی: صفّ در صفّ و به هم فشرده **﴿جهاد می‌کنند دوست دارد﴾** چنان که در **حدیث‌شریف** آمده است: «رَأْسُ الْأَمْرِ اَلْاِسْلامُ وَعَمُوْدُهُ اَلصَّلاةُ، وَذُرْوَةَ سَنامِهِ اَلْجَهادُ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ۞ رأس کار اسلام است، ستون آن نماز است و قلّهٔ کوهان آن جهاد در راه خدا ﷻ است». آری! خداوند ﷻ مجاهدانی را دوست دارد که در راهش **﴿چنان﴾** صفّ می‌کشند **﴿که**

گویی عمارتی محکم به هم چسبیده هستند﴾ یعنی: برخی از آنها در صفّ جهاد به برخی دیگر چنان درهم چسبیده‌اند که گویی پیکرِ واحدی هستند همچون ساختمانی که از سرب ریخته شده باشد. البتّه این درهم فشرده‌گی به سبب صلابت و نیرومندیشان در راه خدا ﷻ است به طوری که در کارشان هیچ گونه سستی و شکافی وجود نداشته و دشمن به هیچ وجه نمی‌تواند در صفوف و سنگرهایشان نفوذ کند. خاطرنشان می‌شود که خروج مجاهد از صفّ جهاد جایز نیست؛ مگر به سبب ضرورتی که به وی عارض می‌شود، یا برای انجام مأموریّتی که از سوی فرمانده به وی محوّل می‌شود، یا برای هدف جنگی‌ای مانند بیرون‌شدن برای کمین و مبارزه با دشمن چنان‌که در جنگهای بدر و خیبر چنین بود.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ يَٰقَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَد تَّعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ ۖ فَلَمَّا زَاغُوٓاْ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ ۚ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٥﴾

بعد از آن‌که خدای سبحان به ذکر این حقیقت پرداخت که او جنگجویان در راهش را دوست دارد، در اینجا بیان می‌دارد که موسی و عیسی علیهما السلام نیز از جملهٔ کسانی بودند که به یکتاپرستی فرمان داده و در راه وی جهاد کردند و بر کسانی که به مخالفت با ایشان برخاستند عذاب نازل شد تا با بیان این حقایق امّت محمّد ﷺ را از این امر بر حذر دارد که مبادا با پیامبرشان ﷺ همان کاری را انجام دهند که قوم موسی و عیسی علیهما السلام با آنها انجام دادند.

﴿و یاد کن هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا می‌آزارید﴾ با سرپیچی از قوانین، احکام و فرمانهایی که خداوند متعال بر شما فرض نموده و من

شما را به آنها امر می‌کنم. یا مرا می آزارید؛ با دشنام‌دادن، طعنه‌زدن و عیب‌جویی من. شایان ذکر است که بیان این گونه آزارهایشان در سورهٔ [احزاب/۶۹] گذشت ﴿**و حال آن‌که می‌دانید که من پیامبر خداوند به‌سوی شما هستم**﴾ یعنی: چگونه مرا می‌آزارید درحالی‌که به این حقیقت که من فرستادهٔ خداوند ﷻ هستم دانایید و فرستادهٔ او مورد تعظیم و احترام قرار می‌گیرد، نه مورد آزار و اذیّت. از سوی دیگر برای شما در صحّت رسالت من شکّی هم باقی نمانده است به سبب معجزاتی که از من مشاهده کرده‌اید، معجزاتی که اعتراف به رسالتم را بر شما اجتناب ناپذیر گردانیده و نسبت به آن برای شما علمی یقینی افاده کرده است؟ ﴿**پس چون کجروی کردند، خدا دلهایشان را برگردانید**﴾ یعنی: چون با آزاردادن پیامبرشان حق را فرو گذاشتند، خداوند ﷻ به عنوان جزای آنچه که مرتکب شده بودند، دلهایشان را از حق و هدایت کج و متمایل گردانید ﴿**و خداوند قوم فاسقان را**﴾ یعنی: کسانی را که علم وی بر فاسق‌بودنشان سبقت گرفته است ﴿**هدایت نمی‌کند**﴾ که این گروه نیز از جملهٔ آنانند.

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ يَـٰبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُم مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَمُبَشِّرًۢا بِرَسُولٍ يَأْتِى مِنۢ بَعْدِى ٱسْمُهُۥٓ أَحْمَدُ ۖ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ قَالُوا۟ هَـٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۶﴾

﴿**و یاد کن هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل**﴾ و نگفت: ای قوم من! زیرا عیسی علیه السلام با بنی‌اسرائیل نزدیکی نسبی‌ای نداشت ﴿**هرآینه من فرستادهٔ خداوند به‌سوی شما هستم، تصدیق‌کنندهٔ آنچه پیش روی من است از تورات**﴾ یعنی: من فرستادهٔ خداوند ﷻ هستم به‌سوی شما با انجیل و چیزی را به شما نیاورده‌ام که

با تورات مخالف باشد بلکه تورات هم متضمّن بشارت به بعثت من است پس چگونه از من می‌رمید و با من مخالفت می‌کنید؟ ﴿**و به پیامبری بشارت‌دهنده‌ام که بعد از من می‌آید و نامش احمد است**﴾ و هرگاه پیام و مرام من این است پس هیچ دلیل و موجبی برای تکذیب من وجود ندارد. احمد نام پیامبر ما ﷺ و بدین معنی است: کسی که به سبب وجود خصلت‌های خوب در وی، بیشتر از دیگران مورد ستایش قرار می‌گیرد. یا احمد؛ یعنی ستایشگرترین مردم برای پروردگارش. در **حدیث‌شریف** به روایت جبیربن‌مطعم رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «من نامهایی دارم: من محمّدم، من احمدم، من ماحی‌ای هستم که خداوند به وسیلهٔ او کفر را محو می‌کند، من حاشری هستم که مردم به قدم من ـ یعنی بعد از من ـ گردآورده می‌شوند و من عاقب هستم» یعنی: آخرین پیامبری هستم که بعد از انبیا علیهم السلام می‌آید. در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا آمده است: «یسوع مسیح گفت: فارقلیط روح حقّی است که خدای من او را می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم می‌دهد»: فارقلیط: لفظی است که بر حمد دلالت می‌کند و به احمد و محمّد دو نام پیامبر ما ﷺ اشاره دارد. شایان ذکر است که در تورات و انجیل تصریحات دیگری نیز در همین باب آمده است. ﴿**پس چون با معجزه‌ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است**﴾ یعنی: چون عیسی علیه السلام، یا محمّد ﷺ با معجزه‌ها نزد آنان آمد، گفتند: آنچه او برای ما آورده، جادویی واضح و آشکار است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰٓ إِلَى ٱلْإِسْلَٰمِ ۚ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٧﴾

﴿**وکیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بربست و حال آن‌که او به‌سوی اسلام**

فراخوانده می‌شود ﴾ اسلامی‌که بهترین ادیان و شریفترین آنهاست ؟ یعنی : ستمکارترین مردم کسانی‌اند که پروردگارشان آنها را بر زبان پیامبرش به‌سوی اسلامی که سعادت هر دو سرا در آن است فرامی‌خواند امّا آنان به‌جای اجابت دعوت بر خدای عزّوجلّ دروغ برمی‌بندند و مثلاً می‌گویند : قرآن سحر است ، یا خداوند ﷻ به چنین امری فرمان نداده است ، یا محمّد ﷺ رسول خدا نیست ... و امثال این از افتراها . ﴿و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند ﴾ زیرا سنّت وی بر آن است که کسانی را که سزاوار هدایت نیستند هدایت نکند و اینان نیز از آن جمله‌اند .

يُرِيدُونَ لِيُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَـٰفِرُونَ ﴿٨﴾

﴿می‌خواهند که نور الله را با دهانهای خویش خاموش کنند ﴾ یعنی : حال آنان در تلاش و تکاپوی باطلشان برای سرکوب اسلام و جلوگیری از نفوذ هدایت آن در دلها به‌وسیلهٔ سخنان دروغین همچون حال کسی است که می‌خواهد نور عظیمی را با پُف دهان خویش خاموش گرداند ﴿و حال آن‌که خداوند تمام‌کنندهٔ نور خویش است ﴾ با پیروزساختن دین اسلام ، برترساختن آن بر غیر آن از راه و روشها و گستراندن آن در قلمروها ﴿هرچند کافران خوش نداشته باشند ﴾ این انتشار فراگیر دعوت اسلامی را . بدین‌سان خدای عزّوجلّ حال آنان در تلاش برای براندازی اسلام را به حال کسی تشبیه کرد که در نور آفتاب پُف می‌کند ، به خیال آن‌که می‌تواند آن را خاموش گرداند ! پس چنان‌که این کار مستحیل است ، آن کار نیز مستحیل می‌باشد .

ابن‌عبّاس ؓ در بیان سبب‌نزول آیهٔ کریمه می‌گوید : مدّت چهل روز بر

رسول خدا ﷺ وحی نیامد پس کعب‌بن‌اشرف گفت: «ای جماعت یهود! مژده‌تان باد که خداوند نور محمّد را در آنچه که بر وی فرومی‌فرستاد، خاموش گردانید پس مطمئن باشید که کارش به سرانجام نمی‌رسد». رسول اکرم ﷺ از سخن آن دشمن دین اندوهگین شدند، آن گاه خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود و پس از آن وحی بر ایشان بلاانقطاع فرود می آمد.

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ﴿٩﴾

﴿**اوست آن‌که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همهٔ ادیان پیروز گرداند**﴾ یعنی: آن را بر همهٔ ادیان مخالف آن برتر و غالب گرداند ﴿**هرچند کافران خوش نداشته باشند**﴾ این پیروزی و برتری را، لیکن این پیروزی خواه‌ناخواه تحقّق یافتنی است. از این جهت ناگزیر باید برای برترساختن دین خدا ﷻ جنگید و فتنهٔ کفر و باطل را ازمیان برداشت و این نه به‌معنی اجبار مردم بر پذیرش اسلام بلکه برای برداشتن موانع از سر راه دعوت اسلامی است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ﴿١٠﴾

تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿١١﴾

﴿ای مؤمنان! آیا شما را به تجارتی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک می‌رهاند؟﴾ اینک شما را به این تجارت رهنمون می‌شوم: ﴿به خداوند و پیامبر او ایمان آورید﴾ یعنی: بر ایمان پایداری ورزید ﴿و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید﴾ این جملهٔ مستأنفه‌ای است که نوع تجارت را ـ که عبارت از جمع نمودن میان ایمان و جهاد است ـ بیان می‌کند گویی مؤمنان گفتند: این تجارت چیست و ما چه کار کنیم که به این سود کلان دست یابیم؟ پس فرمود: ایمان آورید و جهاد کنید. آری! خداوند متعال از آن رو ایمان و جهاد را به منزلهٔ تجارت قرار داد که مؤمنان در آن سود می‌برند چنان‌که در دادوستد و تجارت سود می‌برند و به‌دست آوردن این سود با ورود آنها به بهشت و نجات آنها از دوزخ است. همچنین خدای متعال سود این تجارت را در دو آیهٔ بعدی بیان نموده است زیرا معنای دو آیهٔ بعدی این است که: بهای ایمان و جهاد بهشت است. ﴿این﴾ ایمان و جهاد ﴿بهتر است برای شما﴾ از تجارت محض دنیا و قبول رنجها و زحمت‌های بی‌حاصل برای آن؛ ﴿اگر بدانید﴾ یعنی در صورتی که از اهل علم و درک و دریافت باشید چراکه جاهلان به بهتربودن این نوع از تجارت پی نمی‌برند.

از سعیدبن‌جبیر رحمه‌الله در بیان **سبب نزول** این آیه روایت شده است که فرمود: چون آیهٔ (یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَیٰ تِجَارَةٍ ...) نازل شد، مسلمانان گفتند: اگر ما می‌دانستیم که این تجارت چیست، قطعاً در راه آن مالها و جانهایمان را نثار می‌کردیم! پس این آیه نازل شد.

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّـٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ وَمَسَـٰكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّـٰتِ عَدْنٍ ۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

بعد از آن‌که خدای متعال کالایی را که باید با آن تجارت کنند ذکر کرد اینک در اینجا بهایی را که در قبال آن برایشان وعده داده است، ذکر می‌کند: ﴿**تا گناهان شما را برای شما بیامرزد**﴾ یعنی: اگر ایمان آورید و در راه ایمان جهاد کنید، گناهان شما را می‌آمرزد ﴿**و شما را در باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است و در خانه‌هایی پاک و پسندیده در بهشت‌های عدن درآورد**﴾ بهشت‌های عدن: یعنی بهشت‌های اقامت همیشگی و ماندگار که نه مرگ آنها را از شخص بهشتی می‌گیرد و نه هم او از آنها بیرون آمدنی است ﴿**این است فوز عظیم**﴾ یعنی: آنچه از آمرزش و وارد کردنتان به این بهشت‌های ماندگار ذکر شد، همانا رستگاری بس بزرگی است که ورای آن رستگاری بیشتری سراغ نمی‌شود و کامیابی‌ای است که هیچ کامیابی دیگری همانند آن نیست.

وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا ۖ نَصْرٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

﴿**و نعمتی دیگر که آن را دوست می‌دارید**﴾ یعنی: بجز آنچه ذکر شد، برای شما نعمتی دیگر عنایت می‌کند که شما را به اعجاب و خوشحالی وادارد؛ ﴿**نصرتی از جانب الله و فتحی است نزدیک**﴾ یعنی: این نعمت، یاری و نصرتی از جانب خداوند متعال برای شما با پیروزی بر قریش و فتح مکّه است که به زودی آن را به شما ارزانی می‌دارد. عطاء می‌گوید: «مراد از آن فتح فارس و روم است». ﴿**و مؤمنان را مژده بده**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! مؤمنان را به فتح و پیروزی در دنیا و بهشت در آخرت مژده بده.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُونُوٓا۟ أَنصَارَ ٱللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ

لِلْحَوَارِيِّنَ مَنْ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِ ۖ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ۖ فَـَٔامَنَت طَّآئِفَةٌ مِّنۢ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَكَفَرَت طَّآئِفَةٌ ۖ فَأَيَّدْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُواْ ظَٰهِرِينَ ﴿١٤﴾

﴿**ای مؤمنان! انصارالله باشید**﴾ یعنی: بر یاری‌دادن دین خدا ﷻ که هم اکنون بر آن کمر بسته‌اید، استمرار ورزید ﴿**چنان‌که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه دین خدا نصرت‌دهندگان من‌اند**﴾ یعنی: دین خدا ﷻ را نصرت دهید مانند نصرت‌دادن حواریّون؛ آن گاه که عیسی ؑ به ایشان گفت: (مَنْ اَنْصَارِیْ اِلَى اللّٰهْ؟) چه کسانی عهده‌دار یاری‌دادن من در جهت امری هستند که انسان را به خدا ﷻ نزدیک می‌کند؟ یا چه کسانی یاری‌دهندگان من‌اند در جهت یاری دادن الله ﷻ؟ ﴿**حواریون گفتند: ماییم نصرت‌دهندگان الله**﴾ حواریّون یاران خاصّ و خالص و نصرت‌دهندگان راستین عیسی ؑ و اوّلین کسانی بودند که به او ایمان آوردند و جمعاً دوازده مرد بودند. همین طور رسول خدا ﷺ در ایّام مناسک که مردم از دورونزدیک برای ادای حج به مکّه می‌آمدند، به میان گروه‌های مردم رفته آنان را چنین مورد خطاب قرار می‌دادند: «مَنْ رَجُلٌ يُؤْوِيْنِيْ حَتّٰى اُبَلِّغَ رِسَالَةَ رَبِّيْ فَاِنَّ قُرَيْشاً قَدْ مَنَعُوْنِيْ اَنْ اُبَلِّغَ رِسَالَةَ رَبِّيْ ۞ کدام مرد هست که مرا جای دهد [و از من پشتیبانی کند] تا رسالت پروردگارم را به مردم برسانم زیرا قریش مرا از ابلاغ رسالت پروردگارم بازداشته‌اند؟». تا این‌که خداوند ﷻ اوس و خزرج از اهل مدینه را برای این مهم آماده کرد و ایشان با پیامبرش ﷺ بر نشر دینش در سرزمین خود بیعت کردند.

﴿**پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند**﴾ به عیسی ؑ ﴿**و گروهی**﴾ به او ﴿**کفر ورزیدند**﴾ و نبوّتش را انکار کرده و مادرش را به فحشا متّهم ساختند؛ ﴿**پس مؤمنان**

را بر دشمنانشان یاری دادیم ﴾ یعنی: اهل حق را بر اهل باطل یاری و نصرت دادیم **﴿پس غالب شدند ﴾** بر اهل باطل؛ و این تأیید و نصرت به وسیلهٔ انواع کرامات و خوارق عادات بود. عبدالرّزّاق و عبدبن‌حمید از قتاده روایت کرده‌اند که در تفسیر آیهٔ: (یاایُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا کُوْنُوْا اَنْصَارَ اللّٰه ...) گفت: «به حمد الله که این نصرت تحقّق یافت زیرا هفتاد مرد از انصار نزد رسول اکرم ﷺ آمدند و با ایشان در محلّ عقبه بیعت کردند و سپس رسول خدا ﷺ را جای داده و یاری کردند تا آن‌که خداوند ﷻ دین خویش را پیروز گردانید». در **حدیث‌شریف** به روایت ابن اسحاق و ابن سعد آمده است که رسول اکرم ﷺ به جمعی که با ایشان در عقبه ملاقات نمودند، فرمودند: «دوازده‌تن از میان خود را به‌سوی من بیرون آورید [و انتخاب کنید] تا کفیل و نمایندهٔ قوم خویش باشند چنان‌که حواریّون کفالت عیسی‌بن‌مریم را عهده‌دار گردیدند». آنها دوازده‌تن را از میان خود انتخاب کردند، سپس رسول خدا ﷺ به آن نمایندگان برگزیده فرمودند: «شما بر قوم خویش کفیل هستید چون کفالت حواریّون برای عیسی‌بن‌مریم و من نیز کفیل قوم خود هستم. انصار گفتند: بسیار خوب؛ پذیرفتیم».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ جمعه

مدنی است و دارای یازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب که دربرگیرندهٔ فرمان اجابت ندا برای نماز جمعه است، «جمعه» نامیده شد.

ابن‌عبّاس و ابوهریره رضی‌الله عنهما در بیان فضیلت این سوره روایت کرده‌اند که: رسول خدا ﷺ در نماز جمعه دو سورهٔ «جمعه» و «منافقین» را می‌خواندند.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡمَلِكِ ٱلۡقُدُّوسِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ﴿١﴾

﴿**آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح می‌گوید**﴾ اعم از ناطق یا جامد آنها، به زبان حال یا به زبان قال. تفسیر تسبیح گفتن آنها در اوّل سورهٔ «حدید» گذشت ﴿**مَلِک قدّوس عزیز حکیم است**﴾ **مَلِك**: یعنی فرمانروا. قدّوس: یعنی ذاتی که از هر گونه نقصی پاک و منزّه و به صفات کمال موصوف است.

عزیز: یعنی غالب و حکیم: یعنی فرزانه و با حکمت.

هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴿٢﴾

﴿اوست﴾ یعنی: این خدای بزرگ موصوف به صفات مالکیّت، قدّوسیّت، عزّت و حکمت؛ یعنی این خدای پادشاه پاک ارجمند فرزانه است ﴿که درمیان امّیین پیامبری از خودشان برانگیخت﴾ مراد از امّیین (ناخوانان): قوم عرب‌اند، اعم از کسانی که نوشتن بلد بودند یا کسانی که بلد نبودند زیرا آنان دارای کتاب آسمانی نبودند. امّی: در اصل کسی است که به نوشتن و خواندن آشنایی ندارد؛ که غالب اعراب این‌چنین بودند. «مِنْهُم»: یعنی از خود آنان و از جنسشان. البتّه فرستادن پیامبر از میان خود یک قوم و از جنس آنان نزدیکتر و سزاوارتر به آن است که او را اجابت گویند و با او در دعوتش موافقت و همراهی نمایند زیرا جنس، به جنس خود نزدیکتر و متمایل‌تر است. ابن‌کثیر می‌گوید: «مخصوص ساختن امّیین به یادآوری به معنی نفی ماعدایشان نیست ولی با بعثت نبیّ‌اکرم ﷺ از امّیین، منّت و احسان الهی بر ایشان بیشتر و بلیغ‌تر است».

﴿آیات او را برآنان می‌خواند﴾ یعنی: با آن که پیامبر ﷺ خود نیز امّی است و نه می‌خواند، نه می‌نویسد و نه خواندن و نوشتن را از کسی فراگرفته است، با این وجود بر اثر وحی الهی، بر آنان به اعجاز قرآن می‌خواند ﴿و آنان را پاک می‌گرداند﴾ از پلیدی کفر و شرک و از گناهان و اخلاق ناپسند. به قولی معنی این است: آنان را به وسیلهٔ ایمان پاکدل می‌گرداند ﴿و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد﴾ مراد از کتاب: قرآن و مراد از حکمت: سنّت است. مالک‌بن‌انس رحمه الله می‌گوید: «مراد از کتاب، نوشتن به قلم و مراد از حکمت، دانش و فهم در دین

است». ﴿و هرآینه آنان پیش از این در گمراهی آشکاری بودند﴾ یعنی: پیش از بعثت نبیّ اکرم ﷺ امّیّین در شرک و جهالت و گمراهی‌ای بس بزرگی قرار داشتند که بزرگتر از آن گمراهی‌ای وجود ندارد.

وَءَاخَرِينَ مِنۡهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٣﴾

﴿و نیز بر جماعتهای دیگری از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند﴾ یعنی: همچنین این پیامبر ﷺ، گروه‌های دیگری از فرزندان آدم را که در وقت بعثتش به مسلمانان نپیوسته‌اند و به زودی در آینده به ایشان خواهند پیوست، تزکیه و پاکسازی می‌کند و ایشان کسانی از مسلمانان عرب‌اند که بعد از صحابه ﷺ تا روز قیامت به عرصهٔ وجود می‌آیند. به‌قولی: مراد از ایشان کسانی از غیر اعراب‌اند که مسلمان می‌شوند زیرا ایشان هرچند در قوم خود از اعراب نیستند امّا آنها با اسلام به یک هویّت و یک امّت واحد تبدیل شده‌اند هرچند که اقوام و نژادهایشان مختلف باشد. به تأیید این معنی احادیثی نیز روایت شده است. از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت بخاری از ابوهریره ﷺ است که فرمود: آن گاه که سورهٔ جمعه بر رسول اکرم ﷺ نازل شد، ما نزد ایشان نشسته بودیم پس آن را تلاوت کردند و چون به آیهٔ: (وَآخَرِيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوْا بِهِمْ) رسیدند، مردی از ایشان پرسید: یا رسول الله! این دیگرانی که هنوز به ما نپیوسته‌اند، کیستند؟ رسول خدا ﷺ دست خود را بر شانهٔ سلمان فارسی ﷺ نهادند و فرمودند: «وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْإِيْمَانُ بِالثُّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنْ هٰؤُلَاءِ ۞ سوگند به ذاتی که جانم در قبضهٔ اوست، اگر ایمان در ستارهٔ ثریّا باشد، قطعاً مردانی از این گروه آن را در می‌یابند». پس این حدیث شریف و غیر آن از احادیث و آیات، دلیل بر عام‌بودن بعثت آن حضرت ﷺ به‌سوی تمام مردم است چنان‌که رسول اکرم ﷺ فرمودهٔ حق تعالی (وَآخَرِيْنَ مِنْهُمْ) را به قوم فارس تفسیر نمودند و از این جهت به فارسیان، رومیان و

غیر آنان از ملّت‌ها نامه نوشته و آنها را به‌سوی دین حق دعوت کردند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت سهل‌بن‌سعدساعدی ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان در صلب‌های صلب‌های صلب‌های مردان و زنانی از امّت من کسانی هستند که بی‌حساب به بهشت وارد می‌شوند». سپس این آیه را تلاوت نمودند: (وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ...). **﴿و اوست عزیز حکیم﴾** یعنی: حق تعالی دارای عزّت و حکمت بالغه است در این امر که مردی امّی را به این کار عظیم برانگیخت و او را از میان همهٔ افراد بشر به رسالت خویش برگزید.

ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٤﴾

﴿این﴾ اسلام و وحی و نبوّت **﴿فضل الهی است که آن را به هر کس بخواهد ارزانی می‌دارد﴾** چنان‌که به محمّد ﷺ ارزانی کرد **﴿و خداوند دارای فضل عظیم است﴾** چنان فضل و بخشایشی که هیچ فضل و بخشایشی نه با آن برابر است و نه حتّی نزدیک و قابل مقایسه.

مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُوا۟ ٱلتَّوْرَىٰةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًۢا ۚ بِئْسَ مَثَلُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ ۚ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥﴾

آن گاه خدای متعال برای یهودیانی که عمل به تورات را ترک کرده‌اند مَثَلی زده و می‌فرماید: **﴿مَثَل کسانی که تورات برآنان بار شد﴾** حُمِّلُوا: از حمالَةٌ، به معنی عهده‌داری و کفالت است. یعنی: مَثَل کسانی که به برپاداشتن تورات و عمل به

آنچه که در آن است، مکلّف شدند ﴿**سپس آن را بر نداشتند**﴾ یعنی: سپس به موجب آن عمل نکردند و از آنچه که در تورات به آن مأمور شده بودند اطاعت نکردند؛ آری! مَثَل آنان ﴿**همانند مَثَل الاغی است که اسفاری را بر پشت می‌کشد**﴾ اسفار: جمع سِفْر عبارت از کتاب بزرگی است که چون خوانده شود معنای خود را آشکار می‌کند از این جهت آن را «سِفْر» نامیدند. بلی! داستانشان مانند داستان خری است که کتابی چند را بر او بار کنند زیرا خر نمی‌داند که بر پشت وی کتاب است یا زباله ﴿**چه بد است داستان قومی که آیات الله را دروغ شمردند**﴾ یعنی: این مشبّه بِهِ که خر است ــ و حقّا هم که یهودیان به آن شباهت دارند ــ زشت‌ترین مَثَلی است که برای تکذیب‌کنندگان زده می‌شود پس ای مسلمانان! شما مانند آنان نباشید.

خاطرنشان می‌شود که خدای متعال این مَثَل را به منظور هشدار دادن به کسانی بیان کرد که رسول اکرم ﷺ را ایستاده بر منبر در حال سخنرانی باقی گذاشته و خود به‌سوی کاروان تجارتی شتافتند. و هر کسی که درحال شنیدن خطبه و سخنرانی از آن روی برگرداند، این مَثَل بر او مصداق دارد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ تَكَلَّمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْاِمامُ يَخْطُبُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ اَسْفارا، وَالَّذِیْ يَقُوْلُ لَهُ اَنْصِتْ، لَيْسَ لَهُ جُمُعَةٌ» هر کس در روز جمعه ــ درحالی‌که امام خطبه می‌خواند سخن بگوید، داستان او مانند داستان خری است که کتابی چند را بر می‌دارد و برای او کسی که به او می‌گوید: گوش فراده و ساکت باش! نیز جمعه‌ای نیست». ﴿**و خداوند قوم ستمگر را**﴾ به‌طور عام ﴿**هدایت نمی‌کند**﴾ از آن رو که ستم را اختیار کرده‌اند. و در قدم اوّل یهودیان در زمرهٔ آنان قراردارند.

قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ هَادُوٓاْ إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَآءُ لِلَّهِ مِن دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ ٱلْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٦﴾

یهودیان بر سایر مردم ادّعای فضیلت و برتری داشتند و می‌پنداشتند که فقط ایشانند که از میان همهٔ مردم دوستان خدا ﷻ و فرزندان و عزیزان وی می‌باشند پس خدای سبحان به پیامبرش دستور داد که چون این ادّعای باطل را مطرح کردند به آنان: ﴿**بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر می‌پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر پس آرزوی مرگ کنید**﴾ تا به زعم خود به جایگاه گرامی و برتر خویش دست یابید ﴿**اگر راستگو هستید**﴾ در این پندار که دوستان خدا ﷻ می‌باشید زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین داشته باشد، قطعاً دوست دارد تا از این سرای پر محنت رهایی یابد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمد است که فرمود: ابوجهل لعین گفت: اگر محمّد ﷺ را در کعبه ببینم، او را زیر پایم لگدمال کرده و پایم را بر گردنش می‌فشارم [و خفه‌اش می‌کنم]. پس خبر به رسول خدا ﷺ رسید و فرمودند: «اگر چنین کند، فرشتگان آشکارا او را می‌گیرند و اگر یهودیان آرزوی مرگ کنند، همگی می‌میرند و جایگاه‌های خود را در دوزخ می‌بینند و اگر کسانی که با رسول اکرم ﷺ قصد مباهله را دارند [یعنی نصاری] از مباهله [ملاعنه][1] باز گردند، نه برای خود خانواده‌ای می‌یابند و نه مالی».

این آیه دلالت می‌کند براین‌که میزان و معیار شناخت دوستی انسان نسبت به خداوند ﷻ، آمادگی وی برای ملاقات با اوست.

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُۥٓ أَبَدًۢا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّـٰلِمِينَ ۝٧

﴿**و هرگز آن را آرزو نمی‌کنند به سبب آنچه که از پیش به دستهای خویش**

۱ ـ نگاه: تفسیر [آل عمران/۶۱].

کرده‌اند﴾ یعنی: یهودیان هرگز به سبب آنچه که از کفر، معاصی و تحریف و تبدیل کتاب خداوند ﷻ کرده‌اند، مرگ را آرزو نمی‌کنند چراکه از فرجام شوم اعمال خود بیمناکند. خاطرنشان می‌شود که این آیه معجزه‌ای از معجزات قرآن است زیرا از امری خبر می‌دهد که به موضع یک ملّت در امری که به آینده مربوط است، بستگی دارد سپس یکی از افراد آن ملّت هم نمی‌آید تا خلاف این خبر را ثابت کند ﴿**و خداوند به ستمگران داناست**﴾ پس آنان را در برابر اعمالشان مجازات می‌کند.

قُلْ إِنَّ ٱلْمَوْتَ ٱلَّذِى تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُۥ مُلَـٰقِيكُمْ ۖ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَـٰلِمِ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت شما می‌آید**﴾ یعنی: آن مرگ از همان جهتی که به‌سوی آن گریزانید، به شما می‌رسد و به‌زودی با شما رو دررو خواهد شد ﴿**آن‌گاه به‌سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد**﴾ در روز قیامت ﴿**و به آنچه می‌کردید**﴾ از اعمال زشت ﴿**آگاهتان خواهد کرد**﴾ و شما را در برابر آن مجازات خواهد نمود.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ فَٱسْعَوْا۟ إِلَىٰ ذِكْرِ ٱللَّهِ وَذَرُوا۟ ٱلْبَيْعَ ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾

﴿**ای مؤمنان! چون برای نماز روز جمعه ندا در داده شد**﴾ مراد از آن: اذان دوم است؛ آن‌گاه که امام بر منبر می‌نشیند زیرا در زمان رسول اکرم ﷺ جز این، اذان

دیگری در روز جمعه نبود ولی آن گاه که مدینه فراخ شد و توسعه یافت، حضرت عثمان رضی الله عنه در حضور و موافقت صحابه رضی الله عنهم اذان اوّل را در نماز جمعه افزود و امر کرد تا بر پشت بام بلندترین منزل مدینه در نزدیک مسجد که نام آن «زوراء» بود، اذان اوّل را در دهند تا همه مردم در دور دستهای مدینه آن را بشنوند. آری! چون برای نماز روز جمعه بانگ اذان در داده شد ﴿**پس به‌سوی ذکر خداوند سعی کنید**﴾ یعنی: به‌سوی ذکر و یاد خداوند جل جلاله ــ که نزد جمهور فقها مراد از آن استماع خطبه در مساجد جامع است ــ بشتابید و به آماده کردن اسباب نماز جمعه؛ مانند غسل، وضوء و روی آوردن به‌سوی مسجد مشغول شوید. (فَاسْعَوْا) یعنی بروید. از رفتن به‌سوی نماز جمعه به «سعی» یعنی «شتافتن» تعبیر شد زیرا مطلوب است که انسان مسلمان با همّت و نشاط و جدّیّت و عزم برای ادای نماز جمعه برخیزد زیرا لفظ سعی مفید جدّیّت و عزم است. البتّه مراد از «سعی» این نیست که انسان تند و سریع به‌سوی نماز جمعه برود بلکه مراد توجّه و عنایت به نماز جمعه است چراکه از تند رفتن به‌سوی نماز نهی به عمل آمده است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون اقامت را شنیدید، به‌سوی نماز به راه افتید و باید با وقار و آرامش راه بروید و شتاب نکنید پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به‌اتمام رسانید». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوقتاده آمده است که فرمود: در اثنایی که ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز می‌خواندیم، بناگاه صدای همهمهٔ مردانی شنیده شد. پس چون رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نماز را تمام کردند، خطاب به آن مردان فرمودند: «شما را چه شده است؟ گفتند: هیچ! فقط با شتاب به‌سوی نماز حرکت می‌کردیم. فرمودند: دیگر چنین نکنید و هنگامی که به نماز می‌روید، باید به‌گونه‌ای راه بروید که وقار و آرامش بر شما حاکم باشد پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید».

شایان ذکر است که این روز را به سبب اجتماع مردم در آن برای نماز،

« جمعه » نامیدند و قبل از آن اعراب این روز را « عروبة » یعنی رحمت می‌نامیدند. نقل است که اوّلین کسی که آن را جمعه نامید، کعب‌بن لؤی بود، از آن رو که مردم در آن روز نزد او اجتماع کرده بودند. شایان ذکر است که؛ اوّلین جمعه‌ای که رسول خدا ﷺ برگزار کردند در قباء بود آن‌گاه که به مدینه هجرت کرده و نماز جمعه را در سرای بنی سالم‌بن‌عوف اقامه نمودند و اوّلین کسی که قبل از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، نماز جمعه را در آن اقامه کرد اسعدبن‌زراره بود که آن را در قریه‌ای واقع در یک مایلی مدینه اقامه کرد. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: « نماز جمعه در مکّه فرض شد امّا در آن اقامه نگردید، چراکه تعداد مسلمانان در مکّه اندک بود. یا بدان علّت که شعار نماز جمعه اعلان است و رسول اکرم ﷺ در مکّه به طور پنهانی کار دعوت را پیش می‌بردند و این شعار در آنجا زمینهٔ ظهور نداشت ».

﴿و خرید و فروش را رهاکنید﴾ یعنی: در هنگام شنیدن اذان جمعه، معاملهٔ خرید و فروش را ترک کنید. البتّه سایر معاملات نیز به معاملهٔ خرید و فروش ملحق می‌شود پس ذکر اختصاصی « خرید و فروش » برای آن است که این معامله از مهمترین اعمال مربوط به اسباب کسب معیشت است که شخص در روز به آن مشغول می‌شود لذا این معنی مفید ترک تمام انواع تجارت و معاملات دیگر نیز می‌باشد. بنابراین، چون در روز جمعه مؤذّن برای نماز اذان گفت، هیچ نوع خرید و فروش و معامله‌ای روا نیست. با این وجود، احناف و شافعی‌ها برآنند که هرچند معامله در این وقت شرعاً حرام است امّا چنانچه معامله‌ای انجام گرفت، آن معامله صحیح است و منعقد می‌شود زیرا نهی و حرمت متوجّه نفس معامله نیست بلکه نهی به خاطر غفلت از فرض الهی می‌باشد. امّا در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها آن معامله صحیح نیست و فسخ است. ﴿این﴾ شتافتن به‌سوی ذکر خدا ﷻ و فروگذاشتن خرید و فروش ﴿برایتان بهتر است﴾ یعنی: بهتر از انجام‌دادن معامله و فروگذاشتن سعی به‌سوی نماز است زیرا بر امتثال فرمان خدا ﷻ اجر و جزای

بزرگی مترتّب می‌باشد؛ **﴿اگر می‌دانید﴾** یعنی: اگر از اهل علم و دانایی هستید، مسلّماً این حقیقت بر شما پنهان نمی‌ماند که شتافتن به‌سوی نماز برای شما بهتر از معامله و داد و ستد است.

فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ وَٱبْتَغُواْ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾

﴿و چون نماز گزارده شد﴾ یعنی: چون نماز را تمام کردید و از ادای آن فارغ شدید **﴿در زمین پراکنده شوید﴾** برای تجارت و معامله و کاروباری که بدان در امر گذران زندگی‌تان نیاز دارید. خاطرنشان می‌شود که امر در اینجا مفید اباحت است نه وجوب و حجّتی است برای کسانی که هر امری را بعد از نهی برای اباحت می‌دانند. **﴿و از فضل الله طلب کنید﴾** یعنی: از رزق وی که بدان بر بندگانش تفضّل و انعام کرده است و از فواید و منافع معاملات و کسب و کار طلب کنید **﴿و خداوند را بسیار یادکنید﴾** در اثنای خریدوفروش و معامله پس خدا ﷻ را فراموش نکرده و او را با شکرگزاری و سپاس در قبال خیر دنیوی و اخروی‌ای که به‌سوی آن هدایتتان کرده است، بسیار یاد کنید و نیز او را یاد کنید، به وسیلهٔ اذکاری که شما را به وی نزدیک می‌کند؛ چون گفتن حمد، تسبیح، تکبیر، استغفار و مانند اینها **﴿تا رستگار شوید﴾** به خیر دنیا و آخرت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ دَخَلَ سُوْقاً مِنَ الْأَسْوَاقِ فَقَالَ: لاَإِلٰهَ إِلاَّاللّٰهُ وَحْدَهُ لاَشَرِيْكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٍ، كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَمَحَا عَنْهُ أَلْفَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ ٭ هر کس به بازاری از بازارها درآید و بگوید: لاَإِلٰهَ إِلاَّاللّٰهُ وَحْدَهُ لاَشَرِيْكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٍ، خداوند برای او هزارهزار حسنه می‌نویسد و از او هزار هزار گناه را محو می‌کند».

و به مناسبت اهمیّت نماز جمعه بعضی از احکام و امور مربوط به جمعه را در اینجا نقل می‌کنیم :

۱ ــ به دلیل این آیه ادای نماز جمعه بر هر مسلمانی فرض عین است و این رأی جمهور امّت و جمهور ائمّه می‌باشد و نیز به دلیل این **حدیث‌شریف** : «لَیَنْتَهِیَنَّ اَقْوامٌ عَنْ وَدْعِهِمُ الْجُمُعاتِ اَوْلَیَخْتِمَنَّ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ، ثُمَّ لَیَکُوْنَنَّ مِنَ الْغافِلِیْنَ ۞ باید گروه‌هایی از ترک نمازهای جمعه دست بردارند، در غیر آن خدای عزّوجلّ بر دلهایشان مهر می‌نهد، سپس به طور قطع از غافلان می‌شوند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است : «مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ ثَلاثَ مَرّاتٍ تَهاوُناً بِها، طَبَعَ اللّٰهُ عَلٰی قَلْبِهِ ۞ هر کس جمعه را از روی سبک گرفتن و سهل‌انگاری سه بار ترک کند، خداوند ﷻ بر دلش مهر می‌گذارد». شایان ذکر است که خطاب : (یااَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا) اجماعاً مخصوص به مکلّفین است بنابراین بیماران، اشخاص زمین‌گیر، مسافران، بردگان، زنان، نابینایان و پیرمردانی که جز با راهنما به راه رفته نمی‌توانند ــ در نزد ابوحنیفه ــ مکلّف به انجام آن نیستند.

۲ ــ رفتن به نماز جمعه در اوّل وقت به‌طور زودهنگام مستحبّ است زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ و مسلمانان در اوّل وقت به نماز جمعه می‌رفتند و غذای چاشت (نهار) را تناول نمی‌کردند مگر بعد از ادای آن. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است : «هر کس در روز جمعه غسل جمعه کند سپس در ساعت اوّل به نماز برود، گویی شتری را قربانی کرده است و هر کس در ساعت دوم به نماز جمعه برود، گویی گاوی را قربانی کرده است و هر کس در ساعت سوم به نماز جمعه برود، گویی قوچ‌شاخ‌داری را قربانی کرده است و هر کس در ساعت چهارم به نماز جمعه برود، گویی مرغ ماکیانی را قربانی کرده است و هر کس در ساعت پنجم به نماز جمعه برود، گویی تخم‌مرغی را صدقه نموده است پس چون امام برای خطبه بیرون آید فرشتگان حاضر می‌شوند و به ذکر گوش فرامی‌دهند».

۳ـ غسل جمعه سنّت یا مستحبّ است نه فرض. در **حدیث‌شریف** آمده است: «حَقٌّ لِلّٰهِ عَلٰى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَغْتَسِلَ فِيْ كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ، يَغْسِلُ رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ ۞ حق خداوند است بر ذمّهٔ هر مسلمانی که در هر هفت روز یکبار غسل کند و سر و بدن خویش را بشوید». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس در روز جمعه وضو کند و وضوی خویش را نیکو گرداند، سپس به‌سوی نماز جمعه رفته و گوش فرادهد و خاموش باشد، خداوند ﷻ برای او گناهان میان این جمعه تا جمعهٔ دیگر را به اضافهٔ سه روز دیگر می‌آمرزد و هر کس سنگریزه را لمس کند [یعنی خود را به سنگریزه‌ها مشغول کند] قطعاً کار بیهوده‌ای انجام داده است». همچنین برای نمازگزار مستحبّ است که در مراسم جمعه بهترین جامهٔ خویش را بپوشد، عطر و مواد خشبوکننده استعمال کند، مسواک بزند و خود را پاکیزه بدارد.

۴ـ اگر جمعه در روز عید واقع شود، ساقط نمی‌شود. ولی امام احمدبن‌حنبل می‌گوید: «چون عید و جمعه یکجا شد، فرض جمعه ساقط می‌شود».

۵ـ صحیح آن است که شتافتن (سعی) به‌سوی (ذِكْرِ الله ۞ ذکر خداوند ﷻ) واجب است و (ذِكْرِ الله) شامل نماز، خطبه و موعظه ـ هر سه ـ می‌شود.

٦ـ علما بر تحقّق شرط وجود عدد در برگزاری نماز جمعه اجماع کرده‌اند زیرا جمعه به این نام نامیده نشده است مگر به سبب اجتماعی که در آن وجود دارد. از نظر امام ابوحنیفه و امام محمّد، حدّ اقلّ تعدادی که باید بجز امام در نماز جمعه حاضر باشند، سه تن است هرچند مسافر یا مریض باشند. ولی مالکی‌ها به استناد روایتی که بعداً می‌آید، حدّاقلّ تعداد آن را دوازده‌تن شرط کرده‌اند. و شافعی‌ها و حنبلی‌ها اقلّ تعداد حاضران در آن را چهل تن ذکر کرده‌اند به شرط این‌که مسافر هم نبوده و از اهل آن منطقه باشند.

۷ـ برگزار نمودن نماز جمعه بدون اذن و حضور امام (رئیس دولت اسلامی) صحیح است امّا ابوحنیفه وجود امام، یا جانشین، یا اذن وی را شرط کرده است.

و به احکام خطبه در آیه بعد اشاره خواهد شد.

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا ۚ قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ ۚ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیه نقل کرده اند: مردم مدینه در فقر و فاقه قرار گرفته بودند، روز جمعه‌ای بود و درحالی‌که رسول اکرم ﷺ مشغول ایراد خطبهٔ جمعه بودند، کاروان تجارتی‌ای از شام سر رسید پس مردم سراسیمه به‌سوی آن شتافته و از محضر ایشان متفرّق شدند تا بدانجا که ـ بنا به روایتی ـ در مسجد جز دوازده مرد و هفت زن باقی نماند پس نازل شد: ﴿**و چون تجارت یالهوی ببینند، به‌سوی آن بشتابند**﴾ تجارت: تمام انواع کسب‌ها و دادوستدها را شامل می‌شود و لهو: عبارت از اسباب سرگرمی مانند طبل و ساز و آواز است. (اِنْفَضُّوْا اِلَیْها) یعنی: درحالی متفرّق می‌شوند که به‌سوی کاروان تجارتی روی آورده‌اند ﴿**و تو را ایستاده رها کنند**﴾ بر منبر ﴿**بگو: آنچه نزد خداوند است**﴾ از پاداش بزرگ که همانا بهشت برین می‌باشد؛ ﴿**از سرگرمی و از تجارت بهتر است**﴾ یعنی: از آن دو کاری که به‌سوی آن شتافته و به خاطر آن باقی ماندن در مسجد و شنیدن خطبهٔ رسول‌اکرم ﷺ را فروگذاشتید، بهتر است ﴿**و خداوند بهترین روزی‌دهندگان است**﴾ پس از او طالب روزی شوید، بر او توکّل کنید و با انجام طاعت به‌سوی او متوسّل شوید زیرا این کار از اسباب تحصیل رزق و از بزرگترین عوامل جلب‌کنندهٔ آن به‌سوی شما می‌باشد.

علما به مناسبت ذکر خطبه در این آیهٔ کریمه، احکامی را پیرامون خطبهٔ جمعه بیان کرده‌اند که به موارد مهمّی از آن می‌پردازیم:

۱ ـ مشروع است که خطیب در اثنای ایراد خطبه بایستد و این حکمی است متّفق علیه زیرا به اثبات رسیده که رسول اکرم ﷺ و همچنین خلفای بعد از ایشان جز در حالت ایستادن خطبه ایراد نکرده‌اند. امّا ایستادن در خطبه نزد ابوحنیفه

سنّت است پس اگر امام به حالت نشسته خطبه ایراد کرد، جایز می‌باشد زیرا مقصود حاصل می‌شود ولی همراه با کراهیّت. در نزد مالکی‌ها ایستادن واجب است امّا در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها ایستادن خطیب شرط است بنابراین، خطبه جز به آن صحّت پیدا نمی‌کند.

۲ ـ جمهور علما برآنند که ایراد خطبه شرط انعقاد جمعه است و نماز جمعه جز با ایراد خطبه صحیح نمی‌شود.

۳ ـ خطیب باید در حال ایراد خطبه بر کمان یا عصایی تکیه دهد زیرا در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌ماجه از سعدبن‌ابی‌وقاص ﷺ آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ چون در غزوات خطبه می‌خواندند، بر کمانی تکیه می‌دادند و چون در جمعه خطبه می‌خواندند، بر عصایی تکیه می‌دادند.

۴ ـ جمهور علما برآنند که وقتی خطیب بر منبر بالا شد، باید بر مردم سلام بگوید زیرا در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن عبدالله ﷺ آمده است که چون رسول اکرم ﷺ بر منبر بالا می‌رفتند، بر مردم سلام می‌گفتند. امّا در نزد مالك سلام‌گفتن خطیب، سنّت نیست.

۵ ـ در نزد شافعی، پاکی از بی‌وضویی و جنابت (حَدَث اکبر و اصغر) در حین ایراد خطبه شرط است امّا در نزد جمهور فقها این امر شرط نیست ولی لازم است پس اگر خطیب بدون آن خطبه ایراد کرد، صحّت دارد.

٦ ـ اکثر فقها برآنند که کمترین حدّ خطبه این است که خطیب حمد و ستایش خدای عزّوجلّ را گفته و بر پیامبرش ﷺ درود بفرستد، به تقوای الهی سفارش کند و آیه‌ای از قرآن را بخواند. و در خطبهٔ دوم نیز چنین کند مگر در خطبهٔ دوم به جای خواندن آیه دعا کردن واجب است. و به کمتر از این، خطبه محقّق می‌شود. ولی ابوحنیفه بر آن است که اگر امام در خطبه بر حمد، یا تسبیح، یا تکبیر بسنده کرد، خطبهٔ وی درست است زیرا روایت شده است که عثمان ﷺ بر منبر بالا شد و گفت: «الحمد لله»، سپس به لرزه درافتاد و گفت: «ابوبکر و عمر برای این مقام

مقالی را آماده می‌کردند و شما به امامی فعّال نیازمندتر از امامی قوّال هستید و به زودی به شما خطبه‌ها خواهد آمد». سپس از منبر فرود آمد و نمازگزارد و این عمل وی در محضر صحابه ﷺ بود و کسی از ایشان هم بر وی انکار نکرد.

۷ ـ سکوت حاضران در هنگام ایراد خطبهٔ امام واجب است و سنّت این است که همگی سکوت کنند، چه کسانی که خطبه را می‌شنوند و چه کسانی که نمی‌شنوند و هر دو گروه ـ ان شاءالله ـ در اجر برابرند و هر کس در اثنای خطبه سخن بگوید، کار لغو و بیهوده‌ای را انجام داده است ولی نمازش با این سخن‌گفتن فاسد نمی‌شود.

۸ ـ امام چون بر منبر رفت باید ـ به پیروی از فعل رسول‌اکرم ﷺ ـ رو به‌سوی مردم نماید.

۹ ـ جمهور فقها برآنند که هر کس در حالی به مسجد وارد شد که امام خطبه می‌خواند، باید دو رکعت نماز بگزارد و بعداً بنشیند زیرا در **حدیث‌شریف** به روایت جابر ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون در روز جمعه یکی از شما در حالی آمد که امام خطبه می‌خواند پس باید دو رکعت بگزارد و باید در آنها به اختصار و سبکی عمل نماید». امّا رأی مالک و ابن‌شهاب زهری این است که در حال مشغول‌بودن امام به ایراد خطبه نباید نماز گزارد زیرا بیرون‌شدن امام برای ایراد خطبه نماز را و کلام وی، کلام را قطع می‌کند.

۱۰ ـ خواب شدن در حال ایراد خطبهٔ امام مکروه است زیرا در **حدیث‌شریف** به روایت سَمُره‌بن‌جندب ﷺ آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «چون یکی از شما را در اثنای خطبه خواب پینکی (چرت) در رسید، باید به جای نشستن رفیقش نشسته و رفیقش را به جای خود بنشاند». یعنی: از جای خود جابجا شود تا خواب از سرش برود.

۱۱ ـ در فضیلت جمعه احادیثی آمده است؛ از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت ابوهریره ﷺ است که رسول خدا ﷺ از روز جمعه یادآوری کرده آن گاه

فرمودند: «و در آن ساعتی است که هیچ بندهٔ مسلمانی درحال ادای نماز با آن ساعت همراهی نمی‌کند و در همان حال از خدای عزّوجلّ چیزی نمی‌طلبد مگر این‌که حق تعالی آن را به وی می‌دهد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت صحیح مسلم از ابوموسی رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرموند: «این ساعت [یعنی ساعت اجابت دعا] در روز جمعه از میان آن است که امام بر منبر می‌نشیند تا آن‌گاه که نماز تمام می‌شود».

۱۲ ـ در روایت زهری آمده است که صدر خطبهٔ رسول خدا ﷺ چنین بود: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِيْنُهُ وَنَسْتَغْفِرُهْ، وَنَعُوْذُ بِهِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا. مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَلاٰ مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلاٰ هٰادِيَ لَهْ. وَنَشْهَدُ اَنْ لاٰاِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهْ، اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيْراً وَّنَذِيْراً بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةْ. مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ فَقَدْ رَشَدَ وَمَنْ يَّعْصِهِمَا فَقَدْ غَوىٰ. نَسْأَلُ اللّٰهَ رَبَّنَا اَنْ يَجْعَلَنَا مِمَّنْ يُطِيْعُهُ وَيُطِيْعُ رَسُوْلَهُ وَيَتَّبِعَ رِضْوٰانَهُ وَيَجْتَنِبَ سَخَطَهُ، فَاِنَّمَا نَحْنُ بِهِ وَلَهُ».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ منافقون
مدنی است و دارای یازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با بیان رسوایی‌ها و اوصاف منافقان و مواقف دشمنانۀ آنان علیه رسول اکرم ﷺ و مؤمنان، «منافقون» نامیده شد. این سوره متضمّن هجوم سختی علیه اخلاق منافقان و دسیسه‌های آنان است.

إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَـٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَـٰفِقِينَ لَكَـٰذِبُونَ ﴿١﴾

﴿**چون منافقان نزد تو آیند**﴾ منافق کسی است که اسلام را آشکار کرده و کفر را پنهان می‌دارد. یعنی ای پیامبر ﷺ! چون منافقان به تو رسند و به مجلست حاضر شوند؛ ﴿**می‌گویند**﴾ به زبانهای خود خلاف آنچه را که در دلهایشان است: ﴿**گواهی می‌دهیم که بی‌گمان تو پیامبر خدا هستی**﴾ منافقان گواهی‌شان را با «لام تأکید» مؤکّد می‌کنند، برای اشعار و اعلام این‌که این گواهی، از صمیم دل و

همراه با خلوص نیّت و عقیده صادر شده است. معنای (نَشْهَدُ)، نَعْلَمُ و نَحْلِفُ است یعنی: می‌دانیم و سوگند می‌خوریم که تو رسول خدا هستی **﴿و خداوند می‌داند که تو پیامبر اویی﴾** این تصدیقی است از جانب خدای عزّوجلّ بر گواهی حقّانیّت رسالت محمّد ﷺ که سخن منافقان متضمّن آن است تا چنین فهمیده نمی‌شود که تکذیب منافقان در جملهٔ بعدی، متوجّه این حقیقت می‌باشد **﴿و خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغگویند﴾** در این ادّعا که گواهی‌شان بر رسالت رسول اکرم ﷺ از صمیم قلب و خلوص عقیده است، هرچند لفظ و بیان محض که صرفاً گواهی دادنشان به زبان بر صحّت رسالت است، دروغ نیست زیرا لفظ این سخنشان حقّ است.

ٱتَّخَذُوٓاْ أَيْمَـٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٢﴾

﴿سوگندهای خود را سپر گرفته‌اند﴾ یعنی: سوگندهایی را که به شما دربارهٔ ایمان خود می‌خورند، سپر قرارداده‌اند تا آنان را از گزند شما نگه دارد و در پشت سر آن خود را پنهان دارند تا کشته و اسیر نشوند. این تعبیر دلیل بر آن است که لفظ: «أَشْهَدُ ✿ گواهی می‌دهم» سوگند است. **﴿پس از راه خدا باز داشته‌اند﴾** یعنی: مردم را از ایمان و جهاد و طاعات باز داشته‌اند، به سبب شک پراکنی، عیب‌جویی و طعنه‌زدن در نبوّت که از آنان سرزده است **﴿چه بد است آنچه آنان می‌کنند﴾** از نفاق و بازداشتن از راه خدا ﷻ.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا

يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾

﴿این﴾ دروغ گفتن، بازداشتن از راه خدا ﷻ و اعمال زشت ﴿به سبب آن است که آنان ایمان آوردند﴾ از روی نفاق ﴿سپس کافر شدند﴾ در باطن امر. به‌قولی: آیهٔ کریمه دربارهٔ گروهی نازل شد که ایمان آوردند، سپس مرتد شده و از ایمان خود برگشتند ﴿پس بر دلهایشان مهر نهاده شد﴾ به سبب کفرشان لذا دیگر بعد از این ایمانی به دلهایشان راه نمی‌یابد ﴿پس آنان در نمی‌یابند﴾ و نمی‌فهمند آنچه را که صلاح و رشد و هدایت‌شان در آن است.

۞ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ ۖ وَإِن يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ۖ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ ۖ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ ۚ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ ۚ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ ۖ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٤﴾

﴿و چون آنان را ببینی، بدنهایشان تو را به شگفت آورد﴾ یعنی: شکل و هیأت و منظر آنان برای بیننده شگفت‌آور است چراکه آنان شکل و شمایلی تروتازه و با رونق دارند ﴿و چون سخن گویند، به سخنشان گوش دهی﴾ و پنداری که سخنشان حق و راست است، از بس که زبان و بیانی فصیح و بلیغ دارند. شایان ذکر است که عبدالله‌بن‌ابیّ رئیس منافقان شخصی فصیح، تنومند و خوش منظر بود و چون سخن می‌گفت، رسول خدا ﷺ به سخنش گوش فرامی‌دادند ﴿گویی آنان الوارهایی‌اند تکیه داده بر دیوار﴾ منافقان در نشستن خود در مجالس رسول اکرم ﷺ به حال تکیه داده، به چوبها و الوارهای میان تهی‌ای تشبیه شده‌اند که به دیوار تکیه داده است، چوبهایی که نه چیزی می‌فهمند و نه می‌دانند زیرا از فهم نافع و علمی

که صاحبش از آن بهره‌مند گردد خالی‌اند چنان‌که الوارها اشباحی فـاقد درک و فهم می‌باشند ﴿**هر بانگی را بر ضدّ خود می‌پندارند**﴾ یعنی: آنان با وجود تنومندی اجسام خود، از باطن و معنویّت چنان تهی‌اند که هر بانگی را که می‌شنوند، آن را بانگ هلاکی علیه خود می‌پندارند و تصوّر می‌کنند که آن بانگ آنان را هـدف قرار داده و برآنان فرود آمده است، از بس کـه جبونند و دلهـایشان مـرعوب و بیمناک است پس آنان اشباحی بدون ارواح و صورتهایی بدون معنی هستند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند ﷻ به صورتها و اموالتان نمی‌نگرد بلکه فقط به دلها و اعمالتان می‌نگرد». به قولی: منافقان از آن بیم داشتند کـه دربـارهٔ آنـان آیاتی نازل شود که پرده‌هایشان را بدرد و خونها و مالهایشان را مباح گرداند ﴿**آنان خود دشمن‌اند پس از آنان بر حذر باش**﴾ از این‌که به فرصتی علیه تو دست یابند، یا بر چیزی از اسرارت آگاه گردند زیرا آنان جاسوسانی برای دشمنان کافرت هستند ﴿**خدا بکشدشان**﴾ یعنی: خدا ﷻ آنان را لعنت کند و از رحمت خود طرد نماید. یا این تعلیمی است به مؤمنان که این سخن را بگویند ﴿**چگونه بیراهه مـی‌روند؟**﴾ یعنی: چگونه از حق برگشته و از آن به‌سوی کفر می‌گرایند و تا کجا از حـقیقت انحراف یافته‌اند؟ در **حدیث‌شریف** به روایت امام احمد از ابوهریره‌ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِنَّ لِلْمُنَافِقِيْنَ عَلاٰمٰاتٌ يُعْرَفُوْنَ بِهٰا: تَحِيَّتُهُمْ لَعْنَةٌ، وَطَعٰامُهُمْ نَهْبَةٌ، وَغَنِيمَتُهُمْ غُلُوْلٌ، وَلاٰ يَـقْرَبُوْنَ الْمَسٰـاجِدَ اِلاّٰ هِـجْراً، وَلاٰ يَأْتُـوْنَ الصَّـلاٰةَ اِلاّٰ دُبُـراً، مُسْتَكْبِرِيْنَ لاٰ يَأْلِفُوْنَ وَلاٰ يُؤْلَفُوْنَ، خُشُبٌ بِاللَّيْلِ، صُخُبٌ بِـالنَّهار ❁ مـنافقان دارای نشانه‌هایی هستند که با آنها شناخته می‌شوند: درود و شادباش گفتن آنـها لعـنت است و غذایشان غارت [بی خیر و برکت] و غنیمتشان غلول و خیانت، جز بـا سستی و گرانباری به مسـاجد نـزدیک نـمی‌شوند و جـز در آخـر وقت بـه نـماز نمی‌آیند، مسـتکبر و گـردنکش‌انـد، نـه الفت مـی‌گیرند و نـه مـورد الفت قـرار می‌گیرند، سنگین خواب‌انـد در شب [شب زنـده‌داری نـمی‌کنند] و جـیغ و داد کشنده‌اند در روز».

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ ٱللَّهِ لَوَّوْاْ رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾

﴿**و چون به آنان گفته شود، بیایید تا پیامبر خدا برای شما طلب آمرزش کند، سرهای خود را برگردانند**﴾ یعنی: از روی تمسخر به این سخن و به نشانهٔ بی‌میلی در آمرزش خواهی پیامبر ﷺ برای خود، سرهای خویش را تکان می‌دهند و می‌پیچانند ﴿**و آنان را می‌بینی که تکبرکنان روی برمی‌تابند**﴾ از رسول اکرم ﷺ و درخواست آمرزش‌خواهی ایشان برای خود زیرا خود را بزرگتر از آن می‌بینند و آمرزش‌خواهی را حقیر و بی‌ارزش تصوّر می‌کنند.

قتاده در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: به عبدالله‌بن‌ابیّ گفته شد؛ کاش نزد رسول خدا ﷺ می‌رفتی تا برای تو آمرزش می‌خواستند. امّا او به نشانهٔ تکبّر و خود بزرگ‌بینی سرش را برگرداند. آن‌گاه این آیه نازل شد.

سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٦﴾

﴿**برای آنان یکسان است، چه برایشان آمرزش بخواهی، یا برایشان آمرزش نخواهی**﴾ هرگز این کار به آنان سودی نمی‌رساند، از آن رو که بر نفاق خود پای فشرده و بر کفر خود استمرار می‌ورزند ﴿**هرگز خداوند آنان را نخواهد آمرزید**﴾ یعنی: مادامی که بر نفاق خود قرارداشته باشند ﴿**بی‌گمان خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند**﴾ یعنی: کسانی را که در بیرون‌رفتن از دایرهٔ طاعت و فرورَوی در نافرمانی‌های خداوند ﷻ پای فشرده‌اند، که منافقان در صفّ اوّل این قطار قرار

دارند.

ابن جریر طبری در بیان **سبب نزول** آیهٔ کریمه روایت می‌کند: چون آیهٔ (اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْلاٰ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَن يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ) [توبه / ۸۰] نازل شد، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «برایم در آمرزش‌خواهی رخصت داده شده پس بر هفتاد بار آمرزش‌خواهی برای آنان می‌افزایم، شاید خدای عزّوجلّ برآنان بیامرزد». پس خداوند متعال نازل فرمود: (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ اِسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ ...).

هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُواْ عَلَىٰ مَنۡ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّواْۗ وَلِلَّهِ خَزَآئِنُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَفۡقَهُونَ ﴿٧﴾

سپس حق تعالی به بیان دو نمونه از دشمنی‌های منافقان می‌پردازد، نمونهٔ اوّل این است: ﴿**آنان کسانی اند که می‌گویند، بر کسانی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند**﴾ از پیرامون وی. مراد آنان از این کسان: فقرای مهاجرانند ﴿**و حال آن‌که گنجینه‌های آسمانها و زمین ازآنِ خداست**﴾ پس او قطعاً روزی‌دهندهٔ این مهاجران است ﴿**ولی منافقان در نمی‌یابند**﴾ که خزانه‌های ارزاق به دست خداوند ﷻ است و بنابراین، می‌پندارند که خدای متعال بر مؤمنان گشایش ارزانی نمی‌دارد.

زیدبن‌ارقم رضی الله عنه در بیان **سبب نزول** می‌گوید: از عبدالله‌بن‌ابیّ شنیدم که به یاران خود می‌گفت: «بر کسانی که نزد محمّد ﷺ هستند خرج نکنید تا از پیرامون وی پراکنده شوند». پس این سخن وی را به عمویم گفتم و او آن را به رسول اکرم ﷺ رساند، ایشان مرا خواستند و جریان را به ایشان نقل کردم. آن‌گاه به دنبال

عبدالله‌بن‌ابیّ و یارانش فرستادند، آنها آمدند و سوگند خوردند که این سخن را نگفته‌اند. پس رسول اکرم ﷺ مرا تکذیب و آنان را تصدیق نمودند که بر اثر آن چنان حالت سختی به من دست داد که قبل از آن هرگز مانند آن حالت به من دست نداده بود و در خانه‌ام نشستم ... آن گاه آیهٔ: (إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ ...) نازل شد. بعد از نزول این آیات، ایشان به دنبال من فرستادند و این آیات را بر من خواندند، سپس فرمودند: «همانا خداوند ﷻ تو را تصدیق کرد».

يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ ۚ وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَـٰكِنَّ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

نمونهٔ دوم از دشمنی منافقان این است: ﴿**می‌گویند: اگر به مدینه باز گردیم**﴾ از غزوهٔ بنی‌مصطلق ﴿**قطعاً آن کس که عزتمندتر است، آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد**﴾ گویندهٔ این سخن، عبدالله‌بن‌ابیّ رئیس منافقان بود که مراد آن ملعون از عزیزتران و بلندپایه‌گان، خود وی و همراهانش و مرادش از ذلیل‌تران و فرومایه‌گان، رسول اکرم ﷺ و همراهان ایشان بودند.

امام احمد در بیان **سبب‌نزول** این آیه از زیدبن‌ارقم رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: من با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک[1] حضور داشتم و دو تن که یکی از مهاجران و دیگری از انصار بودند، بر سر نوبت آب با هم کشمکش کردند پس عبدالله‌بن‌ابیّ گفت: اگر به مدینه بازگشتیم، آن کس که عزیزتر است، خوارتر را از آن بیرون خواهد کرد، من نزد رسول اکرم ﷺ آمدم و ایشان را از این سخن وی آگاه ساختم ... و ادامهٔ داستان، مانند سبب نزول ذکر شده در آیهٔ قبل است.

۱ ـ صحیح غزوهٔ بنی‌مصطلق است زیرا عبدالله‌بن‌ابیّ در غزوهٔ تبوک حضور نداشت. نگاه؛ تفسیرالمنیر (۲۸/ ۲۲۴).

﴿حال آن‌که عزت، خاصّ خداوند و پیامبرش و مؤمنان است﴾ یعنی: قوّت و غلبه مخصوص خداوند ﷻ و کسانی است که او عزّتمند و پیروزشان گرداند؛ از پیامبران و بندگان مؤمن نیکوکارش نه غیر آنان ﴿ولی منافقان﴾ از فرط جهل، حیرت، سردرگمی و نیز از آن جهت که بر دلهایشان مهر زده شده است ﴿نمی‌دانند﴾ این حقیقت روشن را. روایت شده است که عبدالله فرزند عبدالله‌بن‌ابیّ‌بن‌سلول در همان غزوه به پدرش گفت: سوگند به آن کس که جز او خدایی نیست تا نگویی که: بی‌گمان رسول خدا ﷺ بلندپایه‌تر و عزیزترند و این من هستم که ذلیل‌تر و فرومایه‌تر می‌باشم؛ به مدینه داخل نخواهی شد. پس عبدالله‌بن‌ابیّ به گفتن این سخن ناگزیر شد و چون به مدینه آمدند، مدّت اندکی بعد از آن مرد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَٰلُكُمْ وَلَآ أَوْلَـٰدُكُمْ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ ﴿٩﴾

آن گاه خداوند ﷻ مؤمنان را از اخلاق منافقان بر حذر می‌دارد یعنی از اخلاق کسانی که اموال و اولادشان آنان را از یاد خدا ﷻ که همانا ادای فرایض اسلام است به خود مشغول گردانید: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و اولادتان شما را از ذکر خداوند غافل نگرداند﴾ به‌قولی: مراد از ذکر خدا ﷻ، قرائت قرآن است ﴿و هر کس چنین کند﴾ یعنی: هر کس با مشغولیّت به دنیا از کار دین غافل شود ﴿پس آن گروه، خود زیانکارانند﴾ یعنی: در زیانکاری خود کامل‌اند زیرا آنان چیزی را که برتر و باقی است، به بهای حقیر و فانی‌ای فروخته‌اند.

وَأَنفِقُوا۟ مِن مَّا رَزَقْنَـٰكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ فَيَقُولَ

رَبِّ لَوْلَآ أَخَّرْتَنِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٠﴾

﴿**و از آنچه روزیتان کرده‌ایم، بخشش کنید**﴾ یعنی: برخی از آنچه را که روزیتان کرده‌ایم، در راه خیر خرج کنید. به‌قولی: مراد ادای زکات فرض است ﴿**پیش از آن‌که مرگ به سراغ یکی از شما بیاید**﴾ به این ترتیب که اسباب مرگ بر وی فرود آید و او حضور نشانه‌های آن را مشاهده کند ﴿**پس بگوید: ای پرودگار من! چرا مرا تا مهلتی نزدیک باز پس نداشتی**﴾ یعنی: چرا به من مهلت ندادی و مرگم را تا مدّت کوتاه دیگری به تأخیر نیفگندی ﴿**تا صدقه بدهم**﴾ از مال خویش ﴿**و از صالحان باشم**﴾ با انجام دادن کارهای شایسته. ابن‌کثیر می‌گوید: «پس در هنگام احتضار هر تقصیرکاری نادم می‌شود و تمدید مدّت عمر خود را می‌طلبد تا به تدارک مافات بپردازد ولی هیهات!».

وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَاۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

﴿**و هرکس اجلش فرارسد**﴾ و عمر مقرّرش که در لوح محفوظ نوشته شده است به پایان آید؛ ﴿**هرگز خداوند آن را به تأخیر نمی‌افگند و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است**﴾ پس چیزی از اعمالتان بر او مخفی نمی‌ماند و او جزادهندهٔتان در برابر اعمالتان می‌باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هرکس مالی دارد که او را به حجّ بیت‌الله می‌رساند، یا در آن بر وی زکات واجب است امّا آن را نمی‌پردازد، در هنگام مرگ طالب بازگشت به دنیا می‌شود». در این اثنا مردی به ابن‌عبّاس رضی الله عنهما گفت: ای ابن‌عبّاس! از خدا پرواکن، آخر این فقط کافر است که طالب بازگشت به دنیا می‌شود نه مؤمن! ابن‌عبّاس رضی الله عنهما فرمود: «اینک در این باره بر شما قرآن را می‌خوانم». آن‌گاه آیهٔ: (يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاتُلْهِكُمْ...) را تا آخر سوره تلاوت کرد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ تغابن

مدنی است و دارای هجده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب ذکر روز قیامت در آن، «تغابن» نامیده شد. روز قیامت را از آن جهت «تغابن» نامیدند که زیـان و خسـارت کـافران در آن نمایان می‌شود. این سوره، آخرین سوره از «مُسبّحات» یعنی سوره‌هایی است که با تسبیح آغاز می‌شوند.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلۡأَرۡضِ ۖ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىۡءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

﴿آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خداوند را تسبیح می‌گوید﴾ یعنی: تمام مخلوقاتی که در آسمانها و زمین خدای سبحان هستند او را از هر نقص و عیبی به پاکی یاد کرده و تنزیه می‌نمایند. قبلاً به این حقیقت اشاره کردیم که این تسبیح، با نطق و بیانی است که ما آن را نمی‌فهمیم چنان‌که فرمودهٔ حق تعالی در این آیه دالّ

براین معنی است : (وَإِن مِّنْ شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لاَ تَفْقَهُوْنَ تَسْبِيْحَهُمْ ۞ و هیچ چیز نیست مگر این‌که به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را درنمی‌یابید) [اسراء / ۴۴]. ﴿او راست فرمانروایی و او راست سپاس﴾ هم فرمانروایی و هم سپاس و ستایش به حق تعالی اختصاص دارد و هیچ چیز از اینها از آنِ غیر وی نیست و بهره‌ای هم که بندگانش از آنها دارند ، همانا از فیض اوست لذا این منّت هم به او باز می‌گردد ﴿و او بر هر چیزی تواناست﴾ پس هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند و قدرتش بر ایجاد تمام مخلوقات یکسان و برابر است.

هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾

﴿اوست آن کس که شما را آفرید پس برخی از شما کافرند و برخی از شما مؤمن﴾ کافر را آفرید و کفرش به فعل و کسب و اختیار خود وی و برخلاف مقتضای فطرت وی است و مؤمن را آفرید و ایمانش به فعل و کسب خود وی و مطابق فطرت سالم وی است که بر یکتاپرستی و ایمان به خدا ﷻ مبتنی است لذا کافر، کفر می‌ورزد و کفر را انتخاب می‌کند و مؤمن ایمان می‌آورد و ایمان را انتخاب می‌کند و همهٔ اینها به اذن الهی است : (وَمَا تَشَاؤُوْنَ إِلاَّ أَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ ۞ و شما نمی‌خواهید [و خواستهٔ شما نافذ نیست] مگر آن‌که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد » [انسان / ۷۶]. ﴿و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست﴾ پس هیچ امر نهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند و او جزادهندهٔ‌تان در برابر اعمالتان است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود ؓ آمده است : « همانا یکی از شما به عمل اهل

بهشت عمل می‌کند تا بدانجا که میان او و میان بهشت جز یک گز یا یک باع[1] فاصله وجود ندارد پس نوشته [لوح محفوظ] بر او سبقت می‌گیرد، آن گاه به عمل اهل دوزخ عمل می‌کند و به آن وارد می‌شود و همانا یکی از شما به عمل اهل دوزخ عمل می‌کند تا بدانجا که میان او و میان دوزخ جز یک گز یا یک باع فاصله وجود ندارد، آن گاه کتاب [نوشتهٔ لوح محفوظ] بر وی سبقت می‌گیرد پس به عمل اهل بهشت عمل می‌کند و به آن وارد می‌شود». علما می‌گویند: این حدیث به معنی تعلّق علم ازلی حق تعالی به هر معلومی است پس همان چیزی روی می‌دهد که خداوند ﷻ دانسته، اراده نموده و حکم کرده است.

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿٣﴾

﴿آسمانها و زمین را به حق﴾ یعنی: به عدل، به تدبیر درست و حکمت بالغه ﴿آفرید﴾ به‌قولی معنی این است: آسمانها و زمین را برای آشکار کردن حق آفرید به این ترتیب که نیکوکار در قبال نیکوکاری‌اش و بدکار در قبال بدکرداری‌اش جزا داده شود ﴿و شما را صورتگری کرد و صورتهایتان را نیکو آراست﴾ یعنی: حق تعالی انسانها را در کامل‌ترین صورت، نیکوترین ساختار و زیباترین شکل آفرید. و مانند این آیه است فرمودهٔ حق تعالی در سورهٔ «انفطار»: (يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَكَّبَكَ ۞ هان ای انسان! چه چیز تو را در حقّ پروردگار بخشنده‌ات غرّه کرد؟ همان که تو را آفرید و استوار کرد پس متعادل ساخت) [انفطار / ۶-۷]. البتّه امتیاز بنی آدم

---

۱ - باع: عبارت است از اندازهٔ فاصله میان انگشتان هر دو دست از هم گشاده که برابر با (۱۶۲) سانتی‌متر است.

در نیکویی صورت و زیبایی اندام و قامت وی نیست بلکه این خلقت شگرف، دلالت روشن و آشکاری است برای مردمی که در قدرت آفریننده و حکمت و عظمت وی می‌اندیشند چنان‌که صورت روحانی انسان و توانایی‌های عقلی تکان‌دهنده و عظیم وی دلالتی بزرگتر و برتر بر این امر است چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۞ و در زمین نشانه‌هایی است برای اهل یقین و آیا در خویشتن خویش نمی‌نگرید؟» [ذاریات / ۵۱]. ﴿و به‌سوی اوست بازگشت﴾ در سرای آخرت پس نهاد و سیرتتان را نیکو و زیبا سازید چنان‌که حق تعالی صورت ظاهرتان را زیبا گردانید.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤﴾

آن گاه حق تعالی از علم خویش به تمام کائنات آسمانی و زمینی و تمام پنهانها و آشکارها خبر داد و فرمود: ﴿آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند﴾ و هیچ امری از آنها بر او پنهان نمی‌ماند ﴿و آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌دارید می‌داند و خداوند به راز سینه‌ها﴾ یعنی: به آنچه که هر انسانی آن را در ضمیر خود پنهان می‌دارد ﴿داناست﴾ همچون حدیث نفس و خطرات قلب.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٥﴾

﴿آیا﴾ ای کفّار ﴿**خبر کسانی که پیش از این کفر ورزیدند**﴾ از امّت‌های گذشته؛ مانند اقوام نوح، عاد و ثمود ﴿**به شما نرسیده است؟**﴾ یعنی: خبر این امّت‌ها به شما در قرآن رسیده است و شما از این امر آگاهید که چگونه پیامبرانشان آنان را به‌سوی یگانگی خدای متعال و پرستش وی و ترک آنچه که به جای وی به اربابی گرفته‌اند دعوت نمودند و چسان در فرجام دروغ‌انگاران نابود شدند و سرانجام کار پیامبران ﷺ و مؤمنان به ایشان، نجات و رستگاری بود ﴿**پس وبال کار خود را چشیدند**﴾ وبال: سنگینی و سختی است و مراد از آن، عذابی است که آن امّت‌ها در دنیا به آن دچار شدند ﴿**و ایشان را عذابی است دردناک**﴾ در آخرت، که عبارت از عذاب دوزخ می‌باشد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُۥ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَقَالُوٓاْ أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُواْ وَتَوَلَّواْ ۚ وَّٱسْتَغْنَى ٱللَّهُ ۚ وَٱللَّهُ غَنِىٌّ حَمِيدٌ ﴿٦﴾

﴿این﴾ عذاب تلخ و دردناک در هر دو سرای دنیا و آخرت؛ ﴿**به سبب آن است که پیامبرانشان برای آنان معجزات آشکار می‌آوردند پس گفتند: آیا ما را آدمیان هدایت می‌کنند؟**﴾ یعنی: چون پیامبران با معجزات آشکار به‌سوی آنان می‌آمدند، هر قومی از آنان ــ در مقام انکار و تعجّب از این امر که پیامبر از جنس بشر باشد این سخن را به پیامبرانشان می‌گفتند ﴿**پس کافر شدند و روی بر تافتند**﴾ یعنی: آن امّتها به پیامبران علیهم السلام و به آنچه که همراه آورده بودند، کافر شدند و از ایشان روی گردانیدند و در آنچه که پیامبران علیهم السلام آورده بودند، تدبّر و اندیشه نکردند ﴿**پس خداوند بی‌نیازی جست**﴾ از ایمان و عبادتشان ﴿**و خداوند بی‌نیاز ستوده است**﴾ یعنی: او از جهانیان و از عبادت و نیایش آنان برای خود بی‌نیاز و از جانب تمام مخلوقات خویش به زبان قال و حال ستوده است.

زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن لَّن يُبْعَثُواْۚ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْۚ وَذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧﴾

﴿کافران پنداشته‌اند که هرگز برانگیخته نمی‌شوند، بگو: آری؛ قسم به پروردگار من که البتّه برانگیخته می‌شوید﴾ خداوند ﷻ پیامبرش را دستور داد تا بر این امر به آنان سوگند بخورد. یعنی: سوگند به خدای عزّوجلّ که شما از قبرهایتان برانگیخته می‌شوید **﴿سپس به آنچه کرده‌اید، آگاه ساخته می‌شوید﴾** یعنی: به منظور برپاداشتن حجّت علیه شما، قطعاً از اعمالتان خبر داده شده و سپس در برابر آن جزا داده می‌شوید **﴿و این﴾** رستاخیز و جزا **﴿بر خداوند آسان است﴾** نه دشوار، به سبب قدرت تامّهٔ وی. این سومین آیه در قرآن کریم است که خداوند متعال در آن به پیامبرش دستور داده است تا به نام پروردگار خویش بر وقوع و تحقّق قطعی معاد سوگند بخورد. آیهٔ اوّل این فرمودهٔ حق تعالی است: (وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِيْ وَرَبِّيْ، إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينْ) [یونس/ ۵۳]. آیهٔ دوم این فرمودهٔ وی است: (وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لاَ تَأْتِيْنَا السَّاعَةُ، قُلْ بَلٰى وَرَبِّيْ لَتَأْتِيَنَّكُمْ) [نساء/ ۳] که ترجمه و تفسیر آنها گذشت و این هم سومین آیه در این مورد است.

فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلْنَاۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٨﴾

﴿پس به خدا و پیامبرش و نوری که فرو فرستاده‌ایم، ایمان آورید﴾ یعنی: هرگاه قضیه چنین است پس خداوند ﷻ، پیامبرش محمّد ﷺ و قرآن را تصدیق کنید زیرا قرآن نوری است که از تاریکی‌های گمراهی به‌سوی روشنایی هدایت رهنمون

می‌شود **﴿و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است﴾** پس چیزی از سخنان و افعالتان بر او پنهان نمی‌ماند و یقیناً شما را در برابر کارنامه‌تان جزا می‌دهد پس باید ایمانتان صحیح و سالم باشد.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ ٱلْجَمْعِ ۖ ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلتَّغَابُنِ ۗ وَمَن يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ وَيَعْمَلْ صَٰلِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٩﴾

﴿روزی که شما را برای روز جمع﴾ یعنی: برای روز قیامت **﴿گرد می‌آورد﴾** زیرا اهل محشر در آن برای جزا گردآورده می‌شوند و در آن میان هر عمل‌کننده‌ای با عملش، میان هر پیامبری با امّتش، میان هر مظلومی با ظالمش و میان اوّلین و آخرین گردآورده می‌شود **﴿آن روز روز تغابن است﴾** زیرا غبن و فریب‌خوردگی کافر با ترک ایمان؛ و غبن و زیان مؤمن با کاستی و کوتاهی وی در ایمان و عمل در آن روز آشکار می‌شود همچنین برخی از اهل محشر در آن بر برخی دیگر زیان می‌رسانند پس در آن اهل حق بر اهل باطل زیان می‌رسانند و غبن و زیانی بزرگتر از زیان واردکردن اهل بهشت بر اهل دوزخ نیست پس گویی اهل دوزخ خیر را به شرّ، خوب و سره را با پست و ردی و نعمت را با عذاب بدل خواسته‌اند و اهل بهشت بر عکس این. گفته می‌شود: «غَبِنْتُ فَلاناً ❁ بر فلان غبن وارد کردم» آن گاه که به او چیزی را بفروشی یا از او چیزی را بخری امّا زیان به طرف او بوده و او در معامله فریب خورده باشد. پس مغبون و زیانمند حقیقی کسی است که خانواده و جایگاه خود در بهشت را از دست داده و باخته باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ بنده‌ای به بهشت وارد نمی‌شود مگر این‌که جایگاه وی در دوزخ نیز

ـ چنانچه از بدکاران می‌بود ـ به وی نشان داده می‌شود تا بر شکر و سپاس وی بیفزاید و هیچ بنده‌ای نیست که به دوزخ وارد شود مگر این‌که جایگاه وی از بهشت به وی بیانده می‌شود ـ چنانچه از نیکوکاران می‌بود ـ تا بر دریغ و حسرت وی بیفزاید».

﴿و هر کس به خداوند ایمان آورده و عمل صالحی انجام داده باشد، بدیهایش را از او بسترد﴾ یعنی: هر کس اقرار و تصدیق را با عمل صالح جمع کرد، سزاوار آن است تا گناهانش از وی زدوده شود **﴿و او را به باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است در آورد، که جاودانه برای همیشه در آن باشند، این﴾** زدودن گناهان و وارد کردن به بهشت همراه با جاودانه‌گی ابدی در آن؛ **﴿کامیابی بزرگ است﴾** یعنی: کامیابی‌ای است که هیچ کامیابی دیگری با آن برابری نمی‌تواند کرد.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿١٠﴾

﴿و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده‌اند، آن گروه اهل دوزخ‌اند و در آن جاودانه خواهند بود و چه بد سرانجامی است﴾.

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این دو آیه برای توضیح و بیان «تغابن» یاد شده، حال نیکبختان و بدبختان را ذکر نمود پس هر دو آیه تفصیل و تفسیر آن تغابن‌اند.

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۗ وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥۚ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ﴿١١﴾

﴿**هیچ مصیبتی**﴾ مانند سختی، بیماری، مرگ نزدیکان، زندان، نابودی مال و غیر آن از مصایب ﴿**نمی‌رسد مگر به اذن الله**﴾ یعنی: به قضا و قَدَر وی. به قولی: **سبب‌نزول** آن این بود که کفّار گفتند: اگر راه‌وروش مسلمانان حق بود، می‌بایست خداوند ﷻ آنان را در دنیا از مصایب نگه می‌داشت ﴿**و هر کس به خداوند ایمان آورد، دلش را به راه آورد**﴾ یعنی: هر کس باور داشته باشد و بداند که جز آنچه خداوند ﷻ بر وی مقدّر نموده است به او نمی‌رسد، حق تعالی در هنگام مصیبت دلش را به راه صحیح می‌برد و بنابراین، او متوجّه می‌شود که آن مصیبت از جانب خدا ﷻ است و آنچه که به وی رسیده، قرار نبوده و نیست که از وی دور شود و خواه ناخواه به وی رسیدنی است و آنچه که باید به وی نرسد، خواه‌ناخواه به وی رسیدنی نیست پس ـ چنان‌که ابن‌عبّاس ﷺ نیز در تفسیر آیه گفته است ـ او در این هنگام به قضای خداوند ﷻ تسلیم می‌شود و استرجاع: (اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیهِ رَاجِعُوْن) می‌گوید پس در مصیبت صبر و بر نعمت شکر می‌گزارد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است. ﴿**و خداوند به هر چیزی داناست**﴾ یعنی: او دارای علمی بلیغ و همه جانبه است و هیچ چیز از این امور بر او مخفی نمی‌ماند پس به او ایمان آورید و به قضاوقَدَر وی تسلیم شوید.

وَأَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا۟ ٱلرَّسُولَ ۚ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٢﴾

﴿**و خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید**﴾ یعنی: به فرمانبرداری خداوند ﷻ و فرمان‌برداری از کتاب و پیامبرش مشغول شوید؛ با فرمان‌بردن از شخص وی در حیاتش و فرمان‌بردن از سنّت وی بعد از وفاتش ﴿**پس اگر روی برتابید**﴾ یعنی: اگر از فرمانبرداری اعراض کنید پس گناه شما بر دوش خود شماست و بر پیامبر هیچ

باکی نیست **﴿زیرا جز این نیست که بر پیامبر ما فقط پیام رسانی آشکار است﴾** و جز این دیگر هیچ تکلیفی بر عهدهٔ او نیست و او این مهمّ را نیز به درستی به انجام رسانیده است.

ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾

﴿خداست که هیچ معبودی جز او نیست﴾ یعنی: فقط او سزاوار عبودیّت است نه غیر او پس او را به یگانگی بخوانید و با او چیزی را شریک نیاورید **﴿و مؤمنان باید بر خدا توکّل کنند﴾** یعنی: مؤمنان باید امور خود را به او تفویض کرده و بر او تکیه نمایند، نه بر غیر او.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِنَّ مِنْ أَزْوَٰجِكُمْ وَأَوْلَـٰدِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَٱحْذَرُوهُمْ ۚ وَإِن تَعْفُوا۟ وَتَصْفَحُوا۟ وَتَغْفِرُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده اید، در حقیقت برخی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند﴾ زیرا آنها شما را از انجام خیر و عمل صالح به خود مشغول می‌گردانند، یا شما را به قطع پیوند رَحِم، یا به معصیت پروردگار وا می‌دارند و انسان بر اثر محبّتی که به آنان دارد، نمی‌تواند در برابر خواستهٔ آنان مقاومت کند.

سبب‌نزول آیهٔ کریمه این بود که مردانی از اهالی مکّه اسلام آوردند و خواستند که هجرت کنند پس همسران و فرزندانشان به آنان اجازهٔ این کار را ندادند بنابراین، خدای سبحان فرمان داد که از آنان برحذر باشند و اطاعت‌شان نکنند.

مجاهد می‌گوید: «سوگند به خدا ﷻ که همسران و فرزندان در دنیا با آنان دشمنی نکردند ولی دوستی و محبّت آنان بر آن وادارشان کرد که از مال حرام بیندوزند و خرج آنان کنند». ﴿**پس از آنان حذر کنید**﴾ یعنی: از همسران و فرزندانتان حذر کنید؛ از این‌که دوستی و شفقت برآنان را بر طاعت خدای عزّوجلّ برگزینید پس مبادا رغبتتان در رساندن خیر و منفعت برای آنان، شما را بر آن وادارد که با ارتکاب نافرمانی خداوند ﷻ برایشان مال اندوزی کنید ﴿**و اگر عفو کنید و درگذرید و بیامرزید**﴾ گناهانی را که مرتکب می‌شوند و سرزنششان را در برابر آن گناهان فرو گذارید و گناهانشان را بپوشانید؛ ﴿**به راستی خدا آمرزگار مهربان است**﴾ هم برای شما و هم برای ایشان.

در بیان **سبب‌نزول** این بخش از آیهٔ کریمه آمده است: همسران و فرزندان مردی او را از هجرت بازداشته و سست ساخته بودند پس چون دید که مردم از وی در هجرت سبقت گرفته‌اند و در دین خدا ﷻ دانسته و دانشمند شده‌اند، بر آن شد تا همسران و فرزندانش را مجازات کند، همان بود که این ارشاد الهی نازل شد.

إِنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَأَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌ ۚ وَٱللَّهُ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

﴿**جز این نیست که اموال و اولادتان فتنه‌ای برای شما هستند**﴾ یعنی: وسیلهٔ ابتلا و آزمون و مایهٔ رنج و محنت شما هستند زیرا دوستی اموال و اولاد است که شما را بر کسب حرام و بازداشتن حقّ الله ﷻ وا می‌دارد پس مرد باید که از این آزمون پیروز بیرون آید ﴿**و مزد بزرگ فقط نزد خداوند است**﴾ برای کسانی که طاعت و ترک معصیت وی را بر محبّت مال و فرزندان ترجیح می‌دهند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «يَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي، يَكُونُ فِيهِ هَلاكُ الرَّجُلِ عَلَى يَدِ زَوْجِهِ وَوَلَدِهِ، يُعَيِّرَانِهِ بِالْفَقْرِ، فَيَرْكَبُ مَرَاكِبَ السُّوءِ، فَيَهْلَكُ * بر امّت من زمانی می‌آید که در آن نابودی مرد بر دست زن و فرزند وی است زیرا آنان او را به فقر طعنه می‌زنند، در

نتیجه او [برای کسب مال] به راه‌های بد سوار می‌شود و برانجام نابود می‌گردد ». [و حقّا که همین عصر و زمان نیز آمده است و امروزه ما شاهدیم که بسیاری از اشخاص برای ارضای خواسته‌ها و امیال زنان و فرزندان خود، به دزدی، ارتشا، غارت بیت‌المال، تجارت موادّ مخدّر و امثال آن روی می‌آورند]. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: « اِنَّ لِكُلِّ اُمَّةٍ فِتْنَةً، وَاِنَّ فِتْنَةَ اُمَّتِيْ اَلْمَالُ ۞ همانا برای هر امّتی فتنه‌ای است و همانا فتنهٔ امّت من مال است ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: « اَلْوَلَدُ ثَمَرَةُ الْقُلُوْبِ وَاِنَّهُمْ مَجْبَنَةٌ مَبْخَلَةٌ مَحْزَنَةٌ ۞ فرزند ثمرهٔ دلهاست ولی بی‌گمان آنان ابزار ترسو سازنده، بخیل کننده و اندوه آفرین‌اند ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: « لَيْسَ عَدُوُّكَ الَّذِيْ اِنْ قَتَلْتَهُ كَانَ فَوْزاً لَكَ، وَاِنْ قَتَلَكَ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ وَلٰكِنَّ الَّذِيْ لَعَلَّهُ عَدُوٌّ لَّكَ: وَلَدُكَ الَّذِيْ خَرَجَ مِنْ صُلْبِكَ، ثُمَّ اَعْدىٰ عَدُوٌّ لَّكَ مَالُكَ الَّذِيْ مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ ۞ دشمن تو آن کسی نیست که اگر او را بکشی رستگاری‌ای است برای تو و اگر او تو را بکشد به بهشت داخل می‌شوی ولی کسی که شاید او دشمن توست: فرزند توست که از صلب تو بیرون آمده است، سپس دشمن‌ترین دشمن برای تو مال توست که تحت تملّک تو در آمده است ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: « يُؤْتىٰ بِرَجُلٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُقَالُ: اَكَلَ عِيَالُهُ حَسَنَاتَهُ ۞ در روز قیامت مردی آورده می‌شود پس گفته می‌شود: عیال وی حسنات وی را خورده‌اند ».

فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسْتَطَعْتُمْ وَٱسْمَعُواْ وَأَطِيعُواْ وَأَنفِقُواْ خَيْرًا لِّأَنفُسِكُمْ ۗ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾

﴿پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید﴾ یعنی: تا آنجا که طاقت و توان دارید و سعی و کوشش شما به پایهٔ آن می‌رسد، تقوا و خداترسی داشته باشید. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: « إِذَا

اَمَرْتُكُمْ بِاَمْرٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَااسْتَطَعْتُمْ، وَمٰا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ ✿ چون شما را به امری فرمان دادم پس تا آنجا که می‌توانید آن را انجام دهید و از آنچه که شما را از آن نهی می‌کنم، بپرهیزید». ﴿و بشنوید و اطاعت کنید﴾ یعنی: آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوید بشنوید، از اوامر اطاعت کنید و در همه حال تسلیم امر خدا ﷻ و رسول وی ﷺ باشید ﴿و خیری را برای خودتان انفاق کنید﴾ یعنی: انفاقی بکنید که به خیر خودتان است. یا معنی این است: از اموالی که خداوند متعال به شما روزی داده است، در راه‌های خیر انفاق کنید و به آن بخل نورزید و برای نفسهایتان خیری را تقدیم کنید. یا مراد از خیر؛ مال است، یعنی: مال را انفاق کنید و آن را بدهید ﴿و هر کس از بخل نفس خود نگاه داشته شد پس آن گروه ایشانند رستگاران﴾ یعنی: هر کس که خداوند ﷻ او را از آفت بخل نگه داشت و بنابراین، او در راه خدا ﷻ و در راه‌های خیر انفاق کرد پس آن گروه ایشانند نایل‌شدگان به هر خیری و دست‌یافتگان به هر مطلوبی.

از سعیدبن جبیر رحمه‌الله در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که فرمود: چون آیهٔ (فَاتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ ✿ از خدا به حقّ تقوای آن پروا کنید) [آل‌عمران / ۱۰۲] نازل شد، کار بر مسلمانان دشوار گشت پس چنان به عبادت و نیایش و نماز قیام کردند که پاشنه‌های پایشان ورم کرد و پیشانی‌هایشان زخم برداشت، همان بود که خدای عزّوجلّ برای سبک کردن کار بر مسلمانان نازل فرمود: (پس تا آنجا که می‌توانید از خدا پروا دارید). بنابراین، گروهی از مفسّران مانند قتاده برآنند که این آیه ناسخ آیهٔ [آل عمران] می‌باشد امّا دیگران برآنند که میان دو آیه تعارضی نیست زیرا مراد آیهٔ آل عمران نیز تقوایِ ما فوق توان نیست بلکه انسان در محدودهٔ توانایی خود به تقوای الهی مأمور است. بنابراین، این آیه تفسیرکنندهٔ آیهٔ [آل عمران] است نه ناسخ آن.

إِن تُقْرِضُوا۟ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَٰعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ۚ وَٱللَّهُ

شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٧﴾

﴿**اگر الله را وامی نیکو دهید**﴾ و در نتیجه با اخلاص نیّت، طِیْب‌خاطر و با کمال رغبت اموال خود را در راه‌های خیر مصرف کنید ﴿**آن را برای شما مضاعف می‌گرداند**﴾ و هر حسنه را از ده برابر تا هفتصد برابر می‌گرداند ﴿**و بر شما می‌بخشاید**﴾ یعنی: همراه با این دو چندان کردن، آمرزش گناهانتان را نیز بر شما می‌افزاید و به آن ضمیمه می‌کند ﴿**و خداوند قدردان بردبار است**﴾ پس هر کس را که از وی اطاعت کند، به چندین برابر پاداش می‌دهد و به مجازات نافرمانان شتاب نمی‌کند. قرض نیکو یا همان قرض الحسنه: عبارت از صدقه‌دادن از مال حلال همراه با اخلاص و طِیْب خاطر است.

عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

﴿**دانای غیب و شهادة است**﴾ یعنی: حق تعالی دانای نهان و آشکار است ﴿**عزیز حکیم است**﴾ یعنی: او غالب و پیروزمند و دارای حکمت بالغه است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ طلاق

مدنی است و دارای دوازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب بیان احکام طلاق وعدّه در آن و نیز افتتاح آن با این فرمودهٔ حق تعالی: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ ...) «طلاق» نامیده شد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحۡصُواْ
ٱلۡعِدَّةَۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ رَبَّكُمۡۖ لَا تُخۡرِجُوهُنَّ مِنۢ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخۡرُجۡنَ
إِلَّآ أَن يَأۡتِينَ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖۚ وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ
ٱللَّهِ فَقَدۡ ظَلَمَ نَفۡسَهُۥۚ لَا تَدۡرِي لَعَلَّ ٱللَّهَ يُحۡدِثُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ أَمۡرٗا ﴿١﴾

﴿ای پیامبر! چون خواستید زنان را طلاق گویید پس طلاق گویید آنان را در وقت عدهٔ آنان﴾ یعنی: در وقتی که به‌سوی عدهٔ خویش روی آورده باشند، یا در وقتی که عدّه‌شان آغاز تواند شد؛ و آن در زمانی است که صلاحیّت و ظرفیّتِ گذراندن عدّه را داشته باشد. مراد این است که زنان را در مقطع پاک‌بودنشان از عادت ماهیانه‌ای طلاق گویید که در آن جماع و مقاربت واقع نشده باشد، سپس آنان را واگذارید تا عدّه‌شان سپری شود پس هرگاه آنان را بدین صورت طلاق دادید، در حقیقت در وقتی مناسب با عدّه طلاقشان داده‌اید. ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال اوّلاً برای تشریف و گرامیداشت پیامبرش ﷺ، ایشان را به این حکم مخاطب ساخت و مورد ندا قرار داد، سپس همراه با پیامبرش ﷺ امّت ایشان را نیز مخاطب گردانید و با توجّه به این‌که آن حضرت ﷺ امام امّت خویش‌اند پس نداکردنشان در حقیقت نداکردن امّت است.

ابوداوود از اسماء بنت یزیدبن سکن انصاری رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که فرمود: من در زمان رسول‌اکرم ﷺ طلاق داده شدم درحالی‌که قبل از آن برای مطلّقه عدّه‌ای نبود پس من اوّلین زنی بودم که عدّه شمردن برای طلاق در بارهٔ وی نازل شد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی الله عنه آمده است که فرمود: «من زن خویش را در حال حیضش طلاق دادم پس پدرم عمر رضی الله عنه این موضوع را به رسول اکرم ﷺ یادآور شد، رسول خدا ﷺ از این کارم به خشم آمدند و فرمودند: باید به او رجوع نماید، سپس او را نگه دارد تا از حیض (عادت ماهیانه) خویش پاک شود، آن‌گاه حیض گردد و باز پاک شود پس در این هنگام اگر صلاح دید که طلاقش دهد، باید او را درحال طهر وی و قبل از آن‌که با وی نزدیکی کند، طلاق گوید. این است عدّه‌ای که خدای عزّوجلّ به آن امر نموده است». پس آیهٔ کریمه دلیل بر حرمت طلاق در حال حیض است.

فقها گفته‌اند که طلاق بر سه نوع است: طلاق سنّی، طلاق بدعی و طلاقی که نه سنّی است و نه بدعی.

طلاق سنّی: طلاقی است که در طهری واقع شده باشد که در آن مرد با زن خویش مقاربت نکرده باشد، یا طلاق وی در اثنای بارداری ای است که به وضوح علایم آن آشکار شده باشد.

طلاق بدعی: طلاق گفتن زن در اثنای حیض یا در طهری است که در آن مقاربت صورت گرفته باشد. این نوع از طلاق از آن رو بدعت است که در اثنای آن احتمال بارداری زن متصوّر می‌باشد، یا این طلاق به طولانی کردن مدّتی که او برای پایان عدّهٔ خویش انتظار می‌کشد می‌انجامد و این خود سبب الحاق ضرر به وی می‌گردد.

امّا طلاقی که نه سنّی است و نه بدعی: طلاق گفتن دختر صغیره یا زن آیسه (ناامید از حیض به سبب کبر سنّ) یا طلاق‌گفتن زنی است که شوهر هنوز با وی مقاربت جنسی انجام نداده است. شایان ذکر است که به اتّفاق فقها افضل و احسن در طلاق این است که شوهر زنش را یک طلاق گوید و بعد از آن او را واگذارد که عدّهٔ خویش را سپری نماید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بی‌گمان از منفورترین حلالها نزد خداوند ﷻ طلاق است» بنابراین، هرچند طلاق در اسلام جایز و مشروع می‌باشد ولی باید به آن در هنگام ضرورت و اضطرار متوسّل شد و ضوابط شرعی را در آن رعایت کرد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا ﷺ حفصه را طلاق دادند و او نزد خانوادهٔ خویش آمد، در این اثنا خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود و به ایشان دستور داده شد که: به وی رجوع نمایند زیرا او روزه‌دار و شب زنده‌دار است و در بهشت نیز از همسران ایشان می‌باشد».

﴿و عدّه را بشمارید﴾ یعنی: ای شوهران! حساب عدّه را نگه داشته و وقتی را که طلاق در آن واقع شده است به خاطر بسپارید تا زن با طولانی‌شدن مدّت عدّه

متضرّر نشود. شایان ذکر است که عدّه بنابر اختلاف فقها[1] سه طهر (پاکی) یا سه حیض (عادت ماهیانه) است **﴿و از خدا، پروردگارتان بترسید﴾** پس او را در اوامرش نافرمانی نکرده و به زنان زیان وارد نسازید **﴿آنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید﴾** یعنی: تا آن‌گاه که در دوران عدّه‌شان هستند، آنان را از خانه‌هایی که در هنگام طلاق در آن بوده‌اند بیرون نکنید. حق تعالی برای بیان کمال استحقاق زنان مطلّقه به سکونت در آن خانه‌ها در مدّت عدّه، خانه‌ها را به زنان منسوب کرد. آن‌گاه زنان مطلّقه را نیز از بیرون رفتن نهی کرد و فرمود: **﴿و خودشان هم بیرون نروند﴾** یعنی: خود زنان نیز تا آن گاه که در عدّه هستند، از آن خانه‌ها ـ جز برای کاری ضروری ـ بیرون نروند. رأی ابوحنیفه این است که برای زن مطلّقه جواز ندارد که از خانه‌ای که دُر آن عدّه می‌شمارد، در شب یا روز بیرون شود چه طلاق وی رجعی باشد و چه بائن امّا برای کسی که شوهرش وفات کرده و او در حال گذراندن عدّهٔ وفات است، بیرون شدن در روز برای انجام امور ضروری جواز دارد امّا از طرف شب نباید بیرون رود چرا که به آن نیازی وجود ندارد **﴿مگر آن که مرتکب کار ناشایست آشکاری شوند﴾** یعنی: ایشان را از خانه‌هایشان در وقت سپری کردن عدّه بیرون نکنید مگر این‌که مرتکب عمل فاحشهٔ زنا گردند. به‌قولی: مراد از (فَاحِشَةٍ مُّبَیِّنَه) بد زبانی و زبان درازی زن بر کسی است که در آن خانه با وی ساکن است.

﴿و این است حدود الهی﴾ یعنی: این احکامی که خداوند متعال آنها را به بندگان خود بیان کرده است، همانا حدّ و مرزهایی است که او برایشان ترسیم نموده پس جایز نیست که از این مرزها تجاوز کنند **﴿و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، به راستی که بر خود ستم کرده است﴾** با افگندن خود به ورطهٔ نابودی **﴿شاید که خداوند بعد از این کاری را پدید آورد﴾** یعنی: شاید وقتی زن مطلّقه در خانهٔ شوهر

---

۱ ـ عدّه در نزد ابوحنیفه سه حیض و در نزد شافعی سه طهر است.

باقي بماند، خداوند ﷻ بین دلهایشان الفت اندازد و به یک‌دیگر بازگردند. به‌قولی: مراد برانگیختن شوهران بر گفتن یک طلاق و نهیشان از گفتن سه طلاق است زیرا در صورتی که شخص زنش را سه طلاق گفت و آن گاه از فراق زنش پشیمان و نادم شد و به برگشت به او رغبت پیدا کرد، در این صورت به خودش زیان وارد نموده است چراکه بعد از گفان سه طلاق، دیگر راهی به‌سوی بازگشت نمی‌یابد. خاطرنشان می‌شود که شاهدگرفتن بر طلاق و رجعت در مذاهب چهارگانه مستحبّ است تا راه انکار و اتّهام را ببندد. و نزد احناف رجعت هم با قول و هم با فعل محقّق می‌شود، مثلاً به این ترتیب که شوهر به زنش بگوید: به تو رجوع کردم، یا این‌که عملاً کاری انجام دهد که نشانهٔ رجوعش به وی باشد، مانند بوسیدن وی به شهوت یا مقاربت با وی.

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا۟ ذَوَىْ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا۟ ٱلشَّهَٰدَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُۥ مَخْرَجًا ﴿٢﴾

﴿**پس چون به میعاد خویش نزدیک شوند**﴾ یعنی: چون زنان مطلّقه به پایان عدّهٔ خود نزدیک شوند و در آستانهٔ پایان آن قرار گیرند؛ ﴿**آنان را به وجه پسندیده نگاه دارید**﴾ یعنی: با حسن معاشرت و از روی رغبت به آنان رجوع کنید بی‌آن‌که از این رجوع قصد زیان رسانیدن به آنان را داشته باشید ﴿**یا به وجه پسندیده از ایشان جدا شوید**﴾ یعنی: به خیر و خوشی رهایشان کنید تا آن‌که عدّه‌شان به پایان آید و آن گاه صاحب اختیار خویش گردند و در عین حال حقوقی را که بر ذمّهٔ شما دارند بپردازید و به آنان زیان نرسانید. حاصل مطلب این‌که: در هنگام پایان یافتن عدّه،

شما دو راه بیشتر پیش رو ندارید؛ یا این‌که ایشان را بر وجه پسندیده نگاه دارید، یا هم بر وجه پسندیده رهایشان کنید امّا بی‌گمان نگاه‌داشتن آنها به منظور زیان رساندن، یا رها ساختنشان همراه با آزار و بازداشتن حق؛ برای شما روا نیست **﴿و دو تن عادل را از میان خود گواه گیرید﴾** بر رجعت؛ چنانچه رجوع می‌کردید، یا بر جدایی و مفارقت؛ چنانچه جدا می‌شدید تا رشته‌های نزاع احتمالی قطع و مادّهٔ خصومت برکنده شود. و چنان‌که گفتیم؛ شاهد گرفتن در مذاهب چهارگانه مستحبّ است **﴿و شهادت را برای خداوند بر پا دارید﴾** این دستوری است برای شهود که گواهی‌ای را که برداشته‌اند، به قصد قربت بر وجه راستین ادا نمایند **﴿هر کس که به خداوند و روز بازپسین ایمان دارد، به‌این﴾** حکم **﴿پند داده می‌شود﴾** و دلیل این که حق تعالی مؤمنان را به این اندرز مخصوص گردانید این است که فقط ایشان از آن نفع می‌گیرند نه دیگران **﴿و هرکس از خدا پروا کند﴾** با توقّف در برابر حدّ و مرزهایی که او برای بندگانش تعیین کرده است **﴿خداوند برای او بیرونشدی پدید آورد﴾** از آنچه که به آن در افتاده است.

ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه می‌گوید: «عوف‌بن‌مالک‌اشجعی نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! دشمن پسرم را اسیر کرده است و مادرش بی‌قراری می‌کند پس مرا به چه چیز دستور می‌دهید؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: هم تو و هم او را به بسیار گفتن: (لاٰ حَوْلَ وَلاٰقُـوَّةَ اِلاّٰ بِـاللّٰـه) دستور می‌دهم. پس چون زنش را از این خبر آگاه کرد، زنش گفت: چه نیکوست آنچه رسول اکرم ﷺ دستور داده‌اند. سپس عنایت خداوند ﷻ در رسید و دشمن از پسرشان غافل شد پس او از نزد دشمن گریخته و گوسفندانشان را نیز ربود و با گوسفندان نزد پدرش آمد. آن گاه خدای عزّوجلّ این آیه را نازل فرمود.

وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ

إِنَّ ٱللَّهَ بَـٰلِغُ أَمْرِهِۦ ۚ قَدْ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَىْءٍ قَدْرًا ﴿٣﴾

﴿و﴾ هر كس از خداوند ﷻ پروا كند، حق تعالى **﴿او را از جايى كه گمان نمى‌برد روزى مى‌دهد﴾** يعنى: از راهى كه هرگز به خاطرش نمى‌گذرد و در حسابش نمى‌آيد. در **حديث‌شريف** به روايت ابوذر﷛ آمده است كه فرمود: رسول خدا ﷺ اين آيه را بر من تلاوت نمودند: (وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَحْتَسِبْ ...) و چون از تلاوت آن فارغ شدند، فرمودند: «يااَبَاذَرْ! لَوْ اَنَّ النّاسَ كُلَّهُمْ اَخَذُوْا بِها كَفَتْهُمْ: اى اباذر! اگر همهٔ مردم به آن تمسّک ورزند، همهٔ آنان را بسنده است». بنابراين، كسى كه زنش را طلاق مى‌دهد سپس در هنگام مفارقت و جدايى وى بر سپرى شدن عدّه گواه مى‌گيرد، يا در هنگام رجوع به وى گواه مى‌گيرد، خداوند ﷻ براى او از آن تنگنا راه بيرون رفتى قرار مى‌دهد؛ پس فقط كسى در اين تنگنا باقى مى‌ماند كه از احكام خداوند ﷻ در امر طلاق و رجعت مخالفت كند **﴿و هر كس بر خدا توكّل كند پس خدا او را كافى است﴾** يعنى: هر كس در سختى‌ها و حادثه‌ها بر خداى عزّوجلّ تكيه و اعتماد كند، حق تعالى او را در نگرانى و پريشانى وى كافى است و او را از تنگناهاى هر دوسرا به سلامت مى‌رهاند **﴿بى‌گمان خداوند به مراد خويش رسنده است﴾** يعنى: چيزى از وى فوت نشده و هيچ مراد و مطلوبى او را عاجز نمى‌گرداند و او سر رشته‌دار كار خويش است و احكام خويش را آن گونه كه خواهد، بر خلقش نافذ مى‌گرداند **﴿به راستى خدا براى هر چيزى اندازه‌اى مقرّر كرده است﴾** يعنى: خداى سبحان براى سختى‌ها و آسوده حالى‌ها ميعاد و اندازه‌اى مقرّر كرده است كه آن سختى‌ها و آسودگى‌ها با آن ميعاد و اندازه به پايان مى‌رسند بنابراين، اگر انسان تقدير الهى را در نظر گرفته و يقين داشته باشد كه همه چيز به تقدير و توفيق اوست، در اين صورت جز تسليم به قضا و قَدَر حق تعالى و توكّل بر او، راه ديگرى برايش باقى نمى‌ماند. سدّى مى‌گويد: «مراد از اين كه خدا براى هر چيزى اندازه‌اى مقرّر كرده است، مقرّر

کردن اندازهٔ حیض و عدّه است».

وَٱلَّٰٓـِٔي يَئِسۡنَ مِنَ ٱلۡمَحِيضِ مِن نِّسَآئِكُمۡ إِنِ ٱرۡتَبۡتُمۡ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَٰثَةُ أَشۡهُرٖ وَٱلَّٰٓـِٔي لَمۡ يَحِضۡنَۚ وَأُوْلَٰتُ ٱلۡأَحۡمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعۡنَ حَمۡلَهُنَّۚ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مِنۡ أَمۡرِهِۦ يُسۡرٗا ﴿٤﴾

﴿**و آن زنان شما که از حیض نومید شدند**﴾ مراد زنان بزرگسالی هستند که عادت ماهیانهٔ آنان (حیض) قطع شده و از آن نومید شده‌اند؛ ﴿**اگر به شبهه افتادید**﴾ و ندانستید که عدّهٔ آنان چگونه است ﴿**پس عدّهٔ آنان سه ماه است و دخترانی که به سنّ حیض نرسیده‌اند**﴾ به سبب خردسالی و عدم رسیدنشان به حدّ بلوغ پس عدّهٔ آنان نیز سه ماه است. امّا زنانی که میعاد حیض آنها به سبب بیماری «استحاضه» مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می‌بینند پس عدّهٔ آنان در نزد مالکی‌ها یکسال کامل است چراکه باید نه ماه را برای از بین رفتن شکّ حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدّت حمل نه ماه است و سه ماه هم مدّت عدّهٔ آنان است. امّا قول مفتیٰ‌بِهِ نزد احناف این است که عدّهٔ آنان با هفت ماه به پایان می‌رسد زیرا مدّت طهر آنان دو ماه در نظر گرفته می شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدّت سه حیض آنها برآورد می‌شود. ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که عدّهٔ این گروه از زنان نیز سه ماه است ﴿**و زنان آبستن مدّت عدّه‌شان این است که وضع حمل کنند**﴾ یعنی: عدّهٔ آنان با وضع حمل به پایان می‌رسد، هرچند ـ از نظر جمهور فقها ـ وضع حملشان یک ساعت بعد از طلاق یا مرگ شوهر نیز اتّفاق بیفتد ﴿**و هرکس از خدا پروا دارد، خدا برای او در کارش آسانی‌ای فراهم می‌سازد**﴾ یعنی: کار او را در دنیا و آخرت آسان می‌گرداند.

ضحّاک در تفسیر آن می‌گوید: «هرکس از خدا ﷻ پروا دارد و مطابق سنّت طلاق گوید، خداوند برای او در امر رجعت آسانی‌ای پدید می‌آورد».

از ابیّ‌بن‌کعب ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: چون آیهٔ سورهٔ «بقره» دربارهٔ عدّهٔ تعدادی از زنان نازل شد، اصحاب گفتند: بیان عدّهٔ تعداد دیگری از زنان ـ یعنی بیان عدّهٔ دختران خردسال، زنان بزرگسالی که حیض‌شان قطع شده است و زنان باردار ـ باقی مانده است. پس این آیه نازل شد.

ذَٰلِكَ أَمْرُ ٱللَّهِ أَنزَلَهُۥٓ إِلَيْكُمْ ۚ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُعْظِمْ لَهُۥٓ أَجْرًا ﴿٥﴾

﴿این حکم خداست که آن را به‌سوی شما فرستاده است و هرکس از خدا پروا کند﴾ در عمل به احکام وی و رعایت حقوقی که بر ذمّه‌اش واجب است؛ **﴿بدی هایش را از وی می‌زداید﴾** پس او را در برابر آنها محاسبه نمی‌کند **﴿و پاداشش را بزرگ می‌گرداند﴾** یعنی: برایش در آخرت پاداش عظیمی را عطا می‌کند که همانا بهشت است.

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِّن وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا۟ عَلَيْهِنَّ ۚ وَإِن كُنَّ أُو۟لَٰتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا۟ عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ۚ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ۖ وَأْتَمِرُوا۟ بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ ۖ وَإِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُۥٓ أُخْرَىٰ ﴿٦﴾

﴿زنان مطلّقه را در همانجایی سکنی دهید که خود سکنی دارید﴾ یعنی: آنها را در بعضی از جای سکنای خودتان مسکن دهید و اسکان دادنشان حقّی است واجب **﴿به قدر طاقت خود﴾** یعنی: ایشان را در حدّ وسع و توان خود سکنی دهید. قتاده در تفسیر آن می‌گوید: «اگر حتّی در بغل اطاق خود برای او جایی یافتید، او را در همانجا سکنی دهید». این حکم مربوط به زن مطلّقهٔ رجعی است امّا زنی که سه طلاق گفته شده، نه بر عهدهٔ شوهر نفقه‌ای دارد و نه مسکنی. ولی احناف این حکم را بنا بر تعمیم آن می‌شناسند و لذا می‌گویند: نفقه و مسکن برای هر زن مطلّقه‌ای که عدّه دارد واجب است، هرچند طلاق باین داده شده باشد و هرچند باردار نباشد، به دلیل این بخش از آیهٔ کریمه: **﴿و به آنان زیان نرسانید تا عرصه را برآنان تنگ کنید﴾** در مسکن، یا در نفقه **﴿و اگر باردار باشند پس بر آنان خرج کنید تا آن‌که وضع حمل کنند﴾** و چنین نپندارید که استحقاق نفقه و مسکن آنها به اندازهٔ مدّت عدّهٔ زنان غیر باردار است. شایان ذکر است که میان علما در وجوب تأمین نفقه و مسکن برای زن باردار مطلّقه خلافی نیست **﴿پس اگر برای شما شیر دادند﴾** یعنی: اگر آن زنان مطلّقه بعد از وضع حمل و انقضای عدّه، فرزندان شما را شیر نیز دادند؛ **﴿پس اجرتشان را بپردازید﴾** یعنی: اجرت شیردهی‌شان را **﴿و در میان خود بر وجه پسندیده مشورت کنید﴾** این خطاب متوجّه شوهران و زنانی است که با طلاق در میانشان فراق و جدایی واقع شده است. یعنی: در میان خود به نحوی که پسندیده و معروف است، مشاوره کنید و باید برخی از شما سخنان معروف و پسندیدهٔ برخی دیگر را در مورد فرزند بپذیرند و نباید آثار سوء طلاق فضای مناسبات میان شما را چنان تیره و تار گرداند که مصلحت را زیر پا گذارید پس باید هم مصلحت مادر رعایت شود، هم مصلحت فرزند و هم حال پدر بنابراین، پدر نباید در انفاق مال بخل ورزد و مادر نباید عرصه را بر پدر تنگ کند. این آیه، نظیر آیهٔ (۲۳۳) از سورهٔ بقره است: (فَاِنْ اَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَتَشاوُرٍ فَلاٰ

جَناحَ عَلَيْهِا) که تفسیر آن گذشت. ﴿**و اگر به توافق نرسیدید**﴾ یعنی: اگر در مزد شیردهی مادر به توافق نرسیدید و شوهر نپذیرفت که به مادر پاداشی را که او می‌خواهد بدهد و مادر هم ابا ورزید از این‌که به فرزندش جز در قبال آن مزد، شیر بدهد؛ ﴿**پس برای او**﴾ یعنی: برای پدر ﴿**زنی دیگر شیر خواهد داد**﴾ یعنی: پدر زنی را دیگر اجیر خواهد کرد تا فرزندش را شیر دهد لذا مادر به شیردادن فرزند مجبور نیست.

لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِۦ ۖ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُۥ فَلْيُنفِقْ مِمَّآ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ۚ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا ۚ سَيَجْعَلُ ٱللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾

﴿**باید که خرج کند**﴾ بر زنان مطلّقه، زنان شیرده و فرزندان نوزاد؛ ﴿**توانگر از توانگری خود**﴾ یعنی: توانگر باید در حدّ توانگری خود در این امر توسعه و گشایش دهد ﴿**و آن کس که بر وی روزی‌اش تنگ شده است**﴾ یعنی: کسی که فقیر و تنگدست است؛ ﴿**پس باید از آنچه که خداوند به او بخشیده است**﴾ از روزی ﴿**خرج کند**﴾ و بر او بیش از این تکلیفی نیست ﴿**خداوند هیچ کس را جز به قدر آنچه که به او بخشیده است**﴾ از رزق و روزی ﴿**تکلیف نمی‌کند**﴾ لذا فقیر را بدان مکلّف نمی‌کند که آنچه را در وسع و توانش نیست نفقه کند و مانند توانگران بذل و بخشش نماید ﴿**به زودی خدا پس از تنگدستی آسایشی را پدید خواهد آورد**﴾ یعنی: پس از سختی و فقر، گشایش و توانگری‌ای را پدید خواهد آورد.

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِۦ فَحَاسَبْنَٰهَا حِسَابًا

شَدِيدًا وَعَذَّبْنَٰهَا عَذَابًا نُّكْرًا ﴿٨﴾

﴿**و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند**﴾ یعنی: چه بسیار بودند اهالی شهرها و آبادیهایی که از فرمان خداوند ﷻ و پیامبرانش سر پیچیدند و عصیان پیشه کردند؛ ﴿**پس حساب کردیم با آنان حسابی سخت**﴾ یعنی: آنان را در برابر اعمالی که در دنیا انجام داده بودند به سختی محاسبه کردیم ﴿**و آنها را به عذابی سخت عذاب کردیم**﴾ یعنی: اهالی آن شهرها را در آخرت به عذابی بزرگ و بسیار سخت عذاب می‌کنیم و در دنیا نیز با گرسنگی و قحطی، شمشیر جهاد، فروبردن در زمین و مسخ عذابشان کردیم.

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَٰقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ﴿٩﴾

﴿**تا کیفر زشت عمل خود را چشیدند**﴾ یعنی: فرجام سنگین عذابی را که جزای کفر آنهاست چشیدند و ﴿**سرانجام کارشان زیانکاری بود**﴾ یعنی: پایان کار اهالی آن شهرها، به هلاکت دنیا و عذاب آخرت انجامید پس اموال، خانواده‌ها و جانهای خویش را در این راه باختند.

أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ۖ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ يَٰٓأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۚ قَدْ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾

رَّسُولًا يَتْلُوا۟ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ مُبَيِّنَٰتٍ لِّيُخْرِجَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ ۚ وَمَن يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ

وَيَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ قَدۡ أَحۡسَنَ ٱللَّهُ لَهُۥ رِزۡقًا ﴿١١﴾

﴿**خداوند برای آنان عذابی سخت مهیّا کرده است**﴾ در سرای آخرت، که همانا عذاب آتش است ﴿**پس ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید**﴾ یعنی: ای صاحبان عقل‌های برتر از این امّت محمّد ﷺ و ای کسانی که برای خداوند ﷻ تسلیم شده و از پیامبرش ﷺ پیروی کرده‌اید؛ ﴿**از خداوند پروا کنید**﴾ پس در ایمانتان راستگو و صادق باشید و مانند امّت‌هایی نباشید که پیش از شما سر پیچیدند؛ که در آن صورت به سخت‌ترین حساب مورد محاسبه قرار می‌گیرید و از جنس همان عذاب، معذّب می‌شوید. این خطاب دلالت بر آن دارد که فقط مؤمنان دارای عقل و فهم، برترند ﴿**هرآینه خدا به‌سوی شما ذکری فرود آورده است**﴾ که همانا قرآن عظیم است. به‌قولی: مراد از ذکر در اینجا خود پیامبر ﷺ اند، از این جهت حق تعالی به دنبال آن فرمود: ﴿**پیامبری را**﴾ امّا بنا بر وجه اوّل معنی این است: به‌سوی شما قرآنی را فرود آورد و پیامبری را همراه با این قرآن فرستاد؛ ﴿**که آیات مبیّنات الهی را بر شما می‌خواند**﴾ یعنی: آیاتی را که احکام مورد نیاز مردم را برایشان روشن می‌سازد و بیان می‌کند ﴿**تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به‌سوی نور بیرون آورد**﴾ یعنی: تا خداوند متعال با این آیات کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌های گمراهی به‌سوی نور هدایت و از ظلمات کفر به‌سوی نور ایمان بیرون آورد ﴿**و هر کس به خداوند ایمان آورد و عمل شایسته کند**﴾ یعنی: هر کس در میان باور و عمل به آنچه که خداوند ﷻ آن را بر وی فرض نموده است، جمع کند ﴿**او را به باغهایی که جویباران از فرودست آن جاری است در می‌آورد، جاودان و ابدی درآنند به راستی که خداوند روزی او را نیکو ساخته است**﴾ یعنی: به راستی که روزی‌اش را برای وی در

بهشت توسعه داده‌است.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٢﴾﴾

﴿خدا ذاتی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین را آفرید﴾ در **حدیث شریف** صحیح مرفوع آمده است: «مَنْ ظَلَمَ شِبْراً مِّنَ الْاَرْضِ طَوَّقَهُ مِنْ سَبْعِ اَرْضِيْن * هر کس به اندازهٔ یک وجب از زمین ظلم کند، آن وجب زمین از هفت زمین طوق گردن او می‌شود». جمهور علما نیز بر آنند که هفت طبقه زمین وجود دارد که بعضی از آنها بر بالای بعضی دیگر قرار دارند. و آیا مراد از زمین‌های هفت‌گانه این است که کرهٔ زمین دارای هفت طبقه است و هر طبقهٔ آن یک زمین نامیده شده، یا مراد از آنها سیّارات هفت‌گانه‌ای است که به زمین شباهت و مشترکاتی دارند، یا هم مراد از آنها هفت زمین مانند زمین ما است که تابع خورشیدهای دیگری مانند خورشید ما می‌باشند؟ در این رابطه اقوال متعدّدی وجود دارد. والله اعلم **﴿در میان آنها امر فرود می‌آید﴾** یعنی: امر از آسمانهای هفت‌گانه به‌سوی زمین‌های هفت‌گانه فرود می‌آید. قتاده می‌گوید: «در هر زمینی از زمینها و در هر آسمانی از آسمانهای حق تعالی، خلقی از مخلوقات او و امری از فرمانهای او و قضایی از قضاهای او حاکم است». به‌قولی: مراد از نزول امر الهی، همان اداره و تدبیری است که حق تعالی از تدبیرهای شگفت‌آسای خود در آسمانها و زمین‌های هفت‌گانه انجام می‌دهد و می‌پردازد پس با این تدبیر باران را فرود آورده و سبزیجات و رستنی‌ها را بر می‌آورد، شب و روز و زمستان و تابستان را پدید

مـــی‌آورد و هـمین‌گونه تـمام امـور را ﴿**تـا بـدانـید کـه خـداونـد بـر هـمه چـیز توانـاست**﴾ یعنی: حق تعالی تدبیر کار آسمانها و زمـین را سـامان داد و فـرمان را فرود آورد تا به‌کمال قدرت وی پی برید ﴿**و**﴾ پی برید به ﴿**این‌که خدوند بر هر چیز احاطهٔ علمی دارد**﴾ پس هیچ موجودی از حیطهٔ علم وی خارج نیست.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ تحریم

مدنی است و دارای دوازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با عتاب و سرزنش لطف آمیز پیامبر ﷺ در مورد تحریم برخی از چیزها بر خود: (یاأَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مٰا اَحَلَّ اللّٰه لَکَ ...) «تحریم» نامیده شد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَۖ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَٰجِكَۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾

﴿**ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند برای تو حلال گردانیده حرام می‌کنی؟**﴾ مانند حرام کردن عسل، یا حرام کردن کنیزت ماریه ـ بنابر اختلافی که در روایات مربوط به سبب نزول وجود دارد. ابن کثیر در بیان **سبب‌نزول** نقل می‌کند که: رسول اکرم ﷺ چون از نماز عصر بر می‌گشتند، بر ازواج مطهّرات سرکشی نموده و نزد یکی از ایشان ـ زینب‌بنت‌جحش رضی‌الله‌عنها ـ درنگ می‌کردند و از

عسلی که داشت می‌نوشیدند. پس عائشه و حفصه رضی‌الله‌عنهما از روی رشک زنانه با هم چنین تبانی کردند که وقتی رسول خدا ﷺ به حجرهٔ ایشان آمدند، به ایشان بگویند: از شما بوی مغافیر[1] می‌آید؛ پس بدین سبب آن حضرت ﷺ عسل را بر خود حرام کردند. و این صحیح‌ترین روایات در بیان سبب نزول آیهٔ کریمه است. امّا در روایتی دیگر آمده است: رسول اکرم ﷺ در حجرهٔ حفصه با ماریه کنیز و مادر فرزند (امّ ولد) خود ابراهیم، خلوت کردند پس حفصه خشمگین شد و آن حضرت ﷺ بر اثر آن ماریه را بر خود حرام کردند و فرمودند: این کنیز بر من حرام است. حفصه گفت: یا رسول‌الله! چگونه حلال بر شما حرام می‌شود؟ ایشان برای او سوگند خوردند که دیگر با ماریه نزدیکی نمی‌کنند و به او گفتند: کسی را از این ماجرا آگاه نکن. امّا حفصه این راز را با عائشه رضی‌الله عنها در میان گذاشت.

﴿خشنودی زنان خود را می‌طلبی﴾ در حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای تو حلال کرده است ﴿و خداوند آمرزگار مهربان است﴾ برای آنچه که از تو در مورد حرام کردن آنچه که بر تو حلال کرده است، سرزد. به قولی: این کار رسول خدا ﷺ گناهی از گناهان صغیره بود، از این جهت خداوند ﷻ ایشان را بر آن سرزنش کرد. قُرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که این خطاب‌الهی سرزنش پیامبر ﷺ بر ترک اولیٰ و افضل است لذا این کار ایشان نه گناه صغیره بود و نه گناه کبیره بلکه ترک اولیٰ و افضل بود».

قَدْ فَرَضَ ٱللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَـٰنِكُمْ ۚ وَٱللَّهُ مَوْلَىٰكُمْ ۖ وَهُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢﴾

۱ ــ مغافیر: صمغی است گیاهی و بسیار بدبوی.

﴿قطعاً خداوند برای شما گشودن﴾ و شکستن **﴿سوگندهایتان را مشروع کرده‌است﴾** با ادای کفّاره چنان‌که خداوند متعال این حکم را در سورهٔ [مائده/۸۹] نیز بیان کرده‌است. مقاتل می‌گوید: «رسول اکرم ﷺ به کفّارهٔ این کار برده‌ای را آزاد کردند». حسن می‌گوید: «آن حضرت ﷺ کفّاره ندادند زیرا ایشان آمرزیده هستند».

علما در بیان احکام این آیه گفته اند: هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند ﷻ حلال نموده حرام گرداند و اگر چنین کرد آن چیز حرام نمی‌شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پایبندی به حرمت لازم نیست زیرا حرام و حلال کردن حقّ ویژهٔ خدای سبحان است. ولی اگر کسی چنین کرد، برخی از فقها ــ و از جمله ابوحنیفه‌؛ ــ برآنند که این به منزلهٔ سوگند خوردن (یمین) است؛ مثلاً اگر کسی لباس، یا غذا، یا آشامیدنی مخصوص یا چیزی از آنچه را که خداوند ﷻ مباح کرده است، بر خود حرام کرد این به منزلهٔ سوگند (یمین) است بنابراین، اگر به آنچه که بر خود حرام کرده‌بود برگشت، بر وی کفّارهٔ یمین لازم می‌شود و چون کفّاره داد، سوگندش از بین می‌رود و گشوده می‌شود. این حکم در همه چیز جاری است، حتّی اگر زنش را بر خود حرام گرداند. بعضی از فقها گفته اند: اگر زنش را بر خود حرام کرد و از تحریم وی نیّت طلاق را داشت، طلاق واقع می‌شود. والله اعلم. ولی نزد ابوحنیفه‌؛ اگر زنش را بر خود حرام کرد و نیّتی نداشت این در حکم سوگند «ایلاء» است، اگر نیّت «ظهار» را داشت، ظهار واقع می‌شود، اگر نیّت طلاق را داشت، طلاق بائن واقع می‌شود و اگر عدد معیّنی را در طلاق نیّت کرد، نیّتش معتبر است. امّا شافعی‌؛ این تحریم را سوگند (یمین) نمی‌شناسد بلکه تحریم را فقط در مورد زنان سببی در وجوب کفّاره می‌داند و اگر کسی از آن نیّت طلاق را کرد، با آن طلاق رجعی واقع می‌شود. **﴿و خداوند مولای شماست﴾** یعنی: سرور، دوست، کارساز و نصرت‌دهندهٔ شماست **﴿و اوست دانا﴾** به آنچه که صلاح و فلاح شما در آن است **﴿حکیم﴾** است در

افعال و سخنان خویش.

وَإِذْ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَٰجِهِۦ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِۦ وَأَظْهَرَهُ ٱللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُۥ وَأَعْرَضَ عَنۢ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِۦ قَالَتْ مَنْ أَنۢبَأَكَ هَٰذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿٣﴾

﴿و آن‌گاه که پیامبر با برخی از همسران خود سخنی نهانی گفت﴾ و او ـ چنانچه گذشت ـ حفصه رضی‌الله عنها بود و سخن نهانی ایشان عبارت از حرام کردن ماریه یا حرام کردن عسل بر خود بود. کلبی می‌گوید: رسول خدا ﷺ به طور نهانی به حفصه گفتند که: «پدرت و پدر عائشه بعد از من بر امّتم خلیفه و جانشینم خواهند شد». **﴿پس چون آن سخن را افشا کرد﴾** یعنی: چون حفصه آن خبر را با عائشه در میان گذاشت به گمان این‌که در این کار حرجی نیست و اشکالی وجود ندارد **﴿و خدا پیامبر را بر افشای آن مطلع گردانید، بخشی از آن را اظهار کرد﴾** یعنی: پیامبر ﷺ بخشی از آن سخنی را که حفصه افشا کرده بود، در عتاب خویش به وی اظهار کرد **﴿و از بخشی دیگر صرف‌نظر کرد﴾** یعنی: آن حضرت ﷺ از روی کرم و از باب تغافل، از اظهار بخشی دیگر از آن سخن که حفصه افشایش کرده بود صرف‌نظر نمود. سفیان می‌گوید: «تغافل ـ یعنی خود را به بی‌خبری زدن ـ از اخلاق کریمان است». **﴿پس چون﴾** پیامبر ﷺ **﴿او را از افشای راز خبر داد، آن زن گفت: چه کسی تو را از این خبر داده؟﴾** یعنی: چه کسی تو را از افشای راز توسّط من آگاه کرده است؟ **﴿گفت﴾** پیامبر ﷺ **﴿مرا خداوند دانای آگاه﴾** که هیچ امر نهانی‌ای بر او مخفی نمی‌ماند **﴿با خبر کرد﴾**.

از این آیه دانسته می‌شود که نهان داشتن راز بر زنان بس دشوار است.

إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ۖ وَإِن تَظَـٰهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوْلَىٰهُ وَجِبْرِيلُ وَصَـٰلِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۖ وَٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾

﴿اگر شما دو زن به درگاه خداوند توبه کنید﴾ و بعد از این، رازهای پیامبر ﷺ را نگه دارید و آنچه را که او دوست می‌دارد، دوست بدارید و آنچه را که ناخوش می‌دارد، ناخوش بدارید این کار برای شما بهتر است و در این صورت توبهٔ شما پذیرفته می‌شود **﴿به راستی که دلهای شما برگشته است﴾** یعنی: اگر به‌سوی خداوند ﷻ توبه کنید، قطعاً دلهای شما به توبه‌کردن از همدستی علیه پیامبر ﷺ مایل است و دستور خداوند ﷻ را به سمع قبول دریافته‌است **﴿و اگر با هم علیه رسول‌اکرم متفق شوید﴾** یعنی: اگر با هم در رشک و رقابت زنانه بر رسول خدا ﷺ و افشای راز وی، همدستی و تبانی کنید؛ **﴿در حقیقت خدا خود مولای اوست و جبرئیل و شایستگان مؤمنان﴾** یعنی: بدانید که در آن صورت خداوند متعال خود عهده‌دار یاری دادن پیامبر خویش است و همچنین جبرئیل و کسانی از بندگان مؤمنش که صالح‌اند، همچون ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما پس قطعاً پیامبر ﷺ در میدان نصرت و یاریابی کم نمی‌آورد و او از این جهت پشتوانهٔ نیرومند و تسخیر ناپذیری دارد **﴿و فرشتگان بعد از این﴾** یعنی: بعد از نصرت خداوند ﷻ، نصرت جبرئیل و نصرت مؤمنان صالح، فرشتگان نیز **﴿پشتیبانند﴾** یعنی: یاوران و پشتیبانانی برای پیامبر ﷺ هستند پس وقتی خدا ﷻ، مؤمنان و فرشتگان همه پشتیبان پیامبر ﷺ باشند، تبانی دو زن علیه کسی که این همه پشتیبان داشته باشد به کجا خواهد رسید؟! به‌قولی: تبانی و همدستی میان عائشه و حفصه رضی‌الله عنهما، در تحکّم بر رسول اکرم ﷺ در امر نفقه بود.

سبحان‌الله ! ما جز رسول خدا ﷺ چنین یاری، کمک، عصمت و تأیید ربّانی‌ای را برای هیچ یک از انبیا و رسل ﷺ سراغ نداریم. روایت شده است که چون حفصه راز رسول اکرم ﷺ را برای عائشه افشا کرد، رسول اکرم ﷺ از زنان خویش ایلاء کرده و از آنها یکماه کناره گرفتند پس آیهٔ: (لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ) نازل شد.

عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُۥٓ أَزْوَٰجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَٰتٍ مُّؤْمِنَٰتٍ قَٰنِتَٰتٍ تَٰٓئِبَٰتٍ عَٰبِدَٰتٍ سَٰٓئِحَٰتٍ ثَيِّبَٰتٍ وَأَبْكَارًا ﴿٥﴾

﴿**چه بسا اگر شما را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد**﴾ پس باید شما زنان پیامبر ﷺ به‌هوش باشید. قابل ذکر است که کلمهٔ «عسی ـ چه بسا» در قرآن کریم موجب تحقّق ما بعد آن است، جز در همین مورد. به‌قولی: «عسی» در اینجا نیز موجب تحقّق ما بعد خود است ولی به شرط طلاق دادن پیامبر ﷺ معلّق می‌باشد. آری! اگر پیامبر ﷺ شما را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد که ﴿**زنانی باشند مسلمان، مؤمن**﴾ یعنی: برپا دارندهٔ فرایض اسلام و مؤمن به خداوند ﷻ، فرشتگان، کتابها و پیامبرانش ﴿**قانت**﴾ یعنی: فرمانبردار خداوند ﷻ و پیامبرش ﴿**توبه کار**﴾ از گناهان خویش ﴿**پرستشگر**﴾ برای خداوند ﷻ و خاشع و ذلیل برای وی ﴿**روزه‌دار، اعم از بیوه و دوشیزه**﴾ ثَیِّبْ: زنی است که ازدواج کرده، سپس شوهرش او را طلاق داده یا مرده است. بِکْر: دوشیزه است.

بخاری در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از انس رضی الله عنه روایت کرده است که عمر رضی الله عنه فرمود: زنان رسول اکرم ﷺ در غیرت، رقابت و چشم‌وهم‌چشمی بر ایشان با هم

همداستان شدند. پس من به آنان گفتم: چه بسا اگر او شما را یکجا طلاق دهد، پروردگارش برایش زنانی بهتر از شما جانشین گرداند. همان بود که این آیه نازل شد.

شایان ذکر است که این آیه جامع اوصاف یک زن نمونه است پس کسی که می‌خواهد زنی را برگزیند، باید این اوصاف را دروی سراغ نماید.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ﴿٦﴾

﴿**ای مؤمنان! خود را حفظ کنید**﴾ با انجام دادن آنچه که حق تعالی شما را بدان امر کرده است و ترک آنچه که شما را از آن نهی کرده است ﴿**و خانواده‌تان را**﴾ حفظ کنید با دستوردادنشان به طاعت خداوند ﷻ و نهیشان از نافرمانی‌های وی. آری! حفظ کنید خود و خانواده‌تان را ﴿**از آتشی که آتش‌انگیز آن مردم و سنگها هستند**﴾ یعنی: آن آتش، آتشی است بزرگ و از نوعی دیگر که با مردم و سنگها برافروخته می‌شود چنان‌که دیگر آتش‌ها با هیزم و نفت... بر افروخته می‌شوند. ابن جریر می‌گوید: «پس بر ماست که دین و خوبی‌ها و آدابی را که فرزندان ما بدان نیاز دارند به آنان آموزش بدهیم». در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مُرُواْ أَبْنَاءَكُمْ بِالصَّلاةِ لِسَبْعٍ وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا لِعَشْرٍ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ * فرزندانتان را در هفت سالگی ایشان به نماز امر کنید و آنان را به‌خاطر نماز در ده سالگی ایشان بزنید و میانشان در خوابگاه‌ها جدایی افگنید». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ پدری به فرزندش

هـدیه‌ای بـهتر از ادب نـیکو نـداده است». **﴿بـر آن آتش فـرشتگانی درشـتخو گمارده‌اند﴾** یعنی: نگهبانانی از فرشتگان بر آتش دوزخ گمارده شده‌اند که متولّی و عهده‌دار امر آن و تعذیب اهل آن می‌باشند، این فرشتگان که تعدادشان بجز اعوان و همکارانشان نزده‌تن است ـ چنان‌که در سورهٔ [مدثر/۳۰] خواهد آمدفرشتگانی‌اند سخت درشتخو بر اهل دوزخ ﴿سخت‌رو﴾ و سخت روش برآنان، چنان که هرگاه اهل دوزخ از آنان تقاضای رحم و عطوفت نمایند، برآنان رحم نمی‌کنند زیرا آنها فقط برای عذاب آفریده شده‌اند **﴿از خداوند در آنچه فرمانشان داده است نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند﴾** یعنی: فرمان را در وقت آن بی هیچ درنگ و تأخیری انجام می‌دهند و آن را نه از وقت آن پیش می‌افگنند و نه هم در آن تأخیر می‌کنند. شـایان ذکـر است کـه فـایدهٔ آوردن دو جـملهٔ: (لَايَعْصُوْنَ اللّٰهَ مٰا اَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُوْنَ مٰا يُـؤْمَرُوْن ۞از خـدا در آنـچه فـرمانشان دهـد نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند) این است که جملهٔ اوّل در بیان نفی استکبار از فرشتگان در گذشته و جملهٔ دوم برای بیان حال آینده و فوریّت امتثال امر و نفی تأخیر و تنبلی از ایشان در اجرای آن است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَعۡتَذِرُواْ ٱلۡيَوۡمَۖ إِنَّمَا تُجۡزَوۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ۞۷

و برای آن‌کـه کـفّار نـا امـید گـردند و طـمع‌هایشان بـریده شـود، در هـنگام افگندنشان به دوزخ به آنان گفته می‌شود: **﴿ای کافران! امروز عذر پیش نیاورید﴾** زیرا هیچ عذری ندارید، یا از آن رو که پیش‌آوردن عذر هیچ سودی به حـالتان نمی‌کند **﴿جز این نیست که به حسب آنچه﴾** در دنیا **﴿می‌کردید جزا داده می‌شوید﴾** پس هیچ ستمی در کار نیست.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَيُدۡخِلَكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ يَوۡمَ لَا يُخۡزِي ٱللَّهُ ٱلنَّبِيَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥۖ نُورُهُمۡ يَسۡعَىٰ بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتۡمِمۡ لَنَا نُورَنَا وَٱغۡفِرۡ لَنَآۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿٨﴾

و از آنجا که انسان غیر معصوم خالی از گناه نیست، اینک حق تعالی در دومین ندا مؤمنان را به توبه فرامی‌خواند: ﴿**ای مؤمنان! به درگاه خداوند توبه‌ای نصوح کنید**﴾ توبهٔ نصوح: توبهٔ صادقانه است. به‌قولی؛ توبهٔ نصوح: عبارت است از پشیمانی قلبی از گناهان گذشته، آمرزش‌خواهی به زبان، ترک ارتکاب گناه با اعضای بدن و عزم و تصمیم بر این امر که دیگر هرگز در آینده به گناه باز نگردد؛ که این بی‌شک توبهٔ خالصانه‌ای است. نسفی در تعریف توبهٔ نصوح می‌گوید: «توبهٔ نصوح توبه‌ای است که پارگی های دینت را رفو و خللت را مرمّت کند». از علی کرّم‌الله‌وجهه سؤال شد که توبه چیست؟ فرمود؛ شش چیز جامع آن است:

۱ ـ پشیمانی از گناهان گذشته.

۲ ـ اعادهٔ فرایض.

۳ ـ ردّ مظالم و حقوق.

۴ ـ حلالیّت خواستن از خصم‌ها.

۵ ـ عزم نمودن بر عدم بازگشت به گناه در آینده.

۶ ـ این‌که نفست را در طاعت خدای عزّوجلّ تمرین و پرورش دهی چنان‌که آن

را در معصیت وی پرورش داده‌ای.
در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌مسعود ﷺ آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «پشیمانی توبه است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اسلام آنچه را که ما قبل آن است، محو می‌کند و توبه آنچه را که ماقبل آن است، محو می‌کند».

﴿**چه بسا پروردگارتان گناهانتان را از شما بزداید**﴾ چنان‌که در چند آیه قبل گفتیم؛ وقتی کلمهٔ «عَسیٰ» از جانب خداوند ﷻ به کار رود، بر حتمی بودن وقوع آن امر دلالت می‌کند پس طرح موضوع به صیغه‌ای که طمع و توقّع ایجاد می‌کند نه قطعیّت، اشعاری است بر این‌که زدودن گناهان بخشایشی از سوی حق تعالی است و این‌که لازم است تا بنده همیشه در میان خوف و رجاء قرارداشته باشد ﴿**و**﴾ چه بسا ﴿**شما را به بوستانهایی درآورد که جویباران از فرودست آن جاری است. روزی که خداوند پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار نسازد، نورشان در پیشاپیش و سمت راستشان می‌شتابد**﴾ تفسیر این معنی در سورهٔ «حدید» گذشت و در آنجا بیان شد که همراهی این نور با مؤمنان در حال رفتنشان بر صراط است ﴿**می‌گویند: پرودگارا! برای ما نور ما را تمام ده و ما را بیامرز، همانا تو بر هر چیز توانایی**﴾ این دعای مؤمنان در هنگامی است که خداوند متعال نور منافقان را خاموش می‌گرداند چنان‌که بیان و تفصیل آن در سورهٔ [حدید/۲۸] گذشت.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَـٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْ ۚ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٩﴾

سومین ندای حق تعالی، خطاب به پیامبر ﷺ است: ﴿**ای پیامبر! با کافران جهاد کن**﴾ با شمشیر و انواع سلاح و جنگ‌افزار ﴿**و**﴾ جهاد کن ﴿**با منافقان**﴾ به حجّت

و برهان و برپا داشتن حدود بر آنان زیرا آنان موجبات حدود را مرتکب می‌شوند **﴿و برآنان درشتی کن﴾** یعنی: بر منافقان در دعوت و فرمان دادنشان به شرایع و قوانین اسلام از شدّت کار بگیر و با کفّار با سلاح بجنگ. از این روی رسول اکرم ﷺ به طرد برخی از منافقان از مسجد امر نمودند در حالی که می‌گفتند: بیرون رو ای فلان! بیرون رو ای فلان! و این عذابشان در دنیا است **﴿و جایگاهشان﴾** در آخرت **﴿دوزخ است و بد سرانجامی است﴾** دوزخ.

ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱمْرَأَتَ نُوحٍ وَٱمْرَأَتَ لُوطٍ ۖ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَٰلِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا وَقِيلَ ٱدْخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ ﴿١٠﴾

سپس خداوند ﷻ در این مورد که هیچ کس نمی‌تواند عذابش را از کسی دیگر دفع نماید و در این باره که آمیزش و معاشرت کفّار با مسلمانان هیچ سودی به حالشان ندارد ــ چنانچه ایمان در دلهای خودشان جای نگرفته‌باشد ــ مَثَلی آورده و می‌فرماید: **﴿خداوند دربارهٔ کافران زن نوح و زن لوط را مَثَلی آورده که در حبالهٔ نکاح دو بنده از بندگان شایستهٔ ما﴾** یعنی: نوح و لوط علیهما السلام **﴿بودند پس به آن دو خیانت کردند﴾** یعنی: آن دو زن به آن دو بندهٔ ما خیانت کردند. نقل است که زن نوح علیه السلام به مردم می‌گفت: نوح دیوانه است. زن لوط علیه السلام نیز با برافروختن آتش در شب و با بلند کردن دود در روز، قومش را از آمدن مهمان برای نوح علیه السلام خبر می‌داد. **﴿پس آنان از آن دو زن چیزی را دفع نکردند﴾** یعنی: نوح و لوط علیهما السلام به سبب این‌که آن دو زن، همسرانشان بودند نه هیچ نفعی به آن دو رسانیدند و نه چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع کرده توانستند با وجود آن‌که نوح و لوط هر دو نزد خدای عزّوجلّ بس

گرامی بودند ﴿و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید﴾ یعنی: برای آن دو زن در آخرت گفته می‌شود، یا در هنگام مرگ به آنها گفته شد: همراه اهل کفر و معاصی به آتش داخل شوید.

چنان که از سیاق آیات بر می‌آید، این آیات در بارۀ تأدیب دو همسر رسول اکرم ﷺ که قبلاً نام بردیم ایراد شده‌است و برای همیشه درس بزرگی برای هر مرد و زن مؤمنی است، بدین جهت یحیی‌بن‌سلام گفته است: «این هشداری است که خداوند ﷻ عائشه و حفصه رضی‌الله‌عنهما را با آن از مخالفت با رسول اکرم ﷺ بر حذر می‌دارد، آن گاه که ایشان در رشک و چشم‌وهم‌چشمی با دیگر ازواج مطهّرات علیه آن حضرت ﷺ تبانی کردند». آری! ایشان را به این حقیقت ملتفت می‌سازد که هرچند در حبالۀ نکاح بهترین خلق خدا ﷻ و خاتم پیامبران وی هستند امّا باید بدانند که این امر در مقام حساب و کتاب هیچ چیز از خواست خدا ﷻ را در مورد آنان دفع نمی‌کند و هیچ سودی به حالشان ندارد. شایان ذکر است که خدای عزّوجلّ عائشه و حفصه رضی‌الله‌عنهما را با توبۀ صحیح و خالصانه‌ای که کردند، از گناه این همدستی علیه رسول خویش ﷺ پاک کرد.

وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ٱبْنِ لِى عِندَكَ بَيْتًا فِى ٱلْجَنَّةِ وَنَجِّنِى مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِۦ وَنَجِّنِى مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١١﴾

﴿و خداوند برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زن فرعون را مَثَلی آورده است﴾ این مَثَل گویای آن است که صولت کفر هیچ زیانی به مؤمنان نمی‌رساند چنان‌که به زن فرعون زیان نرسانید زیرا در همان حال که او در قید همسری کافرترین کافران بود

امّا با ایمان به خدای عزّوجلّ بهشتهای پرناز و نعمت برایش مسلّم شد. گفتنی است که اسم وی آسیه بنت مزاحم است که عمّهٔ موسی ﷺ بود و به او ایمان آورد پس فرعون وی را سخت شکنجه کرد تا از ایمان بازش دارد **﴿آن گاه که گفت﴾** زن فرعون در حالتی که زیر تعذیب و شکنجهٔ فرعون قرارداشت؛ **﴿پروردگارا! پیش خود برایم خانه‌ای در بهشت بنا کن﴾** یعنی: برایم خانه‌ای نزدیک به رحمتت در برترین درجات مقرّبان بارگاهت بنا کن. ابن‌کثیر به نقل از علما می‌گوید: «آسیه قبل از دار، جار را انتخاب کرد زیرا پیش از آن‌که بگوید: برایم خانه‌ای در بهشت بنا کن، گفت: عِنْدَكَ ‌در جوار خود». **﴿و مرا از فرعون و عملش نجات ده﴾** یعنی: مرا از خود فرعون و از اعمال شرّی که از وی سر می‌زند، نجات ده و رهایی بخش **﴿و مرا از قوم ستمگر نجات ده﴾** یعنی: از قوم فرعون که کفّار قبطی بودند.

وَمَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَٰنَ ٱلَّتِيٓ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَٰتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِۦ وَكَانَتْ مِنَ ٱلْقَٰنِتِينَ ﴿١٢﴾

﴿و نیز﴾ خداوند ﷻ مَثَلی آورده است برای کسانی که ایمان آورده‌اند **﴿مریم دختر عمران را﴾** کسی که خداوند ﷻ کرامت دنیا و آخرت را برایش جمع کرد و او را بر زنان جهانیان برگزید با وجود آن‌که او در میان قومی نافرمان و عاصی به‌سر می‌برد؛ همان **﴿که فرج خود را نگاهداشت﴾** از آلودگی به بی‌حیایی و فحشاء **﴿پس در او از روح خود دمیدیم﴾** به این ترتیب که به جبرئیل فرمان دادیم تا در چاک پیراهن وی از جای گریبانش بدمد و در نتیجه او به عیسی ﷺ باردار شد **﴿و کلمات پروردگار خود را تصدیق کرد﴾** یعنی: مریم قوانین و احکامی را که پروردگار متعال برای بندگانش مشروع کرده است و آنچه را که فرشته بدان مخاطبش ساخت تصدیق کرد و آن این سخن جبرئیل ﷺ به وی بود که: «من فرستادهٔ پروردگارت

هستم». و نیز تصدیق کرد اخباری را که جبرئیل علیه السلام به وی در مورد بشارت به تولّد عیسی علیه السلام و این‌که او از پیامبران مقرّب است، داد[1] ﴿و تصدیق کرد کتابهای او را﴾ که عبارت از کتابهای نازل شده بر انبیای الهی بود ﴿و از فرمانبرداران بود﴾ یعنی: از گروهی بود که برای پروردگارشان مطیع‌اند زیرا خانوادهٔ مریم اهل بیت صلاح و طاعت و تقوی بودند.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در ایراد تمثیل، هم از زنان شوهردار نمونه‌ای را ذکر کرد و هم از زن بی‌شوهری یاد کرد تا از بیوگان دلجویی کرده باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بهترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه وسلم، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون اند».

---

۱ ـ نگاه: سورهٔ «آل عمران» آیات (۴۲ ـ ۴۸).

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ملک

مکّی است و دارای سی آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با تقدیس و بزرگداشت ذات با عظمت خداوند از سوی خودش، «مَلِك» نامیده شد و به نامهای «واقیه» و «منجیه» نیز نامیده می‌شود زیرا خوانندهٔ خویش را از عذاب قبر حفظ نموده و نجات می‌دهد چنان‌که بیان خواهد شد. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما این سوره را «مجادله» می‌نامید به دلیل آن که این سوره از خوانندهٔ خود در قبر دفاع می‌کند.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره احادیث بسیاری نقل شده است که از آن جمله این **حدیث‌شریف** است: «اِنَّ سُوْرَةً فِي الْقُرْآنِ ثَلاثِيْنَ آيَةً شَفَّعَتْ لِصاحِبِها غُفِرَ لَهُ: (تَبارَكَ الَّذِيْ بِيَدِهَ الْمُلْكُ) همانا سوره‌ای در قرآن هست که سی آیه دارد و برای صاحب خود شفاعت کرد پس برایش آمرزیده شد، این سوره (تَبارَكَ الَّذِيْ ...) است». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هِيَ الْمانِعَةُ، هِيَ الْمُنْجِيَةُ، تُنْجِيهِ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ این سوره بازدارنده است، این سوره نجات دهنده است و خوانندهٔ خود را از عذاب قبر نجات می‌دهد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ دو سورهٔ

«الٓم تنزيل السجده» و «تَبَارَكَ الَّذِیْ ...» را در هر شب می‌خواندند و خواندن آنها را در سفر و حضر ترک نمی‌کردند از این جهت گفته شده که قرائت آن در هر شب مستحبّ است. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره جهانبینی جدیدی را از هستی و رابطهٔ آن با آفریننده‌اش به تصویر می‌کشد، جهانبینی‌ای که مرزهای محدود زمانی و مکانی را در می‌نوردد ...».

تَبَٰرَكَ ٱلَّذِی بِيَدِهِ ٱلْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

﴿تبارک است آن که به دست اوست مُلك﴾ تَبَارَكَ: از برکت است که عبارت از رشد و فزونی حسّی یا معنوی می‌باشد. یعنی خیر خداوند ﷻ بسیار و انعام وی بزرگ است و او از صفات مخلوقان برتر و والا و خجسته می‌باشد. مراد از مُلك: فرمانروایی آسمانها و زمین در دنیا و آخرت است. ﴿و او بر همه چیز تواناست﴾ و هیچ چیز او را عاجز نمی‌تواند کرد بلکه او هرگونه که بخواهد در ملک خویش تصرّف می‌کند؛ از انعام نمودن یا انتقام‌گرفتن، از بلندبردن یا پست نمودن و از بخشیدن یا بازداشتن؛ و مؤمنان در دنیا به این امر دانا و باور مندند امّا کفّار منکر آن می‌باشند ولی در آخرت؛ احدی جز حق تعالی ادّعای ملک و فرمانروایی را نمی‌کند و هیچ کس منکر فرمانروایی وی نمی‌گردد از این جهت است که خداوند متعال فرموده است: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ ۝ خداوند فرمانروای روز جزاست» و نیز فرموده است: «يَوْمَ هُمْ بَارِزُوْنَ لَا يَخْفىٰ عَلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ شَیْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ، لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝ روزی که آنان سراپا آشکار باشند و از آنان چیزی بر خداوند پوشیده نباشد، ندا آید: امروز فرمانروایی از آن کیست؟ [پاسخ آید که] از آن خداوند یگانهٔ قهّار است» [غافر / ۱۶].

ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَٱلْحَيَوٰةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۚ وَهُوَ

ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفُورُ ﴿٢﴾

﴿**همان که مرگ و زندگی را آفرید**﴾ مرگ: انقطاع و جدایی روح از بدن؛ و حیات: تعلّق و پیوند روح به بدن است. پس حیات در اینجا به این معنی است که: خدای عزّوجلّ بشر را در ساختار انسانی‌اش آفرید و در وی روح را خلق کرد ﴿**تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکردارتر است**﴾ یعنی: مرگ و زندگی را آفرید و شما را عاقل گردانید تا شما را مکلّف سازد، سپس شما را بیازماید و آن گاه شما را بر مبنای این تکلیف، جزا و پاداش دهد. پس هدف اصلی از ابتلا، نمایان کردن کمال نیکوکاری نیکان است ﴿**و اوست عزیز**﴾ یعنی: غالبی که مغلوب نمی‌شود ﴿**آمرزگار**﴾ است برای کسی که توبه و انابت پیشه کرده است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ آیهٔ: (تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) را تلاوت نمودند و چون به: (أَيُّكُم أَحْسَنُ عَمَلًا) رسیدند، فرمودند: «از محرّمات خداوند ﷻ بپرهیز و در طاعت وی بشتاب».

ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ طِبَاقٗاۖ مَّا تَرَىٰ فِي خَلۡقِ ٱلرَّحۡمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٖۖ فَٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ هَلۡ تَرَىٰ مِن فُطُورٖ ﴿٣﴾

﴿**همان که هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید**﴾ بر فراز یک‌دیگر، هر آسمانی را جدا از آسمان دیگر چنان‌که در حدیث «اسراء» و غیر آن آمده است. آسمان: مادّه‌ای است که جز خدای سبحان کسی حقیقت آن را نمی‌داند، چنان که در احادیث شریف آمده است و فاصلهٔ آن از زمین با مقیاس‌های قدیم مسافت پنجصد سال راه است و امروزه در برنامه‌های فضایی این مسافت را به مایل می‌سنجند. به‌قولی: آسمان عبارت از مدارهای سیر سیّارگان است چنان که

دانشمندان نجوم نیز برآنند که آسمان عبارت از فضای خالی‌ای است که سیّارگان در آن سیر می‌کنند. و اگر بدانیم که سیّارگان و ستارگان دارای ابعاد بس متفاوت و مسافت‌های عظیمی هستند، در این صورت می‌توانیم عظمت کرّات آسمانها را درک کنیم. **﴿در آفرینش خدای رحمن هیچ بی‌ضابطه‌گی‌ای نمی‌بینی﴾** یعنی: ای بیننده! تو هیچ تناقض، تباین، کجی و نابسامانی‌ای در آفرینش خدای بخشایشگر نمی‌بینی بلکه آفرینش وی بسیار به‌سامان، منظّم و استوار است به طوری که بر وجود آفرینندهٔ خود دلالت می‌کند **﴿باز بنگر، آیا هیچ خلل و نقصانی می‌بینی؟﴾** یعنی: باز نگاهت را به آسمان بدوز و تأمّل کن که آیا ـ با وجود عظمت و گستردگی آسمان ـ هیچ شکاف یا رخنه یا خلل و شکستگی‌ای در آن می‌بینی؟.

ثُمَّ ٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ كَرَّتَيۡنِ يَنقَلِبۡ إِلَيۡكَ ٱلۡبَصَرُ خَاسِئٗا وَهُوَ حَسِيرٞ ﴿٤﴾

﴿باز دوباره چشم بگردان﴾ یعنی: بارهای متوالی به طور پیاپی بنگر و نیک تأمّل کن هرچند که نگرشت بسیار شود زیرا تکرار نگرش و تأمّل، در اقامهٔ حجّت بلیغ‌تر و عذر و بهانه را قطع کننده‌تر است **﴿تا نگاهت زبون و درمانده به‌سویت بازگردد﴾** یعنی: اگر هم پیوسته بنگری و پیاپی تأمّل کنی، نگاهت با ذلّت و حقارت و خسته و مانده از این‌که در آفرینش آسمان چیزی از عیب را ببیند، به سویت باز می‌گردد.

وَلَقَدۡ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلۡنَٰهَا رُجُومٗا لِّلشَّيَٰطِينِۖ وَأَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ ﴿٥﴾

﴿و هرآینه آسمان دنیا را به چراغهایی زینت دادیم﴾ پس آسمان دنیا در نیکوترین ساختار، کامل‌ترین صورت، دل‌انگیزترین شکل و بسان نگارینه‌ترین تابلویی قرار گرفته است. ستارگان چراغها نامیده شدند زیرا همچون روشنی بخشیدن چراغ پرتو بر می‌افشانند ﴿و آنهارا رمانندهٔ شیاطین گردانیدیم﴾ یعنی: این چراغها را آلات رجمی گردانیدیم که شیاطین به وسیلهٔ آنها رانده می‌شوند. البتّه این جمله مفید فایدهٔ دیگری غیر از این فایده است که ستارگان زینت و آرایشی برای آسمان دنیا هستند. قتاده می‌گوید: «خداوند ﷻ ستارگان را برای سه حکمت آفرید:

۱ ـ زینتی برای آسمان.

۲ ـ رمانندهای برای شیاطین.

۳ ـ نشانه‌هایی که به وسیلهٔ آنها در خشکی و دریا راهیابی می‌شود».

﴿و برای آنان عذاب آتش افروخته آماده کرده‌ایم﴾ یعنی: برای شیاطین بعد از سوختاندن آنها در دنیا به وسیلهٔ شهابهای آسمانی، عذاب آتش را آماده کرده‌ایم.

وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ ۖ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٦﴾

﴿و برای کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند﴾ از بنی‌آدم، یا از هر دو گروه بنی‌آدم و جنّ ﴿عذاب جهنّم است و چه بد سرانجامی است﴾ جهنّم که بدان می‌گرایند و می‌پیوندند.

إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ ﴿٧﴾

﴿چون در آن افگنده شوند﴾ چنان‌که هیزم در آتش افگنده می‌شود؛ ﴿برای آن آوازی مانند آواز خر می‌شنوند﴾ شَهِیق: آوازی مانند آواز خر در اوّل نعرهٔ آن است.

ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «آواز جهنّم در هنگام افگندن کفّار در آن، همچون آواز خر است آن گاه که از دیدن جو دم بر می‌آورد و نفس نفس می‌زند و سپس عرعر تندی می‌کشد که همه کس از شنیدن آن بر خود می‌لرزد». ﴿و آن بر می‌جوشد﴾ یعنی: دوزخ بر دوزخیان همچون جوشیدن دیگ برمی‌جوشد.

تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ ٱلْغَيْظِ ۖ كُلَّمَآ أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَآ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿٨﴾

﴿نزدیک است که از خشم پاره پاره شود﴾ یعنی: نزدیک است که دوزخ از شدّت خشم بر کفّار، از هم شگافته و پاره‌پاره شود ﴿هرگاه که فوجی در آن افگنده شوند﴾ فوج: یک گروه از مردم‌اند ﴿نگهبانانش از آنان می‌پرسند﴾ یعنی: فرشتگان نگهبان دوزخ که «مالک» و همکاران وی‌اند از سر توبیخ و سرکوفت از دوزخیان می‌پرسند: ﴿آیا نزد شما﴾ در دنیا ﴿بیم‌دهنده‌ای نیامد﴾ که شما را از چنین روز سختی بیم و هشدار دهد؟.

قَالُوا۟ بَلَىٰ قَدْ جَآءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ مِن شَىْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِى ضَلَٰلٍ كَبِيرٍ ﴿٩﴾

﴿گویند: چرا، نزد ما هشداردهنده‌ای آمد﴾ یعنی: فرستاده‌ای از بارگاه پروردگار ما نزد ما آمد و ما را بیم و هشدار داد و ما را از چنین روزی آگاهانید ﴿پس تکذیب کردیم﴾ آن هشداردهنده را ﴿وگفتیم: خداوند چیزی فرو نفرستاده است﴾ بر زبان شما از امور غیب، اخبار آخرت و شرایع و احکامی که متضمّن بیان چیزهایی

باشد که خداوند ﷻ از ما می‌طلبد ﴿**شما جز در گمراهی بزرگ نیستید**﴾ یعنی ما به پیامبران گفتیم: بی‌گمان شما از حق و راه صواب دور هستید. یا این سخن نگهبانان دوزخ به دوزخیان است. به هرحال؛ خدای عزّوجلّ در این آیه از عدالتش در معامله با خلقش یادآور می‌شود و این‌که او هیچ کس را جز بعد از برپا داشتن حجّت علیه وی عذاب نمی‌کند.

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١٠﴾

﴿**و گویند**﴾ کفّار ﴿**اگر شنیده بودیم**﴾ به سمع قبول و فهم ﴿**یا تعقّل کرده بودیم**﴾ مانند تعقّل و درک و دریافت کسی که نیک می‌نگرد و می‌اندیشد؛ ﴿**از زمرهٔ دوزخیان نبودیم**﴾ بلکه می‌بایست به آنچه که خدای عزّوجلّ برای ما نازل کرده بود ایمان می‌آوردیم و از پیامبرانﷺ متابعت و پیروی می‌کردیم.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١١﴾

﴿**پس به گناه خود**﴾ یعنی: به کفر خود که به سبب آن سزاوار عذاب دوزخ شدند ﴿**اعتراف کردند پس دوری باد بر اهل دوزخ**﴾ یعنی: دور باشند از رضای خداوند ﷻ و رحمت وی. بدین‌گونه خداوند متعال عذاب را گریبانگیر آنان می‌سازد، بعد از آن‌که به گناه خود اعتراف می‌کنند زیرا با این عتراف است که علیه آنان حجّت بر پا می‌شود و برایشان عذری باقی نمی‌ماند. در **حدیث شریف** آمده است: «لَنْ يُهْلَكَ النَّاسُ حَتَّىٰ يُعْذَرُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ ✿ مردم هرگز نابود ساخته نمی‌شوند تا این‌که از جانب خویش عذر نمایانده شوند». یعنی: حجّت علیه آنان ثابت گردد و خود نیز به جرم خویش اعتراف کنند. همچنین در **حدیث شریف** آمده است: «لاَ يَدْخُلُ اَحَدٌ النَّارَ اِلاَّ وَهُوَ يَعْلَمُ اَنَّ النَّارَ اَوْلَىٰ بِهِ مِنَ الْجَنَّةِ ✿ هیچ کس به

دوزخ داخل نمی‌شود مگر این‌که می‌داند کـه دوزخ بـه او از بـهشت سزاوارتـر است ».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُم بِٱلۡغَيۡبِ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَأَجۡرٞ كَبِيرٞ ﴿١٢﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که غایبانه از پروردگار خویش مـی‌ترسند**﴾ یـعنی: درحـالی از عذاب او می‌ترسند که او و عذابش را ندیده‌اند پس از بیم عـذابش بـه او ایـمان آورده و در نهان و آشکار از او اطاعت می‌کنند؛ ﴿**آنان را آمرزشی**﴾ است بزرگ که خداوند ﷻ به سبب آن از گناهانشان در می‌گذرد ﴿**و**﴾ برای ایشـان ﴿**مـزدی بزرگ است**﴾ که همانا بهشت می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: « سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللّٰهُ تَعالٰى فِيْ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لاظِلَّ اِلاّ ظِلُّهُ ...مِنْهُمْ: وَرَجُلٌ دَعَـتْهُ اِمْـرَاَةٌ ذاتَ مَـنْصَبٍ وَجَمالٍ فَقالَ: اِنِّيْ اَخافُ اللّٰهَ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَاَخْفاها حَتّٰى لا تَعْلَمَ شِمالُهُ ما تُـنْفِقُ يَمِيْنُهُ هفت کس‌اند که خداوند متعال ایشان را در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ رحمت وی نیست، در سایهٔ عرش خود جای می‌دهد ... و از جملهٔ ایشان مردی است که زن صاحب جاه و جمالی او را به‌سوی خود می‌خواند ولی آن مرد می‌گوید: من [این کار بد را نمی‌کنم زیرا] از خداوند ﷻ می‌ترسم. و از جملهٔ ایشان [illegible] است که صدقه‌ای می‌دهد و آن را مخفی می‌دارد تا بـدانـجا کـه دست چپ وی پـی نمی‌برد به آنچه که دست راستش انفاق می‌کند ».

وَأَسِرُّواْ قَوۡلَكُمۡ أَوِ ٱجۡهَرُواْ بِهِۦٓۖ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿١٣﴾

﴿**و اگر سخن خود را پنهان دارید، یا آشکارش نمایید**﴾ یعنی: اگر سخن خود در

مورد رسول اکرم ﷺ را پوشیده دارید، یا آشکار نمایید بدانید که خداوند ﷻ همهٔ اینها را می‌داند و هیچ چیز از آن بر وی مخفی نمی‌ماند ﴿**بی‌گمان او به آنچه در سینه‌هاست**﴾ یعنی: او به راز دلها و به خلجان اندرونها ﴿**داناست**﴾.

ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: این آیه دربارهٔ مشرکان نازل شد که مشغول عیب‌جویی و طعن‌زدن به رسول خدا ﷺ بودند پس جبرئیل ﷺ ایشان را از سخنان آنها آگاه کرد و پس از آن آنها به یک‌دیگر می‌گفتند: «سخنتان را پوشیده دارید تا خدای محمّد نشنود». امّا خطاب آیهٔ کریمه عامّ است برای تمام خلق در تمام اعمالشان.

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۴﴾

﴿**آیا کسی که آفریده است نمی‌داند؟**﴾ یعنی: آیا کسی که خود این سخنان پنهانی و راز دلها را خلق و ایجاد کرده است، بدانها علم ندارد؟ آخر حق تعالی انسان را به دست بلاکیف خویش آفریده است و مسلّماً داناترین کس به یک شیء آفریده شده، صانع و آفرینندهٔ آن است ﴿**با این که او خود لطیف خبیر است**﴾ یعنی: دانا است به همه دقایق و از جمله به آنچه که در دلهاست؛ خبیر و آگاه است به آنچه که دلها پنهان می‌دارند پس هیچ امر پوشیده‌ای بر او پنهان نمی‌ماند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ ۖ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴿۱۵﴾

﴿**اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید**﴾ یعنی: آن را هموار و نرم گردانید تا بر آن استقرار یابید و آن را خشن نگردانید به گونه‌ای که نشستن و راه

رفتن بر آن دشوار باشد ﴿**پس در مناکب آن راه روید**﴾ یعنی: در فراخنا و اطراف و جوانب آن برای انواع کسب و کار و تجارت رهسپار شوید ﴿**و از رزق خدا بخورید**﴾ یعنی: از آنچه که خداوند متعال برای شما روزی داده و آن را برای شما در زمین آفریده است، بهره ببرید. بدین‌سان خدای عزّوجلّ با تمکین دادن فرزندان آدم در زمین و دادن توانمندی به دست آوردن خیرات و برکات آن برایشان، بر آنان منّت می‌گذارد ولی بر آنان است که بدانند؛ سرانجام بازگشت‌شان به‌سوی اوست از این جهت فرمود: ﴿**و رستاخیز به‌سوی اوست**﴾ یعنی: برانگیختنتان از قبرهایتان به‌سوی اوست نه به‌سوی غیر او. مراد این دو آیه و ماقبل آن تهدید کافران است پس گویی حق تعالی فرمود: هان ای کفّار! بدانید که من به امور آشکار و نهان شما دانایم پس از من بیمناک و از عذابم برحذر باشید زیرا این من هستم که شما را در این زمین ساکن گردانیده و آن را سبب منافع و ارزاق شما قرار داده‌ام و اگر بخواهم شما را به این زمین فرو می‌برم چنان‌که می‌فرماید:

ءَأَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يَخۡسِفَ بِكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ﴿١٦﴾

﴿**آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده‌اید؟**﴾ و او خداوند ﷻ است زیرا اعراب بر این باور بودند که حق تعالی در آسمان می‌باشد. آری! آیا ایمن شده‌اید از این ﴿**که شما را**﴾ مانند قارون ﴿**در زمین فرو برد**﴾ بعد از آن‌که زمین را برایتان رام گردانید که در فراخنای آن راه می‌روید ﴿**پس بناگاه زمین به تپیدن افتد**﴾ یعنی: زمین درهنگام فروبردنتان به لرزوه و جنبش در می‌آید، بر خلاف حالت طبیعی خود که رام و آرام بوده است.

أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ۖ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿١٧﴾

﴿آیا از کسی که در آسمان است ایمن شده‌اید که بر شما حاصبی بفرستد؟﴾ یعنی: باران سنگی از آسمان بفرستد چنان‌که سنگها را بر قوم لوط و اصحاب فیل فرستاد؟ به‌قولی؛ حاصب: بادی است که از آن سنگریزه می‌بارد **﴿پس به زودی خواهید دانست که بیم‌دادن من چگونه است؟﴾** آن گاه که عذابم را معاینه و مشاهده کنید امّا دانستن در آن هنگام هیچ به درد شما نمی‌خورد. مفسّران در معنی: «أَأَمِنتُمْ مَنْ فِي‌السَّمَاءِ ﴿ آیا از کسی که در آسمان است، ایمن شده‌اید؟» گفته‌اند: یعنی آیا از خداوندی ایمن شده‌اید که قدرت او در آسمان نافذ است نه قدرت بتانی که شما در زمین می‌پرستید؟ با علم به این‌که خداوند ﷻ هم در آسمان و هم در زمین خداوند است چنان‌که می‌فرماید: (وَهُوَ الَّذِيْ فِي‌السَّمَاءِ اِلٰهٌ وَّفِي‌الْاَرْضِ اِلٰهٌ، وَهُوَ الْحَكِيْمُ الْعَلِيْمُ ﴿ اوست آن‌که در آسمان خداست و در زمین خداست و اوست فرزانهٔ دانا» [زخرف / ۸۴]. امام رازی در ردّی بر فرقهٔ مشبّهه که با استناد به آیهٔ (أَأَمِنتُمْ مَنْ فِي‌السَّمَاءِ...) بر اثبات مکان برای خداوند متعال استدلال کرده‌اند، می‌گوید: «حمل این آیه بر ظاهر آن به اتّفاق مسلمین امکان ندارد زیرا این امر که خدای عزّوجلّ در آسمان باشد مقتضی آن است که آسمان از تمام جوانب به او محیط باشد پس در ایسن صورت باید او کوچکتر از آسمان باشد و با در نظرداشت این که آسمان از عرش بسیار کوچکتر است زیرا عرش بزرگترین مخلوقات حق تعالی در آسمان و زمین می‌باشد پس لازم می‌آید که حق تعالی از عرش نیز کوچکتر باشد و این امر به اتّفاق اهل اسلام محال است بدان جهت که حق تعالی خود فرموده است: (قُلْ لِمَنْ مَا فِي‌السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ، قُلْ: لِلّٰهِ ﴿ بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آنِ خداست» [انعام / ۱۲]. بنابراین،

برگردانیدن آیه از ظاهر آن به‌سوی تأویل واجب است». شایان ذکر است که علما چند وجه را در تأویل این آیه ذکر کرده‌اند که بهترین آنها این تأویل است: «آیا از کسی که سلطه و فرمانروایی و قدرتش در آسمان است ایمن شده‌اید؟». هدف از ذکر آسمان، به تصویر کشیدن سلطهٔ عظیم خداوند متعال و قدرت وی می‌باشد چنان‌که او خود فرموده است: (وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمٰوَاتِ وَفِي الأَرْضِ ﴿و او در آسمانها و در زمین خداست) [انعام / ۳] پس یک چیز واحد همزمان در دو مکان بوده نمی‌تواند.

وَلَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿١٨﴾

﴿و هرآینه کسانی که پیش از آنان بودند، نیز تکذیب کردند پس عقوبت من چگونه بود؟﴾ یعنی: بنگر که عذاب من برآنان در برابر آن تکذیب چگونه بود و به آنان از عذاب فاجعه‌بار چه‌ها رسید؟ لذا چگونه اینان از عذابم ایمن خواهندبود؟

أَوَلَمْ يَرَوْاْ إِلَى ٱلطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَٰٓفَّٰتٍ وَيَقْبِضْنَ ۚ مَا يُمْسِكُهُنَّ
إِلَّا ٱلرَّحْمَٰنُ ۚ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍۭ بَصِيرٌ ﴿١٩﴾

﴿آیا بر فراز سرشان به پرندگان ننگریسته‌اند که بال گشاده‌اند﴾ در هوا و در هنگام پرواز بالهایشان را گشاده می‌دارند **﴿وگاه فرو می‌بندند﴾** بالهای خود را **﴿جز خدای رحمان کسی آنان را﴾** در هوا در هنگام پرواز و بازکردن و فروبستن بالهایشان **﴿نگاه نمی‌دارد﴾** خدای توانا و مقتدری که از رحمت و لطف خویش چنان صنعت دقیق و ترکیب عجیبی در پرندگان به کاربرده‌است که به آنها امکان می‌دهد تا آن‌گونه که بخواهند در هوا جولان کنند. و بخش‌هایی از این صنعت دقیق عبارت

است از: سبکی اجسامشان، پوشاندنشان باکسوت پر و پراکندن آن پرها به روش معیّنی که چون آنها را بر هوا زنند در جوّ ارتفاع می‌گیرند و به جلو می‌روند پس پاک و منزّه است آفرینندهٔ بی مثال **﴿بی‌گمان او به هر چیز بیناست﴾** یعنی: به چیزهایی که برای هر یک از مخلوقاتش شایسته است لذا چیزی بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند و او می‌داند که چگونه عجایب و غرایب را بیافریند و آنها را در فضای خلقت به جولان اندازد پس چرا کفّار از نگرش در پریدن مرغان، به قدرت ما بر عذاب نمودن خود پی‌نمی‌برند و راه نمی‌یابند؟

أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ جُندٌ لَّكُمْ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ ٱلرَّحْمَٰنِ ۚ إِنِ ٱلْكَٰفِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ ﴿٢٠﴾

﴿یا آن کسی که خود برای شما چون سپاهی است که شما را در برابر خدای رحمان یاری می‌کند کیست؟﴾ یعنی: کیست آن موجود حقیری که به پندار شما لشکری برای شما است که متولّی و عهده‌دار نصرت شما باشد چنانچه خداوند ﷻ خود شما را به رحمت و یاری خود نصرت ندهد؟ بدانید که شما سپاه و لشکری ندارید که از عذاب خدای سبحان بازتان دارد. تعبیر: (مِنْ دُوْنِ الرَّحْمٰن) به این حقیقت اشاره دارد که بقای مردم در زمین همراه با کفر و ظلمشان، به سبب رحمت خدای رحمانی است که رحمتش بر همه چیز فراگیر و گسترده است **﴿کافران جز در فریب نیستند﴾** فریب بزرگی از جهت شیطان که آنها را بدان می‌فریبد. آیهٔ کریمه ردّ پندار کفّاری است که با تکیه بر یاری یاران کافرشان از ایمان آوردن امتناع می‌کردند.

آن گاه خداوند متعال بر این پندار کفّار که غیر از او روزی‌دهندهٔ دیگری نیز وجود دارد و بتان سرچشمهٔ تمام خیرها هستند و آفات را از آنان دفع می‌کنند،

مهر بطلان کوبیده و می‌فرماید:

أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُۥ ۚ بَل لَّجُّوا۟ فِي عُتُوٍّ وَ
نُفُورٍ ﴿٢١﴾

﴿ یا کیست آن کس که به شما روزی دهد اگر خدا رزق خود را از شما باز دارد؟ ﴾ یعنی: چه کسی است که بر شما ارزاق ــ اعم از باران و غیر آن ــ را فرو ریزاند، اگر خدای سبحان این ارزاق را از شما باز دارد و باز گیرد؟ **﴿ بلکه حق این است که در سرکشی و رمیدگی پای فشردند ﴾** و در عناد و استکبار از حق دراز دستی می‌کنند لذا نه درس و اندرز می‌گیرند و نه اندیشه می‌کنند.

أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِۦٓ أَهْدَىٰٓ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ
صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢٢﴾

آن گاه خدای متعال برای مؤمن و کافر مَثَلی می‌آورد: **﴿ پس آیا آن کس که نگونسار راه می‌پیماید، راهیافته‌تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟ ﴾** کسی که نگونسار راه می‌پیماید، انسان کافر است که در دنیا در معاصی خدای عزّوجلّ فروافتاده است لذا او هم وی را در روز قیامت درافتاده بر رویش حشر می‌کند و آن کس که راست و ایستاده بر راهی می‌رود که راست است و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست، شخص مؤمنی است که در دنیا بر مبنای برنامهٔ خدا ﷻ و در روشنایی هدایت و بینش به جلو می‌رود پس این انسان مؤمن در آخرت نیز راست و استوار بر راه راستی حشر می‌شود که انجام آن بهشت است و

او را یکراست به بهشت می‌رساند.

قُلْ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۖ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۲۳﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿اوست آن کس که شما را آفرید﴾ در آفرینش نخستین بعد از آن‌که چیزی نبودید و در پردهٔ عدم قرار داشتید ﴿و پدید آورد﴾ برای شما ﴿گوش‌ها﴾ را تا به وسیلهٔ آن بشنوید ﴿و چشم‌ها را﴾ تا به وسیلهٔ آن ببینید ﴿و دلها را﴾ تا به وسیلهٔ آنها در مخلوقات خداوند متعال عارفانه بیندیشید ﴿چه کم شکر می‌گزارید﴾ یعنی: شما شکر پروردگار این نعمت‌ها را جز اندکی به جا نمی‌آورید تا با یکتاپرستی آن سر به راه طاعت و اخلاص بگذارید؛ آخر او در شما حاسّهٔ شنوایی را آفرید تا به وسیلهٔ آن اندرزها را بشنوید و حاسّهٔ بینایی را آفرید تا به وسیلهٔ آن در ابداعات آفرینش وی نظر کنید و دلها و عقلها را آفرید تا به وسیلهٔ آن در مخلوقات او و ادراک حقایق اشیاء تأمّل و تفکّر کنید ولی شما از این نیروها در جهت طاعت و انجام اوامر حق و ترک نواهی‌اش اندکی بهره می‌گیرید در حالی که شکر حقیقی این است که این نیروها و توانایی‌ها را در جهت آنچه که به خاطر آن آفریده شده‌اند به کار گیرید، نه این‌که صرفاً شکر را به زبان تکرار کنید امّا همزمان با عصیان هم‌آوا و هم آغوش باشید! پس هرگاه این نیروها در طلب رضای الهی به کار گرفته نشد، یقین داشته باشید که مطلقاً شکر منعم را به جای نیاورده‌اید. دلیل این‌که این اندامها به یادآوری مخصوص گردیده‌اند این است که اینها ابزارهای فهم و دانش اند.

سپس حق تعالی سومین برهان بر کمال قدرت خویش را ذکر نموده و می‌فرماید:

قُلْ هُوَ ٱلَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد**﴾ و بر روی آن پراکنده ساخت همراه با اختلاف زبانها، رنگها و اشکالتان ﴿**و به‌سوی او محشور می‌شوید**﴾ بعد از این پراکندگی پس اوست که شما را جمع می‌کند، همان گونه که پراکنده‌تان کرد و شما را برای حساب باز می‌آورد چنان‌که نخستین بار شما را آفرید.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٢٥﴾

﴿**و می‌گویند**﴾ کفّار ﴿**این وعده**﴾ که شما در مورد حشر و قیامت و دوزخ و عذاب به ما می‌دهید؛ ﴿**کی فرامی‌رسد؟ اگر**﴾ در این وعده ﴿**راست می‌گویید**﴾ پس به ما خبر دهید، یا این وقت را برای ما روشن سازید و بیان نمایید، یا این وعده را برای ما محقّق گردانید؟ پس خداوند ﷻ در پاسخ‌شان می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٦﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**جز این نیست که علم آن فقط نزد خداوند است**﴾ یعنی: آگاهی از وقت برپایی قیامت فقط نزد خداوند ﷻ است و دیگری آن را نمی‌داند ﴿**و جز این نیست که من بیم‌دهندۀ آشکاری هستم**﴾ که شما را از فرجام نامیمون کفرتان بیم می‌دهم و برای شما آنچه راکه خدای عزّوجلّ مرا به بیان آن امر نموده است بیان می‌کنم و بدانید که پروردگارم مرا به این امر نکرده که وقت وقوع قیامت را به اطلاع شما برسانم زیرا عقیده به روز آخرت اثر طبیعی ایمان به اوست و در مخفی داشتن وقت قیامت حکمتهای فراوانی وجود دارد.

آن گاه خداوند متعال حال این گروه کفّار را در هنگام دیدن عذاب وصف نموده و می‌فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيٓـَٔتْ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَقِيلَ هَـٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تَدَّعُونَ ﴿٢٧﴾

﴿و چون آن را﴾ یعنی عذاب را ﴿نزدیک ببینند، چهره‌های کافران ناخوش شود﴾ یعنی: سیاه و اندوهگین و افسرده شود و غباری از ذلّت و حقارت بر آنها فرونشیند ﴿وگفته شود: اینُ است آنچه آن را می‌طلبیدید﴾ به شتاب در دنیا؛ از روی استهزا و تمسخر.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِىَ ٱللَّهُ وَمَن مَّعِىَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَن يُجِيرُ ٱلْكَـٰفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٨﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ به این مشرکان منکر نعمت‌های حق تعالی ﴿به من خبر دهید، اگر خداوند مرا هلاک کند﴾ با مرگ یا کشته شدنم، همان گونه که شما در حقّ من چنین آرزو و تمنّایی دارید و در کمین فرودآمدن مصایب و نابودی برای من هستید ﴿و اگر ایشان را که همراه من‌اند﴾ از مؤمنان نیز نابود کند؛ ﴿یا بر ما رحمت آورد﴾ با به تأخیر افگندن این هلاکت تا میعاد معیّنی؟ آری! اگر فرض کنیم که چنین شود: ﴿پس کیست که کافران را از عذابی دردناک رهایی دهد؟﴾ یعنی: قطعاً هیچ کس آنان را از این عذاب نجات نمی‌دهد، چه خداوند ﷻ پیامبر ﷺ و مؤمنان همراهش را ـ آن گونه که کفّار در آرزوی آن بودند ـ هلاک گرداند و چه این

امر را به تأخیر افگند؛ پس به هرحال آنان را از عذاب الهی گریزی نیست.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که: کفّار مکّه علیه رسول اکرم ﷺ و مؤمنان دعای هلاکت می‌کردند، همان بود که این آیه نازل شد.

قُلْ هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ءَامَنَّا بِهِۦ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢٩﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**اوست رحمان**﴾ ذکر رحمان در اینجا به این حقیقت اشاره دارد که اهل ایمان مورد مرحمت‌اند پس آرزوی کفّار در مورد خواری و خسرانشان، آرزویی خام و بی اساس است. آری! بگو: ﴿**به او ایمان آورده‌ایم**﴾ و چیزی را با او شریک نمی‌گردانیم ﴿**و بر او توکّل کرده‌ایم**﴾ نه بر غیر وی. توکّل: سپردن امور به خدای عزّوجلّ است ﴿**پس به زودی خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار است**﴾ ما یا شما؟ و به زودی خواهید دانست که سرانجام کار در دنیا و آخرت به سود کیست؟ به سود ما که بر خدای عزّوجلّ توکّل کرده‌ایم، یا به سود شما که بر مردان و اموال خویش متّکی هستید؟.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَآءٍ مَّعِينٍ ﴿٣٠﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**به من خبر دهید؛ اگر آب شما در زمین فرورود**﴾ یعنی: اگر این آبی که خداوند ﷻ بر شما در چشمه‌ها و چاه‌ها و جویباران ارزانی داشته است در زمین فرو رود، به گونه‌ای که اصلاً از آن در زمین هیچ نشانی باقی نماند، یا در عمقی از زمین فرو رود که هرگز امکانات شما ـ مانند دلو و غیره ـ به آن دسترسی یافته نتواند؛ ﴿**پس چه کسی برای شما آب روان می‌آورد؟**﴾ مَعِین: آب

بسیاری است که پیوسته جاری باشد و هرگز قطع نشود. یعنی: احدی جز خداوند متعال آن را برای شما از طریق بارانها و جویباران پدید نمی‌آورد تا بدان بهره‌مند و متنعّم شوید.

آیهٔ کریمه دلیل بر وجوب اتّکا بر خداوند متعال در هر حاجتی است افزون بر این‌که این آیه برهانی دیگر بر کمال قدرت و وحدانیّت خداوند ﷻ می‌باشد و هدف از طرح آن این است که حق تعالی کفّار را به برخی از نعمت‌های خود مقرّ و معترف گرداند تا زشتی کفرشان را از دریچهٔ آن به آنان بنمایاند لذا آن گاه که ناگزیر در پاسخ این سؤال بگویند: فقط خداوند ﷻ قادر به این کار است، در این هنگام به آنان گفته شود: پس چرا چیزهایی را در عبودیّت شریک وی قرار می‌دهید که اصلاً بر هیچ چیزی قدرت ندارند؟ روایت شده است که این آیه: (قُلْ اَرَاَیْتُمْ اِنْ اَصْبَحَ مَاءُکُمْ ...) نزد یکی از ستمگران خوانده شد پس گفت: باکی نیست؛ اگر آب ما در زمین فرو رود، باز این نیروی تبر و کلنگ ما آن را از قعر زمین برای ما باز می‌آورد! پس چشمه‌های آن ستمگر دردم خشک شد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قلم

مکّی است و دارای پنجاه و دو آیه است.

وجه تسمیه: نامگذاری این سوره به نام «قلم» بدان سبب است که خداوند ﷻ در آغاز آن به منظور بزرگداشت و ارج‌گذاری از قلم به آن سوگند یاد کرده‌است. به‌قولی: نام این سوره «ن» است.

این سوره از نخستین سوره‌هایی است که در مکّه نازل شد زیرا ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده است که: «آغازین سوره در نزول خود، سورهٔ (اقراء) بود، سپس این سوره و بعد از آن سورهٔ (مزمّل) و سپس سورهٔ (مدثّر) نازل شد».

نٓ وَٱلۡقَلَمِ وَمَا يَسۡطُرُونَ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿نون﴾ این حرف همچون حروف مقطعّهٔ دیگری که در اوایل سوره‌ها آمده‌اند، حرفی از حروف هجاء است. به قولی: هدف از آوردن حروف مقطعّهٔ اوایل سوره‌ها، اعلام تحدّی و هماورد طلبی برای کفّار است که اگر منکر نزول قرآن از سوی ربّ‌العالمین هستند، باید همانند آن را بیاورند زیرا

حروف قرآن از عین حروفی ترکیب شده است که آنان بدان تکلّم نموده و در نوشتن و ایراد سخنرانی‌های بلیغ خود آن را به کار می‌گیرند پس هرگاه نمی‌توانند نظیر قرآن را بیاورند، دیگر باید به این حقیقت تسلیم شوند که این کتاب، کتاب الهی است.

﴿**سوگند به قلم**﴾ خداوند متعال به قلم سوگند خورده است زیرا قلم ابزار بیان است. این سوگند بر هر قلمی واقع می‌شود که به وسیلهٔ آن در آسمانها و زمین نوشته می‌شود ﴿**و سوگند به آنچه می‌نویسند**﴾ مردم به وسیلهٔ قلم از علوم و معارف حق. گفتنی است که سوگند خوردن به قلم و علومی که به وسیلهٔ قلم نوشته می‌شوند، به بزرگی این دو نعمت اشاره دارد و این‌که این دو نعمت بعد از نعمت نطق و بیان از اجلّ و اعظم نعمت‌ها بر انسان هستند زیرا قلم و معارف مکتوب به وسیلهٔ آن، بهترین راه روشنگری و انتشار علوم و معارف در میان جامعه‌ها، امّت‌ها و افراد به شمار می‌روند و چراغی برفراز راه تقدّم ملّت‌ها و نبوغ آنها می‌باشند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در حقیقت اوّلین چیزی راکه خداوند آفرید قلم بود پس از آن نون ـ یعنی دوات ـ را آفرید، سپس فرمود: بنویس آنچه راکه از عمل، یا اثر، یا رزق، یا اجلی روی می‌دهد. پس قلم آنچه راکه از همان روز تا روز قیامت روی می‌دهد نوشت، سپس بر قلم مهر نهاده شد و دیگر تا روز قیامت سخنی نگفت».

مَآ أَنتَ بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ بِمَجۡنُونٍ ۝٢

جواب قسم این است: ﴿**تو**﴾ ای محمّد ﷺ ﴿**به نعمت پروردگارت**﴾ یعنی: به نعمت و لطفی که خدای عزّوجلّ بر تو نموده است؛ و عبارت از نعمت نبوّت و ریاست عامّه می‌باشد؛ ﴿**دیوانه نیستی**﴾ پس سخن دشمنانت در این باره نوعی از هذیان است. این اوّلین بند از مقسم علیه یعنی جواب قسم می‌باشد و مقسم علیه

مجموعاً سه موضوع است که به ترتیب تا آیه چهارم می آید.
ابن‌جریج در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: مشرکان به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: او دیوانه است، بعد از آن شیطان است! پس این آیه در ردّ آنان نازل شد.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجۡرًا غَيۡرَ مَمۡنُونٖ ﴿٣﴾

﴿**و هرآینه برای تو اجری است**﴾ یعنی: ثواب و پاداشی است قطع‌نشدنی بر آنچه که از سنگینی بار نبوّت و انواع سختی‌ها به دوش کشیده و تحمّل کرده‌ای. یا (غَيۡرَ مَمۡنُونٖ) به این معنی است: تو را پاداشی است که از سوی مردم در آن بر تو منّت گذاشته نمی‌شود.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ﴿٤﴾

﴿**و هرآینه تو بر خُلقی عظیم هستی**﴾ یعنی: بی‌گمان تو بر اخلاقی هستی که خداوند ﷻ در قرآن تو را به آن امر نموده است چنان‌که در روایت صحیح از عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است که از وی دربارهٔ اخلاق رسول اکرم ﷺ سؤال شد، فرمود: «كَانَ خُلُقُهُ الْقُرْآن ۞ اخلاق رسول خدا ﷺ قرآن بود». بلی! به راستی که رسول اکرم ﷺ دارای اخلاق بسیار بزرگی بودند چرا که در راه دعوت از قوم خود چیزهایی را تحمّل کردند که امثال ایشان قادر به تحمّل آن نیستند. به حق که رسول خدا ﷺ آیینهٔ تمام‌نمای ادب، حیا، جود، شجاعت، حلم، گذشت و غیر این از برازندگی‌های اخلاقی بودند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّ اللّٰهَ بَعَثَنِيْ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاق ۞ همانا خداوند مرا برانگیخت تا مکارم اخلاق را به اتمام برسانم». مکارم اخلاق: عبارت از صلاح دین و دنیا و آخرت است.

همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَدَّبَنِیْ رَبِّیْ فَاَحْسَنَ تَأْدِیْبِی ٭ پروردگارم مرا ادب آموخت و نیکو ادبم داد». ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: آری! نیکو ادبش آموخت آن‌گاه که به وی فرمود: «خُذِالْعَفوَ وَأْمُرْ بِاالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِیْن ٭ عفو پیشه کن و به کارهای پسندیده فرمان بده و از نادانان روی بگردان» [اعراف / ۱۹۹]. پس چون این فرمان از سوی آن حضرت ﷺ عملی شد، حق تعالی فرمود: «وَاِنَّكَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیمٍ بی‌گمان تو بر خلق عظیمی هستی». در بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ده سال تمام به رسول اکرم ﷺ خدمت کردم و ایشان در طول این مدّت هرگز به من اُف نگفتند و نه برای چیزی که آن را انجام داده بودم فرمودند که: چرا آن را انجام داده‌ای؟ و نه برای آنچه که انجام نداده بودم فرمودند که: چرا آن را انجام نداده‌ای؟». همچنین عائشه رضی‌الله عنها روایت کرده است که: «رسول خدا ﷺ هرگز نه خدمتکاری را به دست خویش زده‌اند و نه زنی را و نه هرگز به دست خویش کسی را زده‌اند، جز در جهاد راه خدا. و آن حضرت ﷺ هرگز در میان دو چیز مخیّر نشدند مگر این‌که دوست داشته‌ترین آن به‌سوی ایشان آسان‌ترین آن بوده است مگر این‌که آن چیز گناه می‌بود و چون گناه می‌بود، ایشان دورترین مردم از گناه بودند. و نه آن حضرت ﷺ برای خود از کسی انتقام گرفته‌اند مگر وقتی مقدّسات الهی پایمال می‌شد آن‌گاه برای خدای عزّوجلّ انتقام می‌گرفتند». در **حدیث‌شریف** به روایت ابوالدّرداء رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مَا شَیْءٌ اَثْقَلُ فِیْ مِیْزَانِ الْمُؤْمِنِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ وَاِنَّ اللّٰهَ لَیَبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِیَّ ٭ هیچ چیز در روز قیامت در ترازوی اعمال مؤمن از خلقی نیک سنگین‌تر نیست و بی‌گمان خداوند از بد زبان فحش گوی نفرت دارد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد: بیشترین چیزی که مردم را به بهشت داخل می‌کند چیست؟ فرمودند: «تَقْوَی‌اللّٰهِ وَحُسْنُ الْخُلُقْ ٭ تقوای الهی و حسن خلق». و از ایشان دربارهٔ بیشترین چیزی که مردم را به دوزخ داخل می‌کند

سؤال شد، فرمودند: «اَلْفَمُّ وَالْفَرْجُ ﴿ دهان و شرمگاه».

فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ ﴿٥﴾

بِأَييِّكُمُ ٱلْمَفْتُونُ ﴿٦﴾

﴿پس زودا که بنگری و بنگرند﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! به زودی خواهی دید و خواهند دید کفّار آن گاه که حق در روز قیامت نمایان و پرده‌ها کنار زده شود؛ ﴿که به کدامیک از شما دیوانه‌گی است﴾ یعنی: کدامیک از شما به دیوانه‌گی مبتلا شده‌اید؛ تو یا آنان؟ و این ردّی است بر این پندار کفّار که به رسول اکرم ﷺ نسبت دیوانگی و گمراهی می‌دادند، از این جهت خداوند ﷻ در ادامه فرمود:

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴿٧﴾

﴿بی‌گمان پروردگارت به کسی که از راهش گم گشته داناتر است﴾ یعنی: او می‌داند که چه کسی در حقیقت گمراه و دیوانه است، تو یا کسانی که به گمراهی و دیوانه‌گی متّهمت کرده‌اند؟ حاصل معنی این است: بلکه آنان گمراهند، از آن رو که آنچه را منافع بلند مدّت و کوتاه مدّت‌شان در آن است فرو گذاشته و آنچه را که در بلند مدّت و کوتاه مدّت صد در صد به زیانشان است برگزیده‌اند ﴿و نیز او داناتر است به راه یافتگان﴾ به‌سوی حق، راهی که سرانجام آن به سعادت جاودان منتهی می‌شود و او داناتر است به کسانی که به کمال مدارج عقلی دست یافته‌اند؛ و ای محمّد ﷺ! تو قطعاً از آنان هستی.

فَلَا تُطِعِ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿٨﴾

﴿پس﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿از دروغ انگاران اطاعت نکن﴾ یعنی: چنان که بر تو منّت نهادیم و شریعت مستقیم و خلق عظیم را به تو عنایت کردیم پس از نرمش و ملایمت با مشرکان و رؤساء کفر بپرهیز. شایان ذکر است که کفّار مکّه آن حضرت ﷺ را به‌سوی دین پدرانشان دعوت می‌کردند پس خداوند متعال ایشان را از اطاعت کفّار نهی کرد و مراد از نهی: تهییج و برانگیختن رسول خدا ﷺ در استمرار بر این امر و سخت‌گیر ساختن ایشان در مخالفت با مشرکان است. چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: مشرکان از رسول اکرم ﷺ خواستند تا مدّتی خدای یگانه را بپرستد و مدّتی دیگر خدایانشان را و در مقابل آنان هم مدّتی خدای یگانه را می‌پرستند و مدّتی دیگر خدایانشان را! پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

وَدُّواْ لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾

﴿دوست دارند که ملایمت کنی تا آنان نیز ملایمت کنند﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! مشرکان دوست دارند تا با آنان نرمش و سازگاری کنی تا آنان نیز با تو نرمش و سازگاری کنند. به‌قولی معنی این است: آنان دوست دارند که به‌سویشان گرایش یافته و حقّی را که بر آن قرارداری ترک کنی تا آنان نیز با تو نرمش و سازگاری کنند و بدین وسیله راه گرایش بیشترت را به‌سوی خود هموار سازند.

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿١٠﴾

﴿و اطاعت نکن از هر بسیار سوگند خورنده‌ای﴾ که به ناروا سوگند بسیار می‌خورد و از هر ﴿فرومایه‌ای﴾ که در رأی و اندیشه و تمییز حقیر است؛

هَمَّازٍ مَّشَّآءِۭ بِنَمِيمٍ ﴿١١﴾

﴿**عیبجوست روانه در پی سخن‌چینی**﴾ هَمَّاز: کسی است که مردم را در پیش رویشان به بدی یاد می‌کند ولی لَمَّاز: کسی است که مردم را در پشت سرشان به بدی یاد می‌کند، یعنی به غیبت آنان مبتلاست. مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ: کسی است که در میان مردم در پی سخن‌چینی می‌رود تا میانهٔ آنان را به هم زند؛

مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾

﴿**باز دارنده از خیر**﴾ است. یعنی بر مال بخیل است و مردم را از ایمان و انفاق و عمل صالح باز می‌دارد ﴿**متجاوز گناه‌پیشه**﴾ است یعنی: ستمگری است که از حق به‌سوی باطل تجاوز کرده و بسیار مرتکب می‌شود؛

عُتُلٍّۭ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ ﴿١٣﴾

﴿**درشتخوی**﴾ است و گستاخ. عُتُلّ: کسی است که عبوس، ترشروی، بدهیکل، بد خُلق و بد رفتار است. زجاج می‌گوید: «عُتُلّ درشتخوی جفاکار است». ﴿**بعد از این همه، زنا زاده است**﴾ یعنی: این کس بعد از همهٔ این معایبی که برایش بر شمرده شد، زنا زاده و ناپاکزاد نیز هست. زَنِيم: کسی است که خود را به نسب قومی می‌چسباند، در حالی که او در حقیقت از آنان نیست و در اصل و نسب، حرامزاد است. آری ای پیامبر ﷺ! از این کسی که دارای همهٔ این اوصاف زشت است اطاعت نکن

از آنان نبود و پدرش بعد از گذشت هجده سال از عمرش ادّعا کرد که او فرزند وی است پس خداوند متعال این ده خصلت زشت را برایش برشمرد. قرطبی گفته است: «ما سراغ نداریم که خداوند ﷻ عیوب کسی مانند او را به این تفصیل برشمرده باشد و عاری را به او ملحق گردانیده باشد که در دنیا و آخرت از او جدایی ندارد چراکه در دنیا و آخرت بر بینی او داغی گذاشته می‌شود چنان که بیان آن بعداً می‌آید».

أَن كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿١٤﴾

﴿به خاطر آن‌که مالدار است و صاحب پسران﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! از او به خاطر مال و پسرانش اطاعت نکن. به‌قولی: مراد سرزنش و کوبیدن وی است از آنجاکه شکر نعمت‌های مال و فرزندان راکه خداوند متعال به او داده بود این قرار داد که به او و پیامبرش ﷺ کفر ورزید:

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا قَالَ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾

﴿چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه‌های پیشینیان است﴾ یعنی: با مغرور شدن به داشتن مال و فرزندان بسیار، آیات قرآن را خرافات و بر ساختهٔ گذشتگان می‌پندارد و به جای شکر نعمت، این گونه کفر و ناسپاسی پیشه می‌کند.

سَنَسِمُهُۥ عَلَى ٱلْخُرْطُومِ ﴿١٦﴾

﴿زودا که بر بینی او داغ نهیم﴾ یعنی: به زودی بر بینی او داغ سیاهی خواهیم نهاد، بدین سان که قبل از وارد ساختنش به دوزخ، چهره‌اش را با آتش سیاه

خواهیم کرد و بر بینی‌اش داغ و علامتی خواهیم گذاشت و به او در دنیا نیز عار و ننگی را ملحق خواهیم کرد که هرگز از او جدایی نداشته و به آن داغ ننگین شناخته شود و همین‌طور هم شد زیرا در بدر بینی‌اش را با شمشیر مجروح و نشاندار کردند که اثر آن مادام‌العمر بر رویش باقی ماند. وَسْم: نهادن علامتی است بر چیزی تا به وسیلهٔ آن از دیگران متمایز گردد. ابن‌عربی به این مناسبت می‌گوید: «نشانه گذاشتن بر چهرهٔ گنه‌کاران شیوهٔ قدیمی مرسوم در میان مردم است تا بدانجا که روایت شده است: چون یهود سنگسارکردن زناکار را فرو گذاشتند، در عوض زدن و سیاه کردن رویش را جایگزین کردند، که این تحریف و وضع باطلی است».

علما برآنند که: باید روی گواه دروغین را سیاه کرد تا نشانه‌ای بر زشتی گناه وی و تشهیر و تشدیدی برای وی جهت عبرت گرفتن دیگران باشد چراکه بزرگترین اهانت، اهانت در چهره است همان طوری که مقابلتاً حقیر ساختن چهره در طاعت خدای عزّوجلّ با نهادن آن بر زمین، سبب آبرو و عزّت ابدی است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند ﷻ بر آتش حرام کرده است که جای اثر سجدهٔ بنی‌آدم را بخورد». یعنی آتش دوزخ بر محلّ سجدهٔ مؤمن کارگر نیست.

إِنَّا بَلَوۡنَٰهُمۡ كَمَا بَلَوۡنَآ أَصۡحَٰبَ ٱلۡجَنَّةِ إِذۡ أَقۡسَمُواْ لَيَصۡرِمُنَّهَا مُصۡبِحِينَ ﴿١٧﴾

﴿**هرآینه ما آنان را**﴾ یعنی: کفّار مکّه را ﴿**آزمودیم**﴾ زیرا خداوند ﷻ آنان را بر اثر دعای رسول اکرم ﷺ به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد ﴿**چنان‌که صاحبان بوستان را آزموده بودیم**﴾ و داستانشان در میان قریش معروف و مشهور بود. بدین شرح که در سرزمین یمن در دو فرسنگی صنعاء باغی بود از آنِ مردی که حقّ خداوند ﷻ را از آن می‌پرداخت پس او مرد و باغ به فرزندانش رسید ولی فرزندانش خیر آن را از مردم باز داشتند و به حقّ خداوند ﷻ در آن بخالت کرده و گفتند: مال اندک

است و عیال و نانخوار بسیار پس ما را نگنجد که مانند پدر بذل و بخشش کنیم! لذا عزم کردند که مساکین را از آن محروم گردانند پس فرجام کارشان چنان شد که خدای عزّوجلّ در کتابش حکایت نموده است. **﴿آن گاه که سوگند خوردند که صبحگاهان﴾** پنهان از چشم مساکین برخیزند و **﴿میوهٔ آن را حتماً باز چینند﴾**.

وَلَا يَسْتَثْنُونَ ﴿١٨﴾

﴿و استثنا نکردند﴾ یعنی: ان‌شاءالله نگفتند. به‌قولی معنی این است: از جملهٔ آن میوه‌ها و حاصلات مقداری را که پدرشان به مساکین می‌داد، استثنا نکرده و سهم مساکین را جدا نکردند.

فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَآئِمُونَ ﴿١٩﴾

﴿پس درحالی که آنان غنوده بودند، بلایی شبانه از جانب پروردگارت بر آن باغ به گردش درآمد﴾ یعنی: آتشی از جانب پروردگار سبحان بر آن باغ زد که آن را سوختاند تا بدانجا که سیاه و بی‌بر شد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِيّاكُمْ وَالْمَعاصِيْ، اِنَّ الْعَبْدَ لَيَذْنِبُ فَيُحَرَّمُ بِهِ رِزْقاً قَدْ كانَ هُيِّئَ لَهُ، ثُمَّ تَلا رَسُولُ‌اللّٰهِ ﷺ: (فَطَافَ عَلَيْهِمْ طَائِفٌ...) قَدْ حُرِّمُوا خَيْرَ جَنَّتِهِمْ بِذَنْبِهِمْ ✿ هان! از گناهان بپرهیزید زیرا بنده گناهی را مرتکب می‌شود و به سبب آن گناه از رزقی که برایش مهیّا شده بود، محروم می‌گردد. سپس رسول اکرم ﷺ این آیه را تلاوت کردند و آن‌گاه فرمودند: به سبب گناه خود از خیر باغ خویش محروم شدند».

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿٢٠﴾

﴿پس مانند کشت بریده شده گردید﴾ یعنی: آن باغ مانند زمین بایری گردید که میوه‌های آن قطع شده است. یا آن باغ بعد از آن‌که سوخت، در سیاهی خود مانند شب گردید.

فَتَنَادَوْاْ مُصْبِحِينَ ﴿٢١﴾

﴿پس صبحگاهان همدیگر را فراخواندند﴾ یعنی باغداران چون صبح کردند، همدیگر را فراخوانده و بعضی به بعضی دیگر گفتند:

أَنِ ٱغْدُواْ عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰرِمِينَ ﴿٢٢﴾

﴿که اگر میوه چین هستید﴾ یعنی: اگر قصد درو کردن محصول و چیدن میوه را دارید **﴿بامدادان به سراغ کشتزارتان روید﴾** یعنی: صبح زود در اوّل وقت برای چیدن میوه‌ها و کشتزارتان عازم باغ شوید.

فَٱنطَلَقُواْ وَهُمْ يَتَخَٰفَتُونَ ﴿٢٣﴾

أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا ٱلْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ ﴿٢٤﴾

﴿سپس رهسپار شدند درحالی که آهسته به همدیگر سخن می‌گفتند﴾ تا کسی از مساکین سخنشان را نشنود: **﴿که امروز نباید در باغ هیچ فقیری بر شما درآید﴾** یعنی پنهانی با همدیگر می‌گفتند: امروز نباید هیچ مسکینی بر شما در باغ وارد شود تا آنچه را که پدر می‌داد، از شما طلب کند.

وَغَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَـٰدِرِينَ ﴿٢٥﴾

﴿ وصبحگاهان بر نیّت بخل رسیدند ﴾ یعنی: صبحگاهان تنها و بی‌خبر از قومشان رهسپار باغ شدند و کسی دیگر را با خود همراه نساخته و شتابان راه پیمودند. حَرْد: بازداشتن فقراء است. به‌قولی: شتاب و سرعت است **﴿ توانا ﴾** یعنی: در حالی رفتند که خود را بر چیدن میوه و منع بینوایان توانا می‌دیدند.

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوٓا۟ إِنَّا لَضَآلُّونَ ﴿٢٦﴾

﴿ پس چون آن را دیدند، گفتند: قطعاً ما گم گشته‌ایم ﴾ یعنی به همدیگر گفتند: ما راه باغ خویش را گم کرده‌ایم و این باغ ما نیست، سپس چون خوب تأمّل کردند و دانستند که باغ آنها همان است و خدای سبحان آنها را با از بین‌بردن آنچه که در آن از میوه و محصول بوده، مجازات کرده است، گفتند:

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٢٧﴾

﴿ نه بلکه ما محروم شدگانیم ﴾ یعنی: خداوند ﷻ به سبب بخلی که از ما سر زد، ما را از میوه و محصول باغ ما بی‌بهره و محروم گردانید.

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿٢٨﴾

﴿ گفت بهترین آنان ﴾ اَوْسَطُهُمْ: یعنی: خردمندترین، نیکوترین و بهترین آنان **﴿ مگر به شما نگفتم که چرا خدا را به پاکی نمی‌ستایید؟ ﴾** یعنی: مگر به شما نگفته بودم که این کار شما، یعنی بازداشتن مساکین از حقّشان ظلم و ستمی است؟ پس

چرا هم اکنون تسبیح نمی‌گویید، بعد از آن‌که به این امر یقین حاصل کردید که حق تعالی در کمین ستمگران است؟ چرا از خداوند ﷻ بر این کار خود آمرزش نمی‌خواهید و به‌سوی او از نیّتی که بر آن عزم کرده‌اید توبه نمی‌کنید؟ امّا مجاهد و غیر آن می‌گویند: «استثنای آنان گفتن تسبیح بود». آری! تسبیح گفتن در موضع (ان شاءالله) قراردارد زیرا معنای تنزیه خدای عزّوجلّ این است که هیچ چیز جز به مشیّت وی روی نمی‌دهد». خلاصه این‌که معنای (لَولاَ تُسَبِّحُوْن) در رأی اکثر مفسّران این است که: چرا استثنا نکردید و ان شاءالله نگفتید.

قَالُواْ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٢٩﴾

﴿گفتند: پروردگار خود را به پاکی یاد می‌کنیم، ما واقعاً ستمگر بودیم﴾ یعنی: حق تعالی پاک است از این‌که در آنچه با باغ ما کرده است ستمگر باشد زیرا این رخداد به سبب گناهی است که ما مرتکب آن شدیم؛ آن‌گاه که مساکین را از حقّ ایشان در این باغ باز داشتیم.

فَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَلَٰوَمُونَ ﴿٣٠﴾

قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَآ إِنَّا كُنَّا طَٰغِينَ ﴿٣١﴾

﴿سپس به سرزنش همدیگر روی آوردند﴾ و همدیگر را بر این قصد نامیمونشان در پای فشاری بر بازداشتن مساکین سرزنش کردند و آن گاه همگی یکجا به گناه خویش اعتراف نموده و ﴿گفتند: ای وای بر ما، ما سرکش بوده‌ایم﴾ و از حدود الهی تجاوز کرده‌ایم.

عَسَىٰ رَبُّنَآ أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَآ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا رَٰغِبُونَ ﴿٣٢﴾

﴿امید است که پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد زیرا ما به‌سوی پروردگارمان راغب هستیم﴾ یعنی: ما از او طالب خیر هستیم و به آستان عفوش باز می‌گردیم. لذا با هم عهد و پیمان بستند که اگر خداوند ﷻ به برکت توبه و اعترافشان به گناه، بهتر از آن را به آنان عوض داد، چنان کنند که پدرشان می‌کرد پس به بارگاه خدای عزّوجلّ دعا و تضرّع کردند و او در همان شب به آنان بهتر از آن را عوض داد. برخی از علما گفته‌اند: «بر کسی که کشته‌ای را درو می‌کند یا میوه‌ای را می‌چیند، لازم است تا با حاضران مواسات و کمک کرده و بهره‌ای از آن به آنان بدهد و این است معنای فرمودهٔ حق تعالی: «وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حِصَادِهِ ﴿و حقّ آن را در روز درو بدهید» [انعام/ ۱۴]. البتّه این حق غیر از زکات است و به همین جهت از درو کردن کشت در شب نهی شده است، نه به سبب ترس از مار و گژدم و حشرات زمین.

كَذَٰلِكَ ٱلْعَذَابُ ۖ وَلَعَذَابُ ٱلْءَاخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ لَوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

﴿این‌چنین است عذاب﴾ یعنی: به مانند عذابی که صاحبان آن باغ را به آن مبتلا کردیم، همین گونه اهالی مکّه را به عذاب دنیا مبتلا می‌گردانیم **﴿و هرآینه عذاب آخرت بزرگتر است﴾** از عذاب دنیا **﴿اگر می‌دانستند﴾** مشرکان که چنین است ولی آنان نمی‌دانند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «این داستان مَثَلی است برای اهل مکّه آن گاه که به‌سوی بدر رفتند و سوگند خوردند که محمّد ﷺ و یارانش را می‌کشند و سپس پیروزمندانه به مکّه بر می‌گردند تا به کعبه طواف کنند، شراب بنوشند و زنان آوازخوان برایشان سرود و آواز بخوانند. پس خدای عزّوجلّ گمانشان را پریشان ساخت و بر عکس این پندار خود به قتل و اسارت روبرو گردیده و با

هزیمت وارد مکّه شدند چنان‌که صاحبان آن باغ با خواری وارد باغ خود شدند».

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّـٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٣٤﴾

آن‌گاه که خدای متعال حال عاصیان نافرمان را ذکر کرد، اینک به بیان حال مطیعان می‌پردازد: **﴿برای پرهیزگاران در نزد پروردگارشان بهشتهای پرناز و نعمت است﴾** یعنی: برایشان باغهایی است که در آنها جز نعمت خالص وجود ندارد برخلاف حال باغهای دنیا.

أَفَنَجْعَلُ ٱلْمُسْلِمِينَ كَٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٣٥﴾

﴿آیا مسلمانان را همانند مجرمان قرار خواهیم داد﴾ و هر دو گروه را در جزا یکسان خواهیم کرد؟

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾

﴿شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟﴾ به چنین حکم و داوری بی سروته و بی‌بنیادی، گویی کار جزا و پاداش به شما واگذار شده است؟! در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که سردمداران کفّار قریش گفتند: اگر محمّد می‌پندارد که آخرت و بهشت و ناز و نعمتی در کار است پس بداند که حال ما و حال مسلمانان در آن همچنان خواهد بود که هم اکنون در دنیا هست و ما نیز در آخرت همانند ایشان از نعمت‌های بهشت برخوردار خواهیم بود. پس خداوند متعال خبر داد که برابری میان کسانی که پایبند طاعت‌اند و میان کسانی که بدکار و مجرم‌اند و از ارتکاب گناه پروایی ندارند، عادلانه نیست و این امر با عدل الهی بیگانه است.

أَمۡ لَكُمۡ كِتَٰبٞ فِيهِ تَدۡرُسُونَ ﴿٣٧﴾

إِنَّ لَكُمۡ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿٣٨﴾

﴿یا مگر کتابی از آسمان دارید که در آن فرامی‌گیرید﴾ یعنی: آن را می‌خوانید و مطالعه می‌کنید **﴿به این مضمون که هر چه را بر می‌گزینید، برای شما در آن خواهد بود؟﴾** یعنی: آیا در آن کتاب این مطلب نوشته شده است که برای شما در آخرت هر چه برگزینید و هر آرزویی که بکنید فراهم است و در آن فرمانبر را مانند عصیانگر می‌یابید؟ هرگز چنین نیست. این آیه نافی داشتن دلیل نقلی از سوی آنان است.

أَمۡ لَكُمۡ أَيۡمَٰنٌ عَلَيۡنَا بَٰلِغَةٌ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّ لَكُمۡ لَمَا تَحۡكُمُونَ ﴿٣٩﴾

﴿یا این‌که شما را پیمانهایی است محکم بر ذمهٔ ما که حکم آن تا قیامت باقی است به این مضمون که هر چه دلتان خواست حکم کنید؟﴾ یعنی: یا مگر شما نزد خداوند ﷻ عهد و پیمانی دارید که در آن از وی سوگندهای رسایی گرفته‌اید که شما را به بهشت داخل کند و این پیمان محکم تا روز قیامت برای شما ثابت و برقرار است و از ذمهٔ خداوند ﷻ ساقط نمی‌شود در نتیجه، او در آن روز حکم شما را نافذ می‌گرداند؟ این استفهام انکاری مفید نفی وعدهٔ الهی و بی‌اساس بودن توقّعات و پندارهای پوچ آنان است.

سَلۡهُمۡ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ ﴿٤٠﴾

﴿از آنان بپرس: کدامشان ضامنِ این ادّعایند؟﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ!

توبیخ‌کنان و سرکوفت زنان از آنان بپرس: کدامیک از شما ضامن و متعهّد این امر است که کفّار در آخرت همان چیزی را دارند که مسلمین در آن دارند؟

أَمْ لَهُمْ شُرَكَآءُ فَلْيَأْتُواْ بِشُرَكَآئِهِمْ إِن كَانُواْ صَٰدِقِينَ ﴿٤١﴾

﴿**یا مگر آنان شریکانی دارند**﴾ که به زعمشان بر این امر که آنان را در آخرت همانند مسلمین گردانند، توانایند؟ ﴿**پس اگر راست می‌گویند شریکانشان را بیاورند**﴾ و این مفید نفی و مذمّت تقلید و ابطال جوهر عقیدهٔ مشرکان است.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾

آری! بیاورند شریکان خود را در ﴿**روزی که جامه از ساق برداشته شود**﴾ یعنی: در آن روز که خدای عزّوجلّ ساق خود را آشکار کند کار، زار و اوضاع به غایت دشوار می‌شود. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و غیر آن از ابی‌سعید؁ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پروردگار ما ساق خود را برهنه می‌کند پس هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای برای او سجده می‌کنند و کسانی که از روی ریا و سمعه در دنیا سجده می‌کردند، باقی می‌مانند پس تا می‌روند که سجده کنند، پشت آنان [مانند تختهٔ الواری راست می‌ایستد] و قادر به سجده کردن نمی‌شوند». لذا مراد از فرمودهٔ حق تعالی: (يَكْشِفُ عَنْ سَاقٍ) سخت شدن کار و بالا گرفتن هنگامه در روز قیامت است چنان‌که وقتی جنگ یا کار دیگری شدّت گیرد، اعراب می‌گویند: «كَشَفَ الأَمْرُ عَنْ سَاقِهِ ❁ کار ساق خود را برهنه کرد». این تأویل از آن رو موردنظر است که خداوند ﷻ از جسمیّت و از همهٔ صفات حوادث منزّه می‌باشد پس مراد از ساق، اندام مخصوص نیست بلکه تأویل آن چنان است که ذکر شد.

﴿**و به سجده فراخوانده شوند پس نتوانند**﴾ یعنی: همهٔ خلق برای خدای عزّوجلّ به سجده می‌افتند و یک سجده می‌کنند، اما کفّار و منافقان باقی می‌مانند و تا می‌خواهند که سجده کنند، در خود توانایی نمی‌یابند زیرا کمرهایشان خشک می‌ایستد و برای سجده کردن نرم و انعطاف‌پذیر نمی‌شود از آن رو که نه در دنیا به خداوند ﷻ ایمان آورده بودند و نه برای او سجده کرده بودند. خلاصه این‌که: کفّار و منافقان در آخرت برای تعبّد و تکلیف به سجده فراخوانده نمی‌شوند بلکه برای توبیخ و سرزنش بر ترک سجده کردن در دنیا به آن فراخوانده می‌شوند و از آنجا که در دنیا با وجود صحّت و سلامت، از سجده کردن تکبّر ورزیده‌اند در آخرت بر ضّد حالتی که در دنیا برآن قرار داشته‌اند مورد مجازات قرار می‌گیرند، بدین سان که وقتی پروردگار عزّوجلّ تجلّی کند و مؤمنان برای او به سجده افتند، احدی از کفّار و منافقان نمی‌توانند به سجده روند بلکه پشت آنان مانند تخته راست می‌ماند.

خَٰشِعَةً أَبۡصَٰرُهُمۡ تَرۡهَقُهُمۡ ذِلَّةٞۖ وَقَدۡ كَانُواْ يُدۡعَوۡنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَهُمۡ سَٰلِمُونَ ﴿٤٣﴾

﴿**دیدگانشان خاشع باشد**﴾ خشوع: خضوع، ذلّت و فروافتادگی است ﴿**خواری آنان را فروگیرد**﴾ یعنی: غبار خفّت و خواری و حسرت و ندامت سختی بر رخسارشان بنشیند ﴿**در حالی که پیش از این به سجده خوانده می‌شدند**﴾ در دنیا ﴿**و تندرست بودند**﴾ یعنی: از علّت‌ها و آفات جسمی سالم و بر انجام دادن سجده قادر بودند امّا سجده نکردند. ابراهیم تیمی در معنی آن می‌گوید: «در دنیا به وسیلهٔ اذان و اقامه به سجده فراخوانده می‌شدند امّا سرباز می‌زدند».

فَذَرۡنِي وَمَن يُكَذِّبُ بِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِۖ سَنَسۡتَدۡرِجُهُم مِّنۡ حَيۡثُ لَا يَعۡلَمُونَ ﴿٤٤﴾

﴿**پس مرا با کسی که این سخن را تکذیب می‌کند واگذار**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! من و این کفّار را واگذار و کارشان را به من بسپار و خاطرت را به آنان مشغول نکن زیرا من کار آنان را بسنده‌ام و یقین داشته باش که: ﴿**به زودی آنان را پایه به پایه از آن راه که درنیابند فرو خواهیم گرفت**﴾ یعنی: به زودی آنان را به عذاب غافلگیر خواهیم کرد و آهسته آهسته و پلّه به پلّه به‌سوی عذاب خواهیمشان راند تا بدانجا که آنان را از جایی که نمی‌دانند در عذاب خواهیم افگند زیرا آنان این‌کار ما را انعام می‌پندارند و در عاقبت آنچه که در نهایت با آن روبرو خواهند شد، نمی‌اندیشند و این «استدراج» است.

وَأُمۡلِي لَهُمۡۚ إِنَّ كَيۡدِي مَتِينٌ ﴿٤٥﴾

﴿**و مهلتشان می‌دهم**﴾ تا بر گناه خویش بیفزایند ﴿**هرآینه تدبیر من سخت استوار**﴾ و قوی و محکم ﴿**است**﴾ پس چیزی از نزد من فوت نمی‌شود و کسی از عذاب من گریخته نمی‌تواند.

أَمۡ تَسۡـَٔلُهُمۡ أَجۡرٗا فَهُم مِّن مَّغۡرَمٖ مُّثۡقَلُونَ ﴿٤٦﴾

﴿**آیا از آنان مزدی درخواست می‌کنی**﴾ یعنی: آیا از کفّار در قبال دعوتشان به سوی حقّ و حقیقت پاداشی طلب می‌کنی؟ ﴿**پس آنان از تاوان گرانبارند؟**﴾ مُغْرَم: کسی است که زیر بار تاوان است. یعنی: آیا از آنان مزدی درخواست کرده‌ای

پس به سبب آن از اجابت گفتنت روی گردانند؟ نه ای محمّد ﷺ! حقیقت این است که تو آنان را بدون پاداش و مزد به‌سوی ما فرامی‌خوانی و پاداش دعوت خویش را نزد ما امید می‌داری امّا با وجود این آنها از روی جهل و کفر و عناد، تو را تکذیب می‌کنند.

أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**یا مگر علم غیب نزد آنان است پس آنان می‌نویسند**﴾ یعنی: یا مگر نزد آنان علم غیب است پس آنچه را از حجّت‌های پنداریشان که می‌خواهند از روی آن می‌نویسند و به وسیلهٔ آنچه که از این علم غیب می‌نویسند، با تو مجادله کرده و در حق خویش آنچه را که بخواهند حکم می‌کنند لذا با این تکیه‌گاهی که دارند از اجابت گفتن و اطاعت تو بی‌نیازند؟ که هرگز چنین نیست. مراد این است که آنان در اعراض از قبول دعوت اسلام هیچ حجّت منقولی ندارند که بر آن تکیه کنند.

فَٱصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ ٱلْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾

﴿**پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی ورز و همانند صاحب ماهی نباش**﴾ یعنی: همانند یونس ؑ نباش در غضب و دلتنگی‌اش ﴿**آن‌گاه که اندوه‌زده ندا درداد**﴾ خدای عزّوجلّ پیامبرش ﷺ را دلجویی می‌کند و او را به صبر و شکیبایی دستور می‌دهد تا چنان‌که صاحب ماهی عجله کرد، در دعوت قومش صبر نکرد و از نحوهٔ برخورد آنان دلتنگ شد و از میانشان بیرون رفت، عجله نکند. شایان ذکر است که بیان داستان صاحب ماهی (یونس ؑ) در سوره‌های انبیاء، یونس و صافّات گذشت. شایان ذکر است که ندای یونس ؑ با این دعایش بود: (لاٰاِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحٰانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِیْن). (وَهُوَ مَكْظُوْم) بدین معنی است که: یونس ؑ

غمگین و محزون و خشم فروخورده بود. یا احتمال دارد که معنی این باشد: او در شکم ماهی محبوس و در تنگنا بود.

لَّوْلَآ أَن تَدَٰرَكَهُۥ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ لَنُبِذَ بِٱلْعَرَآءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾

﴿اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی‌کرد﴾ و در نمی‌یافت که آن لطف و نعمت، توفیق دادن یونس ﷺ برای توبه بود. آری! اگر آن لطف و نعمت الهی نمی‌بود؛ ﴿البتّه به کرانهٔ بی‌آب و علف افگنده شده بود﴾ یعنی: اگر نعمت پروردگارش در توفیق دادن او به توبه نبود، بی‌گمان او از شکم ماهی بر زمین بی‌گیاهی افگنده می‌شد ﴿و﴾ در آن صورت ﴿او ملامت شده بود﴾ یعنی: به سبب گناهی که مرتکب شده بود، مورد مذمّت و ملامت قرار می‌گرفت و از رحمت پروردگار خویش طرد می‌شد.

فَٱجْتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَجَعَلَهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٥٠﴾

﴿پس پروردگارش او را برگزید﴾ یعنی: او را خالص گردانید و به نبوّت خویش انتخاب کرد ﴿و او را از جملهٔ صالحان﴾ یعنی: کاملان در صلاح و شایستگی ﴿گردانید﴾ به قولی معنی این است: نبوّت را به‌سوی او برگردانید و او را در حقّ خود و قومش شفیع گردانید و او را به‌سوی صد هزار کس یا بیشتر از آن فرستاد پس همگی آنها ایمان آوردند چنان‌که داستانشان در سورهٔ «یونس» گذشت.

وَإِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَٰرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا۟ ٱلذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُۥ لَمَجْنُونٌ ﴿٥١﴾

﴿ **و چیزی نمانده بود که کافران چون قرآن را شنیدند تو را چشم بزنند** ﴾ **یعنی**: آنها در وقت شنیدن قرآن به‌سوی تو تند و تیز نگاه می‌کنند به طوری‌که نزدیک است این نگاهشان تو را بیهوش نموده و از جا ساقط گرداند زیرا آنان از شنیدن قرآن سخت نفرت و کراهت دارند. مفسّران در تفسیر: (وَإِنْ يَكَادُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَيُزْلِقُوْنَكَ...) چند وجه ذکر کرده‌اند؛ بعضی برآنند که معنی این است: «نزدیک است کافران تو را چشم زخم برسانند».

روایت شده است که طایفهٔ بنی اسد چشم‌زنان زبردستی داشتند و چنان بود که وقتی مردی از آنان سه روز غذایی برای خوردن نمی‌یافت و حیوانی از برابرش می‌گذشت، می‌گفت: امروز همانند آن ندیده‌ام! به این ترتیب، حیوان را چشم می‌زد و آن حیوان از پا در می‌آمد و صاحبش ناگزیر آن را سر بریده و گوشتش را در میان مردم توزیع می‌کرد. از این روی، برخی از چشم زنان خواستند که رسول اکرم ﷺ را نیز چشم زده و ایشان را به این وسیله از پا در آورند لذا همان سخن را گفتند امّا خدای عزّوجلّ پیامبرش ﷺ را در پناه خویش حفظ نمود. پس بنابراین روایت؛ این آیه دلیل بر آن است که چشم‌زدن و تأثیر آن حقّ است و این تأثیر به امر خدای عزّوجلّ می‌باشد چنان‌که دراین باره احادیثی نیز روایت شده است و از آن جمله این **حدیث‌شریف** است: «...وَالْعَيْنُ حَقٌّ ✿ چشم زدن حقّ است» یعنی: به ارادهٔ خداوند ﷻ می‌باشد و نیز این **حدیث‌شریف**: «قَدْ تُدْخِلُ الرَّجُلَ الْعَيْنُ فِي الْقَبْرِ، وَتُدْخِلُ الْجَمَلَ الْقِدْرَ ✿ گاهی چشم‌زدن مرد را در قبر داخل می‌کند و شتر را در دیگ». حسن بصری می‌گوید: «دوای چشم زخم، خواندن این آیه است».

امّا ابن‌قتیبه در معنی مراد آیه می‌گوید: «مراد آیه این نیست که آنان تو را چشم می‌زنند آن گونه که چشم‌زن چیزی را که از روی شگفتی بدان بنگرد، به چشم می‌زند بلکه مراد این است که چون تو قرآن می‌خوانی، به‌سویت نگاهی تند و آلوده به دشمنی و نفرت می‌افگنند که نزدیک است نگاهشان تو را فروافگند». و از نظر ابن‌کثیر معنی این است: «کفّار به سبب بغض و دشمنی‌ای که علیه تو دارند،

بر تو حسد می‌وزند چنانچه خدای عزّوجلّ تو را نگه ندارد و از آنان حمایت نکند». ﴿و می‌گویند﴾ کفّار از سر حسادت و دشمنی ﴿هرآینه این پیامبر دیوانه است﴾ به سبب این قرآنی که آورده است.

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَـٰلَمِينَ ﴿٥٢﴾

﴿و حال آن‌که قرآن جز پندی برای جهانیان﴾ اعمّ از جنّ و انس ﴿نیست﴾ لذا نه فقط به سبب آن جنون دست نمی‌دهد بلکه قرآن سبب تکامل عقل و فهم انسان مؤمن نیز می‌گردد. بیضاوی می‌گوید: «چون کافران به خاطر قرآن رسول خدا ﷺ را دیوانه خواندند. پس حق تعالی روشن کرد که قرآن موعظه و پندی است عام که آن را جز کسی که عقل تامّ و کامل و اندیشهٔ محکم و متینی داشته باشد، درک و دریافت نمی‌کند لذا کسانی که این سخن را دربارهٔ قرآن می‌گویند، خود جاهل و نابخردند».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ الحاقّه

مکّی است و دارای پنجاه و دو آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با پرسش از قیامت که الحاقّه اسمی از اسمای آن است، «الحاقّه» نامیده شد.

سورهٔ «الحاقّه» سوره‌ای است سخت تکان دهنده و عظیم که این احساس را به قوّت و صلابت تمام در انسان ایجاد می‌کند که کار دین جدّی است و هیچ مجالی برای بی‌پروایی در برابر آن وجود ندارد.

ٱلۡحَآقَّةُ ﴿١﴾

﴿حاقّه﴾ یعنی: قیامتی که آمدن آن حق و ثابت است و هیچ شکّ و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد، کار حساب و جزا در آن تحقّق می‌پذیرد و حقایق در آن آشکار می‌شود.

مَا ٱلۡحَآقَّةُ ﴿٢﴾

﴿آن حاقه چیست؟﴾ یعنی: قیامت در حال یا اوصاف خود چه چیزی است؟ اسم ظاهر به جای ضمیر نهاده شد، برای تفخیم و بزرگ نمودن شأن قیامت و انعکاس هول و هراس آن.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْحَآقَّةُ ﴿٣﴾

﴿و چه چیز تو را آگاه کرد که حاقه چیست؟﴾ این تعبیر بیانگر آن است که قیامت از دایرهٔ علم و آگاهی مخلوقات خارج است. یعنی: ای پیامبر! تو کُنه و حقیقت قیامت را نمی‌دانی زیرا قیامت بزرگتر از آن است که کسی از مخلوقات حقیقت آن را بداند. پس جملهٔ (مٰا اَدْرَاكَ) برای افزودن بر عظمت شأن قیامت است. یحیی‌بن سلام می‌گوید: «به من خبر رسیده که خداوند ﷻ پیامبرش ﷺ را از مضمون همه عباراتی که در قرآن به لفظ: (مٰا اَدْراكَ) آمده است، آگاه کرده است امّا عباراتی که به لفظ: (وَ مٰا یُدْرِیكَ) آمده است، از جملهٔ اموری است که پیامبر ﷺ نسبت به آنها علمی ندارد».

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادُۢ بِٱلْقَارِعَةِ ﴿٤﴾

﴿ثمود و عاد قارعه را دروغ شمردند﴾ قٰارِعَة: به معنی در هم کوبنده؛ همان قیامت است زیرا قیامت مردم را با هول و هراسهایش و موادّ و موجودات را با انفجار خود درهم می‌کوبد.

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا۟ بِٱلطَّاغِيَةِ ﴿٥﴾

﴿امّا ثمود، پس با طاغیه هلاک ساخته شدند﴾ ثمود قوم صالح ؑ بودند. طٰاغِیَة:

فریادی است تند و مرگبار که سخت قوی و نابود کننده است.

وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾

﴿و امّا عاد، پس با تندباد سخت سرد و بنیان کنی به نابودی کشیده شدند﴾ عاد: قوم هود عليه السلام اند. باد صرصر: بادی است سخت سرد. عَاتِيَةٌ: بسیار سرکش و سخت نیرومند به سبب شدّت وزش، طول زمان و شدّت سردی خود.

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَىٰ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ﴿٧﴾

﴿خداوند آن را هفت شب و هشت روز بر آنان برگماشت﴾ یعنی: آن باد صرصر را در طول آن مدّت به طور مستمّر و پیوسته برآنان فرستاد به گونه‌ای که نه قطع می‌شد و نه آرام می‌گرفت. محلّی می‌گوید: «آغاز آن صبحگاه روز چهارشنبه بیست و دوم ماه شوّال در پایان زمستان بود». ﴿حسوم بود﴾ یعنی: آن باد صرصر نابودکننده و از بیخ بر کننده، نحس و بنیان‌کن، یا پی‌درپی بود ﴿پس می‌دیدی﴾ای بیننده! اگر در آنجا حاضر می‌بودی ﴿آن قوم را در آن﴾ یعنی: در آن روزها و شب‌ها، یا در دیارشان؛ ﴿از پا در افتاده﴾ بر زمین، بی‌جان و مرده ﴿گویی آنان خرما بنانی هستند ریشه‌کن شده﴾یعنی: گویی آنان تنه‌های فروافتادهٔ درختان خرما هستند، یا درختان خرمایی هستند که از کهنه گی و فرسودگی فروافتاده و بر هم شده‌اند.

فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾

﴿پس آیا از آنان هیچ بازمانده‌ای می‌بینی؟ ﴾یعنی: گروهی یا شخصی را از آنان مب‌بینی که باقی مانده باشد؟ هرگز! زیرا هیچ کس از آنان باقی نماند.

وَجَآءَ فِرْعَوْنُ وَمَن قَبْلَهُۥ وَٱلْمُؤْتَفِكَـٰتُ بِٱلْخَاطِئَةِ ﴿٩﴾

﴿و فرعون و کسانی که پیش از او بودند﴾ از امّت‌های کافر. به قرائتی دیگر: (وَ مِنْ قِبَلِهِ) آمده است، یعنی فرعون و پیروان و لشکریانش ﴿و مؤتفکات﴾یعنی: مردم شهرهای نگونسار که قریه‌ها و آبادیهای قوم لوط بود ﴿مرتکب خاطئه شدند﴾یعنی: اعمال گناه‌آلود طغیان باری را که عبارت از شرک و معاصی بود، مرتکب شدند.

فَعَصَوْا۟ رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِيَةً ﴿١٠﴾

﴿پس فرستادهٔ پروردگار خود را نافرمانی کردند﴾ یعنی: هر امّتی فرستادهٔ پروردگار خود را عصیان و نافرمانی کرد؛ ﴿آن‌گاه خداوند آنان را به مؤاخذه‌ای سخت فروگرفت﴾یعنی: آنان را به گرفتنی سخت‌تر و بیشتر از فروگرفتن امّتهای گذشته فروگرفت.

إِنَّا لَمَّا طَغَا ٱلْمَآءُ حَمَلْنَـٰكُمْ فِى ٱلْجَارِيَةِ ﴿١١﴾

﴿ما آن‌گاه که آب طغیان کرد﴾ یعنی: در ارتفاع و بلندی خود از حدّ گذشت که این توفان در زمان نوح ﷺ بود آن‌گاه که قومش بر کفر پافشاری کرده و او را تکذیب نمودند؛ ﴿شما را بر کشتی روان سوار کردیم﴾ یعنی: ای بشر! ما شما را در آن وقت بر صلب پدرانتان سوار کشتی نوح ﷺ کردیم. کشتی نوح «جاریه» نامیده

شد زیرا در آب روان بود.

لِنَجۡعَلَهَا لَكُمۡ تَذۡكِرَةٗ وَتَعِيَهَآ أُذُنٞ وَٰعِيَةٞ ﴿١٢﴾

﴿تا آن را﴾ یعنی: تا آن نجات دادن مؤمنان و غرق کردن کافران را ﴿برای شما﴾ای امّت محمّد ﷺ ﴿تذکره‌ای بگردانیم﴾ یعنی: عبرت و پندی که به‌وسیلهٔ آن بر قدرت عظیم، صُنع بدیع و شدّت انتقام ما راه برید و استدلال کنید ﴿و گوشهای فراگیرنده آن را فرامی‌گیرد﴾ یعنی: گوشهای نیوشان این تذکّر به نعمت را بعد از شنیدن آن فرا می‌گیرد و فهم می‌کند زیرا از شأن چنین انسانهایی این است که آنچه را فراگیری‌اش واجب است، برای یادگیری، اشاعه، تفکّر و عمل به موجب آنها فراگیرند. تنکیر «أُذُنٌ ۞ گوشها» برای دلالت بر قلّت است، یعنی: چنین گوشهای نیوشانی کم‌اند. در حدیث‌شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از پروردگارم خواستم که گوش علی را چنین گوشی قرار دهد». مکحول می‌گوید: «علی کرّم‌الله وجهه می‌گفت: هرگز هیچ چیزی را از رسول خدا ﷺ نشنیدم مگر این‌که آن را فراگرفتم و هرگز آن را فراموش نکردم».

فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ نَفۡخَةٞ وَٰحِدَةٞ ﴿١٣﴾

﴿پس چون دمیده شود در صور یک‌بار دمیدن﴾ یعنی: دمیدن اوّل که با آن مردم همه می‌میرند و عالم ویران می‌شود. ابن کثیر می‌گوید: «حق تعالی بر یکبار دمیدن تأکید کرد، برای تفهیم این حقیقت که فرمان وی به تکرار و پیگیری نیازی ندارد و بی‌هیچ مانع و مخالفتی اجرا می‌شود».

وَحُمِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَٱلۡجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةٗ وَٰحِدَةٗ ﴿١٤﴾

﴿و زمین و کوهها برداشته شود﴾ از جای های خود و برکنده شود از مقرهای خود به قدرت الهی ﴿و یکباره درهم کوبیده شود﴾ یعنی: درهم شکسته شود به یک‌بار کوفتن نه بیشتر از آن. به‌قولی معنی این است: زمین و کوهها به یکباره گسترده ساخته شود و به زمین همواری که هیچ کجی‌ای در آن نیست و به کتلهٔ واحدی تبدیل شود. «دکّ» و «دقّ» در معنی به‌هم نزدیک‌اند ولی «دکّ» در معنی بلیغ‌تر است.

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾

﴿پس آن روز واقعه روی دهد﴾ یعنی: قیامت برپا شود.

وَٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿١٦﴾

﴿و آسمان بشکافد پس آن در آن روز سست‌پیوند است﴾ یعنی: آسمان می‌شکافد و فرشتگان از آن فرود می‌آیند پس در آن روز آسمان ضعیف و سست و شکننده است و مانند همیشه در میان اجزای آن تماسک و پیوند محکمی وجود ندارد.

وَٱلْمَلَكُ عَلَىٰٓ أَرْجَآئِهَا ۚ وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَٰنِيَةٌ ﴿١٧﴾

﴿و فرشتگان بر کناره‌های آسمان باشند﴾ بعد از آن‌که آسمان خود جایگاه ایشان بود پس فرشتگان منتظر آنند که پروردگار ایشان را فرمان دهد و به‌سوی زمین فرود آیند و بر زمین و کسانی که در آن هستند، احاطه کنند. نسفی می‌گوید: «آسمان مسکن فرشتگان است و چون از هم بشکافد ناگزیر ایشان به کناره‌های آن پناه می‌برند». ﴿و عرش پروردگارت را در آن روز هشت تن بر فرازشان حمل

می‌کنند﴾ یعنی: هشت فرشته آن را بر فراز سرشان حمل می‌کنند. به‌قولی: هشت صفّ از فرشتگان که شمار ایشان را جز خدای عزّوجلّ کسی دیگر نمی‌داند، آن را حمل می‌کنند. شایان ذکر است که عرش بزرگترین مخلوقات خدای عزّوجلّ می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هم اکنون حاملان عرش چهار فرشته‌اند و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند متعال ایشان را به چهار تن دیگر مؤیّد می‌سازد پس هشت تن می‌شوند».

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ خَافِيَةٌ ﴿۱۸﴾

﴿آن روز﴾ یعنی: روز قیامت ﴿عرضه می‌شوید﴾ شما ای بندگان بر خدای سبحان برای حساب و بازپرسی ﴿از شما هیچ سرّی پنهان نمی‌ماند﴾ یعنی: از وجود شما یا از سخنان و افعال شما، هیچ راز پنهانی‌ای ـ هر چه باشد ـ بر خدای سبحان پنهان نمی‌ماند. یا هیچ رازی از خودتان پنهان نمی‌ماند، حال آن‌که بسیاری از رازها در دنیا از شما پنهان بود. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مردم سه‌بار برخدای سبحان عرضه می‌شوند؛ در دو بار از این عرضه‌شدنها، جدال و پیشکش نمودن معاذیر است و در عرضهٔ سوم؛ نامه‌های اعمال به دستها پراکنده می‌شود پس گیرنده‌ای است به دست راست خود و گیرنده‌ای است به دست چپ خود».

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ ﴿۱۹﴾

تفصیل صورت عرضه‌شدن بر پروردگار سبحان این است: ﴿امّا آن کس که نامهٔ اعمال او﴾ که فرشتگان نگهبان آن را نوشته‌اند ﴿به‌دست راستش داده شود پس﴾ شادمانه ﴿می‌گوید: هاؤم﴾ یعنی: بگیرید ﴿نامهٔ اعمال مرا بخوانید﴾ او از سر

شادمانی و ابتهاج این سخن را به جمع همراه خویش می‌گوید. ثعلبی از ابن‌عبّاس ﷺ روایت کرده‌است که فرمود: «اوّلین کسی از این امّت که نامهٔ اعمالش به‌دست راستش داده می‌شود، عمربن‌الخطّاب ﷺ است و عمر ﷺ در آن روز شعاعی چون شعاع خورشید دارد. به ابن‌عبّاس ﷺ گفته شد: پس ابوبکر ﷺ در آن هنگام کجاست؟ فرمود: هیهات، هیهات! فرشتگان او را سبک و شتابان به‌سوی بهشت برده‌اند».

إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَٰقٍ حِسَابِيَهْ ﴿٢٠﴾

آن‌گاه کسی که نامهٔ اعمالش به دست راستش داده شده می‌گوید: **﴿هرآینه من به‌یقین می‌دانستم که با حساب‌وکتاب خود مواجه خواهم شد﴾** یعنی: در دنیا می‌دانستم و به این امر یقین داشتم که در آخرت مورد محاسبه قرار خواهم‌گرفت. یا معنی این است: من می‌پنداشتم که خدای سبحان مرا به گناهانم مؤاخذه خواهدکرد ولی او به عفو خویش بر من فضل کرد و مرا مورد مؤاخذه قرار نداد. به تأیید این معنی در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «خداوند ﷻ در روز قیامت بنده را به خود نزدیک می‌کند واو را به تمام گناهانش مقرّ و معترف می‌گرداند تا بدانجا که چون بنده دید که هلاک شده‌است، به او می‌گوید: من این گناهان را در دنیا بر تو پوشانیده‌ام و امروز هم آنها را بر تو می‌آمرزم. سپس نامهٔ حسنات وی به‌دست راستش داده می‌شود. امّا کافر و منافق؛ پس گواهان دربارهٔ آنان می‌گویند: این گروه کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند، آگاه باشید که لعنت خداوند بر ظالمان باد» [هود / ۱۸]». ضحّاک در تفسیر: (إِنِّي ظَنَنْتُ) می‌گوید: «هر ظنّ و گمانی در قرآن کریم از سوی مؤمن به معنی یقین است و از سوی کافر، به‌معنی شک».
مجاهد می‌گوید: «ظنّ آخرت یقین است و ظنّ دنیا، شک».

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿٢١﴾

﴿پس او﴾ یعنی: کسی که نامۀ اعمالش به دست راستش داده شده **﴿در زندگانی پسندیده‌ای است﴾** که بسیار دلخواه است، نه ناخوش‌آیند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «بهشتیان همیشه زنده‌اند و هرگز نمی‌میرند، همیشه سالم‌اند و هرگز بیمار نمی‌شوند، همیشه در نازونعمت‌اند و هرگز رنج و زحمتی نمی‌بینند و همیشه جوانند پس هرگز پیر نمی‌شوند».

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٢٢﴾

و آن کس که نامۀ اعمالش به دست راستش داده شده **﴿در بهشتی برین﴾** است. یعنی: در بهشتی است که از نظر مکانی بلند و مرتفع است زیرا بهشت در آسمان می‌باشد، یا منازل آن مرتفع، بلندقدر و باشکوه است.

قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٢٣﴾

﴿که میوه‌هایش قریب‌الحصول است﴾ یعنی: میوه‌های بهشت نزدیک و در دسترس تناول کننده است که آن را چه ایستاده باشد، چه نشسته و چه خوابیده، به آسانی دریافت می‌کند. در **حدیث‌شریف** به روایت سلمان فارسی رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاَ يَدْخُلُ أَحَدٌ اَلْجَنَّةَ اِلاّ بِجَوازٍ: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، هٰذا كِتابٌ مِنَ اللّٰهِ لِفُلانِ بْنِ فُلانٍ، اُدْخُلُوهُ جَنَّةً عالِيَةً، قُطُوفُها دَانِيَةٌ ۞ هیچ کس به بهشت وارد نمی‌شود مگر با جوازی بدین مضمون: بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم؛ این نامه‌ای است از جانب خداوند برای فلان فرزند فلان، او را به بهشتی برین داخل کنید که میوه‌های آن در دسترس است». به روایتی‌دیگر: این جواز عبور، بر سر پل

«صراط» به وی داده می‌شود.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿٢٤﴾

﴿**بخورید و بیاشامید**﴾ یعنی: به بهشتیان گفته می‌شود: در بهشت بخورید و بیاشامید؛ ﴿**گوارا**﴾زیرا نه در نعمت‌های بهشت دردی و تیرگی‌ای است و نه این نعمتها از شما بازداشته می‌شود و عیشتان منغّص می‌گردد ﴿**به‌سبب آنچه در روزهای گذشته پیش فرستاده بودید**﴾از اعمال شایسته در دنیا.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ ﴿٢٥﴾

﴿**و اما آن کس که کارنامه‌اش به‌دست چپش داده شده‌است**﴾که آنان کافران و اهل شقاوت‌اند ﴿**پس می‌گوید**﴾ از سر اندوه و رنج و بیچارگی، ازآن‌رو که در آن کارنامه بدیها و گناهانش را دیده‌است؛ ﴿**ای کاش کارنامه‌ام به من داده نمی‌شد!**﴾ و این خود دلیل بر وجود عذاب روحی دوزخیان قبل از عذاب جسمی آنهاست.

وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ ﴿٢٦﴾

﴿**و ای کاش نمی‌دانستم که حساب‌وکتابم چیست**﴾ زیرا این حساب‌وکتاب همه به زیان من است، نه به سود من.

يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ﴿٢٧﴾

﴿**ای کاش مرگ، آخرکنندهٔ کار بود**﴾ یعنی: ای کاش مرگی که در دنیا به‌سراغم

آمد کارم را یکسره می‌کرد و بعد از آن دیگر هرگز زنده نمی‌شدم. بدین سان کافر و شقیّ آرزوی دوام مرگ و عدم زنده‌شدن مجدّد را می‌کند، بدین سبب که کار نامهٔ بدِ خویش و پیامد محتوم آن را که عذاب است، مشاهده می‌نماید. قتاده می‌گوید: «آرزوی مرگ را می‌کند درحالی‌که چیزی در دنیا نزد وی ناخوش‌آیندتر از آن نبود». و نظیر این آیهٔ کریمه است: «یَا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا ای کاش خاک بودم» [نبأ/۴۰].

مَآ أَغۡنَىٰ عَنِّي مَالِيَهۡۜ 

آن‌گاه می‌افزاید: ﴿**مال‌ومنال من هیچ به‌کارم نیامد**﴾ یعنی: مال‌ومنالی که در دنیا اندوخته بودم، هیچ چیز از عذاب خدا ﷻ را از من دفع نکرد.

هَلَكَ عَنِّي سُلۡطَٰنِيَهۡ 

﴿**سلطهٔ من از دستم برفت**﴾ یعنی: حجّتم باطل گردید و از نزدم گم شد. به‌قولی مراد از سلطان: جاه، منصب، پادشاهی و فرمانروایی است. ولی ابوحیّان می‌گوید: «قول ابن‌عبّاس رضی الله عنهما و موافقان وی در این مورد که مراد از سلطان در اینجا حجّتی است که کافر به آن در دنیا حجّت‌نمایی می‌کرد، راجح است زیرا کسانی که نامه‌های اعمالشان به‌دست چپشان داده می‌شود، فقط پادشاهان و فرمانروایان نیستند بلکه این امر عامّ است در تمام اهل شقاوت».

و هنگامی که کافر این مرثیه را بر خویشتن می‌خواند، خدای عزّوجلّ به نگهبانان دوزخ می‌گوید:

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ 

﴿بگیریدش پس طوق به گردن کنیدش﴾ یعنی: دستهای او را با زنجیرها بر گردنش ببندید.

ثُمَّ ٱلۡجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿٣١﴾

﴿سپس به دوزخش درآورید﴾ تا به گرمای سوزان آن غوطه‌ور شود.

ثُمَّ فِي سِلۡسِلَةٖ ذَرۡعُهَا سَبۡعُونَ ذِرَاعٗا فَٱسۡلُكُوهُ ﴿٣٢﴾

﴿سپس در زنجیری که طولش هفتاد ذرع است، بندش کنید﴾ یعنی: بعد از افگندنش در دوزخ آن زنجیر را بر وی ببندید تا از جا جنبیده نتواند. سلسله: حلقه‌هایی است به‌هم پیوسته که ذرع آن، طول آن است. سفیان می‌گوید: «به ما خبر رسیده‌است که آن زنجیر در مقعدش فرو برده شده و از دهانش بیرون آورده می‌شود».

إِنَّهُۥ كَانَ لَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٣٣﴾

آن‌گاه در بیان سبب پیوستنش به این فرجام بد می‌فرماید: ﴿هرآینه او به خداوند عظیم ایمان نداشت﴾ ذکر صفت «عظیم» بر این امر اشعار دارد که فقط خدای عزّوجلّ مستحقّ عظمت و بزرگی است پس ایمان‌آوردن به وی واجب است.

وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ ﴿٣٤﴾

﴿و بر طعام‌دادن بینوایان ترغیب نمی‌کرد﴾ یعنی: دیگران را بر اطعامشان ترغیب

نمی‌کرد ، چه رسد به این‌که خودش برای ایشان از مال خود بذل و بخشش کند. ابن‌کثیر در تفسیر این دو آیه می‌گوید : « یعنی او نه حقّ خدا ﷻ را می‌پرداخت و نه به خلق وی سودی می‌رساند و حقّ آنان را می‌پرداخت » . روایت شده‌است که ابودرداء ﷺ زنش را تشویق می‌کرد تا برای مساکین بسیار آب‌گوشت بپزد و می‌گفت : با ایمان نصف زنجیر را از خود دور افکندیم پس آیا نصف باقی‌ماندهٔ آن را با انفاق از خود دور نیفکنیم ؟ » که این سخن ابودرداء ﷺ به این دو آیهٔ کریمه اشاره دارد .

فَلَيْسَ لَهُ ٱلْيَوْمَ هَـٰهُنَا حَمِيمٌ ﴿٣٥﴾

﴿حال امروز در اینجا برای او دلسوزی نیست﴾ یعنی : کافر را در روز آخرت هیچ نزدیک و خویشاوندی نیست که به او سودی برساند یا برایش شفاعت کند زیرا آن روز روزی است که خویشاوند از خویشاوندش و دوست و رفیق از دوست و رفیقش می‌گریزد .

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ﴿٣٦﴾

﴿و او را هیچ خوراکی بجز از زردآب﴾ که از بدنهای دوزخیان سرازیر می‌شود ﴿نیست﴾ قتاده می‌گوید : « این بدترین غذای اهل دوزخ است » . طعام : به‌معنی اطعام است ، یعنی او را هیچ غذادادنی جز از زرداب و چرکاب نیست .

لَّا يَأْكُلُهُۥٓ إِلَّا ٱلْخَـٰطِـُٔونَ ﴿٣٧﴾

﴿که آن را جز خطاکاران نخورند﴾ مراد از خطاکاران ، گنه‌کارانند؛ از خَطِیءَ

الرَّجُل: آن‌گاه که شخص به عمد مرتکب گناه شود پس مراد خطایی نیست که ضدّ صواب است.

فَلَآ أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٨﴾

وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٩﴾

﴿پس به آنچه می‌بینید و به آنچه نمی‌بینید سوگند می‌خورم﴾ یعنی: سوگند می‌خورم به همهٔ اشیاء، اعمّ از دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها. این سوگند خودِ آفرینندهٔ متعال و تمام مخلوقات وی را شامل می‌شود و در این صورت «لا» در (لا اُقْسِمُ) زاید است. یا معنی این است: نیازی به سوگند خوردن نیست زیرا کار چنان آشکار است که از ثابت‌ساختن به سوگند، بی‌نیاز می‌باشد.

إِنَّهُۥ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿٤٠﴾

و در صورتی که (لا أُقْسِمُ) در آیهٔ قبل به معنی سوگند باشد، مقسم علیه این است: ﴿که هرآینه قرآن برخواندهٔ فرستادهٔ گرامی است﴾ یعنی: قرآن تلاوت فرستاده‌ای است که بر خداوند ﷻ گرامی است و او محمّد ﷺ است. یا معنی این است: قرآن گفتاری است که آن را جبرئیل ﷺ فرستادهٔ گرامی ما ابلاغ می‌کند. ولی اکثر مفسّران برآنند که مراد از رسول در اینجا حضرت محمد ﷺ اند زیرا در آیهٔ بعد آمده‌است که: قرآن قول شاعر و کاهن نیست حال آن‌که مشرکان جبرئیل ﷺ را به شاعر و کاهن وصف نمی‌کردند بلکه محمّد ﷺ را به این اوصاف متّهم می‌ساختند. امّا به قول اکثر مفسّران، مراد از رسول در سورهٔ «تکویر» جبرئیل ﷺ است زیرا اوصافی که بعد از آن می‌آید، به حال او تناسب دارد

چنان‌که خواهد آمد.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ ۚ قَلِيلاً مَّا تُؤْمِنُونَ ﴿۴۱﴾

﴿**و قرآن گفتار شاعری نیست**﴾ چنان‌که شما مشرکان می‌پندارید زیرا قرآن از گونه‌های شعر نیست و خودِ پیامبر ﷺ نیز شاعر نمی‌باشد ﴿**چه اندک ایمان می‌آورید**﴾ یعنی: به ایمانی اندک ایمان می‌آورید و به تصدیقی اندک باور می‌دارید! البتّه در اینجا مراد نفی ایمان از آنان است نه تأیید ایمان اندکشان. یا اندک‌بودن ایمانشان بنا بر ظاهر قضیه است و آن عبارت از این اقرارشان است که چون از آنان پرسیده می‌شد: چه کسی شما را آفریده‌است؟ می‌گفتند: الله. همچنین احتمال دارد که وصف قلّت مربوط به ایمان لغوی باشد زیرا مشرکان چیزهای اندکی راکه هیچ سودی به حالشان نداشت تصدیق می‌کردند مثلاً تصدیق می‌کردند به این‌که خیر، صلهٔ رَحِم، پاکدامنی و مانند آن از ارشادات نیک رسول خدا ﷺ حقّ و صواب است. دلیل این‌که خداوند متعال در هنگام نفی شعر از رسول خویش: (قَلِيْلاً مٰا تُؤْمِنُوْن) و در هنگام نفی کهانت از ایشان: (قَلِيْلاً مٰا تَذَكَّرُوْن) گفت ـ چنان‌که در آیهٔ بعد می‌آید ـ این است که: نفی شعریّت از قرآن امری است آشکار و محسوس زیرا این نفی از حیث لفظ روشن است چراکه شعر سخنی است موزون و مقفّیٰ و الفاظ قرآن چنین نیست مگر نادری از آن که بدون قصد شعرگفتن، موزون است و امّا نفی شعریّت از قرآن از جهت تخیّل هم به این دلیل است که قرآن مشتمل بر اصولی است که برآورندهٔ معارف، حقایق، براهین و دلایل افاده کنندهٔ تصدیق و باور می‌باشد ـ چنانچه مخاطب از معاندان نباشد ـ پس تخیّل شاعرانه را در آن راهی نیست. ولی نفی کهانت از رسول اکرم ﷺ نیاز به اندیشه و تأمّل دارد زیرا کلام کاهنان سجع‌هایی است بدون معنی و افاداتی است که از طبایع ناشی می‌شود و قرآن چنین نیست. همچنین اگر آنها تأمّل کنند در

می‌یابند که قرآن شیاطین و راه و روش آنان را مورد هجوم و نکوهش قرار داده است و کاهنان نیز برادران شیطانند پس چگونه به افشای زشتی‌های خود راضی می‌شوند تا قرآن از کلام کاهنان باشد ؟!.

وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ ۚ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

﴿و﴾قرآن ﴿گفتار هیچ کاهنی نیست﴾ چنان‌که شما معاندان می‌پندارید زیرا کهانت مقولهٔ دیگری است که با قرآن هیچ وجه مشترکی ندارد ﴿چه اندک پند می‌گیرید﴾و از این جهت کار بر شما پوشیده می‌ماند زیرا به الفاظ قرآن دقیقاً نمی‌اندیشید و به این امر توجه ندارید که قرآن مشتمل بر دشنام‌دادن شیاطین است در حالی که کاهنان دوستان و برادران شیاطین‌اند پس اگر قرآن گفتار کاهنان باشد، این بدان معنی است که آنها دوستان و سرورانشان را دشنام داده‌اند!!.

تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٤٣﴾

﴿فروداًورده‌شده از جانب پروردگار عالمیان است﴾یعنی: قرآن تلاوت‌شده از سوی رسول اکرم ﷺ و فرودآورده‌شده از جانب ربّ‌العالمین است و این است حقیقت قضیه که شما از آن طفره می‌روید.

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ ٱلْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾

لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِٱلْيَمِينِ ﴿٤٥﴾

﴿و اگر بر ما بعضی سخنان را می‌بست﴾ یعنی: اگر فرض را جدلاً بر آن بگیریم

که این پیام رسان ـ محمّد ﷺ یا جبرئیل علیه السلام بنا بر دو وجه تفسیری که گذشت ـ بر ما چیزی از سخنان را می‌بست و به‌نام ما ولی از ساخته‌های خود چیزهایی را عنوان می‌کرد و آن را به ما نسبت می‌داد: ﴿**بی‌گمان دست راستش را می‌گرفتیم**﴾ یعنی: با قوّت و قدرت او را می‌گرفتیم. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «عادت سیّاف آن است که دست راست اسیر را به دست چپ خود بگیرد و شمشیر به گردن او حواله کند لذا بر این اسلوب بیان شد».

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ ٱلْوَتِينَ ﴿٤٦﴾

﴿**سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم**﴾ وَتِیْن: رگی است که از پشت سر امتداد یافته و به قلب انسان می‌پیوندد و چون قطع شود، شخص می‌میرد. البتّه این تصویری از نابودکردن به سخت‌ترین شیوه است چنان‌که پادشاهان بر کسانی که خشم می‌گیرند، همین شیوه را اعمال می‌کنند. پس همین‌که پیامبر اکرم ﷺ در کمال عافیت به‌سر می‌برد، این خود دلیل صداقت وی است.

فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَٰجِزِينَ ﴿٤٧﴾

﴿**پس هیچ کس از شما از او بازدارنده نیست**﴾ یعنی: هیچ کس از شما بازدارندۀ آن پیام رسان از مجازات ما یا نجات‌دهندۀ او از ما نیست، درصورتی‌که بر ما دروغ بربندد پس با آن‌که چنین مجازاتی برای او مسلم است چگونه به‌خاطر شما از روی تکلّف بر ما دروغ می‌بندد؟.

وَإِنَّهُۥ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

﴿**و آن پندی برای متّقیان است**﴾ یعنی: بی‌گمان قرآن پندی برای اهل تقویٰ است زیرا این متّقیانند که از آن بهره می‌گیرند.

وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

﴿**و ما به یقین می‌دانیم که بعضی از شما**﴾ ای مردم ﴿**تکذیب‌کننده‌اید**﴾ قرآن را؛ با وجود این بیان روشن و مسلّماً ما شما تکذیب کنندگان را در برابر این تکذیبتان مجازات می‌کنیم.

وَإِنَّهُۥ لَحَسْرَةٌ عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿٥٠﴾

﴿**و هرآینه آن**﴾ یعنی: قرآن، یا تکذیب به قرآن ﴿**حسرتی است**﴾ و ندامتی ﴿**بر کافران**﴾ در روز قیامت؛ آن‌گاه که پاداش مؤمنان و عذاب تکذیب‌کنندگان را می‌بینند.

وَإِنَّهُۥ لَحَقُّ ٱلْيَقِينِ ﴿٥١﴾

﴿**و هرآینه قرآن حقّ‌الیقین است**﴾ یعنی: قرآن محض یقین است زیرا از نزد خدای عزّوجلّ می‌باشد پس هیچ شکّی در آن وجود ندارد و هیچ شبهه‌ای را به‌سوی آن راهی نیست.

فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴿٥٢﴾

﴿**پس به‌نام پروردگار بزرگ خود تسبیح بگوی**﴾ یعنی: او را از آنچه که سزاوار

وی نیست، با گفتن تسبیح به پاکی یاد کن و او را به پاکی یاد کن از این‌که به دروغ‌بستن بر وی راضی باشی. همچنین او را به شکرانهٔ آنچه که بر تو وحی نموده‌است، تسبیح بگوی. یادآور می‌شویم که رسول خدا ﷺ گفتن «سبحان‌الله العظیم» در رکوع رابرای ما مشروع کردند پس این همان تسبیح رکوع است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ معارج

مکّی است و دارای چهل‌وچهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «معارج» نامیده شد که این فرمودۀ خداوند ﷻ: (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ...) در آغازین آیات آن آمده است.

سَأَلَ سَآئِلُۢ بِعَذَابٖ وَاقِعٖ ﴿١﴾

﴿**طلب‌کننده‌ای عذاب رخ‌دادنی‌ای را**﴾ که خواه ناخواه واقع‌شدنی است ﴿**طلب کرد**﴾ سَأَلَ سَائِلٌ: سؤال متضمّن معنای دعا و درخواست نیز هست، از این جهت به «باء» (بِعَذَابٍ) متعدّی گردید. این طلب‌کنندۀ عذاب ــ چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده‌است ــ نضربن حارث بود که از روی عناد و استهزا خطاب به پروردگار گفت: (إِنْ كَانَ هٰذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً ۞ اگر این پیام واقعاً از جانب توست پس بر ما سنگ بباران) [انفال / ۳۱].

لِّلۡكَٰفِرِينَ لَيۡسَ لَهُۥ دَافِعٞ ﴿٢﴾

﴿برای کافران﴾ یعنی: عذابی که برای کافران مقرّر و آماده شده است ﴿آن را هیچ بازدارنده‌ای نیست﴾ هیچ کس این عذاب واقع شدنی را دفع نتواند کرد آن‌گاه که خداوند ﷻ وقوع آن را اراده کند.

مِّنَ ٱللَّهِ ذِی ٱلۡمَعَارِجِ ﴿٣﴾

﴿از جانب خداوند﴾ یعنی: آن عذاب از جانب خدای سبحانی است که ﴿صاحب معارج﴾ است یعنی: صاحب نردبانهایی است که فرشتگان در آنها بالا می‌روند. یا صاحب درجاتی است که سخنان پاک و عمل شایسته در آنها بالا می‌رود. به‌قولی مراد از معارج: عظمت است یعنی خداوندی که صاحب عظمت است.

تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ فِی يَوۡمٍ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾

﴿فرشتگان و روح به‌سوی او﴾ یعنی: به‌سوی خداوند ﷻ ﴿بالا می‌روند﴾ در نردبانها و درجاتی که برایشان قرار داده‌است. مراد از روح جبرئیل ﷺ، یا فرشتهٔ بزرگ دیگری غیراز اوست ﴿در روزی که مقدار آن پنجاه‌هزار سال است﴾ یعنی: فرشتگان و جبرئیل ﷺ در بخش اندکی از روزی که به پنجاه‌هزار سال از سال‌های دنیا برآورد می‌شود، در آن نردبان به‌سوی خدای عزّوجلّ بالا می‌روند. مرجع ضمیر «اِلَیهِ ۞ به‌سوی او» عرش یا حکم الهی است، یا جایی است که اوامر حق تعالی در آن فرود می‌آید، یا جایگاه‌های عزّت و کرامت است. شایان ذکر است که مراد از «یوم» در آیهٔ کریمه ـ به قولی که قوی‌تر به نظر می‌رسد ـ روز قیامت است و این پنجاه‌هزار سال مدّتی است که بندگان در آن برای

حساب‌وکتاب در پیشگاه پروردگار عزّوجلّ می‌ایستند، سپس بعد از این مدّت، اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ استقرار می‌یابند. به‌قولی‌دیگر: مقدار روز قیامت بر کافران پنجاه‌هزار سال است ولی بر مؤمنان زمانی اندک به اندازهٔ زمان مابین ظهر و عصر بیش نیست. خاطرنشان می‌شود که در آیهٔ (۵) سورهٔ «سجده» آمده است: (... فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ ۞ در روزی که مقدار آن هزار سال است». پس طریق جمع‌نمودن میان این آیه و آیهٔ (۵) سورهٔ «سجده» این است که: قیامت دارای مواقف و مواطن پنجاه‌گانه‌ای است و زمان هر موقف از مواقف آن هزار سال می‌باشد. آری! مقدار قیامت در حقّ کافران چنین طولانی است امّا در حقّ مؤمن چنین نیست زیرا خداوند متعال فرموده‌است: (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرّاً وَأَحْسَنَ مَقِيْلا ۞ آن روز جایگاه بهشتیان بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است) [فرقان / ۲۴] و علما اتّفاق‌نظر دارند بر این‌که این استراحتگاه بهشت است. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌سعید خدری رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: به رسول خدا ﷺ گفتند: یا رسول‌الله! چه قدر آن روز طولانی است؟! آن حضرت ﷺ فرمودند: «وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ إِنَّهُ لَيُخَفَّفُ عَنِ الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَكُوْنَ أَخَفَّ عَلَيْهِ مِنْ صَلاةٍ مَكْتُوْبَةٍ يُصَلِّيْهَا فِي الدُّنْيَا ۞ سوگند به ذاتی که جانم در دست بلاکیف اوست، آن زمان بر مؤمن چنان سبک گردانیده می‌شود که از وقت یک نماز فرضی که آن را در دنیا ادا می‌کند، نیز بر وی سبک‌تر است».

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿٥﴾

﴿پس صبر کن صبری جمیل﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! بر تکذیب و کفرشان صبر کن به صبری نیکو که در آن بی‌قراری، شکایت و گلایه‌ای به آستان غیر ما نباشد و این است معنی صبر جمیل. حاصل معنی این است که: وقت آمدن عذاب بر آنان نزدیک است پس صبر کن که موعد انتقام دیر نیست.

إِنَّهُمۡ يَرَوۡنَهُۥ بَعِيدٗا ﴿٦﴾

﴿آنها آن را دور می‌بینند﴾ یعنی: کافران روز قیامت را که مقدار آن پنجاه‌هزار سال است، دور و محال می‌بینند. (بَعِیْد) در اینجا به معنی محال است.

وَنَرَىٰهُ قَرِيبٗا ﴿٧﴾

﴿اما ما نزدیک می‌بینیمش﴾ یعنی: ما روز قیامت را در زمان نزدیکی رخ‌دادنی می‌بینیم زیرا هرآنچه آمدنی است، نزدیک است.

يَوۡمَ تَكُونُ ٱلسَّمَآءُ كَٱلۡمُهۡلِ ﴿٨﴾

﴿روزی که آسمان چون فلز گداخته شود﴾ مُهْل: آنچه که گداخته می‌شود از سرب، مس و نقره. به‌قولی مُهْل: دُردی روغن است هنگامی که به آتش گداخته شود.

وَتَكُونُ ٱلۡجِبَالُ كَٱلۡعِهۡنِ ﴿٩﴾

﴿و﴾روزی که ﴿کوهها همچون پشم رنگین گردد﴾ پس وقتی کوه‌ها درهم کوبیده شوند و در هوا منفجر و پراکنده گردند، شبیه پشم زده می‌شوند زیرا کوه‌ها در رنگهای مختلفی‌اند پس چون به هوا پراکنده شوند به پشم زده شباهت دارند.

وَلَا يَسۡـَٔلُ حَمِيمٌ حَمِيمٗا ﴿١٠﴾

﴿و﴾روزی که ﴿هیچ خویشاوندی از خویشاوند دیگری نپرسد﴾یعنی: در روز قیامت هیچ نزدیکی از حال نزدیکانش نمی‌پرسد، به سبب هول و هراس سختی که بر آنان فرود می‌آید و به سبب گرفتار بودن هر کس به حال خودش.

يُبَصَّرُونَهُمْ ۚ يَوَدُّ ٱلْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ ﴿١١﴾

﴿به همدیگر نشان داده شوند﴾ یعنی: هر نزدیک و خویشاوندی به نزدیک و خویشاوند خویش نشان داده می‌شود و کسی از آنان بر دیگری پنهان نیست امّا درعین‌حال هرگز از همدیگر حال‌پرسی نمی‌کنند و با همدیگر سخن نمی‌گویند ﴿مجرم﴾ یعنی: هر گنه‌کاری که مرتکب گناهی گردیده که به‌خاطر آن مستحقّ دوزخ است؛ ﴿آرزو می‌کند که از عذاب آن روز﴾یعنی: از عذاب روز قیامت ﴿فرزندان خود را عوض دهد﴾ یعنی: فرزندان خود را فدا کرده و عذاب را بازخَرَد.

وَصَٰحِبَتِهِۦ وَأَخِيهِ ﴿١٢﴾

﴿و نیز﴾مجرم آرزو می‌کند که عوض دهد ﴿زن خود را و برادر خود را﴾ هرچند که اینان عزیزترین مردم و گرامی‌ترینشان نزد وی هستند امّا با این وجود اگر از مجرم فدیه پذیرفته شود، یقیناً او آنهارا فدیهٔ خویش گردانیده و خود را از آن عذاب رهایی می‌بخشد.

وَفَصِيلَتِهِ ٱلَّتِي تُـْٔوِيهِ ﴿١٣﴾

﴿و نیز﴾مجرم آرزو می‌کند که عوض دهد در آن روز ﴿قبیله‌ای را که او را جای می‌دهد﴾یعنی: خاندان و قبیلهٔ نزدیک خود را که در نسب به آنان وابسته است و

در هنگام سختی‌ها به او یاری و پناه می‌دهند و نزدشان جای می‌گیرد و سروسامان می‌یابد.

وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنجِيهِ ﴿١٤﴾

﴿و نیز﴾ مجرم آرزو می‌کند که در آن روز عوض دهد ﴿**هر که را در زمین است همه یکجا**﴾ یعنی: مجرم دوست دارد که کاش تمام کسانی را که در روی زمین از جنّ و انس و غیرشان از خلایق هستند، همگی را فدای خود کند ﴿**سپس این عوض دادن او را برهاند**﴾ از عذاب جهنّم.

كَلَّآ إِنَّهَا لَظَىٰ ﴿١٥﴾

﴿**کلاّ**﴾ این کلمه مفید هشدار و بازداشتن است یعنی: حاشا که دستیابی به این آرزوی خام، ممتنع و امکان‌ناپذیر برای مجرم میسّر باشد، هرگز میسر نیست ﴿**آن آتشی زبانه‌زن است**﴾ لَظی: نامی از نامهای جهنّم است. «تَلَظّٰی فِي النّار» یعنی در آتش شعله و زبانه کشید.

نَزَّاعَةً لِّلشَّوَىٰ ﴿١٦﴾

﴿**پوست سر را برکَننده**﴾ یعنی: آن آتش گوشت و پوست را از استخوان برمی‌کَند تا بدانجا که در آن چیزی را بر جای نمی‌گذارد سپس به همان حال اوّل برمی‌گردد. «شَواة» پوست سر، یا پوست اعضای انسان است. قتاده در جمع میان هر دو قول می‌گوید: «آن آتش پوست سر، چهره و اعضای دوزخی را برمی‌کند».

تَدۡعُواْ مَنۡ أَدۡبَرَ وَتَوَلَّىٰ ﴿۱۷﴾

﴿هرکه را اعراض کرد و رویگردان شد می‌خواند﴾ یعنی: جهنّم هر کس را که در دنیا به حق پشت کرده و از آن رویگردان شده، به‌سوی خود فرامی‌خواند.

وَجَمَعَ فَأَوۡعَىٰٓ ﴿۱۸﴾

﴿و﴾ می‌خواند هر کس را که **﴿مال اندوخت و جابجا کرد﴾** یعنی: هر کس که مال را جمع کرده و آن را در ظرفی جابجا نموده است و چیزی از آن را در راه خیر انفاق نکرده و حقّ خدای عزّوجلّ را در آن ادا نکرده است.

۞ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿۱۹﴾

﴿بی‌گمان انسان ناشکیب آفریده شده‌است﴾ هَلَع: سخت‌ترین حرص و آز و بدترین و زشت‌ترین اضطراب و بی‌قراری است. زمخشری می‌گوید: «هَلَع: سرعت بی‌قراری در هنگام رسیدن امری ناخوش‌آیند به انسان و سرعت بازداشتن خیر در هنگام رسیدن خیر به اوست». در **حدیث‌شریف** آمده است: «شَرُّ مَا فِي رَجُلٍ: شُحٌّ هالِعٌ وَ جُبْنٌ خالِعٌ ۞ بدترین خصلتی که در مردی هست: بخلی است سرکش و شدید و جبنی است تهی‌کننده» یعنی: تهی‌کنندۀ درون شخص از روحیّه، اراده، معنویّت و مقاومت.

إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا ﴿۲۰﴾

وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ مَنُوعًا ﴿۲۱﴾

﴿چون شرّ به او برسد، بی‌تاب است و چون خیر به او برسد، بازدارنده است﴾ یعنی: چون فقر و نیازمندی، یا بیماری، یا مانند این از مصیبتها به چنین انسانی برسد، او بسیار بی‌قرار و مضطرب است و چون خیری مانند توانگری و رفاه و گشایش و امثال اینها به او برسد، او بسیار بازدارنده و بخیل و بی‌خیر است. جَزَعْ: اندوهی است که انسان را از کاروبارش باز می‌دارد. آری! اوصاف سه گانهٔ «هلع، جزع و منع» از جملهٔ طبایعی است که انسان بر آن سرشته شده‌است.

إِلَّا ٱلْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾

﴿مگر نمازگزاران﴾ یعنی: مگر برپادارندگان ثابت‌قدم نماز که ایشان بر صفات بی‌تابی، ناشکیبی، بی‌قراری و بازدارندگی از خیر قرار ندارند بلکه ایشان به اوصاف پسندیده و خصلتهای مرضیّه استوار می‌باشند زیرا ایمان و دین حق ایشان را از موصوف‌شدن به صفات ناپسند بازداشته و مقابلتاً به آراسته شدن به صفات خیر وا می‌دارد.

ٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَآئِمُونَ ﴿٢٣﴾

﴿همان کسانی که بر نماز خویش همیشه پیگیرند﴾ و هیچ شغل و گرفتاری‌ای ایشان را از نماز به خود مشغول نمی‌گرداند پس نماز فرض را در وقت آن ادا می‌کنند. در حدیث‌شریف آمده است: «اَحَبُّ الْاَعْمالِ اِلَی اللّٰهِ اَدْوَمُها وَ اِنْ قَلَّ ۞ دوست‌داشته‌ترین اعمال نزد خداوند دوام‌دارترینِ آنهاست، هرچند اندک باشد». عائشه رضی‌الله‌عنها که راوی این حدیث است می‌گوید: «رسول خدا ﷺ چون عملی را انجام می‌دادند بر آن استمرار و مداومت می‌ورزیدند». پس مراد آیه کسانی‌اند که بر نمازها مداومت می‌ورزند و در اوقات آن پیگیر آنند امّا عنایت به

شأن نماز کار دیگری است که با رعایت اموری قبل از نماز؛ مانند وضو، پوشاندن عورت، روی‌آوردن به قبله و غیره تحقّق می‌یابد و نیز با رعایت اموری که به‌دنبال نماز باید بر آن عنایت ورزید، چون پرهیز از بیهوده کاری و بیهوده گویی و اعمالی که منافی با طاعت است زیرا نماز حقیقی و راستین انسان را از ارتکاب فحشا و منکر بازمی‌دارد. بنابراین، ارتکاب گناه بعد از ادای نماز، دلیل عدم قبول آن نماز است.

وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ ﴿٢٤﴾

﴿وکسانی که در اموالشان حقّ معیّنی است﴾ مراد زکات فرض و هر چیزی است که انسان بر ذمّهٔ خود لازم می‌گیرد؛ از نذر، یا صدقه‌ای همیشگی، یا کمکی مستمرّ.

این آیه دلیل بر وجوب عبادت مالی‌ای است که تحقّق بخش اهداف اجتماعی است، بعد از وجوب عبادات بدنی‌ای که دارای اهداف اخلاقی ــ تربیتی و اهداف برتر دینی می‌باشند.

لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ ﴿٢٥﴾

آن حقّ معیّن ﴿برای سائل و محروم است﴾ سائل: فقیری است که خواهنده است و طلب می‌کند. محروم: فقیری است که از روی مناعت و وارسته‌گی از طلب‌کردن ابا می‌ورزد لذا چنین گمان می‌رود که توانگر است، از این جهت محروم و بی‌بهره ساخته می‌شود. تفسیر سائل و محروم در سورهٔ «ذاریات» نیز گذشت.

وَٱلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿٢٦﴾

﴿**و کسانی که روز جزا را باور می‌دارند**﴾ و آن روز قیامت است، یعنی نه در آن شک می‌کنند و نه آن را انکار می‌نمایند.

وَٱلَّذِينَ هُم مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند**﴾ یعنی: از آن در خوف و نگرانی به‌سر می‌برند، با وجود آن‌که طاعات ایشان نیز کم نیست بدان جهت که اعمال خود را حقیر و ناچیز می‌پندارند و به حقوق خدای سبحان بر ذمهٔ خود اعتراف دارند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿٢٨﴾

﴿**بی‌گمان عذاب پروردگارشان چنان است که از آن ایمن نتوان شد**﴾ یعنی: شایسته نیست که کسی از عذاب پروردگار ایمن شود و قطعاً سزاوار هر کس است که هرچند در طاعت پیشتاز است ولی از آن بیمناک باشد.

وَٱلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَـٰفِظُونَ ﴿٢٩﴾

إِلَّا عَلَىٰٓ أَزْوَٰجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾

فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُولَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ ﴿٣١﴾

﴿ وکسانی که اندام نهانی خود را حفظ می‌کنند مگر بر زنان خود یا کنیزانی که دستهایشان مالک آنها شده‌است پس این گروه ملامت شده نیستند پس هر کس فراتر از این بجوید، آنانند که تجاوزکارند ﴾ تفسیر این آیات در آغاز سورهٔ «مؤمنون» به تفصیل گذشت. نسفی می‌گوید: «این آیات بر حرام بودن نکاح متعه، هم جنس بازی، مقاربت با امردان و حیوانات و استمنا با دست (جلق) دلالت می‌کند».

وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ﴿٣٢﴾

﴿ وکسانی که امانتها و عهدهای خود را رعایت می‌کنند ﴾ یعنی: به چیزی از امانتهایی که بر آنها امین قرار داده شده‌اند، خللی وارد نکرده و چیزی از عهدها و پیمانهایی را که دربرابر آن تعهّد داده‌اند و آن را بر خویشتن الزام کرده‌اند، نمی‌شکنند.

وَٱلَّذِينَ هُم بِشَهَٰدَٰتِهِمۡ قَآئِمُونَ ﴿٣٣﴾

﴿ وکسانی که به گواهی‌های خود ایستاده‌اند ﴾ یعنی: گواهی‌ها را بر وجه صحیح آن برای آن کسی که بر ذمّهٔشان گواهی‌ای دارد، نزد حکّام ادا می‌کنند، چه آن کس به آنها نزدیک باشد و چه دور، چه رفیع و عالی‌شأن باشد و چه وضیع و ازنظرافتاده پس نه گواهی را کتمان می‌کنند و نه آن را تغییر می‌دهند.

وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾

﴿ وکسانی که بر نماز خود محافظت می‌کنند ﴾ یعنی: بر رعایت اذکار، ارکان و شرایط نماز پایبندند، به چیزی از اینها خلل وارد نکرده و از آنها به مشغولیّتهای

دیگر سرگرم نمی‌شوند و بر آن مواظب‌اند و نیز نگهبان نمازند از این‌که بعد از ادای آن کاری بکنند که آن را هدر ساخته و ثوابش را ازبین ببرد. شایان ذکر است که تکرار یادآوری از نماز و موصوف‌کردن این گروه به آن در اوّل و آخر، دلیل‌بر فضل و اهمّیّت نماز است.

أُوْلَٰٓئِكَ فِي جَنَّٰتٖ مُّكۡرَمُونَ ﴿٣٥﴾

﴿این گروه در باغهایی، گرامی داشته شده‌اند﴾ یعنی: در آن باغها مستقرّند و با انواع تکریم‌ها و تجلیل‌ها مورد گرامی‌داشت قرار می‌گیرند.

فَمَالِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قِبَلَكَ مُهۡطِعِينَ ﴿٣٦﴾

عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾

﴿پس چه شده است کافران را که به‌سوی تو شتابانند﴾ یعنی: آنها را چه شده است که در گریز از نزد تو شتابانند. یا «مهطعین» به این معنی است: کافران را چه شده است که گردنهایشان را بلند نموده و پیوسته به‌سویت می‌نگرند؛ ﴿از جانب راست و از جانب چپ، گروه در گروه﴾ یعنی: کافران در گروههای متفرّق و پراکنده از جانب راست و چپ رسول خدا ﷺ از ایشان فرار می‌کنند و از برابر دعوت می‌گریزند، یا به‌سوی ایشان می‌نگرند.

أَيَطۡمَعُ كُلُّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ أَن يُدۡخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٖ ﴿٣٨﴾

﴿آیا هر یک از آنان طمع می‌برد که به بهشت پرنازونعمت درآورده شود﴾ با آن‌که از

برابر هدایت می‌گریزد؟

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: مشرکان پیرامون رسول خدا ﷺ گرد آمده و به سخن ایشان گوش فرا می‌دادند امّا از آن بهره‌ای نمی‌بردند بلکه تکذیب و استهزا ورزیده و می‌گفتند: اگر همینان وارد بهشت شوند، بی‌گمان ما قبل از آنان به بهشت وارد می‌شویم و قطعاً بیش از آنان در بهشت از نازونعمت برخورداریم! پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

كَلَّآ إِنَّا خَلَقْنَـٰهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

﴿**کلاّ**﴾ کلاّ کلمه‌ای است بازدارنده برای قطع طمع آنان در بهشت. یعنی: نه! هرگز نه؛ ﴿**ما آنان را از آنچه می‌دانند، آفریده‌ایم**﴾ یعنی: آنان را از آب منی پلیدی آفریده‌ایم که خودشان می‌دانند پس این تکبّر برایشان سزاوار نیست. در **حدیث‌شریف** به روایت احمد، ابن‌ماجه و ابن‌سعد آمده‌است که رسول خدا ﷺ آیهٔ: (فَمَالِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا قِبَلَكَ مُهْطِعِيْنَ... كَلاَّ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُوْن) را خواندند آن‌گاه بر کف دست خویش آب دهان انداخته و انگشت خود را بر آن نهادند و فرمودند: «خدای عزّوجلّ می‌گوید. ای فرزند آدم! چگونه می‌توانی مرا عاجز گردانی درحالی‌که تو را از مانند این آفریدم ولی چون آفرینشت را استوار، به‌سامان و به اعتدال کردم، میان دو جامهٔ گرانقیمت خرامان راه رفتی در حالی که زمین را از راه‌رفتنت بانگ و آوازی است پس جمع کردی و بازداشتی تا آن‌گاه که چون نَفَس به گلوگاهت رسید، آن‌وقت هنگام صدقه‌دادن [تو] فرا رسید». روایت شده‌است که مُطَرِّف‌بن‌عبدالله شَخِیر ﷺ، مهلب‌بن‌ابی‌صُفره را دید که خرامان‌خرامان در ردای نگارین ابریشمین چهارگوش و عبایی ابریشمین راه می‌رود پس به او گفت: ای بندهٔ خدا! چیست این گونه راه‌رفتنی که خدای عزّوجلّ از آن نفرت دارد؟ مهلب گفت: مگر نمی‌شناسی که من چه کسی هستم؟

گفت: چرا؛ تو را نیک می‌شناسم. تو کسی هستی که آغازت نطفهٔ پلیدی بود و آخرت نیز لاشهٔ مردار گندیده‌ای است و در میان این آغاز و انجام نیز حامل نجاست هستی! پس مهلب سر خود گرفت و گذشت و دیگر آن گونه خرامان و متکبرانه راه نمی‌رفت.

فَلَآ أُقْسِمُ بِرَبِّ ٱلْمَشَـٰرِقِ وَٱلْمَغَـٰرِبِ إِنَّا لَقَـٰدِرُونَ ﴿٤٠﴾ عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٤١﴾

﴿**پس به پروردگار مشرقها و مغربها**﴾ یعنی: به پروردگار طلوع‌گاه هرروز از ایّام سال و غروبگاه آن ﴿**قسم می‌خورم که هرآینه ما توانائیم بر آن‌که بهتر از آنان را جانشین آنان گردانیم**﴾ یعنی: توانائیم بر این که بهتر، شایسته‌تر و فرمان‌پذیرتر از کسانی را بیافرینیم که ما را نافرمانی کرده‌اند، سپس این گروه نافرمان را نابود کنیم ﴿**و ما درمانده نیستیم**﴾ اگر این کار را اراده کنیم بلکه آنچه را بخواهیم انجام می‌دهیم، نه چیزی از ما فوت می‌شود و نه کاری ما را عاجز می‌گرداند. «لا» در (لاأُقْسِمُ) زاید و مفید تأکید است.

فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا۟ وَيَلْعَبُوا۟ حَتَّىٰ يُلَـٰقُوا۟ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ ﴿٤٢﴾

﴿**پس بگذارشان**﴾ ای محمّد ﷺ ﴿**که به بیهودگی درآیند**﴾ در باطل خویش ﴿**و بازیگوشی کنند**﴾ در دنیای کوچک و حقیر خویش؛ پس تو به مأموریت خود مشغول شو و مبادا که باطل، ژاژ خایی و گردنکشی آنان بر تو بزرگ و سنگین تمام شود زیرا وظیفهٔ تو فقط بلاغ است و بس پس آنان را به حالشان واگذار ﴿**تا به دیدار آن روزشان که وعده‌اش را به آنان داده‌اند، برسند**﴾ و آن روز، روز قیامت

است پس مطمئن باش که آنان در آن روز سزایشان را خواهند چشید.
آن‌گاه در تفسیر آن روز می‌فرماید:

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ ٱلْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ ﴿٤٣﴾

﴿**روزی که از گورها شتابان**﴾ و دوان‌دوان به سوی فراخواننده ﴿**بیرون آیند گویی آنان به‌سوی نشانه‌هایی می‌شتابند**﴾ یعنی: چنان به سرعت می‌دوند و از همدیگر سبقت می‌گیرند که گویی به‌سوی نشانه‌هایی می‌شتابند. نُصُبْ: پرچمها یا بیرقهایی است که نصب می‌شود. یعنی: چنان‌که در دنیا به‌سوی پرچم یا نشانهٔ باطل که بتانشان بود می‌دویدند و از یک‌دیگر در پرستش آنها سبقت می‌گرفتند، در قیامت نیز به سوی دعوتگر می‌شتابند. مراد از نُصُبْ در اینجا: هر چیزی است که نصب کرده‌شده و بجز خدای سبحان مورد پرستش قرارمی‌گیرد، مانند بتان.

خَٰشِعَةً أَبْصَٰرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمُ ٱلَّذِى كَانُوا۟ يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾

﴿**دیدگانشان فروافتاده باشد**﴾به خواری؛ به‌طوری که به بالا نمی‌نگرند، به‌سبب عذابی که توقّع آن را دارند ﴿**غبار خفّت و خواری بر آنان نشسته است**﴾ یعنی: سخت در خواری و ذلّت و دشواری فرورفته‌اند ﴿**این**﴾روز قیامت ﴿**همان روزی است که به آنان وعده داده می‌شد**﴾ در دنیا که در این روز با عذاب آن روبرو می‌شوند امّا آنها تکذیب کنندهٔ آن بودند امّا وعدهٔ خداوند ﷻ خواه‌ناخواه آمدنی است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نوح

مکّی است و دارای بیست‌وهشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌نام «نوح» پیامبر خداﷺ نامگذاری شده است زیرا تمام آن بیانگر داستان نوحﷺ با قومش از ابتدای دعوت وی تا وقوع طوفان و در توصیف این تجربه از تجارب دعوت در روی زمین است؛ چنان‌که در مطلع سوره آمده‌است:

إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦٓ أَنۡ أَنذِرۡ قَوۡمَكَ مِن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَهُمۡ
عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿١﴾

﴿هرآینه ما نوح را به‌سوی قومش فرستادیم که قوم خود را بیم ده﴾ یعنی: بعد از برانگیختن نوحﷺ به وی فرمان دادیم که قومت را بیم و هشدار ده؛ **﴿پیش از آن‌که عذابی دردناک بر سرشان بیاید﴾**که عذاب دوزخ، یا عذاب طوفان است. ولی از تفسیر ابن کثیر چنین برمی‌آید که مراد از آن، عذاب دنیاست. یادآور می‌شویم؛

بیان این مطلب که نوح ﷺ اوّلین پیامبر الهی به‌سوی بشر است و بیان مدّت درنگش در میان قومش، در سورهٔ «عنکبوت» گذشت.

قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٌ ﴿٢﴾

﴿**گفت: ای قوم من! هرآینه من برای شما بیم‌دهنده‌ای هستم**﴾ از عذاب الهی؛ پس شما را از آن می‌ترسانم و هشدار می‌دهم ﴿**آشکارگر**﴾ هستم و آنچه را که مایهٔ نجات شماست و رهایی‌تان از عذاب در آن نهفته است، برایتان آشکار می‌سازم.

أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ ﴿٣﴾

مضمون دعوت من این است ﴿**که خداوند را بپرستید**﴾ پس حقّ وی ـ از فروتنی، نیایش، دوستی و محبّت ـ را به وی ادا کنید و فرمانهای وی را به‌جا آورید و با او دیگری را شریک نگردانید ﴿**و از او پروا دارید**﴾ یعنی: از آنچه که شما را در عذاب وی می‌افگند، بپرهیزید و حرامهایش را ترک کنید ﴿**و از من فرمان برید**﴾ در اوامرم زیرا من فرستاده‌ای از نزد خداوند ﷻ به‌سوی شما هستم.
بنابراین، دعوت الی الله بر سه پایه استوار است: عبادت، تقوی و اطاعت. پس دعوتگران راه خدا ﷻ باید این معنی را به خاطر داشته باشند.

يَغۡفِرۡ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمۡ وَيُؤَخِّرۡكُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّىۚ إِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ إِذَا جَآءَ لَا يُؤَخَّرُۚ لَوۡ كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٤﴾

آری! چنین کنید ﴿**تا برای شما از گناهان شما بیامرزد**﴾ یعنی: تا بعضی از گناهان

شما را بر شما بیامرزد؛ و آن عبارت از گناهانی است که قبل از اطاعت پیامبر و اجابت دعوت وی از آنان سرزده است **﴿و شما را تا وقتی مقرر واپس بدارد﴾** یعنی: تا مرگ شما را تا آخرین مهلتی که خدای عزّوجلّ برای شما مقرّر کرده‌است به تأخیر افگند در غیر آن نزول فوری عذاب مجال زنده‌بودن برای شما تا آن مهلت را نمی‌دهد. مراد این است که: میعاد حیات شما و عملیّهٔ بهره‌گیری از زمین و برخورداری از مواهب آن را تا آن‌گاه بر شما طولانی گرداند که بر طاعت حق پایدار و استوار باشید.

علما با این آیه بر این حقیقت استدلال کرده‌اند که انجام دادن طاعت و نیکی و پیوستن صلهٔ رَحِم حقیقتاً بر عمر انسان می‌افزاید چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت انس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «صِلَةُ الرَّحِمِ تَزِيْدُ فِي الْعُمْرِ ✿ صلهٔ رَحِم در عمر می‌افزاید». زمخشری می‌گوید: «مثلاً خدای عزّوجلّ حکم نمود که اگر قوم نوح ایمان آورند، آنان را هزار سال عمر دهد ولی اگر بر کفر خویش باقی بمانند، آنان را بر سر نه صد سال هلاک گرداند. از این روی به آنان گفته شد: ایمان آورید تا خداوند ﷻ به‌وسیلهٔ آن اجل مقرّر شما را تا زمانی که به عنوان میعاد نهایی حیات شما تعیین و مقرّر کرده‌است به‌تأخیر اندازد که این مدّت، همان میعاد به سررسیدن یک‌هزار سال است». **﴿زیرا چون وقت مقرّر الله بیاید، هرگز موقوف داشته نمی‌شود﴾** یعنی: اگر مرگی که خدای عزّوجلّ بر شما مقدّر نموده‌است بیاید و در آن حال شما بر کفرتان باقی باشید، آن مرگ هرگز به‌تأخیر انداخته نمی‌شود بلکه خواه‌ناخواه واقع می‌شود پس بشتابید به‌سوی ایمان و اطاعت **﴿اگر می‌دانستید﴾** که برای شما در وقت به‌سر رسیدن اجل‌هایتان چه ندامتی روی می‌دهد، یقیناً به این حقیقت نیز پی می‌بردید که چون میعاد خداوند ﷻ فرا رسد، به‌تأخیر افگنده نمی‌شود و بنابراین، ایمان می‌آوردید.

این آیه دلالت بر آن دارد که قوم نوح ﷺ از بس در دوستی زندگانی دنیا فرورفته بودند، گویی در مرگ هم شک داشتند. همچنین این آیه درس دیگری

برای دعوتگران به سوی الله ﷻ است که نباید مردم را در وعده‌های دنیوی مستغرق کنند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَنَهَارًا ﴿٥﴾

﴿گفت﴾ نوح ﷺ ﴿ای پروردگار من! من قومم را شب و روز دعوت کردم﴾ یعنی: آنان را پیوسته و به‌طور شبانه‌روزی به‌سوی ایمان که مرا بدان فرمان دادی، دعوت کردم بی آن‌که در دعوتشان هیچ کوتاهی‌ای کرده‌باشم.

این پنجمین درس برای دعوتگران است که باید هیچ وقت و هیچ فرصتی را در راه دعوت از دست ندهند.

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَآءِيٓ إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾

﴿ولی دعوت من جز بر گریزشان﴾ و بر دوریشان از آنچه که آنان را به‌سوی آن فرامی‌خواندم ﴿نیفزود﴾.

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوٓاْ أَصَٰبِعَهُمْ فِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَٱسْتَغْشَوْاْ ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّواْ وَٱسْتَكْبَرُواْ ٱسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾

﴿و همانا من هر وقت آنان را دعوت کردم تا برایشان بیامرزی﴾ یعنی: هرگاه که آنان را به‌سوی سبب مغفرت که عبارت از ایمان‌آوردن به تو و اطاعت از توست، دعوت کردم؛ ﴿انگشتان خود را در گوشهای خویش درآوردند﴾ تا صدای من را نشنوند ﴿و جامه‌های خویش را درپوشانیدند﴾ یعنی: چهره‌های خود را با جامه‌های

خود پوشانیدند تا مرا نبینند و سخنم را نشنوند ﴿**و بر کفر پای فشردند**﴾ یعنی: بر کفر و انکار استمرار ورزیدند ﴿**و گردنکشی کردند گردنکشی‌ای تمام**﴾ و کامل در برابر پذیرش حق.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ﴿٨﴾

﴿**سپس باز آنان را به صدای بلند دعوت کردم**﴾ یعنی: درحالی آنان را دعوت کردم که به ندای بلند اعلان‌کنندهٔ دعوت خود بودم.

ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٩﴾

﴿**باز آشکارا به آنان اعلان کردم**﴾ یعنی: مجدداً دعوت خود را به طور علنی و روشن به آنان تکرار کردم ﴿**و پنهان گفتم آنان را**﴾ در این دعوت ﴿**به پنهان‌گفتنی**﴾ پس این یکی را پنهانی، و آن یکی را به‌طور خصوصی دعوت کردم و خلاصه این‌که به روشهای مختلف و شیوه‌های متفاوت آنان را دعوت کردم. به‌قولی: معنای «أَسْرَرْتُ ✿ پنهان گفتم» این است که: به منازلشان رفتم و آنان را در منازلشان دعوت کردم.

مراد آیات این است که دعوت نوح علیه‌السلام دارای سه مرتبه بود:

۱ ـ در آغاز به‌طور پنهانی و مخصوص در شب و روز آنان را دعوت کرد امّا از وی گریختند.

۲ ـ سپس در مرتبهٔ دوم آنان را به‌طور آشکار دعوت کرد زیرا دعوت و نصیحت در ملأمردم کوبنده و قاطع است. امّا این شیوهٔ دعوت نیز بر آنان تأثیری نکرد.

۳ ـ سپس با سخت‌کوشی و اهتمام زیاد و دلسوزی و وظیفه‌شناسی کامل، هر دو شیوه ـ یعنی شیوهٔ پنهانی و شیوهٔ علنی ـ را با هم جمع کرد؛ و این شبیه مراحل

دعوتی است که رسول خاتم ﷺ در مکّه و جزیرةالعرب بدان پرداختند.
و این آیه درس جدیدی برای دعوتگران است که باید با همهٔ وسایل علنی و سرّی در جهت رساندن دعوت خویش همّت گمارند.

فَقُلْتُ ٱسْتَغْفِرُوا۟ رَبَّكُمْ إِنَّهُۥ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾

﴿**پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید**﴾ یعنی: با اخلاص نیّت از او نسبت به گناهان گذشتهٔ خود آمرزش بخواهید ﴿**هرآینه او بسیار آمرزگار است**﴾ برای گنهکاران و مجرمان.

يُرْسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا ﴿١١﴾

آری! از پروردگار خود آمرزش بخواهید؛ ﴿**تا بر شما باران را ریزان بفرستد**﴾ مِدْراراً: بسیار ریزان، روان و پیگیر. این آیه دلیل بر آن است که استغفار از بزرگترین اسباب نزول باران و حصول انواع رزق و روزی است به همین جهت استغفار در دعای استسقا (طلب باران) مشروع گردیده‌است. شعبی می‌گوید: «عمر رضی الله عنه به طلب باران بیرون آمد ولی بر استغفار و آمرزش‌خواهی چیز دیگری نیفزود پس باران فرود آمد. اصحاب رضی الله عنهم به عمر رضی الله عنه گفتند: ما ندیدیم که شما طلب باران کنید؟! شما جز استغفار کار دیگری نکردید امّا باران فرود آمد! عمر رضی الله عنه فرمود: من کلیدهای آن راکه به‌وسیلهٔ آنها فرود می‌آید، طلب کردم[1]. سپس این آیه را خواند: اِسْتَغْفِرُوْا رَبَّكُمْ اِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرارا». روایت

---

۱ ـ لفظ سخن عمر رضی الله عنه این است: (طَلَبْتُ بِمَجادِيْحِ السَّماء) مجادیح جمع مجدح، ستاره‌ای از ستاره‌هاست که در نزد اعراب نشانه‌ای بر نزول باران بود. به این ترتیب، عمر رضی الله عنه استغفار را به ستارگان باران تشبیه کرد تا خطابش برای اعراب مفهوم باشد، نه این‌که او به آن ستارگان عقیده‌ای داشته‌باشد.

شده‌است که خداوند متعال به‌مدّت چهل سال باران را از قوم نوح﷣ بازداشت و رَحِم‌های زنانشان را عقیم گردانید پس نوح﷣ به آنان وعده داد که استغفار تنها راه نجات از این مصیبت و تنها دریچهٔ حصول گشایش در ارزاق و اولاد است.

وَيُمْدِدْكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّـٰتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَـٰرًا ﴿١٢﴾

﴿و﴾ استغفار کنید تا ﴿به شما اموال و فرزندان را پی‌درپی دهد و برای شما باغها و جویبارها پدید آورد﴾ یعنی: اگر استغفار کنید، حق تعالی اموال و فرزندانتان را بسیار می‌گرداند زیرا ایمانتان به خداوند ﷻ علاوه بر بهرهٔ وافر آخرت، فراوانی و توانگری دنیا را نیز برایتان ارمغان می‌آورد. روایت شده‌است که مردی نزد حسن بصری﵀ از قحطی و تنگسالی شکایت کرد، حسن بصری به او گفت: از خدای عزّوجلّ آمرزش بخواه! فرد دیگری نزد وی از فقر شکایت کرد، فرد دیگری از قلّت نسل و فرد دیگری از قلّت محصول زمین خویش پس او همهٔ آنان را به استغفار امر کرد. در این میان یکی از حاضران به وی گفت: مردانی چند نزد تو آمدند که هر یک نوعی از نیاز را مطرح کرده و از آن شکوه کردند ولی تو همهٔ آنان را به استغفار دستور دادی! حسن بصری﵀ این آیه را بر وی تلاوت کرد: (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ... ۞ پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید... تا بر شما باران را ریزان بفرستد و به شما اموال و فرزندان را پی‌درپی دهد و برای شما بوستانها و جویبارها پدید آورد).

مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿١٣﴾

نوح ﷺ خطاب به قومش افزود: **﴿شما را چه شده است که از عظمت الله نمی‌ترسید؟﴾** یعنی: شما را چه شده‌است که از عذاب خدای عزّوجلّ نمی‌ترسید تا او را به یگانگی بخوانید و از او اطاعت کنید؟ وقار: عظمت و بزرگی و حرمت است. یا معنی این است: شما را چه شده‌است که به توقیر و تعظیم پروردگار نمی‌پردازید؟ و این معنی برگزیدهٔ زمخشری است که رازی نیز آن را ترجیح داده‌است.

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١٤﴾

﴿و حال آن‌که شما را بر طورهای مختلف آفریده‌است﴾ ابتدا به هیأت نطفه، سپس به هیأت پارهٔ گوشت، سپس به هیأت خون بسته تا تمام‌شدن و به‌تکامل‌پیوستن خلقتتان ـ چنان‌که بیان این امر در سورهٔ «مؤمنین» گذشت ـ سپس از مرحلهٔ جنینی به دوران کودکی قدم می‌گذارید، باز به دورهٔ جوانی و آن‌گاه به دورهٔ پیری. پس چرا در تعظیم و توقیر کسی که شما را بر این اطوار بدیع آفریده‌است، کوتاهی می‌کنید درحالی‌که تأمّل در این امور موجب گرایش به ایمان است؟.

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا ﴿١٥﴾

﴿آیا ندیده‌اید که خداوند چگونه هفت آسمان را توبرتو﴾ یعنی: بعضی را بر فراز بعضی دیگر، طبقه در طبقه **﴿آفریده‌است؟﴾**.

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿١٦﴾

﴿و در آنها﴾ یعنی: در آسمانها **﴿ماه را قرار داده‌است﴾** یادآور می‌شویم که ماه

در آسمان دنیاست ﴿فروزنده﴾ یعنی: در حالی که ماه روشنی‌بخش روی زمین با نوری است که در آن گرمایی نیست ﴿و خورشید را چراغی قرار داده‌است﴾ پرتوافشان برای اهل زمین تا به‌وسیلهٔ نور و گرمای آن به تصرّف در امور معیشتی مورد نیاز خویش دسترسی یابند، خورشیدی که هم در آن روشنی، هم گرما و هم انرژی وجود دارد؟.

وَٱللَّهُ أَنۢبَتَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ نَبَاتٗا ﴿١٧﴾

﴿و خداوند شما را از زمین رویانید به‌نوعی از رویانیدن﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ بشر را از قشر زمین آفرید، سپس زمینه را برای رشد و رویش او در آن مساعد کرد؛ با بزرگ‌شدن وی بعد از کوچکی و با درازشدن قدّوقامت وی بعد از کوتاهی. البتّه رشد و نموّ آدمیان مانند رشد و نموّ گیاهان به وسیلهٔ چیزهایی است که در فرایند تحوّل خود به رستنی‌ها یا حیوانات جاندار، از اجزای زمین تغذیه می‌کنند.

ثُمَّ يُعِيدُكُمۡ فِيهَا وَيُخۡرِجُكُمۡ إِخۡرَاجٗا ﴿١٨﴾

﴿سپس﴾ خداوند ﷻ ﴿شما را در آن﴾ یعنی: در زمین ﴿بازمی‌گرداند﴾ آن‌گاه که می‌میرید پس اجزای وجودتان در آن به تحلیل می‌رود تا سرانجام بار دیگر به خاک تبدیل گردیده و با زمین آمیخته می‌شود ﴿و دوباره شما را بیرون می‌آورد به‌طوری بیرون‌آوردن﴾ یعنی: باز شما را از زمین بیرون می‌آورد؛ با رستاخیز روز قیامت به بیرون آوردن در یک دفعهٔ واحد، نه با رویانیدن تدریجی‌تان همچون بار اوّل.

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ بِسَاطٗا ﴿١٩﴾

﴿**و خداوند زمین را برای شما فرشی ساخت**﴾ یعنی: آن را برای شما هموار گردانید که بر آن سکنی می‌گزینید، راه می‌روید و استراحت می‌کنید، همچون راه‌رفتن و استراحت بر روی فرش در خانه‌هایتان.

لِّتَسۡلُكُواْ مِنۡهَا سُبُلٗا فِجَاجٗا ﴿٢٠﴾

﴿**تا در راههای فراخ آن بروید**﴾ یعنی: تا به شاهراههای فراخ و گشادهٔ زمین بروید. فَجّ: راه میان دو کوه است. خلاصه این‌که: خداوند متعال به زبان نوح علیه السلام چهار دلیل را بر توحید خویش بیان کرد؛ دلیل اوّل: آفرینش انسان بر اطوار مختلف، دلیل دوم: آفرینش آسمانها و خورشید و ماه، دلیل سوم: رویاندن انسان از زمین و دلیل چهارم: گسترده کردن زمین با راههای گشاده و فراخ است.

قَالَ نُوحٞ رَّبِّ إِنَّهُمۡ عَصَوۡنِي وَٱتَّبَعُواْ مَن لَّمۡ يَزِدۡهُ مَالُهُۥ وَوَلَدُهُۥٓ إِلَّا خَسَارٗا ﴿٢١﴾

﴿**نوح گفت: پروردگارا! هرآینه اینان از من نافرمانی کردند**﴾ یعنی: بر نافرمانی من اصرار و استمرار ورزیدند و دعوتم به سوی عبادت و تقوی و اطاعت را اجابت نگفتند ﴿**و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز زیان در حقّ وی نیفزوده‌است**﴾ یعنی: اشخاص فقیر و نیز اراذل و اوباش از رؤسای گمراه و ثروتمند خود پیروی کردند، از همان کسانی که بسیاری مال و فرزند جز بر گمراهی‌شان در دنیا و عذابشان در آخرت نیفزوده‌است. به این ترتیب، نوح علیه السلام از آنان به‌سوی خدای عزّوجلّ دردِ دل کرد در حالی که می‌دانست او خود به حالشان داناتر است؛ و افزود:

وَمَكَرُواْ مَكۡرٗا كُبَّارٗا ﴿٢٢﴾

﴿و نیرنگی بزرگ در کار آوردند﴾ یعنی: رؤسا نیرنگ بس بزرگی سگالیدند؛ که عبارت از تهییج و برانگیختن سفله‌گان و اراذلشان بر آزار دادن و کشتن نوح علیه السلام بود.

وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ﴿٢٣﴾

نوح علیه السلام افزود: ﴿وگفتند﴾رؤسا به پیروان خود برای برانگیختنشان بر نافرمانی نوح علیه السلام: ﴿هرگز خدایان خود را ترک نکنید﴾ یعنی: هرگز پرستش خدایان خود را فرو نگذارید؛ و آن خدایان عبارت از بتان و تصاویر و تمثالهایی بود که آنها برای خود ساخته بودند و سپس اعراب نیز آنها را پرستش کردند ﴿و﴾ همچنین رؤسا به پیروان خود گفتند: ﴿هرگز ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید﴾یعنی: پرستش آنها را فرونگذارید. محمّدبن‌کعب می‌گوید: «ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر، نام اشخاص صالحی بود که در فاصلهٔ زمانی میان آدم و نوح علیهما السلام می‌زیستند و نحوهٔ پرستششان این‌گونه بود که بعد از درگذشت آنان، گروهی به میان آمدند که در عبادت حق تعالی به آنان اقتدا کردند پس ابلیس به آنان گفت: اگر تمثال آنها را به‌تصویر بکشید، عبادت به شیوهٔ ایشان برای شما نشاط‌آورتر و شوق‌انگیزتر است. پس آنها چنین کردند. سپس بعد از آنان گروهی دیگر آمدند و ابلیس به آنان گفت: کسانی که قبل از شما بودند، این تصاویر را می‌پرستیدند لذا شما نیز چنین کنید. لذا پرستش بتان از همان وقت آغاز شد و اعراب نیز بعداً آن بتان را به پرستش گرفتند چنان‌که «وُدّ» بت قبیلهٔ کلب بود، «سُواع» بت قبیلهٔ

هذیل، «یغوث» بت قبیلهٔ قُطیف یا مذحِج، «یعوق» بت قبیلهٔ هَمْدان و «نسر» بت قبیلهٔ حِمْیَر. البتّه اعراب بتان دیگری نیز داشتند که مهمترینِ آنها عبارت بود از لات: بت قبیلهٔ ثقیف در طائف، عُزّی: بت قبیله‌های سُلیم و غطفان و جُشم، مناة: بت قبیلهٔ خزاعه، اساف و نائله و هُبَل: بت مردم مکّه. و چون هُبَل در نزد آنان بزرگترین بتان بود پس آن را بر فراز کعبه نهادند.

وَقَدْ أَضَلُّوا۟ كَثِيرًا ۖ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّـٰلِمِينَ إِلَّا ضَلَـٰلًا ﴿٢٤﴾

نوح ﷺ افزود: ﴿و هرآینه بسیاری را گمراه کردند﴾ یعنی: رؤسا و بزرگانشان، یا این بتان بسیاری از مردم را گمراه کردند ﴿و﴾ پروردگارا! ﴿بر ستمکاران جز گمراهی نیفزای﴾ یعنی: جز زیان، یا جز گمراهی در نیرنگشان.

مِّمَّا خَطِيٓـَٔـٰتِهِمْ أُغْرِقُوا۟ فَأُدْخِلُوا۟ نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا۟ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ أَنصَارًا ﴿٢٥﴾

﴿به‌سبب گناهانشان بود که به غرق کشیده شدند﴾ یعنی: قوم نوح ﷺ بر اثر گناهانشان با طوفان غرق شدند ﴿سپس﴾ به‌دنبال این غرق ﴿به آتشی درآورده شدند﴾ که آتش دوزخ در آخرت است. به‌قولی: مراد از آتش، عذاب قبر است و معنی چنین می‌شود: پس مستحقّ ورود به آتش گردیدند. امّا تعبیر به «أُدْخِلُوا۟ ۞ درآورده شدند»، تعبیر از مستقبل به لفظ ماضی است تا حتمی‌بودن ورودشان به آتش و صحّت وجود آن را افاده نماید؛ و امام رازی و قشیری بر این معنی متفق‌القول‌اند و قشیری این آیه را دلیل اثبات عذاب قبر می‌داند. ﴿پس برای خود دربرابر خداوند هیچ یاوری نیافتند﴾ یعنی: کسی را نیافتند که آنان را از عذاب

خداوند ﷻ بازدارد و آن را از آنان دفع کند.

وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾

﴿و نوح گفت: ای پروردگار من! بر روی زمین از کافران هیچ دیاری باقی مگذار﴾ دیّار: یعنی کسی که ساکن دیار است. آری! چون نوح ؑ از ایمانشان مأیوس گردید، علیه آنان دعا کرد. البتّه این دعای وی بعد از آن بود که خدای عزّوجلّ به او وحی فرستاد که: (هرگز از قوم تو [بعد از این] جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده‌اند، ایمان نمی‌آورند) [هود / ۲۶]. پس خداوند ﷻ دعای نوح ؑ را اجابت کرد و آنان را غرق نمود. شایان ذکر است که این دعای نوح ؑ مانند دعای رسول اکرم ﷺ علیه قوم مشرک‌شان است: «اَللّٰهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، سَرِيْعَ الْحِسَابِ وَ هَازِمَ الْأَحْزَابِ، اَهْزِمْهُمْ وَ زَلْزِلْهُمْ ۞ بار خدایا! ای فرود آورندهٔ کتاب، ای سریع الحساب و ای شکنندهٔ احزاب! آنان را بشکن و متزلزل گردان». ابن‌عربی می‌گوید: «فرق دعای نوح رسول‌اکرم ؑ این بود که نوح علیه همهٔ کفّار دعا کرد امّا رسول‌اکرم ﷺ علیه کسانی که بر ضدّ مسلمانان دست به گروه‌بندی و تحریک زده بودند؛ و اصل در دعا علیه کفّار همین روش پیامبر ﷺ است».

إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٢٧﴾

آن گاه نوح ؑ در دعای خود افزود: **﴿همانا اگر تو آنان را بگذاری﴾** و نابودشان نکنی **﴿بندگانت را گمراه می‌سازند﴾** از راه حق **﴿و جز بدکار کفران‌پیشه‌ای را نزایند﴾** یعنی: به دنیا نیاورند جز بدکاری را؛ با ترک طاعتت و جز بسیار ناسپاسی را؛ برای نعمتت. ابن کثیر می‌گوید: «نوح ؑ این سخن را بدان جهت گفت که در

میانشان نهصد و پنجاه سال زندگی کرده بود و از آنان شناخت درستی داشت».
امّا نسفی می‌گوید: «نوح ﷺ این سخن را بدان جهت گفت که خداوند ﷻ به وی خبر داده بود که دیگر کسی از قومش به وی ایمان نمی‌آورد. چنان‌که در آیه (۳٦) سورهٔ هود آمده است».

رَّبِّ ٱغْفِرْ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا تَبَارًا ﴿۲۸﴾

﴿**ای پروردگار من! مرا و پدر و مادرم را بیامرز**﴾ شایان ذکر است که پدر و مادر نوح ﷺ هر دو مؤمن بودند ﴿**و هرکس را که به خانهٔ من درآید**﴾ در حالی‌که ﴿**ایمان آورده**﴾ باشد نیز بیامرز. یعنی: هرکس را که به منزلی در آید که من ساکن آن هستم، یا در کشتی، یا مسجدم درآید. پس کسانی که به این وصف متّصف نبودند، مانند زن نوح ﷺ و فرزند وی که گفت: «در کوهی که مرا از آب پناه دهد، جای می‌گیرم»، از تحت این دعا خارج‌اند. ﴿**و نیز بیامرز تمام مؤمنین و مؤمنات را**﴾ یعنی: بر همهٔ مردان و زنانی که به وصف ایمان موصوف‌اند تا روز قیامت بیامرز. پس با اقتدا به نوح ﷺ دعا کردن در حقّ تمام مؤمنین و مؤمنات مستحبّ است. در **حدیث شریف** به روایت ابی‌سعید خدری ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاٰ تَصْحَبْ اِلاّٰ مُؤْمِناً وَ لاٰ یَأْکُلْ طَعٰامَکَ اِلاّٰ تَقِیٌّ ✿ همراه و مصاحب نشو؛ جز با مؤمنی و غذای تو را نخورد؛ جز پرهیزگاری». ﴿**و ستمکاران را جز تباهی نیفزای**﴾ یعنی: بر کافران ستمگر، جز نابودی و زیان و خرابی نیفزای. این دعای نوح ﷺ نیز هر ستمگری را تا روز قیامت شامل گردیده‌است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ جنّ
مکّی است و دارای بیست‌وهشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب آن‌که به احوال جنّیان و بیم‌دهی آنان پرداخته است، «جنّ» نامیده شد.

قُلۡ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسۡتَمَعَ نَفَرٞ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَقَالُوٓاْ إِنَّا سَمِعۡنَا قُرۡءَانًا عَجَبٗا ﴿١﴾

﴿بگو﴾ای محمّد ﷺ به امّت **﴿به‌سوی من﴾** از جانب خداوند ﷻ بر زبان جبرئیل ﷺ **﴿وحی فرستاده شد که گروهی از جنّ گوش نهادند﴾** به قرائت من آن‌گاه که قرآن می‌خواندم. نَفَرٌ: از سه تا ده کس است **﴿پس گفتند: هرآینه ما قرآنی شگرف را شنیدیم﴾** یعنی: چون آن گروه از جنّ به‌سوی قوم خود بازگشتند، به آنان گفتند: ما سخنی قرائت‌شده را شنیدیم که در فصاحت و بلاغت، یا در موعظه‌ها و اندرزها، یا در برکت خود عجیب بود. یادآور می‌شویم؛ سوره‌ای که

رسول خدا ﷺ در هنگام گوش‌سپردن جنّ می‌خواندند، سورهٔ: (اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِیْ خَلَقَ) بود. شایان ذکر است که خداوند ﷻ فرستادگانی را از میان خود جن به‌سوی آنان نفرستاد بلکه رسولان تماماً از فرزندان آدم ﷺ اند.

علما گفته اند: جنّیان اجسامی عاقل و پنهان از دیدگان هستند که از آتش آفریده شده‌اند و تنها عالم غیبی‌ای هستند که مختار و مکلّف گردانیده شده‌اند زیرا خدای عزّوجلّ انسان را از عالم مشاهده شده و جنّ را از عالم غیبی مکلّف مختار گردانید. اصل جنّ ـ چنان‌که حسن بصری رحمه‌الله گفته‌است ـ نسل و تبار ابلیس‌اند چنان‌که انس فرزندان آدم هستند و از هر دو گروه هم مؤمن وجود دارد، هم کافر و هر دو گروه در ثواب و عقاب شریک‌اند پس هر کس از این یا آن گروه مؤمن بود، او ولیّ خدا ﷻ است و هر کس از این یا آن گروه کافر بود، او شیطان است. مراد از جنّ در اینجا: جنّیان نصیبین‌اند و در سورهٔ «احقاف» نیز از همین گروه سخن رفته‌است: (وَ اِذْ صَرَفْنَا اِلَیْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنّ...) [احقاف/ ۲۹]. در روایات آمده است که گوش‌سپردن جنّیان به قرآن در نماز صبح و در محلّ «بطن نخله» که جایی در میان مکّه و طائف است، بود.

بخاری، مسلم، ترمذی و غیرایشان در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از عبدالله‌بن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا ﷺ نه بر جنّ قرآن خواندند و نه آنها را دیدند بلکه در زمان آن حضرت ﷺ میان شیاطین و دریافت اخبار آسمان مانع ایجاد گردید و برآنان شهابها فرستاده می‌شد پس جنّیان گفتند: این پدیده جز به سبب اتّفاقی که رخ داده، به وجود نیامده است لذا به مشارق و مغارب زمین رفتند تا عامل این تحوّل را بیابند و بنگرند که چه رخدادی اتّفاق افتاده‌است. در این میان گروهی از جنّیان که به همین منظور به‌سوی سرزمین تِهامه رهسپار شده‌بودند بر رسول خدا ﷺ درحالی گذر کردند که آن حضرت ﷺ در نخله با اصحاب خویش نماز بامداد را می‌گزاردند پس چون قرآن را شنیدند، به آن گوش فرادادند و بعد از آن با خود گفتند: سوگند به خدا که عامل ایجاد حایل

میان ما و شنیدن اخبار آسمان همین است. سپس نزد قوم خویش بازگشته و گفتند: ای قوم ما! ما قرآن عجیبی را شنیدیم... همان بود که خدای عزّوجلّ بر رسول خویش نازل فرمود: (قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ...)[1].

البتّه ظاهر قرآن نیز می‌رساند که رسول خدا ﷺ جن را ندیده‌اند. ولی ابن‌مسعود رضی الله عنه بر آن است که رسول خدا ﷺ مأمور گردیده بودند تا به منظور قرائت قرآن بر جنّیان و دعوتشان به‌سوی اسلام نزد جنّیان بروند. پس ایشان جنّ را دیده‌اند. قرطبی می‌گوید: «این رأی محکمتر است؛ زیرا عامر شعبی می‌گوید: از علقمه پرسیدم که آیا ابن‌مسعود رضی الله عنه در شب جنّ با رسول خدا ﷺ حاضر بود؟ گفت: من دراین‌باره از ابن‌مسعود رضی الله عنه سؤال کردم و گفتم: آیا یکی از شما اصحاب در شب جنّ همراه رسول خدا ﷺ حاضر بوده‌اید؟ او گفت: خیر! ولی ما شبی همراه رسول خدا ﷺ بودیم، بناگاه ایشان را گم کردیم پس در طلب ایشان وادیها را جست‌وجو کردیم امّا ایشان را نیافتیم در این اثنا با خود گفتیم: یا رسول خدا ﷺ سردرگم شده و ما را گم کرده‌اند، یا ـ خدا نخواسته ـ ترور گردیده‌اند. پس آن شب بدترین شبی بود که بر ما گذشت. و چون صبح شد، بناگاه دیدیم که رسول خدا ﷺ از سمت کوه حرا می‌آیند. گفتیم: یا رسول‌الله! ما شما را گم کردیم و هر چه شما را جست‌وجو کردیم نیافتیم لذا بدترین شبی را سپری کردیم که گروهی شب را بر آن می‌گذرنند! مبارک ﷺ فرمودند: «دعوتگر جنّ به‌نزد من آمده بود پس همراه وی رفتم و بر آنان قرآن خواندم». آن‌گاه ما را با خود بردند و آثار جنّ و آتش‌هایی را که برپا کرده‌بودند، برای ما نشان دادند. و آن گروه که از جنّیان جزیرةالعرب بودند از رسول خدا ﷺ خواهان زادوتوشه گردیدند. رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: «هر استخوانی که نام خدا بر آن برده شده‌است، از آنِ شماست و به‌گونه‌ای که گوشتی هر چه وافرتر دارد در دست شما

---

۱ ـ روایت در اینجا با تلخیص نقل شد.

می‌افتد و هر پشکلی علف چهارپایان شماست». و آن حضرت ﷺ به ما فرمودند: «با این دو چیز استنجا نزنید زیرا این دو چیز غذای برادران جنّیِ شماست». ابن‌عربی می‌گوید: «ابن‌مسعود رضی الله عنه در این مورد از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آگاهتر است زیرا او شاهد رویداد بوده‌است در حالی که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آن را شنیده‌است و شنیدن کی بود مانند دیدن».

يَهْدِيٓ إِلَى ٱلرُّشْدِ فَـَٔامَنَّا بِهِۦ ۖ وَلَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدًا ﴿۲﴾

آن گروه از جنّ به قوم خود گفتند: ما قرآن شگرفی را شنیدیم ﴿که به‌سوی رشد﴾ یعنی: به‌سوی حقّ و راستی و شناخت خداوند ﷻ ﴿راه می‌نماید پس به آن ایمان آوردیم﴾ یعنی: آن را تصدیق کردیم و باورمان شد که از جانب خداوند ﷻ است ﴿و هرگز برای پروردگارمان کسی را﴾ از خلقش ﴿شریک نمی‌آوریم﴾ و با او خدای دیگری را به پرستش نمی‌خوانیم. بدین‌سان بود که جنّیان با یک‌بار گوش‌فرادادن به قرآن به آن ایمان آوردند و به‌وسیلهٔ عقلهایشان دریافتند که قرآن کلام خدای تبارک‌وتعالی است امّا کفّار قریش ـ به‌خصوص رؤسایشان ـ بارهاوبارها همین قرآن را شنیدند امّا از آن هیچ بهره‌ای نبردند، با وجود آن‌که هم پیامبر از خودشان بود و هم قرآن را به زبان خودشان برآنان می‌خواند پس دور از انتظار نبود که خداوند متعال آنان را مجازات کند و به قتل و ذلّتشان بکشاند.

آیهٔ کریمه دالّ بر این است که بزرگترین پیام دعوت محمّد ﷺ، توحید خداوند ﷻ و بریدن از شرک و اهل آن می‌باشد.

وَأَنَّهُۥ تَعَـٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا ٱتَّخَذَ صَـٰحِبَةً وَلَا وَلَدًا ﴿۳﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و حقّا که بلند است بزرگی﴾ و شأن و جلال ﴿پروردگار

ما ﴾از آنچه که به او و از زن و فرزند نسبت می‌دهند. به‌قولی معنی این است: قدرت پروردگار ما بزرگ است زیرا «جَدّ» قدرت وی است. قرائت دیگر: «جِدّ» به کسر جیم است. یعنی ربوبیّت پروردگار ما راست و حقّ است. گویی جنّیان از قرآن حقایقی را دریافتند که آنها را بر خطای عقیدهٔ شرکی‌شان آگاه و بیدار ساخت. همچنین احتمال دارد که مراد از «جَدّ» مُلک و فرمانروایی یا توانگری باشد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «لاٰ يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ» که ابوعبیده ﷺ در معنای آن گفته‌است: «هیچ توانگری را توانگری و ثروتش دربرابر تو سود نمی‌رساند». آن جنّیان افزودند: ﴿**همسر و فرزندی برنگرفته است**﴾ یعنی: برتر است شأن و جلال و عظمت پروردگار ما از این‌که زن یا فرزندی برگیرد، آن‌گونه که گروهی از کفّار این نسبت ناروا را به وی می‌دهند.

چنین بود که جنّیان به مجرّد شنیدن قرآن باالبداهه دریافتند که خدای عزّوجلّ از برگرفتن زن و فرزند پاک و منزّه است.

وَأَنَّهُۥ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى ٱللَّهِ شَطَطًا ﴿٤﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿**و این که جاهل ما بر خداوند دروغ را افترا می‌بست**﴾ به این ترتیب، جنّیان سخن مشرکان و جاهلانشان را در بربستن دروغ بر خدای سبحان در رابطه با گرفتن زن و فرزند و غیراین از مزخرفات، ردّ و انکار نموده و آنان را به سفاهت و کودنی محکوم نمودند. سفیه: سبک مغز و کودنی است که این سبک‌مغزی وی ناشی از حماقت و جهالتش می‌باشد. شطط: غُلو و افراط در کفر، دوری از حقّ و راستی و گذشتن از حدّ است.

وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن تَقُولَ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ﴿٥﴾

آن جنّیان افـزودند: ﴿و این‌که ما چنین پنداشتیم که انس و جنّ هرگز بر خداونـد دروغ نمی‌بندند﴾ آن‌گاه که گفتند: خداوند دارای شریک و زن و فرزند است پس از این روی آنها را در سخنانشان تصدیق کردیم و هرگز این امر به فکر ما خطور نمی‌کرد که کسی جرأت کند تا بر خدای عزّوجلّ دروغ بربندد لذا براساس این باور بود که سخن دعوتگران به‌سوی شرک و متولّیان خدایان دروغین را باور کردیم و چون سرانجام قرآن را شنیدیم، سر انجام به بطلان سخن این مدّعیان پریشان‌گوی پی بردیم. و چنان‌که رازی گفته‌است: این اقراری است از سوی جنّیان بر این امر که آنها فقط به‌سبب تقلید در این جهالتها درافتاده بودند.

وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ ٱلْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ ٱلْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و این‌که مردانی از انس به مردانی از جنّ پناه می‌بردند﴾ زیرا در جاهلیّت چنان بود که چون شـخصی از اعـراب در وادی‌ای فـرود مـی‌آمد، می‌گفت: «به سرور این وادی از شرّ نادانان قومش پناه می‌برم». پس به پندار خود در جوار و پناه آن سرور با احساس ایمنی می‌خوابید تا که صبح می‌کرد ﴿پس بر سرکشی آنان افزودند﴾ یعنی: مردانی از انس که به جنّیان پناه می‌بردند، با این کار خود بر سرکشی و طغیان جنّیان افزودند. یا جنّیان بر بلا و ضعف و هراس انسانها افزودند زیرا پناه‌بردن انسانها به آنان بر جرأت و جسارت و ستمشان افزود تا بدانجا که سردمداران جنّیان گفتند: اینک سروری و آقایی ما بر جنّ و انس مسلّم گردید.
رَهَق: نادانی و طغیان است.

وَأَنَّهُمْ ظَنُّواْ كَمَا ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ ٱللَّهُ أَحَدًا ﴿٧﴾

آن جنّیان به قوم خود افزودند: **﴿و این‌که آنان نیز پنداشتند، همچنان‌که شما پنداشته بودید که هرگز خداوند کسی را برنمی‌انگیزد﴾** یعنی: انسانها نیز همانند شما جنّیان پنداشتند که بعد از مرگ، رستاخیز و جزایی در کار نیست. یا معنی این است: انسانها نیز مانند شما جنّیان پنداشتند که خداوند ﷻ فرستاده‌ای را به‌سوی خلق برنمی‌انگیزد تا به‌وسیلهٔ وی حجّت را برپا دارد. همچنین احتمال دارد که این از سخن خداوند متعال برای انسانها باشد، که در آن صورت معنی این است: جنّیان نیز همچون شما کفّار قریش پنداشته بودند که خداوند ﷻ فرستاده‌ای را به‌سوی خلق برنمی‌انگیزد. به هر تقدیر؛ آیهٔ کریمه دالّ بر این امر است که همان طوری که در میان جنّیان مشرک و یهودی و نصرانی وجود داشته است، منکر بعث و رسالت نیز در میانشان وجود داشته است.

وَأَنَّا لَمَسۡنَا ٱلسَّمَآءَ فَوَجَدۡنَٰهَا مُلِئَتۡ حَرَسٗا شَدِيدٗا وَشُهُبٗا ﴿٨﴾

آن جنّیان افزودند: **﴿و این‌که ما آسمان را لمس کردیم﴾** یعنی: ما جویای اخبار آن شدیم چنان‌که عادت ما بوده‌است؛ **﴿پس آن را یافتیم که از نگهبانان پر شده‌است﴾** یعنی: از فرشتگانی که آن را از استراق سمع پاسبانی و نگهبانی می‌کنند، نگهبانانی که **﴿نیرومند﴾** و قوی بودند **﴿و از شهابهایی﴾** پر شده‌است که برما حمله‌ور می‌شوند. البتّه این تحوّل بعد از بعثت رسول اکرم ﷺ در آسمان روی داد. شهاب: همان تیر آتش ستارگان است چنان‌که بیان آن در تفسیر آیهٔ: (وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطِين) در سورهٔ «ملك» گذشت.

وَأَنَّا كُنَّا نَقۡعُدُ مِنۡهَا مَقَٰعِدَ لِلسَّمۡعِۖ فَمَن يَسۡتَمِعِ ٱلۡأٓنَ يَجِدۡ لَهُۥ شِهَابٗا رَّصَدٗا ﴿٩﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿**و این‌که ما پیش از این برای شنیدن از آسمان در نشستنگاههایی می‌نشستیم**﴾ یعنی: برای آن‌که اخبار آسمان را از فرشتگان دزدانه بشنویم و سپس آن اخبار را به سوی کاهنان بیفگنیم؛ ﴿**امّا اکنون هر کس گوش بسپارد، برای خود شهابی در کمین می‌یابد**﴾ یعنی: خدای سبحان با بعثت پیامبر خویش آسمان را از دستبرد اخبار توسّط جنّیان با شهابهای سوزانی نگهبانی کرد پس هر کس از ما به آن گوش بسپارد، شهابی را در کمین خود می‌یابد تا او را مورد هدف قرار داده و از گوش‌سپردن و شنیدن اخبار آسمان بازش دارد. احمد، ترمذی و نسائی از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: «قبل از بعثت، شیاطین نشستنگاههایی در آسمان داشتند که در آنها به شنیدن وحی می‌پرداختند و چون یک کلمه را می‌شنیدند، نُه کلمهٔ دیگر هم بر آن افزوده [و آن را به کاهنان منتقل می‌کردند] امّا فقط آن یک کلمه حق بود و آنچه بر آن افزوده شده بود، باطل و ناروا بود ولی چون رسول خدا ﷺ به رسالت برانگیخته شدند، شیاطین از این نشستنگاههای خود بازداشته شدند، سپس آنها این رویداد را با ابلیس در میان گذاشتند، ابلیس به آنها گفت: عامل این امر چیزی جز وقوع یک پدیدهٔ جدید در روی زمین نیست. آن‌گاه او لشکریانش را به اطراف و اکناف زمین فرستاد پس گروهی از آنان رسول خدا ﷺ را در میان دو کوه مکّهٔ مکرّمه ایستاده یافتند و نزد ابلیس آمده این خبر را به وی دادند. ابلیس گفت: این همان رویداد و حادثه‌ای است که در زمین رخ داده است.

خلاصه این‌که: شیاطین بعد از بعثت رسول خدا ﷺ از استراق سمع بازداشته شدند تا نتوانند چیزی از قرآن را دزدیده و آن را به زبان کاهنان بیفگنند و بر اثر آن کار وحی آشفته و درهم شود زیرا در آن صورت دانسته نمی‌شود که راستگو کیست.

وَأَنَّا لَا نَدْرِيٓ أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي ٱلْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ

رَشَدًا ﴿١٠﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و ما نمی‌دانیم که در حق کسانی که در زمینند شرّی اراده شده‌است﴾ به‌سبب این حراست و نگهبانی از آسمان؟ ﴿یا پروردگارشان در حق آنان رشد را اراده کرده‌است؟﴾ یعنی: ما نمی‌دانیم که خداوند ﷻ با بازداشتن ما از استراق سمع، قصد آن داشته تا بر اهل زمین عذابی فرود آورد، یا این که به‌سوی زمینیان پیامبری بفرستد. ابن کثیر می‌گوید: «این از ادب جنّیان در بیان سخن‌شان بود که فاعل شرّ را ذکر نکرده ولی خیر را به خدای عزّوجلّ نسبت دادند».

وَأَنَّا مِنَّا ٱلصَّٰلِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَۖ كُنَّا طَرَآئِقَ قِدَدًا ﴿١١﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و این‌که از میان ما جمعی صالحانند﴾ یعنی: قبل از استماع قرآن، از میان ما بعضی موصوف به صفت صلاح بودند ﴿و جمعی از ما دون ایند﴾ یعنی: گروهی از ما ناصالح یا در صلاح و شایستگی ناکامل‌اند. به قولی: مراد از صالحان: مؤمنان جنّ‌اند و مراد از کسانی که دون ایند؛ کافرانشانند ﴿ما روندگان راههای گوناگونیم﴾ یعنی: ما جنّیان گروههایی هستیم متفرّق و پراکنده و دسته‌هایی هستیم مختلف، دارای خواسته‌هایی متّضاد و متباین و راه و روشهایی دور از هم. سعیدبن مسیّب رحمه الله می‌گوید: «جنّیان متشکّل بودند از مسلمانان، یهود، نصاریٰ و مجوس».

وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن نُّعۡجِزَ ٱللَّهَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَن نُّعۡجِزَهُۥ هَرَبًا ﴿١٢﴾

آن جنّیان افزودند: ﴿و این‌که ما دانستیم که هرگز الله را عاجز نتوانیم کرد در زمین﴾ یعنی: ما دانستیم که اگر حق تعالی در بارۀ ما چیزی را اراده کند، هرگز از

او گریزی نداریم و او را درمانده نمی‌توانیم کرد **﴿و عاجز نتوانیم کرد او را از جهت گریختن﴾** یعنی: نمی‌توانیم از نزد وی بگریزیم بلکه حتماً او ما را فرو می‌گیرد.

وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا ٱلْهُدَىٰٓ ءَامَنَّا بِهِۦ ۖ فَمَن يُؤْمِنۢ بِرَبِّهِۦ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ﴿١٣﴾

آن جنّیان افزودند: **﴿و این‌که ما چون هدایت﴾** یعنی: قرآن **﴿را شنیدیم، به آن ایمان آوردیم﴾** یعنی: به این امر که قرآن از نزد خداوند ﷻ است تصدیق و باور نموده و آن را تکذیب نکردیم چنان‌که کفّار انس آن را تکذیب کردند. پس جنّیان به این امر افتخار کردند و حقاً هم که این افتخار و شرف بزرگی برای ایشان است **﴿پس هرکس به پروردگارش ایمان آورد، او نه از نقصانی بیم دارد و نه از ستمی﴾** بَخْس: نقصان است و رَهَق: تجاوز و طغیان و ستم.

وَأَنَّا مِنَّا ٱلْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا ٱلْقَٰسِطُونَ ۖ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ تَحَرَّوْا۟ رَشَدًا ﴿١٤﴾

آن جنّیان افزودند: **﴿و این‌که جمعی از میان ما مسلمانند و جمعی قاسط﴾** یعنی: جورپیشه‌گان ستمگر و منحرفی که از راه حق به بیراهه رفته‌اند **﴿پس هر کس مسلمان شده، آنانند که رشد را قصد کرده‌اند﴾** یعنی: آنانند که قصد راه حقّ و خیر و نجات را کرده‌اند و در جست‌وجوی آن به کوشش و تلاش پی‌گیر و سختی برخاسته‌اند تا سرانجام به آن توفیق یافته‌اند.

وَأَمَّا ٱلْقَـٰسِطُونَ فَكَانُواْ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿١٥﴾

﴿و امّا قاسطان، همانا هیزم جهنّم‌اند﴾ یعنی: آنان آتش‌افروز جهنّم‌اند که دوزخ به وسیلهٔ آنان برافروخته می‌شود چنان‌که آتش به وسیلهٔ هیزم، همین گونه کفّار انس نیز هیزم جهنّم‌اند. قاسط: از «قَسَطَ» است به معنی کجرو از راه حقّ. مُقْسِطْ: از «اَقْسَطَ» به معنی برپادارندهٔ عدل است.

این آیه دلیل بر آن است که جنّی کافر در دوزخ عذاب می‌شود.

وَأَلَّوِ ٱسْتَقَـٰمُواْ عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَـٰهُم مَّآءً غَدَقًا ﴿١٦﴾

﴿و﴾ بگو ای محمّد ﷺ! به‌سوی من وحی فرستاده شده‌است ﴿که اگـر بـر راه راست استقامت می‌کردند﴾ یعنی: اگر جنّ، یا انس، یا هردوی آنها بر راه و روش اسلام پایداری می‌کردند ﴿البتّه به آنان آب فراوان می‌نوشانیدیم﴾ یعنی: قطعاً رزق و روزیشان را گشایش داده و به آنان خیر و رفاه و امکانات بسیار گسترده‌ای ارزانی می‌داشتیم.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه دربارهٔ کفّار قریش نازل گردید آن‌گاه که باران به مدّت هفت سال از آنان بازداشته شد.

لِّنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَمَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِۦ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ﴿١٧﴾

﴿تا آنان را در آن بیازماییم﴾ و به علم ظهور بدانیم که شکرگزاریشان در برابر این نعمت فراوان چگونه است ﴿و هر کس از ذکر پروردگارش اعراض کند، درآردش بـه عذابی سخت﴾ یعنی: هر کس از قرآن، یا توحید، یا عبادت، یا از موعظه و اندرز روی بگرداند خداوند متعال او را به عذابی سخت و سهمگین گرفتار می‌کند.

وَأَنَّ ٱلْمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا ﴿۱۸﴾

﴿**و**﴾ بگو ای محمّد ﷺ! به‌سوی من وحی فرستاده شده‌است ﴿**این‌که مسجدها خاصّ خداوند است**﴾ سعیدبن جبیر در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌است که: جنّیان به رسول خدا ﷺ گفتند: آیا می‌توانیم به مسجد بیاییم و دورتر از شما امّا همراه شما در نماز حاضر باشیم؟ پس این آیه نازل شد. به‌قولی: مساجد شامل همهٔ اماکن پاکیزه است زیرا زمین همه‌اش سجده گاه می‌باشد و این قول حسن بصری رحمه‌الله است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «جُعِلَتْ لِيَ الْاَرْضَ مَسْجِداً وَ طَهُوْرا ﴿ زمین برایم سجده گاه، پاک و پاک‌کننده گردانیده شد». گویی خداوند ﷻ فرمود: همهٔ زمین مخلوق ماست پس بر آن برای غیرآفریننده‌اش سجده نکنید ﴿**پس هیچ کس را با الله نخوانید**﴾ یعنی: در مساجد از غیرالله ﷻ یاری نخواهید زیرا مساجد مخصوص خداوند ﷻ و عبادت اوست. البتّه امر به توحید و یکتاپرستی در مساجد به معنی آن نیست که یگانه پرستی در غیر مساجد مطلوب نباشد بلکه این دستور برای روشن کردن این حقیقت است که پایبندی به توحید و یگانه پرستی در مساجد مؤکّدتر است لذا این آیه درس بزرگی است برای کسانی که با حق تعالی دیگران را نیز در مساجد می‌خوانند، که مع‌الأسف امروزه مساجد مسلمانان دچار این آفت گردیده است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ چون به مسجد وارد می‌شدند، پای راست خود را پیش نهاده و می‌فرمودند: «وَ اَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ فَلاٰ تَدْعُوْا مَعَ اللّٰهِ اَحَدا، اَللّٰهُمَّ اَنَا عَبْدُكَ وَ زَائِرُكَ وَ عَلٰى كُلِّ مُزَوَّرٍ حَقٌّ وَاَنْتَ خَيْرُ مَزُوْرٍ، فَاَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ اَنْ تَفُكَّ رَقَبَتِيْ مِنَ النّٰارِ ﴿ مسجدها مخصوص خداوند است پس هیچ کس را با الله در آنها به عبادت نخوانید. بار الها! من بندهٔ تو و زائر تو هستم و بر هر زائری حقّی است و تو بهترین زیارت‌شدگان هستی پس از تو به رحمتت می‌خواهم که گردنم را از آتش دوزخ آزاد سازی». و چون از مسجد بیرون

می‌شدند، پای چپ خود را پیش نهاده و می‌فرمودند: «اَللّٰهُمَّ صُبَّ عَلَيَّ الْخَيْرَ صَبًّا، وَ لا تَنْزِعْ عَنِّيْ صالِحَ ما اَعْطَيْتَنِيْ اَبَدا، وَ لا تَجْعَلْ مَعِيْشَتِيْ كَدًّا، وَاجْعَلْ لِيْ فِي الْأَرْضِ جَدا ٭ بارخدایا! خیر را بر من به ریختنی فراوان بریزان و هرگز چیزهای شایسته‌ای را که به من داده‌ای، از من بیرون نکش و معیشت و گذران زندگی‌ام [یعنی هزینه و ارزاقم] را با رنج و زحمت همراه نگردان و برایم در زمین توانگری قرار ده». حسن بصری رحمه الله می‌گوید: «از سنّت است که چون انسان وارد مسجد می‌شود (لا اِلٰهَ اِلاّ الله) بگوید زیرا فرمودهٔ حق تعالی: (فَلا تَدْعُوْا مَعَ اللّٰهِ اَحَدا) امری ضمنی به ذکر و خواندنش نیز هست».

وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبْدُ ٱللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُواْ يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ﴿١٩﴾

﴿**و این‌که چون ایستاد بندهٔ الله**﴾ یعنی: پیامبر اکرم ﷺ ﴿**که الله را عبادت کند**﴾ و او را به نیایش بخواند ﴿**نزدیک بودند که بر سر او بریزند**﴾ یعنی: نزدیک بود که جنّیان ازدحام‌کنان خود را بر آن حضرت ﷺ بفشرند، از بس که مشتاقانه برای شنیدن قرآن پیرامون آن حضرت ﷺ تجمّع کرده‌بودند. یادآور می‌شویم که این اجتماع و نیایش رسول خدا ﷺ ـ چنان‌که گذشت ـ در بطن نخله بود. به قولی: مراد تجمّع منکران انس و جنّ بر سر این کار است که نور الهی را خاموش کنند امّا خدای عزّوجلّ نپذیرفت جز این‌که بنده‌اش را نصرت داده و نورش را به‌اتمام برساند. این معنی انتخاب ابن‌جریر طبری است که از نظر ابن‌کثیر نیز به سیاق نزدیکتر است زیرا خداوند جل جلاله بعد از آن می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَآ أَدْعُواْ رَبِّى وَلَآ أُشْرِكُ بِهِۦٓ أَحَدًا ﴿٢٠﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿**جز این نیست که من فقط پروردگارم را می‌خوانم**﴾ و او را

پرستش می‌کنم ﴿و برای او هیچ کس را ﴾از خلق وی ﴿شریک مقرّر نمی‌کنم ﴾ پس هیچ عاملی برای انکار و شگفت‌زدگی شما از دعوتم و تجمّع و تبانی‌تان برای بی‌اثرساختن آن ، وجود ندارد.

سبب‌نزول آیهٔ کریمه این بود که کفّار قریش به رسول‌اکرم ﷺ گفتند: بی‌گمان تو کاری بزرگ [و بدعتی عجیب] به میان آورده‌ای ، تو با همهٔ مردم اعلام دشمنی کرده‌ای پس از این راه برگرد تا به تو پناه بدهیم [و تو را از گزند سایرین نگهداریم]. همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد.

قُلْ إِنِّي لَآ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿۲۱﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿من نه صاحب‌اختیار زیانی برای شما هستم و نه صاحب‌اختیار خیری﴾ یعنی: نه می‌توانم از شما زیانی را دفع کنم و نه به شما نفعی را در دنیا یا دینتان جلب نمایم زیرا زیانرسان و نفع‌رسان فقط خداوند ﷻ است.

قُلْ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلْتَحَدًا ﴿۲۲﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ ﴿هرآینه مرا هیچ کس از خداوند پناه نمی‌دهد﴾ یعنی: هیچ کس عذابش را از من دفع نمی‌کند چنانچه او عذاب خود را بر من فرود آورد ﴿و هرگز بجز او پناهی نیابم﴾ یعنی: هر گز پناه گاه و جای امنی از قهر او نمی‌یابم.

إِلَّا بَلَٰغًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِسَٰلَٰتِهِۦ ۚ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ لَهُۥ
نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ﴿۲۳﴾

﴿**مگر بلاغی از جانب خداوند و پیامهای او**﴾ یعنی: چنانچه حق تعالی عذاب خود را بر من فرود آورد، مرا از عذاب وی هیچ پناهی نیست جز یک چیز و آن این است که پیامهای او را ابلاغ کرده و به دستورات و فرمانهای او عمل کنم و خود نیز به چیزهایی که دیگران را به آن دستور می‌دهم، پایبند باشم که اگر چنین کردم، نجات یافته‌ام و در غیرآن نابودی‌ام حتمی است. همچنین صحیح است که استثناء: (اِلاّ بَلاغًا...) از این فرمودهٔ حق تعالی باشد: (قُلْ اِنّی لا اَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا...) یعنی: من مالک و صاحب‌اختیار هیچ چیز دیگری برای شما نیستم، جز این‌که پیامهای الهی را به شما ابلاغ نمایم ﴿**و هر کس خداوند و پیامبرش را نافرمانی کند**﴾ با نپذیرفتن و انکار آنچه که حق تعالی به پیامبرش ﷺ نازل کرده است؛ ﴿**پس بی‌گمان اوراست آتش دوزخ، در آنجا همیشه جاویدان است**﴾ یعنی: من پیامهای الهی را به شما ابلاغ می‌کنم پس هر کس بعد از آن عصیان کند، جزای او همین است که بیان شد.

حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوْاْ مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَ أَقَلُّ عَدَدًا ﴿٢٤﴾

﴿**تا آن‌گاه که چون آنچه را که به آنان وعده داده شده‌است**﴾ از عذاب دنیا ــ مانند شکست بدر، یا عذاب دوزخ در آخرت ﴿**ببینند پس خواهند دانست**﴾ در هنگام مشاهدهٔ آن عذاب که ﴿**چه کسی به اعتبار یاری دهنده**﴾ای که به‌وسیلهٔ او یاری داده می‌شود ﴿**ناتوان تر است و چه کسی از روی شمار کمتر است**﴾ آنانند یا مؤمنان؟ یعنی: این مشرکانند که هیچ یاوری ندارند و شمارشان نیز از لشکریان بی‌شمار خدای عزّوجلّ کمتر است.

قُلْ إِنْ أَدْرِيٓ أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُۥ رَبِّيٓ أَمَدًا ﴿٢٥﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ به کفّار. این چهارمین دستور برای آن حضرت ﷺ در سیاق این آیات است: **﴿نمی‌دانم آیا آنچه وعده داده می‌شوید نزدیک است﴾** یعنی: من نمی‌دانم که آیا عذاب خداوند متعال که شما را از آن هشدار داده است، نزدیک است **﴿یا پروردگار من برای آن میعادی﴾** دور **﴿قرار می‌دهد﴾** بنابراین، جز خدای سبحان هیچ کس نمی‌داند که عذاب شما در دم واقع می‌شود یا در آینده. ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «به مردم بگو: من از وقت فرارسیدن قیامت آگاهی ندارم و نمی‌دانم که میعاد آن نزدیک است یا دور». اَمَدْ: زمانی است دور.

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون مشرکان آیهٔ (حَتّٰی إِذا رَأَوْ ما یُوعَدُوْن ....) را شنیدند، نضربن‌حارث به پیامبر ﷺ گفت: پس این روزی که وعدهٔ آن را به ما می‌دهی، کی خواهد بود؟ همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِۦٓ أَحَدًا ﴿٢٦﴾

﴿دانای غیب است پس هیچ کس﴾ از خلقش **﴿را بر علم غیبش آگاه نمی‌سازد﴾** علم غیب: هر چیزی است که از بندگان پنهان ساخته شده است.

إِلَّا مَنِ ٱرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُۥ يَسْلُكُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِۦ رَصَدًا ﴿٢٧﴾

غیبی خویش آگاه می‌کند تا خبر دادن وی از غیب معجزه‌ای برای وی باشد. پس خداوند متعال برای کسانی از پیامبران که پسندیده است این امر را مستثنی کرد لذا آنچه از غیب خویش را که می‌خواست از طریق وحی به ایشان نازل کرد و آن را معجزه و دلیل راستینی بر صدق نبوّت ایشان قرار داد. پس قطعاً منجّمان و امثالشان از کسانی که ریگ می‌اندازند، کف می‌بینند، پرنده می‌پرانند و... از کسانی نیستند که مورد پسند پروردگار باشند لذا آنان با غیب‌گویی‌هایشان به خداوند ﷻ کافرند و با حدس و تخمین و دروغبافی‌هایشان بر او افترا می‌بندند، هرچند ممکن است خبر دادن منجّمان و امثالشان از بعضی وقایع آینده، گاهی با واقعیّت مصادف شود، که این با توسّلشان به بعضی از نشانه‌ها و قرائن و حسابهاست امّا این امر نمی‌تواند قاعدهٔ عام و کلّی و خطاناپذیری تلقّی شود زیرا علم غیب مخصوص به خداوند متعال، همانا علمی است که در همهٔ احوال و همهٔ اوقات فراگیر و راست است چنان‌که خداوند متعال گاهی با الهام بعضی از کرامات را به دست برخی از دوستان مخلصش آشکار می‌گرداند و آنها با بهره‌گیری از الهام از بعضی وقایع مربوط به زمان آینده خبر می‌دهند ﴿**پس همانا الله پیشاپیش وی و از پشت سر وی نگهبانانی را روان می‌کند**﴾ یعنی: خدای سبحان از پیش رو و از پشت سر پیامبرش نگهبانانی از فرشتگان را برمی‌گمارد که او را از تعرّض شیاطین بر غیبیّاتی که برای وی آشکار ساخته است، نگه‌دارند و او را از این‌که شیاطین از او استراق سمع کرده و سپس شنوده‌های دزدی‌شده را به‌سوی کاهنان القا نمایند، در حصار خویش بگیرند.

لِّيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُواْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ

﴿تا بداند که محقّقاً پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند﴾ یعنی: تا خداوند ﷻ این حقیقت را که پیامبرانش پیامهای وی را ابلاغ کرده‌اند، به مشاهده بداند چنان‌که در غیب و نهان دانسته‌است. ابن‌کثیر می‌گوید: مراد از آنچه که خداوند ﷻ برای دانستن خود در قرآن به صیغهٔ تعلیل (لِیَعْلَمَ ۞ تا بداند) ذکر نموده، فقط علم ظهور است نه علم ابتدائی زیرا حق تعالی از ازل به اشیاء عالِم بوده و می‌باشد پس او می‌خواهد تا علم خویش را به بندگانش آشکار گرداند به همین جهت با این فرمودهٔ خود بر این معنی تأکید می‌گذارد: **﴿و خدا به آنچه نزد آنان است، از هر جهت احاطه دارد﴾** یعنی: به آنچه که در هنگام نگهبانی نزد فرشتگان است، یا به آنچه که نزد پیامبران مبلّغ پیامهایش قرار دارد و نیز به همهٔ احوالشان احاطهٔ مطلق دارد **﴿و هرچیز را از روی شمار احصا و شمارش کرده‌است﴾** یعنی: حق تعالی هر چیز را به عدد و شمار آن ضبط و ثبت کرده‌است، بدون مشارکت احدی از فرشتگانش، یا دیگر ابزارهای علم و فراگیری. یا معنای: (لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا) این است: تا محمّد ﷺ که به‌سویش وحی می‌شود، بداند که جبرئیل و فرشتگان همراه وی وحی الهی را بی هیچ تحریف و تبدیلی به وی رسانده‌اند. پس مرجع (أَبْلَغُوا) به‌معنی اوّل پیامبران و به‌معنی دوم فرشتگانند. یا معنی این است: تا مکلّف بداند که پیامبران ﷺ پیامهای پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند.

در پایان این سوره باید گفت: خبردادن حق تعالی از داستان «جنّ» دارای فواید بسیاری است که از مهمترینِ آن روشن شدن این امور است:

۞ جنّیان نیز همچون انسیان به تکالیف شرعی مکلّف می‌باشند.

۞ مؤمنان جنّ کافران خود را به‌سوی ایمان دعوت می‌کنند.

۞ رسول‌اکرم ﷺ به‌سوی هر دو عالم انس و جنّ فرستاده شده‌اند.

۞ جنّیان سخنان ما را می‌شنوند و زبان ما را می‌فهمند.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مزمّل

مکّی است و دارای بیست آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «مزمّل» نامیده شد که از رسول خدا ﷺ در آغازین مرحلهٔ نزول وحی الهی به‌سوی ایشان که خود را در جامه می‌پیچیدند، سخن می‌گوید. مزمّل: یعنی جامه بر خود پیچیده.

این سورهٔ مبارکه صفحه‌ای از تاریخ دعوت اسلامی و تابلویی از تابلوهای مرحلهٔ آماده‌سازی و آمادگی برای برداشت آن را ارائه می‌کند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُزَّمِّلُ ﴿١﴾

﴿ای مرد جامه بر خود پیچیده﴾ خطاب متوجّه رسول اکرم ﷺ است که در آغاز امر وحی که جبرئیل ؏ پیام الهی را به ایشان آورد، از هیبت وحی و جبرئیل ؏ خود را در جامه می‌پیچیدند زیرا نخستین‌بار که ایشان صدای فرشته را شنیدند و به‌سوی وی نگاه کردند، ایشان را لرزه گرفت و از هیبت وی نزد خانوادهٔ خود آمدند و گفتند: مرا به جامه درپیچید، مرا در زیر جامه بپوشانید. سپس به رسالت

مخاطب ساخته شدند و با جبرئیل ﷺ انس گرفتند. ولی ابن کثیر بر اساس روایت جابر ﷺ در مقدّمهٔ تفسیر این سوره به نقل از حافظ ابوبکر بزّار می‌گوید: «قریش در دارالنّدوه اجتماع کردند و گفتند: برای این مرد نامی بگذارید تا مردم از وی پراکنده شوند. پس در این‌باره با یکدیگر به رای زنی پرداختند و گفتند: او را کاهن بخوانیم. امّا خودشان کهانت را از آن حضرت ﷺ نفی کردند. باز گفتند: او را دیوانه بخوانیم. سپس خود آن را از ایشان نفی کردند. باز گفتند: او را ساحر بخوانیم. سپس خود آن را از ایشان نفی کردند... سپس با توافق بر سر این اسم از همدیگر متفرّق شدند. پس چون خبر به رسول خدا ﷺ رسید، ایشان از این توطئه چنان در فشار قرار گرفتند که خود را در جامه پیچیدند.

قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٢﴾

﴿**قیام لیل کن جز اندکی**﴾ یعنی: جامه را به دورافگن و در شب برای ادای نماز بپاخیز و تمام شب را نماز بگزار، جز اندکی از آن را. شایان ذکر است که قیام شب فقط بر رسول خدا ﷺ فرض بود. جابربن عبدالله ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مجاور حراء گردیدم [بنا بر عادت ایشان] و چون مدّت مجاورتم را در آن به‌سر رساندم، از کوه فرود آمدم بناگاه ندایی را شنیدم که مرا می‌خواند پس به‌جانب راست خویش نگریستم ولی چیزی را ندیدم و به‌جانب چپ خویش نگریستم، باز هم چیزی را ندیدم و به پشت‌سرم نگریستم، باز هم چیزی را ندیدم پس سرم را به‌سوی آسمان بلند کردم بناگاه دیدم همان کسی که در حراء نزدم آمده‌بود، در میان آسمان و زمین بر تختی نشسته‌است پس از هیبتش ترسیدم و بی‌درنگ به خانه بازگشتم و گفتم: مرا در جامه درپیچید، مرا در جامه درپیچید». به‌دنبال آن خداوند ﷻ (یا اَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ) را نازل کرد.

نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا ﴿٣﴾

أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا ﴿٤﴾

آن‌گاه حق تعالی مقدار این قیام شب پیامبر ﷺ را بیان کرده و می‌فرماید: **﴿نیمه‌اش را﴾** بپاخیز **﴿یا اندکی از نیمه کم نما﴾** تا حدّ یک‌سوم آن **﴿یا اندکی بر نیم شب بیفزای﴾** تا حدّ دو سوم آن. گویی حق تعالی فرمود: دوسوم شب یا نصف یا ثلث آن را بپاخیز لذا در میان برخاستن یک ثلث شب یا نصف یا دو ثلث آن مخیّری. شب: از غروب خورشید آغاز و با طلوع بامداد به‌پایان می‌رسد. امام احمد و مسلم از سعدبن هشام رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «به عائشه رضی‌الله‌عنها گفتم: مرا از قیام شب رسول خدا ﷺ آگاه کن. فرمود: آیا سورهٔ مزمّل را نمی‌خوانی؟ گفتم: چرا می‌خوانم. فرمود: خداوند متعال در آغاز این سوره قیام شب را فرض گردانید و این حکم را دوازده ماه در آسمان نگه‌داشت پس رسول خدا ﷺ و اصحابشان شبها را به مدّت یک سال به قیام گذرانیدند تا بدانجا که پاهای ایشان از بسیاری ایستادن ورم کرد سپس در آخر این سوره تخفیف را نازل فرمود و قیام شب بعد از فرضیّت ــ در حق امّت ــ به نافله تبدیل گردید». یادآور می‌شویم که این فرضیّت در مورد رسول اکرم ﷺ به حال خود باقی ماند.

﴿و قرآن را به ترتیل و شیوایی بخوان﴾ یعنی: آن را با تأنّی‌ای همراه با تدبّر، شمرده شمرده و حرف‌به‌حرف بخوان. ترتیل آن است که تمام حروف به‌شیوایی بیان گردیده و حقّ اشباع به آن داده شود بی‌آن‌که در نطق آن تکلّف و زحمتی روی دهد. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ نمازها را بدین صورت می‌خواندند. عائشه رضی‌الله عنها می‌گوید: «رسول خدا ﷺ چون سوره‌ای از قرآن را می‌خواندند، آن را چنان به ترتیل و شمرده‌شمرده تلاوت می‌کردند که از

آنچه بود هم طولانی‌تر می‌نمود ». در صحیح بخاری روایت شده‌است که از انس رضی الله عنه راجع به قرائت رسول خدا ﷺ پرسیدند، گفت: قرائت ایشان مَدّ بود، سپس خواند: (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْم) به‌طوری که در الله، رحمٰن و رحیم هر سه مَدّ کشید. یادآور می‌شویم، احادیث بسیاری روایت شده‌است که بر استحباب ترتیل و خوش‌ساختن صوت در قرائت دلالت می‌کند و از آن جمله این **حدیث‌شریف** است: « زَيِّنُوالْقُرآنَ بِأَصْواتِكُمْ ۞ قرآن را با صداهای خویش مزیّن گردانید ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: « لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِا الْقُرْآن ۞ کسی که قرآن را به آواز نخواند، از ما نیست ». بغوی از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌است که فرمود: « قرآن را پراکنده ـ مانند سنگریزه ـ نخوانید و آن را به شتاب ـ مانند به شتاب‌خواندن شعر ـ نیز نخوانید بلکه دربرابر شگفتیهای آن بایستید و دلها را به‌وسیله آن به‌طرب درآورید پس تمام همّ و غم شما رسیدن به آخر سوره نباشد ».

قابل ذکر است که در وجوب ترتیل قرآن خلافی نیست بلکه خلافی که هست در تلحین و تغنّی به آن است که گروهی ـ از آن جمله امام مالک و امام احمد ـ به کراهت آن نظر داده‌اند و گروهی دیگر ـ از آن‌جمله امام ابوحنیفه و امام شافعی ـ به جایز بودن آن نظر دارند و هر دو گروه هم احادیثی را بر تأیید نظرشان آورده‌اند. ولی حق این است که باید دراین باره روش میانه‌ای را برگزید پس اگر چنان بود که لحن و خوش صدایی، الفاظ قرآن را تغییر می‌داد و به شیوه‌های ادای کلمات خلل وارد می‌کرد، یا تکلّف و تصنّعی پدید می‌آورد که به آهنگهای موسیقی شباهت داشت، چنین تلحین و خوش‌صدایی‌ای در خواندن قرآن حرام است و ممنوع امّا چنانچه تلحین و خوش‌صدایی برای ایجاد رقّت و تعمیق اندیشه در قرآن و بر سر حزن‌آوردن خواننده بود و به اندرزگرفتن و متأثرشدن وی از معانی قرآن می‌انجامید، در این صورت دلیلی بر منع آن وجود ندارد بلکه ادلـه مفید جایز بودن آن است.

مخصوص بودن خطاب در این آیه برای رسول خدا ﷺ در مورد دستوردادنشان به قیام شب، ظاهراً این معنی را می‌رساند که تهجّد مخصوصاً برایشان فرض بوده است. که رأی اکثر علما نیز همین است. پس معنی نافله در آیهٔ: (وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ) [اسراء / ۷۹] نیز، نفل بودن تهجّد بر آن حضرت ﷺ نیست بلکه معنی آیه این است که تهجّد در حقّ ایشان امری است افزون بر فرایض دیگری که امّتشان نیز در آنها مشارکت دارند و قول راجح هم این است که فرضیّت تهجّد فقط در مورد امّت منسوخ گردیده و این فرضیّت برای رسول‌اکرم ﷺ به حال خود باقی بوده‌است.

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾

﴿هرآینه ما سخنی سنگین را بر تو نازل خواهیم کرد﴾ یعنی: ما به زودی قرآن را بر تو وحی خواهیم‌کرد و بدان‌که قرآن کلامی است که فرایض و حدود و حلال و حرام آن سنگین است و آن را جز قلب مؤیّد به توفیق و نفس مزیّن به توحید، کسی دیگر تحمّل نتواند کرد. گاهی مراد از «قول ثقیل» این است که وحی قرآن سنگین است چنان‌که در احادیث شریف آمده‌است. عائشه رضی‌الله عنها می‌گوید: «من می‌دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شد و درحالی از ایشان قطع می‌گردید که از پیشانی مبارک عرق سرازیر بود».

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا ﴿٦﴾

﴿بی‌گمان ناشئهٔ شب﴾ برای قیام شب چنانچه بعد از خواب باشد، «ناشِئَه» گفته می‌شود زیرا خوابیدن در اوّل شب و آن‌گاه برخاستن برای نماز و نیاز، کاری است که تجدید و انشاء می‌شود و درواقع نوعی نشأه است. آری! این گونه

شب‌خیزی «**سخت‌تر است در فشار**» و سنگین‌تر است بر نمازگزار نسبت به ادای نماز روز زیرا شب برای خواب است. یا معنی این است: شب‌خیزی موافقت دل و زبان را با همدیگر بیشتر دربر دارد و به فهم قرآن و حضور دل بیشتر کمک می‌کند «**و از لحاظ تلفّظ استوارتر است**» یعنی: خواندن قرآن در شب استوارتر و تلفّظ آن درست‌تر است از آن جهت که حضور قلب در آن فراهم، سروصداها در آن خاموش و دنیا در آن آرام و ساکت می‌باشد.

إِنَّ لَكَ فِي ٱلنَّهَارِ سَبۡحًا طَوِيلًا ﴿٧﴾

«**هرآینه تو را در روز شغلی است بسیار**» یعنی: ای پیامبر ﷺ! تو روز بسیار پر مشغله‌ای داری زیرا سخت به کار دعوت مشغول هستی و در کنار آن به حوایج و ضروریّات شخصی خود نیز می‌پردازی پس در روز بسیار گشت‌وگذار و تحرّک داری، از این جهت تهجّد را به شب موکول کن چراکه مناجات با ما ایجاب فراغت را می‌کند و در اثنای روز تماماً برای انجام عبادت و تلاوت فارغ نمی‌شوی.

وَٱذۡكُرِ ٱسۡمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلۡ إِلَيۡهِ تَبۡتِيلًا ﴿٨﴾

«**و نام پروردگار خود را یاد کن**» در شب و روز به بسیاری «**و از همه چیز بگسل و به او پیوسته شو**» یعنی: با گسستی محکم از همه‌چیز بگسل و به‌سوی خداوند ﷻ متوجّه شو؛ با مشغول‌شدن به عبادت وی و درخواست راحت و رحمت و فضل عظیمی که نزد وی است. البتّه مراد گسستن از مشاغل زندگی و دست برداشتن از کسب معاش از راههای شرافتمندانه نیست زیرا رسول خدا ﷺ از انقطاع و گسستن از جامعه و مردم نهی کرده‌اند پس معنی آیه: گسستن به‌سوی خدای عزّوجلّ با

اخـلاص در عـبادت است لذا پـیمودن راه نـصاری در فـروگذاشـتن ازدواج و گوشه‌نشینی در صومعه‌ها و دَیرها، انقطاعی است که در شریعت ما از آن نهی به عمل آمده است.

رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿٩﴾

﴿پروردگار مشرق و مغرب است، خـدایـی جـز او نـیست پس او را کـارساز خـود گیر﴾ یعنی: چون شناختی که فقط او مـختصّ پـروردگاری است پس فـقط او را کارساز خود گیر و در تمام امور خود فقط به او تکیه کن و بدان‌که او ضامن وعدهٔ خویش به پیروزی توست. وکیل: کارساز و پردازندهٔ امور است.

وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿١٠﴾

﴿و بر آنچه می‌گویند﴾ کفّار از سخنان آزاردهنده و دشنامها و تمسخرها **﴿صبر کن﴾** و از این امور، ناشکیب و بی‌قرار نشو **﴿و آنان را بـه تـرک‌کردنی نـیکو تـرک کن﴾** یعنی: متعرّض کافران نشو و خود را به عمل متقابل علیه آنان مشغول نکن. به‌قولی دیگر: هِجْر جمیل؛ دوری گزیدن و ترک کردنی است که سرزنشی در آن نباشد. شایان ذکر است که این حکم به قبل از صدور فرمان قتال مربوط بود و آیهٔ قتال آن را منسوخ کرد. صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «امّا به‌نظر من این روش همیشگی و سیاست ثابت دعوت اسلامی است که دعوتگران راه خدا ﷻ همیشه و در هر عصری به آن نیاز دارند». چنان‌که ابوالدّرداء رضی الله عنه می‌گوید: «مـا بـر روی گروههایی از مردم می‌خندیم در حالی که دلهای ما آنان را لعنت می‌کند».

وَذَرْنِي وَٱلْمُكَذِّبِينَ أُو۟لِي ٱلنَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا ﴿١١﴾

﴿و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار﴾ یعنی: مرا با منکران متنعّم و صاحبان ثروت و رفاه و لذّت دنیوی واگذار همانان که بر انجام طاعت از دیگران تواناترند و وجایب و حقوقی بر ذمّهٔ آنان است که بر ذمّهٔ دیگران نیست پس همّ‌وغمّ خویش را صرف آنان نکن زیرا من از جای تو کار آنان را بسنده‌ام و برای تو از آنان انتقام می‌گیرم **﴿و به آنان اندکی مهلت ده﴾** یعنی: تا به سررسیدن اجلهایشان، یا تا فرودآمدن عذاب دنیا بر آنان. نَعمت: به فتح نون عبارت از تنعّم و رفاه و به کسر نون: انعام دادن یا نام چیزی است که انسان به‌وسیلهٔ آن از نعمت برخوردار می‌گردد.

سبب‌نزول: این آیه دربارهٔ سران قریش و رؤسای مکّه ـ یعنی کسانی که علیه دعوت کمر بسته بودند ـ نازل گردید.

إِنَّ لَدَيْنَآ أَنكَالاً وَجَحِيمًا ﴿۱۲﴾

﴿بی‌گمان نزد ما بندهای گرانی است﴾ أَنکالْ: بندها و زنجیرهای گران و سنگین یا انواع عذاب سهمگین برای کافران در آخرت است **﴿و﴾** نزد ما **﴿جحیمی است﴾** یعنی: آتش شعله‌ور افروختهٔ بسیار سوزانی است.

وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۳﴾

﴿و﴾ نزد ما **﴿طعام گلوگیری است﴾** که در گلو گیر می‌کند پس نه فرو می‌رود و نه بیرون می‌آید؛ مانند خار تازه، خون، و چرک و زردآب و غیره **﴿و﴾** نزد ما **﴿عذاب دردناکی است﴾** یعنی: نوع دیگری از عذاب است؛ غیر از آنچه که ذکر شد.

يَوۡمَ تَرۡجُفُ ٱلۡأَرۡضُ وَٱلۡجِبَالُ وَكَانَتِ ٱلۡجِبَالُ كَثِيبٗا مَّهِيلًا ﴿١٤﴾

﴿**روزی که زمین و کوهها بلرزد**﴾و همهٔ کسانی را که در آن قرار دارد، به اضطراب آورد. رَجْفَةٌ: زلزلهٔ شدید است ﴿**و کوهها چون تل ریگ ازهم‌پاشیده‌ای گردند**﴾کَثِیب: تودهٔ ریگ گردآورده است. مَهِیل: ریگ روانی است که زیر پا گیر نکند. یعنی: کوه‌ها بعد از آن که صخره سنگهایی سخت بوده‌اند، به ریگهایی تبدیل می‌شوند که از شدّت تکان و زلزله، پاشان و روان گردیده‌اند به‌طوری‌که انسان و حیوان در آن می‌لغزد.

بعد از آن‌که خدای عزّوجلّ مردم مکّه و امثالشان را از هول و هراسهای روز قیامت بیم داد، اینک آنان را از هول و هراسهای دنیا که امّتهای دروغ‌انگار گذشته با آن روبرو شده‌اند، بیم می‌دهد:

إِنَّآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ رَسُولٗا شَٰهِدًا عَلَيۡكُمۡ كَمَآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ رَسُولٗا ﴿١٥﴾

﴿**همانا ما به‌سوی شما پیامبری فرستاده‌ایم که بر شما گواه است**﴾و در روز قیامت بر شما در مورد اعمالتان و این‌که او را نافرمانی کرده‌اید، گواهی می‌دهد ﴿**چنان‌که به‌سوی فرعون پیامبری را فرستاده بودیم**﴾ که موسی علیه السلام بود.

فَعَصَىٰ فِرۡعَوۡنُ ٱلرَّسُولَ فَأَخَذۡنَٰهُ أَخۡذٗا وَبِيلٗا ﴿١٦﴾

﴿**پس فرعون آن پیامبر را نافرمانی**﴾ و تکذیب ﴿**کرد**﴾ و به آنچه که موسی علیه السلام آورده بود، ایمان نیاورد ﴿**پس او را به سختی فروگرفتیم**﴾وَبِيل: یعنی سخت و

سنگین. و از آن جمله است طعام وبیل: یعنی غذایی که به‌خاطر سنگینی خود هضم نشود. وابل: باران سنگین است. یعنی: فرعون را به مجازات سنگین و خشنی مجازات کردیم؛ با غرق کردن وی.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ ٱلْوِلْدَٰنَ شِيبًا ﴿١٧﴾

﴿**پس اگر کفر ورزید**﴾ یعنی: اگر بر کفرتان باقی بمانید؛ ﴿**چگونه از روزی**﴾ یعنی: از عذاب و وحشت روزی ﴿**می‌پرهیزید**﴾ یعنی: خویشتن را نگه می‌دارید و امان می‌یابید؛ ﴿**که کودکان را پیر می‌گرداند**﴾ و اطفال خردسال به سبب شدّت هول و هراسها و زلزله‌های آن در آن موی سفید می‌شوند. این کنایه از شدّت ترس و هراس آن روز است زیرا غم و پریشانی نیروی انسان را ضعیف و او را به طور زودهنگام پیر و فرتوت می‌کند.

ٱلسَّمَآءُ مُنفَطِرٌۢ بِهِۦ ۚ كَانَ وَعْدُهُۥ مَفْعُولًا ﴿١٨﴾

﴿**آسمان در آن روز شکافته گردد**﴾ به‌سبب هول و هراس سخت و عظیم آن. و شکافته‌شدنش برای فرودآمدن فرشتگان است ﴿**البتّه وعدهٔ الله انجام‌گرفتنی است**﴾ یعنی: خواه‌ناخواه وعدهٔ او بر آوردن این روز، شدنی است.

إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذْكِرَةٌ ۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا ﴿١٩﴾

﴿**بی‌گمان این**﴾ آیات بیم‌دهنده در این سوره ﴿**تذکره‌ای است**﴾ یعنی: پند و موعظه‌ای است ﴿**تا هر که خواهد به‌سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد**﴾ به‌وسیلهٔ طاعت که مهمترین پایهٔ آن عقیدهٔ توحید است. پس این راه، راهی است که او را

به خشنودی خداوند ﷻ در بهشت نایل می‌گرداند.

۞ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيْلِ وَنِصْفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَ ۚ وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ۚ عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ ۖ فَٱقْرَءُوا۟ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ ۚ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ ۙ وَءَاخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِى ٱلْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ ۙ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ فَٱقْرَءُوا۟ مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ ۚ وَأَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُوا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَقْرِضُوا۟ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ۚ وَمَا تُقَدِّمُوا۟ لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا ۚ وَٱسْتَغْفِرُوا۟ ٱللَّهَ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌۢ ﴿۲۰﴾

﴿بی‌گمان پروردگارت می‌داند که تو نزدیک به دوسوم شب و نصف آن و یک‌سوم آن را برمی‌خیزی﴾ یعنی: گاهی این و گاهی آن مقدار را برای ادای نماز و نیایش برمی‌خیزی **﴿و نیز گروهی از کسانی که همراه تواند برمی‌خیزند﴾** یعنی: فقط جمعی از اصحابت نیز این، یا آن مقدار را همراهت برمی‌خیزند ولی همه به مواظبت بر قیام شب توانایی ندارند **﴿و خداست که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند﴾** یعنی: اندازه‌های شب و روز را بنا بر حقیقت آنها می‌سنجد و برنامه‌ریزی می‌کند، گاهی

اندازهٔ آنها را با هم برابر و گاهی متفاوت می‌گرداند و از این کاسته و بر آن می‌افزاید **﴿خداوند دانست﴾** به علم ظهور **﴿که شما هرگز آن را احاطه نمی‌توانید کرد﴾** یعنی: خداوند ﷻ دانست که شما هرگز قیام شب را بر آن مقادیر تاب نمی‌آورید مگر به سختی و مشقّت و در این امر حرج است **﴿پس به رحمت بازگشت بر شما﴾** و برای شما در ترک قیام شب رخصت داد زیرا از پرداختن به آن عاجز شدید بنابراین، این تکلیف سنگین را از شما برداشت و فریضهٔ قیام شب را از ذمّهٔ شما ساقط و آسان‌گیری و تخفیف را جانشین سختی گردانید. مقاتل می‌گوید: «چون آیهٔ (قُمِ اللَّیْلَ اِلاَّ قَلِیْلاً) نازل گردید، این تکلیف بر مؤمنان دشوار آمد و چنان بود که گاهی شخص نمی‌توانست نصف شب را از ثلث آن تمیز دهد لذا وقتی به نماز شب برمی‌خاست تا بامداد به آن ادامه می‌داد از بیم آن‌که مبادا کمتر از حدّ معیّن را به قیام بگذراند پس از اثر این امر دشوار، چنان شد که پاهای مؤمنان ورم کرد و رنگهایشان زرد شد، همان بود که خدای عزّوجلّ بر ایشان رحمت آورد و فرضیّت نماز شب را از ذمّهٔ ایشان ساقط گردانید. امّا چنان‌که گفتیم، این فرضیّت در مورد رسول اکرم ﷺ به حال خود باقی ماند. بنابراین، آیهٔ کریمه ناسخ فرضیّت نماز شب (تهجّد) در حقّ امّت است و احادیث صحیح بر این امر صراحت دارند که نمازهای فرض در حقّ امّت فقط نمازهای پنج‌گانه می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که سؤال‌کننده‌ای از رسول اکرم ﷺ پرسید: آیا غیراز نمازهای پنج‌گانه دیگر نمازی هم بر عهدهٔ من هست؟ فرمودند: «نه مگر این‌که داوطلبانه انجام دهی».

﴿اینک هر چه میسّر می‌شود از قرآن بخوانید﴾ یعنی: هر چه بر شما از نماز شب میسّر می‌شود بخوانید، بدون تعیین وقت مشخّصی. پس مراد از قرائت، نماز است از باب اطلاق جزء و ارادهٔ کلّ. یا آنچه راکه بر شما از قرآن آسان و مقدور باشد، در نماز شب و در غیر آن بخوانید، بی آن‌که رسیدن وقت خاصّی را انتظار بکشید. سدّی می‌گوید: «مراد از مقدار میسّر؛ یکصد آیه است». حسن می‌گوید:

«هر کس در شب صد آیه را بخواند، قرآن با او محاجّه نمی‌کند». کعب می‌گوید: «هر کس در شب صد آیه را بخواند، در زمرهٔ قانتان نوشته می‌شود». چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ قامَ بِعَشْرِ آیاتٍ لَمْ یُکْتَبْ مِنَ الْغافِلِیْن، وَ مَنْ قامَ بِمِأَةِ آیَةٍ کُتِبَ مِنَ الْقانِتِیْن، وَ مَنْ قامَ بِأَلْفِ آیَةٍ کُتِبَ مِنَ الْمُقَنْطِرِیْن ✿ هر کس به تلاوت ده آیه از قرآن بپردازد، از غافلان نوشته نمی‌شود و هر کس صد آیه از قرآن را تلاوت کند، از قانتان نوشته می‌شود و هر کس هزار آیه از قرآن را تلاوت کند، از مقنطران است». یعنی به‌اندازهٔ قنطاری پاداش داده می‌شود. قنطار: مقدار هنگفت و بسیاری است.

﴿**خداوند معلوم داشت که بعضی از شما بیمار خواهند بود**﴾ لذا تاب‌وتوان قیام شب را نخواهند داشت ﴿**و دیگرانی که در زمین سفر می‌کنند و از فضل خداوند طلب روزی می‌نمایند**﴾ یعنی: در زمین برای تجارت و کسب منافع و به طلب روزی الهی که در امر معیشت و گذران زندگی‌شان به آن نیاز دارند، سفر می‌کنند از این روی تاب‌وتوان شب‌زنده‌داری را ندارند ﴿**و دیگرانی که دز راه خدا کارزار می‌کنند**﴾ پس تاب‌وتوان این را ندارند که قیام شب و تکالیف دشوار جهاد را هر دو با هم انجام دهند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزّوجلّ در این آیه درجهٔ مجاهدان و مال‌جویانی را که در طلب کسب نفقهٔ حلال برای خود و خانوادهٔ خویش هستند، باهم برابر گردانیده‌است پس این خود دلیل بر آن است که کسب مال برای تأمین روزی حلال به‌منزلهٔ جهاد است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «هیچ فروشنده‌ای نیست که طعامی را از شهری به شهر دیگری می‌برد و آن را به نرخ روز می‌فروشد مگر این‌که منزلت وی در نزد خدای عزّوجلّ منزلت شهداء است» سپس آن حضرت ﷺ این آیه را تلاوت کردند.

﴿**پس هر چه میسّر شد از قرآن بخوانید**﴾ یعنی: هر چه میسّر شد از نماز شب و از قرآن بخوانید. تکرار امر برای تأکید و تثبیت رخصت است و بر این حقیقت اشعار دارد که هرچند فرضیّت نماز شب ساقط شده است ولی استحباب آن به حال خود

باقی است ﴿**و نماز را برپا دارید**﴾ یعنی: نماز فرض را ﴿**و زکات را بدهید**﴾ یعنی: زکاتی را که در اموال شما فرض شده است. زکات بنا بر قول راجح در سال پنجم هجرت فرض گردید. امّا ابن کثیر می‌گوید: «این آیه که مکّی است دلیل بر قول کسانی می‌باشد که می‌گویند: زکات در مکّه فرض شد ولی مقادیر و نصابهای آن در مدینه بیان گردید». ﴿**و به خدا وام نیکو بدهید**﴾ یعنی: از اموال خود در راه خیر به انفاقی نیکو انفاق کنید؛ با خرج کردن بر خانوادهٔ خویش، در جهاد فی سبیل‌الله و پرداختن زکات فرض و صدقات نافله ﴿**و آنچه برای خود از عمل خیر پیش می‌فرستید**﴾ هر عمل خیری که باشد، اعم از آنچه که ذکر شد و آنچه که ذکر نشد ﴿**آن را نزد خداوند به اعتبار پاداش بهتر و بزرگتر خواهید یافت**﴾ نسبت به اعمال خیری که آن را تا آستانهٔ مرگ به تأخیر می‌اندازید، یا به اجرای آن بعد از مرگ خویش وصیّت می‌کنید تا بعد از مرگتان از مالتان بیرون آورده شود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «... مال یکی از شما فقط آن چیزی است که [قبل از مرگ خود] پیش فرستاده‌است و آنچه که انفاقش را به‌تأخیر انداخته، مال وارث وی است». ﴿**و از خداوند آمرزش بخواهید**﴾ برای گناهانتان زیرا از ارتکاب گناه و کوتاهی در انجام حسنات عاری نیستید ﴿**بی‌گمان خداوند غفور رحیم است**﴾ یعنی: بسیار آمرزگار است برای کسی که از وی آمرزش بخواهد، بسیار مهربان است برای کسی که از وی طلب رحم کند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مدثّر

مکّی است و دارای پنجاه‌وشش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با صفت «تدثُّر ٭ جامه بر خود پیچیدن» که رسول خدا ﷺ به آن موصوف شده‌اند، «مدثّر» نامیده شد. اصل مدثّر متدثّر است؛ و او کسی است که خود را به جامهٔ خویش درمی‌پیچد تا بخوابد، یا خود را گرم کند.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این سوره روایت کرده‌اند که: چون ارسال وحی بر رسول خدا ﷺ آغاز شد، جبرئیل‌ؑ نزد ایشان آمد و ایشان او را همچون نور درخشانی بر تختی در میان آسمان و زمین نشسته دیدند. پس، از مشاهدهٔ آن منظرهٔ عظیم تکان خورده و بیهوش بر زمین افتادند و چون به‌هوش آمدند، به منزل خود نزد خدیجه بازگشته و آبی خواستند و بر خود ریختند سپس فرمودند: مرا در جامه بپیچانید! مرا در جامه بپیچانید! پس قطیفه‌ای بر ایشان پوشانیدند. آن‌گاه این سوره نازل شد. بخاری از جابرؓ روایت کرده‌است که فرمود: «اوّلین چیزی که از قرآن نازل گردید، (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) بود». امّا جمهور مفسّران قایل به آنند که اوّلین آیات نازل شده: (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) [علق/۱] بود. وجه جمع میان دو

رأی یاد شده این است که: اوّلین آیات نازل شده بعد از دوران فترت وحی [یعنی انقطاع موقّت آن در آغاز بعثت]، این سوره بود.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾

﴿ای مرد جامه بر خود پیچیده﴾ که ردا بر سر کشیده و خود را در زیر آن پنهان کرده‌ای. مفسّران اجماعاً برآنند که مراد از مدثّر رسول خدایند. دِثارْ: رواندازی است که بر بالای لباس داخلی‌ای که به تن چسبیده‌است، پوشیده می‌شود و لباس داخلی «شعار» نامیده می‌شود.

قُمْ فَأَنذِرْ ﴿٢﴾

آری! ای مرد جامه بر خود پیچیده ﴿برخیز و بیم ده﴾ یعنی: بپاخیز و اهل مکّه را بیم و هشدار ده و آنان را از عذاب برحذر دار؛ چنانچه ایمان نیاورند.

وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾

﴿و پروردگارت را تکبیر گوی﴾ یعنی: سرور، فرمانروا و سامان‌دهندۀ امور خود را به تکبیرگفتن اختصاص ده و اورا به بزرگی و عظمت وصف کن و نباید غیر او در چشمت بزرگ جلوه کند. این می‌رساند که بدون بزرگداشت خداوند ﷻ، مأموریّت بیم‌دهی (انذار) نیز به‌سر نمی‌رسد

وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾

﴿و جامه‌های خود را پاک دار﴾ پس باید ظاهرت نیز پاک و آراسته باشد زیرا اگر مردم دعوتگر را با ظاهری ناموزون ببینند، این را به حساب دعوتش می‌گذارند و چه بسا که بدین سبب از پذیرش دعوتش سرباز زنند. پس مراد، پاک کردن لباس از پلیدی‌هاست. امّا قتاده در معنی آن می‌گوید: «نفست را از گناه پاکیزه بدار». لذا با این تأویل، مراد از آن طهارت نفس است زیرا اعراب شخصی را که به عهد خداوند متعال وفا نمی‌کرد، پلید جامه می‌نامیدند و کسی را که به عهد وی وفا کرده و به لباس صلاح آراسته می‌بود، پاک‌جامه می‌نامیدند. و هر دو معنی صحیح است زیرا طهارت حسّی عادتاً متلازم با طهارت معنوی یعنی دوری از گناهان می‌باشد چنان‌که عکس قضیه نیز صحیح است چراکه وجود پلیدیها گاهی با بسیاری گناهان همراه می‌باشد.

وَٱلرُّجْزَ فَٱهْجُرْ ﴿٥﴾

﴿و از پلیدی دوری کن﴾ یعنی: بتان و مظاهر شرک را فروگذار و آنها را پرستش نکن زیرا پرستش آنها سبب عذاب است. رجْز: به ضمّ راء و کسر آن، عذابی است که به عنوان اثر معصیت به دنبال می‌آید. شایان ذکر است که نهی پیامبر ﷺ از این امور، به معنی آلوده بودن ایشان به چیزی از اینها نیست بلکه نهی به این دلیل از رسول خدا ﷺ آغاز می‌شود که ایشان قدوه و الگو هستند و نیز مراد آیات، توصیهٔ ایشان به مداومت و مواظبت بر رعایت این امور است پس این خطابها مانند این فرمودهٔ حق تعالی است: (یاأَیُّها النَّبِیُّ اِتَّقِ اللّٰهَ وَ لا تُطِعِ الْکافِرِیْنَ وَالْمُنافِقِیْنَ ۞ ای پیامبر! از خدا بترس و از کافران و منافقان اطاعت نکن» [احزاب / ١]، که مراد از این خطاب و امثال آن در مورد پیامبر ﷺ، سفارش ایشان به مداومت و استمرار در پرهیز نمودن از چنین اموری است.

وَلَا تَمۡنُن تَسۡتَكۡثِرُ ﴿٦﴾

﴿ و منّت مگذار فزونی طلب‌کنان ﴾ در توضیح معنی این آیه چهار قول آمده است که ابن‌کثیر آنها را به این نحو نقل کرده است:

۱ــ در برابر دشواریها و سنگینی‌های نبوّت که آن را تحمّل می‌کنی، بر پروردگارت منّت نگذار.

۲ــ چون به کسی چیزی بخشیدی، آن را برای رضای خدا ﷻ ببخش و بر بخششی که می‌کنی، منّت نگذار و به‌جهت آن نبخش که بیشتر از آن بگیری بلکه بخششهای تو باید فقط به‌خاطر خدای عزّوجلّ باشد، نه به‌خاطر طلب دنیا؛ و این از اخلاق اهل جود و کَرَم است.

۳ــ در برابر امر نبوّت و تبلیغی که می‌کنی، از مردم پاداشی افزون نخواه و عوضی از دنیا برنگیر.

۴ــ از این‌که اعمال خیر را بسیار انجام دهی، سست و ضعیف نشو. ابن‌کثیر معنی دوم را ترجیح داده است.

وَلِرَبِّكَ فَٱصۡبِرۡ ﴿٧﴾

﴿ و برای پروردگارت شکیبایی کن ﴾ یعنی: متحمّل کار عظیمی گردیده‌ای که به‌زودی عرب و عجم بر سر آن با تو خواهند جنگید پس در دعوتت شکیبایی کن و باید شکیبایی‌ات بر آزارهایی که می‌بینی، برای رضای خدای عزّوجلّ باشد. خلاصه این‌که: خداوند ﷻ بعد از کمال عقل و کمال اخلاق آن حضرت ﷺ، دو پایهٔ محکم دیگر برای موفّقیّت دعوت ایشان بنیان گذاشت، آن دو پایه عبارت از: جود و صبر است.

فَإِذَا نُقِرَ فِي ٱلنَّاقُورِ ﴿٨﴾

﴿پس چون در ناقور دمیده شود﴾ مراد از ناقور در اینجا، دمیدن دوم در صور است، گویی حق تعالی فرمود: بر آزارشان شکیبا باش زیرا پیش روی آنان روزی است بسیار هولناک که سرانجام کار، در آن افکنده مـی‌شوند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «کَیْفَ اَنْعَمُ وَ صاحِبُ الْقَرْنِ قَدْ اِلْتَقَمَ الْقَرْنَ وَحَنٰی جُبْهَتَهُ یَنْتَظِرُ مَتٰی یُـؤْمَرُ فَیَنْفَخُ؟ فَقالَ اَصْحابُ رَسُوْلِ اللّٰه ﷺ: فَما تَأْمُرُنا یا رَسُوْلَ‌اللّٰهِ؟ قالَ: قُوْلُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیْل، عَلَی اللّٰهِ تَوَکَّلْنا ۞ چگونه شادمان باشم درحـالی کـه صـاحب بـوق، بوقش را در دهانش گرفته و پیشانی خویش را نیز فرود آورده و منتظر است که چه وقت به وی دستور دمیدن داده می‌شود تا بدمد؟ اصحاب گفتند: پس به چه چیز ما را دستور می‌دهید یا رسول‌الله؟ مبارک فرمودند: بگویید؛ حَسْـبُنَا اللّٰـهُ وَ نِـعْمَ الْوَکِیْل، عَلَی اللّٰهِ تَوَکَّلْنا ۞ خدا ما را بس است و او نیکو کارسازی است، بر خدای عزّوجلّ توکّل کردیم».

فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾

عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿١٠﴾

﴿پس چنین روزی، روز دشواری است؛ بر کافران آسان نیست﴾ برخلاف مؤمنان که دائماً از آسانی‌ای به‌آسانی بیشتر از آن راهنمایی می‌شوند تا سرانـجام وارد بهشت گردند چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما از عبارت: (بر کافران آسان نیست) این معنی را فهمیده‌است که آن روز بر مـؤمنان آسـان است. ایـن مسـتمسکی است بـرای کسانی که «دلیل خطاب» را حجّت می‌دانند.

ذَرۡنِي وَمَنۡ خَلَقۡتُ وَحِيدًا ﴿۱۱﴾

﴿مرا باکسی که او را تنها آفریدم واگذار﴾ نسفی برای این آیه سه معنی ذکر کرده است:

۱ ــ مرا واگذار با کسی که او را درحالی آفریدم که در شکم مادرش تنها بوده‌است، نه مالی داشته‌است و نه فرزندی.

۲ ــ مرا تنها با او واگذار زیرا من در انتقام‌گرفتن از او، تو را بسنده‌ام.

۳ ــ مرا واگذار با کسی که خودم به تنهایی او را آفریده‌ام و در آفرینش وی کسی با من مشارکت نداشته است.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: ولیدبن‌مغیره نزد رسول خدا ﷺ آمد و ایشان بروی قرآن خواندند پس گویی بر وی از استماع قرآن رقّت و انعطافی پدید آمد. چون این خبر به ابوجهل رسید، نزد ولید آمد و به وی گفت: عموجان، قومت می‌خواهند تا مالی را گرد آورده و تقدیمت نمایند زیرا خبر شده‌اند که تو نزد محمّد رفته‌ای تا از آنچه نزد وی است، برخوردار گردی. ولید گفت: چنین نیست زیرا تو می‌دانی که من از ثروتمندترین افراد قریش هستم. ابوجهل گفت: پس دربارهٔ محمّد سخنی بگو تا این خبر به قومت برسد که تو منکر وی هستی و از او نفرت داری. ولید گفت: دربارهٔ وی چه بگویم؟ سوگند به خدا که در میان شما نه مردی داناتر به شعر مانند من وجود دارد و نه داناتر به رجز و قصیدهٔ آن، به‌خدا سوگند که سخن او به چیزی از اینها شباهتی ندارد و به خدا سوگند که سخن او را حلاوتی است و بر سخنش رنگ و رونق و صفایی است، فراز آن لذّت‌بخش و مثمر مانند درخت میوه‌دار و فرود آن سیراب‌کننده و پربرکت مانند چشمهٔ آب حیات است بی‌گمان سخن وی برتر است و هیچ سخنی بر آن فراز نتوان شد و بی‌گمان سخنش هر سخنی را که فروتر از آن است، ورشکسته و ویران می‌سازد. ابوجهل گفت: امّا قومت از تو راضی نمی‌شوند تا دربارهٔ وی سخنی نگویی. ولید

گفت: پس به من اجازه بده تا دربارهٔ او بیندیشم آن‌گاه گفت: «هٰذا سِحْرٌ یُؤْثَرْ ۞ این سخن جادویی نقل شده است» که محمّد آن را از غیرخود نقل می‌کند! پس این آیه نازل شد.

وَجَعَلْتُ لَهُۥ مَالًا مَّمْدُودًا ﴿۱۲﴾

﴿و مالی فراوان به او بخشیدم﴾ زیرا ولیدبن مغیره ثروتمند مشهوری بود.

وَبَنِينَ شُهُودًا ﴿۱۳﴾

﴿و فرزندانی حاضرشده﴾ یعنی: فرزندانی به او بخشیدم که همراهش در مکّه حاضرند، نه مسافرت می‌کنند و نه نیازی به پراکنده‌شدن در سرزمینها برای جست‌وجوی رزق و روزی دارند، از آن جهت که مال پدرشان فراوان بود پس غلامان و خادمانشان عهده‌دار این مسافرتها بودند و ولید همیشه از نعمت و لذّت وجود و حضور پسرانش برخوردار بود. نقل است که: او جمعاً سیزده فرزند داشت که همه پسر بودند و سه تن از آنان به نامهای خالد، عمّار و هاشم ایمان آوردند.

وَمَهَّدتُّ لَهُۥ تَمْهِيدًا ﴿۱۴﴾

﴿و برایش وسعت دادم وسعت‌دادنی﴾ یعنی: به او در زندگی مادّی، طول عمر، ریاست در قریش و نفوذ و اعتبار، عیشی خوش و امکان و میدانی بسیار عطا کردم؛ تا بدانجا که او را ریحانه و دردانه (وحید) قریش لقب داده بودند. یعنی: او در استحقاق ریاست و رهبری و پیشوایی آنان، یک‌ویکدانه است.

ثُمَّ يَطۡمَعُ أَنۡ أَزِيدَ ﴿۱۵﴾

﴿**بازهم طمع دارد که بیفزایم**﴾ بر مال و جاه و امکانات او در حالی که شکر این نعمت‌ها را که همانا پذیرش اسلام و انجام دادن تکالیف آن است، به‌جا نیاورده است.

كَلَّآۖ إِنَّهُۥ كَانَ لِأٓيَٰتِنَا عَنِيدٗا ﴿۱۶﴾

﴿**حاشا و کلاّ**﴾ یعنی: هرگز این نعمت‌ها را بر او نمی‌افزایم ﴿**زیرا او به آیات ما ستیزنده است**﴾ یعنی: او دشمن آیات ما است و به این آیات که بر پیامبر خویش ﷺ فرود آورده‌ایم، کافر می‌باشد.

سَأُرۡهِقُهُۥ صَعُودًا ﴿۱۷﴾

﴿**زودا که مشقّتی سنگین بر او تکلیف دهم**﴾ یعنی: به‌زودی او را درگیر عذاب سخت و سنگینی می‌کنم که هیچ راحتی در آن نباشد. اِرْهاق: آن است که بر انسان چیز سنگینی تحمیل شود که برداشت آن در توان وی نباشد. به‌قولی: «صعود» کوهی در دوزخ است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «صعود کوهی از آتش در دوزخ است که او به بالا رفتن بر آن مکلّف ساخته می‌شود پس چون دست خود را بر آن می‌گذارد، دستش ذوب می‌شود و چون دست خود را برمی‌دارد، دستش به حال خود برمی‌گردد و چون پایش را بر آن می‌گذارد، پایش ذوب می‌شود امّا وقتی آن را برمی‌دارد، به حال خود بازمی‌گردد».

إِنَّهُۥ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿۱۸﴾

﴿هرآینه او تأمل کرد و بررسی نمود﴾ یعنی: ولیدبن‌مغیره دربارهٔ قرآن و محمّد ﷺ اندیشید و نزد خود بررسی و سنجش کرد تا سرانجام سخنش دربارهٔ آن حضرت ﷺ را آماده کرد که چه بگوید. پس خدای سبحان او را نکوهید و مذمّت کرد و فرمود:

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾

﴿پس کشته باد﴾ یعنی: لعنت و عذاب بر وی باد ﴿چگونه سگالید﴾ یعنی: چگونه و به کدامین حال سخنش را بررسی و سنجش کرد و چگونه به‌سوی باطلی که قریش از وی می‌خواستند، راه برد.

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾

﴿باز مرگ بر او باد، چگونه سگالید﴾ تکرار برای مبالغه است. «ثُمَّ» بر این امر دلالت می‌کند که نفرین بر وی در بار دوم بیشتر و مؤکّدتر است. این تعابیر همه برای بزرگ‌نمودن جرم وی و سزاوار بودنش برای عذاب مضاعف است.

ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾

﴿باز درنگریست﴾ که به کدامین چیز قرآن را دفع کند و چگونه در حقّانیّت آن طعن بزند، یا در چهره‌های قومش درنگریست.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾

﴿و آن‌گاه رو ترش کرد﴾ چرا که چیزی نیافت تا قرآن را با آن طعن بزند **﴿و چهره درهم کشید﴾** یعنی: چهره‌اش درهم کشیده و دگرگون شد. «بسر»: سخت‌تر از ترشرویی است.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَٱسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾

﴿باز پشت گردانید﴾ از حق و ایمان **﴿و تکبر کرد﴾** از گردن‌نهادن به حقّانیّت قرآن.

فَقَالَ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ﴿٢٤﴾

﴿پس گفت: این جز جادویی فراگرفته نیست﴾ یعنی: این قرآن جز جادویی نیست که محمّد آن را از دیگران نقل کرده است. البتّه عکس‌العمل وی بدین شیوه، خود دلیل آن است که او در ابراز نظر پیرامون قرآن درگیر تناقض درونی بود چرا که در دل خویش رسول خدا ﷺ را تصدیق می‌کرد و به حقّانیّت ایشان قناعت اندرونی داشت ولی از روی عناد، صداقت ایشان را انکار می‌کرد تا زعامت و ریاست وی در میان قریش محفوظ بماند، از این جهت گفت:

إِنْ هَٰذَآ إِلَّا قَوْلُ ٱلْبَشَرِ ﴿٢٥﴾

﴿این جز گفتار آدمی نیست﴾ یعنی: قرآن سخن بشر است نه کلام خداوند ﷻ. بیان این امر گذشت که ولیدبن مغیره این سخن را فقط برای ارضای قومش گفت، بعد از آن که به این حقیقت که قرآن شیرینی و شکوه و رونق مخصوص و بی‌مانندی دارد، اعتراف کرد.

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴿٢٦﴾

﴿**زودا که به سقرش درآوریم**﴾ سَقَرْ: از نامهای دوزخ است.

وَمَآ أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ ﴿٢٧﴾

لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ﴿٢٨﴾

لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ ﴿٢٩﴾

﴿**و تو چه دانی که سقر چیست**﴾ این آیه برای بزرگ‌نمودن شأن دوزخ است ﴿**نه باقی می‌گذارد، نه رها می‌کند**﴾ دوزخ نه کسی را که در آن افگنده شود، باقی می‌گذارد زیرا گوشت و پوست و عروقش را می‌سوزاند و نه او را رها می‌کند تا هلاکش کند بلکه آن گوشت و پوست دوباره به تن وی برمی‌گردد تا مجدّداً عذاب را از نو بچشد ﴿**آشکارشونده است برای بشر**﴾ یعنی: دوزخ از مسافتهای دورودرازی در معرض دیدگان آنهاست به‌طوری‌که از بس بزرگ و هولناک است، آن را آشکارا می‌بینند. شایان ذکر است که این معنی، برگزیدهٔ بیشتر مفسّران است. به‌قولی دیگر: (لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرْ) بدین معنی است که دوزخ تغییر دهندهٔ رنگ پوستها به سیاهی است چراکه پوست‌های دوزخیان را می‌سوزاند و سیاه می‌گرداند.

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿٣٠﴾

﴿**بر آن نوزده نگهبان است**﴾ یعنی: بر دوزخ نوزده کس از فرشتگان گمارده‌اند

که نگهبانان آن می‌باشند. ثعلبی می‌گوید: «این امر محلّ انکار نیست زیرا وقتی یک فرشته ارواح تمام خلایق را قبض کند پس هیچ استبعادی ندارد که نوزده فرشته بر عذاب بعضی از خلایق موکّل باشند». به‌قولی: مراد نوزده صنف از اصناف فرشتگان است. قرطبی می‌گوید: «ان‌شاءالله صحیح این است که این نوزده کس رؤسا و سرگروههای فرشتگان برگمارده بر امر عذاب‌اند امّا شمار تمام آنها را هیچ عبارت و لفظ بشری‌ای به تصویر کشیده نمی‌تواند چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: وَ مٰا یَعْلَمُ جُنُوْدَ رَبِّكَ اِلاّٰ هُوْ ۞ لشکریان پروردگارت را جز خودِ او کسی دیگر نمی‌داند» در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌مسعود ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «یُؤْتَی بِجَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ لَهٰا سَبْعُوْنَ اَلْفَ زِمٰامٍ مَعَ کُلِّ زِمٰامٍ سَبْعُوْنَ اَلْفَ مَلَكٍ یَجُرُّوْنَهٰا ۞ در آن روز جهنّم آورده می‌شود در حالی که برای آن هفتاد هزار مهار است، به‌همراه هر مهاری هفتاد هزار فرشته‌اند که آن را می‌کشند».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: گروهی از یهود از مردی از اصحاب رسول خدا ﷺ دربارهٔ نگهبانان جهنّم سؤال کردند پس او نزد رسول خدا ﷺ آمد و این سؤال را با ایشان در میان گذاشت. هم در آن ساعت این آیه نازل شد.

وَمَا جَعَلْنَآ أَصْحَٰبَ ٱلنَّارِ إِلَّا مَلَٰٓئِكَةً ۙ وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيَسْتَيْقِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ وَيَزْدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِيمَٰنًا ۙ وَلَا يَرْتَابَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْمُؤْمِنُونَ ۙ وَلِيَقُولَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْكَٰفِرُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا

مَثَلاً كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِي مَن يَشَآءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: چون آیهٔ (عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرْ) نازل شد، ابوجهل گفت: آیا محمّد بیش از نوزد ده تن یاور ندارد؟ پس آیا هر صد مرد از شما عاجز از آنند که یکی از آنها را بگیرند سپس از دوزخ خارج شوند؟ پس این آیه نازل گردید. در روایت دیگری آمده‌است: مردی از قریش به‌نام ابوالاشدّبن‌کلده جُمَحی که بسیار نیرومند و پهلوان بود[1] گفت: ای گروه قریش! نوزده تن فرشته شما را به هراس نیفگنند زیرا من از جای شما با شانهٔ راستم ده تن از آنان و با شانهٔ چپم نُه تن از آنان را دفع می‌کنم. پس نازل گردید:

﴿و ما نگهبانان دوزخ را جز از فرشتگان نگماشته‌ایم﴾ پس چه کسی تاب‌وتوان رویارویی با فرشتگان را دارد و چه کسی می‌تواند ایشان را مغلوب خویش گرداند در حالی که ایشان برپادارنده‌ترین خلق خدای عزّوجلّ برای حقّ او، خشمگین‌ترینِ آنها برای او و نیرومندترین و قوی‌ترین خلق در قوّت و هجوم هستند؟ **﴿و ما شمار ایشان را جز فتنه‌ای برای کافران نگردانیده‌ایم﴾** یعنی: شمار نوزده را آزمایش و امتحانی برای کافران گردانیده‌ایم و آنها گفتند آنچه را که گفتند تا عذابشان دوچندان شود و خشم خداوند ﷻ بر آنان افزون گردد و **﴿تا اهل کتاب یقین کنند﴾** یعنی: تا یهود و نصاری به حقّانیّت قرآن یقین حاصل کنند بدان جهت که بیان قرآن در مورد شمار نگهبانان دوزخ، با کتب منزّلهٔ آنان موافقت کامل دارد

---

۱ ـ او به پندار آنان چنان نیرومند بود که بر روی پوست گاو می‌ایستاد و ده تن آن را می‌کشیدند تا از زیر پایش خارج سازند امّا پوست پاره‌پاره می‌شد و از زیر پایش بیرون آورده نمی‌شد. سهیلی می‌گوید: «هم او بود که رسول‌خدا ﷺ را به کشتی‌گرفتن با خود فراخواند و گفت: اگر در کشتی مغلوب تو گشتم، به تو ایمان می‌آورم و رسول‌خدا ﷺ بارها او را در کشتی مغلوب ساختند ولی ایمان نیاورد. نقل است که رسول‌خدا ﷺ با «رکانه» نیز کشتی گرفتند.

﴿و﴾ تا **﴿اهل ایمان در ایمان خود بیفزایند﴾** آن‌گاه که موافقت اهل کتاب با خود را می‌بینند **﴿و تا اهل کتاب و مسلمانان شک نکنند﴾** در حقّانیّت قرآن زیرا می‌بینند که هر چه در قرآن هست، حقّ است. یا شک نکنند در این امر که شمار نگهبانان دوزخ نوزده تن است **﴿و تا کسانی که در دلهایشان بیماری﴾** نفاق **﴿است بگویند﴾** مراد از بیماری، وجود شکّ و شبهه و نفاق در دلهای آنهاست **﴿و﴾** تا بگویند **﴿کافران﴾** از مردم مکّه و غیرآنان که: **﴿خدا از این مثل آوردن چه چیزی را اراده کرده‌است؟﴾** یعنی: خداوند از بیان این شمار تعجّب‌انگیز که در دوری و غرابت خود همچون مَثَل است، چه چیزی را اراده داشته است؟ چرا آن فرشتگان را نوزده تن گردانید نه مثلاً بیست تن؟ حق تعالی در ردّ شبهاتشان فرمود:

﴿بدین سان خداوند هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر که را خواهد هدایت می‌کند﴾ یعنی: به مانند آنچه که از گمراه‌سازی منکران این شمار و هدایت نمودن باورمندان آن ذکر شد؛ خدای عزّوجلّ کافران را گمراه و مؤمنان را هدایت می‌کند. البتّه معنی گمراه‌سازی و هدایت نمودن حق تعالی این نیست که او این دو گروه را بر گمراهی و هدایت مجبور می‌سازد زیرا این امر منافی با عدل حق تعالی است. همچنین حکمت در مشروعیّت احکام که ایجاب آورندهٔ تکلیف است، اجبار را اقتضا نمی‌کند بنابراین، اراده و اختیار مکلّف در انجام تکلیف و در استحقاق عقاب و ثواب، نقش اساسی دارد و از سوی خداوند ﷻ اجباری در کار نیست. پس این امر که همه چیز بر اساس ارادهٔ او واقع می‌شود لزوماً به معنی رضای او نیست لذا اگر بنده امر پروردگارش را مخالفت کرد، از آنچه مورد رضای اوست بیرون گردیده، نه از دایرهٔ مشیّت وی.

فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: (وَ يَزْدادُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا اِيْماناً) دلیل بر آن است که ایمان کم و زیاد می‌شود، یعنی زیاد می‌شود با طاعت و کم می‌شود با معصیت و این رأی اکثر علماء است و کسانی از علما ـ مانند امام ابوحنیفه رحمه‌الله ـ که می‌گویند: حقیقت ایمان قبول زیادت و نقصان را نمی‌کند، آیهٔ کریمه را بر ثمرات و آثار و

لوازم ایمان حمل می‌کنند **﴿و شمارهٔ لشکریان پروردگارت را جز خودِ او نمی‌داند﴾** از بس که بسیارند پس افزودن بر تعداد نوزده‌تن بر وی دشوار نیست ولی او در تعیین این تعداد حکمت ویژه‌ای دارد که شما آن را نمی‌دانید پس هرچند نگهبانان دوزخ نوزده تنند امّا ایشان همکاران و لشکریان عظیمی در اختیار دارند که شمارشان را جز خدای سبحان کس دیگری نمی‌داند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَطَتِ السَّماءُ وَ حُقَّ لَها اَنْ تَئِطْ، ما فیها مَوْضِعُ اَرْبَعَ اَصابِعِ اِلاّ وَ مَلَكٌ وَاضِعٌ جُبْهَتَهُ لِلّٰهِ ساجِداً ✿ آسمان به ناله درآمد و سزاوار آن است که ناله کند زیرا جای چهار انگشت در آن نیست مگر این‌که فرشته‌ای پیشانی خود را برای خدای عزّوجلّ در آن به سجده نهاده‌است». **﴿و این جز پندی برای بشر نیست﴾** یعنی: دوزخ و آنچه که از شمار نگهبانان آن ذکر شد، جز پند و موعظه‌ای برای بشر نیست تا کمال قدرت حق تعالی را بدانند لذا او هرگز به همکار و مددکار محتاج نیست.

كَلَّا وَٱلۡقَمَرِ ﴿٣٢﴾

آن‌گاه خداوند متعال بر وجود دوزخ (سقر) سوگند خورده و می‌فرماید: **﴿چنین نیست﴾** که منکران می‌گویند **﴿سوگند به ماه﴾** که دارای آن همه منافع عظیم است؛

وَٱلَّيۡلِ إِذۡ أَدۡبَرَ ﴿٣٣﴾

﴿و سوگند به شب، چون پشت برگرداند﴾ و برود و روز به‌دنبال آن آید؛

وَٱلصُّبۡحِ إِذَآ أَسۡفَرَ ﴿٣٤﴾

﴿و سوگند به صبح چون روشن شود﴾ و از افق پدیدار گردد؛

إِنَّهَا لَإِحْدَى ٱلْكُبَرِ ﴿۳۵﴾

﴿هرآینه ان یکی از سترگهاست﴾ یعنی: سقر یکی از بلاهای بسیار بزرگ و سخت است. حسن بصری می‌گوید: «به خدا سوگند که حق تعالی خلایق را به بلایی بزرگتر از دوزخ بیم نداده‌است». به‌قولی «إِنَّهَا» یعنی: تکذیب آنان محمّد ﷺ را یکی از بلاهای بسیار بزرگ است. یا معنی این است: فرستادن بیم دهنده به سوی بشر، یکی از بزرگترین رویدادها در هستی است.

نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ ﴿۳۶﴾

﴿بیم‌دهنده است بشر را﴾ مراد از بیم‌دهنده، دوزخ است. به‌قولی: قرآن بیم‌دهندهٔ بشر و هشداردهندهٔ آن است؛ ازآن‌رو که متضمّن وعده و وعید می‌باشد.

لِمَن شَآءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿۳۷﴾

آری! قرآن بیم‌دهنده و هشداردهنده است؛ **﴿هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید﴾** به‌سوی حقّ و خیر یا به سوی بهشت **﴿یا باز ایستد﴾** به سبب کفر از راه حقّ و خیر و از جادّهٔ بهشت.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿۳۸﴾

﴿هر کس در گرو کردار خویش است﴾ یعنی: هر کس از عمل و کردار خویش مورد مؤاخذه و بازپرسی قرارگرفته و نزد خدای عزّوجلّ در گرو کار و کردار خویش است، که یا خویشتن را نجات می‌دهد و یا در هلاکت می‌افگند.

إِلَّآ أَصۡحَٰبَ ٱلۡيَمِينِ ﴿٣٩﴾

﴿مگر اصحاب یمین﴾ یعنی: مگر مؤمنان که ایشان در گروه گناهان خود نیستند بلکه به‌وسیلهٔ اعمال نیکی که انجام داده‌اند، از گرو و بازداشت رها می‌شوند و نجات می‌یابند.

فِي جَنَّٰتٖ يَتَسَآءَلُونَ ﴿٤٠﴾

﴿در بوستانهایی هستند﴾ یعنی: مؤمنان در بوستانهایی هستند ﴿همپرسی می‌کنند﴾ یعنی: از همدیگر حال و احوال پرسی می‌کنند، یا می‌پرسند:

عَنِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿٤١﴾

﴿از مجرمان﴾ یعنی: مؤمنان از یکدیگر راجع به احوال گنهکاران می‌پرسند، یا از خود گنه‌کاران می‌پرسند درحالی‌که خطاب به آنان می‌گویند:

مَا سَلَكَكُمۡ فِي سَقَرَ ﴿٤٢﴾

قَالُواْ لَمۡ نَكُ مِنَ ٱلۡمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾

وَلَمۡ نَكُ نُطۡعِمُ ٱلۡمِسۡكِينَ ﴿٤٤﴾

وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلۡخَآئِضِينَ ﴿٤٥﴾

﴿چه چیز شما را در دوزخ درآورد؟ می‌گویند: از نمازگزاران نبودیم و بینوایان را هم اطعام نمی‌کردیم و با هرزه‌درایان هرزه‌درایی می‌کردیم﴾ یعنی: با اهل باطل در باطلشان در می‌آمیختیم و هرگاه گمراهی به گمراهی کشیده می‌شد، ما هم با او گمراه می‌شدیم. ابن‌زید در معنی آن می‌گوید: «در کار محمّد ﷺ با فرورروندگان و هرزه‌درایان فرومی‌رفتیم و می‌گفتیم: محمّد دروغگوست، دیوانه است، جادوگر است، شاعر است...».

وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ﴿٤٦﴾

﴿و روز جزا را﴾ یعنی: روز حساب و جزا را که روز قیامت است **﴿دروغ می‌شمردیم﴾** پس این چهار عامل بود که در زندگی دنیا گریبانگیر ما گردید و ما را به دوزخ کشانید.

حَتَّىٰٓ أَتَىٰنَا ٱلۡيَقِينُ ﴿٤٧﴾

﴿تا آن که یقین به سراغمان آمد﴾ مراد از یقین: مرگ است.

فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ﴿٤٨﴾

﴿پس﴾ حالا **﴿آنان را شفاعت شفاعتگران سود ندهد﴾** یعنی: چنان‌که شفاعت

فرشتگان و پیامبران و نیکان به صالحان و شایستگان سود می‌دهد، به آنان سود نمی‌دهد زیرا این شفاعت برای مؤمنان است نه کافران.

این آیه دلیل ثبوت شفاعت برای مؤمنان می‌باشد.

فَمَا لَهُمْ عَنِ ٱلتَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾

﴿پس چه شده است آنان را که از اندرز رویگردانند﴾ یعنی: کافران را چه شده است که از قرآن مشتمل بر پند بزرگ و موعظهٔ عظیم رویگردانند؟

این آیه نشان دهندهٔ آن است که در آیهٔ: (وَ مٰا هِيَ إِلاّٰ ذِكْرٰى لِلْبَشَر) و آیهٔ: (كَلاّٰ إِنَّهٰا لَإِحْدَى الْكُبَر، نَذِيْرٌ لِلْبَشَر) نیز مراد از «ذکری» و «نذیر» ترجیحاً قرآن است.

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ ﴿٥٠﴾

﴿گویی آنان خرانی رم‌کرده‌اند﴾ یعنی: مانند خرانی هستند سخت رمان و گریزان؛

فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍۭ ﴿٥١﴾

﴿که از تیراندازان﴾ که آنها را به تیر بسته‌اند **﴿گریخته باشند﴾** به‌قولی: قَسْوَرَةْ شیر است. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «چون خران وحشی شیر را ببینند، می‌گریزند همچنین‌اند این گروه مشرک که چون حضرت محمّد ﷺ را ببینند، از ایشان می‌گریزند». پس این تشبیه آنان را به سختی تقبیح و تحقیر نموده و اعلام می‌دارد که آنان قومی سخت ابله‌اند.

بَلۡ يُرِيدُ كُلُّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ أَن يُؤۡتَىٰ صُحُفٗا مُّنَشَّرَةٗ ﴿٥٢﴾

﴿بلکه هر کدام از آنان می‌خواهد که به او نامه‌ای سرگشاده داده شود﴾ و بر او کتاب و صحیفه‌ای نازل شود چنان‌که بر محمّد ﷺ نازل شد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: کفّار قریش به حضرت محمّد ﷺ گفتند: باید صبح که از خواب برمی‌خیزیم، بالای سر هریک از ما نامهٔ گشاده‌ای از جانب خدا ﷻ قرار داشته باشد بر این مضمون که تو رسول وی هستی.

كَلَّاۖ بَل لَّا يَخَافُونَ ٱلۡأٓخِرَةَ ﴿٥٣﴾

﴿کلاّ و حاشا﴾ نه! سنّت خداوند ﷻ هرگز چنین نیست بلکه **﴿حق این است که آنان از آخرت نمی‌ترسند﴾** زیرا اگر آنان از دوزخ می‌ترسیدند، چنین معجزاتی را پیشنهاد نمی‌کردند.

كَلَّآ إِنَّهُۥ تَذۡكِرَةٞ ﴿٥٤﴾

﴿کلاّ و حاشا﴾ چنان نیست که آنان می‌پندارند بلکه **﴿حق این است که قرآن پندی است﴾** کامل و روشن.

فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ ﴿٥٥﴾

﴿پس هر که خواهد، آن را بخواند﴾ و از آن پند گیرد، این پند را از آن می‌گیرد و هر که آن را نصب العین خویش گرداند، منافع این کار به خودش برمی‌گردد.

وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ هُوَ أَهْلُ ٱلتَّقْوَىٰ وَأَهْلُ ٱلْمَغْفِرَةِ ﴿٥٦﴾

﴿و پند نگیرند جز آن‌که خدا بخواهد﴾ برایشان هدایت را؛ پس کار موکول به مشیّت حق تعالی است **﴿اوست اهل تقوی﴾** یعنی: حق تعالی سزاوار آن است که متّقیان از او بپرهیزند؛ با ترک معاصی و عمل به طاعاتش **﴿و اوست اهل مغفرت﴾** یعنی: اوست سزاوار آن‌که برای مؤمنان با تقوی گناهانشان را بیامرزد و نیز سزاوار آن است که توبهٔ توبه‌کاران را بپذیرد و گناهانشان را بیامرزد. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** ذیل که مالک‌بن‌انس رضی الله عنه آن را روایت کرده است، این آیه را چنین تفسیر نموده‌اند: «يَقُوْلُ لَكُمْ رَبُّكُمْ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَ عَظَمَتُهُ: اَنَا اَهْلُ اَنْ اُتَّقٰى فَلا يُجْعَلُ مَعِىْ اِلٰهٌ غَيْرِىْ، وَ مَنِ اتَّقٰى أَنْ يَجْعَلَ مَعِىْ اِلٰهاً غَيْرِىْ فَأَنَا أَغْفِرُ لَهُ ✿ پروردگار شما که قدرت و عظمت وی بس سترگ و باشکوه است، می‌فرماید: من سزاوار آن هستم که از من پروا شود و لذا خدایی غیر از من با من معبود قرار داده نشود. پس هر کس از این امر که با من خدایی غیراز من قرار دهد، پرهیز کرد من قطعاً بر او می‌آمرزم».

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قیامت

مکّی است و دارای چهل آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب «قیامت» نامیده شده که با سوگند الهی به قیامت آغاز گردیده است تا شأن آن را بزرگ نموده و بر وقوع حتمی و ردّ بر منکران آن تأکید گذاشته باشد.

لَآ أُقْسِمُ بِيَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ ﴿١﴾

﴿سوگند می‌خورم به روز قیامت﴾ «لا» در «لاأُقْسِمُ» هم در این آیه و هم در آیهٔ بعد زاید است و اعراب کلمهٔ «لا» را برای تأکید قسم اضافه می‌کنند زیرا اگر مقسم‌علیه منتفی باشد، آوردن کلمهٔ «لا» قبل از قسم برای تأکید نفی جایز است پس معنی این است: «به تأکید سوگند می‌خورم». جواب قسم محذوف است که مابعد آن بر آن دلالت می‌کند، یعنی: «یقیناً برانگیخته می‌شوید». البتّه قسم‌خوردن خداوند ﷻ به روز قیامت برای تعظیم و تفخیم شأن آن می‌باشد و قطعاً او صاحب‌اختیار است که به هر چیز از مخلوقاتش که می‌خواهد، سوگند

بخورد.

وَلَآ أُقْسِمُ بِٱلنَّفْسِ ٱللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾

﴿و سوگند می‌خورم به نفس لوّامه﴾ یعنی: به نفسی که صاحب خود را بر کوتاهی و تقصیرش ملامت می‌کند و این نفس لوّامه، نفس مؤمن است که وی را بر اعمال خیری که از وی فوت شده نادم می‌گرداند لذا مؤمن خود را بر ارتکاب شرّ ملامت می‌کند چنان‌که بر انجام خیر نیز خود را ملامت می‌کند که چرا از آن بیشتر انجام نداده‌است. حسن بصری می‌گوید: «سوگند به خدای عزّوجلّ که من مؤمن را جز ملامتگر نفس خویش نمی‌یابم؛ او بر خود نهیب می‌زند و می‌گوید: من ـ مثلاً ـ چرا آن سخن را گفتم و نیّتم از آن چه بود؟ قصدم از غذاخوردن با فلان کس چه بود؟ از این حدیث نفسی که با خویشتنِ خویش داشتم، چه هدفی داشتم؟... امّا فاجر جلو می‌رود و جلو می‌رود... و هیچ‌گاه نفسش را سرزنش نمی‌کند». هم او گفته‌است: «هیچ کس از اهل آسمانها و زمین نیست مگر این‌که در روز قیامت نفس خود را ملامت می‌کند».

خلاصه: از ظاهر آیه ـ چنان‌که ابن‌کثیر گفته‌است ـ چنین برمی‌آید که: نفس لوّامه نفسی است که صاحب خود را بر خیر و شرّ هردو ملامت می‌کند، به‌معنایی که گذشت. امّا مقاتل می‌گوید: «نفس لوّامه نفس کافر است که در آخرت خود را بر کوتاهی در ایفای حقّ خدای عزّوجلّ ملامت می‌کند و بر آن حسرت می‌خورد».

أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَٰنُ أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُۥ ﴿٣﴾

﴿آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را گرد نمی‌آوریم﴾ بعد از آن‌که

پوسید و پراکنده گردید ؟ و آیا می‌پندارد که او را دیگربار بـه آفـرینشی جـدید نمی‌آفرینیم ؟ قطعاً این پنداری است باطل زیرا ما استخوانهای پوسیدهٔ او را گـرد می‌آوریم . بدین‌سان خداونـد ﷻ بـه روز قـیامت و نـفس لوّامـه هـر دو سـوگند می‌خورد که استخوانهای درهم‌پاشیدهٔ انسان را گرد خواهد آورد آن‌گاه هر انسانی را زنده خواهدکرد تا او را موردمحاسبه قرار داده و سـپس بـه او جـزای مـناسبی بدهد .

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند : عدی‌بن‌ربیعه به رسول خـدا ﷺ گـفت : ای مـحمّد ! بـه مـن از روز قـیامت بگـو کـه چـه‌وقت روی مـی‌دهد ؟ رسول خدا ﷺ حقیقت امر قیامت را به وی باز گفتند . سپس او گفت : حتّی اگر این روز را به‌چشم سرهم ببینم ، تو را تصدیق نمی‌کنم و به آن ایمان نمی‌آورم ، عجبا ! آیا خداوند ﷻ این استخوانها را پس از پـوسیدن آنها گـرد مـی‌آورد ؟ ! پس آیـهٔ کریمه نازل گردید .

بَلَىٰ قَـٰدِرِينَ عَلَىٰٓ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُۥ ﴿٤﴾

﴿آری ﴾ یعنی : نه چنان است که بر این امر توانا نباشیم بلکه با تـوانـایی تـمام استخوانهای پوسیدهٔ انسان را گرد می‌آوریم و حتّی از این هم فراتر : ﴿ **توانابیم بر این که سرانگشتهای او را** ﴾ مانند سم شتر ﴿ **هموار کنیم** ﴾ تا قادر به گرفتن و بازدادن چیزی نباشد امّا ما با بخشیدن این انگشتان کوچک و نرم و لطیف که مشتمل بـر مفاصل ، ناخنها ، عروق ظریف و نرم و استخوانهای باریک هستند ، بـر او مـنّت نهادیم . یا معنی این است : توانابیم بر این که انگشتانش را بی‌هیچ نقصان و تفاوتی همان طور که در دنیا بوده است استوار کنیم و باز آفرینیم . پس این تنبیهی است از سوی حق تعالی بر این امر که خطوط سرانگشتان هر انسانی با خطوط سر انگشتان غیر او از انسانهای دیگر اختلاف دارد .

این آیه از معجزات قرآن کریم است زیرا بر نقش شگفت آسای اثر انگشت انسان توجّه می‌دهد. این آیه سبب ایمان آوردن بسیاری از منکران گردیده است زیرا امروزه در عصر علم این حقیقت روشن گشته است که هویّت و شخصیّت مشخّص و مستقلّ انسان به وسیلهٔ خطوط سرانگشتان وی از دیگران بازشناخته می‌شود پس ممکن است گاهی قد انسان، لحن صدا و شکل و شمایل وی با دیگران کاملاً شبیه باشد ولی آنچه که اصلاً به هیچ انسان دیگری شباهت ندارد، خطوط سرانگشتان او یا مهر خاصّ و منحصر به فرد وی است از همین رو، امروزه اهمّیّت اثر انگشت در بررسی قضایای جنایی و حقوقی به عنوان دلیلی قاطع شناخته و به کار گرفته می‌شود.

بَلْ يُرِيدُ ٱلْإِنسَٰنُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُۥ ﴿٥﴾

﴿بلکه انسان می‌خواهد در زمانی که پیش روی وی است، فسق و فجور کند﴾ یعنی: می‌خواهد تا فسق و فجور و بدکاری را در زمانی که پیش رو دارد جلو انداخته، گناه را مقدّم نماید و توبه را به‌تأخیر اندازد و او می‌خواهد که هر چه عمر وی به درازا کشید، به فسق‌وفجور ادامه دهد لذا هرگز مرگ و آخرت را به‌یاد نمی‌آورد. پس انکار رستاخیز از دو شبهه پدید می‌آید:

۱ ـ بعید پنداشتن اجتماع و به‌هم‌آمدن اعضا و اجزاء بعد از پراکنده‌شدن و متلاشی شدن آنها.

۲ ـ گرایش به بی‌ضابطه‌گی و بی‌قیدی و این‌که هیچ عامل و مانعی هوی‌ها و هوسهای وی را مهار نکند از این جهت از روی افسارگسیختگی و تمایل به فسق‌وفجور، تسلیم هوی و هوس شده و منکر معاد می‌گردد زیرا ایمان به آخرت او را به ضوابط و قیودی پایبند می‌گرداند.

يَسْـَٔلُ أَيَّانَ يَوْمُ ٱلْقِيَـٰمَةِ ﴿٦﴾

﴿**می‌پرسد**﴾ از روی استبعاد، استهزا و استکبار: ﴿**روز قیامت چه وقت است؟**﴾؛

فَإِذَا بَرِقَ ٱلْبَصَرُ ﴿٧﴾

﴿**پس آن‌گاه که چشم خیره شود**﴾ از شدّت بهت‌زده‌گی و تحیّر در سکرات مرگ، یا در وحشت رستاخیز؛

وَخَسَفَ ٱلْقَمَرُ ﴿٨﴾

﴿**و ماه تیره گردد**﴾ یعنی: نور و روشنی آن تماماً ازبین رفته و مجدّداً به آن برنگردد چنان‌که در ماه‌گرفتگی دنیا به آن برمی‌گشت؛

وَجُمِعَ ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ ﴿٩﴾

﴿**و خورشید و ماه فرایک‌دیگر آورده‌شوند**﴾ یعنی: خورشید و ماه هر دو یکجا با هم در پیچانده شده و به یک کتلهٔ واحدی تبدیل گردند، وانگه دیگر شب و روزی در کار نباشد؛

يَقُولُ ٱلْإِنسَـٰنُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ ٱلْمَفَرُّ ﴿١٠﴾

﴿**آن روز انسان بگوید که کجاست گریزگاه؟**﴾ یعنی: چون فرزند آدم صحنه‌های هولناک روز قیامت را مشاهده کند، در آن هنگام می‌گوید: کجاست گریزگاه از

نزد خدای سبحان و از حساب و عذاب وی.

كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿۱۱﴾

﴿حاشا وکلاّ﴾ نه! هرگز نه! ﴿هیچ پناهی نیست﴾ یعنی: در آن روز هیچ کوه و قلعه و پناهگاهی نیست که شما را از حساب و عذاب خدای عزّوجلّ پناه دهد.

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿۱۲﴾

﴿آن روز، مستقرّ﴾ یعنی: بازگشت و سرانجام کار ﴿به‌سوی پروردگار توست﴾.

يُنَبَّؤُا الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿۱۳﴾

﴿در آن روز انسان از آنچه پیش فرستاده یا بازپس داشته‌است خبر داده می‌شود﴾ یعنی: فرزند آدم ـ اعم از نیکوکار و بدکار ـ در هنگام وزن اعمال از عمل نیک یا بدی که پیش فرستاده، یا از سنّت بد یا نیکی که از خود به‌جای گذاشته و بعد از مرگش بدان عمل می‌شود، آگاه ساخته می‌شود. یا او از اوّل و آخر عمل خود خبر داده می‌شود، یا خبر داده می‌شود از آنچه که پیش فرستاده از معصیت و باز پس داشته است از طاعت. در حدیث‌شریف آمده است: «اِنَّ مِمّا يُلْحَقُ الْمُؤْمِنُ مِنْ عَمَلِهِ وَ حَسَناتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ: عِلْماً عَلَّمَهُ وَ نَشَرَهُ وَ وَلَداً صالِحاً تَرَكَهُ اَوْ مُصْحَفاً وَرَّثَهُ اَوْ مَسْجِداً بَناهُ اَوْ بَيْتاً لِابْنَ السَّبِيْلِ بَناهُ اَوْ نَهراً اَجْراهُ اَوْ صَدَقَةً اَخْرَجَها مِنْ مالِهِ فِيْ صِحَّتِهِ وَ حَياتِهِ تُلْحِقُهُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ» بی‌گمان از عمل و نیکی‌هایی که بعد از مرگ مؤمن به وی می‌پیوندد، عبارت است از: علمی که آن را تعلیم داده و نشر نموده‌است و فرزند صالحی که از خود به‌جا گذاشته‌است، یا مصحفی که به‌ارث

نهاده‌است، یا مسجدی که بنا کرده‌است، یا خانه‌ای که برای رهگذران در راه‌مانده ساخته‌است، یا جویی که آن را حفر کرده و روان ساخته‌است، یا صدقه‌ای که آن را از مال خود در سلامتی و حیاتش بیرون آورده‌است پس اینهاست که بعد از مرگش به وی می‌پیوندند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت صحیح مسلم آمده‌است: «مَنْ سَنَّ فِي الْاِسْلاٰمِ سُنَّةً حَسَنَةً كٰانَ لَهُ اَجْرُهٰا وَ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهٰا بَعْدَهُ، مِنْ غَيْرِ اَنْ يُنْقَصَ مِنْ اُجُوْرِهِمْ شَيْءٌ وَ مَنْ سَنَّ فِي الْاِسْلاٰمِ سُنَّةً سَيِّئَةً كٰانَ عَلَيْهِ وِزْرُهٰا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهٰا بَعْدَهُ، مِنْ غَيْرِ اَنْ يُنْقَصَ مِنْ اَوْزَارِهِمْ شَيْئًا ✿ هر کس در اسلام سنّت نیکی را بنیان گذارد، برای وی مزد آن عمل و مزد کسانی است که بعد از او بدان عمل کرده‌اند، بی‌آن‌که از مزدهای ایشان چیزی کم ساخته شود و هر کس در اسلام سنّت بدی را بنیان گذارد، بر او گناه آن و گناه کسانی است که بعد از او بدان عمل کرده‌اند، بی‌آن‌که از گناهانشان چیزی کم ساخته شود».

بَلِ ٱلْإِنسَـٰنُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾

﴿**بلکه انسان بر نفس خود بصیر است**﴾ و حقیقت ایمان یا کفر، طاعت یا معصیت و استقامت یا انحرافی که او بر آن بوده است را می‌داند. به‌قولی معنی این است: بلکه اعضا و اندامهای انسان علیه او گواهند.

وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُۥ ﴿١٥﴾

﴿**هرچند عذرهای خود را در میان آورد**﴾ یعنی: هر چند عذرها پیشکش کرده و از خود حجّت بنماید و دفاع کند، آن عذرآوریها به حالش هیچ سودی نمی‌کند زیرا علیه او شواهدی اقامه می‌شود که عذرهای دروغینش را برملا می‌سازد. یا معنی این است: هرچند انسان برای دفاع از خود عذرهایی بتراشد امّا او بر خویشتنِ

خویش بیناست و خودش را خوب می‌شناسد. مجاهد می‌گوید: «عذرهای انسان، عبارت از حجّتهای وی است». ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح قول مجاهد و اصحاب وی است».

لَا تُحَرِّكْ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِۦٓ ﴿١٦﴾

﴿زبانت را به بازخوانی وحی نجنبان که در کار آن شتاب کنی﴾ مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در هنگام نزول وحی پیش از آن‌که جبرئیل﵇ از خواندن آن فارغ شود، به خاطر حرص و اشتیاقی که بر حفظ و نگهداری قرآن داشتند، لبها و زبان خود را برای تکرار آن می‌جنبانیدند، همان بود که این آیه نازل شد. یعنی: زبان خویش را در هنگام القای وحی به تکرار کردن قرآن نجنبان تا آن را از بیم آن‌که مبادا از خاطرت برود، به شتاب فراگیری.

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُۥ وَقُرْءَانَهُۥ ﴿١٧﴾

﴿زیرا گردآوری آن﴾ در سینه‌ات **﴿برعهدهٔ ماست﴾** پس بدان که چیزی از آن از خاطرت نمی‌رود **﴿و بازخوانی آن﴾** یعنی: پایدارساختن تکرار و خواندن آن بر زبانت به وجهی درست و استوار نیز برعهدهٔ ماست.

فَإِذَا قَرَأْنَـٰهُ فَٱتَّبِعْ قُرْءَانَهُۥ ﴿١٨﴾

﴿پس چون آن را بخوانیم﴾ یعنی: چون خواندن قرآن را بر تو به زبان جبرئیل﵇ تمام گردانیم؛ **﴿از خواندن آن پیروی کن﴾** یعنی: به خواندن جبرئیل﵇ گوش فراده و سر تا پا به او توجّه کن.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُۥ ﴿١٩﴾

﴿سپس بیان آن برعهدهٔ ماست﴾ یعنی: تفسیر حلال و حرام و بیان مسائل مشکلهٔ آن برعهدهٔ ما است و ما این معانی را ـ آنچنان که اراده کرده و مشروع گردانیده‌ایم ـ به تو الهام می‌کنیم. لذا رسول خدا ﷺ پس از نزول این آیات درهنگام فرودآمدن جبرئیل؛ برای رساندن وحی، به او گوش می‌سپردند و چون از نزد ایشان می‌رفت، بی‌دغدغه آیات وحی را ـ چنان‌که خداوند متعال به ایشان وعده داده‌بود ـ می‌خواندند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «معنی آیه نزد بنده این است که: هرآینه جمع‌کردن قرآن در مصاحف و حفظ و قرائت آن عصراً بعد عصر بر ما وعدهٔ لازم است و الله تعالی توضیح و تفسیر معانی آن را بر دست شیخین [بخاری و مسلم] رضی‌الله عنهما جمع کرده و در هر زمانی قاریان را توفیق داد که حافظ شوند و قرآن را به تجوید بخوانند و در هر زمانی مفسّران را توفیق داد که در تفسیر آن سعی نمایند ـ و الله اعلم»[1]. کلمهٔ «ثُمَّ» دلیل بر جواز تأخیر بیان از وقت خطاب است.

آن‌گاه سیاق قرآنی بیان حال سابق انسان منکر رستاخیز را این‌چنین دنبال می‌کند:

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾

﴿حاشا وکلاّ﴾ نه! هرگز نه! **﴿حق این است که بهرهٔ زودیاب دنیوی را دوست می‌دارید﴾** و همین عامل است که شما را به تکذیب روز قیامت و مخالفت با وحی و قرآن و پیامبر ﷺ وا می‌دارد. کَلاّ: مفید ردع یعنی زجر و توبیخ و بازداشتن از

---

۱ ـ عباراتی را که از شاه ولیّ‌الله دهلوی؛ در این تفسیر شریف نقل کرده‌ام، همراه با ویراستاری است.

انکار آخرت است. پس این آیه هشداری است به انسان که نباید به دنیای زودگذر فریفته شود و ترغیبی است بر شکیبایی، تأمّل، تحمّل و حوصله‌مندی.

وَتَذَرُونَ ٱلْأَخِرَةَ ﴿٢١﴾

﴿و﴾حق این است که ﴿آخرت را﴾ با نعمت‌های آن ﴿فرو می‌گذارید﴾و برای آن کار نمی‌کنید. پس آنچه که شما را از کارکردن برای آخرت باز می‌دارد، همانا اهتمام و اشتیاق شما به نعمت‌های زودگذر دنیاست.

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾

﴿در آن روز چهره‌هایی تازه و خرّم﴾ زیبا، باصفا، شاداب و روشن ﴿است﴾.

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾

﴿نظرکننده‌اند به‌سوی پروردگار خود﴾ یعنی: به‌سوی آفریننده و مالك امر خود می‌نگرند و او را آشکارا به چشم سر می‌بینند. احادیث صحیح نیز متواتراً بر این امر تأکید گذاشته‌اند که بندگان در روز قیامت بی هیچ‌گونه حجابی به‌سوی پروردگارشان می‌نگرند آن گونه که به‌سوی ماه شب چهارده می‌نگرند و این احادیث از صحّت و تواتر بدان پایه قرار دارند که دفع و منع آنها ممکن نیست چنان‌که ابن‌کثیر به نقل آن احادیث پرداخته و به دنبال آن می‌افزاید: «این مسأله به حمدالله در میان صحابه و تابعین و سلف این امّت ﷺ مسئلهٔ اجماعی است چنان‌که در میان ائمّهٔ اسلام نیز مورداتّفاق می‌باشد». در حدیث‌شریف آمده است: «... وَاَكْرَمُهُمْ عَلَى اللّٰهِ مَنْ يَنْظُرُ اِلَى وَجْهِهِ غُدْوَةً وَ عَشِيَّةً ✿ گرامی‌ترینِ اهل بهشت در نزد

خداوند ﷻ کسانی هستند که صبح و شام به‌سوی چهرهٔ پروردگار متعال می‌نگرند».

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾

«و در آن روز چهره‌هایی دژم باشند» یعنی: درهم‌کشیده، عبوس، افسرده و زشت باشند؛ که این چهره‌ها، چهره‌های کفّار است.

تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾

«توقّع کنند که به آنان بلایی بزرگ در رسد» فاقِرَه: بلایی است کمرشکن و بزرگ، گویی از بس بزرگ است، فقرات پشت را می‌شکند.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾

«حاشا وکلا» نه! هرگز نه! ای فرزند آدم! تو نمی‌توانی در روز قیامت کارنامه‌ات را انکار کنی «چون جان به گلوگاهها رسد» یعنی: چون نَفَس، یا روح به گلوگاه رسد. ترقوه: استخوان میان سینه و گردن، یعنی چنبرهٔ گردن است و رسیدن نَفَس به گلوگاه، کنایه از قرار گرفتن در آستانهٔ مرگ می‌باشد.

وَقِيلَ مَنْ ۜ رَاقٍ ﴿٢٧﴾

«و گفته شود: کیست افسونگر؟» یعنی: کسی که پیرامون فرد محتضر حاضر است، می‌گوید: چه کسی بر او دم و دعا می‌کند تا شاید شفا یابد؟ مراد این است

که آیا کسی هست تا او را در چنین حالتی درمان کند، بگردید و اطبّا و دعاخوانان را خبر کنید. امّا آنان نمی‌توانند هیچ چیز از قضای خداوند متعال را از وی دفع کنند. یا «راقٍ» از «رقی» است که در این صورت این سخن از فرشتگان است. یعنی فرشتگان به همدیگر می‌گویند: چه کسی از شما روح او را به جایگاهش می‌برد، فرشتگان رحمت یا فرشتگان عذاب؟.

وَظَنَّ أَنَّهُ ٱلْفِرَاقُ ﴿٢٨﴾

﴿و یقین داند که این وقت جدایی است﴾ یعنی: کسی که روح وی به گلوگاهش رسیده‌است، یقین می‌کند که آن ساعت، ساعت جداشدن از دنیا و خانواده و مال و فرزندان است. حق تعالی با آوردن کلمهٔ «ظن» از یقین به گمان تعبیر نمود، از آن رو که تا وقتی روح در بدن شخص باشد، او به زندگی طمع داشته و به مرگ خویش یقین کامل حاصل نمی‌کند بلکه در عین حال که گمان غالب وی مرگ است امّا با این وجود، کورسویی از امید به زندگانی در نهاد او وجود دارد.

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که روح جوهری است قائم بالذّات که بعد از مرگ بدن باقی می‌ماند زیرا حق تعالی مرگ را فراق نامیده‌است و خودِ این، دلیل بر آن است که روح باقی است؛ چراکه فراق و وصال صفت است و صفت مستدعی وجود موصوف می‌باشد.

وَٱلْتَفَّتِ ٱلسَّاقُ بِٱلسَّاقِ ﴿٢٩﴾

﴿و یک ساق محتضر به ساق دیگر آن بپیچد﴾ در هنگام فرودآمدن مرگ بر وی پس هر دو پایش می‌میرند و ساقهای پایش خشک می‌شوند و او قادر به حرکت‌دادن آنها نیست. آن‌گاه ساقهای او را در کفن می‌پیچانند درحالی‌که روزی

بر آنها جولان می‌کرد و می‌تاخت. ضحّاک در معنی آن می‌گوید: «دو کار بزرگ بر میّت گرد می‌آید: مردم پیکرش را برای کفن‌ودفن آماده مـی‌کنند و فـرشتگان روحش را به جایگاه و مقرّ آن می‌برند».

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ٱلْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾

﴿آن روز روان‌کردن به‌سوی پروردگار توست﴾ یعنی: در آن روز، ارواح پس از بازگرفته‌شدن از اجساد، به‌سوی آفرینندهٔ متعال رانده می‌شوند.

فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ ﴿٣١﴾

﴿پس نه باور داشت﴾ حقایق را این انسان منکر به پیامبر و قرآن و روز آخرت ﴿و نه نماز گزارد﴾ برای پروردگار خویش پس نه به قلبش ایمان آورد و نه هم بـه بدنش عمل کرد.

وَلَـٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٣٢﴾

﴿ولی دروغ انگـاشت و رویگـردان شـد﴾ یـعنی: دروغ انگـاشت پـیامبر ﷺ و فرشتگان و روز آخرت را و از طاعت و ایمان روی گردانید.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ يَتَمَطَّىٰٓ ﴿٣٣﴾

﴿سپس تبخترکنان﴾ یعنی: سرمست و خرامان در راه و رفتارش، افتخارکنان و عشوه کنان به سروضعش ﴿به سوی خانواده‌اش رفت﴾ یا «یَتَمَطّی» بـه ایـن مـعنی

است: او از روی خودبینی و گردنکشی از اجابت دعوتگر حق، سنگینی و کاهلی کرد.

أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٤﴾

ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٥﴾

﴿أَوْلیٰ است بر تو پس أَوْلیٰ است، باز هم أَوْلیٰ است بر تو و أَوْلیٰ است﴾ این خطاب در دنیا یا در آخرت متوجّه کافر مغرور و متبختر است. پس اگر خطاب به وی در دنیا باشد، معنی این است: ای کافر! برایت سزاوارتر است که راهی غیر از این راهی را که در پیش گرفته‌ای، اختیار کنی. باز هم تکرار می‌کنم که سزاوارتر برای تو غیر این راه است؛ سزاوارتر برای تو این است که ایمان آوری و از کتاب خدا ﷻ پیروی کنی. و اگر خطاب در آخرت باشد، معنی این است: ای کافر! برای تو سزاوارتر بود که با غیر این کارنامهٔ سراسر کفرآلود خود ما را ملاقات می‌کردی. باز هم تکرار می‌کنم که این کار برای تو سزاوارتر بود. پس این آیه متضمّن دعوت انسان به سوی این حقیقت است که باید او از مؤمنان راه‌یافته باشد. به قولی معنی این است: ای کافر! بدان که خدای سبحان آنچه را که ناخوش داری به تو می‌پیونداند و این امر بر تو باربار تکرار می‌شود.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «چون آیهٔ (عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿ بر دوزخ نوزده فرشته برگمارده است) [مدثر/ ۳۰] نازل شد، ابوجهل به قریش گفت: مادرانتان به عزایتان بنشینند، فرزند ابی‌کبشه به شما خبر می‌دهد که نگهبانان جهنّم نوزده‌تن‌اند و درحالی‌که شما در شمار بسیار و در شجاعت سرآمد روزگار هستید، آیا هر ده تن از شما عاجز از آن هستند که بر یک تن از نگهبانان جهنّم هجوم برده و او را فراچنگ گیرند؟ پس خداوند ﷻ به پیامبرش وحی کرد

که به ابوجهل بگوید: اَوْلٰی لَکَ فَأَوْلٰی...». مقاتل می‌گوید: رسول خدا ﷺ نزد ابوجهل رفتند و به او گفتند: «وای بر تو، باز هم وای بر تو» و او را به عذاب تهدید کردند. پس ابوجهل گفت: مرا به چه چیز تهدید می‌کنی؟ نه تو می‌توانی علیه من کاری بکنی و نه پروردگارت و من عزیزترین و نیرومندترین اهل این وادی هستم! سپس راه خود کشید و رفت پس این آیه نازل گردید.

أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَـٰنُ أَن يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾

﴿آیا انسان می‌پندارد که به امان خود رها خواهد شد؟﴾ یعنی: مهمل و عبث فروگذاشته خواهد شد؟ پس نه مورد امرونهی قرار خواهدگرفت و نه مورد محاسبه و مجازات و مؤاخذه؟ هرگز چنین نیست. پس این آیه دلیل تحقّق حتمی رستاخیز است زیرا جزادادن بر اعمال، امری است اجتناب ناپذیر؛ تا فرمانبر و نافرمان باهم برابر نباشند.

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ ﴿٣٧﴾

﴿آیا نطفه‌ای از منی نبود که در رَحِم ریخته می‌شد﴾ یعنی: آیا این انسان، قطره‌ای از منی‌ای که در رَحِم ریخته می‌شود، نبود؟.

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٣٨﴾

﴿سپس خون بسته‌ای بود﴾ یعنی: او بعد از نطفه، خون بسته‌ای بود زیرا منی در نخستین مرحله از مراحل تطوّر جنینی خود، به خون بسته تبدیل می‌شود **﴿پس خداوند او را آفرید﴾** یعنی: خداوند متعال بنا بر حساب‌وکتاب دقیقی او را به گوشت

پاره‌ای آفریده‌شده متطوّر ساخت ﴿پس او را موزون ساخت﴾ یعنی: آن‌گاه اندامهای او را درست و برابر کرد و آفرینش او را کامل گردانید و در او روح دمید.

فَجَعَلَ مِنْهُ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰٓ ﴿٣٩﴾

﴿پس﴾ بعد از قراردادن منی در کوران تطوّر جنینی در رَحِم ﴿از آن﴾ یعنی: از منی ﴿دو قسم را﴾ یعنی: دو صنف از نوع انسان را ﴿پدید آورد؛ نرینه و مادینه را﴾ یعنی: مرد و زن را.

أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحْـِۧىَ ٱلْمَوْتَىٰ ﴿٤٠﴾

﴿آیا چنین کسی﴾ که این آفرینش بدیع را انشا کرد و بر آفرینش انسان توانا گردید ﴿قادر نیست که مردگان را زنده کند﴾ یعنی: اجسام را با رستاخیز به همان حالی که در دنیا بوده‌اند، برگرداند؟ قطعاً بر این کار تواناست زیرا اعاده و بازگردانیدن آفرینش از ایجاد نخستین آن آسانتر است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس از شما سورهٔ (لَاْ أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةْ) را می‌خواند و به فرمودهٔ حق تعالی: (أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ) می‌رسد، باید بگوید: بَلیٰ! نه چنان است که پروردگار ما بر زنده کردن مردگان توانا نباشد بلکه او بر آن تواناست». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که چون آن حضرت ﷺ این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «سُبْحَانَكَ وَبَلَىٰ ✿ پاک و منزّه هستی پروردگارا! نه چنان است که توانا نباشی بلکه تو توانا هستی». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس از شما سورهٔ (وَالتِّيْنِ وَالزَّيْتُوْنِ) را می‌خواند و به آخر آن، یعنی: (أَلَيْسَ اللّٰهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِيْنَ) می‌رسد، باید بگوید:

نه چنان است که پروردگار ما احکم‌الحاکمین نباشد بلکه من بر این امر از گواهانم: (بَلٰى وَ اَنَا عَلٰى ذٰلِكُمْ مِّنَ الشّٰاهِدِيْن)... و هر کس سورهٔ (مرسلات) را می‌خواند و به آیهٔ: (فَبِأَيِّ حَدِيْثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُوْن) می‌رسد، باید بگوید: (آمَنّٰا بِا اللّٰهْ) به خداوند ﷻ ایمان آوردیم».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ انسان

مدنی است و دارای سی‌ویک آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح آن با بیان آفرینش انسان و ایجاد وی بعد از عدم، سپس خلیفه کردن وی در زمین و بیان آفرینش تمام خیرات و برکات و معادن و گنج‌هایی که در زمین برای بهره‌برداری وی قرار داده شده است، «انسان» نامیده شد. در صحیح مسلم از ابن عبّاس رضی الله عنهما نقل شده است که رسول خدا ﷺ در نماز بامداد روز جمعه، سوره‌های «آلم. تنزیل» سجده و «هَلْ أتی عَلَی الإِنْسان» را می‌خواندند.

هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَـٰنِ حِينٞ مِّنَ ٱلدَّهۡرِ لَمۡ يَكُن شَيۡـٔٗا مَّذۡكُورًا ﴿١﴾

﴿**به‌تحقیق که آمده‌است بر انسان**﴾ هَلْ: حرف استفهام تقریر و تقریب و در اینجا به معنی «قد» است که مفید تحقیق می‌باشد. یعنی: محققاً آمده‌است بر انسان ﴿**مدّتی از روزگار که چیز قابل ذکری نبود**﴾ به‌قولی: مراد از انسان، آدم علیه السلام است و مدّتی که او در آن چیز قابل ذکری نبود، مدّت چهل سال بود قبل از آن‌که روح

در وی دمیده شود زیرا در آغاز ساختارش از گِل آفریده شد آن‌گاه از لجنی بوی‌ناک و سپس از گِل خشک بازمانده از آن. به‌قولی دیگر: مراد از انسان همهٔ فرزندان آدم‌اند و قولِ راجح نیز همین است، به‌دلیل آیهٔ بعدی که مفسّر آن می‌باشد و تطوّر انسان از نطفه به موجودی متکامل را بیان می‌کند. «حِیْن» مدّت حمل انسان در دوران جنینی و «دهر» زمان ممتدّی است که محدودیّتی ندارد. آری! انسان در این مدّت به سبب ضعف و حقارت خود چیز قابل ذکری نبود. فراء و ثعلب می‌گویند: «معنی این است که آدم در طول آن مدّت چهل سال، پیکر صورت‌نگاری شده‌ای از خاک و گِل بود که نه از آن یادی می‌شد، نه شناخته‌شده بود و نه دانسته می‌شد که اسم او یا هدف از خلقتش چیست، سپس در او روح دمیده شد و پس از آن نامش مطرح گردید و بلندآوازه شد». به‌قولی دیگر معنی این است: روزگارها گذشت و آدم در آن روزگاران دراز نه چیز قابل ذکری بود، نه آفریده شده بود و نه اسم وی برای یکی از مخلوقات شناخته شده بود بلکه او در کتم عدم فراموش شده و غیرقابل‌ذکر بود و این حقیقتی است که احدی منکر آن نیست و دانشمندان طبقات‌الارض نیز بر آن تأکید گذاشته و گفته‌اند: انسان روزگاران درازی بعد از آفرینش خودِ زمین بر روی آن پدید آمده است.

إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَٰهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٢﴾

آن‌گاه حق تعالی در تفسیر آیهٔ قبل ـ بنا برمعنی راجح آن که ذکر شد ـ می‌فرماید: ﴿**هرآینه ما انسان را از نطفهٔ مختلطی آفریدیم**﴾ مراد از انسان در اینجا: جنس انسان یعنی همهٔ فرزندان آدم است و مراد از نطفهٔ درهم‌آمیخته و مختلط: آب منی و نطفهٔ مرد و زن بعد از اختلاط و آمیزش آن دو است. به‌قولی:

«امشاج» آمیخته‌هایی از چند چیز است زیرا نطفه مخلوطی به‌هم‌آمیخته از انواع چیزهای مختلف و انواع طبایع مختلفه‌ای است که انسان از آنها و بر آنها آفریده می‌شود. ﴿تا به آزمونش بکشانیم﴾ یعنی: انسان را درحالی آفریدیم که از آفرینش او قصد آزمونش را داشته‌ایم تا او را به خیر و شرّ و به امر و نهی بیازماییم ﴿پس او را﴾بدین‌سبب ﴿شنوا و بینا ساختیم﴾ یعنی: در او حواسّ را ایجاد کردیم تا ادراکش کامل گشته و آزمودنش ممکن گردد. احتمال دارد که مراد از آیهٔ اوّل، آفرینش آدم قبل از دمیدن روح در وی و مراد از آیهٔ دوم، آفرینش نسل وی باشد. به هر حال دو آیهٔ فوق انسان را به یاد اصل پیدایش انسان که یادآور ناتوانی وی‌اند می‌اندازد و او را به اعتراف بر نعمت و شکر منعم و برآوردن حکمت آفرینش خود که همانا پیروزی در این آزمایش است، برمی‌انگیزد.

إِنَّا هَدَيْنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٣﴾

﴿هرآینه ما راه را به او نشان دادیم، خواه شکرگزار باشد یا ناسپاس﴾یعنی: ما راه هدایت و گمراهی و خیر و شرّ را به انسان نمایانده، او را به آن آشنا ساخته و منافع و مضارّ آنها را به او شناسانده‌ایم به‌طوری‌که او خود به فطرت و عقل خویش بدان راه می‌یابد و نیز ما پیامبران ﷺ را فرستاده، آیات خویش را نازل کرده و ادلّه را برپا کرده‌ایم، خواه او شکرگزار بوده و راه ایمان و عبادت و تقوی را بپوید، یا ناسپاس باشد و کفر بورزد.

إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِينَ سَلَٰسِلَا۟ وَأَغْلَٰلًا وَسَعِيرًا ﴿٤﴾

بعد از آن که حق تعالی دو گروه شکرگزار و ناسپاس را ذکر کرد، اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که چه چیزی را برای آنها آماده کرده است: ﴿ما برای

کافران زنجیرها و بندها و آتش فروزان آماده کرده‌ایم ﴾ تا آنان را به‌وسیلهٔ این چیزها عذاب کنیم. غلّ: چیزی است که دستها با آن بر گردنها بسته می‌شود. سعیر: آتش بسیار افروخته است.

إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿٥﴾

﴿**بی‌گمان ابرار از جامی می‌نوشند** ﴾ ابرار: اهل طاعت و اخلاص، یعنی کسانی‌اند که حقّ خدای عزّوجلّ را ادا می‌کنند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «وَالْبِرُّ مَا اِطْمَأَنَّتْ اِلَيْهِ النَّفْس * برّ چیزی است که روان بدان آرام گیرد». کأس: پیالهٔ شراب است ﴿**که آمیزهٔ آن کافور است** ﴾ یعنی: کافور با آن آمیخته می‌شود تا بوی و طعم شراب کامل و لذّت‌بخش‌تر گردد.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾

﴿**چشمه‌ای که بندگان** ﴾ درستکار و مقرّب ﴿**خداوند از آن می‌نوشند** ﴾ یعنی: آن آب کافور عبارت است از چشمهٔ شرابی است که بندگان درستکار و مقرّب از آن می‌نوشند. یا درحالی شراب خویش را می‌نوشند که آن شراب به آب چشمهٔ کافور آمیخته است ﴿**و هرگونه که بخواهند جاریش می‌کنند** ﴾ یعنی: بهشتیان آن چشمه را به هرجایی از بهشت که بخواهند، روان می‌کنند و از آن هر گونه که بخواهند، بهره می‌گیرند پس از آنجا به اینجا و از اینجا به آنجا جدول می‌کشند و جویها روان می‌کنند چنان‌که نهر جدول‌کشی گردیده و به اینجا و آنجا برده می‌شود. مراد این است که آن چشمه، تحت امر و تصرّف ایشان است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در بهشت چهار چشمه وجود دارد؛ دو چشمه از آنها از زیر عرش روانند که خداوند ﷻ از یکی از آنها چنین یاد کرده‌است: (يُفَجِّرُونَهَا

تَفْجِيْرا) و آن دیگر چشمهٔ زنجبیل است . دو چشمهٔ دیگر از فراز عرش فوّاره‌زنند که یکی از آنها را خداوند ﷻ چنین یاد کرده است : چشمه‌ای است در آن که سلسبیل نامیده می‌شود و دیگری چشمهٔ تسنیم است » . حسن بصری می‌گوید : « چشمهٔ تسنیم مخصوص مقرّبان و به عنوان آب شرب ایشان است که از آن برای ابرار آمیزه‌ای است چنان‌که از چشمه‌های زنجبیل و سلسبیل نیز برای ابرار آمیزه‌ای است » . امام رازی می‌گوید : « از این آیات که در ذکر عذاب شیوهٔ اختصار و در شرح ثواب شیوهٔ تفصیل به‌کار برده شده ، این دلالت بر می‌آید که جانب رحمت غالب‌تر و قوی‌تر است » .

يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُۥ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾

و آن بندگان درستکار و مقرّب خداوند ﷻ که ذکر شد : ﴿**به نذر وفا می‌کنند**﴾ یعنی : آنها چون برای خدای سبحان نذر کنند ، به نذر خود وفا می‌کنند . نذر در اصطلاح شریعت : چیزی است که شخص مکلّف برای نیل به رضای خداوند متعال بر خویشتن واجب می‌گرداند؛ از نماز ، یا روزه ، یا قربانی ، یا غیر این از اموری که شرعاً بر ذمّهٔ وی واجب نبوده‌است ﴿**واز روزی که شرّ آن دامنگستر است می‌ترسند**﴾ مراد این است که آنها از روز قیامت می‌ترسند؛ روزی که شرّ آن فاش ، درازدامن و چنان گسترده است که همهٔ آسمانها و زمین را در بر می‌گیرد زیرا آسمان در آن روز شگافته شده و ستارگان پراکنده و پاشان می‌گردند و زمین به‌سختی تکانده شده و کوهها درهم کوفته و ویران می‌گردند .

وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾

﴿**و**﴾ آن بندگان درستکار و مقرّب خداوند ﷻ ﴿**طعام را با وجود دوست‌داشتنش**

به مسکین و یتیم و اسیر اطعام می‌کنند ﴾ یعنی: با آن‌که خوراکی کم دارند و خودشان آن را دوست داشته و به آن تمایل دارند امّا با این حال آن خوراکی را به منظور کسب رضای خداوند ﷻ بر این سه گروه اطعام می‌کنند. یا معنی این است: طعام را به انگیزهٔ حبّ الهی به آنان اطعام می‌کنند. مسکین: نیازمند فقیر و یتیم: کسی است که پدر ندارد. اسیر: کسی از کفّار است که در جنگی اسلامی اسیر می‌گردد. البتّه کلمهٔ اسیر شامل مؤمن و برده و زندانی نیز می‌شود. شایان ذکر است که رسول‌اکرم ﷺ دو حقّ اسیر به نیکی سفارش کرده‌اند چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «به اسیران خیراندیش باشید». بنابراین، اطعام اسیر مشرک عمل قربتی به‌سوی خداوند ﷻ است و اطعام اسیران اوّلاً بر امام (دولت) واجب است و اگر دولت به آن نپرداخت، بر مسلمانان واجب می‌گردد. خاطرنشان می‌شود که عامّهٔ علما نیکی به کفّار موجود در بلاد اسلامی را احازه داده‌اند و این از نوافل است نه از واجبات. امام رازی می‌گوید: «بدان که مجامع طاعات در دو امر محصور است: تعظیم امرالله که (یُوْفُوْنَ بِاالنَّذْرِ) بدان اشاره دارد و شفقت بر خلق الله که (یُطْعِمُوْنَ الطَّعَام) ناظر بر آن است». ابن‌جریر در تفسیر «اَسِیْرا» می‌گوید: «رسول خدا ﷺ اهل اسلام را به‌اسارت نمی‌گرفتند[1] و این آیه دربارهٔ اسیران اهل شرک نازل گردید و رسول اکرم ﷺ مسلمانان را به رفتار نیک با آنها دستور می‌دادند».

اهل تفسیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گویند: آیهٔ کریمه دربارهٔ علی و فاطمه رضی‌الله‌عنهما و کنیزکی از آنها به‌نام فضّه نازل گردید ـ هرچند این داستان از نظر سند به صحّت نرسیده‌است. قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که این آیه دربارهٔ همهٔ نیکان (ابرار) نازل شده‌است».

---

۱ ـ امّا امروزه اهل اسلام یک‌دیگر را به‌اسارت می‌گیرند. نمونهٔ آن جنگ خانگی فعلی در افغانستان است. عجب این که گاهی به اسیر مسلمان نان نمی‌دهند و او را درمان نمی‌کنند تا به خواری و زاری بمیرد.

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُورًا ﴿٩﴾

و آن بندگان درستکار و مقرّب خداوند ﷻ در دل با خود می‌گویند: **﴿جز این نیست که ما فقط برای خشنودی خداوند شما را اطعام می‌کنیم﴾** پس، از شما انتظار پاداش و عمل متقابل را نداشته و با این عمل ثنا و ستایش مردم را نمی‌طلبیم. البتّه خداوند ﷻ این امر را از دلهای ایشان دانست و از این روی ایشان را بدان ستود **﴿از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی﴾** بلکه این عمل ما خالصاً لوجه‌الله بوده و طلب رضای خداوند ﷻ نخستین هدف ما است و هدف دوم ما هم ترس از روز قیامت و هول و هراسهای آن می‌باشد.

إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴿١٠﴾

و آن بندگان درستکار و مقرّب خداوند ﷻ می‌گویند: **﴿ما از پروردگارمان روز عبوسی را هراسناکیم﴾** که از هول و سختی آن چهره‌ها ترش و درهم کشیده می‌شود، روز **﴿نهایت دشواری را﴾** قَمطَرِیر: یعنی سخت دشوار و تاریک و وحشتناک.

فَوَقَىٰهُمُ ٱللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَلَقَّىٰهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ﴿١١﴾

﴿پس خداوند ایشان را از شرّ آن روز نگهداشت﴾ یعنی: از ایشان شرّ آن روز را دفع کرد به‌سبب این که ایشان از خشم وی می‌ترسیدند و به بندگان نیازمند وی غذا می‌دادند **﴿و به ایشان شادابی و خوشحالی ارزانی داشت﴾** حق تعالی به‌جای ترشرویی‌ای که در کفّار است، به ایشان تازگی و صفای چهره و خرّمی و شادمانی دل ارزانی داشت. نَضرَة: سپیدی و صفا و پاکی و خرّمی چهره از اثر نعمت است.

وَجَزَىٰهُم بِمَا صَبَرُواْ جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾

﴿ **و ایشان را دربرابر صبرشان** ﴾ بر ادای واجبات، پرهیزشان از محرّمات و بخشیدن اموال به نیازمندان؛ ﴿ **بوستانی پاداش داد** ﴾ که از آن برخوردار می‌شوند ﴿ **و جامهٔ ابریشمین** ﴾ پاداش داد که آن را می‌پوشند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی‌الله عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ از صبر مورد سؤال قرار گرفتند پس در پاسخ فرمودند: «اَلصَّبْرُ اَرْبَعَةٌ: اَوَّلُها اَلصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدَمَةِ الْأُوْلٰى، وَالصَّبْرُ عَلٰى اَداءِ الْفَرائِضِ، وَالصَّبْرُ عَلٰى اِجْتِنابِ مَحارِمِ‌اللّٰهِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْمَصائِبِ ✿ صبر بر چهار نوع است: اوّل آن صبر در هنگام برخورد اوّل با صدمه است، دوم صبر بر ادای فرایض است، سوم صبر بر اجتناب از محرّمات الهی است و چهارم صبر بر مصائب است». امام رازی می‌گوید: «بدان که این آیه یکی از دلایل این امر است که سختی‌های آخرت جز به اهل عذاب نمی‌رسد».

مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿١٣﴾

﴿ **در آنجا** ﴾ یعنی: در بهشت ﴿ **بر تخت‌ها تکیه زنند** ﴾ بهشتیان بر اورنگها و تختهای مکلّل به حجله‌ها و سراپرده‌ها تکیه زنند ﴿ **در آنجا نه گرمای خورشیدی را بینند و نه سرمای سختی** ﴾ بلکه هوای بهشت معتدل و بس فرحبخش است. زمهریر: سردی شدید است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هَوَاءُ الْجَنَّةِ سَجْسَجٌ لاٰ حَرٌّ وَ لاٰ قَرٌّ ✿ هوای بهشت معتدل است، نه گرم است و نه سرد». سَجْسَج: سایهٔ گسترده است، مانند سایهٔ طلوع بامداد تا طلوع خورشید.

وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَـٰلُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ﴿١٤﴾

﴿و سایه‌های آن به ایشان نزدیک باشد﴾ یعنی: سایه‌های درختان بهشت به بهشتیان نزدیک است و بر ایشان سایبانی می‌کند تا بر طرب و نعمت ایشان بیفزاید، هرچند که در بهشت نه خورشیدی است و نه مهتابی، همان طوری که شانهٔ موی بهشتیان از طلا و نقره است، هرچند که در بهشت نه پلیدی‌ای است و نه گرد و غباری. ﴿و میوه‌های آن در کمال دسترس‌پذیری است﴾ یعنی: میوه‌های بهشت چنان برای تناول‌کنندگان رام ساخته شده است که شخص بهشتی در حالات ایستاده، نشسته و به‌پهلو آرمیده یکسان به آن دسترسی دارد پس نه آن درختان دور است که دستهای بهشتیان از آنها برگردد و نه درختان بهشت خار و خاشاکی دارد.

وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِـَٔانِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا۠ ﴿۱۵﴾

﴿و ظروف سیمین و کوزه‌های بلورین پیرامون آنها گردانده می‌شود﴾ یعنی: در هر وقت و هر زمانی که بهشتیان بخواهند، خدمتکاران بر ایشان شراب را با ظروف و کوزه‌هایی که از نقره است، می‌گردانند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «هیچ‌چیز در بهشت نیست مگر این که شما در دنیا مشابه آن را داده شده‌اید، بجز کوزه‌هایی که از نقره است». فرق در میان «آنیه» و «اکواب» این است که: اکواب؛ جامهایی است بدون دسته امّا آنیه؛ ظروفی است دارای دسته، مانند قدح و کوزه.

قَوَارِيرَا۠ مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿۱۶﴾

﴿آبگینه‌هایی از سیم﴾ یعنی: آبگینه‌ها و ظروف بلورین اهل بهشت از نقره است پس سپیدی نقره و صفا و درخشش شیشه هردو در آنها جمع شده‌است در حالی که آبگینه‌ها و شیشه‌های دنیا از ریگ و ماسه است. بدین‌سان خدای عزّوجلّ برتری آبگینه‌های بهشتی را که اصل آنها از نقره است امّا درخشش و شفّافیّت آنها تا

بدانجاست که آنچه در اندرون آنهاست، از بیرون آنها دیده می‌شود، گوشزد می‌نماید ﴿که آنها را به‌اندازه پیموده‌باشند﴾ یعنی: ساقیان بهشتی در جامهای بلورین نقره‌ای همان مقدار شراب می‌ریزند که بهشتیان می‌خواهند؛ نه بیش و نه و کم. حتّی آن ظروف در شکل و محتوای خود چنان برابر و به‌هنجار ساخته شده‌اند که صاحب خود را سیراب سازند، نه بیش و نه کم.

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا ﴿١٧﴾

﴿و در آنجا به آنان از جامی که آمیزهٔ آن زنجبیل است می‌نوشانند﴾ اعراب شراب را با آمیزهٔ زنجبیل، لذیذ و دلپذیرتر می‌ساختند. زنجبیل گیاهی است معروف که در بلاد شام و هند و چین می‌روید. پس گاهی شراب بهشتیان به کافور آمیخته می‌شود ـ چنان‌که گذشت ـ و کافور در طبیعت خود سرد است و گاهی به زنجبیل آمیخته می‌شود که در طبیعت خود گرم است تا اعتدال لازم پدید آید. امّا مقرّبان از هرکدام آنها که بخواهند، شرابی خالص می‌نوشند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر چه که خدای عزّوجلّ در قرآن از بهشت یاد کرده، در دنیا جز نام چیز دیگری از آنها وجود ندارد».

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا ﴿١٨﴾

﴿از چشمه‌ای در آن﴾ می‌نوشند ﴿که سلسبیل نامیده می‌شود﴾ یعنی: زنجبیل در بهشت چشمه‌ای دارد که سلسبیل نامیده می‌شود. سلسبیل در لغت نام آبی است که در نهایت روانی و گوارایی بوده و بسیار زود و راحت در حلقوم فرو رود.

۞ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا

مَّنثُورًا ﴿۱۹﴾

﴿**و بر گرد آنان پسرانی جاودانی می‌گردند**﴾ پسرانی که همیشه بر جوانی و طراوت و تازگی و خرّمی خویش باقیند، نه پیر می‌شوند، نه شادابی آنها دگرگون می‌شود و نه می‌میرند ﴿**چون ایشان را ببینی، پنداری که ایشان مرواریدهایی از رشته افشانده‌شده هستند**﴾از بس که باصفا، زیبا، شاداب و دلربایند. خداوند متعال آن پسران را به مروارید افشانده تشبیه کرد زیرا ایشان در خدمتگزاری سریع‌اند، برخلاف حورعین که ایشان را به مروارید نهفته تشبیه نمود زیرا ایشان زیر بار خدمت قرار داده نمی‌شوند و برای عشق‌ورزیدن فارغ‌بالند. ابن‌کثیر می‌گوید: «نه نیکوتر از این، تشبیهی وجود دارد و نه از مروارید افشانده در مکانی زیبا و باصفا، منظره‌ای دلرباتر و زیباتر وجود دارد».

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿۲۰﴾

﴿**و چون آنجا را بنگری**﴾ یعنی: چون نگاهت را آنجا در بهشت بیفگنی ﴿**نعمتی فراوان**﴾ و وصف‌ناپذیر ﴿**و ملکی بی‌کران می‌بینی**﴾ که هرگز قدر و اندازهٔ آن را در حدّ و حصر نتوان آورد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: عمربن‌خطّاب رضی الله عنه نزد رسول خدا ﷺ آمد در حالی که آن حضرت ﷺ بر حصیری از برگ درختان خرما که درشتی آن بر پهلوی مبارکشان اثر کرده بود خوابیده بودند. پس عمر رضی الله عنه گریست. رسول خدا ﷺ فرمودند: چه چیز تو را به گریه وا داشته‌است؟ عمر رضی الله عنه گفت: کسریٰ، هرمز و پادشاه حبشه و فرمانروایی‌شان را به‌یاد آوردم و درحالی‌که شما فرستادهٔ خداوند جل جلاله هستید، بر حصیری از خرما قرار دارید! [پس، از این حال شما بر من رقّت دست داد و بی‌اختیار گریستم]. رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا

راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آنِ ما؟ پس این آیه نازل گردید: (وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَمُلْكاً كَبِيْرا).

عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوٓا۟ أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَىٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿٢١﴾

﴿**بهشتیان را جامه‌هایی از ابریشم نازک سبز و ابریشم ستبر در بر است**﴾سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر است ﴿**و به دستبندهای سیمین آراسته شوند**﴾و در سورۀ «فاطر» آمده‌است: (يُحَلَّوْنَ فِيْهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ ۞ در آنجا به دستبندهای زرّین آراسته شوند». این تنوّع دلیل بر آن است که بهشتیان از هر دو نوع دستبند پوشانده می‌شوند و هر کس هر چه را که دلش بخواهد، می‌پوشد ﴿**و پروردگارشان به آنان شرابی پاکیزه می‌نوشاند**﴾ابوقلابه و ابراهیم نخعی می‌گویند: «ابتدا به ایشان غذا آورده می‌شود و چون غذا به‌آخر رسید آن‌گاه شرابی پاکیزه به ایشان تقدیم می‌شود پس می‌نوشند و بر اثر آن شکمهایشان خرد و متناسب می‌شود و عرقی چون بوی مشک از بدنهایشان سرازیر می‌گردد». از علی عليه السلام روایت شده‌است که فرمود: «چون اهل بهشت به دروازۀ بهشت برسند، خداوند متعال به ایشان شراب پاکیزه‌ای ـ غیر از آن شرابهایی که در آیات قبل ذکر شد ـ می‌نوشاند. پس در آنجا دو چشمه را می‌یابند... آن‌گاه از یکی از آنها می‌نوشند که این شراب اندرونشان را از کینه و حسد و غلّ‌وغش و اخلاق پست پاک می‌گرداند و سپس از دیگری غسل می‌کنند که بر اثر آن، شادابی و خرّمی نعمت‌های بهشت بر ایشان نمایان می‌شود».

إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا ﴿٢٢﴾

﴿این جزایی برای شماست﴾ یعنی به بهشتیان گفته می‌شود: این انواع نعمتها، جزایی برای شماست دربرابر اعمالتان. یعنی: اینها پاداش اعمال شماست ﴿و سعی شما مشکور است﴾ یعنی: سعی شما در نزد ما ستوده، پذیرفته و مورد پسند است. شایان ذکر است که: شکر خدای سبحان در برابر عمل بنده، قبول اوست طاعت وی را.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْءَانَ تَنزِيلًا ﴿٢٣﴾

﴿هرآینه ما قرآن را بر تو چنان‌که بایدوشاید فرودآوردیم﴾ یعنی: آن را به تدریج و بخش‌بخش بر تو فرودآوردیم نه به‌یکباره و تو بر عکس آنچه که مشرکان ادّعا می‌کنند، آن را از نزد خود نیاورده‌ای. بدین‌سان خدای عزّوجلّ با تأکیدات گوناگون و از جمله ذکر ضمیر «نَحْنُ» بعد از ذکر ضمیر «اَنَا» فرود آوردن قرآن بر بندهٔ خود را مؤکّد می‌گرداند تا بسیاری مؤکّدات هرگونه شکّ و شبهه‌ای را از دلها بزداید.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿٢٤﴾

﴿پس بر حکم پروردگار خود شکیبایی کن﴾ که از جملهٔ حکم و قضای وی، به‌تأخیرانداختن پیروزی‌ات تا میعادی است که حکمت حق تعالی آن را اقتضا می‌کند ﴿و از آنان از هیچ گناهکار یا ناسپاسی اطاعت نکن﴾ یعنی: احدی از کسانی را که مرتکب گناهی گردیده یا در کفر فرو رفته‌اند، فرمان مبر. آثِمْ: بدکاری است که آشکارا مرتکب گناه می‌شود. کَفُورْ: کسی است که بر کفر خود تعصّب داشته و در آن افراط می‌نماید به طوری که آشکارا کفر خود را اعلان می‌کند. مفسّران می‌گویند: مراد از این دو تن در هنگام نزول آیه، عتبه‌بن‌ربیعه و ولیدبن‌مغیره

بودند زیرا عتبه به رسول خدا ﷺ گفت: از سر این کار برگرد تا دخترم را به تو تزویج کنم چراکه دخترانم از زیباترینهای قریش‌اند. و ولیدبن مغیره به ایشان گفت: از این راه برگرد تا آن قدر به تو مال بدهم که راضی شوی زیرا من از ثروتمندترینهای قریش هستم. پس رسول خدا ﷺ از اوّل سورهٔ «حٰمٓ. السّجده» تا آیهٔ [۱۳]: (فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ إِنِّي أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ) را بر آنان تلاوت کردند. در این هنگام آن دو تن از رسول خدا ﷺ دست برداشتند و یکی از آنها گفت: وقتی محمّد این آیات را خواند، پنداشتم که همینک کعبه فروخواهدافتاد.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این است: چرا با آن که رسول خدا ﷺ از هیچ کس از کفّار و فجّار فرمان نمی‌بردند، از فرمان‌بردن از آنان نهی شدند؟ پاسخ این است که پیامبر ﷺ قدوه و الگوی امّت می‌باشند و نهی ایشان، نهی امّت است چنان که این نهی به این واقعیّت اشاره دارد که مردم همیشه به توجیه و ارشاد نیاز دارند، ازآن رو که گرایش به شرّ و فساد در اندرون بشر نهفته‌است و اگر کسی از توفیق و ارشاد الهی بی‌نیاز می‌بود، بی‌شک آن کس پیامبر معصوم ﷺ بود بنابراین، بر هر مسلمانی واجب است که به‌سوی خداوند ﷻ به زاری و نیاز متوجّه گردد تا حق تعالی وی را از خواهشهای پلید و شهوات گمراه‌کن مصون و محفوظ بدارد.

وَٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٥﴾

وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَٱسْجُدْ لَهُۥ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٦﴾

﴿**و یاد کن پروردگار خود را در هر صبح و شام**﴾ یعنی: بر یاد پروردگار خود مداومت کن و برای او در اوّل و آخر روز نماز بگزار. پس مراد از اوّل روز: نماز

بامداد و مراد از آخر آن: نماز ظهر و عصر است. بنابراین، این دستور نمازهای بامداد و ظهر و عصر را در بر می‌گیرد **﴿و در بخشی از شب برای او سجده کن﴾** یعنی: در برخی از ساعات شب برای حق تعالی نماز بگزار. مراد نمازهای مغرب و عشاء است **﴿و او را در بخش بلندی از شب به پاکی یاد کن﴾** یعنی: برای او در وقت درازی از شب ـ که دو سوم، یا نصف، یا ثلث آن است ـ نماز تهجّد بگزار.

إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ يُحِبُّونَ ٱلْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَآءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾

﴿بی‌گمان اینان بهرهٔ زودیاب را دوست دارند﴾ یعنی: کفّار مکّه و موافقانشان، بهرهٔ زودیاب را که همانا بهرهٔ دنیای زودگذر است، دوست دارند و آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند **﴿و روزی گرانبار را﴾** که روز قیامت است **﴿پشت سر خود می‌افگنند﴾** روز قیامت ازآن رو گرانبار نامیده شد که پر از سختی و هول و هراس است. پس آنان برای روز آخرت آمادگی نمی‌گیرند و به آن اهمّیّتی نمی‌دهند.

نَّحْنُ خَلَقْنَٰهُمْ وَشَدَدْنَآ أَسْرَهُمْ ۖ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَآ أَمْثَٰلَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿٢٨﴾

﴿ماییم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آنها را استوار کرده‌ایم﴾ یعنی: ما بندها و اعضای وجود آنان را به وسیلهٔ رگ و پی و رشته‌های عصبی به یک‌دیگر محکم پیوند داده‌ایم **﴿و چون بخواهیم، آنان را به نظایرشان تبدیل می‌کنیم﴾** یعنی: اگر بخواهیم، آنان را نابود کرده و کسان دیگری را جانشینشان می‌گردانیم که برای ما فرمان‌پذیر باشند.

إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذْكِرَةٌ ۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا ﴿٢٩﴾

﴿بی‌گمان این﴾ سوره ﴿پندی است﴾ و موعظه‌ای ﴿تا هر که خواهد، راهی به‌سوی پروردگار خود در پیش گیرد﴾ با ایمان و فرمان‌بردن از او و پیامبرش.

وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾

﴿و نمی‌خواهید مگر آن که خدا بخواهد﴾ یعنی: نمی‌توانید به‌سوی پروردگار خویش راهی در پیش گیرید مگر این‌که حق تعالی خود چنین چیزی را بخواهد پس کار به او سبحانه‌وتعالی مفوّض است نه به شما و خیر و شرّ به دست بلاکیف اوست، نه به دست شما لذا صِرفَ خواست و ارادهٔ بنده نه خیری را برای او به ارمغان می‌آورد و نه شرّی را از او دفع می‌کند مگر این‌که خداوند ﷻ به این کار اذن دهد ﴿همانا خداوند علیم و حکیم است﴾ پس او به کسی که شایستگی هدایت را دارد، داناست لذا راه هدایت را به‌رویش هموار گردانیده و اسباب آن را برایش آماده می‌گرداند و نیز او به آن کس که مستحقّ گمراهی است داناست پس او را از راه هدایت برمی‌گرداند. و در هر حال حکمت بالغه از آنِ اوست لذا هرچیز را در جای مناسب آن قرار می‌دهد.

يُدۡخِلُ مَن يَشَآءُ فِي رَحۡمَتِهِۦۚ وَٱلظَّٰلِمِينَ أَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمَۢا ﴿٣١﴾

﴿هرکه را خواهد به رحمت خویش﴾ یعنی: به بهشت خویش ﴿در می‌آوردد﴾ زیرا بهشت با رحمت خداوند ﷻ قابل دسترسی است ﴿و برای ظالمان﴾ کافر ﴿عذابی دردناک آماده کرده‌است﴾ که همانا عذاب جهنّم است. بدین‌سان خدای عزّوجلّ بر این حقیقت تأکید می‌گذارد که هدایت و گمراهی هر دو به خواست و مشیّت اوست ولی او به فضل خویش هدایت و به عدل خویش گمراه می‌کند. البتّه عام بودن مشیّت حق تعالی در خیر و شرّ، منافی با اختیار انسان نیست زیرا اختیار انسان نیز در محدودهٔ خود نافذ می‌باشد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مرسلات

مکّی است و دارای پنجاه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌نام مطلع خود: (وَالْمُرْسَلات...) که خداوند ﷻ بدان سوگند خورده‌است، «مرسلات» نامیده شد.

فضیلت آن: ابن‌عبّاس ﷺ از مادرش روایت کرده است که رسول خدا ﷺ در نماز مغرب سورهٔ «مُرْسَلات» را می‌خواندند. نقل است که ابن‌عبّاس ﷺ سورهٔ «مُرْسَلات» را می‌خواند، در این اثنا امّ‌الفضل به وی گفت: فرزندم! با خواندن این سوره به خاطرم آوردی؛ این سوره آخرین چیزی است که شنیدم رسول خدا ﷺ آن را در نماز مغرب می‌خوانند.

وَٱلۡمُرۡسَلَٰتِ عُرۡفٗا ﴿١﴾

﴿قسم به فرستادگان پیاپی﴾ ابن‌کثیر می‌گوید: «قول قوی تر این است، که مراد از فرستادگان پیاپی، بادهایی است که چون موی گردن اسب که پشت سر هم بر آن روییده‌است، پیاپی می‌آیند». قرطبی نیز می‌گوید: «جمهور مفسّران برآنند که

مراد از مرسلات، بادهاست». به‌قولی‌دیگر: مراد از «مرسلات» فرشتگان فرستاده‌ای هستند که وحی و امر و نهی پروردگار را بر وجهی نیکو، یا به طور پیاپی می‌آورند.

فَٱلْعَـٰصِفَـٰتِ عَصْفًا ﴿٢﴾

﴿پس قسم به تندبادهای سخت﴾ که به‌قصد انجام مأموریّت خود ـ یعنی آوردن نعمت یا عذاب ـ فرستاده می‌شوند. به‌قولی: «عاصفات» فرشتگانی‌اند که بر بادها گمارده می‌شوند و آنها را تند می‌رانند. به‌قولی‌دیگر: آنها فرشتگانی هستند که ارواح کافران را به تندی می‌رانند.

وَٱلنَّـٰشِرَاتِ نَشْرًا ﴿٣﴾

﴿و قسم به افشانندگان افشانگر﴾ که ابرهای بادآورِباران زا را آن‌گونه که پروردگار عزّوجلّ بخواهد، می‌پراکنند. یا مراد از «ناشرات» فرشتگانی‌اند که بر ابرها گماشته‌اند و آنها را می‌پراکنند. یا مراد فرشتگانی‌اند که در هنگام فرودآوردن وحی، بالهای خود را در فضا می‌گشایند و می‌افشانند.

فَٱلْفَـٰرِقَـٰتِ فَرْقًا ﴿٤﴾

﴿پس قسم به جداکنندگان به جداکردنی﴾ مراد فرشتگانی هستند که با پیامهای الهی‌ای که فرود می‌آورند، حقّ و باطل و حلال و حرام را از هم جدا می‌کنند.

فَٱلْمُلْقِيَـٰتِ ذِكْرًا ﴿٥﴾

﴿پس قسم به فرشتگان فرودآورندهٔ وحی﴾ که وحی را بر انبیا ﷺ القا می‌کنند. صاحب تفسیر «الأساس» می‌گوید: «قول راجح این است که از پنج سوگند یادشده در اینجا، فقط سوگند دوم یعنی (فَالْعَاصِفَات) به بادها تعلّق دارد و سوگندهای دیگر مربوط به فرشتگان است». به‌قولی دیگر: سه سوگند اوّل به بادها و سوگند چهارم و پنجم به فرشتگان تعلّق دارد. شایان ذکر است که وجه مناسبت میان بادها و فرشتگان، لطافت و سرعت حرکت آنهاست.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ﴿٦﴾

﴿خواه عذری باشد یا هشداری﴾ یعنی: فرشتگان وحی را به‌عنوان عذرنمایاندن و اتمام حجّت خدای عزّوجلّ بر خلقش، یا به‌عنوان هشدار عذابش، بر پیامبران ﷺ فرود می‌آورند. یا فرشتگان وحی را به‌عنوان عذر و حجّتی برای حق‌پرستان و هشداری برای باطل‌پرستان، فرود می‌آورند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾

آری! سوگند به آنچه ذکر شد ﴿که آنچه وعده یافته‌اید، قطعاً رخ خواهد داد﴾ این آیه جواب قسم‌هاست؛ یعنی آنچه که به شما در مورد وقوع قیامت، دمیدن در صور و برانگیختن اجساد وعده داده شده، خواه‌ناخواه رخ می‌دهد.
سپس خدای سبحان نشانه‌های این رخداد حتمی‌الوقوع را این گونه روشن می‌سازد:

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ﴿٨﴾

﴿پس آن‌گاه که ستارگان تیره شوند﴾ یعنی: نور و روشنی آنها محو گردد.

وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ فُرِجَتْ ﴿٩﴾

﴿و آن‌گاه که آسمان شکافته شود﴾ و پاره‌پاره گردد.

وَإِذَا ٱلْجِبَالُ نُسِفَتْ ﴿١٠﴾

﴿و آن‌گاه که کوهها از جا کنده شوند﴾ و در فضا بر باد روند و هیچ اثری از آنها باقی نماند و جایگاههای آنها با سطح زمین برابر گردد.

وَإِذَا ٱلرُّسُلُ أُقِّتَتْ ﴿١١﴾

﴿و آن‌گاه که برای پیامبران میقاتی تعیین کنند﴾ به منظور داوری و فیصلهٔ نهایی میان ایشان و امّتهایشان. یعنی: در آن هنگام آنچه که وقوع آن حتمی است، روی می‌دهد.

لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ ﴿١٢﴾

﴿برای چه روزی تعیین وقت شده است﴾ تا پیامبران علیهم السلام گواهی‌شان در مورد امّت‌هایشان را برپادارند؟.

لِيَوْمِ ٱلْفَصْلِ ﴿١٣﴾

﴿**برای روز فصل**﴾ که در آن میان مردم برمبنای اعمالشان داوری و فیصله نهایی صادر می‌شود سپس به‌سوی بهشت یا دوزخ پراکنده می‌شوند.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا يَوۡمُ ٱلۡفَصۡلِ ﴿١٤﴾

آن‌گاه حق تعالی برای افگندن تعجّب در مورد هولناک بودن روز قیامت این سؤال را مطرح می‌کند: ﴿**و تو چه دانی که روز فصل چیست؟**﴾ یعنی: آن روز، روز وقوع رخداد هولناک و عظیمی است که وصف و مقدار هول و هراس آن در تصوّر بشر نمی‌گنجد لذا پاسخ این سؤال در درون آن نهفته است.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿١٥﴾

﴿**وای در آن روز**﴾ هولناک ﴿**بر تکذیب کنندگان**﴾ وَیْل: تهدید به نابودی و هلاکت است. ابن‌کثیر می‌گوید: این روایت که «ویل» وادی‌ای در جهنّم است صحیح نیست. شایان ذکر است که تهدید و تهویل با جملهٔ: (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِيْن) در نُه جای دیگر از این سوره نیز برای تأکید و تبیین بیشتر تکرار شده است چنان‌که در سورهٔ «رحمان» نیز نظیر آن، یعنی: (فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰان) تکرار شده است.

أَلَمۡ نُهۡلِكِ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾

﴿**مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟**﴾ یعنی: آیا کفّار امّتهای گذشته چون اقوام نوح، عاد، ثمود و دیگران را از زمان آدمؑ تا کفّار ستیزه‌جوی زمان محمّدﷺ با عذاب دنیا هلاک نکردیم؛ آن‌گاه که پیامبرانشان را تکذیب کردند؟.

ثُمَّ نُتۡبِعُهُمُ ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿۱۷﴾

﴿سپس پسینیان را ﴾ یعنی: کفّار مکّه، موافقانشان و نیز امثالشان از کفّار قرنهای دیگر را که به تکذیب محمّد ﷺ می‌پردازند ﴿در پی آنان می‌آوریم ﴾ و این سنّت ما در مورد آنهاست.

كَذَٰلِكَ نَفۡعَلُ بِٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿۱۸﴾

﴿با مجرمان چنین می‌کنیم ﴾ یعنی: هر مشرکی را این‌چنین نابود می‌کنیم؛ یا در دنیا یا در آخرت.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿۱۹﴾

﴿وای در آن روز بر تکذیب کنندگان ﴾ یعنی: وای در روز هلاک بر تکذیب کنندگان کتابها و پیامبران خداوند ﷻ. تکرار این آیه ـ چنان‌که گفتیم ـ برای تأکید است.

أَلَمۡ نَخۡلُقكُّم مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ﴿۲۰﴾

﴿مگر شما را از آبی بی‌مقدار﴾ یعنی: از آبی ضعیف و حقیر که همانا آب نطفه (منی) است ﴿نیافریدیم؟ ﴾.

فَجَعَلۡنَٰهُ فِي قَرَارٖ مَّكِينٍ ﴿۲۱﴾

﴿پس آن را در جایگاهی استوار قرار دادیم﴾ یعنی: در جایگاهی محفوظ و محکم که همانا رَحِم است. و هر کس از چگونگی محیط امن و حمایت‌شده‌ای که برای جنین قرار داده شده است آگاه شود، دقّت اعجاز این آیه را درمی‌یابد.

إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢٢﴾

﴿تا مدّتی معین﴾ که همانا مدّت بارداری است.

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ ٱلْقَـٰدِرُونَ ﴿٢٣﴾

﴿پس به‌اندازه سامان دادیم و چه نیک توانابیم﴾ یعنی: اعضا و اوصاف جنین و همهٔ احوال و اطوار آن را بر همان وصفی قرار دادیم که خواسته‌ایم پس ما نیکو سامان دهنده و آفریننده‌ای هستیم.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٤﴾

﴿وای در آن روز بر تکذیب کنندگان﴾ قدرت ما بر این ساماندهی، یا بر تکذیب کنندگان تجدید آفرینش.

أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾

﴿مگر زمین را جمع‌کننده نگردانیده‌ایم؟﴾ به طوری که همگان را فرا می‌گیرد و در خود جمع می‌کند؟ کفاتْ: فراگرفتن و جمع‌کردن است.

أَحۡيَآءٗ وَأَمۡوَٰتٗا ﴿٢٦﴾

﴿چه برای زندگان و چه برای مردگان؟﴾ یعنی: زمین در سطح خود فراگیر زندگان است و زندگان بر روی آن در منازل و جایگاههای خویش به‌سر می‌برند. همچنین زمین فراگیرنده و جمع کنندهٔ مردگان است در بطن خود. خلیل می‌گوید: «کفت، برگردانیدن یک چیز از پشت به رو یا از رو به پشت است پس معنی کَفَاتْ این است که آدمیان از خاک زمین به وجود می‌آیند، سپس به‌عنوان زندگان بر روی آن حیات می‌گذرانند آن‌گاه مجدّداً به‌صورت مردگان در آن برمی‌گردند».

وَجَعَلۡنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ شَٰمِخَٰتٖ وَأَسۡقَيۡنَٰكُم مَّآءٗ فُرَاتٗا ﴿٢٧﴾

﴿و در آن کوههای پایدار وبلند پدید آوردیم و به شما آبی شیرین﴾ و گوارا ﴿نوشانیدیم﴾ پس این همه، شگرف‌تر و شگفت‌انگیزتر از رستاخیز و احیای مردگان است.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٢٨﴾

﴿وای در آن روز بر تکذیب کنندگان﴾ نعمتهای ما، که نعمتهای یادشده نیز از جملهٔ آنهاست.

ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ مَا كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾

﴿بروید﴾ ای دروغ‌انگاران ﴿به‌سوی همان چیزی که آن را دروغ می‌شمردید﴾ این سخن را نگهبانان جهنّم از سر تحکّم و کوبیدن تکذیب کنندگان و منکران به آنان

می‌گویند. یعنی: بروید به‌سوی عذاب دوزخ که آن را در دنیا دروغ می‌شمردید.

ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ ظِلّٖ ذِي ثَلَٰثِ شُعَبٖ ﴿٣٠﴾

﴿**بروید به‌سوی سایه‌ای دارای سه شاخه**﴾ یعنی: به‌سوی سایه‌ای از دود جهنّم که با شعله‌های کوه‌پیکر خود چنان بلند گردیده که به سه شاخهٔ جداگانه تقسیم شده است؛ در زیر آن سایه‌ها بروید تا کار حساب به‌پایان آید.

لَّا ظَلِيلٖ وَلَا يُغۡنِي مِنَ ٱللَّهَبِ ﴿٣١﴾

﴿**که نه سایهٔ سرد است و نه از گرمی آتش بازمی‌دارد**﴾ یعنی: آن دود نه مانند سایه‌های دنیا سرد است و نه گرمای سوزان جهنّم را از شما بازمی‌دارد.

إِنَّهَا تَرۡمِي بِشَرَرٖ كَٱلۡقَصۡرِ ﴿٣٢﴾

﴿**هرآینه دوزخ شراره‌هایی مانند قصر می‌افگند**﴾ یعنی: هر شراره‌ای از شراره‌های دوزخ که آن را می‌افگند، در بزرگی خود مانند کاخی از کاخهاست. شرر: شعله‌ای است که از آتش پراکنده می‌شود. قصر: بنایی عظیم و برجی است آسمان خراش.

كَأَنَّهُۥ جِمَٰلَتٞ صُفۡرٞ ﴿٣٣﴾

﴿**گویی آن شررها شتران زردرنگ سیه تاب‌اند**﴾ فرّاء می‌گوید: «صفر؛ شتران سیه‌تاب‌اند و هیچ شتر سیه‌تابی نیست مگر این‌که دل به زردی می‌زند، از این

جهت اعراب شتران سیه‌تاب را صفر نامیده‌اند». دانشمندان گفته‌اند: چون شرر به هوا پراکنده شده فروافتد و در آن باقی‌مانده‌ای از رنگ آتش باشد، شبیه‌ترین چیز به شتر سیه‌تاب است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٤﴾

﴿وای در آن روز بر تکذیب کنندگان﴾ پیامبران خدا ﷺ و روز آخرت.

هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ ﴿٣٥﴾

﴿این روزی است که سخن نگویند﴾ کافران از هول و هراس آنچه که در محشر روی داده‌است.

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ﴿٣٦﴾

﴿و نه به آنان اجازه داده می‌شود که عذرخواهی کنند﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ به آنان این اجازه را نیز نمی‌دهد که عذری را پیشکش کنند بلکه حجّت بر آنها تمام گردیده و دیگری عذری برایشان باقی نمانده‌است. شایان ذکر است که عرصات قیامت حالات گونه گونی دارد و این دو آیه ناظر بر یکی از این حالات می‌باشد زیرا کفّار در حالت و موقف دیگری سخن می‌گویند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٧﴾

﴿وای در آن روز بر تکذیب کنندگان﴾ روز جزا.

هَٰذَا يَوْمُ ٱلْفَصْلِ ۖ جَمَعْنَٰكُمْ وَٱلْأَوَّلِينَ ﴿۳۸﴾

﴿**این همان روز فصل**﴾و داوری ﴿**است، شما را با پیشینیان گردآوردیم**﴾ **یعنی**: به کفّار گفته می‌شود: این همان روز داوری و فیصلهٔ نهایی است که در آن میان خلایق فیصله می‌شود و در آن حق از باطل جدا می‌شود پس ای کفّار قریش و ای تکذیب کنندگان این امّت! ما شما را در این روز با کفّار امّتهای گذشته گردآوردیم.

فَإِن كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ ﴿۳۹﴾

﴿**پس اگر نیرنگی دارید**﴾ **یعنی**: اگر هم‌اکنون در دفع کردن عذاب از خود بر نیرنگی توانایید؛ ﴿**پس در حقّ من بسگالید**﴾ **یعنی**: آن نیرنگ را علیه من به‌اجرا درآورید. این آیه مفید نهایت تحقیر، تخجیل، تعجیز و توبیخ کفّار است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۴۰﴾

﴿**وای در آن روز بر تکذیب کنندگان**﴾ عذاب روز قیامت زیرا در آن روز هیچ حیله و تدبیری در نجات از عذاب ندارند.

إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي ظِلَٰلٍ وَعُيُونٍ ﴿۴۱﴾

﴿**هرآینه متّقیان در سایه‌ساران و کنار چشمه‌سارانند**﴾ **یعنی**: مؤمنان پرهیزکار از شرک ـ بر خلاف تکذیب‌کنندگان مشرک ـ در سایه‌ساران درختها و قصرها قرار دارند، نه همچون سایه‌ای که برای کفّار از دود گرمازا و خفقان‌آور جهنّم

پدید آورده شده‌است ـ چنان‌که گذشت.

وَفَوَٰكِهَ مِمَّا يَشۡتَهُونَ ﴿٤٢﴾

﴿و﴾ همچنین متّقیان ﴿در میوه‌هایی﴾ هستند ﴿که دلخواهشان است﴾ و بدان رغبت دارند. این آیه دلالت می‌کند بر این‌که نعمتهای بهشت بر طبق رغبت و میل بهشتیان در دسترس است، برخلاف نعمتهای دنیا که وجود آنها به امکانات دست داشته بستگی دارد.

كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٤٣﴾

به ایشان گفته می‌شود: ﴿به‌پاداش آنچه می‌کردید﴾ در دنیا از اعمال شایسته ﴿بخورید و بنوشید، خورد و نوشی خوش و گوارا﴾.

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٤٤﴾

﴿ما نیکوکاران را بدین‌گونه جزا می‌دهیم﴾ یعنی: ما نیکوکاران را دربرابر اعمالشان به مانند این پاداش بزرگ جزا می‌دهیم پس ای انسانها! عمل خود را نیکو سازید تا چنین پاداشی را دریافت دارید.

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٤٥﴾

﴿وای در آن روز بر تکذیب کنندگان﴾ بهشت چراکه آنان در آن روز در بدبختی بزرگی قرار دارند در حالی که مؤمنان در نعمتی پایدار و سعادتی خوشگوار به‌سر

می‌برند.

كُلُواْ وَتَمَتَّعُواْ قَلِيلاً إِنَّكُم مُّجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾

﴿**بخورید و بهره‌مند باشید**﴾ شما ای منکران در دنیا ﴿**اندکی**﴾ یعنی: به مدّت اندک و کوتاهی زیرا بهرهٔ دنیا اندک است ﴿**چراکه شما مجرمید**﴾زیرا مشرکان مجرم‌اند و بنابراین، شایستگی انعام و تکریم دائمی را ندارند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٧﴾

﴿**وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان**﴾ به خدا، پیامبرانش و روز آخرت که خود را دربرابر بهره‌ای اندک در معرض عذاب همیشگی قرار داده‌اند. تکرار این آیه ــ چنان که گفتیم ــ برای افزودن بر سرزنش و کوبیدن آنهاست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُواْ لَا يَرْكَعُونَ ﴿٤٨﴾

﴿**و چون به آنان**﴾یعنی: به آن گروه نادان کافر ﴿**گفته شود: نماز بگزارید، نماز نمی‌گزارند**﴾ مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ قبیلهٔ ثقیف که از نمازگزاردن امتناع کردند، نازل گردید. مقاتل می‌گوید: «رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: مسلمان شوید و آنان را به ادای نماز دستور دادند امّا آنها گفتند: خم نمی‌شویم زیرا خم‌شدن بر ما ننگ و رسوایی است. پس رسول خدا ﷺ فرمودند: لاخَيْرَ فِيْ دِيْنٍ لَيْسَ فِيْهِ رُكُوعٌ وَ لاٰ سُجُوْد ❁ در دینی که رکوع و سجده نداشته‌باشد، خیری نیست».

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۴۹﴾

﴿**وای در آن روز بر تکذیب کنندگان**﴾ اوامر خدای سبحان و نواهی وی.
پس این در مجموع ده نوع از انواع بیم‌دهی و تهدید در این سوره است که خداوند متعال کفّار را بدانها هشدار داده است.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُۥ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۰﴾

﴿**پس به کدامین سخن بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟**﴾ یعنی: اگر کفّار به قرآن باور ندارند، به کدامین سخن غیراز قرآن باور می‌دارند؟ زیرا قرآن خود معجزه و مشتمل بر حجّتهای روشن و معانی و مضامین بزرگ و برتر است پس اگر به این معجزهٔ درخشان ایمان نیاورند، قطعاً بعد از آن دیگر کتب الهی را به هیچ حال تصدیق نمی‌کنند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس سورهٔ (وَ الْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً) را می‌خواند و به آیهٔ (فَبِأَيِّ حَدِيْثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونْ) می‌رسد، باید بگوید: آمَنْتُ بِاللّٰهِ وَ بِمٰا أَنْزَلَ ✿ به خدای عزّوجلّ و به آنچه که نازل کرده‌است، ایمان آوردم».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نبأ

مکّی است و دارای چهل آیه است.

وجه تسمیه: این سوره، «عمّ» و «نبأ» نامیده می‌شود زیرا با این فرمودهٔ خدای تبارک‌وتعالی: (عَمَّ يَتَسٰائَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيْمِ) که مراد از آن خبر روز رستاخیز است، افتتاح شده است.

عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ ﴿١﴾

﴿**دربارهٔ چه از یک‌دیگر می‌پرسند**﴾ کافران؟ مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: چون رسول خدا ﷺ به رسالت مبعوث شدند و به مردم مکّه از یگانگی خداوند ﷻ و از زنده‌شدن پس از مرگ خبر دادند و بر آنان قرآن تلاوت کردند، کفّار شروع کردند به سؤال کردن از یک‌دیگر و می‌گفتند: برای محمّد چه اتّفاقی افتاده‌است؟ او چه چیزی به‌همراه آورده‌است؟ پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود. سپس سؤالشان را با این فرمودهٔ خویش پاسخ داد:

عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٢﴾

﴿**از آن خبر بزرگ سؤال می‌کنند**﴾ آن خبر بزرگ، همانا خبر نزول قرآن عظیم‌الشّأن می‌باشد زیرا قرآن از توحید و تصدیق پیامبر و وقوع رستاخیز خبر می‌دهد. به‌قولی‌دیگر: مراد از آن خبر بزرگ، خبر زنده‌شدن پس از مرگ است. ابن‌کثیر می‌گوید: «قول قوی‌تر نیز همین قول است».

ٱلَّذِي هُمۡ فِيهِ مُخۡتَلِفُونَ ﴿٣﴾

﴿**که دربارهٔ آن باهم اختلاف دارند**﴾ یعنی: خبر بزرگی که در آن اختلاف دارند، در مورد قرآن است؛ زیرا بعضی از آنان آن را سحر می‌پندارند، بعضی شعر، بعضی تکهّن و غیب‌گویی و بعضی هم می‌گویند که قرآن افسانه‌های پیشینیان است. یا در مورد قیامت اختلاف دارند زیرا کسانی به آن ایمان دارند و کسانی آن را انکار می‌کنند، کسانی در آن شک دارند و کسانی یقین.

كَلَّا سَيَعۡلَمُونَ ﴿٤﴾

﴿**نه چنان است**﴾ که مشرکان می‌پندارند ﴿**به‌زودی خواهند دانست**﴾ حقیقت امر را. این هشدار و زجر و توبیخ سختی برای کفّار است که مجدّداً برای مبالغه و تشدید در هشداردهی و وعید با این هشدار تکان‌دهنده دنبال می‌شود:

ثُمَّ كَلَّا سَيَعۡلَمُونَ ﴿٥﴾

﴿**باز هم نه چنان است، به‌زودی خواهند دانست**﴾ یعنی: هرگز سزاوار نیست که

دربارهٔ قرآن، یا قیامت اختلاف کنند زیرا قرآن و باورهای این دین حقّ است لذا کسانی که بدان کفر می‌ورزند، به‌زودی فرجام تکذیبشان را خواهند دانست.

آن‌گاه خداوند متعال به ذکر برخی از مظاهر قدرت عظیم خود بر آفرینش اشیای عجیب و پدیده‌های شگرف که خود دلیل قدرت وی بر امر معاد و غیرآن است، پرداخته و نه پدیده از آنها را این‌گونه برمی‌شمارد:

أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ مِهَـٰدًا ﴿٦﴾

﴿آیا زمین را مهادی نگردانیدیم؟﴾ مَهادْ: زیرانداز و فرش است، همچون گهواره که برای کودک گسترده می‌شود تا بر آن خوابانده شود.

وَٱلْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾

﴿و﴾ آیا ﴿کوهها را چون میخ‌هایی نگردانیدیم؟﴾ یعنی: کوهها را مانند میخهایی برای زمین گردانیدیم تا آرام گیرد و نجنبد، همچنان‌که خیمه با میخ محکم ساخته می‌شود.

این آیه بازتابگر معجزهٔ علمی‌ای از معجزات قرآن است زیرا دانشمندان علم جیولوجی در عصر ما به این نتیجه رسیده‌اند که هر کوهی ریشهٔ میخ مانندی در عمق زمین دارد که حجم آن در زیر زمین برابر با ارتفاع آن بر روی زمین می‌باشد.

وَخَلَقْنَـٰكُمْ أَزْوَٰجًا ﴿٨﴾

﴿و شما را جفتها آفریدیم﴾ یعنی: جفتهای نرینه و مادینه که هر یک از دیگری

بهره می‌گیرید و در اثر این بهره گیری جنسی شما، توالد و تناسل پدید می آید.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾

﴿ **و خواب شما را مایهٔ آرامش** ﴾ و آسایش ابدانتان ﴿ **گردانیدیم** ﴾ زیرا قوای انسان با خواب تجدید گردیده و عقل و جسم وی هردو نشاط خود را بازمی‌یابند. سُبات: این است که انسان درحالی‌که روح در بدنش ساری و جاری است، از حرکت بازماند و این بازماندن از حرکت و تسلیم شدن اختیاری یا جبری به برهه‌ای از آرامش، ضرورتی از ضرورتهای هر موجوده زنده، رازی از رازهای قدرت آفریننده و نعمتی از نعمت‌های عظیم اوست که هیچ نیرویی جز ذات ذوالجلال قادر به بخشیدن آن نمی‌باشد.

وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾

﴿ **و شب را لباسی قراردادیم** ﴾ که تاریکی آن شما را می‌پوشاند و این پوشش برای انجام منافع شما و پنهان کردن چیزهایی است که دوست ندارید دیگران در آن ناظر احوال شما باشند و تحقّق‌بخش فوایدی است که برآوردن آنها در روز میسّر نیست چنان‌که لباس انسان را پوشانده و او را از گرما و سرما حفظ می‌کند و عورتش را از انظار پنهان می‌دارد.

وَجَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾

﴿ **و روز را وقت تلاش معاش قراردادیم** ﴾ تا در روشنی آن به طلب آنچه که سبب برپایی معیشتتان می‌شود، تلاش کنید و ارزاقی را که خدای عزّوجلّ قسمتتان

نموده‌است، به دست آورید.

وَبَنَيۡنَا فَوۡقَكُمۡ سَبۡعٗا شِدَادٗا ﴿١٢﴾

﴿**و بر فرازتان هفت آسمان استوار**﴾ که در خلقت و آفرینش خود محکم و نیرومند است ﴿**بنا کردیم**﴾.

وَجَعَلۡنَا سِرَاجٗا وَهَّاجٗا ﴿١٣﴾

﴿**و چراغی درخشان آفریدیم**﴾ مراد از آن: خورشید جهانتاب است که خدای عزّوجلّ در آن هم نور، هم گرما و انرژی، آفریده‌است و کلمهٔ «وَهج»، جامع هر دو معنی، یعنی نور و گرما می‌باشد.

وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡمُعۡصِرَٰتِ مَآءٗ ثَجَّاجٗا ﴿١٤﴾

﴿**و از ابرهای متراکم آبی ریزان فروداوردیم**﴾ مُعْصِراتْ: ابرهایی است که به آب در هم فشرده می‌شود امّا هنوز نباریده‌است. ثُجاجْ: فروریزنده به کثرت است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَفْضَلُ الْحَجِّ اَلْعَجُّ وَالثَّجّ ❁ بهترین حج بالانمودن صدا به لبّیک‌گفتن و ریختن خون حیوان هدیه است».

لِّنُخۡرِجَ بِهِۦ حَبّٗا وَنَبَاتٗا ﴿١٥﴾

﴿**تا به‌سبب آن دانه وگیاه را برویانیم**﴾ یعنی: تا به‌سبب آن آب ریزان از ابرها،

دانه‌هایی را از زمین بیرون آوریم که قوت و غذای شماست؛ مانند گندم، جو و غیره. نبات: عبارت از علوفهٔ چهارپایان و سایر گیاهان خوردنی است.

وَجَنَّٰتٍ أَلۡفَافًا ﴿١٦﴾

﴿و﴾نیز تا برویانیم به سبب آن آب ریزان ﴿باغهای درهم پیچیده و انبوه را﴾یعنی: باغهایی را کهٔ بعضی به بعضی‌دیگر درهم پیچیده‌اند، از آن رو که شاخه‌های آنها به هر سو دویده است و بسیار پرشاخ‌وبرگ گردیده‌اند. شایان ذکر است که دو آیهٔ: (لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَّ نَبٰاتاً وَ جَنّٰاتٍ اَلْفٰافا) شامل هر سه نوع رستنی‌ای می‌شود که از زمین می‌روید که عبارت‌اند از:

۱ ـ رستنی‌ای که دارای غلاف و پوشش است، مانند دانه‌های غذایی.

۲ ـ رستنی‌ای که غلاف و پوشش ندارد، مانند گیاهان و علفها که این دو نوع دارای ساق نیستند.

۳ ـ رستنی دارای ساق و تنه که عبارت از درختانند و چون بسیار انبوه شوند، بوستان (جنّت) نامیده می‌شوند، ازآن رو که یک محلّ را می‌پوشانند.

پس این پدیده‌های نُه گانه‌ای که برشمرده شد، نظر به حدوث و امکان و تجدّد خود، بر وجود آفرینندهٔ مختار دلالت می‌کنند چنان‌که استواری و محکمی آنها بر کمال علم و حکمت ذاتی حق تعالی دلالت می‌نماید و چون کمال حق تعالی در این اوصاف ثابت گردید، به‌طور قطع امکان حشر نیز ثابت می‌شود. از اینها گذشته در بیرون‌آوردن گیاهان بعد از خشک‌شدن آنها، بر امکان بیرون‌آوردن مردگان از گورها و برانگیختنشان بعد از مرگ دلیل ظاهری حسّی‌ای وجود دارد که نزدیک به اذهان است و افزون بر همهٔ اینها، هریک از چیزهای نه گانهٔ یادشده نعمتی است عظیم که می‌باید با شکر و سپاس استقبال شود و شکر آن با انجام دادن طاعات است پس نباید با ارتکاب معصیت که ناسپاسی است، بدرقه گردند.

إِنَّ يَوْمَ ٱلْفَصْلِ كَانَ مِيقَـٰتًا ﴿١٧﴾

﴿**بی‌گمان روز فصل**﴾ یعنی: روز داوری میان اهل کفر و ایمان، میان نیکوکار و بدکار و میان اهل حق و اهل باطل؛ ﴿**هنگامی معین است**﴾ یعنی: آن روز، مجمع و میعادگاهی معیّن برای پیشینیان و پسینیان است که در آن به ثواب و عقابی که وعده داده شده‌اند، می‌رسند. این روز «فصل» نامیده شد زیرا خداوند ﷻ در آن میان خلقش فیصله و داوری می‌کند.

يَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿١٨﴾

﴿**روزی که در صور دمیده شود**﴾ صُور: بوقی است که اسرافیل ؑ در آن می‌دمد و از آن صدای مهیبی بیرون می‌آید ﴿**پس فوج فوج بیایید**﴾ یعنی: شما گروه گروه و توده توده، هر امّتی همراه با پیامبرش از قبرهایتان به‌سوی موقف محشر و عرصه‌گاه حساب می‌آیید.

وَفُتِحَتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتْ أَبْوَٰبًا ﴿١٩﴾

﴿**و آسمان شگافته شود**﴾ برای فرود آمدن فرشتگان ﴿**پس شود دروازه دروازه**﴾ یعنی: آسمان دارای درهای بسیاری می‌گردد تا فرشتگان از آن دروازه‌ها فرود آیند.

وَسُيِّرَتِ ٱلْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾

﴿**و کوهها روان ساخته شوند و چون سرابی گردند**﴾ یعنی: کوهها از جاهای خود

در هوا روان ساخته شده و از مقرّ خود برکنده شوند و چون گردی به هوا پراکنده شوند به طوری که بیننده می‌پندارد که آن کوهی است زیرا بر صورت کوه است درحالی‌که حقیقتاً در آنجا کوهی نیست بلکه محضاً غباری است و بس.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿۲۱﴾

﴿**بی‌گمان جهنّم کمینگاهی است**﴾ یعنی: جهنّم در حکم و قضای الهی کمینگاهی است که نگهبانان آن در کمین کفّار نشسته‌اند تا آنهارا در آن عذاب کنند. یا دوزخ خود کمین‌کننده است و در انتظار کفّاری است که به‌سوی آن می‌آیند چنان‌که کمین‌کننده در انتظار شکار خویش می‌باشد تا به‌سوی آن آید.

لِلطَّـٰغِينَ مَـَٔابًا ﴿۲۲﴾

﴿**که برای سرکشان بازگشتگاهی است**﴾ و کسانی که با مخالفت اوامر پروردگار، طغیان و سرکشی اختیار کرده‌اند، به‌سوی آن رجوع کرده و درآن فرود می‌آیند.

لَّـٰبِثِينَ فِيهَآ أَحْقَابًا ﴿۲۳﴾

﴿**که روزگاری دراز در آن درنگ می‌کنند**﴾ یعنی: سرکشان تا آن‌گاه که روزگاران باقی است در دوزخ درنگ می‌کنند. حَقْب: برهه‌ای دراز و دیرپا از زمان است که چون بگذرد، برهه‌ای‌دیگر به دنبال آن می‌آید، سپس برهه‌ای دیگر و همین‌گونه قطعات به‌هم‌پیوستهٔ زمان تا ابد به هم می‌پیوندند. شایان ذکر است که «حقب» و «حقبه» در سخن به کار گرفته نمی‌شود مگر این‌که گوینده پیاپی آمدن زمانها را مدّ نظر داشته‌باشد.

لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ﴿٢٤﴾

﴿**در آنجا نه خنکی‌ای می‌چشند و نه شربتی**﴾ یعنی: سرکشان در جهنّم، یا در آن روزگاران دراز هیچ خنکی‌ای را که با آن از گرمای سوزان جهنّم لختی بیاسایند نمی‌چشند و نه نوشیدنی‌ای را که به آنان در رفع تشنگی‌شان نفعی برساند. بَرْد: بر خواب نیز اطلاق می‌شود.

إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ﴿٢٥﴾

﴿**جز آب جوشان**﴾ حَمِيم: آب جوش است ﴿**و چرکابه‌ای**﴾ که زردآب و چرک و خونابهٔ دوزخیان می‌باشد.

جَزَآءً وِفَاقًا ﴿٢٦﴾

﴿**جزایی است مناسب**﴾ یعنی: این عذابشان موافق و مناسب با اعمال و گناهانشان می‌باشد؛ پس گناهی بزرگتر از شرک و عذابی بزرگتر از آتش دوزخ وجود ندارد و چنان‌که اعمالشان بد است، خداوند ﷻ به آنان جزایی موافق با آن می‌چشاند.

إِنَّهُمْ كَانُوا۟ لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿٢٧﴾

﴿**آنان بودند که حساب‌وکتابی را توقع نمی‌داشتند**﴾ یعنی: نه آنان به ثوابی طمع داشتند و نه از حسابی بیمناک بودند زیرا به رستاخیز ایمان نداشتند.

وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا كِذَّابًا ﴿٢٨﴾

﴿و آیات ما را سخت تکذیب می‌کردند﴾ یعنی: آنها آیات قرآنی و حجّت‌ها و دلایلی را که خداوند متعال به وسیلهٔ پیامبران ﷺ بر خلقش فرود آورده بود، سخت تکذیب می‌کردند.

وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَـٰهُ كِتَـٰبًا ﴿٢٩﴾

﴿و هرچیزی را به صورت کتابی ضبط کرده‌ایم﴾ یعنی: هر چیز را در لوح محفوظ نوشته و به‌شمار آورده‌ایم تا فرشتگان آن را بشناسند. یا مراد اعمال بندگان است که فرشتگان نگهبان آنها را نوشته‌اند.

فَذُوقُواْ فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ﴿٣٠﴾

﴿پس بچشید که جز عذاب هرگز بر شما نمی‌افزاییم﴾ یعنی: این سخن به اهل دوزخ گفته می‌شود؛ به‌سبب کفر و تکذیبشان به آیات الهی و افعال زشت و ناصوابشان پس آنان به‌طور همیشه در روند روزافزونی از عذاب الهی قرار دارند. عبدالله‌بن‌عمرو رضی الله عنه می‌گوید: «بر اهل دوزخ آیه‌ای سخت‌تر از این آیه نازل نشده‌است».

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿٣١﴾

﴿مسلماً پرهیزگاران را رستگاری‌ای است﴾ مَفاز: رستگاری و دستیافتن به مطلوب و نجات از آتش دوزخ، یا تفرّجگاهی است. ابن‌کثیر معنی دوم را ترجیح

داده‌است زیرا خداوند ﷻ بعد از آن می‌فرماید:

حَدَآئِقَ وَأَعۡنَـٰبٗا ﴿۳۲﴾

﴿**بوستانهایی است**﴾ مُثمر و مشجّر ﴿**و درختان انگوری است**﴾ **عطف انگور بر** بوستانها ازقبیل عطف خاص بر عام است، امری که خود بر بزرگی شأن آن درختان دلالت می‌کند.

وَكَوَاعِبَ أَتۡرَابٗا ﴿۳۳﴾

﴿**و دوشیزگان نارپستان**﴾ یعنی: برای بهشتیان دوشیزگانی است که **پستانهایشان** برجسته و برآمده‌است و فروافتاده نیست، که این دوشیزگان ﴿**همسال**﴾ یعنی: در سنّ‌وسال خود برابرند.

وَكَأۡسٗا دِهَاقٗا ﴿۳۴﴾

﴿**و**﴾ برای پرهیزگاران ﴿**جامهای سرشار**﴾ پر از شراب است.

لَّا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوٗا وَلَا كِذَّـٰبٗا ﴿۳۵﴾

﴿**در آنجا نه لغوی می‌شنوند و نه دروغی**﴾ یعنی: پرهیزگاران نه در بهشت سخن لغوی را می‌شنوند و نه هم به یک‌دیگر دروغ می‌گویند، برخلاف آنچه که در مجالس شراب‌نوشی دنیا روی می‌دهد زیرا بهشت سرای سلامتی است پس هر آنچه که در آن وجود دارد، از نقص و عیب مبرّاست. لغو: سخنان باطل و بیهوده

است .

جَزَآءً مِّن رَّبِّكَ عَطَآءً حِسَابًا ﴿٣٦﴾

﴿**پاداشی است از سوی پروردگارت**﴾ یعنی: پروردگار متعال بهشتیان را بدانچه ذکر شد، دربرابر ایمان و اعمال شایستهٔ ایشان پاداش می‌دهد ﴿**بخششی**﴾است به ایشان ﴿**حساب کرده‌شده**﴾یعنی: به اندازه‌ای است که در حکم و وعدهٔ پروردگار سبحان مستحق و سزاوار آن هستند زیرا حق تعالی برای هر نیکی از ده تا هفتصد ثواب وعده داده‌است و نیز برای گروهی پاداشی مقرّر کرده‌است که نهایت و اندازه‌ای ندارد. یا «حِسَاباً» به این معنی است که این پاداش ایشان را بسنده و کافی است چنان‌که اعراب می‌گویند: «أَعْطانِيْ فَأَحْسَبَنِيْ ✿ به من آن قدر زیاد بخشید که گفتم دیگر بس است». و از آن است: «حَسْبِيَ اللّٰه ✿ خداوند ﷻ مرا بس است».

رَّبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ٱلرَّحْمَٰنِ ۖ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿٣٧﴾

آری! آنچه ذکر شد، پاداشی است از سوی پروردگارت؛ همان که ﴿**پروردگار آسمانها و زمین**﴾است ﴿**و آنچه که مابین آنهاست، الله رحمان که از جانب او اجازهٔ سخن‌گفتن ندارند**﴾ یعنی: توان آن را ندارند که از وی سؤال کنند مگر در امری که برایشان اجازه داده‌است و اختیار شفاعت‌کردن را نیز ندارند، جز به اجازه و دستور وی.

يَوۡمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ صَفّٗاۖ لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَقَالَ صَوَابٗا ﴿٣٨﴾

﴿**روزی که روح و فرشتگان به صف ایستند**﴾ مراد از روح در اینجا فرشته‌ای از فرشتگان است. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «روح فرشته‌ای است عظیم که در آفرینش خود از بزرگترین فرشتگان می‌باشد». ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «روح فرشته‌ای است بزرگتر از آسمانها و زمین». نسفی می‌گوید: «قول جمهور این است که روح: جبرئیل علیه السلام است». به‌قولی: «روح لشکری از لشکریان خدای عزّوجلّ است که فرشته نیستند». به‌قولی‌دیگر: «آنان ارواح بنی‌آدم‌اند که در صفّی می‌ایستند و فرشتگان در صفّی‌دیگر و این امر در میان دو دمیدن اسرافیل علیه السلام ـ قبل از آن‌که ارواح به اجسام برگردانده شوند ـ روی می‌دهد». ﴿**سخن نگویند**﴾ حاضران محشر ﴿**مگر کسی که رحمان به او اجازه داده‌باشد**﴾ در امر شفاعت. یا سخنی نگویند مگر در مورد کسی که خدای رحمان برای او اجازهٔ سخن‌گفتن داده‌است ﴿**و**﴾ آن شخص ازجمله کسانی باشد که ﴿**گفته‌باشد**﴾ در دنیا ﴿**سخن صواب**﴾ یعنی: به توحید گواهی داده‌باشد. یا اجازهٔ سخن گفتن داده نمی‌شود مگر برای کسی که در امر شفاعت سخنی صواب و درست بگوید. بیضاوی می‌گوید: «هرگاه این گروه که از بهترین خلایق و نزدیکترینِ آنها به خدای سبحان هستند، اجازهٔ سخن‌گفتن را نداشته‌باشند پس غیرایشان چگونه اجازهٔ آن را خواهند داشت؟».

ذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَن شَآءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ مَـَٔابًا ﴿٣٩﴾

﴿**این**﴾ روز ایستادنشان بر وصفی که ذکر شد، همانا ﴿**روز حقّ است**﴾ یعنی:

روزی رخدادنی و متحقّق است که حتماً واقع می‌شود ﴿پس هرکه خواهد راه بازگشتی به‌سوی پروردگار خود بگیرد﴾ با انجام اعمال شایسته و در پیش گرفتن برنامه‌ای که او را به سر منزل قرب و رضای حق تعالی می‌رساند.

إِنَّآ أَنذَرۡنَٰكُمۡ عَذَابٗا قَرِيبٗا يَوۡمَ يَنظُرُ ٱلۡمَرۡءُ مَا قَدَّمَتۡ يَدَاهُ وَيَقُولُ ٱلۡكَافِرُ يَٰلَيۡتَنِي كُنتُ تُرَٰبَۢا ﴿٤٠﴾

﴿هرآینه ما شما را از عذاب نزدیکی هشدار دادیم، روزی که آدمی آنچه را دو دست وی پیش فرستاده بود﴾ از خیر یا شرّ ﴿بنگرد و کافر گوید: ای کاش من خاک بودم﴾ از آن رو که کافر انواع عذابی را که خدای سبحان برایش آماده کرده‌است، مشاهده می‌کند. ابن‌کثیر نقل می‌کند که: خداوند ﷻ چهارپایان را برای انتقام‌گرفتن از همدیگر گرد می‌آورد و بعد از آن‌که از یک‌دیگر انتقام‌کشی می‌کنند به خاک تبدیل می‌شوند، در آن وقت است که کافر حالی همانند حال آنها را آرزو می‌کند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نازعات

مکّی است و دارای چهل‌وشش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با سوگند الهی به «نازعات» که عبارت از فرشتگان قبض کنندهٔ ارواح بنی‌آدم‌اند، «نازعات» نامیده شد. نام دیگر این سوره «ساهره» یعنی «زمین محشر» است که بیان آن در آیهٔ (۱۴) آمده‌است.

وَٱلنَّـٰزِعَـٰتِ غَرۡقًا ﴿١﴾

﴿**سوگند به کسانی‌که ارواح را به سختی بیرون می‌کشند**﴾ یعنی: سوگند به فرشتگانی که ارواح بندگان را از اجسادشان با کشیدنی سخت بیرون می‌کشند چنان‌که کشنده کمان دو سوی آن را به سختی می‌کشد چراکه آن فرشتگان ارواح را از انتهای بدن بیرون می‌کشند.

وَٱلنَّـٰشِطَـٰتِ نَشۡطًا ﴿٢﴾

﴿و سوگند به فرشتگانی که بیرون می‌آورند بیرون‌آوردنی﴾ یعنی: ارواح را از اجساد به سرعت و سهولت بیرون می‌آورند. نشط: گرفتن به‌سرعت است. به‌قولی: ناشطات؛ بیرون‌آورندگان ارواح مؤمنانند به‌نرمی و راحتی و نازعات: بیرون‌کشندگان ارواح کافرانند به‌سختی و درد.

وَٱلسَّٰبِحَٰتِ سَبۡحٗا ﴿٣﴾

﴿و سوگند به فرشتگانی که شناکنان شناورند﴾ یعنی: فرشتگانی که برای رساندن فرمان خداوند ﷻ شناکنان و شتابان از آسمان فرود می‌آیند.

فَٱلسَّٰبِقَٰتِ سَبۡقٗا ﴿٤﴾

﴿پس سوگند به فرشتگانی که سبقت می‌گیرند به سبقت‌کردنی﴾ ایشان فرشتگانی‌اند که ارواح مؤمنان را سبقت‌کنان به‌سوی بهشت می‌برند.

فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا ﴿٥﴾

﴿پس سوگند به فرشتگانی که امر را تدبیر می‌کنند﴾ تدبیر فرشتگان برای امر: عبارت از فرودآوردن حلال و حرام با تفاصیل آنها و کارپردازی برای اهل زمین در بادها و بارانها و غیر آن است. نقل است که: تدبیر و ساماندهی امر دنیا به چهار تن از فرشتگان سپرده شده‌است؛ جبرئیل، میکائیل، عزرائیل و اسرافیل ﵈. پس جبرئیل؛ برگماردهٔ بادها و لشکرهاست، میکائیل: برگماردهٔ بارانها و رستنی‌هاست، عزرائیل: برگماردهٔ گرفتن ارواح است و اسرافیل: برگماردهٔ فرودآوردن فرمان بر ایشان می‌باشد. جواب قسم محذوف است، یعنی سوگند به

آنچه ذکر شد که شما بعد از مرگ برانگیخته می‌شوید.

يَوْمَ تَرْجُفُ ٱلرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾

﴿آن روز که لرزنده بلرزد﴾ این واقعه در هنگام دمیدن اسرافیل‌ؑ در صور اوّل روی می‌دهد که به سبب آن همهٔ خلایق می‌میرند و زمین و کوهها همه در آن به جنبش و اضطراب درمی‌آیند؛

تَتْبَعُهَا ٱلرَّادِفَةُ ﴿٧﴾

﴿و از پی آن از پی آینده درآید﴾ رَادِفَه: نفخهٔ دوم است که با آن رستاخیز برپا می‌شود پس نفخهٔ اوّل خلق را می‌میراند و نفخهٔ دوم آنان را زنده می‌گرداند.

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ﴿٨﴾

﴿در آن روز دلهایی ترسان و لرزانند﴾ واجِفَه: دلهای مضطرب، نگران و لرزانی هستند که بر اثر مشاهدهٔ هول و هراسهای روز قیامت سخت هراسان می‌شوند.

أَبْصَٰرُهَا خَٰشِعَةٌ ﴿٩﴾

﴿دیدگان آنها فروافتاده﴾ یعنی: چون کسانی که بر غیر اسلام مرده‌اند، هول‌وهراسهای روز قیامت را مشاهده کنند بر چشمانشان خواری و خضوع و فروافتادگی چیره می‌شود.

يَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي ٱلْحَافِرَةِ ﴿١٠﴾

﴿می‌گویند﴾ کافران؛ همانان که در دنیا منکر رستاخیز بوده‌اند: **﴿آیا ما به حالت نخستین بازگردانیده می‌شویم؟﴾** این سخن را هنگامی از روی استبعاد می‌گویند که به آنان گفته شود: شما بعد از مرگ برانگیخته شده و از نو زنده می‌شوید. یعنی: آیا بعد از آن‌که در گودال قبرهایمان قرار بگیریم، مجدّداً به حال اوّل برگردانده شده و بعد از مرگ زنده می‌شویم؟! حَافِرَةْ: زندگی نخستین است. اعراب می‌گویند: «فُلاَنٌ رَجَعَ فِي حَافِرَتِهِ ۞ فلان به راهی که از آن آمده‌بود، برگشت».

أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمًا نَّخِرَةً ﴿١١﴾

آن‌گاه بر استبعاد خویش افزوده و می‌گویند: **﴿آیا وقتی ما استخوان ریزه‌هایی پوسیده شدیم﴾** بار دیگر برانگیخته شده و زندگی را از سر می‌گیریم؟ درحالی‌که این دورترین حالت از زندگی است؟.

قَالُوا۟ تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿١٢﴾

﴿گفتند: در این صورت این برگشتی زیان آور است﴾ یعنی: اگر مجدّداً بعد از مرگ به زندگی برگردانده شویم، قطعاً زیانکار خواهیم بود زیرا در آن صورت تهدیدهای محمّد ﷺ در مورد ما جامهٔ عمل می‌پوشد و سخنان او در حقّ ما راست می‌شود. این سخن را نیز از روی استهزا گفتند.

محمّدبن‌کعب در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: چون آیهٔ (أَئِنَّا لَمَرْدُوْدُوْنَ فِي الْحَافِرَةْ) نازل شد، کفّار قریش گفتند: اگر بعد از مرگ خویش دوباره زنده شویم، در این صورت زیانکار خواهیم بود! پس این آیه نازل شد.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَٰحِدَةٌ ﴿۱۳﴾

سپس خداوند متعال در ردّ سخنانشان می‌فرماید: ﴿**جز این نیست که آن یک بانگ تند است**﴾ یعنی: ای منکران! قیامت را دور از تصوّر نپندارید و فکر نکنید که پدیدآوردن آن بر خدای عزّوجلّ دشوار می‌باشد زیرا قیامت به یک فریاد سخت وابسته است و این همان نفخهٔ دوم است که با دمیدن آن قیامت برپا می‌شود.

فَإِذَا هُم بِٱلسَّاهِرَةِ ﴿۱۴﴾

﴿**پس بناگاه آنان در هامون رستاخیز باشند**﴾ سَاهِرَة: زمین سپیدی است که خدای سبحان آن را پدید می‌آورد و خلایق را بر روی آن محاسبه می‌کند.

هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ ﴿۱۵﴾

﴿**آیا داستان موسی**﴾ یعنی: اخبار وی ﴿**به تو رسیده‌است؟**﴾ این خطابی است برای رسول اکرم ﷺ به‌قصد تسلیت و دلجویی ایشان دربرابر تکذیب قومشان. یعنی: ای پیامبر! بدان که داستان موسی علیه السلام با فرعون سرکش و قوم وی نیز همین گونه بود زیرا او نیز در دعوت فرعون با تکذیب روبه‌رو شد و متحمّل سختی‌های فراوانی گردید. چنان‌که این آیه تهدیدی است برای کفّار که اگر به تکذیب خود ادامه دهند، سرانجامی مانند سرانجام فرعون و کسان وی ــ که از آنان بسیار نیرومندتر و با شوکت‌تر بوده‌اند ــ در انتظارشان خواهدبود و خدای سبحان چنان‌که فرعون و قومش را عبرتی برای جهانیان گردانید، آنان را نیز به سرنوشتی همانند روبرو خواهد کرد.

إِذْ نَادَىٰهُ رَبُّهُۥ بِٱلْوَادِ ٱلْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٦﴾

﴿آن‌گـاه کـه پـروردگارش او را﴾ یـعنی: مـوسیٰ‌؏ را **﴿نـدا در داد در وادی مقدّس﴾** یعنی: مبارك و مطهّر، که نام آن وادی مقدّس **﴿طوی﴾** است و در کوه سینا واقع است.

ٱذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿١٧﴾

آری! ندا در داد که ای موسی: **﴿به‌سوی فـرعون بـرو کـه او سـر بـه طـغیان برداشته‌است﴾** یعنی: در عصیان و تکبّر و کفر از حدّ گذشته‌است.

فَقُلْ هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾

﴿پس بگو﴾ به وی **﴿آیا سرِ آن داری که به پاکیزگی گرایی؟﴾** یعنی: بعد از آن‌که پیش فرعون رسیدی، به او بگو: آیا بر آن هستی که با طاعت و ایمان از شرك و عصیان پاکیزه شوی؟ بدین‌سان موسی‌؏ مأمور گردید تا در گام نخست با فرعون از در نرمش و ملایمت درآید.

وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ ﴿١٩﴾

﴿و﴾ آیـا سـرِ آن داری کـه **﴿تـو را بـه‌سوی پـروردگارت راه نـمایم تـا پـروا بداری؟﴾** یعنی: تو را به‌سوی شناخت، یگانگی و پرستش خداوند ﷻ ارشاد کنم، در نتیجه از عذاب وی بترسی؟ شایان ذکر است که خشیت و ترس جز از کسی که راهیافته و رشید باشد، پدید نمی‌آید.

فَأَرَىٰهُ ٱلۡأٓيَةَ ٱلۡكُبۡرَىٰ ﴿٢٠﴾

﴿پس معجزهٔ بزرگ را بدو نمود﴾ یعنی: موسی علیه السلام نزد فرعون رفت و دعوت حق را به وی رساند آن‌گاه معجزهٔ بزرگ و نشانهٔ سترگی را که دلیل راستگویی وی در ادّعای نبوّت بود، به او نمایاند و آن معجزه، تبدیل شدن عصای وی به اژدها یا عصا و ید بیضا هر دو بود زیرا هر دو در حکم یک معجزه بودند.

فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ﴿٢١﴾

﴿ولی تکذیب کرد﴾ فرعون موسی علیه السلام را با آنچه که آورده بود ﴿و عصیان کرد﴾ خدای عزّوجلّ را لذا از وی فرمان نبرد.

ثُمَّ أَدۡبَرَ يَسۡعَىٰ ﴿٢٢﴾

﴿سپس روی برتافت﴾ فرعون و پشت کرد از ایمان، یا از موسی علیه السلام ﴿تدبیرکنان﴾ یعنی: در حالی که به فساد در روی زمین می‌کوشید و در معارضه و مقابله با آنچه که موسی علیه السلام آورده بود، به تکاپو افتاده بود.

فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ﴿٢٣﴾

﴿پس گرد آورد﴾ یعنی: فرعون لشکریان خود را برای جنگ و نبرد گرد آورد، یا جادوگران را برای مقابله با موسی علیه السلام گرد آورد، یا مردم را برای حضور در صحنه گرد آورد تا آنچه را که روی می‌دهد، مشاهده کنند ﴿پس﴾ خودش یا به‌وسیلهٔ منادی‌ای ﴿ندا در داد﴾ در آن جمع؛

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٢٤﴾

﴿و گفت: پروردگار برتر شما منم ﴾مراد فرعون ملعون این بود که پروردگاری برتر از وی وجود ندارد.

فَأَخَذَهُ ٱللَّهُ نَكَالَ ٱلْآخِرَةِ وَٱلْأُولَىٰٓ ﴿٢٥﴾

﴿و خدا هم او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد ﴾ یعنی: خداوند ﷻ او را فروگرفت؛ پس او را مجازات کرد به مجازات آخرت که همانا عذاب دوزخ است و به مجازات نخستین که همانا عذاب دنیا با غرق‌کردن وی در دریای سرخ بود تا هر کس خبرش را می‌شنود، از او پند و عبرت بگیرد.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰٓ ﴿٢٦﴾

﴿بی‌گمان در این ماجرا برای هر کس که بترسد، عبرتی است ﴾یعنی: در داستان فرعون و آنچه که با او انجام شد، برای کسی که شأن و حال وی چنین است که از خدا ﷻ می‌ترسد و از او پروا می‌دارد، عبرتی است بزرگ.

بعد از بیان داستان موسی و فرعون، بار دیگر خطاب حق تعالی متوجّه منکران رستاخیز می‌شود، با ارائهٔ این حجّت که بازآفرینی خلق از آفرینش ابتدایی آن بر وی آسانتر است پس می‌فرماید:

ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ ٱلسَّمَآءُ ۚ بَنَىٰهَا ﴿٢٧﴾

﴿آیا شما در آفرینش استوارترید یا آسمان ﴾ یعنی: آیا آفرینش شما بعد از مرگ

و برانگیختن مجدّدتان سخت‌تر و دشوارتر است یا آفرینش آسمان ؟ ﴿**الله آن را بنا کرد**﴾ پس هر کس بر آفرینش آسمانی که دارای همچو جرم و جسامت بزرگی است قادر باشد ، آسمانی با این عجایب صنعت و شگفتی‌های قدرت که فقط زوایای محدودی از آن برای بینندگان هویداست؛ همچو کسی چگونه از بازآفرینی اجسامی که بعد از آفرینش نخستین آنها را میرانده‌است ، ناتوان می‌باشد ؟ .

رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّىٰهَا ﴿۲۸﴾

آری ! خداوند ﷻ آسمان را بنا کرد و ﴿**سقفش را بلند برکشید**﴾ یعنی : آن را همچون بنای مرتفعی بر فراز زمین قرار داد و سقف آن را برافراشت ﴿**پس آن را استوار کرد**﴾ یعنی : آسمان را در خلقت استوار و به اندازه و در شکل و هیئت درست و با اعتدال گردانید که نه در آن خللی است ، نه کجی و انحرافی و نه سستی و شگافی . آری ! هر کس از ابعاد هول انگیز کهکشانها اندک شناختی داشته باشد ، یقیناً عظمت آسمان را درک می‌کند و در می‌یابد که بازآفرینی انسان ـ حتّی در مقیاس تصوّرات عقلی بشر ـ از آفرینش آسمان بسیار ساده‌تر است .

وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَىٰهَا ﴿۲۹﴾

﴿**و شبش را تاریک و روزش را آشکار گردانید**﴾ یعنی : روزش را با روشنگری خورشید بارز و نمایان گردانید . یا معنی این است : خداوند ﷻ پدیدهٔ شب را از آسمانها برداشت به این مفهوم که آسمانها شب ندارند بلکه همه روشن می‌باشند زیرا شب پدیده‌ای محلّی در بعضی از اجرام فلکی است نه در همهٔ آنها .

وَٱلْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَآ ﴿۳۰﴾

﴿**و زمین را بعد از این**﴾ یعنی: بعد از آفرینش آسمان ﴿**هموار کرد**﴾ یعنی: گستراند و آن را برای زیست انسان آماده کرد و آن را در شکل، بیضوی گردانید که ــ برعکس آنچه معروف است ــ تماماً کروی نیست زیرا زمین از یک کرانهٔ خود پهن می‌باشد. شایان ذکر است که هر چند گستراندن و هموارکردن زمین به‌شکل بیضوی بعد از آفرینش آسمان بود امّا زمین به‌صورت اوّلیهٔ خود قبل از آفرینش آسمان آفریده شده بود چنان‌که در آیات [۱۱ ــ ۹] سورهٔ «سجده» گذشت. شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «از آیات قرآن و انکشافات علم هر دو چنین بر می‌آید که خلقت آسمان به عنوان یک کلّ که شامل کهکشانهای این کائنات و توابع آنهاست بر خلقت زمین مقدّم بوده است امّا خلقت آسمانهای هفت‌گانه که خود پدیده‌های غیبی‌ای هستند و علم و ادراک بشر هرگز به آنها راه نیافته است، بعد از خلقت زمین بوده است».

شاه‌ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: هموارکردن زمین این است که می‌فرماید؛

أَخْرَجَ مِنْهَا مَآءَهَا وَمَرْعَىٰهَا ﴿۳۱﴾

﴿**از زمین آب و چراگاه آن را بیرون آورد**﴾ یعنی: از زمین جویباران، دریاها و چشمه‌ها را منفجر گردانید و از آن چراگاهش ــ یعنی گیاهانی را که برای چرای حیوانات آماده باشد ــ بیرون آورد و این معنی شامل ارزاق و میوه‌هایی که انسانها از آن بهره می‌گیرند، نیز می‌شود.

وَٱلْجِبَالَ أَرْسَىٰهَا ﴿۳۲﴾

﴿و کوهها را استوار کرد﴾ و آنها را مانند میخهایی برای زمین گردانید تا زمین ساکنان خود را مضطرب و ناآرام نگرداند.

مَتَـٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَـٰمِكُمْ ﴿۳۳﴾

آری! حق تعالی همهٔ این کارها را کرد؛ ﴿برای بهره‌مندی شما و چهارپایانتان﴾ تا در زمین به‌راحتی زندگی کنید و از نعمتهای فراوان آن برخوردار شوید. پس بدانید که هر کس بر آفرینش این‌همه پدیده‌های عظیم توانا باشد، بدون شک بر بازآفرینی آنها نیز تواناست بلکه بر بازآفرینی آنها تواناتر است.

فَإِذَا جَآءَتِ ٱلطَّآمَّةُ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿۳۴﴾

﴿پس چون آن هنگامهٔ بزرگ در رَسَد﴾ یعنی: آن گاه که بلا و مصیبت سخت و بزرگی که از همهٔ بلاها و مصایب دیگر بزرگتر است، در رسد. و آن عبارت از نفخهٔ دوم است که اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به دوزخ می‌سپارد؛

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ ٱلْإِنسَـٰنُ مَا سَعَىٰ ﴿۳۵﴾

﴿آن روز است که انسان آنچه را که عمل کرده بود﴾ از خیر یا شرّ ﴿به یاد می‌آوَرَد﴾ زیرا او اعمال خود را به‌طور مدوّن در کارنامهٔ خویش مشاهده می‌کند در حالی که از فرط غفلت یا طول مدّت، آنها را فراموش کرده بود.

وَبُرِّزَتِ ٱلْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ ﴿۳۶﴾

﴿**و جهنّم برای هر که درنگرد آشکار شود**﴾ یعنی: جهنّم به گونه‌ای آشکار می‌شود که بر کسی پنهان نمی‌ماند. مقاتل می‌گوید: «پرده و حجاب از جهنّم برداشته می‌شود و خلق به‌سوی آن می‌نگرند». در آن هنگام است که مؤمن با دیدن آن، قدر این نعمت خداوند ﷻ را بر خود که از آن به‌سلامت مانده‌است می‌داند و امّا کافر؛ پس دیدن آن، غمی بر غم و حسرتی بر حسرتش می‌افزاید.

فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ﴿٣٧﴾

﴿**واما کسی که از حدّ گذشته باشد**﴾ در کفر و گناهان.

وَءَاثَرَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٣٨﴾

﴿**و زندگانی این‌جهانی را برگزیده باشد**﴾ بر آخرت؛ با پیروی از شهوات پس نه برای آن آمادگی گرفته‌باشد و نه به عمل اهل بهشت عمل کرده باشد. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی دنیا را بر دین و آخرت خویش مقدّم ساخته باشد»؛

فَإِنَّ ٱلْجَحِيمَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿٣٩﴾

﴿**پس بی‌شک دوزخ همان جایگاه اوست**﴾ به‌زودی در آن جای خواهدگرفت و جز دوزخ جایگاه دیگری برای او نیست.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾

﴿**و اما کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده‌باشد**﴾ در موقف

حساب و حشر در روز قیامت ﴿و نفس خود را از هوی و هوس بازداشته باشد﴾ یعنی: بر نفس خود نهیب زده و آن را از گرایش به گناهان و محرّماتی که به آنها اشتها می‌ورزد، مهار کرده‌باشد؛

فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾

﴿پس بی‌گمان بهشت جایگاه اوست﴾ که در آن فرود می‌آید و جای می‌گیرد، نه در غیر آن. سهل می‌گوید: «ترک هوی کلید بهشت است، به‌دلیل این دو آیهٔ کریمه».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این دو آیه در شأن مصعب‌بن‌عمیر و برادرش عامربن‌عمیر رضی‌الله عنهما نازل گردید امّا مفادّ آن عامّ است دربارهٔ هر مؤمنی که از خداوند ﷻ ترسیده و از هوای نفس خویش پیروی نکند.

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا ﴿٤٢﴾

﴿از تو دربارهٔ قیامت می‌پرسند که فرارسیدنش چه وقت است؟﴾ مُرْساٰها: یعنی استقرار آن، چون استقرار و لنگرانداختن کشتی در یکجا.

ابن‌عبّاس رضی‌الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «مشرکان مکّه از سر استهزا و ریشخند می‌پرسیدند: قیامت چه وقت برپا می‌شود؟ پس این آیه تا آخر سوره نازل شد».

فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَىٰهَآ ﴿٤٣﴾

﴿تو از علم آن در چه مقامی هستی؟﴾ یعنی: تو در مقامی نیستی که بدان علم

داشته‌باشی بلکه علم آن فقط نزد خدای سبحان است پس تورا چه به گفت‌وگو در بارهٔ آن.

إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَآ ﴿٤٤﴾

﴿**منتهای علم آن با پروردگار توست**﴾ و علم آن در نزد غیرحق تعالی نیست پس چرا از تو دربارهٔ آن سؤال می‌کنند و بیان وقت برپایی آن را از تو می‌طلبند ؟.

إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَىٰهَا ﴿٤٥﴾

﴿**جز این نیست که تو بیم‌دهندهٔ کسی هستی که از آن می‌ترسد**﴾ یعنی : تو برای آن مبعوث نشده‌ای تا آنها را از وقت برپایی قیامت آگاه کنی بلکه برای آن مبعوث شده‌ای تا کسی را که از برپایی قیامت می‌ترسد ، از هول و هراسها و سختی‌های آن بیم و هشدار دهی .

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَىٰهَا ﴿٤٦﴾

﴿**روزی که آن را می‌بینند**﴾ و هول و هراسهای آن را مشاهده می‌کنند ، مدّت درنگشان در دنیا در تصوّرشان چنان اندک می‌نماید که ﴿**گویی جز شبانگاهی یا بامداد آن به‌سر نبرده‌اند**﴾ یعنی : گویی جز مقدار آخر یا اوّل روز یا در حدّ یک چاشتگاه که نزدیک به این شبانگاه است ، در دنیا درنگ نکرده‌اند . یا معنی این است : گویی در قبرهای خود جز شبانگاهی یا وقت بامدادی را که پیش از آن است ، به‌سر نبرده‌اند زیرا بعد از مشاهدهٔ سختی‌های روز قیامت ، مدّت درنگ خود در قبرهای خویش را کم می‌شمارند .

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ عبس

مکّی است و دارای چهل‌ودو آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با ذکر «عبوست» که از اوصاف عادتی و جبلّی بشر است و بر انسان در هنگام اشتغال آن به کاری مهم چیره می‌شود، «عبس» نامیده شد. مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این سورهٔ کریمه گفته‌اند: این سوره در شأن عبدالله‌بن‌ام‌مکتوم رضی الله عنه پسر دایی (خالو) خدیجه رضی‌الله عنها نازل شد. جریان این‌گونه بود که عبدالله‌بن‌ام‌مکتوم رضی الله عنه نابینا درحالی نزد رسول خدا ﷺ آمد که جمعی از سران قریش ـ عتبه و شیبه دو فرزند ربیعه، ابوجهل‌بن هشام، عبّاس‌بن‌عبدالمطّلب، امیّه‌بن‌خلف و ولیدبن مغیره ـ نزد ایشان بودند و آن حضرت ﷺ به‌سوی اسلام دعوتشان می‌کردند، بدان امید که با مسلمان‌شدنشان دیگران نیز مسلمان شوند. در این اثنا عبدالله‌بن‌ام‌مکتوم رضی الله عنه گفت: یارسول‌الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عزّوجلّ به شما تعلیم داده‌است، تعلیم دهید و این سخن خویش را درحالی تکرار می‌کرد که نمی‌دانست رسول خدا ﷺ به دعوت سران قریش مشغول‌اند. پس آن حضرت ﷺ این امر را که او سخنشان را قطع می‌کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند. همان

بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول خدا ﷺ ابن‌امّ‌مکتوم را گرامی می‌داشتند و چون او را می‌دیدند، می‌گفتند: «مَرْحَباً بِمَنْ عاتَبَنِيْ فِيْهِ رَبِّيْ ﴿ خوش آمد کسی که پروردگارم مرا به‌خاطر وی عتاب کرد». آن‌گاه به او می‌گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو بپردازم. و آن حضرت ﷺ دو بار او را به‌عنوان والی (استاندار) مدینه جانشین خویش ساختند، هنگامی که به غزوات می‌رفتند.

روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روی فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پرداختن به امور توانگری مشغول ساختند.

عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ﴿١﴾

﴿چهره درهم کشید و روی برتافت﴾ یعنی: رسول خدا ﷺ خشمگینانه چهره در هم کشید و روی برگردانید؛

أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ﴿٢﴾

﴿از این‌که آن مرد نابینا﴾ که عبدالله‌بن‌امّ‌مکتوم رضي الله عنه بود ﴿پیش او آمد﴾ به این ترتیب، خدای عزّوجلّ پیامبرش را بر ترشرویی ایشان دربرابر ابن‌امّ‌مکتوم سرزنش کرد تا این حقیقت را روشن گرداند که مؤمن فقیر بهتر از توانگر کافر است و این‌که نگریستن به‌سوی مؤمن فقیر، از نگریستن به‌سوی توانگر کافر ـ به سبب طمع‌بستن در ایمانش ـ اَولیٰ و اصلح می‌باشد هرچند که در این امر نیز نوعی از مصلحت نهفته است.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ﴿٣﴾

﴿و تو چه دانی﴾ ای محمّد ﷺ **﴿چه‌بسا او به پاکی گراید﴾** یعنی: شاید آن مرد نابینا به سبب آنچه که از تو می‌آموزد و در نتیجه، با انجام دادن عمل صالح از گناهان پاک گردد. این آیه به این حقیقت اشاره دارد که روگردانیدن پیامبر ﷺ از آن مرد نابینا، به‌خاطر تزکیه و پاکسازی غیروی بود.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكْرَىٰٓ ﴿٤﴾

﴿یا پند می‌شنید﴾ و از اندرزهایی که آموخته بود، پند می‌گرفت **﴿و آن پند او را سود می‌بخشید﴾** شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول‌اکرم ﷺ به مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیا علیهم‌السلام زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه‌ای سر زد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر ابن امّ‌مکتوم نیز این بود که نمی‌دانست رسول خدا ﷺ به دیگران مشغول‌اند و بدین امید با آنان سخن می‌گویند که به اسلام مشرّف شوند.

أَمَّا مَنِ ٱسْتَغْنَىٰ ﴿٥﴾

﴿امّا کسی که بی‌نیازی نشان می‌دهد﴾ از ایمان و از آنچه که نزد توست از علم، یا کسی که دارای ثروت و توانگری مادّی است؛

فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ﴿٦﴾

﴿پس تو بدو می‌پردازی﴾ یعنی: به او روی می آوری و با او سخن می‌گویی در حالی که او تحت تأثیر ثروت و توانگری خویش از تو اظهار بی‌نیازی می‌کند و از آنچه که آورده‌ای، روی برمی‌گرداند.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ﴿٧﴾

﴿با آن که اگر پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست﴾ یعنی: بر تو در این امر که آن توانگر، مسلمان نشود و به‌راه نیاید، هیچ ایراد و سرزنشی نیست زیرا مأموریّت تو فقط ابلاغ پیام الهی است و بس پس دیگر به کار کسانی از کفّار که در چنان حال و وضعی قرار دارند، چندان اهمّیّت نده.

وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسْعَىٰ ﴿٨﴾

﴿و امّا آن‌کس که شتابان پیش تو آمد﴾ به طلب این که او را به راه خیر ارشاد و به ندرزهای الهی موعظه کنی؛

وَهُوَ يَخْشَىٰ ﴿٩﴾

﴿درحالی که او می‌ترسد﴾ از خداوند متعال و ایستادن به پیشگاه وی در روز حساب؛

فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ ﴿١٠﴾

﴿پس تو از او به دیگران می‌پردازی﴾ و روی برمی‌گردانی. ابن کثیر می‌گوید:

«از اینجاست که خداوند ﷻ به پیامبرش دستور داد تا کسی را به امر ابلاغ و هشدار مخصوص نگرداند بلکه میان شریف و وضیع، فقیر و غنی، آقا و برده، مرد و زن و بزرگسال و خردسال در ابلاغ پیام حق برابری برقرار نماید».

كَلَّآ إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿۱۱﴾

﴿زنهار﴾ بعد از آن رویداد، دیگر مانند آن را تکرار نکن که از ارشاد فقیری که به قصد تزکیه و پاکی و پندپذیری نزد تو آمده‌است، روی برتابی و به توانگری مشغول شوی در حالی که آن توانگر از کسانی هم نیست که پاکدلی پیشه می‌کند **﴿هرآینه اینها پندی است﴾** یعنی: این آیات، یا این سوره پندی است که حق این است تا تو از آن پند گرفته و به‌موجب آن عمل کنی و امّتت نیز باید به‌موجب آن عمل کنند.

فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ ﴿۱۲﴾

﴿تا هرکه خواهد، از آن پند گیرد﴾ یعنی: هر کس به آیات قرآن و اندرزهای این سوره رغبت داشته‌باشد، از آنها پند می‌گیرد، آنها را حفظ می‌کند و به‌موجب آنها عمل می‌نماید.

فِى صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ﴿۱۳﴾

﴿در میان صحیفه‌هایی ارجمند﴾ یعنی: آیات قرآن پندی است که در میان صحیفه‌هایی قرار دارد که نزد خداوند متعال گرامی است به‌سبب علم و حکمتی که در آنهاست، یا به این دلیل که این آیات از لوح محفوظ فرودآورده شده‌است؛

مَّرۡفُوعَةٖ مُّطَهَّرَةِۭ ﴿١٤﴾

﴿**والا است و بلند قدر**﴾ قرآن در نزد خدای عزّوجلّ ﴿**پاک شده**﴾ و منزّه است از پلیدی و تحریف، که آن را جز پاکان مساس نمی‌کنند و از دستبرد شیاطین و کفّار محفوظ و نگاه‌داشته شده‌است به‌گونه‌ای که هرگز به آن دسترسی ندارند؛

بِأَيۡدِي سَفَرَةٖ ﴿١٥﴾

این قرآن ﴿**به دستهای نویسندگانی**﴾ است. سَفَرَةْ: فرشتگانی‌اند که به کار انتقال وحی در میان خدای عزّوجلّ و پیامبرانش می‌پردازند، از مادّهٔ سفارت که رفت‌وآمد برای آوردن اصلاح در میان قوم است؛

كِرَامِۭ بَرَرَةٖ ﴿١٦﴾

﴿**که گرامی‌اند**﴾ آن سفیران وحی نزد پروردگارشان، پاکیزه‌اند از گناهان و ﴿**نیکوکار**﴾اند، یعنی پرهیزگارانی هستند که مطیع پروردگارشان می‌باشند و در ایمان خویش صادق و راستگویند. ابن جریر می‌گوید: «صحیح آن است که سفره فرشتگانی‌اند که سفیران میان خداوند ﷻ و خلقش می‌باشند و از این مادّه است سفیر، یعنی کسی که در میان مردم به صلح و خیر می‌کوشد».

در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلَّذِيْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَ هُوَ مَاهِرٌ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةْ وَالَّذِيْ يَقْرَؤُهُ وَ هُوَ عَلَيْهِ شَاقٌّ لَهُ أَجْرَانِ ✿ کسی که قرآن می‌خواند و ماهر به قرآن است، با سفیران گرامی نیکوکردار همراه می‌باشد و کسی که آن را می‌خواند و خواندنش بر وی دشوار است، برایش دو پاداش است».

قُتِلَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَآ أَكۡفَرَهُۥ ﴿١٧﴾

آن‌گاه حق تعالی از طبیعت کفّار سخن گفته و به طور ضمنی پیامبرش را از عدم ایمان آوردن آنها دلجویی می‌کند و انسانها را بـه انـدرز گـرفتن و شکـر نـعمت برمی‌انگیزد: **﴿کشته باد انسان، چه ناسپاس است!﴾** یعنی: لعنت بر انسان کافر باد، چه‌قدر در کفر خویش سخت‌سر است! این نفرینی سخت علیه انسان کافر به سبب افراطش در کفر و به تعجّب واداشتن از ناسپاسی نعمتهاست. یا استفهام تـوبیخی است، یعنی چه‌چیز او را بر کفر وا داشته‌است با آن که کفر هیچ مبنی و تکیه گاهی از حق ندارد؟

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیه دربارهٔ عـتبه‌بن‌ابـی‌لهب نـازل شـد هنگامی که گفت: من به پروردگار ستارگان کافرم.

مِنۡ أَيِّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥ ﴿١٨﴾

﴿او را از چه‌چیز آفریده‌است؟﴾ یعنی: خداوند ﷻ این انسان کافر ناسپاس را از چه چیز آفریده‌است؟.

مِن نُّطۡفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ ﴿١٩﴾

﴿از نطفه‌ای خلقش کرد﴾ یعنی: او را از آب بی‌مقداری آفرید پس برای کسی که دوبار از مخرج بول بیرون آمده‌است، چگونه شایسته است که تکبّر ورزد؟ **﴿پس اندازهٔ مقرّرش بخشید﴾** یعنی: خدای عزّوجلّ بعد از آفرینش انسان از نطفه، او را خلقی استوار و به‌اندازه گردانید و او را آماده کرد تا به مـصالح و مـنافعش بپردازد و برای او دو دست و دو پا و دو چشم و سایر آلات و حواس را آفرید؛

ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ ﴿۲۰﴾

﴿**سپس راه را بر او آسان گردانید** ﴾ یعنی : سپس راه به‌دست آوردن خیر یا شرّ را برای او هموار و آسان گردانید .

ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقْبَرَهُۥ ﴿۲۱﴾

﴿**سپس او را میراند و در گورش نهاد** ﴾ یعنی : سپس خداوند متعال انسان را دارای قبری گردانید که به‌عنوان گرامیداشتش در آن مستور و پوشانیده می‌شود لذا او را از کسانی نگردانید که اجسادشان بر روی زمین افگنده می‌شود تا درندگان و پرندگان لاشه‌شان را بخورند.

ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُۥ ﴿۲۲﴾

﴿**سپس چون بخواهد، او را برانگیزد** ﴾ یعنی : سپس هنگامی که خدای سبحان حشرونشرش را اراده کند ، او را بعد از مرگش زنده می‌گرداند . گفتنی است که همهٔ این انتقالات؛ یعنی انتقال اوّلی انسان از آبی بی‌مقدار به جنین ، سپس انتقال دومی او به موجودی ممیّز میان خیر و شرّ و سرانجام انتقال نهایی او با میراندن و درقبرکردن ، دلایلی روشن بر این امرند که حق تعالی هر وقت بخواهد ، این انسان را از قبرش نیز برمی‌انگیزد و حشرونشر می‌کند .

كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَآ أَمَرَهُۥ ﴿۲۳﴾

﴿**ولی نه!** ﴾ قضیه چنان نیست که آن انسان کافر می‌گوید ﴿**او هرگز آنچه را به او**

دستور داده شده بود، به جای نیاورد ﴾ بلکه برخی انسانها با کفر و برخی با عصیان، در اوامر خداوند ﷻ خلل انداختند و آنچه را که او بدان فرمان داده‌بود، جز اندکی از آنان به‌عمل نیاوردند. و این هشدار و تنبیهی است به انسان که باید از وضع و حال نادرستی که دارد بیرون آید.

فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ ﴿٢٤﴾

﴿پس انسان باید به خوراک خود بنگرد﴾ یعنی: باید انسان به دیدهٔ تأمّل بنگرد که چگونه خداوند متعال خوراک وی را که سبب حیاتش گردانیده‌است، آفرید؟.

أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾

بیان کیفیّت پدیدآوردن خوراک انسان این است که: ﴿ما آب را به‌فراوانی ریختیم﴾ از ابر.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾

﴿آن‌گاه زمین را با شکافتنی شکافتیم﴾ یعنی: زمین را با رستنی‌هایی که از آن به‌سبب فرودآمدن باران برآمده است؛ به شکافتنی نیک و شگرف و به گونه‌ای شکافتیم که با حالات مختلفهٔ آن رستنی سازگار و متناسب باشد؛ از کوچکی تا بزرگی آن و نیز در شکل و هیأت، رنگ و طعم و اغراض متنوّع دیگری مانند کاربرد آن به عنوان غذا، دوا و چراگاه که از آن موردلحاظ می‌باشد. به همین جهت خداوند ﷻ بعد از آن، هشت نوع از انواع رستنی‌ها را به‌شرح آتی ذکر نمود:

فَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا حَبّٗا ﴿٢٧﴾

﴿پس در آن دانه‌ها را ﴾که به‌وسیلهٔ آنها تغذّی حاصل می‌شود ﴿رویانیدیم﴾ یعنی: رستنی‌ها پیوسته رشد می‌کنند و بر نموّ خود می‌افزایند تا سرانجام به دانه تبدیل می‌شوند.

وَعِنَبٗا وَقَضۡبٗا ﴿٢٨﴾

﴿و نیز﴾در آن ﴿انگور و سبزیجات را ﴾ رویانیدیم. قَضْب: علفهای تازه‌ای است که چهارپایان با آن تغذیه می‌شوند مانند سبدر، اسپست و یونجه. آن را «قَضْب» نامیدند زیرا پشت سر هم رشد می‌کند و باربار درو می‌شود.

وَزَيۡتُونٗا وَنَخۡلٗا ﴿٢٩﴾

﴿و﴾نیز رویانیدیم ﴿درخت زیتون و خرما را ﴾که غذا و میوهٔ آنها معروف است.

وَحَدَآئِقَ غُلۡبٗا ﴿٣٠﴾

﴿و باغهای انبوه را ﴾ نخل غُلب: درختان خرمای اصیل، تنومند و ضخیمی است که به‌طور پرپشت و به تعداد زیاد در نخلستان قد برافراشته باشد.

وَفَٰكِهَةٗ وَأَبّٗا ﴿٣١﴾

﴿و میوه و علف را ﴾ فاکِهَه: هر چیزی است که مردم از میوه‌ها می‌خورند. آن را

عام ذکر کرد تا شامل تمام انواع آن بشود. أَبّ: تمام رستنی‌هایی است که نه مردم آن را می‌خورند و نه کشت می‌کنند، مانند علف‌های هرز و چراگاه‌های حیوانات.

مَّتَٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَٰمِكُمْ ﴿۳۲﴾

﴿تا متاعی برای شما و چهارپایانتان باشد﴾ یعنی: آنها را رویانیدیم تا شما و چهارپایانتان از آنها بهره بگیرید زیرا بعضی از انواع ذکرشده خوراک خودِ شماست و بعضی هم خوراک چهارپایانتان.

خلاصه این‌که مراد از ذکر این اشیاء سه چیز است:

۱ ــ بیان شواهدی که دالّ بر توحید حق تعالی می‌باشد.

۲ ــ بیان دلایل بر قدرت حق تعالی در امر معاد و رستاخیز.

۳ ــ ترغیب به ایمان و طاعت زیرا برای شخص عاقل سزاوار نیست که از طاعت خداوندی که با این انواع گونه‌گون از نعمتهای بسیار بر بندگانش احسان کرده‌است، تمردّ و سرکشی کند.

فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ﴿۳۳﴾

﴿پس چون بانگ سخت﴾ یعنی: بانگ گوش خراش روز قیامت که گوشها را کر می‌سازد ﴿در رسد﴾. صخّ: زدن آهن بر آهنی دیگر، یا زدن با عصا بر چیزی است که از آن آواز گوش‌خراشی پدید آید.

يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿۳۴﴾

وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ﴿۳۵﴾

وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ﴿۳۶﴾

﴿روزی که آدمی از برادرش و از مادرش و از پدرش و از زنش و فرزندانش می‌گریزد﴾ در حالی‌که این گروه مخصوص‌ترین نزدیکان او و سزاوارترینِ آنها به مهر و رأفت و عنایتش هستند و عامل فرارشان چیزی جز هول و هراس بزرگ و هنگامهٔ وحشتناک قیامت نیست. چنان که حدیث‌شریف ذیل بازتابگر گوشه‌ای از این وحشت بزرگ می‌باشد: «تُحْشَرُونَ حُفَاةً عُرَاةً مُشَاةً غُرلا، قَالَ: فَقَالَتْ زَوْجَتُهُ: يَا رَسُولَ‌اللّٰه، نَنْظُرُ اَوْ يَرٰى بَعْضُنَا عَوْرَةَ بَعْضٍ؟ قَالَ: لِكُلِّ امْرِىءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ✿ پای برهنه، بدن عریان، پای پیاده و ختنه‌ناشده محشور می‌شوید. راوی می‌گوید: پس همسر آن حضرت ﷺ از ایشان پرسید: یا رسول‌الله! آیا بعضی از ما عورت بعضی‌دیگر را می‌نگریم، یا می‌بینیم؟ فرمودند: در آن روز هر کس از آنان را شغلی است که او را کفایت می‌کند» [آیهٔ بعد]. یعنی هر کس چنان به هول و هراس و پریشانی خود غرق است که به این امر پرداخته نمی‌تواند.

لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ﴿۳۷﴾

﴿در آن روز هر کس از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد﴾ و از نزدیکانش بازداشته و برمی‌گرداند چنان که او از بیم آن‌که مبادا نزدیکانش چیزی از او مطالبه نمایند و برای این که سختی و حیرانی او را نبینند، از آنان می‌گریزد.

وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ مُّسۡفِرَةٞ ﴿۳۸﴾

ضَاحِكَةٞ مُّسۡتَبۡشِرَةٞ ﴿۳۹﴾

﴿در آن روز چهره‌هایی روشنند﴾ و تابناک و درخشنده **﴿خندان و شادمانند﴾** که این چهره‌ها، چهره‌های مؤمنان است زیرا ایشان در هنگامهٔ محشر به این امر پی می‌برند که نعمتها و اکرامهای عظیمی در انتظارشان است.

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ﴿٤٠﴾

﴿و در آن روز چهره‌هایی است که بر آنها غبار نشسته﴾ زیرا می‌بینند که خدای عزّوجلّ عذاب سختی را برایشان آماده نموده‌است.

تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ﴿٤١﴾

﴿بر آنها تیرگی غالب آمده است﴾ یعنی: آن چهره‌های غبارآلود را سیاهی، گرفتگی، ذلّت، سختی و خاکساری فرو گرفته است. نسفی می‌گوید: «تو وحشتناک‌تر از آن نمی‌بینی که غبار و سیاهی هر دو در یک چهره جمع شود».

أُوْلَـٰئِكَ هُمُ ٱلْكَفَرَةُ ٱلْفَجَرَةُ ﴿٤٢﴾

﴿آنان همان کافران بدکارند﴾ یعنی: صاحبان چهره‌های درهم‌تکیدهٔ بی‌رمق غبارآلودِ سیاهِ زشتِ ذلیل، همان نافرمانان دروغگوی کافرکیش‌اند. شایان ذکر است که بیان حال این دو گروه در این آیهٔ کریمه و مانند آن از آیات، نفی وجود گروه سومی را اقتضا نمی‌کند و گروه سوم ـ چنان‌که امام رازی گفته‌است ـ مؤمنان گنهکار یا فاسق‌اند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ تکویر

مکّی است و دارای بیست‌ونُه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با این فرمودهٔ حق تعالی: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) «تکویر» نامیده شد. تکویر: درهم پیچیدن خورشید و سپس افگندن و محو کردن روشنی آن است.

فضیلت آن: در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرکس دوست دارد که به‌سوی روز قیامت بنگرد چنان که گویی آن را به چشم سر می‌بیند پس باید سوره‌های: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ)، (إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ) و (إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ) را بخواند».

إِذَا ٱلشَّمۡسُ كُوِّرَتۡ ﴿١﴾

(آن‌گاه که خورشید) مانند شکل کره **(درهم پیچیده شود)** و مانند پیچیدن دستار و جمع کردن لباس فراهم آورده شود سپس به عنوان اعلامی بر ویرانی جهان، پرتاب گردد.

وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتْ ﴿٢﴾

﴿و آن‌گاه که ستارگان تیره شوند﴾ و نور آنها ازمیان برود. یا «اِنْکدار» آنها به معنی فروافتادن، پراکنده شدن و به‌پایان رسیدن عمر آنهاست.

وَإِذَا ٱلْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾

﴿و آن‌گاه که کوهها به رفتار آیند﴾ یعنی: از زمین برکنده شده و در هوا بر باد داده شوند لذا به گردی پراکنده تبدیل شوند.

وَإِذَا ٱلْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾

﴿و آن‌گاه که ماده‌شتران باردار وا نهاده شوند﴾عِشار: شتران رام و مهارکرده‌ای هستند که فرزندان آنها در شکم آنهاست. این گونه شتران به این دلیل به یادآوری مخصوص شدند زیرا نفیس‌ترین و گرامی‌ترینِ اموال در نزد اعراب می‌باشند. عُطِّلَتْ: یعنی همین‌گونه رها گردند و بدون شتربان وا نهاده‌شوند؛ به سبب هول و هراس عظیمی که مردم در روز قیامت مشاهده می‌کنند.

این آیه دلیل بر آن است که شتران نیز مانند حیوانات دیگر برانگیخته می‌شوند.

وَإِذَا ٱلْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿٥﴾

﴿و آن‌گاه که جانوران گرد آورده‌شوند﴾ یعني: جانوران وحشی و درندگان و جانوران بیابانی در روز قیامت حشر می‌شوند تا از برخی از آنها برای برخی‌دیگر قصاص گرفته‌شود، سپس به خاک تبدیل می‌گردند. به‌قولی: حشر آنها، مرگ

آنهاست.

وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ سُجِّرَتۡ ﴿٦﴾

﴿و آن‌گاه که دریاها افروخته گردند﴾ و به آتشی شعله‌ور و زبانه‌کش تبدیل شوند. البتّه بعید نیست که مراد انفجار موادّ مذاب آتشفشانی اندرون زمین بر اثر انفجار و زلزله‌های عظیم آن باشد چنان‌که بعضی از مفسّران همچون الوسی بر این نظرند. ابیّ‌بن‌کعب رضی الله عنه می‌گوید: «در اثنایی که مردم در بازارهای خویش به سر می‌برند، بناگاه نور خورشید محو می‌شود و در اثنایی که آنان در این حالت‌اند، بناگاه کوهها از جا برکنده شده و بر روی زمین می‌افتند پس، از آن حرکت و اضطراب عظیمی پدید می‌آید در این هنگام جنّیان وحشت‌زده به‌سوی انسیان روی می‌آورند و انسیان به‌سوی جنّیان و چهارپایان و مرغان و درندگان همه درهم می‌آمیزند».

وَإِذَا ٱلنُّفُوسُ زُوِّجَتۡ ﴿٧﴾

﴿و آن‌گاه که جانها قرین همدیگر شوند﴾ یعنی: جانهای مؤمنان با حور عین جفت گردانیده می‌شوند و جانهای کافران با شیاطین. یا ارواح با اجساد جمع می‌شوند. حسن در معنای آن می‌گوید: «هر کس به گروه خویش ملحق می‌شود؛ یهود با یهود، نصاری با نصاری، مجوس با مجوس، منافقان با منافقان و همین‌گونه مؤمنان با مؤمنان پس هر کس با هم‌کیش و هم‌آیین خود پیوند داده می‌شود».

وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ ﴿٨﴾

بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ ﴿٩﴾

﴿و آن‌گاه که از دختر زنده‌به‌گور پرسیده شود که به کدامین گناه کشته شده‌است؟ ﴾برخی از اعراب از بیم عار، یا از بیم فقر و نیازمندی دختران خود را بعد از تولّدشان زنده‌به‌گور می‌کردند چراکه آنان را سربار و مایهٔ ننگ و عار خود می‌دانستند. پس خداوند متعال هشدار داد که قاتلان دختران را که بی‌هیچ گناهی کشته شده‌اند، به محاکمه می‌کشاند و از آن دختران زنده‌به‌گور می‌پرسد که به کدامین گناه کشته شده‌اند؟ پاسخ آن دختران این است: بی هیچ گناهی زنده‌به‌گور شده‌ایم! و در اینجاست که روی حساب با قاتلان است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «... اَلْمَوْؤُدَةُ فِي الْجَنَّةْ ۞ دختر زنده‌به‌گورشده در بهشت است».

این آیه دلیل بر آن است که اطفال مشرکان عذاب نمی‌شوند زیرا عذاب در برابر گناه است.

وَإِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتۡ ﴿١٠﴾

﴿**و آن‌گاه که کارنامه‌ها گشوده شود**﴾ یعنی: آن‌گاه که نامه‌های اعمال برای حساب گشوده و منتشر ساخته شوند زیرا این نامه‌ها در وقت مرگ درهم پیچیده شده و در هنگام حساب گشوده می‌شوند.

وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ كُشِطَتۡ ﴿١١﴾

﴿**و آن‌گاه که آسمان پوست برکنده‌شود**﴾ یعنی: پاره‌پاره گردیده و از جا برکنده شود چنان‌که سقف از خانه و پوست از تن گوسفند برکنده می‌شود.

وَإِذَا ٱلْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ﴿۱۲﴾

﴿**و آن‌گاه که دوزخ را برافروزند**﴾ برای دشمنان خدا ﷻ به فروزشی سخت. قتاده می‌گوید: «دوزخ را خشم خداوند ﷻ و گناهان بنی آدم برافروخته می‌گرداند».

وَإِذَا ٱلْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿۱۳﴾

﴿**و آن‌گاه که بهشت نزدیک آورده شود**﴾ به‌سوی متّقیان. علما گفته‌اند: از فرمودهٔ حق تعالی: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) تا فرموده‌اش: (وَإِذَاالْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ) دوازده پدیده ذکر شده است که شش عدد از آنها در دنیا است؛ یعنی از اوّل سوره تا (وَ إِذَاالْبِحَارُ سُجِّرَتْ) و شش از آن در آخرت است؛ یعنی از (وَإِذَاالنُّفُوْسُ زُوِّجَتْ) تا این آیه. و جواب همهٔ اینها این فرمودهٔ حق تعالی است:

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّآ أَحْضَرَتْ ﴿۱۴﴾

﴿**هر نفس بداند که چه آماده کرده‌است**﴾ یعنی: چون آن امور یاد شده واقع شود، در آن هنگام هر کس با گشودن نامه‌های اعمال خود می‌داند که از خیر یا شرّ چه آماده کرده است. در **حدیث‌شریف** به روایت عدیّ‌بن‌حاتم رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ اِلاَّ وَ سَيُكَلِّمُهُ اللّٰهُ، مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ، فَيَنْظُرُ اَيْمَنَ مِنْهُ فَلاَ يَرىٰ اِلاَّ مَا قَدَّمَهُ وَ يَنْظُرُ اَشْاَمَ مِنْهُ، فَلاَ يَرىٰ اِلاَّ مَا قَدَّمَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَتَسْتَقْبِلُهُ النَّارُ فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ اَنْ يَتَّقِيَ النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَلْيَفْعَلْ» هیچ کس از شما نیست مگر این‌که خداوند متعال به‌زودی با او سخن می‌گوید به طوری که میان او و میان خداوند ﷻ ترجمانی نیست پس به جانب راست خویش می‌نگرد و جز آنچه را که [از اعمال] پیش فرستاده‌است، نمی‌بیند و به جانب چپ خویش می‌نگرد پس جز

آنچه را که پیش از خود [از اعمال] فرستاده است، نمی‌بینند آن‌گاه آتش به او روی می‌آورد. پس هر کس از شما که می‌تواند از آتش بپرهیزد ـ ولو با دادن پاره‌ای از خرمایی ـ باید چنین کند».

فَلَآ أُقۡسِمُ بِٱلۡخُنَّسِ ﴿١٥﴾

﴿پس سوگند می‌خورم﴾ «لا» برای نفی نیست بلکه برای تأکید خبر است. آری! سوگند می‌خورم ﴿به ستاره‌های گردان﴾ که روزها در زیر نور خورشید پنهان شده و به چشم غیر مسلّح دیده نمی‌شوند. مراد از این ستارگان در نزد جمهور: ستارگان سیّارند مانند زحل، مشتری، مرّیخ، زهره و عطارد و خنوس آنها بازگشت آنها به اوّل برج است. در کتب حدیث آمده‌است: همهٔ ستارگان «خنّس» اند زیرا در روز از دیده پنهان می‌شوند.

ٱلۡجَوَارِ ٱلۡكُنَّسِ ﴿١٦﴾

ستارگان ﴿سیّار﴾ که در مدارهای خود سیر می‌کنند ﴿کز دیده نهان شوند﴾ یعنی: در وقت غروب خود در پشت سر افق پنهان می‌شوند. کُنّس: برگرفته از کِناس یعنی خوابگاهی است که آهوان و درندگان در بیشه از شاخکهای درختان برای خود می‌سازند و در آن پنهان می‌شوند. قول راجح این است که تمام ستارگان «خنّس» و «کنّس» اند زیرا همگی آنها در روز از دیده نهان و در شب آشکار می‌شوند، سپس به پنهانگاه خود در زیر افق که همان آشیانه یا برجهای آنهاست، غایب می‌شوند چنان‌که آهو در آشیانهٔ خود پنهان می‌شود.

وَٱلَّيۡلِ إِذَا عَسۡعَسَ ﴿١٧﴾

﴿و سوگند به شب چون روی آورد﴾ چون شب روی آورد، اعراب می‌گویند: «عَسْعَسَ اللَّيْل» و چون شب پشت کند و برود، نیز می‌گویند: «عَسْعَسَ اللَّيْل». پس این کلمه از الفاظ اضداد است. ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای روی‌آوردن در اینجا مناسبتر می‌نماید».

وَٱلصُّبۡحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴿۱۸﴾

﴿و سوگند به صبح چون دمیدن گیرد﴾ تنفّس صبح؛ روی آوردن و روشنگری آن است زیرا صبح با روح و نسیم جان‌نوازی روی می‌آورد.

إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ﴿۱۹﴾

و مقسم‌علیه این است: ﴿که آن برخواندهٔ پیام‌آور گرامی‌ای است﴾ یعنی: سوگند به همهٔ آنچه ذکر شد که قرآن برخواندهٔ فرستادهٔ گرامی، یعنی جبرئیل عليه السلام است زیرا او قرآن را از جانب خدای سبحان بر پیامبرش ﷺ فرود آورده‌است.

ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي ٱلۡعَرۡشِ مَكِينٖ ﴿۲۰﴾

﴿نیرومندی است﴾ جبرئیل عليه السلام که آفرینش عظیم و استوار و قدرت بسیاری دارد ﴿نزد صاحب عرش، صاحب مقام است﴾ یعنی: جبرئیل عليه السلام نزد خدای سبحان دارای مقام بلند و جایگاه و پایگاه رفیع و والایی است. شایان ذکر است که این عندیّت، نه عندیّت مکانی است و نه عندیّت سمت و جهت بلکه عندیّت إکرام و تشریف و بزرگداشت است چنان‌که در **حدیث‌شریف** قدسی آمده‌است: «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ ❁ من در نزد دلشکستگانم».

مُّطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿۲۱﴾

﴿در آنجا هم مُطاع و هم امین است﴾ یعنی: جبرئیل علیه السلام در میان فرشتگان آسمان هم مطاع است که فرشتگان به او رجوع می‌کنند و از او فرمان می‌برند و هم متّصف به صفت امانت است در امر وحی و غیر آن.

وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ ﴿۲۲﴾

﴿و هم‌صحبت شما دیوانه نیست﴾ یعنی: ای مردم مکّه! محمّد ﷺ همنشین شما دیوانه نیست. دلیل این‌که حق تعالی از آن حضرت ﷺ به وصف هم‌سخنی با آنان یادآوری فرمود، اشعار بر این امر است که آنها به حقیقت امر ایشان دانایند و می‌دانند که آن حضرت ﷺ خردمندترین و کاملترینِ مردم هستند.

وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ﴿۲۳﴾

﴿و به راستی او را در افق آشکار دیده‌است﴾ یعنی: هم‌صحبت شما محمّد ﷺ جبرئیل علیه السلام را در وقت طلوع خورشید بر کرانهٔ آشکار سمت مشرق آسمان به همان شکل و صورت حقیقی وی که دارای ششصد بال بود، دیده‌است به‌نحوی که برای محمّد ﷺ علم بدیهی حاصل شده است که جبرئیل علیه السلام فرشته‌ای است مقرّب که به فرودآوردن وحی از سوی وی می‌توان کاملاً مطمئن بود و او شیطان مطرود نیست. شایان ذکر است که این دومین رؤیت جبرئیل علیه السلام توسّط آن حضرت ﷺ بعد از دیدن اوّل ایشان در هنگام آغاز وحی در غار حرا بود. مجاهد می‌گوید: «آن حضرت ﷺ در رؤیت دوم جبرئیل را در ناحیهٔ وادی اجیاد که در شرق مکّه است، دیدند».

وَمَا هُوَ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ بِضَنِينٖ ﴿٢٤﴾

﴿و او﴾ یعنی: یار و هم‌صحبت شما محمّد ﷺ ﴿در امر غیب﴾ یعنی: در امر وحی و اخبار آسمان ﴿بخیل نیست﴾ پس در رساندن وحی غیبی بخل نمی‌ورزد و در تبلیغ آن کوتاهی نمی‌کند بلکه کلام و احکام خدای عزّوجلّ را با همه سخاوت و بخشندگی به خلق تعلیم می‌دهد.

وَمَا هُوَ بِقَوۡلِ شَيۡطَٰنٖ رَّجِيمٖ ﴿٢٥﴾

﴿و قرآن سخن شیطانی مطرود نیست﴾ یعنی: قرآن سخن و گفتار شیطانی از شیاطین استراق‌کنندهٔ شنود که با شهابهای آسمانی طرد می‌شوند، نیست زیرا بر خلاف آنچه که قریش می‌گویند، قرآن نه شعر است و نه کهانت.

فَأَيۡنَ تَذۡهَبُونَ ﴿٢٦﴾

﴿پس به کجا می‌روید﴾ یعنی: بعد از انکار قرآن و برنتابیدن آن به کدامین راه می‌روید در حالی که حجّت بر شما تمام شده‌است؟ عقل‌هایتان در تکذیب این قرآن با وجود روشنی و حقّانیّت آن به کجا می‌رود؟ به کدام راه می‌روید که از این راهی که برای شما بیان کرده‌ام، روشن‌تر باشد؟.

إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢٧﴾

﴿قرآن جز پندی برای عالمیان نیست﴾ که آنان را پند و اندرز داده و به بیان حقیقت برایشان می‌پردازد؛

لِمَن شَآءَ مِنكُمۡ أَن يَسۡتَقِيمَ ﴿٢٨﴾

﴿برای هر یک از شما که بخواهد راست و مستقیم باشد﴾ بر راه حق و ایمان و طاعت. آری! قرآن فقط برای آنان پندی است و آنانند که از آن بهره‌مند می‌گردند.

وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢٩﴾

﴿و تا الله پروردگار عالمیان نخواهد شما نیز نخواهید خواست﴾
یعنی: شما راستی و درستی و استقامت را نمی‌خواهید و بر این خواست قادر هم نمی‌باشید مگر به مشیّت و توفیق خداوند متعال. استقامت: رفتن به راه راست، یعنی راه خداوند فرمانروای آسمانها و زمین است.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: چون آیهٔ (لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَّسْتَقِيمْ) نازل شد، ابوجهل گفت: این امر مربوط به ماست؛ اگر بخواهیم، با استقامت می‌شویم و اگر نخواهیم، نمی‌شویم! پس خداوند ﷻ نازل کرد: «شما نمی‌خواهید مگر آن‌که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد». پس، از تعمّق در سبب نزول این آیه به یک نکتهٔ مهم می‌رسیم و آن موقوف بودن مشیّت بشری به مشیّت الهی است. البتّه این به معنای مجبور بودن انسان نیست زیرا حق تعالی به علم ازلی خود دانسته، سپس اراده کرده و قدرتش را بر آن امر نمایان ساخته است پس علم وی کشف کننده است نه اجبار آور. یعنی خداوند متعال به علم ازلی خود دانسته است که مثلاً زید در زندگی خود چه کارهایی می‌کند آن‌گاه تحقق کارهای او را اراده کرده و سپس به قدرت خویش آن کارها را در عرصهٔ واقع نمایان ساخته است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ انفطار

مکّی است و دارای نوزده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «انفطار» نامیده شد که با این فرمودهٔ حق تعالی: (إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ) که تفسیر آن خواهد آمد افتتاح شده‌است.

سورهٔ انفطار، اوّلاً از انقلاب کَونی‌ای سخن می‌گوید که در روز قیامت پدید خواهد آمد سپس انسان ناسپاس در آن مورد هشدار و سرزنش قرار می‌گیرد و در نهایت هم علّت انکار منکران بیان می‌شود.

فضیلت آن: نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده‌است که فرمود: معاذ پیش‌نماز مردم بود و نماز را طولانی کرد. در این اثنا یکی از افرادی که به او اقتدا کرده بود، نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشهٔ مسجد رفت، به تنهایی نماز گزارد و از مسجد بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان، شخصی است منافق. پس قضیه را به رسول خدا ﷺ بردند. حضرت ﷺ از آن شخص سؤال کردند که چرا نمازش در پشت سر معاذ را رها کرده‌است؟ او گفت: یا رسول‌الله! من آمدم که پشت سر وی نماز بگزارم امّا وی نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشته در گوشهٔ مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم.

پس رسول خدا ﷺ به معاذ فرمودند: «اَفَتّانٌ اَنْتَ یا مَعاذ؟ أَیْنَ کُنْتَ عَنْ (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْاَعْلٰی) و (وَالشَّمْسِ وَ ضُحٰاها) و (اِذَالسَّماءُ انْفَطَرَتْ) ای معاذ! آیا تو فتنه‌گری؟ کجا بودی از خواندن سوره‌های: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْاَعْلٰی) و (وَالضُّحیٰ) و (اِذَالسَّماءُ انْفَطَرَتْ) و (وَاللَّیْلِ اِذٰا یَغْشیٰ؟» یعنی: چرا از این سوره‌های متوسّط بر آنان نمی‌خوانی که در کار دین به ملال نیفتند و از نماز دلتنگ نشوند زیرا اگر چنین شود، از دین دلتنگ گشته و به فتنه درافتاده‌اند.

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتۡ ﴿١﴾

﴿آن‌گاه که﴾ در هنگامهٔ برپائی قیامت ﴿آسمان منفطر شود﴾ انفطار آسمان؛ شکافته‌شدن و ازهم‌گسستن آن برای فرودآمدن فرشتگان از آن است؛

وَإِذَا ٱلۡكَوَاكِبُ ٱنتَثَرَتۡ ﴿٢﴾

﴿و آن‌گاه که ستارگان پراکنده شوند﴾ یعنی: فروریزند و متفرّق شوند؛

وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ فُجِّرَتۡ ﴿٣﴾

﴿و آن‌گاه که دریاها از جا برکنده شوند﴾ یعنی: بعضی در بعضی‌دیگر روان گردند و همه به هم راه یابند به‌طوری‌که به دریای واحدی تبدیل شوند و دریاهای شیرین با دریاهای شور درهم آمیزد؛

وَإِذَا ٱلۡقُبُورُ بُعۡثِرَتۡ ﴿٤﴾

﴿و آن‌گاه که گورها زیروزبر شود﴾ یعنی: خاک گورها زیروزبر شود و مردگانی که در آنها هستند، بیرون آیند؛

عَلِمَتۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ وَأَخَّرَتۡ ۝٥

﴿هر نفسی، آنچه را پیش فرستاده بود و آنچه را بازپس گذاشته بود بداند﴾ یعنی: در آن هنگام نامه‌های اعمال منتشر می‌شود و هر کس آنچه را از خیر یا شرّ پیش فرستاده بود و آنچه راکه پس از خود از روش نیک یا بد در دنیا باقی گذاشته بود، می‌داند. و چنان‌که در سورهٔ قبل گذشت، پدیده‌های یاد شده، در آستانهٔ قیام قیامت روی می‌دهد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلۡكَرِيمِ ۝٦

﴿های ای انسان﴾ کافر **﴿چه چیز تو را در بارهٔ پروردگار بخشنده‌ات مغرور کرد؟﴾** یعنی: چه چیز تو را فریفت و غرّه کرد که به پروردگار کریم و بخشنده‌ات کافر شدی، به پروردگاری که بر تو در دنیا باکامل‌کردن آفرینش و حواسّت فضل و بخشش نمود، تو را عاقل و فهمیده گردانید، به تو روزی داد و بر تو با نعمتهایی که بر انکار هیچ چیز از آنها قادر نیستی، انعام گذاشت. برخی گفته‌اند: انسان را عفو خداوند ﷻ مغرور کرد زیرا او انسان را در اوّلین‌گام گناه و نافرمانی‌اش به شتاب مؤاخذه و مجازات نکرد. نقل است که به فضل‌بن‌عیاض گفتند: اگر خداوند ﷻ در روز قیامت تو را در پیشگاه خود ایستاده کند و به تو بگوید: «چه چیز تو را به پروردگار کریمت غرّه کرد؟» در پاسخش چه می‌گویی؟ گفت: «می‌گویم: مرا پرده‌های فروانداخته‌ات مغرور ساخت زیرا ذات کریمت ستّار عیب پوش است». در **حدیث‌شریف** آمده‌است که چون رسول خدا ﷺ آیهٔ: (یا

أَيُّهَاالْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) را می‌خواندند، می‌فرمودند: «انسان را جهلش مغرور و فریفته ساخت».

برخی از مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ ابیّ‌بن‌خلف یا دربارهٔ ابی‌اشدّبن‌کلدهٔ جُمَحِیْ نازل شد. ولی ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «مراد از انسان در اینجا، ولیدبن مغیره‌است».

ٱلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّىٰكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾

آری! ای انسان کافر و ناسپاس، چه چیز تو را در بارهٔ پروردگار بخشنده‌ات مغرور ساخت؟ ﴿**همان کس که تو را آفرید**﴾ از نطفه درحالی که چیزی نبودی ﴿**پس استوار کرد**﴾ تو را به اندامهای درست، به صورت و هیأت کسی که می‌شنوی، می‌بینی و درک می‌کنی ﴿**و آن‌گاه تو را سامان بخشید**﴾ به بخشیدن قامت نیکو، حسن صورت و تعادل اعضا به طوری‌که هیچ تفاوتی در آنها نیست و مثلاً چنین نیست که یک دست یا یک پایت از دست یا پای دیگرت بلندتر باشد.

فِيٓ أَيِّ صُورَةٖ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾

﴿**و به هر صورتی که خواست**﴾ از صورتهای مختلف در زیبایی یا زشتی ﴿**تو را ترکیب کرد**﴾ و این تو نبودی که صورت خویش را ترکیب و انتخاب کنی. یا تو را در صورت و ساختاری ترکیب کرد که از آراسته‌ترین و معتدل‌ترین ترکیبهاست.

كَلَّا بَلۡ تُكَذِّبُونَ بِٱلدِّينِ ﴿٩﴾

آن‌گاه خداوند ﷻ بعد از بیان نشانه‌های قیامت و بعد از برشمردن نعمتهای خود

بر انسان و انکار و ناسپاسی آنها از سوی وی، علّت این انکار را که تکذیب رستاخیز است ذکر می‌کند: **﴿نه، چنین نیست بلکه دین را دروغ می‌شمرید﴾** مراد از دین: دریافت جزای اعمال در روز قیامت، یا دین اسلام است. کَلاّ: کلمه‌ای است برای تنبیه و هشدار دادن به آن انسان کافر در این مورد که پندارهایش نادرست است و او نباید به کرم خداوند ﷻ مغرورشده و نعمت و فضلش را وسیله‌ای به‌سوی کفر بگرداند.

وَإِنَّ عَلَيۡكُمۡ لَحَٰفِظِينَ ﴿١٠﴾

كِرَامٗا كَٰتِبِينَ ﴿١١﴾

﴿و قطعاً بر شما نگهبانانی گماشته شده‌اند﴾ از فرشتگان که اعمال و سخنانتان را ثبت و ضبط می‌کنند **﴿که﴾** آن فرشتگان نگهبان **﴿نویسندگانی گرامی‌قدرند﴾** پس شما نیز باید قدر و حرمت ایشان را نگاه دارید و با ارتکاب اعمال زشت و گفتن سخنان ناپسند، به آنها بی‌حرمتی نکنید.

يَعۡلَمُونَ مَا تَفۡعَلُونَ ﴿١٢﴾

﴿آنچه را می‌کنید، می‌دانند﴾ یعنی: شما روز جزا را دروغ می‌شمارید در حالی که فرشتگان خداوند ﷻ بر شما گماشته شده‌اند و اعمال شما را می‌نویسند تا روز قیامت در برابر آنها مورد محاسبه قرار گیرید و آن فرشتگان هر چه را که می‌کنید می‌دانند و می‌نویسند پس چیزی از اعمال شما بر ایشان پنهان نمی‌ماند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللّٰهَ يَنْهَاكُمْ عَنِ التَّعَرِّيْ، فَاسْتَحْيُوْا مِنْ مَلَائِكَةِ اللّٰهِ الَّذِينَ مَعَكُمْ، اَلْكِرَامُ

الْكَاتِبِينْ، اَلَّذِيْنَ لاٰ يُفَارِقُونَكُمْ اِلاّٰ عِنْدَ ثَلاثَ حَالاٰتٍ: اَلْغَائِطُ، وَالْجَنَابَةُ، وَالْغُسْلُ، فَـاِذَا اِغْتَسَلَ اَحَدُكُمْ بِالْعَرَاءِ فَلْيَسْتَتِرْ بِثَوبِهِ اَوْ بِجِرْمِ حَائِطٍ، اَوْ بِبَعِيْرِهِ» خداوند ﷻ شما را از برهنه‌شدن نهی می‌کند پس از فرشتگان خداوند ﷻ که همراه شما هستند حیا کنید؛ از آن نویسندگان گرامی‌قدری که از شما جدا نمی‌شوند مگر در سه حالت: رفتن شما به قضای حاجت، حالت جنابت و حالت غسل و چون یکی از شما در فضایی باز غسل می‌کند، باید خود را با جامهٔ خویش، یا به پناه دیواری، یا به شتری استتار کند».

إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾

وَإِنَّ ٱلْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾

﴿**بی‌گمان ابرار**﴾ یعنی: مؤمنان راستینی که کار نیک انجام می‌دهند و در تمام کارهای خویش تقوی را مدّ نظر داشته و از خدای عزّوجلّ پروا می‌کنند؛ ﴿**در نعمت‌اند**﴾ یعنی: در نازونعمت بهشتی قراردارند ﴿**و بی‌گمان فجّار**﴾ جمع فاجر است. یعنی کفّاری که شریعت الهی را ترک کرده‌اند ﴿**در دوزخند**﴾ بنابراین، مراد از «**فجّار**» کفّارند و این خطاب، مرتکبان گناه کبیره را شامل نمی‌شود.

يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿١٥﴾

﴿**در روز جزا وارد آن می‌شوند**﴾ یعنی: این کفّار فجّار در روز جزایی که منکر آن بودند، وارد دوزخ می‌شوند و در کام شعله‌های سرکش آن، سختی‌ها می‌چشند و عذابها می‌بینند. امام رازی نقل کرده‌است که: «سلیمان‌بن‌عبدالملک خلیفهٔ اموی عازم مکّه بود و در راه مکّه از مدینه می‌گذشت پس در دیداری کـه بـا ابـوحازم

داشت، به وی گفت: فردای قیامت قرارگرفتن در پیشگاه خداوند ﷻ چگونه است؟ ابوحازم گفت: امّا نیکوکار، او همانند شخص سفرکرده‌ای است که از سفر نزد خانواده‌اش برمی‌گردد و امّا بدکار پس او همچون بردهٔ گریزپایی است که نزد مولای خویش آورده می‌شود. راوی می‌گوید: سلیمان گریست و سپس گفت: ای کاش می‌دانستم که خدای سبحان با ما چه می‌کند؟! ابوحازم گفت: این کار ساده‌ای است؛ عملت را بر کتاب خداوند ﷻ عرضه بدار، آن وقت می‌دانی که او با تو چه خواهدکرد. سلیمان گفت: این توصیهٔ تو در کجای کتاب خدا ﷻ آمده‌است؟ ابوحازم گفت: (اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِيْ نَعِيْمٍ وَ اِنَّ الْفُجَّارَ لَفِيْ جَحِيْمٍ). سلیمان گفت: در این صورت، رحمت خداوند ﷻ در کجاست؟ ابوحازم پاسخ داد: (اِنَّ رَحْمَةَ اللّٰهِ قَرِيْبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿ بی‌گمان رحمت خداوند ﷻ به نیکوکاران نزدیک است ﴾ [اعراف / ۵۶].

وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَآئِبِينَ ﴿۱۶﴾

﴿و از آن غایب نیستند﴾ یعنی: دوزخیان فاجر کافر، هرگز برای ساعتی هم از دوزخ جدا نشده و از آن دور نمی‌شوند و عذاب آن برآنان سبک نمی‌شود بلکه برای ابد در آن به‌سر می‌برند.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا يَوْمُ ٱلدِّينِ ﴿۱۷﴾

ثُمَّ مَآ أَدْرَىٰكَ مَا يَوْمُ ٱلدِّينِ ﴿۱۸﴾

﴿و تو چه دانی که روز جزا چیست؟ باز چه دانی که روز جزا چیست؟﴾ تکرار سؤال برای بزرگ نمودن، تفخیم شأن و هولناک نمایاندن قیامت است.

يَوۡمَ لَا تَمۡلِكُ نَفۡسٞ لِّنَفۡسٖ شَيۡـٔٗاۖ وَٱلۡأَمۡرُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ ﴿١٩﴾

﴿**روزی است که کسی برای کسی هیچ اختیاری نـدارد؛ و در آن روز، فـرمان از آنِ خداوند است**﴾ یعنی: هیچ کس ـ هر که باشد ـ اختیار رساندن چیزی از منفعت را در روز قیامت برای کس دیگری نـدارد و در آنـجا جز خـداونـد ﷻ پـروردگار عالمیان، هیچ کس نیست که حکمی صادر کند یا کاری انجام دهد. و هرچند کار در دنیا نیز چنین است ولی مراد این است که در آخرت کسی در امر فرمانروایی با حق تعالی کشمکش نمی‌کند و او در این روز هیچ کس را مالک چیزی از امـور نمی‌گرداند چنان که در دنیا مالک آن گردانید. در **حدیث‌شریف** آمـده‌است: «ای بنی‌هاشم! خویشتن را از دوزخ برهانید زیرا من از جانب خدا ﷻ برای شما صاحب اختیار چیزی نیستم». یعنی نمی‌توانم به شما نفعی برسانم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مُطفّفین

مکّی است و دارای سی‌وشش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌جهت افتتاح آن با این فرمودهٔ حق تعالی: (وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ)، مطفّفین نامیده شد. مطفّفین کسانی‌اند که در پیمانه و وزن، به‌طرف زیان وارد می‌کنند.

ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: وقتی رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، مردم مدینه از پلیدترین کسان در امر وزن و پیمانه بودند پس خدای عزّوجلّ سورهٔ: (وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ) را نازل کرد و بعد از آن، آنان در وزن و پیمانه به‌راستی و انصاف و استقامت گراییدند.

وَيۡلٞ لِّلۡمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾

﴿وای بر مطفّفین﴾ یعنی: زیان و نابودی بر کسانی باد که از حقوق مردم در وزن و پیمانه می‌کاهند. تطفیف: از طفیف یعنی «اندک» و از طفّ، یعنی «کنارهٔ یک چیز» برگرفته شده‌است. پس تطفیف، کاستن چیز اندکی از پیمانه یا وزن است و

مطفّف کسی است که از حقّ طرف معاملهٔ خویش با کم‌کردن از اجناس پیمودنی (کیلی) یا کشیدنی (وزنی) می‌کاهد. بعید نیست که برخی از این کم‌فروشان دو ترازو، یا دو پیمانه داشته‌اند که با یکی از آنها برای مردم وزن، یا پیمانه می‌کرده‌اند و با دیگری برای خود. یعنی: چون می‌ستاندند، افزونتر می‌سنجیدند و چون می‌دادند، کم می‌سنجیدند چنان که می‌فرماید:

ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكۡتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسۡتَوۡفُونَ ﴿٢﴾

﴿کسانی که چون از مردمان پیمانه می‌ستانند، تمام می‌ستانند﴾ یعنی: کسانی که چون برای خود بپیمایند، با سخت‌گیری در پیمانه و وزن، تمام می‌گیرند؛

وَإِذَا كَالُوهُمۡ أَو وَّزَنُوهُمۡ يُخۡسِرُونَ ﴿٣﴾

﴿و چون برای آنان پیمانه دهند یا وزن کنند، به آنان زیان می‌رسانند﴾ یعنی: چون برای دیگران پیمانه دهند یا وزن کنند، وزن و پیمانه را کم می‌دهند. شیخ ابوالقاسم قشیری رحمه‌الله می‌گوید: «لفظ مُطفِّف شامل کم‌کردن در وزن و پیمانه، آشکارکردن عیب کالا یا پنهان‌کردن آن و طلب انصاف برای خود و ترک انصاف‌دادن برای دیگران، همه می‌شود پس هر کس که آنچه را برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمان خویش نپسندد، او منصف و دادگر نیست و هر کس که عیب مردم را می‌بیند امّا عیب خود را نمی‌بیند، او نیز مُطفِّف است و هر کس که حقّ خود را از مردم می‌طلبد امّا حقوق آنان را نمی‌دهد، او نیز از این جمله است. پس جوانمرد کسی است که حقوق مردم را می‌پردازد و برای خود از کسی حقّی نمی‌طلبد». شایان ذکر است که خداوند جل جلاله قوم شعیب علیه‌السلام را به جهت آن نابود کرد که در وزن و پیمانه زیان می‌رسانیدند بعد از آن‌که شعیب علیه‌السلام مکرّراً آنان را

نصیحت کرد: (وَ یا قَوْمِ اَوْفُوا الْمِکْیالَ وَالْمیزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ اَشْیاءَهُم ...) [هود/۸۵] که تفسیر و بیان آن گذشت.

در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ این سوره را بر مردم مدینه تلاوت کردند و سپس فرمودند: «خَمْسٌ بِخَمْسٍ، مٰا نَقَضَ قَوْمٌ اَلْعَهْدَ اِلاّٰ سُلِّطَ عَلَیْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَ مٰا حَکَمُوا بِغَیْرِ مٰا اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلاّٰ فَشٰا فِیْهِمُ اَلْفَقْرُ وَ لاٰ ظَهَرَتْ فِیْهِمُ الْفٰاحِشَةَ اِلاّٰ فَشٰا فِیْهِمُ الْمَوْتُ وَ لاٰ طَفَّفُوا الْمِکْیٰالَ اِلاّٰ مُنِعُوا النَّبٰاتَ وَ اُخِذُوا بِاالسِّنِیْنَ وَ لاٰ مَنَعُوا الزَّکٰاةَ اِلاّٰ حُبِسَ عَنْهُمُ الْقَطْرُ

✿ پنج چیز دربرابر پنج چیز قرار دارد:

۱ ــ هیچ قومی عهد خویش را نشکستند مگر این‌که دشمنشان بر آنان مسلّط گردانیده شد.

۲ ــ هیچ قومی به‌غیر آنچه که خدای عزّوجلّ نازل نموده حکم نکردند مگر این‌که فقر در میانشان شیوع و گسترش یافت.

۳ ــ فحشا در میان هیچ قومی شیوع نیافت مگر این که مرگ‌ومیر در میانشان گسترش پیدا کرد.

۴ ــ هیچ قومی در پیمانه کم ندادند مگر این‌که از رویش نباتات و رستنی‌ها باز داشته‌شدند و قحطی بر آنان مسلّط گردانیده شد.

۵ ــ هیچ قومی زکات را بازنداشتند مگر این‌که باران از آنان باز داشته‌شد».

أَلَا يَظُنُّ أُوْلَـٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ ﴿٤﴾

﴿**مگر آنان نمی‌دانند که برانگیخته خواهندشد؟**﴾ یعنی: آیا کسانی که مرتکب چنین کارهایی می‌شوند، این اندیشه در خاطرشان خطور نمی‌کند که برانگیختنی هستند و آن‌گاه از آنچه می‌کنند، موردپرسش قرار خواهندگرفت؟ چرا در این امر تدبّر و اندیشه نکردند تا سرانجام با رسیدن به یقین در این امر، آنچه را که باید از عاقبت آن بیمناک بود، فروگذارند؟ پس (اَلاٰ یَظُنُّ) سؤالی است از سر توبیخ و

انکار و به تعجّب افگندن از حال آنان. از یقین به «ظنّ» تعبیر شد تا اشاره‌ای باشد به این امر که اگر کسی حتّی به گمان برپایی قیامت باشد، بر ارتکاب همچو کارهای زشتی جسارت نمی‌کند، چه رسد به کسی که به آن یقین دارد.

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾

آری! آیا یقین نداشته‌اند که برانگیخته خواهندشد؛ ﴿**در روزی بزرگ**﴾ که روز قیامت است. پس روز قیامت بدان جهت بزرگ است که امور و رخدادهای بزرگی در آن به وقوع می‌پیوندد؛ از رستاخیز گرفته تا حساب و عقاب و ورود بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ.

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

﴿**روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان به پای ایستند**﴾ به انتظار فرمان او یا به انتظار جزا یا حسابش. این تعبیر خود بر بزرگی و فزونی گناه کم‌فروشان و درشتی مجازات آنان دلالت می‌کند زیرا این کار، خیانت در امانت و خوردن حقّ دیگران است. پس ملاحظه کنیم که خدای سبحان انواعی از تهدید را در این آیات باهم جمع کرده‌است.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ ﴿٧﴾

﴿**نه چنین است**﴾ کَلاّ: برای ردع و تنبیه آنان از کم‌فروشی و نیز تنبیه و زجر بر تکذیب روز جزا نسبت به کافر، یا غفلت از رستاخیز و حساب نسبت به مؤمن است ﴿**بی‌گمان نامهٔ فجّار در سجّین است**﴾ یعنی: فجّار نافرمان بدکار و من‌جمله

کاهندگان حقوق مردم در پیمانه و وزن، در پرونده (سجلّ) اهل دوزخ ثبت شده‌اند. یا در زندان و تنگنای سختی قرار دارند.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا سِجِّينٞ ﴿٨﴾

كِتَٰبٞ مَّرۡقُومٞ ﴿٩﴾

﴿و تو چه دانی که سجّین چیست﴾ این سؤال برای بزرگ‌نمایاندن و هولناک نشان دادن جهنّم است و به ما بعد خود یعنی به این فرمودهٔ حق تعالی ارتباطی ندارد: ﴿کتابی است نوشته‌شده﴾ یعنی: کتابی که نامهای فجّار دوزخی در آن ثبت شده‌است، کتابی است نگاشته‌شده. به‌قولی: سجّین کتابی است که جمع‌کنندهٔ اعمال شرّ صادرشده از شیاطین و کافران و فاسقان می‌باشد. پس سجّین دیوان شرّ است که خداوند ﷻ اعمال اشرار را در آن تدوین کرده‌است و از سجن به‌معنی زندان است زیرا آن کتاب، سبب زندانی‌شدن و تنگ‌شدن کار بر اشرار در جهنّم می‌شود. به‌قولی‌دیگر: سجّین در اصل سجّیل و مشتقّ از سجلّ است که کتاب اعمال می‌باشد. به‌قولی‌دیگر: سجّین مکانی است در اسفل‌السّافلین و بنابراین تفسیر، (كِتَابٌ مَّرْقُوْم) تفسیر سجّین نیست بلکه تقدیر سخن چنین می‌شود: «نه چنین است بلکه کتاب نافرمانان در سجّین است».

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾

﴿وای بر تکذیب کنندگان در آن روز﴾ یعنی: وای در روز قیامت بر کسانی که زنده‌شدن پس از مرگ را دروغ شمرده و پیام پیام‌آوران الهی را به‌انکار گرفته‌اند؛

ٱلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ﴿١١﴾

﴿همان کسانی که روز جزا را تکذیب می‌کنند﴾ و منکر آنند.

وَمَا يُكَذِّبُ بِهِۦٓ إِلَّا كُلُّ مُعۡتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾

﴿و جز هر تجاوز پیشهٔ گناهکاری آن را به دروغ نمی‌گیرد﴾ یعنی: جز هر بدکار ستمگری که در گناه از حدّ گذشته و در به کارگیری اسباب آن فرورفته‌است، روز جزا را تکذیب نمی‌کند.

إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ءَايَٰتُنَا قَالَ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

﴿همان که چون آیات ما﴾ که بر محمّد ﷺ نازل کرده‌ایم؛ ﴿بر او خوانده شود، گوید: اینها افسانه‌های پیشینیان است﴾ یعنی: داستانهای واهی و بی‌اساسشان است که آنها را برساخته و آرایش و پیرایش داده‌اند.

كَلَّاۖ بَلۡۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ﴿١٤﴾

﴿نه چنین است﴾ کَلّا: تنبیه، هشدار و تکذیبی است بر این تجاوزگران گناه کار از گفتن چنین سخنان باطلی ﴿بلکه آنچه مرتکب می‌شدند بر دلهایشان زنگار بسته‌است﴾ یعنی: گناهان و نافرمانی‌هایشان بسیار گشته و دلهایشان را فراگرفته‌است پس این گناهان زنگاری است که دلهایشان را در خود پوشانده‌است، ازاین رو حق را انکار می‌کنند. حسن می‌گوید: «رَيْن ✿ زنگار» گناه بر بالای گناه‌است تا بدانجا که بسیاری گناهان دل را نابینا و آن را سیاه می‌گرداند امّا «طبع»

این است که بر دلهایشان مهر گذاشته شود که این سخت‌تر از زنگار است. در **حدیث‌شریف** به روایت احمد، ترمذی و نسائی از ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذا أَذْنَبَ ذَنْباً نُكِتَتْ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْداءُ، فَإِنْ تابَ وَ نَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ صُقِّلَ قَلْبُهُ وَ إِنْ عادَ زَادَتْ حَتَّى تُغْلَفُ قَلْبُهُ، فَذَلِكَ الرّانُ الَّذِيْ ذَكَرَهُ اللّٰهُ سُبْحانَهُ فِي الْقُرْآن ◊ چون بنده مرتکب گناهی شود، در قلب وی نقطهٔ سیاهی کوبیده می‌شود پس اگر توبه کرد و دست کشید و آمرزش خواست، قلب وی صیقل زده می‌شود و اگر به گناه بازگشت، آن نقطهٔ سیاه افزوده می‌شود تا آن‌که قلبش را در غلافی فرومی‌برد. پس این همان رین (زنگاری) است که خدای سبحان از آن در قرآن یادکرده‌است».

كَلَّآ إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ﴿۱۵﴾

﴿**نه چنین است**﴾ زهی پندار باطل که آنان به‌هم می‌بافند؛ ﴿**در حقیقت آنان در آن روز از دیدار پروردگارشان سخت محجوبند**﴾ یعنی: کفّار از دیدار پروردگارشان در روز قیامت محجوب و در پرده‌اند و از این دیدار باز داشته می‌شوند لذا مانند مؤمنان به‌سوی حق تعالی نمی‌نگرند پس چنان‌که در دنیا از توحید و یگانه‌پرستی در حجابند، همین‌گونه در آخرت از دیدار حق تعالی در حجاب می‌باشند. مجاهد در تفسیر آیهٔ کریمه می‌گوید: «آنها از کرامت و بخشایش حق تعالی بازداشته شده و محجوبند».

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا۟ ٱلْجَحِيمِ ﴿۱۶﴾

﴿**سپس آنان یقیناً در دوزخ درآیند**﴾ و هم‌آغوش آن گردند و هرگز از آن بیرون‌شدنی نیستند. بنابراین، آنها با وجود حرمان از دیدار خدای رحمان، اهل

آتش جاویدان نیز هستند و قطعاً ورود به دوزخ، سخت‌تر از خوارکردن و محروم‌نمودنشان از آن کرامت است.

ثُمَّ يُقَالُ هَٰذَا ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾

﴿سپس به آنان گفته می‌شود: این همان است که آن را به دروغ می‌گرفتید﴾ یعنی: نگهبانان جهنّم از سر توبیخ و سرکوفت‌زدن به آنان می‌گویند: این همان چیزی است که شما در دنیا آن را به دروغ می‌گرفتید پس اینک آن را بنگرید و بچشید.

كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ﴿١٨﴾

آن‌گاه خداوند ﷻ از آنچه که برای نیکان آماده کرده‌است چنین سخن می‌گوید: **﴿در حقیقت کتاب ابرار در علّیین است﴾** یعنی: ایشان در زمرهٔ اهل علّیین نوشته شده‌اند. ابرار: فرمانبرداران نیکوکارند.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا عِلِّيُّونَ ﴿١٩﴾

﴿و تو چه دانی که علّیین چیست﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! چه چیز تو را آگاه ساخت که علّیین چیست؟ این تعبیر برای تفخیم و بزرگ‌نمایاندن شأن علّیین است؛

كِتَٰبٌ مَّرْقُومٌ ﴿٢٠﴾

﴿کتابی است نوشته‌شده﴾ یعنی: علّیین کتابی است که نامهای بهشتیان در آن نوشته شده‌است. یا کتابی است نشانه‌دار. همچنین علّیین نام خود بهشت یا

بلندیهای آن نیز هست.

يَشْهَدُهُ ٱلْمُقَرَّبُونَ ﴿٢١﴾

﴿که مقرّبان شاهد آنند﴾ یعنی: فرشتگان، نزدیک آن کتاب نوشته‌شده حاضر می‌شوند و آن را می‌بینند. یا معنی این است: فرشتگان در روز قیامت بر آنچه که در آن کتاب است، گواهی می‌دهند.

إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾

﴿بی‌گمان نیکان در نعمت باشند﴾ یعنی: اهل طاعت در سرای آخرت در نازونعمت بزرگی قرار خواهند داشت که نتوان قدر و اندازهٔ آن را فراگرفت و سنجش کرد.

عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ﴿٢٣﴾

آری! نیکان غرق در نعمت ﴿بر تختها نشسته‌اند﴾ أَرائِكْ: تختها و اورنگهای سراپرده‌های بهشتی است. اریکه بر تخت اطلاق نمی‌شود مگر آن‌گاه که تخت در حجله یعنی در زیر قبّه‌ای قرار داشته باشد که به پرده‌ها و آرایش‌ها آراسته باشد ﴿می‌نگرند﴾ به‌سوی آنچه که خدای عزّوجلّ برایشان از نازونعمتها و إکرام و اعزازها آماده کرده‌است. یا معنی این است: می‌نگرند به‌سوی ذات ذوالجلال.

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ ٱلنَّعِيمِ ﴿٢٤﴾

﴿**در چهره‌هایشان تازگی نازونعمت را می‌شناسی**﴾ یعنی: چون ایشان را ببینی، می‌دانی که از اهل نازونعمت‌اند، به‌سبب نور، زیبایی، سپیدی، بهجت و تروتازگی‌ای که در چهره‌هایشان می‌بینی زیرا خداوند ﷻ در سیما و شکل و شمایل و زیبایی آنان چنان رونق و صفا و طراوتی بخشیده‌است که هیچ توصیف‌کننده‌ای آن را وصف نتواند کرد.

يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ ﴿٢٥﴾

﴿**از رحیق مختوم نوشانیده شوند**﴾ رَحِيق: شرابی است که نه هیچ غشّ و ناخالصی‌ای در آن است و نه چیزی که آن را گندیده و فاسد کند. مَخْتُوم: آن است که بر آن مهری نهاده شده‌است لذا از این‌که دستی به آن برسد، محفوظ و بازداشته شده‌است تا آن‌که نیکان خود مهرِ آن را بر می‌دارند.

خِتَٰمُهُۥ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ٱلْمُتَنَٰفِسُونَ ﴿٢٦﴾

﴿**مُهر آن از مُشک است**﴾ یعنی: آخرین طعم آن بادۀ بهشتی، بوی مشک است و چون شخص نوشنده دهانش را از آخرین جرعۀ آن بردارد، بوی آن را همچون بوی مشک می‌یابد. یا معنی این است: ظرفهای بهشت، اعم از جامها و کوزه‌های آن با مشک مهر زده شده‌است ﴿**و مشتاقان باید در این امر بر یک‌دیگر پیشی گیرند**﴾ تَنَافُس: مشاجره و کشمکش بر سر تصاحب یک چیزی است که هر کس آن را برای خودش می‌خواهد لذا بر سر آن با دیگران رقابت می‌کند، بر آن بخل می‌ورزد و آن را در حوزۀ اختصاص خودش درمی‌آورد. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «هر مؤمنی که به مؤمن تشنه‌ای جرعۀ آبی بنوشاند، خداوند ﷻ در روز قیامت او را از رحیق مختوم می‌نوشاند و هر مؤمنی که مؤمن گرسنه‌ای را

اطعام کند، خداوند ﷻ او را از میوه‌های بهشت اطعام می‌کند و هر مؤمنی که مؤمن برهنه‌ای را بپوشاند، خداوند ﷻ او را از لباسهای سبز بهشتی می‌پوشاند».

وَمِزَاجُهُۥ مِن تَسۡنِيمٍ ﴿٢٧﴾

﴿**و آمیزهٔ آن از تسنیم است**﴾ یعنی: آمیزه آن شراب سربه‌مهر، از تسنیم است. تسنیم شرابی است که از بالا بر بهشتیان فرو ریختانده می‌شود و بهترین شرابهای بهشت است.

عَيۡنًا يَشۡرَبُ بِهَا ٱلۡمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾

﴿**چشمه‌ای که مقرّبان از آن می‌نوشند**﴾ یعنی: رحیق، یا تسنیم چشمه‌ای است که بهشتیان جامهای خویش را با آن می‌آمیزند در حالی که مقرّبان از آن به‌طور خالص می‌نوشند. پس رحیق دارای چهار صفت است:

۱ ـ شرابی است سر به مهر.
۲ ـ مهر آن از مشک است.
۳ ـ در محلّ رقابت و در معرض رغبت قرار دارد.
۴ ـ آمیزهٔ آن از تسنیم است.

عبدالله‌بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «تسنیم چشمه‌ای است در بهشت که صرفاً مقرّبان از آن می‌نوشند و اصحاب یمین نیز جامهایشان را با آمیزه‌ای از آن خشبو و معطّر می‌کنند».

إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجۡرَمُواْ كَانُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَضۡحَكُونَ ﴿٢٩﴾

﴿بی‌گمان کسانی که جرم می‌کردند، به مؤمنان می‌خندیدند﴾ یعنی: مؤمنان را در دنیا مسخره می‌کردند و به ریشخند می‌گرفتند. مراد از آنان: کفّار قریش و دیگر کفّارند.

علما در بیان سبب نزول این آیهٔ کریمه دو روایت ذکر کرده‌اند: بنا بر روایت اوّل، مراد از «مجرمان» بزرگان مشرکین مانند ابوجهل، ولیدبن مغیره و عاصی‌بن وائل سهمی هستند که عمّار، صهیب، بلال و غیر ایشان از فقرای مسلمین را مورد استهزا قرار می‌دادند. در روایت دوم آمده‌است: علیّ‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه با جمعی از مسلمانان از راه می‌گذشت پس منافقان به ایشان خندیده و با چشم و ابرو ایشان را مورد تمسخر قراردادند آن‌گاه نزد یاران منافق رفتند و گفتند: امروز مرد کلّه‌طاس را دیدیم! و همهٔ آنان از این سخن خندیدند. و قبل از آن‌که علی رضی الله عنه نزد رسول خدا ﷺ برسد، این آیه نازل شد.

وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمۡ يَتَغَامَزُونَ ﴿٣٠﴾

﴿و چون از کنارشان می‌گذشتند، باهم اشارهٔ چشم و ابرو ردّوبدل می‌کردند﴾ به منظور تحقیر، تمسخر و عیب‌جویی ایشان از این‌که مسلمان گردیده‌اند. غمز: فروافکندن و حرکت دادن چشم و ابرو از سر تمسخر یا به منظور خیر یا شرّ دیگری است ولی اکثراً این کار به منظور شرّ و بدی انجام می‌گیرد.

وَإِذَا ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِمُ ٱنقَلَبُواْ فَكِهِينَ ﴿٣١﴾

﴿و هنگامی که﴾ کفّار **﴿نزد خانوادهٔ خود بازمی‌گشتند﴾** از مجالس و محافل خود؛ **﴿بازمی‌گشتند شادمان﴾** از حال و وضعی که دارند و از این‌که مؤمنان را مورد ریشخند و تمسخر قرارداده‌اند. یا چون به خانه‌هایشان بازمی‌گشتند، هر ناز و

نعمتی را که می‌خواستند در آنها می‌یافتند. البتّه دادن این نازونعمت برایشان «استدراج» بود.

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَضَآلُّونَ ﴿۳۲﴾

﴿و چون﴾ کافران **﴿مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: همانا اینان گمراهند﴾** در پیروی خود از محمّد ﷺ و تمسّک به آنچه که او آورده‌است و فروگذاشتن نعمتها و لذّتهای نقد و آمادهٔ دنیا.

وَمَآ أُرْسِلُواْ عَلَيْهِمْ حَٰفِظِينَ ﴿۳۳﴾

﴿و حال آن که بر آنان نگهبان فرستاده نشده بودند﴾ یعنی: آنان از جانب خدای سبحان بر مسلمانان بازرس گمارده نشده بودند تا نگهبان احوال و اعمالشان باشند بلکه مکلّف شده بودند تا در خویشتن خویش بنگرند و امور خود را به صلاح و سامان آورند پس پرداختن به خود از مشغول‌شدن به عیب‌جویی دیگران برایشان سزاوارتر بود.

فَٱلْيَوْمَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنَ ٱلْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿۳۴﴾

﴿حال امروز﴾ یعنی: در روز آخرت **﴿مؤمنانند که بر کافران خنده می‌زنند﴾** آن‌گاه که آنان را در عذاب الهی خوار و ورشکسته و بی‌مقدار می‌بینند.

عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ﴿۳۵﴾

﴿**بر تختها نشسته نظاره می‌کنند**﴾ یعنی: درحالی‌که مؤمنان در نازونعمت و با فرّ و شکوهی چشم‌نواز بر تختهای مکلّل و اورنگهای مجلّل تکیه داده‌اند، به‌سوی دشمنان خدای عزّوجلّ می‌نگرند که در دوزخ عذاب می‌شوند. کعب می‌گوید: «در میان بهشت و دوزخ روزنه‌هایی است پس چون مؤمن بخواهد که به‌سوی دشمنی که در دنیا داشته‌است بنگرد، از برخی از این روزنه‌ها سر می‌کشد». یا معنی این است: مؤمنان بر تخت‌ها نشسته به سوی پروردگار عزّوجلّ خویش می‌نگرند.

هَلْ ثُوِّبَ ٱلْكُفَّارُ مَا كَانُوا۟ يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

﴿**آیا کافران دربرابر آنچه کرده بودند جزا داده شدند؟**﴾ استفهام تقریری است. یعنی آری! به کفّار دربرابر تمسخر و استهزایشان در دنیا نسبت به مؤمنان، جزا نازل گردید. ثَواب: آنچه که بر بنده دربرابر عملش داده می‌شود و در خیر و شرّ هردو به کار می‌رود. گویی خداوند ﷻ به مؤمنان می‌گوید: آیا کفّار را در برابر اعمالشان و از آن جمله تمسخر و خندیدن به شما مؤمنان جزا دادیم یا خیر؟ پس این سخن بر شادمانی مؤمنان می‌افزاید زیرا نمایانگر حرمت‌نهادن بیشتر به آنان و سبک انگاشتن و بی‌مقدار نشان‌دادن دشمنانشان است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ انشقاق

مکّی است و دارای بیست‌وپنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «انشقاق» نامیده شد که خداوند ﷻ آن را با این فرموده‌اش: (إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ) که اعلام شکافتن آسمان است، آغاز کرده‌است؛ پدیده‌ای که خود نشانهٔ ویرانی جهان و برپایی هول و هراس عظیم قیامت می‌باشد.

فضیلت آن: از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: با رسول خدا ﷺ در هنگام تلاوت: (إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ) و (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) سجده کردیم.

إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ ﴿١﴾

﴿آن‌گاه که آسمان ازهم بشکافد﴾ و این شکافتن از نشانه‌های قیامت است.

وَأَذِنَتۡ لِرَبِّهَا وَحُقَّتۡ ﴿٢﴾

﴿و گوش بسپارد به فرمان پروردگار خود﴾ یعنی: آسمان پروردگار خود را در شکافته شدن فرمان برد. «اذن» گوش‌سپردن به یک چیز و سخن‌پذیری از آن است ﴿و خود چنین سِزَد﴾ یعنی: سزاوار آسمان است که برای پروردگار خود مطیع و فروتن باشد و سخن بشنود.

وَإِذَا ٱلْأَرْضُ مُدَّتْ ﴿٣﴾

﴿و آن‌گاه که زمین کشیده شود﴾ یعنی: زمین هموار و مسطّح ساخته شده و کوههای آن درهم کوبیده شود تا بدانجا که همچون دشت هموار گردد.

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ﴿٤﴾

﴿و آنچه را که در آن است، بیرون افگند﴾ یعنی: زمین آنچه را که در دل آن از مردگان، گنجها و دفینه‌هاست، بیرون افگند ﴿و تُهی شود﴾ از مردگان و از اعمالشان بیزاری جوید تا حق تعالی فرمان خویش را در آنان نافذ گرداند. البتّه زمین در این تخلیه کردن و تهی‌شدن جهد تمام می‌کند تا بدانجا که در درون آن هیچ چیزی باقی نمی‌ماند.

وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿٥﴾

﴿و﴾ زمین ﴿به امر پروردگارش گوش بسپارد﴾ و از او فرمان برد ﴿و خود چنین سِزَد﴾ یعنی: سزاوار زمین نیز این است که از آنچه در درون آن است، تهی شود و به امر پروردگار عزّوجلّ گوش بسپارد و فرمان برد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ ﴿٦﴾

﴿**هان ای انسان**﴾ مراد جنس انسان است. پس این خطاب مؤمن و کافر هردو را شامل می‌شود ﴿**حقّا که تو در راه پروردگارت سخت کوشیده‌ای**﴾ یعنی: تو در عملت، به‌سوی پروردگارت یا به‌سوی ملاقات پروردگارت به کوششی تمام و رنجی فراوان کوشیده‌ای ﴿**پس او را ملاقات خواهی‌کرد**﴾ یعنی: به‌زودی با عملت به لقای پروردگارت خواهی رسید، که این ملاقات همانا مرگ انسان است. یا تو در روز قیامت با عملت ملاقات خواهی‌کرد، چه خیر باشد و چه شرّ. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قٰالَ جِبْرِیلُ: یٰا مُحَمَّدُ، عِشْ مٰا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَیِّتٌ وَ أَحْبِبْ مٰا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفٰارِقُهُ وَاعْمَلْ مٰا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلاٰقِیْه ✿ جبرئیل گفت: ای محمّد! هر چه می‌خواهی زندگی کن زیرا سرانجام می‌میری و هر چه را می‌خواهی دوست بدار زیرا سرانجام از آن جدا می‌شوی و هر چه می‌خواهی عمل کن زیرا تو با عمل خویش ملاقات خواهی‌کرد».

فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ ﴿٧﴾

﴿**امّا هر کس که کارنامه‌اش به‌دست راستش داده شود**﴾ و آنان مؤمنانند که نامه‌های اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود.

فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا ﴿٨﴾

﴿**پس زودا که با او حساب کنند حسابی بس آسان**﴾ یعنی: مؤمن در برابر نیکی‌های خود پاداش داده می‌شود و گناهان و بدیهایش نیز بر او ارائه می‌شود امّا خداوند ﷻ بی‌آن‌که در آنها با او حسابرسی شود، آنها را می‌آمرزد و این است

همان حساب آسان. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از عائشه رضی‌الله عنها آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ نُوْقِشَ الْحِسَابَ عُذِّبَ ۞ هر کس که در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود». عائشه رضی‌الله عنها می‌گوید: «به رسول خدا ﷺ گفتم؛ مگر خداوند ﷻ خود نمی‌فرماید: فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيْرًا ۞ زودا که با او حساب کنند به حسابی آسان؟ رسول خدا ﷺ در پاسخم فرمودند: لَيْسَ ذٰلِكَ بِالْحِسَابِ، وَ لٰكِنْ ذٰلِكَ الْعَرْضُ، مَنْ نُوْقِشَ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُذِّبَ ۞ این‌که تو می‌گویی حساب نیست بلکه این ارائهٔ کارنامهٔ بدِ انسان به اوست پس بدان که هر کس در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود».

وَيَنقَلِبُ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ مَسْرُورًا ﴿٩﴾

﴿**و به‌سوی خانواده‌اش بازگردد**﴾ یعنی: مؤمن بعد از حساب آسان به‌سوی آن عدّه از اعضای خانوادهٔ خود ـ از زنان و فرزندان ـ که در بهشت به‌سر می‌برند، بازمی‌گردد. یا به‌سوی کسانی از حور عین بازمی‌گردد که خدای عزّوجلّ برای او در بهشت آماده کرده‌است در حالی که ﴿**شادمان**﴾ و خوشحال و خرّم است از خیر و نعمت و کرامتی که به او داده شده‌است. پس بارخدایا! ما را از زمرهٔ ایشان بگردان.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ وَرَآءَ ظَهْرِهِۦ ﴿١٠﴾

﴿**و امّا هر کس که کارنامه‌اش از پشت سرش به او داده شود**﴾ بدان جهت که دست راستش در غل‌وزنجیر به گردنش آویخته و دست چپش هم به پشت سرش آویخته است؛

فَسَوۡفَ يَدۡعُواْ ثُبُورٗا ﴿١١﴾

﴿**زودا که هلاک خویش خواهد**﴾ یعنی: چون نامهٔ اعمالش به دست چپش داده شود و آن را بخواند، می‌گوید: ای وای بر من! ای خاک بر سرم! ای مرگ به دادم برس! ثَبُوْر: نابودی و هلاکت است.

وَيَصۡلَىٰ سَعِيرًا ﴿١٢﴾

﴿**و در آتش افروخته درآید**﴾ و سختی‌ها و گرمای سوزان آن را بچشد.

إِنَّهُۥ كَانَ فِيٓ أَهۡلِهِۦ مَسۡرُورًا ﴿١٣﴾

﴿**هرآینه او در میان خانوادهٔ خود شادمان بود**﴾ یعنی: او در دنیا با پیروی از هوسها و سوارشدن بر مرکب شهوتهای خویش؛ سرمست، مغرور، متکبّر، حریص، آزمند و گردنکش بود بدان جهت که فکر آخرت هرگز به خاطرش خطور نمی‌کرد.

إِنَّهُۥ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ ﴿١٤﴾

﴿**او می‌پنداشت که هرگز برنخواهد گشت**﴾ یعنی: سبب این شادمانی وی در میان خانواده‌اش این گمان و پندار وی بود که هرگز به‌سوی خداوند ﷻ بازنمی‌گردد و برای حساب و عقاب برانگیخته نمی‌شود.

بَلَىٰٓۚ إِنَّ رَبَّهُۥ كَانَ بِهِۦ بَصِيرٗا ﴿١٥﴾

﴿نه چنان است﴾ که او پنداشته بود بلکه او به‌سوی پروردگارش بازگشت و بعد از مرگ برانگیخته شد ﴿بی‌گمان پروردگارش به او﴾ و اعمالش ﴿بینا بود﴾ و دانا زیرا هیچ چیز از احوال وی در دنیا بر او پنهان نماند و اینک وی را در برابر همه رفتارها، گفتارها و کردارهایش مجازات می‌کند.

فَلَآ أُقْسِمُ بِٱلشَّفَقِ ﴿١٦﴾

﴿پس سوگند می‌خورم به شَفَق﴾ شَفَق: سرخی‌ای است که بعد از غروب خورشید تا وقت نماز عشاء در افق نمایان می‌شود. امام ابوحنیفه رحمه الله می‌گوید: «شفق سپیدی‌ای است که سرخی با آن پیوسته است». آن را به سبب رقّت و نازکی آن شفق نامیدند پس شَفَق از شفقت برگرفته شده‌است.

وَٱلَّيْلِ وَمَا وَسَقَ ﴿١٧﴾

﴿و سوگند به شب و آنچه شب گرد آورده‌است﴾ یعنی: آنچه که شب به خود چسبانده و در خود فراآورده و درپیچانده‌است زیرا شب پراکندگان روز را که در پی کار و کسب و تلاش و تحرّک خویش به همه‌جا پراکنده می‌شوند، گرد می‌آورد و چون شب روی آورد، همه‌چیز به مأوی و مسکن خویش جای می‌گیرد.

وَٱلْقَمَرِ إِذَا ٱتَّسَقَ ﴿١٨﴾

﴿و سوگند به ماه چون تمام شود﴾ اتّساق ماه: پرشدن و تمام شدن آن است که این حالت را بَدْر می‌نامند و در نیمهٔ ماه قمری رخ می‌دهد.

لَتَرۡكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٖ ﴿۱۹﴾

آری! سوگند به آنچه ذکر شد **﴿که قطعاً از حالی به حالی دیگر درآیید﴾** چون حالات توانگری و فقر، مرگ و زندگی، حشر و حساب و ورود به بهشت یا دوزخ. یا مراد، گذر کفّار بعد از مرگ از حالی به حالی سخت‌تر از آن است زیرا آنان از سؤال نکیر و منکر گرفته تا افتادن در دوزخ، طبقه در طبقه و فرودی پس از فرود دیگر در سختی‌هایی سخت قراردارند.

فَمَا لَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿۲۰﴾

﴿پس آنان را چه شده‌است که ایمان نمی‌آورند﴾ به محمّد ﷺ و به آنچه که از وحی و قرآن بر وی نازل شده‌است؟ با آن‌که موجبات ایمان به وی نیز فراهم است؟.

وَإِذَا قُرِئَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقُرۡءَانُ لَا يَسۡجُدُونَ۩ ﴿۲۱﴾

﴿و چون برآنان قرآن خوانده می‌شود، سجده نمی‌کنند؟﴾ یعنی: کدام مانع بر سر راه سجده کردن و خضوع آنان در هنگام قرائت قرآن وجود دارد؟ یا مراد از این سجده، سجدهٔ معروف به سجدهٔ تلاوت است چنان‌که امام ابوحنیفه رحمه الله با این آیهٔ کریمه بر وجوب سجدهٔ تلاوت در اینجا استدلال کرده‌است زیرا آیهٔ کریمه کسانی را که آن را می‌شنوند و سجده نمی‌کنند، نکوهش کرده‌است و رأی جمهور علما نیز بر وجوب سجدهٔ تلاوت در اینجاست.

بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُكَذِّبُونَ ﴿۲۲﴾

سپس حق تعالی سبب عدم ایمانشان را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿بلکه آنان که کفر ورزیده‌اند، تکذیب می‌کنند﴾ کتاب الهی را که مشتمل بر اثبات توحید، معاد و ثواب و عقاب است.

وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا يُوعُونَ ﴿٢٣﴾

﴿و خداوند به آنچه در دل می‌دارند﴾ از تکذیب و انکار و به آنچه که جمع می‌کنند از اعمال شایسته و بد ﴿داناتر است﴾ لذا کارشان بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند.

فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٤﴾

﴿پس آنان را به عذابی دردناک مژده بده﴾ تعبیر مژده‌دادن به عذاب، از باب تهکّم و تحقیر و استهزایشان است.

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونِۭ ﴿٢٥﴾

﴿مگر کسانی که ایمان آورده‌اند﴾ به دلهای خویش ﴿و کارهای شایسته کرده‌اند﴾ به اعضای خویش ﴿که آنان را پاداشی است بی‌منّت﴾ که بدان برآنها منّت گذاشته نمی‌شود. یا (غَيْرَ مَمْنُوْن) به معنی ناکاسته، بی‌نقص و قطع‌نشدنی است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ بروج

مکّی است و دارای بیست‌ودو آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با سوگند خداوند ﷻ به آسمان دارای برجها، «بروج» نامیده شد.

فضیلت آن: از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: رسول خدا ﷺ در نماز عشاء سورهٔ «بُروج» و «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقْ» را می‌خواندند. شایان ذکر است که هدف از نزول این سوره، دلجویی رسول‌اکرم ﷺ و یاران و پیروانشان دربرابر ایذاء کفّار است؛ با بیان این حقیقت که کافران امّتهای پیشین نیز مانند مردم مکّه در برابر دعوتهای الهی ستیزه‌گر و در تکذیب حق باهم یکسان بوده‌اند، مانند اصحاب اخدود در یمن، فرعون، قوم ثمود و دیگران؛ امّا خدای عزّوجلّ از آنان انتقام گرفت زیرا آنان در قبضهٔ قدرت وی قرارداشتند پس همین‌گونه از منکران عنود و ستیزه‌گر با دین اسلام نیز انتقام می‌گیرد چراکه آنان نیز در قبضهٔ قدرت وی قراردارند.

سبب نزول این سوره که بر محور اصحاب اخدود دور می‌زند، به‌طور موجز این بود: به یکی از شاهان کفّار یهودی به‌نام زُرعه‌بن‌تُبّان اسعد حمیری معروف به

ذونواس خبر رسید که بعضی از رعایایش به دین نصرانیّت ایمان آورده‌اند پس با لشکریانی از قبیلهٔ حمیر به سراغ ایشان رفت و چون ایشان را دستگیر کرد، میان این که یهودی شوند یا در آتش سوزانده شوند، مخیّرشان نمود امّا آن مؤمنان آتش را برگزیدند. سپس گودالهایی برکند و در آنها آتش افروخت آن‌گاه به ایشان گفت: هر کس از شما که از دین خویش برگردد، او را رها می‌کنیم و هر کس که برنگردد، او را دراین آتش می‌افگنیم. آن مؤمنان شکیبایی و پایداری ورزیدند و سرانجام ایشان را در آتش افگندند در حالی که آن پادشاه ستمگر با یاران خود نظاره‌گر این صحنه‌ها بود. نقل است که: دوازده، یا بیست، یا هفتادهزار تن از آن مؤمنان به قتل رسیدند. گفتنی است که ذونواس آخرین پادشاه حمیری و به‌قول ابن‌کثیر مشرک بود[1].

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْبُرُوجِ ﴿١﴾

﴿**سوگند به آسمان دارای برجها**﴾ مراد از برجها، ستارگان عظیم است. به‌قولی: مراد منازل سیّارگان دوازده‌گانه است که دارای دوازده برج‌اند و خورشید هر یک از آنها را در یک ماه می‌پیماید زیرا شش برج از برجهای خورشید در شمال خطّ استوا و شش برج در جنوب آن قرار دارد، برجهایی که در شمال آن قرار دارد، عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد و سنبله. و برجهایی که در جنوب آن قرار دارد، عبارت است از: میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی است که خورشید سه برج اوّل شمالی را در سه ماه طیّ می‌کند که همانا فصل بهار است، سه برج دیگر را در سه ماه دیگر طیّ می‌کند که فصل تابستان است. همچنین سه برج اوّل جنوبی را در سه ماه که فصل خزان است طیّ

---

۱ برای تفصیل داستان، نگاه کنید به صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۹۹.

می‌کند و سه برج دوم جنوبی را در سه ماه دیگر طیّ می‌کند که فصل زمستان است. ولی ماه هریک از آنها را در دو یا سه روز می‌پیماید پس ماه دارای بیست‌وهشت منزل است و دو شب را هم پنهان می‌ماند.

امّا اگر مراد از «بروج» ستارگان بزرگ باشد، باید گفت که این ستارگان از تحت حصر و شمار بشر بیرونند. این ستارگان نسبت به زمین در ابعاد و مسافتهای هولناکی قراردارند به‌طوری که نور برخی از آنها بعد از یک‌ونیم‌میلیون سال نوری به زمین می‌رسد با علم به این‌که سرعت حرکت نور، سیصدهزار کیلومتر در ثانیه است.

وَٱلْيَوْمِ ٱلْمَوْعُودِ ﴿٢﴾

﴿و سوگند به روز موعود﴾ یعنی: روزی که تحقّق آن وعده داده شده‌است؛ و آن روز قیامت می‌باشد.

وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿٣﴾

﴿و سوگند به شاهد و مشهود﴾ مراد از شاهد کسانی از خلایق‌اند که در راه خدا ﷻ کشته شده‌اند و در روز قیامت گواهی می‌دهند و مراد از مشهود، جرایم و جنایات زشت و هولناکی است که مجرمان علیه گواهان مرتکب شده‌اند و گواهان علیه مجرمان بدانها گواهی می‌دهند؛ چنان‌که در داستان اصحاب اخدود آمده‌است. به قولی: شاهد روز جمعه است که بر هر عمل‌کننده‌ای به آنچه که در آن عمل کرده‌است، گواهی می‌دهد و مشهود روز عرفه است که مردم در آن شاهد مراسم حج‌اند و فرشتگان در آن حاضر می‌شوند. یا مراد از مشهود: عجایب و شگفتی‌هایی است که مردم در روز قیامت می‌بینند. و جواب قسم محذوف

است که آیهٔ بعد بر آن دلالت می‌کند:

قُتِلَ أَصْحَٰبُ ٱلْأُخْدُودِ ﴿٤﴾

﴿ **هلاک شدند اصحاب اخدود** ﴾ یعنی: آنها مورد لعنت قرارگرفتند. گویی فرمود: سوگند به این چیزها که آنان ملعونند. اصحاب اخدود، صاحبان گودال پرآتشی بودند که گروهی از مؤمنان نجران یمن را در آن افگندند چنان که گذشت. اخدود: گودال و خندق مستطیلی است که در زمین کنده شده‌است و جمع آن اخادید است.

ٱلنَّارِ ذَاتِ ٱلْوَقُودِ ﴿٥﴾

﴿ **همان آتش دارای هیزم بسیار** ﴾ وَقُوْد: هیزمی است که بدان آتش برافروخته می‌شود.

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾

﴿ **آن‌گاه که آنان بالای آن گودال نشسته بودند** ﴾ یعنی: مورد لعنت قرارگرفتند آن‌گاه که گرداگرد آن گودال بر صندلی‌ها نشسته و نظاره‌گر سوختن مؤمنان بودند.

وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾

﴿ **و آنان** ﴾ یعنی: آن پادشاه کافر و یارانش که گودال را کنده و آن را از آتش پر کردند؛ ﴿ **به آنچه با مؤمنان می‌کردند** ﴾ از افگندنشان در آتش ﴿ **گواهی می‌دهند** ﴾

در روز قیامت. پس زبانها، دستها و پاهایشان علیه آنان گواهی می‌دهد. یا آنها شاهد و ناظر این عمل خود با مؤمنان بودند و تماشای این صحنهٔ فجیع، نشان دهندهٔ تمایلشان به دیدن عذاب مؤمنان بود.

وَمَا نَقَمُواْ مِنۡهُمۡ إِلَّآ أَن يُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ﴿٨﴾

﴿و بر آنان عیب نگرفتند، جز این که به خداوند غالب ستوده ایمان آ

پس در واقع، گناه یا عیب یا جرمی در میان نبود و عیب ایشان به پندار آنها همین ایمان آوردنشان به حق بود.

ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ﴿٩﴾

﴿همان خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ اوست﴾ پس هر کس دارای چنین شأن و شوکتی باشد، قطعاً او شایستهٔ آن است که بندگان به وی ایمان آورده و او را به یگانگی مورد پرستش قرار دهند ﴿و خداوند بر همه‌چیز گواه‌است﴾ و از جمله به عملکرد آنان با مؤمنان؛ پس چیزی از اعمالشان بر او پنهان نمی‌ماند. البتّه این وعیدی سخت برای گودال افروزان و وعده‌ای نیک برای مؤمنانی است که به‌خاطر دین خود مورد عذاب قرار گرفتند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُواْ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَتُوبُواْ فَلَهُمۡ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمۡ عَذَابُ ٱلۡحَرِيقِ ﴿١٠﴾

﴿همانا کسانی که مردان و زنان مؤمن را عذاب کردند﴾ یعنی: ایشان را در آتش

سوزانده و در دینشان مورد آزار قرار دادند تا از آن برگردند؛ و هیچ انتخاب دیگری جز این‌که به خدای سبحان کفر ورزند دربرابر ایشان قرار ندادند ﴿**سپس توبه نکردند**﴾ از این عملکرد زشت و بازنگشتند از کفر و آزار و رفتار ناپسند خویش؛ ﴿**پس برای آنان است عذاب جهنم**﴾ در آخرت به‌سبب کفرشان ﴿**و برای آنان است عذاب سوزان**﴾ یعنی: برای آنان عذابی دیگر افزون بر عذاب کفرشان است که این عذاب، عذاب سوزان می‌باشد؛ به‌سبب حریق سوزانی که برای مؤمنان برپا کردند. حسن بصری رحمه‌الله می‌گوید: «بنگرید به‌سوی بحز بی‌کران جودوکرم پروردگار متعال؛ در حالی‌که آنها دوستانش را کشتند امّا او بازهم آنان را به‌سوی توبه و مغفرت فرامی‌خواند».

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡكَبِيرُ ﴿١١﴾

﴿**بی‌گمان کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند**﴾ که از جملهٔ آنان کسانی اند که بر آتش افروختهٔ آن گودالها صبر و شکیبایی کرده و بر دین خود پایدار ماندند و به شرک و کفر بازنگشتند؛ ﴿**ایشان را بوستانهایی است که جویباران از فرودست آن جاری است**﴾ به‌سبب ایمان و کردار شایسته‌شان ﴿**این**﴾ چیزی که ذکر شد؛ ﴿**رستگاری بزرگ است**﴾ که هیچ فوز و فلاحی با آن برابر نیست و هیچ رستگاری و نعمتی با آن قابل مقایسه نمی‌باشد.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که: به کسی که بر کفر مجبور ساخته می‌شود، سزاوارتر این است که دربرابر هرگونه تهدیدی پایداری نماید و شکیبایی ورزد، هر چند برای وی گفتن کلمهٔ کفر نیز رخصت است. روایت شده‌است که مسیلمهٔ کذّاب دو تن از اصحاب رسول خدا ﷺ را دستگیر کرد و به یکی از آنها گفت:

آیا گواهی می‌دهی که من رسول خدا هستم ؟ آن صحابی گفت : آری ! پس مسیلمه او را رها کرد. سپس به صحابی دیگر نیز چنین گفت ولی آن صحابی در پاسخش فرمود : نه ، من چنین گواهی‌ای در مورد تو نمی‌دهم بلکه تو دروغگویی بیش نیستی ! پس مسیلمه آن صحابی را کشت. چون خبر این واقعه به رسول خدا ﷺ رسید ، فرمودند : « آن کس که مسیلمه رهایش کرد ، به رخصت عمل نمود و بنابراین ، هیچ پیامدی بر وی نیست ولی آن کس که کشته شد ، به فضیلت عمل کرد بنابراین ، [این فضیلت] بر او گوارا و مبارک باد ».

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾

﴿بی‌گمان عذاب پروردگارت سخت سنگین است﴾ یعنی : عذاب الهی بر کسانی که نافرمانی‌اش می‌کنند مضاعف و سهمگین است ، مانند این ستمگران و مستبدّانی که داستانشان گذشت. بَطْش: گرفتن همراه با خشونت و شدّت است و چون خودِ آن که مفید معنای شدّت است ، باز به شدّت وصف شود ، بیانگر آن است که در نهایت سختی و سهمگینی است.

إِنَّهُۥ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ ﴿١٣﴾

﴿همانا او آفرینش را آغاز می‌کند و باز می‌گرداند﴾ یعنی : از قوّت و قدرت تامّهٔ حق تعالی این است که خلق را اوّلاً در دنیا می‌آفریند و باز آنان را بعد از مرگشان دوباره زنده می‌کند.

وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلْوَدُودُ ﴿١٤﴾

﴿**و اوست آن آمرزندهٔ دوستدار**﴾ یعنی: حق تعالی از گناهان بندگان مؤمنش درگذشته و آن را می‌پوشاند و ایشان را بدان گناهان رسوا نمی‌سازد و او بسیار دوستدار فرمانبرداران و اولیائش می‌باشد. یا او خود دوست داشتنی است.

ذُو ٱلْعَرْشِ ٱلْمَجِيدُ ﴿١٥﴾

﴿**اوست صاحب عرش، گرامی‌قدر است**﴾ یعنی: حق تعالی پروردگار عرش بزرگ و صاحب مجد و بزرگی است. مَجْد: نهایت کرم و فضل است و مجدِ حق تعالی، علو و عظمت اوست.

فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٦﴾

﴿**فعّال مایرید است**﴾ یعنی: حق تعالی هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند، حکم او را هیچ پی‌جویی نیست و از آنچه انجام دهد، مورد پرسش قرار نمی‌گیرد.

هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلْجُنُودِ ﴿١٧﴾

﴿**آیا داستان لشکرها به تو رسیده‌است؟**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! آیا خبر و داستان گروههای کافری که تکذیب کنندهٔ پیامبرانشان بوده‌اند، به تو رسیده‌است همان پیامبرانی که گروههای کافر برای مبارزه و نبرد علیه آنان لشکرها گرد می‌آوردند؟ هدف از طرح این موضوع، دلجویی از رسول خدا ﷺ است و این‌که می‌باید دربرابر تکذیب قوم خود صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان که پیامبران پیشین علیهم‌السلام صبر کردند.

فِرۡعَوۡنَ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾

خبر ﴿**فرعون و ثمود**﴾ مراد از خبر آنان، کفر و عنادی است که از آنان روی داد و عذابی است که بر آنان فرود آمد. مراد از فرعون؛ خودِ او و لشکریانش هستند. یعنی: لشکرهایی که در آیهٔ قبل ذکر کردیم، همین‌ها بودند.

بَلِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي تَكۡذِيبٖ ﴿١٩﴾

﴿**بلکه کافران در انکارند**﴾ یعنی: بلکه این گروه مشرکان عرب در مورد رسالتت و دعوت حقّی که آورده‌ای، در انکار و تکذیب سختی قرار دارند پس اینان از کفّار پیشین عبرت نگرفتند چراکه بی‌پروا راهشان را دنبال می‌کنند. مراد این است که: حال کفّار قریش از حال امّتهای کافر پیشین تعجّب برانگیزتر است زیرا کفّار قریش هم داستانهای امّتهای پیشین را شنیده‌اند و هم آثار و نشانه‌های بربادی و هلاکت آنان را دیده‌اند امّا با این وجود، تکذیبی سخت‌تر از تکذیب و انکار آنان را در پیش گرفتند.

وَٱللَّهُ مِن وَرَآئِهِم مُّحِيطُۢ ﴿٢٠﴾

﴿**و خداوند از گرداگرد آنان محیط است**﴾ یعنی: او تواناست بر این‌که به آنان همانند عذابی را که برگروههای کافر پیشین فرود آورْد، فرود آورَد.

بَلۡ هُوَ قُرۡءَانٞ مَّجِيدٞ ﴿٢١﴾

﴿**بلکه این قرآنی**﴾ که کافران تکذیبش کردند، قرآنی ﴿**مجید است**﴾ و در

نهایت شرف، کرامت و برکت می‌باشد پس چنان‌که آنان می‌گویند؛ قرآن شعر و کهانت و سحر نیست.

فِي لَوۡحٖ مَّحۡفُوظِۭ ﴿٢٢﴾

﴿در لوحی محفوظ است﴾ یعنی: قرآن در لوح محفوظ که کتاب مادر (امّ‌الکتاب) است نوشته شده، لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصون می‌باشد. پس هرگاه قرآن دارای چنین شأن و جایگاهی است، دیگر چگونه کافران آن را انکار و شکّاکان در آن شک می‌ورزند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ طارق

مکّی است و دارای هفده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح آن با سوگند الهی به: (وَالسَّماءِ وَالطّارِقْ) که تفسیر آن می‌آید، «طارق» نامیده شد.

وَٱلسَّمَآءِ وَٱلطَّارِقِ ﴿١﴾

﴿**سوگند به آسمان و سوگند به طارق**﴾ طَارِقْ: ستاره‌است و به آن طارق می‌گویند؛ زیرا در شب پدیدار گشته و در روز پنهان می‌شود. پس هرآنچه که در شب پدیدار شود، طارق است. این معنی را **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ تأیید می‌کند که در دعای خویش فرمودند: «أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ طَوارِق اللَّيْلِ وَالنَّهارِ، اِلاّ طارِقاً يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يا رَحْمٰنُ ❁ پروردگارا! به تو از شرّ پیش‌آمدهای ناگوار شب و روز پناه می‌برم مگر پیش‌آمدی که به خیر می‌آید، ای رحمان». اعراب می‌گویند «طَرَقَ الْبَابْ ❁ در را کوبید». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده‌است که رسول خدا ﷺ نهی کردند از این‌که مرد مسافر شب‌هنگام به‌طور ناگهانی در منزلش

راکوبیده و بر خانواده‌اش فرودآید.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلطَّارِقُ ﴿٢﴾

﴿**و تو چه دانی که طارق چیست**﴾ یعنی: چه دانی که آن اختر شبگرد چیست؟ مراد تهویل و تفخیم شأن آن اختر است، گویی بشر حقیقت آن ستارهٔ درخشان در دوردستهای آسمانها را درک نمی‌کند. سفیان‌بن‌عیینه گفته‌است: «هر چیزی که در قرآن به صیغهٔ (مٰا اَدْراك) آمده‌است، از جملهٔ اموری است که خداوند ﷻ پیامبرش را از آن آگاه کرده‌است و هر چیزی که در قرآن به صیغهٔ (مٰا یُدْرِیْكَ) آمده، مربوط به اموری است که خداوند ﷻ پیامبرش را از آن آگاه نکرده‌است».

سپس خداوند ﷻ «طارق» را با این فرموده‌اش تفسیر می‌کند:

ٱلنَّجۡمُ ٱلثَّاقِبُ ﴿٣﴾

﴿**ستارهٔ درخشان است**﴾ ثاقِبْ: درخششی است بسیار شدید که تاریکی شب را به شدّت درهم دریده و پرتو خویش را به افق می‌فرستد. احتمال دارد که مراد از طروق آن، برخورد نور آن با جوّ زمین باشد زیرا واضح است که رسیدن نور برخی از ستاره‌ها به جوّ زمین، زمان طولانی‌ای را در بر می‌گیرد که گاهی به هزاران سال نوری می‌رسد.

إِن كُلُّ نَفۡسٖ لَّمَّا عَلَيۡهَا حَافِظٞ ﴿٤﴾

﴿**هیچ کس نیست مگر این‌که نگاهبانی بر او گماشته شده‌است**﴾ این آیه جواب هر دو سوگند قبلی است. فرشتگان نگهبان؛ فرشتگانی هستند که عمل، گفتار و کردار

انسان و هر چه را که از خیر یا شرّ انجام می‌دهد، ثبت و ضبط کرده و از آفت‌ها نگهبانی‌اش می‌کنند. یا آنها عمل، روزی و اجل وی را حفظ و نگهداری می‌کنند هر چند نگهبان درحقیقت خدای عزّوجلّ است امّا حفظ فرشتگان اثر حفظ و نگهبانی او می‌باشد زیرا نگهبانی آنان از انسان، به فرمان اوست.

فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾

﴿پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده‌است؟﴾ یعنی: بر انسان لازم است که در امر آغاز آفرینش خود تفکّر و اندیشه کند تا قدرت خداوند ﷻ را بر آنچه که فروتر از آن است ــ مانند قدرت وی بر زنده‌کردن پس از مرگ ــ را بداند.

و جواب سؤال این است:

خُلِقَ مِن مَّآءٖ دَافِقٖ ﴿٦﴾

﴿از آب جهنده‌ای﴾ که در رَحِم ریخته می‌شود ﴿آفریده شده‌است﴾ و آن عبارت از آب منی مرد و آب نطفهٔ زن است زیرا انسان از این دو آب آفریده شده‌است. هر دو آب را در یک لفظ ذکر کرد، ازآن رو که هر دو آب به‌هم آمیخته می‌شوند.

عکرمه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمهٔ: (فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ) می‌گوید: آیهٔ کریمه دربارهٔ ابی‌الاشدّ بن کلدهٔ جُمحی نازل شد که ازبس نیرومند و پهلوان بود، بر روی پوست گاوی می‌ایستاد و می‌گفت: ای گروه قریش! هر کس مرا از روی آن برکند، این مقدار جایزه دارد! و می‌گفت: محمّد گمان می‌کند که نگهبانان جهنّم نوزده تن‌اند پس حساب ده تن از آنان با من؛ و شما همه نُه تن دیگر را دفع کنید.

يَخْرُجُ مِنۢ بَيْنِ ٱلصُّلْبِ وَٱلتَّرَآئِبِ ﴿٧﴾

﴿**که**﴾ آن آب جهنده ﴿**از صُلب مرد و میان استخوانهای سینهٔ زن بیرون می‌آید**﴾ به این ترتیب، فرزند از هر دو آب به وجود می‌آید. تَرائِبْ: استخوانهای سینهٔ زن است. به‌قولی معنی آیه این است: آن آب جهنده از تمام اجزای بدن بیرون می‌آید. در این صورت، مراد آیه از آب خارج شده از سینهٔ زن، آبی است که از خون موجود در عروق و بافتهایی که به سینه‌ها فرود می‌آید، تشکیل شده‌است و از آنجا که پشت مرد و سینهٔ زن نزدیکترین بافتهای آب منی هستند، از این جهت به یادآوری مخصوص گردیده‌اند امّا درحقیقت همهٔ اجزای بدن در تکوین و ساختن آب منی سهم دارند. شایان ذکر است که خصیهٔ مرد و تخمدان زن که محلّ استقرار نطفه هستند، هردو در جوار کلّیه‌ها قرار گرفته‌اند و موقعیّت آنها تقریباً در پشت و سینه و نیمهٔ ستون فقرات می‌باشد.

إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجْعِهِۦ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾

﴿**بی‌گمان او بر بازگردانیدن وی به خوبی تواناست**﴾ یعنی: قطعاً خدای سبحان بر دگربار آفریدن انسان با زنده کردن وی پس از مرگ تواناست. مقاتل در معنی آیه می‌گوید: «مراد این است که اگر بخواهیم او را از بزرگسالی به جوانی، از جوانی به کودکی و از کودکی به حال نطفه برمی‌گردانیم». اگر نیک تأمّل کنیم به خوبی درمی‌یابیم که مبدأ خود دلیل معاد است زیرا پیدایش انسان به‌سبب اجتماع و بهم آمدن اجزایی است که در بدن والدین متفرّق و پراکنده بوده‌اند پس هرگاه خدای آفریننده بر گردآوردن این اجزای پراکنده قادر است تا بدانجا که از این اجزا انسانی تمام را می‌آفریند، بی‌گمان او بعد از مرگ انسان و پراکنده‌شدن اجزای بدن وی نیز بر گردآوردن این اجزا و تجدید ساماندهی آنها توانا می‌باشد.

يَوۡمَ تُبۡلَى ٱلسَّرَآئِرُ ﴿٩﴾

﴿آن روز که راز ها همه فاش شود﴾ یعنی: خداوند ﷻ انسان را در روزی از نو می‌آفریند که رازها از پرده برون افتد و در محک سنجش و در معرض داوری قرار داده شود. سَرَائِرْ: آنچه که در دلها از عقاید، نیّات و غیره پنهان داشته می‌شود. پس در این هنگام است که نیک و بدِ این رازها از هم متمایز گشته و همه چیز به‌صورت شفّاف و روشن شناخته می‌شود.

فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٖ وَلَا نَاصِرٖ ﴿١٠﴾

﴿پس آن‌گاه او را نه نیرویی باشد و نه یاوری﴾ یعنی: در آن روز، نه انسان قوّت و نیرویی ذاتی دارد که خود را به‌وسیلهٔ آن از عذاب الهی برهاند و نه هم برایش یاوری است که نصرتش داده و او را از عذابی که بر وی فرود آمده‌است، نجات دهد.

وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلرَّجۡعِ ﴿١١﴾

﴿و سوگند به آسمان بارش انگیز﴾ رَجْع: برگردانیدن یک چیز به حالت اوّلیّهٔ آن است که مراد از آن در اینجا: باران می‌باشد زیرا باران از آسمان به‌سوی زمین برمی‌گردد و مجدّداً از طریق تبدیل شدن به بخار به آسمان می‌رود و باز دوباره به زمین بر می‌گردد و همین طور رفت‌وبرگشت آن تکرار می‌شود. پس اعجاز این آیه که به حقیقت علمی بزرگی اشاره می‌کند، روشن است.

وَٱلۡأَرۡضِ ذَاتِ ٱلصَّدۡعِ ﴿١٢﴾

﴿و سوگند به زمین شکافدار﴾ که برای بیرون آوردن گیاهان، اشجار، آتشفشانها و ... شکافته می‌شود و این پدیده‌ها از آن بیرون می‌آیند.

إِنَّهُۥ لَقَوۡلٌ فَصۡلٌ ﴿١٣﴾

جواب قسم این است: ﴿در حقیقت قرآن سخنی قاطع است﴾ که در میان حقّ و باطل فیصله می‌کند و جدایی می‌افگند.

وَمَا هُوَ بِٱلۡهَزۡلِ ﴿١٤﴾

﴿و آن هزل نیست﴾ یعنی: قرآن به بازی و شوخی نازل نشده‌است و لذا همهٔ آن جدّی است نه شوخی. در حدیث‌شریف به روایت علی کرّم‌الله وجهه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان فتنه‌ای در پیش است». علی می‌گوید: گفتم؛ یا رسول‌الله! پس راه بیرون‌رفت از آن فتنه چیست؟ فرمودند: «کِتَابُ اللهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالیٰ ﷺ راه بیرون‌رفت از آن فتنه، کتاب خدای تبارک و تعالی است؛ فِيهِ نَبَأُ مَنْ قَبْلِكُمْ، وَ خَبَرُ مَا بَعْدِكُمْ، وَ حُكْمُ مَا بَيْنِكُمْ، هُوَالْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ، مَنْ تَرَكَهُ مِنَ جَبَّارٍ قَصَمَهُ اللّٰهُ وَ مَنِ ابْتَغىَ الْهُدٰى فِيْ غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللهُ وَ هُوَ حَبْلُ اللّٰهِ الْمَتِيْنِ، وَ نُوْرِهِ الْمُبِينِ، وَ هُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ، وَ هُوَ الصِّراطُ الْمُسْتَقِيْمُ، وَ هُوَ الَّذِىْ لاٰ تُزِيْغُ بِهِ الْأَهْوَاءُ وَ لاٰ تَلْتَبِسُ بِهِ الْأَلْسِنَةُ وَ لاٰ تَتَشَعَّبُ مَعَهُ الْآرَاءُ وَ لاٰ يَشْبَعُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ وَ لاٰ يَمَلُّهُ الْأَتْقِيَاءُ وَ لاٰ يُخْلَقُ عَلىٰ كَثِيْرَةِالرَّدِّ وَ لاٰ تَنْقَضِىْ عَجَائِبُهُ، هُوَالَّذِىْ لَمْ تَنْتَهِ الْجِنُّ لَمَّا سَمِعَتْهُ اَنْ قَالُوا: (اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآناً عَجَباً، يَهْدِىْ اِلَى الرُّشْدِ) مَنْ عَلِمَ عِلْمَهُ سَبَقَ وَ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَ مَنْ حَكَمَ بِهِ عَدَلَ وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ أُجِرَ، وَ مَنْ دَعَا اِلَيْهِ هَدىٰ اِلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ ﷺ در قرآن خبر پیشینیان شما، خبر پسینیان شما و داوری در میان شماست، قرآن سخنی است قاطع و فیصله کن که شوخی و بازیچه نیست. هر کس آن را از سر گردنکشی و استکبار فرو گذارد،

خداوند ﷻ او را کمرشکن می‌کند و هر کس هدایت را در غیرآن طلب کند، خداوند ﷻ او را گمراه می‌کند. قرآن ریسمان مستحکم خداوند ﷻ و نور مبین او و ذکر حکیم و صراط مستقیم است. قرآن است که هواها باآن به کجی و انحراف نمی‌گرایند، زبانها بدان التباس و ابهام پیدا نمی‌کنند، آرا بدان شاخه‌شاخه نمی‌شود، علما از آن سیر نمی‌شوند، پرهیزکاران از آن ملول و دلتنگ نمی‌گردند و با وجود بسیاری تکرار کهنه نمی‌شود و عجایب و شگفتی‌های آن به‌پایان نمی‌آید و قرآن است که چون جنّیان آن را شنیدند، بی‌درنگ گفتند: (ما قرآن عجیبی را شنیدیم که به‌سوی رشد راه می‌نماید) [جن / ۲ــ۱]. هر کس به علم قرآن مجهّز گشت، پیش تاخت و هر کس به قرآن سخن گفت، راست گفت و هر کس به‌سوی قرآن دعوت کرد، به‌سوی راه راست هدایت شد».

إِنَّهُمۡ يَكِيدُونَ كَيۡدٗا ﴿١٥﴾

﴿**آنان نیرنگی می‌سگالند**﴾ یعنی: کافران با هدف بی‌اثرکردن دین حقّی که رسول خدا ﷺ آورده‌است، مکر و نیرنگی سازمان می‌دهند؛

وَأَكِيدُ كَيۡدٗا ﴿١٦﴾

﴿**و من نیز تدبیری می‌کنم**﴾ یعنی: من نیز آنان را از آنجا که نمی‌دانند، به استدراج می‌کشانم و آنان را دربرابر نیرنگشان جزا می‌دهم.

فَمَهِّلِ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَمۡهِلۡهُمۡ رُوَيۡدَۢا ﴿١٧﴾

﴿**پس کافران را مهلت ده**﴾ یعنی: نابودی عاجل آنان را از خدای سبحان نخواه

و به آنچه که حق تعالی در کارشان تدبیر می‌کند، راضی باش **﴿واگذار آنـان را﴾** إمهال: واگذاشتن و به‌تأخیرافگـندن است **﴿اندک زمانی﴾** یـعنی: مـهلتشان ده بـه مهلتی نزدیک، یا مهلتی اندک و به زودی خواهی دید که چه عذاب خفّت‌باری برآنان فرود خواهد آمد. تکرار فـعل و تـغییر بـنیّهٔ ساختاری آن از «مَـهِّلْ» بـه «أَمْهِلْ»، بـرای مـبالغه در تـهدید کـافران است و چـون ایـن مـهلت بـه‌سرآمـد، خداوند ﷻ آنان را در بدر گرفتار کرد و در فتح مکّه جـزیرةالعـرب را از پـلیدی شرک و بت‌پرستی پاک گردانید.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ اعلی

مکّی است و دارای نوزده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با این فرمودهٔ خداوند ﷻ: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلىٰ) سورهٔ «اعلی» نام گرفت و «سبّح» نیز نامیده می‌شود.

فضیلت آن: در **حدیث‌شریف** به روایت نعمان‌بن‌بشیر رضی الله عنه آمده‌است که: «رسول خدا ﷺ در نمازهای عید و روز جمعه، سوره‌های: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلىٰ) و (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ) را می‌خواندند و چه‌بساکه عید و جمعه در یک روز جمع می‌شد امّا همین دو سوره را می‌خواندند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «رسول خدا ﷺ در نماز وتر، سوره‌های: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلىٰ)، (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) و (قُلْ هُوَاللّٰهُ أَحَدٌ) را می‌خواندند». علی رضی الله عنه روایت کرده‌است که: «رسول خدا ﷺ سورهٔ اعلی را دوست داشتند».

سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى ﴿١﴾

﴿نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای﴾ یعنی: او را از هر چه که سزاوار وی

نیست، با گفتن جملهٔ: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الأَعْلىٰ» به‌پاکی یاد کن. به‌قولی معنی این است: نام پروردگار خود را با تعظیم و خشوع یاد کن و با احترام تمام از او نام ببر. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را در سجدهٔ خویش قرار دهید». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است که چون آیهٔ: (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را در رکوع خویش قرار دهید». مراد از «اعلیٰ» این است که: خداوند ﷻ برتر، والاتر و بزرگتر از هر چیزی است که وصف‌کنندگان آن را وصف می‌کنند. علما گفته اند: برای خوانندهٔ این آیه مستحبّ است که چون آن را می‌خواند؛ «سُبْحَانَ رَبِّيَ الأَعْلىٰ» بگوید چنان که رسول خدا ﷺ و جمع دیگری از صحابه و تابعین رضی‌الله‌عنهم این‌گونه می‌کردند.

ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٢﴾

آری! به پاکی یاد کن ﴿همان﴾ ذاتی را ﴿که آفرید﴾ همهٔ خلق و همهٔ اشیا را ﴿پس سامان بخشید﴾ آنها را در بهترین ساختار آنها؛ چنان‌که انسان را به اعتدال و استواری تمام آفرید، قامتش را نیکو و معتدل و فهمش را سامان بخشید و او را برای بر عهده گرفتن تکلیف آماده کرد.

وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ﴿٣﴾

﴿و همان که اندازه‌گیری کرد و راه نمود﴾ یعنی: خداوند ﷻ جنس تمام پدیده‌ها و انواع، اوصاف، افعال، اقوال و آجال آنها را به‌اندازه آفرید پس هریک از آنها را به‌سوی آنچه که از وی صدور می‌یابد و برایش سزاوار است راه نمود، زندگی موجودات را برمبنای هدفی که برای آن آفریده شده‌اند میسّر گردانید، به انسان

امور دین و دنیایش را الهام و او را به‌سوی راه و روشهای زندگی راهنمایی کرد، ارزاق و موادّ مورد نیاز خلق را برایشان مقدّر نمود، حیوانات وحشی را به‌سوی چراگاههایشان رهنمون گردید و در اشیا منافع را آفرید و انسان را به راه‌های استخراج آن منافع راهنمایی کرد. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌عمرو رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند ﷻ پنجاه‌هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، مقادیر خلق را مقدّر کرد و عرش وی در آن هنگام بر روی آب بود».

خلاصه این‌که؛ تقدیر عبارت است از: تصرّف در اجزا و عناصر اجسام و ترکیب آنها بر وجهی مخصوص که استعداد پذیرش نیروها را داشته باشند. هدایت؛ عبارت است از: آفرینش آن نیروها در این اعضا، به‌گونه‌ای که هر نیرویی مصدر فعل معیّنی باشد و از مجموع آنها یک مصلحت به‌انجام و اتمام رسد.

وَٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلۡمَرۡعَىٰ ﴿٤﴾

﴿و همان کسی که چراگاهها را رویانید﴾ یعنی: انواع چمنزارها و گیاهان سبز و خرم را که چهارپایان از آن می‌چرند، رویانید.

فَجَعَلَهُۥ غُثَآءً أَحۡوَىٰ ﴿٥﴾

﴿و پس از چندی آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید﴾ یعنی: آن گیاهان را بعد از سبزی و خرمی آنها، خاشاکی خشک گردانید که بعد از سبزی به سیاهی گراییده‌اند زیرا گیاه چون خشک شود، سیاه می‌شود[1].

۱داناشمندان علم جیولوجی تشکیل لایه‌ای از گیاه خشک سیاه را یکی از مراحل تکوین زمین می‌دانند. نگاه؛ صفحهٔ (۱۳۴) از کتاب اعجاز علمی قرآن کریم، ترتیب یافتهٔ مترجم.

سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ ﴿٦﴾

﴿**زودا که تو را به خواندن آوریم**﴾ یعنی: به‌زودی تو را خوانای قرآن و آیات خویش می‌گردانیم، به این ترتیب که خواندن را بر تو الهام می‌کنیم ﴿**تا فراموش نکنی**﴾ آنچه را که می‌خوانی.

سبب نزول: چون جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا ﷺ وحی را فرود می‌آورد، هنوز او از القای آخر آیه فارغ نمی‌شد که رسول خدا ﷺ آغاز آیه را تکرار می‌کردند تا مبادا آن را فراموش کنند. پس این آیه نازل شد و خداوند متعال خواندن قرآن را بر پیامبرش الهام نموده و ایشان را از فراموش کردن آن محفوظ داشت.

إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ وَمَا يَخۡفَىٰ ﴿٧﴾

﴿**جز آنچه که خدا خواسته‌است**﴾ تا تو آن را فراموش کنی، یا جز آنچه که خواسته‌است تا تلاوت آن را منسوخ گرداند که در آن صورت، آیهٔ منسوخ شده از یادت می‌رود ﴿**هرآینه خدا می‌داند آشکارا را**﴾ یعنی: هر چیزی را که انسان آشکارا آن را انجام می‌دهد، یا آشکارا می‌گوید ﴿**و پنهان را**﴾ یعنی: هر چیزی را که انسان در نزد خود پنهان نگاه می‌دارد که جز خداوند ﷻ کسی دیگر بر آن آگاه نیست.

وَنُيَسِّرُكَ لِلۡيُسۡرَىٰ ﴿٨﴾

﴿**و در کار تو آسانی پدید می‌آوریم**﴾ یعنی: بر تو عمل بهشت را آسان می‌گردانیم و بر تو وحی را آسان می‌گردانیم به طوری‌که آن را به‌سادگی حفظ کنی و به آن عمل نمایی. یا تو را در دین و دنیایت به آسانترین روش توفیق می‌دهیم؛ در همهٔ

امور دینی و دنیوی‌ای که به تو رو می‌نماید.

فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ ٱلذِّكْرَىٰ ۝٩

﴿پس اندرز ده اگر اندرز سود بخشد﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! به وسیلهٔ آنچه که بر تو وحی فرستاده‌ایم، مردم را پند و اندرز ده و آنان را به‌سوی راه خیر و احکام و قوانین دین ارشاد و راهنمایی کن و این پند و اندرزت باید در جایی باشد که پند و اندرز سود می‌بخشد امّا کسانی که پند داده‌شده‌اند و راه حق برایشان به‌روشنی تبیین گردیده‌است ولی از هوی و هوس خویش پیروی کرده و بر عصیان و سرکشی پای فشرده‌اند پس به پنددادنشان نیازی نیست. شایان ذکر است که دست برداشتن از پند دهی، در امر تکرار دعوت است امّا در دعوت اوّلیه همهٔ مردم باید به‌طور عام و یکسان به‌سوی دین خدای عزّوجلّ فراخوانده شوند، چه کسانی که دعوت حق را می‌پذیرند و چه کسانی که آن را برنمی‌تابند. ابن‌کثیر می‌گوید: «ادب نشر علم از همینجا برگرفته می‌شود لذا علم را نباید در نزد غیر اهل آن گذاشت». در حدیث‌شریف به روایت عبدالله‌بن‌مسعود رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، أَتُرِيدُونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللهُ وَ رَسُولُهُ ۝ با مردم در حدّ معرفتشان سخن بگویید، آیا می‌خواهید که خدا و رسولش مورد تکذیب قرار گیرند؟». در اینجا وجه دیگری نیز در تفسیر آیه ذکر شده‌است و آن این است که: پنددادن مطلوب است هرچند سودی نبخشد بنابراین وجه، در «إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ ۝ اگر اندرز سود دهد» تعلیق به شرط مراد نیست بلکه این قید برای بیان واقعیّت قضیه است. لذا اندرزدادن همهٔ گروههای مردم؛ اعم از پندپذیر و پندگریزشان تکلیفی است عام و استثنا ناپذیر.

سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَىٰ ۝١٠

﴿آن کس که می‌ترسد، به زودی پند خواهد گرفت﴾ یعنی: هر کس از خدای عزّوجلّ بترسد، زودا که از اندرزهایت پند بگیرد و پنددهی‌ات بر ترس و صلاح وی بیفزاید.

وَيَتَجَنَّبُهَا ٱلْأَشْقَى ﴿١١﴾

﴿و شقاوت‌پیشه‌ترین از آن دوری کند﴾ یعنی: کافران، یا شقاوت‌پیشه‌ترینِ آنان از پند و اندرزت دوری می‌کنند، ازآن‌رو که بر کفر به خدای سبحان و فرورَوی در گناهان و نافرمانی‌های خویش پای می‌فشرند.

ٱلَّذِى يَصْلَى ٱلنَّارَ ٱلْكُبْرَىٰ ﴿١٢﴾

﴿همان کس که در آتش کُبرٰی درآید﴾ یعنی: در آتش وحشتناک و بسیار دردناک که آتش جهنّم است. و آتش دنیا آتش صُغرٰی است.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿١٣﴾

﴿آن‌گاه نه در آن می‌میرد﴾ تا از عذابی که در آن به‌سر می‌برد، راحت گردد ﴿و نه زندگانی می‌یابد﴾ به زندگی‌ای که بهره‌مندی‌ای به همراه داشته باشد.

قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ﴿١٤﴾

﴿همانا رستگار شد هر که پاک شد﴾ از شرک؛ پس به خداوند متعال ایمان آورد، او را به یگانگی خواند و به احکام و شرایع وی عمل کرد. به قولی: مراد آیه

پرداخت زکات اموال، یا پاک شدن برای ادای نماز، یا پاک شدن از اخلاق پست است.

وَذَكَرَ ٱسْمَ رَبِّهِۦ فَصَلَّىٰ ﴿١٥﴾

﴿و﴾ رستگار شد هر که ﴿نام پروردگارش را یاد کرد﴾ به زبان خود. یعنی در نماز تکبیر افتتاح را گفت ﴿و نماز گزارد﴾ یعنی: نمازهای پنج‌گانه را برپا داشت. یا معنی این است: هر کس قرارگرفتن در پیشگاه پروردگار خود در روز معاد را به‌یاد آورد و لذا او را نیایش و پرستش کرد، رستگار شد. به‌قولی مراد از «تَزَكّىٰ» در آیهٔ قبل، پرداخت زکات فطر و مراد از «صَلّىٰ» در این آیه، ادای نماز عید است.

بَلْ تُؤْثِرُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿١٦﴾

﴿لیکن شما زندگی دنیا را برمی‌گزینید﴾ یعنی: واقعیّت این است که شما به یادآوری نام پروردگار خود نمی‌پردازید بلکه لذّتهای فانی دنیوی را بر امر آخرت مقدّم داشته و آن را برمی‌گزینید.

وَٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ﴿١٧﴾

﴿با آن که آخرت نیکوتر و پاینده‌تر است﴾ نسبت به دنیا. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ اَحَبَّ دُنْياهُ اَضَرَّ بِآخِرَتِهِ وَمَنْ اَحَبَّ آخِرَتَهُ اَضَرَّ بِدُنْياهُ فَآثِرُوا ما يَبْقىٰ عَلىٰ ما يَفْنىٰ» هر کس دنیایش را دوست بدارد، به آخرتش زیان رسانده‌است و هر کس آخرتش را دوست بدارد، به دنیایش زیان رسانده‌است لذا آنچه را باقی است بر آنچه که فانی است برگزینید

و ترجیح دهید». مالک‌بن‌دینار می‌گوید: «اگر دنیا از طلای فناپذیری بود و آخرت از خزف ماندگار و پاینده‌ای، قطعاً می‌بایست خزف پاینده و باقی بر طلای فناپذیر ترجیح داده می‌شد پس اگر ما به این حقیقت که آخرت از طلای ماندگار و باقی است و دنیا خزفی فانی و ازبین‌رفتنی است، عنایت داشته باشیم در آن صورت، حال چگونه خواهد بود!».

إِنَّ هَـٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ ﴿١٨﴾

﴿بی‌گمان این﴾ حقایقی که در مورد رستگاری پاکدلان پاک‌دینِ پاک‌اندیش و حقایق مابعد آن ذکر شد؛ ﴿در صحیفه‌های نخستین نیز هست﴾ یعنی: خداوند ﷻ آنها را برای پیامبران پیشین علیهم‌السلام نیز وحی نموده و در صحیفه‌های نخستین نیز ثبت کرده‌است زیرا روان بشری در همهٔ عصرها و نسلها همان یک روان است و راه روشن نیز یک راه می‌باشد و این نسخه قید زمان و مکان نمی‌شناسد.

صُحُفِ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴿١٩﴾

﴿صحیفه‌های ابراهیم و موسی﴾ یعنی: پیامهای رستگاری و از جمله این پیام که آخرت بهتر و پاینده‌تر از دنیاست، در کتب خدای عزّوجلّ پی‌درپی بیان شده‌است از جمله در صحیفه‌های دهگانهٔ ابراهیم علیه‌السلام و در صحیفه‌های دهگانهٔ موسی علیه‌السلام که بجز تورات بر وی نازل شده بود. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که ابوذر رضی‌الله‌عنه از رسول خدا ﷺ پرسید: خدای عزّوجلّ چند کتاب نازل کرده‌است؟ فرمودند: «یکصد صحیفه و چهار کتاب که ده صحیفه از آنها بر آدم نازل شد، پنجاه صحیفه بر شیث، سی صحیفه بر ادریس، ده صحیفه بر ابراهیم، ده صحیفه بر موسی قبل از نزول تورات و خداوند ﷻ تورات، انجیل، زبور و فرقان را نیز نازل

فرمود». روایت شده‌است که صحیفه‌های ابراهیم علیه السلام همه دربرگیرندهٔ امثال و حکَم بود؛ از جمله در صحیفه‌های ابراهیم علیه السلام آمده‌است: «شایستهٔ عاقل آن است که نگهدار زبان، شناسای زمان و روی‌آورنده بر کار و شأن خویش باشد ... زندگی عاقل باید به سه قسمت تقسیم شود: ساعتی برای مناجات با پروردگارش، ساعتی برای محاسبهٔ نفسش که در آن باید در صنع خدای عزّوجلّ بیندیشد و ساعتی که در آن به برآوردن نیاز خویش از غذا و نوشیدنی می‌پردازد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است که ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرسید: آیا چیزی از صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام هم‌اکنون در پیامهای نازل‌شده بر شما وجود دارد؟ فرمودند: آری! ای ابوذر؛ بخوان: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ ...) تا (صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ) را.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ غاشیه

مکّی است و دارای بیست‌وشش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «غاشیه» نامیده شد که با این فرمودهٔ خداوند متعال: (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ) افتتاح شده‌است. غاشیه از نامهای روز قیامت است. خاطرنشان می‌شود که حدیث وارده در باب فضیلت آن را در مقدّمهٔ سورهٔ قبل نقل کردیم.

هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ٱلۡغَـٰشِيَةِ ﴿١﴾

﴿آیا خبر غاشیه به تو رسیده‌است؟﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! بی‌گمان خبر قیامت به تو رسیده‌است. قیامت «غاشیه» نام گرفت زیرا مردم را با هول و هراسهای خود فرامی‌گیرد و درمی‌پوشاند.

وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٍ خَـٰشِعَةٌ ﴿٢﴾

﴿در آن روز چهره‌هایی خوارند﴾ یعنی: مردم در روز قیامت به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه اوّل چهره‌های خوار و زبونی دارند، ازآن رو که در عذاب قراردارند و سرّ ضمایرشان در چهره‌هایشان هویداست. به قولی: مراد آیه مخصوصاً چهره‌های یهود و نصاری‌است. و از گروه دوم در آیهٔ (۸) یاد می‌شود.

عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ﴿٣﴾

﴿سختی دیده و محنت کشیده‌اند﴾ یعنی: آن چهره‌های زبون، در دنیا عبادت و نیایش کرده در این راه محنتها می‌کشیدند و خود را رنجور و خسته می‌کردند در حالی که هیچ پاداشی به آنان در قبال آن اعمال و عبادات تعلّق نمی‌گرفت، از آن روی که بر کفر و گمراهی قرار داشتند. لذا شرط قبول اعمال، ایمان به خداوند ﷻ و پیامبر خاتمش می‌باشد.

آیهٔ کریمه ناظر بر حال و وضع کشیشان، پرستشگران بتان و هر انسان دیگری است که در راه عقیدهٔ فاسد کفری و انحرافی خود سخت‌کوش است پس تلاش می‌کند و رنج بیهوده می‌برد. روایت شده‌است که عمربن‌خطّاب رضی الله عنه از برابر دیر راهبی می‌گذشت در این اثنا ندا کرد: ای راهب! بیا اینجا! راهب از دیر خویش بیرون آمد. عمر رضی الله عنه همین‌گونه به‌سویش می‌نگریست و می‌گریست. در این اثنا به عمر رضی الله عنه گفتند: ای امیرالمؤمنین! چه چیز شما را از نگریستن به‌سوی این راهب به گریه واداشته‌است؟ عمر رضی الله عنه گفت: این فرمودهٔ خدای عزّوجلّ را در کتابش به‌یاد آوردم: (عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ، تَصْلَىٰ نَاراً حَامِيَةً). پس عاملی که مرا به گریه وا داشته، همین است و من بر حال زار وی می‌گریم.

تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً ﴿٤﴾

﴿که﴾ آن سخت‌کوشان رنجورشده در پی اعمال و عقاید نادرست ﴿در آتشی بس سوزان درآیند﴾.

تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ ءَانِيَةٍ ﴿٥﴾

﴿از چشمه‌ای بی‌نهایت گرم نوشانیده شوند﴾ آب «آنی»، آبی در نهایت داغی است.

لَّيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ ﴿٦﴾

﴿خوراکی جز ضریع ندارند﴾ ضَرِیع: نوعی از خار زهردار است که قریش به تازهٔ آن «شبرق» و به خشک آن «ضریع» می‌گفتند. مفسّران می‌گویند: چون این آیه نازل شد، مشرکان بر سبیل عناد و تمسخر گفتند؛ هیچ اشکالی ندارد، شتران ما با خوردن ضریع چاق‌وچلّه می‌شوند! پس نازل گردید:

لَّا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِن جُوعٍ ﴿٧﴾

﴿که نه فربه کند و نه گرسنگی را بازدارد﴾ یعنی: خورندهٔ آن خار خشک زهردار، نه فربه می‌شود و نه گرسنگی‌اش از بین می‌رود.

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ﴿٨﴾

﴿در آن روز چهره‌هایی شادابند﴾ این چهره‌ها، عبارت از چهره‌های گروه دوم است که نیکوکاران نیکبخت‌اند زیرا هنگامی که آنها سرانجام کار خود را مشاهده

می‌کنند ؛ غرق سرور ، انبساط و ابتهاج گردیده و تر و تازه و شاداب می‌شوند .

لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾

﴿از کوشش خود خشنودند ﴾ یعنی : آنها از عملی که در دنیا کرده‌اند ، راضی هستند زیرا دربرابر آن پاداش رضایت‌بخشی دریافت کرده‌اند .

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾

﴿در بهشت برین‌اند ﴾ که بلند مکان و بلند مرتبه است زیرا بهشت دارای درجاتی است چنان‌که دوزخ دارای درکات و طبقاتی می‌باشد .

لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ﴿١١﴾

﴿در آنجا هیچ لغوی نمی‌شنوی ﴾ یعنی : ای مخاطب ! در سخنان اهل بهشت هیچ کلمهٔ لغو و بیهوده‌ای را نمی‌شنوی زیرا ایشان جز به حکمت و ستایش خداوند ﷻ در برابر نعمتهای همیشگی‌ای که به ایشان ارزانی کرده‌است ، سخن نمی‌گویند .

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴿١٢﴾

﴿در آنجا چشمه‌ای روان باشد ﴾ که انواع نوشابه‌های لذّت‌بخش از آن چشمه‌ها برمی‌جوشد و فوران می‌کند . مراد از « عین » یک چشمه نیست بلکه این کلمه جنس است و چشمه‌های بسیاری را شامل می‌شود .

فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ﴿١٣﴾

﴿در آنجا تختهایی است بالابلند﴾ هم از نظر قدر و مرتبت و هم از نظر مکان و موقعیّت.

وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ ﴿١٤﴾

﴿و در آنجا کوزه‌هایی است پیش‌نهاده﴾ اکواب: کوزه‌های پراز شرابی است که در پیش روی بهشتیان نهاده‌است و از آنها می‌نوشند.

وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ﴿١٥﴾

﴿و در آنجا بالشهایی است ردیف‌شده﴾ و پهلوی هم چیده که بر آنها تکیه می‌زنند.

وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴿١٦﴾

﴿و در آنجا فرشهایی است نفیس گسترده﴾ زَرَابِي: قالی‌های زربفت نفیسی است که مخمل نرم، نازک و ظریفی دارد و در مجالس بهشتیان به فراوانی گسترده‌است.

أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿١٧﴾

﴿آیا نمی‌نگرند﴾ کافران، یا تمام مردم ﴿به‌سوی شتر﴾ که غالب چهارپایان عراب و بزرگترین حیوانی است که آن را مشاهده می‌کنند؛ ﴿که چگونه آفریده

شده ﴾ به آفرینشی بدیع؛ چون بزرگی جثّه، نیروی وافر و اوصافی شگرف ؟ آیا نمی‌نگرند به این حیوانی که گوشتش خوردنی و شیرش نوشیدنی است و در عین حال هم برای باربری آمادگی دارد و هم برای سواری، حیوانی که مسافتهایی دور را با تحمّل گرسنگی و تشنگی می‌پیماید و صحراهای بی‌آب‌وعلف را با باری سنگین صبورانه زیر پا می‌گذارد ؟ این حیوان بزرگ و نیرومندی که خدای عزّوجلّ آن را برای کودکی خردسال رام ساخته‌است به طوری‌که او را به هرجایی که بخواهد می‌راند، او را می‌خواباند و آن‌گاه به او فرمان می‌دهد که با این بار گران برخیزد پس بی‌درنگ برمی‌خیزد ؟.

از قتاده در بیان سبب نزول روایت شده‌است که: چون خدای عزّوجلّ اوصاف بهشت را برشمرد، گمراهان از اوصاف آن در شگفت ماندند پس نازل فرمود: « آیا به‌سوی شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌است ؟ ».

وَإِلَى ٱلسَّمَآءِ كَيۡفَ رُفِعَتۡ ﴿١٨﴾

﴿ و نیز ﴾ آیا نمی‌نگرند ﴿به‌سوی آسمان ﴾ بی‌ستون ﴿که چگونه برافراشته شده‌است ﴾ بر فراز زمین ؟ به گونه‌ای که نه فهم به آن دسترسی دارد و نه عقل آن را درک می‌کند ؟.

وَإِلَى ٱلۡجِبَالِ كَيۡفَ نُصِبَتۡ ﴿١٩﴾

﴿ و ﴾ آیا نمی‌نگرند ﴿ به‌سوی کوهها که چگونه برپاداشته شده ﴾ بر بالای زمین؛ به گونهٔ پایدار، مستحکم و راسخ که نه می‌جنبد، نه کج می‌شود و نه از جای خود می‌رود.

وَإِلَى ٱلْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿٢٠﴾

﴿و﴾ آیا نمی‌نگرند ﴿به‌سوی زمین که چگونه گسترده شده‌است﴾ به نحوی که مانند فرشی برای اقامت ساکنان خود هموار و گسترده گردیده‌است؟.

فَذَكِّرْ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾

﴿پس تذکّر ده که همانا تو اندرزگویی﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! مردم را پند و اندرز و بیم و هشدار ده زیرا تو جز اندرزگویی و هشداردادن، دیگر مأموریّتی نداری.

لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ ﴿٢٢﴾

﴿بر آنان مسلّط نیستی﴾ تا آنان را به اجبار و اکراه وادار به ایمان کنی.

إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ﴿٢٣﴾

فَيُعَذِّبُهُ ٱللَّهُ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَكْبَرَ ﴿٢٤﴾

﴿ولی هر که روی برتابد﴾ از پند و اندرز و هشدار ﴿و کفر پیشه کند؛ خداوند او را به عقوبتی بزرگتر عذاب می‌کند﴾ که همانا عذاب همیشگی جهنّم است. این معنی براساس آن است که استثنا در (اِلاَّ مَنْ تَوَلّىٰ وَ كَفَرَ) استثنای منقطع باشد، یعنی تو آنان را پند و هشدار ده امّا اگر روی برتافتند، تو دیگر بر آنان مسلّط نیستی که به زور بر ایمان وادارشان کنی ولی خداوند ﷻ آنان را در آخرت به عذابی بزرگتر معذّب می‌کند زیرا عذاب پایین‌تر از آن را با گرسنگی و قحطی و قتل و اسارت در

دنیا دیده‌اند. به قولی: استثنا در (إِلاَّ مَنْ تَوَلَّىٰ) استثنای متّصل می‌باشد، که در این صورت معنی چنین است: تو مسلّط نیستی جز بر کسانی که روی برتافته و کفر پیشه کرده‌اند زیرا به وسیلهٔ جهاد بر اینان مسلّط هستی و بعد از آن خداوند ﷻ نیز آنان را در آخرت با عقوبتی بزرگتر عذاب می‌کند.

إِنَّ إِلَيْنَآ إِيَابَهُمْ ﴿۲۵﴾

﴿**بی‌گمان بازگشت آنان به‌سوی ما است**﴾ بعد از مرگشان.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم ﴿۲۶﴾

﴿**آن‌گاه حساب آنان**﴾ یعنی: محاسبهٔ اعمالشان و جزا دادنشان در برابر آن اعمال ﴿**بر عهدهٔ ما است**﴾ پس چون با رستاخیز به‌سوی ما بازگردند، اگر اعمالشان خیر بود، جزای خیر و اگر شرّ بود، جزای شرّ دریافت می‌کنند. علما گفته‌اند: حساب هرچند حقّ خداوند ﷻ است و استیفا و بازگرفتن حق بر مالك واجب نیست مگر خداوند ﷻ محاسبهٔ خلق را ـ یا به‌حکم وعدهٔ خویش که آن را خلافی نیست و یا به مقتضای حکمت و عدل خویش ـ بر خود واجب گردانیده‌است زیرا اگر حق تعالی برای مظلوم از ظالم انتقام نگیرد، این شبهه پدید می‌آید که ـ العیاذ بالله او به این ظلم راضی است درحالی‌که او از این عیب و نقص و هر نقص و عیب دیگری منزّه و والا می‌باشد پس ازاین‌رو محاسبهٔ آخرت حتمی است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِیمِ

سورهٔ فجر

مکّی است و دارای سی آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «فجر» نامیده شد که با این فرمودهٔ خداوند ﷻ: (وَالْفَجْرِ وَ لَیَالٍ عَشْرٍ) افتتاح شده‌است. و این سوگندی بزرگ به سپیدهٔ صبح است که دل ظلمت را می‌شکافد.

فضیلت آن: نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده‌است که فرمود: معاذ پیش‌نماز مردم بود. در این اثنا مردی آمد و به او اقتدا کرد امّا معاذ نماز را طولانی کرد. پس آن مرد نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشهٔ مسجد رفت و به تنهایی نماز گزارد و بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان کس که چنین کرد، منافق است. قضیه را به رسول خدا ﷺ بردند، رسول خدا ﷺ از آن شخص سؤال کردند که چرا نماز را در پشت سر معاذ رها کرده‌است؟ او گفت: یا رسول‌الله! آمدم که به‌دنبال وی نماز بگزارم امّا او نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشتم و در گوشهٔ مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا ﷺ به معاذ فرمودند: «ای معاذ! آیا تو فتنه‌گر هستی؟ چرا سوره‌هایی مانند: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلیٰ، وَالشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا، وَالْفَجْرِ و وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشیٰ) را بر

مردم نمی‌خوانی ؟ ». یادآور می‌شویم که نظیر این حدیث شریف در آغاز سورهٔ « انفطار » نیز نقل شد.

وَٱلْفَجْرِ ﴿١﴾

﴿**سوگند به صبح**﴾ خدای سبحان به سپیده‌دم (صبح) سوگند می‌خورد زیرا این وقت، وقت درهم‌دریدن ظلمت و شکفتن سپیدهٔ روز است. مجاهد می‌گوید: « مراد حق تعالی از این سوگند، سپیده‌دم روز عید قربان است ».

وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿٢﴾

﴿**و سوگند به شبهای دهگانه**﴾ یعنی: شبهای دهگانهٔ اوّل ماه ذی‌الحجّه.

وَٱلشَّفْعِ وَٱلْوَتْرِ ﴿٣﴾

﴿**و سوگند به جُفت و تاق**﴾ از همهٔ اشیا. به قولی: مراد از زوج، روز اوّل و دوم تشریق است که خروج از منیٰ در آنها برای حاجی‌ای که شتاب دارد، رواست و مراد از وتر، روز سوم تشریق است. در تفسیر آن اقوال دیگری نیز آمده‌است. گفتنی است که سوگندخوردن به شبهای دهگانهٔ ذی‌الحجّه، به‌خاطر فضیلت آنهاست. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است: « هیچ روزی نیست که عمل صالح به‌سوی خداوند ﷻ در آنها از این روزها ــ یعنی از ده روز ذی‌الحجّه ــ دوست داشته‌تر باشد. اصحاب گفتند: حتّی جهاد در راه خدا؟ رسول خدا فرمودند: حتّی جهاد در راه خدا مگر شخصی که خود با مالش به میدان جهاد برود و سپس چیزی از آنها را برنگرداند »

وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَسۡرِ ﴿٤﴾

﴿و سوگند به شب، وقتی سپری شود﴾ یعنی: روی آورد آن‌گاه باز رود.

هَلۡ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٞ لِّذِي حِجۡرٍ ﴿٥﴾

﴿آیا در این برای خردمند سوگندی معتبر است؟﴾ حِجْر: عقل است. یعنی کسی که از عقل و خرد برخوردار باشد، می‌داند که آنچه خداوند ﷻ در این آیات بدان سوگند خورده‌است، سزاوار آن است که بدان سوگند یاد شود زیرا اینها دلایل روشن یگانگی و قدرت حق تعالی‌اند. مقسم علیه محذوف است و آیهٔ بعدی بر آن دلالت می‌کند، یعنی منکران قطعاً عذاب می‌شوند.

أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾

﴿آیا ندیدی﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! مگر ندانسته‌ای ﴿که پروردگارت با عاد چه کرد؟﴾ مراد، قوم عاد اوّلند که از اعراب منقرض شده می‌باشند و به قوم عادی که بعد از آنان آمد، عاد اُخرٰی (عاد دوم) می‌گویند. یادآور می‌شویم که پیامبر عاد اوّل هود علیه السلام بود که او را تکذیب کردند پس بانگ مرگبار بر آنان فرود آمد و نابود شدند.

إِرَمَ ذَاتِ ٱلۡعِمَادِ ﴿٧﴾

﴿اِرَم که صاحب ستونها بود﴾ اِرَم: نام دیگر عاد اوّل است. به قولی: اِرَم نام جدّ قوم عاد اوّل است. به‌قولی‌دیگر: اِرَم اسم جای آنهاست که عبارت از شهر دمشق

یا شهر دیگری در احقاف میان عمّان و حضرموت است که در جنوب جزیرةالعرب واقع شده‌است. مجاهد در توضیح معنی (ذاتِ‌العِمادْ) می‌گوید: «قوم عاد خیمه‌ها و ستونهایی داشتند که آن خیمه‌ها محکم بر ستونها برپا می‌شد. آنها در فصل بهار در صحرا خیمه برپا می‌کردند و چون سبزیها و گیاهان خشک و زرد می‌شد، به خانه‌های خود برمی‌گشتند». به‌قولی‌دیگر: شهر آنان بسیار محکم و استوار و دارای ستونهای بلندی بود که از سنگ تراشیده شده بود.

ٱلَّتِي لَمۡ يُخۡلَقۡ مِثۡلُهَا فِي ٱلۡبِلَٰدِ ﴿٨﴾

﴿**همان که مانند آن در شهرها ساخته نشده بود**﴾ یعنی: مانند آن قبیله در تنومندی قدّوقامت و نیرومندی و استواری آفریده نشده بود و همانانند که گفتند: چه کسی از ما در قوّت و نیرو استوارتر است؟ و این قول ابن‌کثیر می‌باشد. یا معنی این است: شهری به محکمی و استواری آن شهر آفریده نشده بود.

وَثَمُودَ ٱلَّذِينَ جَابُواْ ٱلصَّخۡرَ بِٱلۡوَادِ ﴿٩﴾

﴿**و**﴾ ای محمّد ﷺ! مگر ندانسته‌ای که خداوند ﷻ ﴿**با قوم ثمود**﴾ چه کرد؟ قوم ثمود، قبیله‌ای از اعراب نابودشده از نسل کاتربن‌ارم‌بن‌سام اند که در سرزمین حجر ـ میان شام و حجاز ـ سکونت داشتند و صالح علیه‌السلام در میانشان به رسالت مبعوث شد ﴿**که در وادی تخته سنگهای بزرگ را بریده بودند**﴾ یعنی: آنها پیکرهٔ کوهها را تراشیده و در آنها نقب می‌زدند و آن نقبها را خانه‌های مسکونی خویش می‌گردانیدند و وادی آنان «حِجْر» یا «وادی‌القری» بر سر راه شام از جانب مدینهٔ منوّره قرارداشت و هنوز هم آثارشان در منطقهٔ (علا) در شمال مدینه منوّره موجود و معروف است.

وَفِرۡعَوۡنَ ذِی ٱلۡأَوۡتَادِ ﴿۱۰﴾

﴿و﴾ ای محمّد ﷺ ! مگر ندانسته‌ای که خداوند ﷻ با ﴿فرعون صاحب اوتـاد﴾ چه کرد ؟ اوتاد : اهرامهایی است که فراعنه بنا کردند تا گورهایشان در درون آنها قرارداده شود و آنها برای اعمار آن بـناهای عـظیم ، تـوده‌های مـردم را بـه کـار اجباری وا می‌داشتند . یا معنی این است : فرعون سپاهیان و لشکریانی داشت کـه دارای خیمه و خرگاههای بسیاری بودند و آن خیمه‌ها را با میخها استوار می‌کردند و این ، قول ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما است .

ٱلَّذِینَ طَغَوۡاْ فِی ٱلۡبِلَٰدِ ﴿۱۱﴾

﴿همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند﴾ این وصفی برای عاد و ثـمود و فرعون است . یعنی : هر طایفه از آنان در سرزمین خویش سر به طغیان برداشته و از حکم الهی تمرّد و سرکشی پیشه کردند .

فَأَكۡثَرُواْ فِیهَا ٱلۡفَسَادَ ﴿۱۲﴾

﴿و در آن شهرها فتنه و فساد بسیاری کردند﴾ با کفر ، نافرمانی خدای عزّوجلّ و جور و ستم بر بندگانش .

فَصَبَّ عَلَیۡهِمۡ رَبُّكَ سَوۡطَ عَذَابٍ ﴿۱۳﴾

﴿پس پروردگارت بر سر آنان تازیانهٔ عذاب را فروریخت﴾ این تعبیر اشاره به آن دارد که عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت ــ مثلاً ــ همچون تازیانه نسبت به قتل

است. گفته می‌شود: بارانی از شلاّق را بر سر مجرم فروریختم، یعنی او را با تازیانه محکم زدم.

إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ ﴿١٤﴾

﴿بی‌گمان پروردگارت در کمینگاه‌است﴾ یعنی: او عمل هر انسانی را زیر نظر دارد تا به او دربرابر عمل خیر، جزای خیر و دربرابر عمل شرّ، جزای شرّ بدهد. حسن می‌گوید: «حق تعالی راه بندگان را زیر نظر دارد پس کسی را از وی گریزی نیست». گفتنی است که خداوند ﷻ داستان این سه گروه را برای آن بیان کرد تا مردم از آنان عبرت گیرند و نیز تا از پیامبرش ﷺ دلجویی کرده‌باشد که او تنها پیامبری نیست که با تکذیب رو برو شده‌است.

هدف اصلی از تکرار داستانهایی از این دست در جاهای مختلف قرآن کریم نیز، پند و عبرت‌گرفتن از آنهاست تا مردم بدانند که آنچه بر سر شخص یا قومی آمد، بر همانندانشان نیز قابل اجرا می‌باشد.

فَأَمَّا ٱلۡإِنسَٰنُ إِذَا مَا ٱبۡتَلَىٰهُ رَبُّهُۥ فَأَكۡرَمَهُۥ وَنَعَّمَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَكۡرَمَنِ ﴿١٥﴾

﴿اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید﴾ با دادن نعمتها ﴿پس گرامی داردش و نعمت دهدش﴾ با دادن مال و گسترده کردن روزی و نعمت بر وی؛ ﴿می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است﴾ لذا با این پندار که بهره‌های دنیا گرامیداشت الهی از وی است، بدانها شاد و مغرور می‌شود، بی‌آن‌که دربرابر آن نعمتها شکرگزارد و یا این اندیشه در خاطرش خطور کند که این امتحانی برای او و از

جانب پروردگارش می‌باشد. بیضاوی می‌گوید: «گویی حق تعالی می‌فرماید: ای انسان! بدان‌که من در کمین تو هستم و از تو می‌خواهم که برای آخرتت تلاش کنی امّا انسان جز در همّ‌وغمّ دنیا و لذّتهای آن نیست».

وَأَمَّآ إِذَا مَا ٱبۡتَلَىٰهُ فَقَدَرَ عَلَيۡهِ رِزۡقَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّيٓ أَهَٰنَنِ ﴿١٦﴾

﴿**و امّا چون او را بیازماید**﴾ به بلا و محنت ﴿**و روزی او را بر او تنگ گرداند**﴾ و بر او در آن گشایش و فراوانی ارزانی ندارد؛ ﴿**می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده‌است**﴾ یعنی: مرا به خواری و حقارت درافگنده‌است. البتّه این صفت منکرانی است که به رستاخیز ایمان ندارند پس در نزد چنین کسانی، کرامت و عزّتی جز دنیا و بهره‌مندیهای گستردهٔ آن و نیز خواری و حقارتی جز با از دست‌دادن دنیا و عدم دسترسی به آرایش‌های آن، وجود ندارد. امّا کرامت و عزّت در نزد مؤمن این است که خداوند ﷻ او را با بخشیدن توفیق طاعت و فرمانبرداری خویش، گرامی داشته و او را برای عمل آخرت توفیق دهد پس مؤمن نه گشایش در کار دنیا را کرامت محض تلقّی می‌کند و نه تنگی آن را اهانت؛ بلکه گشایش و توانگری را آزمایشی برای خود می‌داند که آیا در قبال آن شکر و سپاس می‌گزارد یا خیر؟ و فقر را نیز آزمایشی برای خود می‌داند که آیا بر آن شکیبایی می‌ورزد و صبر می‌کند یا خیر؟ چنان‌که این معنی در مضمون حدیث قدسی نیز آمده‌است.

كَلَّاۖ بَل لَّا تُكۡرِمُونَ ٱلۡيَتِيمَ ﴿١٧﴾

﴿**نه، چنین نیست**﴾ این تنبیه و هشداری است به انسانی که در دو حالت مختلفهٔ یاد شده در دو آیهٔ قبل، چنان سخنانی می‌گوید. یعنی: ای انسان فروخفته در لاک باورهای پست ناصواب خویش! بدان‌که نه توانگری و ثروت، عزّت و

گرامیداشت است و نه فقر و تنگدستی، تحقیر و اهانت بلکه گرامیداشت انسان و عدم آن وابسته به طاعت و معصیت است. البتّه کفّار از این حقیقت به‌دورند، ازآن رو که به وجایب خود عمل نمی‌کنند و مکلّفیّت‌های خود را نمی‌شناسند چنان که باوری‌ها و داوری‌هایشان نیز سراسر غلط و بی‌پایه است ﴿**بلکه گرامی نمی‌دارید یتیم را**﴾ به‌وسیلهٔ ثروت و توانگری‌ای که خداوند متعال به شما داده‌است و اگر شما یتیم را گرامی می‌داشتید، این در حقیقت گرامیداشتی برای خودِ شما در نزد حق تعالی بود. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «خَيْرُ بَيْتٍ فِي الْمُسْلِمِينَ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُحْسَنُ اِلَيْهِ وَ شَرُّ بَيْتٍ فِي الْمُسْلِمِينَ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُساءُ اِلَيْهِ ثُمَّ قالَ بِاِصْبَعَيْهِ: اَنَا وَ كافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هٰكَذا ✿ بهترین خانه در میان مسلمین، خانه‌ای است که در آن با یتیمی خوشرفتاری می‌شود و بدترین خانه در میان مسلمین، خانه‌ای است که در آن با یتیمی بدرفتاری می‌شود آن‌گاه دو انگشت خویش را بالا نموده و فرمودند: من و متکفّل یتیم در بهشت این گونه در جوار همدیگر قرار داریم».

وَلَا تَحَٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ ﴿۱۸﴾

﴿**و بر اطعام مسکین برنمی‌انگیزید**﴾ یعنی: خودتان را یا همدیگر را بر آن رغبت نمی‌دهید و برنمی‌انگیزید در نتیجه، فقیر و بینوا در میان شما مغلوب و مقهور گردیده و هیچ دست یاری‌ای به‌سوی وی دراز نمی‌شود.

وَتَأْكُلُونَ ٱلتُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا ﴿۱۹﴾

﴿**و مال میراث را می‌خورید**﴾ یعنی: اموال ارث یتیمان و زنان و ناتوانان را ﴿**به خوردنی بسیار**﴾ بی آن‌که حلال و حرام را از هم فرق کنید. یادآور می‌شویم که مشرکان به زنان و کودکان میراث نمی‌دادند و سهم آنان را می‌خوردند.

وَتُحِبُّونَ ٱلْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿٢٠﴾

﴿و مال را دوست دارید، به دوست‌داشتنی بسیار﴾ همراه با حرص و آز و بازداشتن دیگران از حقوق مسلّمشان. خلاصه این‌که: شما دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید در حالی که خداوند ﷻ تلاش برای آخرت را بیشتر از تلاش برای دنیا دوست دارد و به این راضی نیست که دوستی دنیا و لذّتهای آن بر انسان غلبه کند و به حدّ افراط برسد.

كَلَّآ إِذَا دُكَّتِ ٱلْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾

﴿نه چنان است﴾ یعنی: سزاوار نیست که عمل شما آن‌گونه باشد ﴿آن‌گاه که زمین، سخت درهم کوبیده شود﴾ دَكّ: درهم‌شکستن، فروکوبیدن و هم سطح کردن یک چیز مرتفع است. یعنی: زمین پشت سرهم چنان درهم کوبیده شود که هر بنا و ساختمانی بر روی آن ویران گردد تا بدانجا که کوهها و پشته‌ها به دشت و هامون هموار تبدیل گردد. دکان نیز از مادّهٔ «دكّ» است زیرا محلّی است هم سطح و هموار.

وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾

﴿و بیاید پروردگارت﴾ سبحانه و تعالی برای فیصله کردن و داوری قاطع در میان بندگانش ﴿و بیایند فرشتگان صف در صف﴾ یعنی: فرشتگان همه آسمانها فرود می‌آیند و همه صف می‌کشند.

وَجِاْیٓءَ يَوْمَئِذِۭ بِجَهَنَّمَۚ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ ٱلْإِنسَـٰنُ وَأَنَّىٰ لَهُ ٱلذِّكْرَىٰ ﴿٢٣﴾

﴿و جهنم را در آن روز حاضر آورند﴾ درحالی‌که دارای مهارهایی است و فرشتگان مهارهای آن را می‌کشند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده‌است: «جهنّم در روز قیامت حاضر آورده می‌شود درحالی که دارای هفتاد هزار مهار است و با هر مهاری هفتاد هزار فرشته است که آن را می‌کشند». ﴿آن روز است که انسان پند گیرد﴾ و از کفر و معاصی‌ای که در دنیا انجام داده‌بود، پشیمان شود ﴿ولی کجا او را جای پندگرفتن باشد؟﴾ یعنی: پندگرفتن فقط در صورتی برای او سودمند بود که قبل از دررسیدن مرگ حق را به‌یاد می‌آورد لذا توبه و ندامت در آخرت هیچ سودی برایش در بر ندارد.

يَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي قَدَّمۡتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٤﴾

﴿می‌گوید: کاش برای این زندگی خویش چیزی پیش فرستاده بودم﴾ در دنیا تا اکنون این قدر بیچاره نمی بودم. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «اگر بنده‌ای از هنگام تولّد تا دم مرگ در طاعت خدای عزّوجلّ بر روی خود افتاده باشد، بی‌گمان روز قیامت عمل خویش را ناچیز و حقیر می‌شمارد و قطعاً دوست دارد که به سوی دنیا برگردانیده شود تا بر مزد و پاداش خویش بیفزاید».

فَيَوۡمَئِذٖ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُۥٓ أَحَدٞ ﴿٢٥﴾

﴿پس در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او عذاب نکند﴾ یعنی: عذاب خداوند جلّ جلاله در روز قیامت بر نافرمانان به‌گونه‌ای سخت و سهمگین است که جز او هیچ کس بر چنان عذابی قادر نیست زیرا سلطهٔ مطلق در حساب و جزا از آنِ خداوند جلّ جلاله است و هیچ کس از قبضهٔ قدرت و سلطهٔ وی بیرون آمده نمی‌تواند.

وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُۥٓ أَحَدٌ ﴿٢٦﴾

﴿و هیچ کس چون دربند کشیدن او، دربند نکشد﴾ یعنی: هیچ کس چون او مجرمان را به بند و زنجیر نکشد. آری! این عذاب مجرمان است امّا مؤمنِ برخوردار از روان پاکیزه و مطمئن، حال و وضع دیگری دارد:

يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾

ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾

﴿ای نفس مطمئنه﴾ یعنی: ای روح آرام به یقین رسیده که در ایمان به خداوند ﷻ و باور به یگانگی او به چنان یقینی رسیده‌ای که هیچ شکّی با آن آمیخته نیست و هیچ ریب و ریایی در آن سراغ نمی‌شود. ای روحی که به قضای الهی راضی گشته‌ای و دانسته‌ای که همه‌چیز مطابق مقدّرات اوست و آنچه به انسان باید برسد، رسیدنی است و از او دوری ندارد و آنچه که به وی رسیدنی نیست، از او کاملاً به‌دور است، ای روح خشنود و آرام! ﴿بازگرد به‌سوی پروردگار خویش خشنود﴾ از او؛ با پاداشی که به تو بخشیده‌است ﴿و او نیز از تو خشنود است﴾ یعنی: خدای عزّوجلّ نیز از تو خشنود است و تو روز قیامت آرام و آسوده در عرصات می‌آیی زیرا در هنگام مرگ و در هنگام رستاخیز به بهشت مژده داده می‌شوی.

در بیان سبب نزول این آیات دو روایت نقل شده‌است؛ بنا بر روایت اوّل: این آیات دربارهٔ حضرت حمزه رضی الله عنه نازل شد آن‌گاه که در احد به‌شهادت رسید. بنا بر روایت دوم: این آیات دربارهٔ حضرت عثمان رضی الله عنه نازل شد بعد از آن‌که چاه رومه را خرید و آن را برای آب آشامیدنی مردم وقف کرد.

فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي ﴿۲۹﴾

﴿پس در زمرهٔ بندگان ﴾ خاصّ و صالح ﴿من درآی ﴾ و ازجملهٔ آنان باش.

وَٱدۡخُلِي جَنَّتِي ﴿۳۰﴾

﴿و در بهشت من داخل شو ﴾ همراه با صالحان و خاصّان. یعنی این گرامیداشتی است که فوق آن هیچ گرامیداشتی وجود ندارد. چنان‌که مفسّران بیان کرده‌اند، این خطاب و ندا هم در هنگام احتضار و هم در روز قیامت به این انسان وارسته گفته می‌شود.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ بلد

مکّی است و دارای بیست آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «بلد» نام گرفت که خداوند ﷻ در آغاز آن به بلد حرام (مکّهٔ مکرّمه) سوگند یادکرده‌است.

لَآ أُقۡسِمُ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ﴿١﴾

﴿**سوگند به این شهر**﴾ یعنی: به شهر حرام که مکّهٔ مکرّمه است. این سوگند برای آن است تا حق تعالی به بزرگی و شرف امّ‌القری در نزد خود توجّه دهد از آن روی که بیت‌الحرام وی در این شهر واقع شده‌است و همچنین این شهر، شهر اسماعیل و محمّد علیهماالصّلاة والسّلام است چنان‌که مناسک حج نیز در آن انجام می‌شود.

وَأَنتَ حِلُّۢ بِهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ﴿٢﴾

﴿و تو در این شهر حلال خواهی شد﴾ یعنی: ای محمّد! مشرکان مکّه آزاردادنت را در این شهر حرام، حلال می‌شمرند. یا معنی این است: سوگند به این شهری که تو در آن اقامت گزیده‌ای. یعنی ای محمّد! قدر و شرف و منزلتت تا بدانجاست که این شهر با اقامتت در آن شرف عظیمی کسب کرده‌است چرا که یک مکان، شرف خود را از ساکنانش می‌گیرد.

وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ ﴿٣﴾

﴿و سوگند به پدر و به هر چه زاده‌است﴾ خداوند ﷻ به پدر و فرزندانش ـ مانند آدم ؑ و نسل وی ـ و نیز به هر پدر و فرزندی از تمام جانداران سوگند می‌خورد. سوگند الهی بر این امر، تنبیهی است بر بزرگی آیت کَوْنِی تناسل و توالد و دلالت این نشانهٔ بزرگ بر قدرت حق تعالی و علم و حکمت وی.

لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ فِى كَبَدٍ ﴿٤﴾

﴿به‌راستی که انسان را در رنج و محنت آفریدیم﴾ این آیه مقسم علیه است. یعنی: سوگند به چیزهای یاد شده، که انسان پیوسته در رنج و تعب دنیا و تحمّل سختی‌های آن است، از آغازین نقطهٔ پیدایش خود که تاریکستان و تنگنای رحم می‌باشد تا مرحلهٔ پایانی حیاتش در دنیا که مرگ است و باز چون بمیرد، فصل جدید دیگری از رنج و مشقّت او ـ مانند سختی‌ها و هول و هراسهای قبر و برزخ ـ آغاز می‌شود و باز در مرحلهٔ دیگری، سختی‌های آخرت را پیش رو دارد.

این آیه تسلّی‌بخش پیامبراکرم ﷺ در قبال سختی‌هایی است که از سوی قریش می‌بینند و انگیزشی برای ایشان بر تحمّل این سختی‌هاست.

أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ﴿٥﴾

﴿آیا می‌پندارد که هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت؟﴾ یعنی: آیا فرزند آدم می‌پندارد که هرگز کسی ـ حتّی خدای عزّوجلّ ـ را بر وی دستی نیست و هراندازه که از بدیها، جرایم و گناهان مرتکب شود، کسی از وی انتقام نمی‌گیرد؟ زهی پندار باطل!

در بیان سبب نزول نقل شده‌است که: این آیهٔ کریمه دربارهٔ ابی‌الاشدّبن‌کلدهٔ جُمَحی نازل شد که سخت به نیرومندی بدنی خویش مغرور بود.

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُّبَدًا ﴿٦﴾

﴿می‌گوید: مال فراوانی بر باد دادم﴾ یعنی: مال بسیار و فراوانی را که از بسیاری و انباشته‌گی آن بیم تمام‌شدنش نمی‌رود، در راه مبارزه با پیامبر ﷺ، یا به‌خاطر شهرت طلبی و فخرفروشی خرج کرده‌ام.

مقاتل در بیان سبب‌نزول می‌گوید: آیهٔ کریمه دربارهٔ حارث‌بن‌عامربن‌نوفل نازل شد که مرتکب گناهی گردید و از رسول خدا ﷺ استفتا کرد. رسول خدا ﷺ به وی دستور دادند که کفّاره بپردازد. گفت: آخر از آن هنگام که در دین محمّد درآمدم، مالم همه در کفّاره‌ها و خیراتها رفت! و این سخنش نوعی طغیان، یا ابراز تأسّفی بر ازدست‌دادن مالش بود که در هر صورت، بازتاب پشیمانی او از انفاق مال است.

أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُۥٓ أَحَدٌ ﴿٧﴾

﴿آیا می‌پندارد که هیچ کس او را ندیده‌است؟﴾ یعنی: آیا این انسان مغرور و

مستکبر می‌پندارد که خدای سبحان او را ندیده‌است و از او راجع به مالش نمی‌پرسد که آن را از کجا به‌دست آورده و در کجا انفاق کرده‌است ؟.

أَلَمْ نَجْعَل لَّهُۥ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾

﴿آیا برای او دو چشم نداده‌ایم﴾ که به‌وسیلهٔ آنها می‌بیند ؟.

وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾

﴿و زبانی﴾ که به‌وسیلهٔ آن نطق می‌کند و منویّات ضمیرش را با آن ترجمانی می‌نماید ﴿و دو لب﴾ که به‌وسیلهٔ آنها دهانش را می‌پوشاند و از آنها بر سخن گفتن، خوردن، نوشیدن و غیر آن یاری می‌گیرد و نیز لب‌ها زیبایی‌ای برای وی است.

وَهَدَيْنَـٰهُ ٱلنَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾

﴿و او را بر هر دو راه دلالت کردیم﴾ یعنی: آیا راه خیر و راه شرّ را به طور روشن و آشکار بسان روشنی دو راهی که بر بلندایی قرار داشته‌باشند، به او نشناسانده‌ایم ؟.

فَلَا ٱقْتَحَمَ ٱلْعَقَبَةَ ﴿١١﴾

﴿پس درنیامد عقبه را﴾ یعنی: پس چرا موانعی را که در میان او و میان طاعت خداوند ﷻ حایل می‌شوند، درهم نریخت و از میان برنداشت ؟ موانعی چون

خواهش‌ها و وسوسه‌های نفس و پیروی شیطان را؟ قتاده می‌گوید: «قطعاً این مانعی است سخت و دشوار پس آن را با طاعت خداوند ﷻ پشت سر گذاشته و از پیش روی خود بردارید». عقبه: راه کوهستانی سخت و دشواری است.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡعَقَبَةُ ﴿١٢﴾

﴿و تو چه دانی که عقبه چیست؟﴾ یعنی: تو چه دانی که درهم‌ریختن آن مانع سخت و گردنهٔ دشوار چه‌گونه‌است؟ این آیه برای بزرگ‌نمودن شأن عقبه است، یعنی تو دشواری این گردنه و پاداش ازمیان‌برداشتن آن را نمی‌دانی.

سپس حق تعالی خود برداشتن این مانع و عبور از این گردنهٔ سخت را با سه امر ذیل تفسیر می‌کند:

فَكُّ رَقَبَةٍ ﴿١٣﴾

﴿برده‌ای را آزاد کردن﴾ یعنی: پشت سرگذاشتن و ازمیان‌برداشتن آن مانع، همانا با آزاد کردن برده‌ای از اسارت است؛

أَوۡ إِطۡعَٰمٞ فِي يَوۡمٖ ذِي مَسۡغَبَةٖ ﴿١٤﴾

﴿یا در روز گرسنگی طعام‌دادن﴾ یعنی: اطعام فقرا در ایّام قحطی و گرسنگی است که غذا در آن کمیاب و بسیار با ارزش می‌باشد. صاوی شارح تفسیر «جلالین» می‌گوید: «از این جهت طعام‌دادن را به روز گرسنگی مقیّد ساخت که انفاق مال در آن بر انسان سخت‌تر است».

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾

آری ! طعام‌دادن است : ﴿**به یتیمی صاحب قرابت**﴾ یعنی : به طفلی که نه پدر دارد و نه مادر ، در عین حال از نزدیکان این کسی است که می‌خواهد از مانع بگذرد . در **حدیث‌شریف** آمده‌است : « اَلصَّدَقَةُ عَلَى الْمِسْكِيْنِ صَدَقَةٌ ، وَ عَلىٰ ذِي الرَّحْمِ اِثْنَتَانِ: صَدَقَةٌ وَ صِلَةٌ ۞ صدقه بر مسکین یک صدقه است و بر خویشاوند و نزدیک دو چیز : هم صدقه و هم صلهٔ رحم » .

أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿١٦﴾

﴿**یا**﴾ طعام دادن است ﴿**به مسکین خاک‌نشینی**﴾ یعنی : به بینوایی که هیچ چیز ندارد ، گویی از نهایت فقر و نداری به خاک چسبیده‌است . مجاهد می‌گوید : « او بینوایی است که لباس یا چیز دیگری ندارد که از خاک محافظتش کند پس خاک‌نشین و خاکسار است » . بنابراین ، کسی که در روزهای قحطی و گرسنگی یعنی در ایامی که انسان از همه‌چیز ، جز خود و خانواده‌اش غافل می‌شود ــ بر یکی از این دو صنف اطعام کند ، بی‌گمان این عملش ناشی از اشتیاقش به طاعت خداوند ﷻ و نفع‌رساندن به بندگان وی است لذا چنین کسی بی‌گمان سزاوار آن است که از اصحاب یمین یعنی از کسانی باشد که در آیهٔ (۱۸) از آنها سخن می‌رود .

ثُمَّ كَانَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَوَاصَوْاْ بِٱلصَّبْرِ وَتَوَاصَوْاْ بِٱلْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾

﴿**به علاوه از زمرهٔ کسانی باشد که ایمان آورده‌اند**﴾ یعنی : انفاق مال و آزاد کردن برده فقط در صورتی سودمند است که همراه با ایمان و به‌قصد کسب رضای

حق تعالی باشد. پس ایمان شرط قبول تمام کارهای خیر است ﴿و﴾ نیز از کسانی باشد که ﴿همدیگر را به صبر﴾ بر طاعت خداوند متعال، صبر از نافرمانی‌های وی و صبر بر بلایا و مصایبی که به آنان رسیده‌است ﴿سفارش کرده‌اند و همدیگر را به مرحمت﴾ یعنی: به شفقت و مهربانی بر بندگان خداوند ﷻ ﴿سفارش کرده‌اند﴾ زیرا اگر آنان متخلّق به این گونه اخلاق و متّصف به چنین اوصافی باشند، یقیناً به یتیم و مسکین رحم کرده، کارهای خیر را بسیار انجام می‌دهند و فراوان صدقه می‌دهند چراکه شفقت بر بندگان خدا ﷻ دل را نرم می‌گرداند و هر کس نرمدل باشد، بی‌شک به یتیم و مسکین عنایت و توجّه می‌کند. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «اَلرَّاحِمُوْنَ یَرْحَمُهُمُ الرَّحْمٰنُ، اِرْحَمُوا مَنْ فِي الأَرْضِ یَرْحَمُکُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ ✿ پروردگار رحمان بر رحم‌کنندگان رحم می‌کند پس بر کسانی که در زمینند رحم کنید تا کسانی که در آسمانند، بر شما رحم کنند».

أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾

﴿**این گروه، ایشانند اصحاب میمنه**﴾ میمنه: بهشت است. شایان ذکر است که خداوند ﷻ در آیات (۴۰ ــ ۲۶) سورهٔ «واقعه» به ذکر حال اصحاب یمین و نازونعمت‌هایی که برایشان آماده کرده‌است، پرداخته و این موضوع را به‌تمام و کمال در آن سوره شرح داده‌است پس به تفسیر آن در آنجا مراجعه کنید.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِنَا هُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ ﴿١٩﴾

﴿**و کسانی که به آیات**﴾ تنزیلی و آیات تکوینی ﴿**ما کافر شده‌اند آنانند اصحاب مشأمه**﴾ یعنی: اصحاب شمال که عبارت از دوزخ شوم و نامیمون است. همچنین تفصیل آنچه که حق تعالی برای اصحاب شمال وعده داده، در آیات (۴۱۵۶)

سورهٔ « واقعه » بیان شده‌است پس به آنجا مراجعه کنید .

عَلَيۡهِمۡ نَارٞ مُّؤۡصَدَةُۢ ﴿٢٠﴾

﴿**بر آنان آتشی چندلایه احاطه دارد**﴾ یعنی : آتشی که از هر جهت و از همه سو برآنان گرد آمده و احاطه کرده‌است و آنها در حصار آن آتش همه‌سویه و چندلایه قرار دارند .

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ شمس

مکّی است و دارای پانزده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت « شمس » نامیده شد که با سوگند الهی به خورشید جهان‌افروز (شمس) افتتاح شده‌است.

وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا ﴿١﴾

﴿ **سوگند به خورشید و ضُحای آن** ﴾ ضُحیٰ: وقت بالا آمدن خورشید بعد از طلوع آن است آن‌گاه که تابش و روشنی آن به کمال می‌رسد. یا معنی این است: خورشید همیشه درحال روشنی و درخشش قراردارد. که این معنی، حامل معجزه‌ای از معجزات این قرآن عظیم است.

وَٱلۡقَمَرِ إِذَا تَلَىٰهَا ﴿٢﴾

﴿ **و سوگند به ماه، چون از پی آفتاب آید** ﴾ یعنی: آن گاه که ماه بی‌درنگ از

آفتاب پیروی کند. پیروی ماه از خورشید، در شبهای بیض؛ یعنی شب‌های چهارده، پانزده و شانزده ماه‌است که ماه در آن بلافاصله بعد از غروب خورشید با حجمی تمام طلوع می‌کند.

وَٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا 

﴿و سوگند به روز، چون خورشید را نمایان کند﴾ زیرا در هنگام گسترده‌شدن روز، خورشید با تمام وسعت درخشش خود بر بینندگان نمایان می‌شود.

در این آیه معجزهٔ کَوْنِی دیگری نهفته‌است زیرا ظاهراً چنین پنداشته می‌شود که خورشید روز را نمایان و آشکار می‌گرداند در حالی که این پنداشت زمانی درست است که زمین ثابت باشد امّا اکنون که ثابت شده‌است زمین بر مدار خود می‌چرخد پس این روز است که خورشید را آشکار و نمایان می‌کند نه عکس آن، که آیهٔ مبارکه این معنی را در کمال اعجاز درخشش بخشیده‌است.

وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰهَا 

﴿و سوگند به شب، چون خورشید را بپوشاند﴾ و نور آن را از نظرها غایب گرداند به‌طوری که تاریکی آن همهٔ آفاق را فروپوشاند. این آیه نیز دربرگیرندهٔ همان معنی و همان معجزه‌است.

وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا 

﴿و سوگند به آسمان و بناکردن الله آن را﴾ یا سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرد و هر ستاره‌ای از آن را به‌منزلهٔ خشتی از بنای یک سقف قرار داد.

وَٱلْأَرْضِ وَمَا طَحَىٰهَا ﴿٦﴾

﴿و سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد﴾ از هر جانبی. یا سوگند به زمین و گستردن خداوند ﷻ آن را.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّىٰهَا ﴿٧﴾

﴿و سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد﴾ یعنی: آن را پدید آورد، اعضا و اندامهایش را برابر ساخت، روح را سوار تنش کرد و در او نیروهای روانی و معنوی عظیم و ادراکات عجیبی قرار داد و او را برمبنای فطرت استوار گردانید. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «كُلُّ مَوْلُوْدٍ يُوْلَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَواهُ يُهَوِّدَانِـهِ أَوْ يُنَصِّرانِهِ ٭ هر نوزادی بر فطرت متولّد می‌شود، سپس پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی می‌گردانند». حرف «ما» در هر سه آیهٔ فوق، یا مصدری می‌باشد و یا موصوله به معنی «اَلَّذِیْ»، که معنی آن بنا بر هر دو صورت بیان شد.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَىٰهَا ﴿٨﴾

﴿سپس فجور و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد﴾ یعنی: حق تعالی حال تقوی و بی‌تقوایی و طاعت و معصیت نفس آدمی را به او شناساند و به او فهماند که فجور زشت و تقوی زیباست. و این خود دلیل بر اصل مختار بودن انسان است. فُجُورْ: فسق، شرّ و هر چیزی است که به زیان و هلاکت می‌انجامد. تقوی: پایبندی به جادّهٔ استقامت و انجام‌دادن اموری است که انسان را از بدفرجامی حفظ می‌کند.

قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ﴿٩﴾

جواب سوگندهای یادشده این است: ﴿**هرکس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد**﴾ یعنی: هرکس نفس خود را پاک گردانید و آن را به‌وسیلهٔ تقوی رشد و ارتقا و اعتلا داد، یقیناً به هر مطلوبی دست یافت و به هر امر محبوبی نایل گردید. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده‌است که فرمود: شبی رسول خدا ﷺ را در خوابگاهشان نیافتم پس در تاریکی شروع به پاییدن ایشان با دست خود کردم، بناگاه به ایشان درحالی برخوردم که به سجده رفته‌بودند و می‌گفتند: «رَبِّ أَعْطِ نَفْسِيْ تَقْوَاهَا وَ زَكِّهَا أَنْتَ خَيْرَ مَنْ زَكَّاهَا أَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا ﴿ پروردگارا! به نفسم تقوای آن را بده و آن را پاک گردان زیرا تو بهترین پاک کنندهٔ آن هستی، تو کارساز و مولای آن هستی». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است که آن حضرت ﷺ در دعای خویش می‌گفتند: «اَللّٰهُمَّ إِنِّيْ أَعُوْذُ بِكَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعْ وَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعْ وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعْ وَ مِنْ دَعْوَةٍ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا ﴿ بارخدایا! من به تو پناه می‌برم از قلبی بی‌خشوع و از نفسی سیری‌ناپذیر و از علمی بی‌سود و از دعایی که اجابت نشود».

وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ﴿۱۰﴾

﴿**و هرکس آن را آلوده داشت، قطعاً زیانکار شد**﴾ یعنی: هرکس نفس خود را گمراه و پست و فرومایه داشت و آن را به طاعت و عمل صالح عادت نداد و به شهرت نرسانید، قطعاً زیانکار شد و درباخت.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَىٰهَآ ﴿۱۱﴾

بعد از سوگندهای یاد شدهٔ الهی بر رستگاری کسی که نفسش را تزکیه و تهذیب می‌کند و بر خسران کسی که آن را به آلودگی می‌کشاند، اینک خداوند ﷻ اعراب

را به داستان ثمود که به دیارشان نزدیک بودند، اندرز می‌دهد تا ازاین اندرز عبرت بگیرند و دست از ستیز با پیامبرش ﷺ بردارند. پس می‌فرماید: ﴿**قوم ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند**﴾ و انکار پیشه کردند زیرا این طغیان بود که آنان را به تکذیب وا داشت. طغیان: گذشتن از حدّ در ارتکاب گناهان است.

إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشۡقَىٰهَا ﴿١٢﴾

﴿**آن‌گاه که شقی‌ترینشان برپاخاست**﴾ یا معنی این است: شقاوت‌پیشه‌ترین خلق که شخصی از قوم ثمود به‌نام قداربن‌سالف بود، برپاخاست و شتر صالح علیه‌السلام را پی کرد. اِنْبَعَثَ: یعنی او داوطلب این کار شد و برای اجرای آن به‌پاخاست.

فَقَالَ لَهُمۡ رَسُولُ ٱللَّهِ نَاقَةَ ٱللَّهِ وَسُقۡيَٰهَا ﴿١٣﴾

﴿**پس پیامبر خدا**﴾ یعنی: صالح علیه‌السلام ﴿**به آنان گفت: زنهار؛ شتر خداوند**﴾ یعنی: زنهار؛ شتر خداوند جل‌جلاله را فرو گذارید. به این ترتیب، آنان را از متعرّض‌شدن به شتر هشدار داد ﴿**و**﴾ فروگذارید ﴿**بهرهٔ آبش را**﴾ یعنی: متعرّض بهرهٔ آب آن از چشمه در روز نوبتش نیز نشوید.

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمۡدَمَ عَلَيۡهِمۡ رَبُّهُم بِذَنۢبِهِمۡ فَسَوَّىٰهَا ﴿١٤﴾

﴿**ولی دروغزنش خواندند**﴾ در این هشدارش ﴿**و آن را پی کردند**﴾ یعنی: همان شقی‌ترین کس، شتر را پی کرد و تمام قوم به کار وی راضی و در این امر مشوّقش بودند ﴿**پس پروردگارشان به‌سبب گناهشان بر سرشان عقوبت فرود آورد**﴾ یعنی: نابودشان ساخت و بر همهٔ آنان عذاب را نازل کرد ﴿**پس عقوبت را بر سر آنان**

هموار کرد ﴾ یعنی : عذاب را بر سرشان یکسان فرود آورد و آن را فراگیر همهٔ آنان گردانید به طوری‌که کوچک و بزرگشان از آن جان به‌سلامت نبردند . یا معنی این است : زمین را بر سر آنان هموار کرد و آنان را با خاک یکسان گردانید .

وَلَا يَخَافُ عُقْبَـٰهَا ﴿١٥﴾

﴿**و از عاقبت آن نمی‌ترسد** ﴾ یعنی : خداوند ﷻ این عذاب را بر آنان نازل کرد ، بی‌آن‌که از عاقبت کار خویش یا از پیامدی بترسد زیرا او در حکم خویش عادل است . ابن‌کثیر این قول را اَوْلیٰ می‌داند . ولی به‌قولی دیگر : ضمیر « ها » به پی‌کنندهٔ شتر بر می‌گردد . یعنی : پی‌کنندهٔ شتر از فرجام عمل خود نترسید . زمخشری به تأیید معنی اوّل می‌گوید : « خداوند ﷻ از فرجام کار خود نمی‌ترسد چنان که شاهان چون مجازات می‌کنند ، از بیم پیامدهای آن تدابیری می‌اندیشند ، یا به جهت ترس از پیامدهای آن ، آن گونه که در نظر دارند ، مجازات را اجرا نمی‌کنند » .

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورۀ لیل

مکّی است و دارای بیست‌ویک آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «لیل» نامیده شد که با سوگند الهی به شب ــ که با تاریکی خود پوشانندۀ جهان است ــ افتتاح شده‌است.

وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ ﴿١﴾

﴿**سوگند به شب چون فروپوشاند**﴾ با تاریکی خود آنچه را که با روز روشن بود.

وَٱلنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ﴿٢﴾

﴿**و سوگند به روز چون جلوه‌گری کند**﴾ و از پردۀ شب بیرون آید زیرا با از بین رفتن تاریکی شب، روز آشکار می‌شود.

وَمَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَٱلۡأُنثَىٰٓ ﴿٣﴾

﴿و سوگند به آن که نر و ماده﴾ یعنی: دو جنس مذکّر و مؤنّث از بنی‌آدم و غیر آنان **﴿را آفرید﴾**.

إِنَّ سَعۡيَكُمۡ لَشَتَّىٰ ﴿٤﴾

ابن‌کثیر می‌گوید: چون قسم به اشیای متضادّه بود پس مقسم‌علیه یعنی جواب قسم نیز متضادّ است، از این جهت فرمود: **﴿که همانا کوشش شما پراکنده‌است﴾** یعنی: عمل شما نیز مختلف و متضادّ است؛ برخی از آن خیر و برخی از آن شرّ است، برخی از آن برای بهشت و برخی از آن برای دوزخ است، کسی در نجات نفس خود سعی و تلاش دارد و کسی هم در نابودی آن.

فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ﴿٥﴾

﴿امّا هر کس عطا کرد﴾ مالش را در راههای خیر **﴿و پرهیزکاری نمود﴾** از محرّماتی که خداوند ﷻ از آنها نهی نموده‌است؛

وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ﴿٦﴾

﴿و باور داشت وعدهٔ نیک الهی را﴾ در مورد این‌که برایش در عوض آنچه که انفاق کرده‌است، پاداش نیک می‌دهد. یا باور داشت آیین پسندیدهٔ اسلام را. یا باور داشت پاداش نیکوتر را که بهشت است. یا باور داشت کلمهٔ نیکوتر را که (لااله‌الاالله) است؛

فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ﴿٧﴾

﴿**پس زودا که راهش را به‌سوی خیر و آسانی هموار کنیم**﴾ یعنی: به زودی او را به انفاق در راه خیر و عمل به طاعت خویش توفیق می‌دهیم و اسباب آن را برایش آماده و راهش را به رویش هموار می‌کنیم.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیات در بارهٔ ابوبکر صدّیق رضی الله عنه نازل شد زیرا او شش نفر از مؤمنانی را که در دست مشرکان مکّه اسیر بودند و در راه خدا جل جلاله عذاب و شکنجه می‌دیدند، خرید و آزادشان کرد.

وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ﴿٨﴾

﴿**و امّا هرکس بخل ورزید**﴾ به مال خویش و آن را در راه خیر بذل و بخشش نکرد ﴿**و خود را بی‌نیاز شمرد**﴾ از مزد و ثواب و با وابستگی به شهوات دنیا از نعمتهای آخرت بی‌نیازی جست، یا خود را از پروردگارش بی‌نیاز شمرد و از او پروا نکرد؛

وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ﴿٩﴾

﴿**و وعدهٔ نیک را دروغ انگاشت**﴾ یعنی: این وعده را که خداوند جل جلاله در عوض انفاقش به او در آخرت پاداش نیکوتری می‌بخشد، یا اسلام، یا بهشت را دروغ انگاشت؛

فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ﴿١٠﴾

﴿**به زودی راهش را به‌سوی شرّ و دشواری هموار کنیم**﴾ یعنی: او را برای خصلت دشواری آماده کرده و راه آن را بر رویش هموار می‌کنیم، به این ترتیب که اسباب

خیر و صلاح بر او دشوار شده و از انجام‌دادن آنها سست و ناتوان می‌گردد و خود این امر، او را به دوزخ که سرای دشواری است، می‌کشاند. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از علیّ‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه آمده‌است که گفت: با رسول خدا ﷺ در تشییع جنازه‌ای حضور داشتیم پس فرمودند: «هیچ کس از شما نیست مگر این که قطعاً جایگاهش از بهشت و جایگاهش از دوزخ نوشته شده‌است. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! [حالا که همه‌چیز نوشته شده‌است] آیا ما بر آن تکیه نکنیم [و از عمل دست نکشیم]؟ فرمودند: خیر! عمل کنید زیرا هر کس برای همان چیزی آماده ساخته شده که برای آن آفریده شده‌است پس هر کس از اهل سعادت باشد، برای عمل اهل سعادت آماده ساخته می‌شود و هر کس از اهل شقاوت باشد، برای عمل اهل شقاوت آماده ساخته می‌شود». سپس این آیات را تلاوت نمودند: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ) تا (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ).

ابن‌عبّاس در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیات در بارهٔ امیّه‌بن‌خلف نازل شد.

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ ﴿١١﴾

﴿**و آن‌گاه که نگونسار افتد**﴾ یعنی: هلاک گردد و در جهنّم فروافتد ﴿**دیگر مال او**﴾ که بدان بخل ورزیده‌است ﴿**به کارش نمی‌آید**﴾ زیرا او در مالی که پشت سر خود به‌جا می‌گذارد، هیچ مزد و بهره‌ای ندارد مگر این‌که آن مال را برای فرزندان نیازمند خود باقی گذاشته‌باشد. پس آنچه که در روز قیامت به او نفع می‌رساند، همان مالی است که با انفاقش در راه خیر، آن را برای خود پیش فرستاده‌است.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ﴿١٢﴾

﴿بی‌گمان هدایت﴾ و نمایان ساختن راه آن ﴿بر ماست﴾ فرّاء مـی‌گوید: «هـر کس به راه هدایت روان شد، راهنمایی او بر خـداست پس هـر کس خـدا ﷻ را بجوید، او بر راه‌است و هر کس او را بخواهد، به‌سویش راه می‌یابد». آری! مَثَلی است معروف که جوینده، یابنده بُوَد.

وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ﴿١٣﴾

﴿و بی‌گمان آخرت و دنیا از آنِ ما است﴾ یعنی: هر چه در آخرت و هر چـه در دنیاست از آنِ ما است پس هر گونه که بخواهیم، با آن تصرّف می‌کنیم.

فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ﴿١٤﴾

﴿پس شما را از آتشی که زبانه می‌کشد﴾ یعنی: از آتش دوزخ ﴿هشدار دادم﴾.

لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ﴿١٥﴾

﴿جز شقاوت‌پیشه‌ترینِ مردم در آن﴾ به طور جاودان ﴿درنیاید﴾ و او کافر است که جاودان در شعله‌های سرکش آن می‌سوزد، مانند ابوجهل و امیّه‌بن خلف. ابن کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «در دوزخ جز کسی که شقاوت‌پیشه‌ترین است بـه درآمدنی که از تمام جوانب بروی احاطه کـند، در نـیاید». در **حدیث‌شریف** بـه روایت احمد از ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاٰ يَـدْخُلُ النّارَ اِلاّٰ شَقِيٌّ، قِيْلَ: وَ مَنِ الشَّقِيُّ؟ قٰالَ: اَلَّذِيْ لاٰ يَعْمَلُ بِطٰاعَةٍ وَ لاٰ يَتْرُكُ لِلّٰهِ مَعْصِيَةً ✿ در دوزخ وارد نمی‌شود جز شقیّی. کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی‌کند و هیچ معصیتی را برای رضای خدا فرو نمی‌گذارد». گفتنی

است که هر یک از «اتقی» و «اشقی» دو قسم را شامل می‌شود. پس اتقی هم شامل مؤمن نیکوکردار پاکرفتاری می‌شود که از همهٔ زشتی‌ها دوری گزیده‌است و هم شامل مؤمنی که گاه‌وبی‌گاه مرتکب گناهی می‌شود و سپس توبه کرده و پشیمان می‌گردد لذا پاداش هردوی آنها بهشت است. اشقی نیز: هم شامل کافری می‌شود که منکر خدای عزّوجلّ و پیامبران و کتابهای وی است و هم شامل مسلمانی که در دلش به خدا ﷻ و رسول وی ایمان دارد ولی بر برخی از گناهان و بدیها پای فشرده و از آنها توبه نمی‌کند که این خود، دلیل کمی باور و تصدیق وی است، به‌دلیل **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ: «زناکار در هنگام زنا، مرتکب زنا نمی‌شود درحالی‌که مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدی، سرقت نمی‌کند درحالی‌که مؤمن باشد». باید دانست که گروه اوّل از قسم دوم جاودانه در دوزخ‌اند امّا گروه دوم از قسم دوم مدّتی را برحسب مشیّت الهی در دوزخ می‌مانند امّا سرانجام به بهشت برده می‌شوند.

سپس حق تعالی شقاوت‌پیشه‌ترین مردم را چنین معرّفی می‌کند:

ٱلَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٦﴾

﴿**همان که تکذیب کرد**﴾ حقّی را که پیامبران علیهم‌السلام آوردند ﴿**و رخ برتافت**﴾ از ایمان و طاعت.

وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ﴿١٧﴾

﴿**و پرهیزکارترین از آن دور داشته خواهد شد**﴾ یعنی: کسی که از کفر به پرهیزگاری‌ای تمام پرهیز کرده‌است، از آتش دوزخ دور داشته خواهد شد.

واحدی در بیان سبب نزول می‌گوید: «اَتقیٰ به قول تمام مفسّران، ابوبکر

صدّیق رضی الله عنه است». یعنی: این آیه تا آخر سوره در شأن ابوبکر صدّیق رضی الله عنه نازل شده‌است ــ والله اعلم. ولی حکم آیه عام است.

ٱلَّذِى يُؤْتِى مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾

﴿**همان که مال خود را می‌دهد**﴾ برای فقرا و آن را در راههای خیر صرف می‌کند ﴿**برای آن‌که پاک شود**﴾ یعنی: او با انفاق مال خود در پی این مقصد است که نزد خدا جل جلاله پاک گردد. پس هدفش از انفاق مال، ریا و شهرت‌طلبی نیست.

وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰٓ ﴿١٩﴾

﴿**و هیچ کس را نزد او نعمتی نیست که باید پاداش داده شود**﴾ یعنی: این کسی که مالش را می‌بخشد، از کسانی نیست که اموالشان را می‌بخشند و صدقه می‌کنند تا منّتی را که از نعمت کسی بر ذمّه دارند، پاداش و عوض دهند بلکه اینان با صدقهٔ خود فقط طالب رضای خدا جل جلاله هستند.

إِلَّا ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾

﴿**ولی می‌دهد به طلب**) یعنی: به طمع (**خشنودی پروردگارش که بسی برتر است**﴾ نه به منظور پاداش‌دادن به کسی دربرابر نعمتهایی که در زمانی به وی داده‌است و به‌خاطر منّت داری وی از نعمتی که به وی بخشیده‌است.

وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٢١﴾

﴿**و قطعاً به‌زودی خشنود می‌شود**﴾ یعنی: سوگند به ذات ذوالجلالم که این شخص با آنچه که به وی از کرامت و پاداش عظیم می‌دهم، به‌زودی خشنود خواهد شد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ضُحی

مکّی است و دارای یازده آیه است.

وجه تسمیه: این سورهٔ مبارکه بدان جهت «ضُحی» نامیده شد که کلمهٔ آغازین آن (وَالضُّحیٰ) است و خداوند ﷻ در آن به «ضُحی» که آغاز روز است، سوگند خورده‌است تا به اهمیّت این وقت مهم نورانی توجّه داده‌باشد و نیز بدان جهت که این سوره در شأن رسول‌اکرم ﷺ که نور محض بودند، نازل شده‌است. از امام شافعی رحمه‌الله نقل شده‌است که فرمود: گفتن (اَللّٰهُ اَکْبَر) یا (اَللّٰهُ اَکْبَرُ لااِلٰهَ‌اِلاّ‌اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَر) در آخر سورهٔ «ضُحی» و پایان تمام سوره‌های بعد از آن سنّت است. مفسّران در بیان وجه مناسبت این تکبیر گفتن نقل کرده‌اند: ارسال وحی مدّتی بر رسول خدا ﷺ به‌تأخیر افتاد سپس فرشته آمد و سورهٔ «ضُحی» را تماماً بر ایشان القا کرد و ایشان از سر شادی و فرحت تکبیر گفتند. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «این روایت متّکی بر اسنادی نیست که بتوان بر آن به صحّت یا ضعف حکم کرد».

مفسّران در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند: برای رسول خدا ﷺ ناراحتی‌ای عارض شد و ایشان بر اثر آن دو یا سه شب برای تهجّد به‌پا خاسته

نتوانستند، در این اثنا زنی نزدشان آمد و گفت: ای محمّد! به‌نظرم شیطان تو ترکت کرده و دو یا سه شب است که به تو نزدیک نشده‌است. پس خداوند ﷻ این سوره را نازل فرمود. به روایتی‌دیگر: جبرئیل علیه السلام چند روزی بر رسول خدا ﷺ وحی نیاورد در این اثنا مشرکان گفتند: محمّد مورد بی‌مهری قرار گرفته و فروگذاشته شده‌است. همان بود که این سوره نازل شد.

وَٱلضُّحَىٰ ﴿١﴾

﴿سوگند به ضُحی﴾ ضُحی نام وقت بالاآمدن خورشید در آغاز روز است. یعنی: سوگند به روشنایی روز.

وَٱلَّيۡلِ إِذَا سَجَىٰ ﴿٢﴾

﴿و سوگند به شب چون بپوشد﴾ اصمعی می‌گوید: «سُجوّ شب، پوشیدن آن روز راست، مانندی که شخص جامه را بر خویشتن می‌پوشاند». دلیل این‌که حق تعالی در سورهٔ قبل شب را بر روز مقدّم و در این سوره مؤخّر ذکر کرد، توجّه‌دادن به فضیلت هریک از شب و روز می‌باشد زیرا شب فضیلت سبقت را دارد و روز فضیلت نور را، دلیل این‌که فقط به وقت چاشت و شب سوگند خورد، توجّه‌دادن به اهمّیّت و ارزش وقت و زمان است که گذر روز و شب بر آن دلالت می‌کند و دلیل این‌که مخصوصاً از وقت چاشت یادآوری کرد این است که این وقت، وقت گردهم‌آمدن مردم و انس‌گرفتن آنها با یک‌دیگر بعد از تنهایی شب است.

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ﴿٣﴾

جواب قسم این است: ﴿**پروردگارت تو را وانگذاشته**﴾ بسان واگذاشتن کسی که با کسی وداع می‌کند پس او وحی را از تو قطع نکرده‌است ﴿**و بی‌مهر نشده‌است**﴾ بر تو و با تو بغض و نفرت نورزیده‌است. قِلَی: نفرت ورزیدن به سختی است.

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿٤﴾

﴿**و قطعاً آخرت برای تو بهتر از دنیاست**﴾ یعنی: آنچه که خداوند ﷻ از مقام محمود، حوض مورود و خیر موعود در بهشت محبوب برایت وعده داده‌است، بهتر و نیکوتر از دنیاست. این به علاوهٔ شرفی مانند شرف نبوّت است که به آن حضرت ﷺ داده شده‌است، شرفی که هرگونه فضل و شرفی دربرابر آن کوچک و هر کرامتی در دنیا نسبت به آن ناچیز است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: رسول خدا ﷺ بر روی حصیری خوابیده بودند و درشتی حصیر بر پهلوی مبارک اثر گذاشته بود پس چون بیدار شدند، من شروع به دست‌کشیدن بر پهلویشان کردم و گفتم: یا رسول‌الله! آیا به ما اجازه نمی‌دهید که چیزی را بر روی حصیر برای شما هموار کنیم؟ فرمودند: «مَالِيْ وَ لِلدُّنْيا، إِنَّمَا مَثَلِيْ وَ مَثَلُ الدُّنْيا كَرَاكِبٍ ظَلَّ تَحْتَ شَجَرَةٍ ثُمَّ رَاحَ وَ تَرَكَهَا ✿ مرا چه کار است با دنیا، جز این نیست که مَثَل من و مَثَل دنیا، همچون مَثَل شخص سواری است که لختی در زیر درختی درنگ کرده‌است، سپس رفته و آن را ترک نموده‌است».

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: فتوحاتی که بعد از من بر امّتم ارزانی می‌شود، بر من عرضه شد و این امر مرا خوشحال و شادمان گردانید. آن‌گاه خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰٓ ﴿٥﴾

﴿والبتّه پروردگارت به‌زودی به تو می‌بخشد﴾ گشایش در کار دین، پاداش عظیم، اعلی علّیین بهشت، حوض کوثر و نعمت شفاعت برای امّت را در آخرت ﴿پس خشنود می‌شوی﴾ به این بخشش‌ها و پاداشها. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِذَنْ لاَآرْضیٰ وَ وَاحِدٌ مِنْ اُمَّتِیْ فِی النَّارِ ﴿ پس حالا که چنین است؛ من راضی نمی‌شوم تا یکی از امّت من در دوزخ باشد».

سبب‌نزول این آیه نیز مانند سبب نزول آیهٔ قبل است. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما روایت می‌کند: سرزمین‌هایی که بر امّت آن حضرت ﷺ فتح می‌شود ـ شهر به شهر ـ بر رسول خدا ﷺ عرضه شد و ایشان بدان مسرور گردیدند آن‌گاه نازل گردید: (وَ لَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضیٰ).

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَـَٔاوَىٰ 

﴿مگر تو را یتیم نیافت پس جایت داد؟﴾ یعنی: پروردگارت تو را یتیم بدون پدر یافت آن‌گاه برایت مأوایی قرار داد که به آن جای گیری و سروسامان یابی، آن مأوی خانهٔ جدّت عبدالمطّلب و عمویت ابوطالب بود زیرا رسول خدا ﷺ هنگامی که در شکم مادرشان بودند یا بعد از تولّد، پدر خود را ازدست دادند، سپس مادرشان آمنه دختر وهب نیز در شش‌سالگی ایشان وفات یافت و ایشان تا هشت‌سالگی تحت سرپرستی جدّ خود عبدالمطّلب قرارداشتند و بعد از آن که او درگذشت، ابوطالب عمویشان سرپرستی ایشان را برعهده گرفت و تا چند سال بعد از بعثتشان به پیامبری که ابوطالب درگذشت، او پیوسته حامی و پشتیبانشان بود.

حکمت در این‌که خداوند ﷻ آن حضرت ﷺ را یتیم برگزید این بود تا ایشان قدر یتیمان را بشناسند و به حقّ آنان و سروسامان‌دادن به اوضاعشان بپردازند چنان‌که وقتی رسول خدا ﷺ با وصف یتیمی به نبوّت و رسالت برانگیخته شدند،

این خود نشانهٔ عظیمی از نشانه‌های صدق و صحّت رسالت ایشان گردید. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که چون مردی نزد رسول خدا ﷺ از قسوت قلبش شکایت کرد، آن حضرت ﷺ به وی فرمودند: «اگر می‌خواهی دلت نرم شود، بر سر یتیم دست عطوفت بکش و مسکین را غذا ده». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «من و سرپرست یتیم [در بهشت] مانند این دو انگشت به‌هم نزدیک هستیم» و به دو انگشت سبّابه و وسطای خود اشاره کردند.

وَوَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدَىٰ ﴿٧﴾

﴿**و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد**﴾ یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را از چگونگی ایمان غافل یافت به طوری که نمی‌دانستی ایمان چیست و تو را از آنچه که برایت از کار نبوّت اراده کرده بود، غافل یافت و تو نمی‌دانستی که قرآن چیست و نه از شرایع و احکام الهی آگاه بودی پس تو را بدینها راه نمود. گفتنی است که در اینجا نمی‌توان «ضلال» را بر آنچه که در مقابل «هدی» است، حمل کرد زیرا انبیا علیهم‌السلام از گمراهی معصوم و مصونند بلکه «ضِلالْ» در اینجا به‌معنی ندانستن احکام شرعی و عدم آگاهی از امر نبوّت است ـ چنان‌که بیان شد.

وَوَجَدَكَ عَآئِلًا فَأَغْنَىٰ ﴿٨﴾

﴿**و تو را تنگدست یافت پس توانگر گردانید**﴾ یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را فقیر و عایله‌مند و بی‌مال و منال یافت پس بی‌نیازت کرد؛ با رزق و روزی‌ای که به تو از طریق فتوحات سرزمینها و اماکن کفّار بخشید. یا معنی این است: تو را قبل از رسالت نخست با تجارت در مال خدیجه دختر خویلد اوّلین همسرت، توانگر ساخت سپس با مال ابوبکر رضی‌الله‌عنه آن‌گاه با مال انصار و سپس با نیل به غنیمت بعد از

رسالت و بعد از هجرت و نیز تو را توانگر ساخت؛ یا قانع ساختنت به روزی اندک چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «لَیْسَ الْغِنیٰ عَنْ کَثْرَةِ الْعَرْضِ وَ لٰکِنَّ الْغِنیٰ غِنیَ النَّفْس ۞ توانگری از بسیاری مال و ثروت نیست بلکه توانگری، توانگری و بی‌نیازی نفس است».

فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ ﴿٩﴾

﴿و امّا یتیم را میازار﴾ یعنی: ای پیامبر! تو نیز به پاس این همه نعمت، به‌سبب ضعف و ناتوانی یتیم بر مال و حقّش مسلّط نشو بلکه حقّش را به او بده و یتیمی خودت را به‌یاد آور. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ با یتیمان به نیکی و شفقتی بسیار رفتار کرده و در حقّ آنان به نیکی سفارش می‌کردند چنان که در حدیث شریف گذشت. پس مراد از دستور به ایشان، دستور به امّتشان است.

وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ ﴿١٠﴾

﴿و امّا بر سائل بانگ نزن﴾ یعنی: چون کسی از تو چیزی به رسم کمک درخواست کرد، بر او بانگ نزن و او را از خود مران زیرا تو خود نیز فقیر بوده‌ای پس یا به او غذا و خوراکی بده و یا هم او را به نرمی و ملایمت برگردان. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «رُدُّوا السَّائِلَ بِبَذْلٍ یَسِیْرٍ، أَوْ رَدٍّ جَمِیْلٍ، فَإِنَّهُ یَأْتِیْکُمْ مَنْ لَیْسَ مِنَ الْإِنْسِ وَ لاٰ مِنَ الْجِنِّ، یَنْظُرُ کَیْفَ صَنِیْعُکُمْ فِیْمٰا خَوَّلَکُمُ اللّٰهُ ۞ سائل را با بخششی هرچند اندک، یا با برخوردی نرم و نیکو برگردانید زیرا نزد شما کسی [در هیأت سائل] می‌آید که نه از انس است و نه از جنّ پس می‌نگرد که عملتان در آنچه که خدای عزّوجلّ به شما از نعمتها بخشیده‌است، چگونه است».

وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿۱۱﴾

﴿و از نعمت پروردگار خویش﴾ با مردم **﴿سخن بگوی﴾** و نعمتهایی را که به تو ارزانی کرده‌است، برای مردم اظهار کن و در میانشان مشهور گردان. بنابراین، سخن‌گفتن از نعمت خداوند ﷻ خود نوعی شکر است. به قولی: مراد از نعمت در اینجا، نبوّت و قرآن است لذا خداوند ﷻ به پیامبرش دستور می‌دهد تا قرآن بخواند و به آن سخن بگوید. علمای محقّق گفته‌اند: سخن‌گفتن با مردم از نعمتهای خداوند ﷻ مطلقاً جایز است و حتّی اگر هدف انسان از برشمردن نعمت‌ها بر خود این بود که دیگران هم به وی اقتدا کنند، یا هدفش این بود که شکر پروردگارش را به زبان آشکار گرداند، این کار مستحبّ نیز هست امّا چنانچه بر خود از فتنه، عُجْب و خودنگری ایمن نبود، در این صورت بازگو نکردن نعمت به دیگران بهتر است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ شرح یا انشراح

مکّی است و دارای هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «شرح» یا «انشراح» نامیده شد که از شرح صدر نبیّ‌اکرم ﷺ یعنی روشن‌کردن و گشاده داشتن آن با نور هدایت و حکمت و ایمان، خبر می‌دهد.

این سوره بعد از سورهٔ «ضُحی» نازل گردید و گویی تکمله‌ای برای آن می‌باشد زیرا سایه‌سار روحبخشی از لطف و عنایت پروردگار را بر حبیبش حضرت محمّد ﷺ می‌گستراند.

أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ ﴿١﴾

﴿آیا برای تو سینه‌ات را نگشادیم؟﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! ما سینه‌ات را برایت گشادیم و آن را وسیع و نورانی گردانیدیم تا امر نبوّت را پذیرا گردیده و دعوت الهی را برپا داری و بر برداشت دشواریهای نبوّت و حفظ وحی قادر گردی. ابوحیّان می‌گوید: «شرح صدر؛ تنویر آن است با حکمت و وسیع‌کردن آن است

برای دریافت وحی الهی». این قول جمهور مفسّران است امّا رأی اَوْلیٰ این است که معنی شرح صدر عامّ است و شامل امور فوق و نیز وسیع کردن صدر برای تحمّل غیر آن از دشواریها، مانند دشواریهای دعوت و تحمّل آزار کفّار و سختی‌ها و ناهمواریهای دیگر نیز می‌شود. اکثریّت علما برآنند که شرح صدر امری معنوی است امّا دربارهٔ «شقّ‌الصّدر» یعنی شکافتن سینهٔ آن حضرت ﷺ به‌وسیلهٔ فرشتگان، نیز احادیثی آمده‌است. خلاصهٔ این احادیث این است که: جبرئیل علیه‌السلام در دوران کودکی آن حضرت ﷺ سینهٔ ایشان را شکافت و قلب ایشان را بیرون آورد و آن را از ناخالصی‌ها شست و پاک ساخت سپس آن را از علم و ایمان پر گردانید و مجدّداً در سینهٔ ایشان نهاد. امام فخرالدّین رازی می‌گوید: «شقّ‌الصّدر از ارهاصات نبوّت، یعنی از مقدّمات و بشارتهای آن است».

وَوَضَعۡنَا عَنكَ وِزۡرَكَ ﴿٢﴾

﴿و آیا بار گرانت را از تو برنداشتیم؟﴾ یعنی: لغزشهایی را که در دوران جاهلیّت از تو سر زده‌است دور ساختیم و لغزشهای بعد از آن را نیز از تو دور ساختیم.

ٱلَّذِيٓ أَنقَضَ ظَهۡرَكَ ﴿٣﴾

﴿آن باری که پشت تو را گران کرده بود﴾ یعنی: آن بار چنان سنگین بود که اگر به شکل محسوس حمل‌شدنی می‌بود، قطعاً صدای شکستن مهرهٔ پشتت از بردوش‌کشیدن آن شنیده می‌شد. مراد از «وِزْرَكَ» گناه و معصیت نیست زیرا پیامبران علیهم‌السلام از ارتکاب گناه معصوم‌اند بلکه مراد اعمالی است که رسول خدا ﷺ اجتهاداً برخلاف اَوْلیٰ انجام داده‌اند، مانند اجازه‌دادن برای منافقان در تخلّف از غزوهٔ تبوک، گرفتن فدیه از اسیران بدر، ترشرویی در برابر آن نابینا که داستان آن

در سورهٔ «عبس» گذشت و مانند اینها. به‌قولی: مراد از برداشتن بار گران، آسان کردن دشواریها و تکالیف نبوّت بر آن حضرت ﷺ است به طوری‌که این کار سنگین بر ایشان آسان گردید.

وَرَفَعۡنَا لَكَ ذِكۡرَكَ ﴿٤﴾

﴿**و نامت را برای تو بلند گردانیدیم**﴾ یعنی: نام و آوازهٔ تو را در دنیا و آخرت بلند گردانیدیم، با اموری مانند مکلّف‌کردن مؤمنان به بردن نامت در کلمهٔ شهادت، در اذان، خطبه‌ها، تشهّد و در چندین جا از قرآن و از آن‌جمله است دستوردادن مؤمنان به درود و سلام‌گفتن بر آن حضرت ﷺ و فرمان‌بردن از ایشان. قتاده می‌گوید: «خداوند ﷻ نام آن حضرت ﷺ را در دنیا و آخرت بلند گردانید پس هیچ خطیب و نمازخوان و تشهّدخوانی نیست مگر این‌که می‌گوید: أَشْهَدُ أَن لاَّ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَّسُوْلُ الله». در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «جبرئیل نزدم آمد و گفت: پروردگارم و پروردگارت می‌پرسد: چگونه نامت را بلند ساخته‌ام؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند ﷻ خود داناتر است. جبرئیل گفت: حق تعالی می‌فرماید: من نامت را بدین‌سان بلند ساخته‌ام که چون نام من ذکر شود، نام تو نیز با نام من ذکر می‌شود».

فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ﴿٥﴾

﴿**پس بی‌گمان با دشواری آسانی است**﴾ یعنی: قطعاً با سختی، ضعف، فقر و مانند آن از تنگناها، آسانی و گشایش پیوسته است. تنکیر «یُسْراً» برای تعظیم و بزرگ نمایاندن این آسانی است، گویی فرمود: در جنب دشواری آسانی‌ای است بزرگ.

إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ﴿٦﴾

﴿**آری، با دشواری آسانی است**﴾ یعنی: بی‌گمان در جنب دشواری‌ای که ذکر شد، آسانی دیگری است. و از آنجا که «ٱلۡعُسۡر» معرفه است پس مفرد است، یعنی «ٱلۡعُسۡر» در هر دو آیه به معنی یک دشواری است ولی چون «يُسْراً» در هر دو آیه نکره‌است پس معنای تعدّد را می‌رساند؛ یعنی به‌همراه هر سختی دو آسانی است لذا «عسر» اوّل عین «عسر» دوم است امّا «یسر» در هر آیه، امری است جدید یعنی: آسانی در آیهٔ اوّل غیراز آسانی در آیهٔ دوم است پس این دو آسانی می‌تواند شامل آسانی دنیا و آخرت و آسانی عاجل و آجل باشد. در **حدیث‌شریف** مرفوع به روایت ابن مسعودﷺ آمده‌است: «لَوْ كَانَ الْعُسْرُ فِيْ حُجْرٍ لَتَبِعَهُ الْيُسْرُ حَتَّىٰ يَدْخُلَ فِيْهِ فَيُخْرِجَهَ وَ لَنْ يَغْلِبَ عُسْرٌ يُسْرَيْنِ، اِنَّ اللّٰهَ يَقُوْلُ: اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً، اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرا ✿ اگر دشواری در سوراخی باشد، قطعاً آسانی او را دنبال می‌کند تا این‌که در آن سوراخ داخل شود و آن را از سوراخ بیرون آورد و هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی‌شود زیرا خداوند ﷻ می‌فرماید: بی‌گمان به‌همراه دشواری آسانی است. آری، در جنب دشواری دو آسانی است».

سبب نزول: روایت شده‌است که چون مشرکان مسلمانان را به فقر و نداری طعنه زدند، این آیه نازل شد. ابن‌جریر طبری از حسن بصریﷺ روایت کرده‌است که گفت: چون این آیه نازل شد، رسول خداﷺ فرمودند: «مژده‌تان باد که بر شما آسانی آمد، هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی‌شود».

فَإِذَا فَرَغۡتَ فَٱنصَبۡ ﴿٧﴾

﴿**پس چون فراغت یافتی، به طاعت درکوش**﴾ یعنی: چون از نماز خود فارغ شدی، یا چون از تبلیغ و دعوت فارغ شدی، یا چون از از جهاد فارغ شدی پس

در دعا بکوش و از خدای عزّوجلّ حاجت خویش را بخواه. یا در عبادت سخت بکوش.

وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرْغَب ﴿٨﴾

﴿و با اشتیاق به‌سوی پروردگارت روی آور﴾ یعنی: مخصوصاً به‌سوی خداوند ﷻ رغبت و گرایش داشته باش و درحالی‌که از دوزخ بیمناک و به بهشت راغب هستی، به‌سوی وی زرای و تضرّع کن.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ تین
مکّی است و دارای هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «تین» نامیده شد که خداوند ﷻ در مطلع آن به «تین ـ انجیر» و «زیتون» سوگند خورده‌است چرا که در انجیر و زیتون خیرات و برکات بسیاری است.

در **حدیث‌شریف** به روایت برّاءبن‌عازب رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ در یکی از دو رکعت سفر: (وَالتِّيْنِ وَالزَّيْتُوْن) را می‌خواندند و من کسی را خوش صداتر یا نیکوتر در قرائت مانند ایشان ندیده‌ام».

وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ ﴿١﴾

﴿سوگند به تین﴾ یعنی: همان انجیری که مردم آن را می‌خورند ﴿و﴾ سوگند به ﴿زیتون﴾ همان زیتونی که مردم از آن روغن می‌گیرند. سوگند حق تعالی به این‌دو، کنایه از سوگند وی به شهرهای مقدّسی است که به رویاندن انجیر و زیتون مشهورند و این شهرها عبارت از شام و بیت‌المقدِس می‌باشد. امّا ابوحیّان در تفسیر

« بحرالمحیط » می‌گوید: « ظاهراً مراد حق تعالی سوگند به خود انجیر و زیتون است ». آری! حق تعالی به انجیر سوگند خورد زیرا انجیر میوه‌ای است که از تیرگی‌ها و آلایش‌هایی که لذّت را می‌کاهد، خالص شده‌است به سبب آن‌که تمام آن با پوست و گوشت و دانه خورده می‌شود همچنین انجیر هم غذاست، هم میوه و هم دوا؛ غذایی است نرم و زودهضم که در معده بسیار نمی‌ماند، دوایی است ملیّن طبع، کاهش دهندهٔ بلغم، پاک‌کنندهٔ کلّیه‌ها و مثانه، فربه کنندهٔ بدن، بازکنندهٔ مسامات کبد و طحال و میوه‌ای است از بهترین و ستوده‌ترین میوه‌ها. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: « انجیر بواسیر را ازبین می‌برد و در مرض نقرس نافع واقع می‌شود ». بسیاری از پزشکان نیز برآنند که انجیر مفیدترین میوه‌ها و مغذّی‌ترینِ آنها برای بدن است. امّا زیتون نیز هم میوه‌است، هم نان‌خورش و هم دوا و از آن روغنی گرفته می‌شود که نان‌خورش غالب و روغن مصرفی برخی از سرزمین‌هاست و زیتون در ترکیب بسیاری از داروها نیز به‌کار برده می‌شود.

وَطُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾

﴿**و سوگند به طور سینا**﴾ طور سینا: کوهی است که خداوند ﷻ با موسی علیه‌السلام بر آن سخن گفت و « سینین » و « سینا » نام دو جای است که در آن کوه قرار دارد.

وَهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ٱلۡأَمِينِ ﴿٣﴾

﴿**و سوگند به این شهر امین**﴾ که مراد از آن: مکّهٔ مکرّمه است و حق تعالی آن را امین نامید زیرا شهری است امن. علما گفته اند: خداوند ﷻ از آن روی به این سه جا، یعنی: شام، بیت‌المقدِس و مکّه سوگند خورد که این سه جا، فرودگاههای وحی الهی بر پیامبران اولی‌العزم وی اند و از این سه جاست که

مشعل‌های هدایت برای بشر روشن گردانیده شده‌است.

لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ﴿٤﴾

جواب سوگندهای قبل این است: ﴿**به‌راستی که انسان را در نیکوترین تقویم آفریدیم**﴾ یعنی: به آنچه ذکر شد، سوگند که ما انسان را در بهترین و معتدلترین شکل و صورت و در نیکوترین قوام و هیأت آفریده‌ایم و از جملهٔ مزیّت‌های انسان این است که: خداوند ﷻ هر ذی‌روحی را فروافتاده بر روی آن آفریده‌است، بجز انسان که آن را راست‌قامت آفریده به طوری‌که خوردنی خویش را با دست خویش می‌گیرد. و از جملهٔ مزیّت‌های انسان این است که خداوند ﷻ تمام خواصّ کائنات را در او جمع کرده، او را دانا، سخنگو، مدبّر و حکیم آفریده و بدین‌سان به او این امکان را داده‌است که خلیفهٔ وی در زمین به همان نحوی باشد که این خلافت را برایش اراده کرده‌است.

قُرطبی داستانی را نقل کرده‌است که روشنگر ممتازبودن ساختار انسان می‌باشد، او می‌گوید: عیسی‌بن‌موساىِ هاشمی زنش را سخت دوست داشت، روزی از باب ملاطفه‌.به زنش گفت: اگر تو زیباتر از ماه نباشی، سه طلاق هستی! زنش بی‌درنگ برخاست و از وی در حجاب قرار گرفت و از پشت پرده به وی گفت: تو طلاقم داده‌ای! آن شب بر عیسی‌بن‌موسی شب بسیار سختی گذشت. بامداد به سرای منصور خلیفه رفت و او را از ماجرا آگاه کرد و در پیش وی سخت بی‌قراری نمود. منصور فقها را جمع کرد و از آنان در این باره فتوا خواست. پس تمام کسانی که آمده‌بودند، گفتند که: زن وی طلاق شده‌است؛ مگر مردی از یاران ابوحنیفه که ساکت بود. منصور رو به او کرد و گفت: چرا تو سخنی نمی‌گویی؟ آن مرد لب به سخن گشود و گفت: (بسم الله الرحمن الرحیم. وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هٰذَا الْبَلَدِ الأَمِينِ، لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِي اَحْسَنِ تَقْوِيم) ای

امیرالمؤمنین ! انسان زیباترین و نیکوترین اشیاء است و هیچ چیز از او زیباتر نیست. پس منصور به عیسی‌بن‌موسی گفت: قضیه چنان است که این مرد گفت لذا به زنت بپیوند. و فردی را نیز نزد زنش فرستاد و به او پیغام داد که: از همسرت اطاعت کن و نافرمانی‌اش نکن زیرا او تو را طلاق نگفته‌است. سپس قُرطبی در تعلیقی بر این داستان می‌گوید: «آری! انسان نیکوترین و زیباترین خلق خدا ﷻ در ظاهر و در باطن است، زیبایی و شگرفی شکل و هیأت وی در این است که سرش و آنچه که در آن از عجایب آفرینش آفریده شده، در بالا قرار دارد و سپس سینهٔ وی با اعجوبه‌های خلقتی که در اندرون آن است ـ مانند قلب، شش‌ها و کبد ـ بعد از سر در مرتبهٔ دوم قرارگرفته، بعد از آن دستها و ترکیب ساختاری شگفت‌آسای آنها، باز شکم و محتوای آن، سپس آلت تناسلی و دستگاههای مربوط به آن و سرانجام پاها و وظایف آن. از این جهت فلاسفه گفته‌اند: انسان عالَم اصغر است زیرا هر چه در دیگر مخلوقات وجود دارد، به‌تنهایی در او جمع گردیده‌است».

ثُمَّ رَدَدْنَٰهُ أَسْفَلَ سَٰفِلِينَ ﴿٥﴾

﴿**سپس او را به پست‌ترین مراتب پستی بازگردانیدیم**﴾ یعنی: ما انسان را در بهترین شکل و صورت و در نیکوترین قوام و هیأت آفریدیم و سپس او را به پست‌ترینِ عمر که ضعف و پیری و خرفتی و انحطاط قوای انسانی او بعد از جوانی و نیرومندی اوست، باز گردانیدیم تا بدانجا که چون کودک بی‌تمیزی می‌گردد و عقل وی کم می‌شود. «سَافِلِيْن» ناتوانان و فروماندگان، بیماران زمین‌گیر، کودکان و ضعیف‌تر و فرومانده‌تر از همهٔ آنها پیرمردان کهنسال‌اند. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «چون بنده بیمار شود یا به سفر برود، خداوند ﷻ برای او همان مزدی را می‌نویسد که در حال صحّت و اقامت خود عمل می‌کرد». همچنین در **حدیث‌شریف** قدسی آمده‌است که خداوند ﷻ فرمود: «چون بندهٔ مؤمنی از بندگانم

را مبتلا کردم و او مرا دربرابر آنچه که بدان مبتلایش کرده بودم سپاس گفت، قطعاً او از بستر بیماری‌اش همانند روزی برمی‌خیزد که مادرش او را زاییده‌است؛ پاک از گناهان. پروردگار عزّوجلّ [به فرشتگان موکّل] می‌گوید: من بودم که این بندهٔ خویش را مقیّد گردانیده و او را به این بیماری مبتلا کردم پس برای او [از عمل] همان چیزی را جاری گردانید که قبل از این جاری می‌کردید».

به‌قولی معنی این است: انسانی که خداوند ﷻ او را در نیکوترین حال و بهترین شکل و صورت آفریده‌است، به بدتر و فروتر از حال هرگونه حیوانی بازگردانیده می‌شود زیرا او به فرودین فرود دوزخ می‌پیوندد. در این صورت مراد از انسان، بعضی از افراد آن است که کفّارند. ابن‌کثیر این قول دوم را برگزیده و معنی اوّل را که اختیار ابن‌جریر است، ردّکرده و می‌گوید: «اگر مراد معنای اوّل بود، در این صورت استثنای مؤمنان از آن [در آیهٔ بعد] نیکو نبود زیرا بعضی از مؤمنان نیز پیر و خرفت می‌شوند».

در بیان سبب نزول آیه آمده‌است: چند تن در زمان رسول خدا ﷺ بسیار پیر و فرتوت و فروتر از همهٔ فروماندگان گردیده بودند تا بدانجا که عقلهایشان کاهش یافته بود پس اصحاب از آن حضرت ﷺ سؤال کردند که از نظر شرع شریف حکم آنان چیست؟ همان بود که خداوند ﷻ عذر آنان را نازل فرمود. یعنی: حکم این است که برای ایشان مزد همان اعمالی که قبل از بین رفتن عقلهایشان بدان عمل می‌کرده‌اند، تعلّق می‌گیرد.

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾

﴿**مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند**﴾ پس اینان به «اَسْفَلَ السّٰافِلِیْنَ» یعنی دوزخ بازگردانیده نمی‌شوند بلکه به بهشت برین خداوند ﷻ در «اَعْلیٰ عِلِّیِّیْن» بازگردانیده می‌شوند ﴿**پس برای آنان پاداشی است بی منّت**﴾ و

گسست‌ناپذیر به‌عنوان پاداش طاعتهایشان. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، به حالتی از خرفتی که عقلش ازبین برود، بازگردانیده نمی‌شود». بنابراین، مؤمن پرهیزکار در دنیا نیز به چنین حالی بازنمی‌گردد.

این آیه مؤیّد سخن ابن‌کثیر است که مراد از بازگردانیدن انسان به «اسفل‌السّافلین»، بازگشت کفّار به دوزخ در آخرت است.

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِٱلدِّينِ ﴿٧﴾

﴿**پس بعد از این چه چیز تو را به تکذیب روز جزا وامی‌دارد؟**﴾ یعنی: ای انسان منکر! اکنون که دانستی خداوند ﷻ تو را در نیکوترین ساختار آفریده‌است و هم اوست که تو را به فرودین فرود برمی‌گرداند پس چه چیز تو را وا می‌دارد که رستاخیز و جزا را منکر گردی؟ به قولی: خطاب برای رسول‌اکرم ﷺ است. یعنی ای محمّد ﷺ! بعد از ظهور این دلایل قاطع و گویا، باز کدامین انسان تو را تکذیب می‌کند؟.

أَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَحْكَمِ ٱلْحَٰكِمِينَ ﴿٨﴾

﴿**آیا خداوند حکم‌کننده‌ترین حاکمان نیست**﴾ هم در قضا و هم در عدل خویش؟ بی‌شک که هست؛ ازآن رو که او انسان را به نیکویی و زیبایی و با بهترین ساختار آفرید، سپس کافران و منکران خویش را در فرودین فرود دوزخ افکند و مؤمنان را به درجاتی بلند برتری بخشید؛ پس از عدل اوست که قیامت را برپا می‌دارد تا مظلومان داد خویش را از ظالمان بستانند. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «چون یکی از شما (وَالتِّيْنِ وَالزَّيْتُوْنِ) را می‌خواند و به آخر آن: (أَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمِ الْحَاكِمِيْنَ) می‌رسد، باید بگوید: «بَلٰى وَاَنَا عَلٰى ذٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِيْنَ ۞ نه چنان است که حق تعالی احکم‌الحاکمین نباشد بلکه هست و من بر این امر از گواهانم».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ علق

مکّی است و دارای نوزده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «علق»، «اقرأ» یا «قلم» نامیده شد زیرا خدای سبحان آن را با فرموده‌اش: (اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِیْ خَلَقْ، خَلَقَ الْاِنْسانَ مِنْ عَلَقْ، اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِیْ عَلَّمَ بِا الْقَلَمْ...) آغاز نموده‌است. شایان ذکر است که صدر این سوره، اوّلین آیات نازل‌شدهٔ قرآن کریم می‌باشد امّا بقیّهٔ این سوره بعد از انتشار دعوت آن حضرت ﷺ در میان قریش و بروز تحریکاتشان علیه دعوت، نازل شد.

در خصوص چگونگی آغاز نزول وحی بر رسول خدا ﷺ، از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده‌است که فرمود: «نخستین چیز از مقدّمات وحی و رسالت که بر رسول خدا ﷺ آشکار شد، رؤیای صادق بود و ایشان هیچ رؤیایی نمی‌دیدند مگر این‌که مانند سپیدهٔ صبح روشن بود و به تحقّق می‌پیوست، سپس اشتیاق به خلوت‌گزینی در ایشان پدیدار شد پس به غار حرا می‌رفتند و شبهای متعدّدی در آن عبادت می‌کردند و برای آن شبها توشه برمی‌گرفتند. و چون آن مدّت سپری می‌شد، نزد خدیجه بازمی‌گشتند و مجدّداً توشه برمی‌گرفتند. تا این که نزول وحی در غار حرا ایشان را غافلگیر کرد زیرا فرشته در غار نزد ایشان آمد و

گفت: اِقْرَأ ✿ بخوان». رسول خدا ﷺ خود حکایت می‌کنند که: «در پاسخ فرشته گفتم: من خواننده نیستم. پس فرشته مرا دربرگرفت و به خودش چسباند و آنچنان فشارم داد که به زحمت افتادم آن‌گاه رهایم کرد و گفت: اِقْرَأ ✿ بخوان! گفتم: من خواننده نیستم. سپس بار دوم مرا فشرد تا بدانجا که در زحمت افتادم، باز رهایم کرد و گفت: اِقْرَأ ✿ بخوان! و گفتم: خواننده نیستم! سپس بار سوم مرا فشرد تا بدانجا که در زحمت افتادم، باز رهایم کرد و گفت: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِيْ خَلَقْ، خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقْ، اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِيْ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ». عائشه رضی‌الله‌عنها می‌افزاید: «در حالی‌که رسول خدا ﷺ از این واقعه سخت مضطرب گردیده‌بودند و بر خود می‌لرزیدند نزد خدیجه آمدند و گفتند: مرا در جامه درپیچانید، مرا در جامه درپیچانید! پس بر ایشان لحافی پوشانیدند تا اضطرابشان فرو نشست آن‌گاه فرمودند: ای خدیجه! مرا چه شده‌است؟ و ماجرای غار را به وی حکایت کردند و افزودند: حقیقتاً بر خویشتن بیمناک گردیدم. خدیجه به ایشان گفت: نه! هرگز بیمناک نباشید بلکه باید خوشحال باشید زیرا به خدا ﷻ سوگند که او هرگز شما را خوار نمی‌کند، شما کسی هستید که صلهٔ رَحِم را به‌جا می‌آورید، به راستی و درستی سخن می‌گویید، بار مشکل ناتوانان و ضعیفان را برمی‌دارید، میهمان را به نیکویی پذیرایی می‌کنید و بر حوایج و قضایای حق یار و مددکارید. سپس خدیجه رضی‌الله‌عنها ایشان را نزد ورقه‌بن‌نوفل پسر عمویش برد که در جاهلیّت نصرانی شده‌بود و خطّ عربی و عبری را می‌نوشت و از انجیل چیزهایی را که خدا ﷻ خواسته بود، نوشته‌بود. و او در آن وقت پیرمرد کهنسالی بود که نابینا شده بود. خدیجه رضی‌الله عنها به وی گفت: ای پسرِ عمویم! از برادرزاده‌ات بشنو که چه می‌گوید؟ ورقه خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: پسر برادرم! چه دیده‌ای؟ رسول خدا ﷺ آنچه را در غار دیده‌بودند، به وی باز گفتند. ورقه گفت: این همان ناموسی است که بر موسی علیه‌السلام نازل شد. ای کاش من در عهد رسالت جوانی چابک‌اندام می‌بودم [تا به یاری دعوتت بپا

می‌خاستم] ای کاش هنگامی که قومت تو را اخراج مـی‌کنند ، مـن زنـده بـاشم . رسول خدا ﷺ فرمودند : آیا آنان اخراج کنندهٔ من هستند ؟ ورقـه گـفت : آری ! هیچ مردی مانند آنچه راکه تو [از وحی و رسالت] آورده‌ای ، نیاورد مگر این‌که مورد تعدّی و دشمنی قرارگرفت و اگر من آن روز زنده باشم ، تو را به قوّت تمام یاری خواهم‌داد . پس دیری نپایید که ورقه درگذشت . از آن سوی دیگر وحی نیز سست شد و رسول خدا ﷺ از انقطاع وحی سخت اندوهگین شده و چنان در فشار قرارگرفتند که چندین‌بار به قلل کوهها رفتند تا خود را از آن به پایین افکنند . امّا هرگاه که به قلّهٔ کوهی می‌رفتند تا خود را از آن به پایین پرتاب کنند ، جبرئیل علیه‌السلام در معرض دید ایشان آشکار می‌شد و می‌گفت : ای مـحمّد ! بـه راسـتی کـه تـو فرستادهٔ خداوند هستی . ایشان با این سـخن جـبرئیل آرام مـی‌گرفتند و بـه خـانه بازمی‌گشتند . ولی باز وحی بر ایشان دیر می‌کرد و بار دیگر به کوه می‌رفتند تا خود را از کوه به پایین پرتاب کنند . امّا چون به قلّهٔ کوه مـی‌رسیدند ، جـبرئیل علیه‌السلام بـر ایشان نمایان می‌شد و سخنی مانند آن را به ایشان می‌گفت » .

ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾

﴿**بخوان به‌نام پروردگارت** ﴾ یعنی : بخوان درحالی‌که بـه‌نام پـروردگارت آغـاز می‌کنی . یا معنی این است : بخوان درحالی‌که از نام پروردگارت یاری می‌جویی . دلیل این‌که حق تعالی (بِاسْمِ رَبِّكَ) گفت و مانند (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ) ، (بِاسْمِ اللّٰه) نگفت ، این است که : « ربّ » مفید معنی پرورش و تربیت است و بنده را به حقیقت ربوبیّت باری تعالی متوجّه می‌کند . یعنی : بخوان به‌نام آن‌که تو را پرورش داد و به مصالح و منافعت عنایت ورزید . پس این تعبیر ، هم بر انس و الفت بیشتر دلالت می‌کند و هم بر طاعت برانگیزاننده‌تر است . آری ! بخوان بـه‌نام آن ﴿**کـه آفرید** ﴾ پس خداوند ﷻ خود را با این صفت برای ما وصف می‌کند تا نـعمت

آفرینش را به یادمان بیاورد زیرا نعمت آفرینش اوّلین نعمتها و بزرگترینِ آنهاست. یعنی: ای پیامبر! بخوان به‌نام خداوندی که تو را آفریده‌است، هر چند که قبلاً نه خواننده بوده‌ای و نه نویسنده زیرا ذاتی که کائنات را آفریده‌است، بر این امر نیز تواناست که قدرت خواندن را در تو ایجاد نماید. امّا سؤال این است که پیامبر ﷺ چه بخوانند؟ چه‌بسا مراد این باشد که: آیات کَوْنِی پروردگار را بخوان. زیرا این سوره از آیات کَوْنِی بحث می‌کند.

خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾

﴿انسان را از علق آفرید﴾ عَلَقْ: خون بسته است و اگر خون روان باشد، آن خون «مسفوح» است. گفتنی است که خون بسته طوری از اطوار آفرینش جنین می‌باشد زیرا آفرینش جنین ابتدا از نطفه است، سپس خداوند ﷻ آن نطفه را به علقه (خون بسته) که گویی قطعه‌ای از خون جامد است، متحوّل می‌کند آن‌گاه علقه به مضغه (گوشت پاره) تطوّر می‌کند چنان که گویی قطعه‌ای از گوشت است و سپس برآن خلعت آفرینش انسانی پوشانده شده و از نظر شکل و هیأت، ساختار انسانی به خود می‌گیرد.

ٱقْرَأْ وَرَبُّكَ ٱلْأَكْرَمُ ﴿٣﴾

﴿بخوان و پروردگار تو کریمترین کریمان است﴾ یعنی: آنچه را که به تو از خواندن دستور داده‌ایم، عملی کن و بدان‌که پروردگاری که تو را به خواندن دستور داده، گرامی‌ترین است زیرا او کریمی است که هیچ بزرگواری با کرم او همسری نمی‌تواند کرد و از کرم اوست که به تو امکان می‌دهد تا بخوانی در حالی که تو امّی (ناخوان) هستی.

ٱلَّذِی عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ﴿٤﴾

﴿همان کس که به وسیلهٔ قلم علم آموخت﴾ یعنی: به‌وسیلهٔ قلم به انسان نویسندگی و دانش آموخت. پس قلم نعمت بس بزرگی از جانب خدای عزّوجلّ برای انسان است. اگر این قلم نبود، نه دینی پایدار می‌گردید و نه زندگی‌ای سروسامان می‌یافت لذا خداوند ﷻ مردم را به‌وسیلهٔ قلم از تاریکی جهل به‌سوی نور علم رهنمون گردیده‌است و علوم تدوین نگردیده، احکام مرتّب نشده و اخبار و سخنان پیشینیان و کتب نازل‌شدهٔ الهی به ضبط و ثبت نرسیده مگر به‌وسیلهٔ نوشتن و قلم و اگر بتوانیم جهانی را تخیّل و تصوّر کنیم که در آن نه قلمی باشد، نه نوشتن و نه کتابی، بی‌شک آن جهان، جهانی خواهد بود که جهل در آن در همه‌جا و همه‌سو طناب افگنده و سایهٔ سیاه شوم خود را گسترانده‌است به‌طوری‌که در آن جهان بسته، معرفت عقیم است و دانشهای پیشینیان و تجارب و آداب و افکارشان منجمد، که نه به دیگران منتقل می‌شود و نه از جایی به جایی می‌رود مگر به قلّت و همراه با نقص و تحریف و آن اندک داشته‌های علمی نیز بر اثر انجماد فکری و انسداد معرفتی درگذار زمان به‌پایان رسیده و دیگر برای آن در عرصهٔ هستی وجودی باقی نمی‌ماند.

امّا با وجود نویسندگی و قلم، بدون شک علوم و آداب باقی مانده و ماندگار می‌شوند و کاخ علوم و آداب پیوسته بر زیربنای آنها فرازهای نوینی را می‌پیماید و الی ماشاءالله بر آن افزوده می‌شود؛ در چنین بستر و زمینه‌ای است که تمدّنها سر برآورده و رشد می‌کنند، افکار اعتلا و ارتقا یافته و ادیان حفظ می‌شوند و هدایت انتشار پیدا می‌کند، ازاین‌رو تعجّب‌برانگیز نیست که خداوند ﷻ دعوت اسلام را با دعوت به‌سوی خواندن و نوشتن و بیان این حقیقت که خواندن و نوشتن دو نشانهٔ بزرگ از نشانه‌ها و آیات وی در خلقش می‌باشند و از خوان رحمت او فرود آورده شده‌اند، آغاز نموده‌است و محمّد پیامبرش ﷺ درحالی‌که عربی امّی است

که نه خواندن را می‌داند و نه نوشتن را، درحالی به رسالت برانگیخته شده که معجزهٔ او قرآن است؛ قرآنی که خوانده می‌شود و کتابی که نوشته می‌شود و او با این کتاب به‌زودی امّت خویش را از امّتی امّی و ناخوان به امّتی دانشمند و دانا متحوّل خواهد کرد، امّتی که به تمام فضایل علم و دانش آراسته‌است. چنان‌که خداوند ﷻ در همان حال که با این نعمت خویش بر این امّت منّت می‌گذارد، چنین می‌فرماید: «هُوَالَّذِیْ بَعَثَ فِی‌الْأُمِّیِّیْنَ رَسُوْلاً مِّنْهُمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیْهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ اِنْ کَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِیْ ضَلالٍ مُّبِیْنٍ ۞ اوست آن کس که در میان قوم بی‌کتاب پیامبری از خودشان را برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و پاکیزه‌شان می‌دارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد و حقّا که در گذشته در گمراهی آشکاری بودند» [جمعه/۲]. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «اوّلین چیزی که خداوند ﷻ آفرید قلم بود سپس به او گفت: بنویس! و قلم هر چه را که تا روز قیامت روی می‌دهد، نوشت پس قلم نزد الله ﷻ در ذکر، فوق عرش است».

عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ۝٥

﴿**آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت**﴾ یعنی: خداوند ﷻ به‌وسیلهٔ قلم اموری را به انسان آموخت که انسان از آنها هیچ چیز نمی‌دانست.

كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ۝٦

أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ۝٧

﴿**حقّا که آدمی همین‌که خود را بی‌نیاز ببیند طغیان می‌ورزد**﴾ یعنی: انسان اگر خود را به مال و نیروی خویش توانگر ببیند، از حدّ می‌گذرد و بر پروردگارش استکبار

و طغیان می‌ورزد.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که ابوجهل به مشرکان گفت: آیا محمّد در میان شما چهره‌اش را بر خاک می‌گذارد؟ گفتند: آری! گفت: سوگند به لات و عزّی که اگر ببینم او چنین می‌کند، گردنش را در زیر لگدهای خود کرده و چهره‌اش را در خاک می‌لولانم! پس خداوند ﷻ این آیات را نازل فرمود: (كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ...). یعنی: به‌جای این‌که آن انسان طغیانگر، این مال و نیرومندی را به خدای سبحان نسبت داده و او را در قبال آنها شکر بگزارد، کفران نعمت کرده و سر به طغیان بر می‌دارد.

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلرُّجۡعَىٰٓ ﴿٨﴾

﴿**در حقیقت، بازگشت به‌سوی پروردگار توست**﴾ نه به‌سوی غیر وی. پس ای انسان طغیانگر! بدان‌که پروردگار متعال، تو را براین امر که آن مال را از کجا گردآورده و در چه راهی خرج کرده‌ای، محاسبه می‌کند؟

سپس حق تعالی بعد از بیان طبیعت انسان کافر، نمونه‌ای از طغیان او را ذکر می‌کند:

أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يَنۡهَىٰ ﴿٩﴾

عَبۡدًا إِذَا صَلَّىٰٓ ﴿١٠﴾

﴿**آیا دیدی**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! به من خبر بده. شایان ذکر است که «أَرَأَيْتَ» در این آیه و دو آیهٔ دیگر هر سه برای به تعجّب واداشتن است و مراد از آن، تقبیح و سرزنش مرتکب عملی است که کارش تعجّب‌برانگیز و سرزنش‌بار

می‌باشد. آری! به من خبر بده ﴿از آن کس که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟﴾ این اوّلین نمونه از مظاهر طغیان است. چنان‌که در بیان سبب نزول ذکر شد، مراد از کسی که باز می‌داشت، ابوجهل است و مراد از بنده، محمّد ﷺ اند. روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ به بارگاه الهی چنین دعا کردند: «خدایا! اسلام را به عمر، یا به ابوجهل‌بن‌هشام عزّت بخش». پس گویی خداوند ﷻ به پیامبرش می‌فرماید: ای محمّد! تو می‌پنداشتی که اسلام با ایمان آوردن ابوجهل عزیز می‌شود در حالی که او از نماز که اوّلین رکن از ارکان اسلام است، بازمی‌دارد. نقل است که: لقب ابوجهل، ابوالحکم بود پس گفته شد: چگونه این لقب سزاوار اوست درحالی‌که بندگان را از خدمت پروردگارشان بازداشته و آنان را به پرستش جمادی فرامی‌خواند؟ در روایات آمده‌است که علی کرّم‌الله‌وجهه در مصلّی کسانی را دید که قبل از نماز عید، نماز نفل می‌خوانند. فرمود: من ندیدم که رسول‌خدا ﷺ قبل از نماز عید نماز نفل بخوانند. به او گفته‌شد: چرا آنان را از نمازگزاردن بازنمی‌داری؟ فرمود: می‌ترسم که در تحت این خطاب حق تعالی داخل شوم: «أَرَأَيْتَ الَّذِيْ يَنْهىٰ... ﴿ آیا دیدی کسی را که بازمی‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟ ﴾». علما می‌گویند: این آیه هرچند در مورد ابوجهل نازل شده‌است ولی هر کس که مردم را از طاعت خداوند ﷻ بازدارد، در این خطاب نازل شده در شأن ابوجهل، شریک است.

أَرَءَيْتَ إِن كَانَ عَلَى ٱلْهُدَىٰٓ ﴿١١﴾

أَوْ أَمَرَ بِٱلتَّقْوَىٰٓ ﴿١٢﴾

﴿آیا دیدی﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! همچنین به من از حال این طاغوت منع کنندهٔ نماز خبر بده. به‌قولی: خطاب برای کافر است، که در این صورت معنی

چنین می‌شود: ای کافر! به من خبر بده ﴿که اگر﴾ محمّد ﷺ که او را از نمازخواندن بازمی‌داری ﴿بر طریق هدایت باشد، یا به پرهیزگاری امر کند﴾ یعنی: به اخلاص، توحید و عمل شایسته‌ای امر کند که به‌وسیلهٔ آن می‌توان از آتش دوزخ پرهیز کرد، آیا بازهم او را از این کار بازمی‌داری؟ و اگر خطاب برای رسول خدا ﷺ باشد ــ چنان‌که اکثر مفسّران برآنند ــ معنی چنین است: به من از حال این طاغوت بازدارنده از نماز خبر بده که اگر او در راه هدایت و صواب می‌بود، یا به تقوی امر می‌کرد، آیا این کار برایش بهتر از آن نبود که از راه خدا ﷻ باز دارد، یا به پرستش بتان فرمان دهد؟ قطعاً برایش بهتر بود.

أَرَءَيْتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰٓ ﴿١٣﴾

أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ ٱللَّهَ يَرَىٰ ﴿١٤﴾

﴿آیا دیدی﴾ ای محمّد ﷺ ﴿که اگر﴾ ابوجهل ﴿انکار پیشه کند و روی برتابد﴾ از ایمان و آنچه که تو به‌همراه آورده‌ای. و اگر خطاب متوجّه ابوجهل باشد معنی این است: به من خبر بده که اگر محمّد ﷺ دروغگو یا از حق رویگردان باشد؛ ﴿مگر ندانسته که خدا می‌بیند؟﴾ یعنی: خداوند ﷻ به احوال وی آگاه‌است پس او را به سبب آن مجازات می‌کند؟ لذا چه نیازی است که تو او را از نمازش بازداری؟! بنا بر وجه دیگر که خطاب متوجّه محمّد ﷺ است، معنی چنین می‌شود: آیا این کافر به وسیلهٔ عقل و اندیشهٔ خود نمی‌بیند و نمی‌داند که خداوند ﷻ براین اعمال زشتش ناظر است و به‌زودی او را دربرابر جرایم و جنایاتش محاسبه و مجازات می‌کند؟ پس اگر می‌داند، چگونه جرأت کرده‌است که همچو اعمال ننگینی را مرتکب شود؟.

كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾

نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾

﴿**نه، چنان نیست**﴾ که این طاغوت بازدارنده می‌پندارد، اوباید بداند که ﴿**اگر بازنایستد**﴾ یعنی: سوگند به الوهیّتم که اگر او از این اعمال واندیشه‌های ناصواب خود دست برندارد و به‌هوش نیاید؛ ﴿**البتّه موی پیشانی او را سخت بگیریم**﴾ و او را به دوزخ درافگنیم؛ ﴿**موی پیشانی دروغزن گناه‌پیشه را**﴾ یعنی: صاحب این پیشانی را که دروغزن، خطاکار، بی‌پروا، بی‌اندیشه و نکوهیده‌است، این کسی که از ارتکاب گناه هیچ پروا و اندیشه نمی‌کند و هیچ ننگ‌وعاری ندارد. نَاصِيَه: موی جلوی سر است.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾

﴿**پس باید اهل نادی خود را فراخواند**﴾ نَادِئ: محلّی است که قوم در آن می‌نشینند و خانواده و قبیله در آن گردهم می‌آیند. یعنی: باید آن طاغوت، قوم و قبیله وکسانش را به کمک و پشتیبانی خویش فراخوانده و بر آنان بانگ دردهد که هلا! به یاری من بشتابید تا او را کمک و یاری کنند!!

در بیان سبب نزول آیهٔ کریمه نقل شده‌است که ابوجهل به رسول خدا ﷺ گفت: آیا مرا تهدید می‌کنی در حالی که من بیشترین کسان این وادی (مکّه) از نظر اهل مجلس و یاران و پشتیبانان هستم؟! پس این آیه نازل شد.

سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ﴿١٨﴾

آری، ای پیامبر! بگو که قوم و قبیلهٔ خود را فراخواند؛ **﴿ما نیز به زودی زبانیّه را فرامی‌خوانیم﴾** زَبَانِیَّه: فرشتگان سختگیر درشتخوی خشن‌اند که آتشبان جهنّم می‌باشند. یعنی: او قبیله و یارانش را به کمک فراخواند و ما این فرشتگان خشن درشتخوی قوی‌پنجه را تا او را بگیرند و در آتش سوزان بیفگنند. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «اگر ابوجهل گروه هم‌مجلسش را فرامی‌خواند، قطعاً فرشتگان قوی‌پنجهٔ موصوف، آشکارا او را می‌گرفتند».

كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَٱسْجُدْ وَٱقْتَرِب ۩ ﴿١٩﴾

﴿زنهار﴾ هرگز این دروغزن بی‌پروای بی‌اندیشه تهدیدش را عملی نتواند کرد و حاشا که او یارای رسانیدن گزندی را به تو داشته‌باشد؛ پس **﴿از او پیروی نکن﴾** در آنچه که تو را به آن فرامی‌خواند و بر نافرمانی او پایدار باش **﴿و سجده کن﴾** یعنی: به نمازت برای خدای عزّوجلّ ادامه بده، بی‌آن‌که به او کمترین اهمّیّتی بدهی، یا در بازداشتن او از نماز، به‌سویش گرایش یابی **﴿و تقرّب بجوی﴾** به‌سوی خدای سبحان با طاعت و عبادت. دلیل این‌که حق تعالی از نماز به «سجده» تعبیر کرد، در **حدیث‌شریف** ذیل آمده‌است: «نزدیکترین و دوست‌داشته‌ترین حالت بنده به پروردگارش، حالتی است که پیشانی‌اش در آن برای حق تعالی سجده‌کنان بر زمین نهاده‌است». آری! سجده کردن بر زمین، نمادی از عبودیّت و ذلّت در پیشگاه پروردگار سبحان است و از آنجا که خداوند ﷻ دارای چنان عزّتی است که برای آن مقداری متصوّر نمی‌باشد پس هرچند که از این صفت وی دور گردی، به بهشتش نزدیکتر می‌شوی. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «امّا رکوع؛ پس پروردگارتان را درآن تعظیم کنید و امّا سجده؛ پس در آن به دعا بکوشید زیرا سجده سزاوار آن است که دعایتان در آن مستجاب شود».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قدر

مکّی است و دارای پنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌نام شب قدر که قرآن در آن نازل گردیده‌است، «قدر» یعنی شرف و عظمت نامیده شد چنان‌که خدای سبحان در مطلع آن می‌فرماید: (اِنّا اَنزَلْناهُ فِیْ لَیْلَةِ القَدْر).

إِنَّآ أَنزَلۡنَـٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ١

﴿**همانا ما آن را در شب قدر نازل کردیم**﴾ یعنی: ما قرآن را در شبی بزرگ و دارای قدر و منزلتی عظیم نازل کرده‌ایم. پس آن را به‌سبب شرف و منزلت عظیم آن «قَدْر» نامیدند. دلیل دیگر نامگذاری آن به قدر این است که خدای سبحان همه چیزهایی را که مشیّت وی تا سال آینده بر آن رفته‌است، در آن شب مقدّر و برنامه‌ریزی می‌کند. نزول قرآن در شب قدر که از شب‌های مبارک رمضان می‌باشد، بدین معنی است که قرآن تماماً در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد ولی نزول آن از آسمان دنیا نزولی تدریجی بود که برحسب نیاز در

ظرف بیست‌وسه سال بر رسول خدا ﷺ نازل گردید. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قَدْ جاءَكُمْ شَهْرُ رَمَضانْ، شَهْرٌ مُبارَكٌ اِفْتَرَضَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ صِيامَهُ، تُفْتَحُ فِيْهِ اَبْوابُ الْجَنَّةِ وَ تُغْلَقُ فِيْهِ اَبْوابُ الْجَحِيْمِ، وَ تَغُلُّ فِيْهِ الشَّياطِيْنُ، فِيْ لَيْلَةٍ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ، مَنْ حَرُمَ خَيْرَها فَقَدْ حُرِم ✿ اینک ماه رمضان بر شما آمد، ماهی مبارک که خداوند متعال در آن روزه‌اش را بر شما فرض گردانیده، در آن درهای بهشت باز و درهای دوزخ بسته می‌شود و در آن شیاطین در قید و زنجیر قرارداده می‌شوند، در شبی که بهتر از هزار شب است، هرکس از خیر آن محروم شد، بی‌گمان [از هرخیری] محروم گردانیده شده‌است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «مَنْ قامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ اِيْماناً وَ اِحْتِساباً، غُفِرَ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ ✿ هرکس از روی ایمان و به‌قصد قربت شب قدر را [برای نماز و نیاز] به‌پا خاست، آنچه که از گناهانش گذشته است بر وی آمرزیده می‌شود».

شایان ذکر است که احادیث وارده در تعیین شب قدر، مختلف می‌باشد امّا آنچه که اکثر علما برآنند، این است که شب قدر، شب بیست‌وهفتم رمضان هر سال می‌باشد؛ و از علامات آن این است که خورشید در بامداد آن سپید طلوع می‌کند و شعاعی ندارد. در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن‌عبدالله رضی‌الله‌عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ دربارهٔ شب قدر فرمودند: «من شب قدر را دیدم امّا آن را فراموشم ساختند. شب قدر در شبهای دههٔ اخیر رمضان است و شبی است معتدل، نه گرم و نه سرد، روشن و سپید، گویی که در آن ماهی تمام می‌تابد. آن شب شیطان بیرون نمی‌آید تا آن‌که صبحش روشن گردد». در روایت دیگری آمده‌است: «خورشید در صبحگاه شب قدر، ضعیف و سرخ‌رنگ ظاهر می‌شود». روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ از خانه بیرون شدند تا به مردم از شب قدر خبر دهند؛ در این اثنا دو مرد را که باهم در کشمکش بودند دربرابر خود یافتند پس آن خبر را فراموش کردند. حکمت در پنهان‌داشتن شب قدر مانند حکمت در پنهان‌داشتن وقت وفات و روز قیامت است تا مکلّف به طاعات رغبت

کرده و بر سخت‌کوشی و جدّ و جهد خود در این راه بیفزاید، غفلت و سستی نکند و بر شب مخصوصی تکیه ننماید.

وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ ﴿٢﴾

لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ ﴿٣﴾

﴿**و تو چه دانی که شب قدر چیست؟**﴾ استفهام برای تفخیم و بزرگداشت شأن شب قدر است، یعنی: تو مرتبه و پایهٔ نهایی فضل و شرف شب قدر را درک نکرده‌ای زیرا ﴿**شب قدر بهتر از هزار ماه‌است**﴾ یعنی: عمل نیک در آن، بهتر از عمل نیک در هزار ماهی است که شب قدری در آنها نباشد.

مجاهد در بیان سبب‌نزول می‌گوید: در میان بنی‌اسرائیل مردی بود که شب تا صبح را احیا می‌کرد و به‌پا می‌خاست سپس روز نیز تا شب با دشمن جهاد می‌کرد و او هزار ماه بر این نمط عمل کرد. پس خداوند ﷻ فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماهی است که آن مرد در آنها عمل صالح انجام داد.

تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمۡرٖ ﴿٤﴾

سبب برتری شب قدر بر هزار ماه این است که: ﴿**در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارشان فرود می‌آیند**﴾ از آسمانها به‌سوی زمین ﴿**برای هر امری**﴾ یعنی: فرود می‌آیند برای پرداختن و سامان دادن به هر امری که خداوند ﷻ آن را تا سال آینده مقدّر و به آن حکم کرده‌است. روح: جبرئیل علیه‌السلام است و هرچند کلمهٔ «فرشتگان» شامل او نیز می‌شود ولی از او به‌سبب فزونی شرفش مخصوصاً نیز یادآوری شد پس این از باب عطف خاص بر عام است. از فواید فرودآمدن

فرشتگان این است که ایشان در زمین انواع طاعاتی را می‌بینند که در میان اهالی آسمانها ندیده بودند همچنین آنها در زمین فریاد ناله و زاری گنه‌کارانی را می‌شنوند که ناله و زاری آنها نزد خداوند ﷻ دوست‌داشته‌تر از زمزمهٔ تسبیح مسبّحان است پس در این حال به یک‌دیگر می‌گویند: بیایید صدایی را بشنویم که نزد پروردگار ما دوست‌داشته‌تر از تسبیح ما می‌باشد.

سَلَٰمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ ﴿٥﴾

﴿**آن شب تا دمِ طلوع فجر محضِ سلامتی است**﴾ یعنی: تمام آن شب سلامتی و خیر است و هیچ شرّی در آن نیست و تا هنگام دمیدن سپیده‌دم، فرودآمدن فرشتگان در آن قطع نمی‌شود به‌طوری که آنها گروه گروه و پیاپی تا طلوع سپیده‌دم از آسمان فرود می‌آیند. مجاهد در تفسیر آیهٔ کریمه می‌گوید: «آن شب، شب سالمی است که شیطان نمی‌تواند در آن گزند و آزاری برساند». شعبی می‌گوید: «مراد از سلام، سلام‌گفتن فرشتگان بر اهل مساجد در شب قدر است از هنگامی که خورشید پنهان می‌شود تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌کند».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ بیّنه

مدنی است و دارای هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «بیّنه» نامیده شد که با این فرمودهٔ حق تعالی: (لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِيْنَ مُنْفَكِّيْنَ حَتّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةْ) افتتاح شده‌است.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ به ابیّ بن کعب رضی الله عنه فرمودند: «خداوند ﷻ به من دستور داده‌است که سورهٔ (لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُواْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابْ) را بر تو بخوانم. ابیّ گفت: خداوند ﷻ از من نام برده‌است؟ فرمودند: آری! پس [از شوق] گریست».

لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَـٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ ﴿١﴾

﴿**کافران از اهل کتاب**﴾ یعنی: از یهود و نصاری ﴿**و مشرکان**﴾ یعنی: مشرکان عربِ پرستشگر بتان و غیر آنها از مشرکان ﴿**جداشونده**﴾ و دست‌بردار از کفر خویش ﴿**نبودند تا وقتی که بر آنان بیّنه بیاید**﴾ بَيِّنَة: هر چیزی است که حق را روشن و هویداگرداند و مراد از آن در اینجا قرآن، یا محمّد ﷺ است. یعنی: کفّار از هر رنگ و قماشی که باشند، هرگز از کفر و شرک و اختلاف خود در دین دست‌بردار نیستند تا آن‌که به‌سویشان حجّتی بفرستیم که در امر عقاید و ادیانشان حق را از باطل متمایز گرداند و گمراهی‌شان را برایشان روشن و مبرهن سازد همان گمراهی‌ای که به‌سبب وجود فاصلهٔ زیاد زمانی آنان با عهد

انبیا علیهم‌السلام و به سبب تحریف کتب آسمانی‌ای که در اختیارشان است، به آن درافتاده‌اند. این بیّنه و حجّت آشکار همانا حضرت محمّد ﷺ و نیز کتابی است که او به‌عنوان معجزهٔ روشن با خود آورده‌است، کتابی که گمراهی و نادانی‌شان را برآنان آشکار گردانیده و به‌سوی ایمان فرایشان خوانده‌است. خلاصه این‌که: حال اهل کتاب و مشرکان، مقتضی فرستادن پیامبر و فرودآوردن کتاب بود، از این جهت ما پیامبرخاتم ﷺ را فرستادیم و قرآن را فرود آوردیم.

رَسُولٌ مِّنَ ٱللَّهِ يَتْلُواْ صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ﴿٢﴾

آن‌گاه در تفسیر بیّنه می‌فرماید: ﴿**فرستاده‌ای است از جانب خداوند که صحیفه‌های پاک را تلاوت می‌کند**﴾ یعنی: محمّد ﷺ به‌عنوان فرستادهٔ خداوند ﷻ، آنچه راکه در صحیفه‌های قرآن است، از حافظهٔ ذهنی و قلبی خود و نه از روی کتاب بر آنان می‌خواند و این صحیفه‌ها از دروغ و شبهه و کفر پاک بوده و دربرگیرندهٔ حقّ صریحی است که هر چه را از امور دین بر اهل کتاب و مشرکان مشتبه می‌شود، برایشان روشن می‌کند پس نه در این صحیفه‌ها تحریفی است و نه ابهام، غموض و التباسی بلکه این صحیفه‌ها حقّاً کلام خداوند ﷻ است.

فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴿٣﴾

﴿**در آنها نوشته‌های استوار است**﴾ یعنی: در آن صحیفه‌ها آیات و احکامی است که به حقّ و عدل گویاست. قَيِّمَةٌ: یعنی درست، راست، محکم و استوار که در آنها هیچ کجی و انحرافی از حق وجود ندارد بلکه هر چه که در آنها هست، صواب و رهنمونی و هدایت و حکمت است چنان‌که خداوند ﷻ فرموده‌است: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ أَنْزَلَ عَلیٰ عَبْدِهِ الْكِتٰابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً قَيِّماً لِيُنْذِرَ... ✿ ستایش خدایی راکه این کتاب را بر بندهٔ خود فروفرستاد و هیچ گونه کجی در آن قرارنداد، کتابی است راست و درست تا گناهکاران را از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد ...) [کهف / ۲ـ۱]. لذا هر کس از قرآن پیروی کند، قطعاً بر صراط مستقیم خداوند ﷻ قراردارد.

وَمَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾

﴿ **و اهل کتاب متفرق نشدند مگر پس از آن‌که برهان آشکار برایشان آمد** ﴾ یعنی: انگیزهٔ تفرقه و اختلاف اهل کتاب، پوشیده‌ماندن و ابهام حقیقت بر آنان نبود بلکه آنها پس از روشن‌شدن حق و آشکارشدن راه صواب ـ یعنی بعد از بعثت رسول اکرم ﷺ ـ در کار دین حق تفرقه و اختلاف پیشه کردند و برخی به آن حضرت ﷺ ایمان آورده و برخی هم به ایشان کفر ورزیدند در حالی که تکلیف آنها این بود که در پیروی از دین خدا ﷻ و پیروی از پیامبرش ـ که تصدیق کنندهٔ کتابهایشان نیز هست ـ بر راه و روش واحدی قرار داشته‌باشند.

این آیه در عین حال، تسلیت و دلجویی از رسول خدا ﷺ نیز هست، یعنی ای پیامبر ﷺ! تفرقهٔ آنان تو را غمگین نکند زیرا منشأ این تفرقه کمبود و قصور حجّت و برهان نیست بلکه منشأ آن عناد است که عادتی ریشه‌دار در میان اهل کتاب می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «یهودیان به هفتادویک فرقه و نصاری به هفتادودو فرقه متفرّق شدند و به‌زودی امّت من به هفتادوسه فرقه متفرّق خواهند شد که همهٔ آنها در دوزخ‌اند مگر یک فرقه. اصحاب گفتند: این یک فرقه چه کسانی‌اند یا رسول‌الله؟ فرمودند: [همانان که بر] راه و روشی [قرار دارند] که من و اصحابم بر آن قرارداریم».

سپس خداوند ﷻ اهل کتاب را به سبب انحرافشان از هدف اساسی دین که همانا خالص ساختن عبادت برای اوست، سرزنش نموده و می‌فرماید:

وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ ﴿٥﴾

﴿ **و فرمان نیافته بودند** ﴾ با این دین و این قرآن ﴿ **جز این‌که خدا را بپرستند در حالی که دین را برای او خالص گردانیده و حنفاء باشند** ﴾ یعنی: قرآن را بدین منظور نازل کردیم تا آنان به عبادت و پرستش ما گردن نهند، عبادتشان برای ما از هر شرک و شائبه‌ای خالص باشد، با ما چیزی را شریک نیاورده و خویشتن را در دین و عبادت برای ما خالص گردانند و از همهٔ ادیان بریده و فقط به دین اسلام مایل باشند. و این است معنی حنیف.

این آیه دلالت می‌کند بر مذهب اهل سنّت که گفته‌اند: عبادت برای آن واجب نگردیده که

به بهشت، یا دوری از عذاب دوزخ می‌انجامد بلکه عبادت برای این واجب گردیده که ما بنده هستیم و او پروردگار پس اگر حتّی ثواب و عقابی نیز در کار نباشد و حق تعالی ما را بی هیچ پاداشی به عبادت خود فرمان دهد، عبادت وی به محض عبودیّت بر ما واجب است. چنان‌که این آیه به این حقیقت نیز اشاره دارد که هرکس خدای عزّوجلّ را برای ثواب و عقاب پرستش کند، معبود وی درحقیقت همان ثواب و عقاب است و حق در این میان واسطه‌ای بیش نیست. اخلاص: آن است که عمل خالصانه و فقط به انگیزهٔ رضای حق تعالی انجام شود و هیچ انگیزهٔ دیگری جز رضای پروردگار، در انجام‌دادن آن عمل وجود نداشته‌باشد. مُخْلِصْ: کسی است که کار نیک را به‌خاطر نیک‌بودن آن خالصانه برای پروردگار متعال انجام می‌دهد و در کار وی نه ریایی است، نه شهرت‌طلبی و نه غرض دیگری.

این آیه دلیل بر این امر نیز هست که ایمان عبارت از مجموعهٔ قول، اعتقاد و عمل می‌باشد، همان‌طوری که از تتمّهٔ آیه برمی‌آید: ﴿و﴾ فرمان نیافته بودند با این دین و قرآن ﴿جز این‌که نماز برپا دارند و زکات بپردازند﴾ یعنی: فرمان یافته بودند که نمازها را بر وجهی اقامه کنند که خداوند ﷻ از آنها خواسته‌است؛ در اوقات آنها و با رعایت آداب و ارکان آنها و نیز فرمان یافته بودند که زکات را در موقع آن بپردازند. حاصل معنی این‌که: آراسته‌شدن به اخلاص در عبادت، مقتضی وحدت و اتّفاق در دین است، نه شقاق و افتراق در آن زیرا محمّد ﷺ نیز دین حقّی را آورده‌است که پیامبران پیشین به آن مأمور بوده‌اند پس چرا اهل کتاب راه شقاق و اختلاف در پیش گرفته‌اند؟ ﴿و این است دین قیّم﴾ یعنی: این دین که پیام‌آور اخلاص در عبادت برای خداوند ﷻ، ترک همهٔ معبودات باطل غیراز وی، ادای نمازها در اوقات آن و پرداخت زکات برای بندگان نیازمند خدا ﷻ است، تنها دین استوار و پایدار الهی می‌باشد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ وَٱلْمُشْرِكِينَ فِى نَارِ جَهَنَّمَ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ ٱلْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾

﴿بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب﴾ بعد از بعثت حضرت محمّد ﷺ ﴿و نیز مشرکان، در آتش جهنّم‌اند﴾ و سرانجام به آن می‌پیوندند ﴿در آن جاودان

می‌مانند﴾ نه از آن بیرون آمده می‌توانند و نه در آن می‌میرند ﴿**اینانند که بدترین خلق‌اند**﴾ یعنی: اینان بدترین آفریدگان خداوند ﷻ هستند زیرا از روی حسد و سرکشی حق را فروگذاشته‌اند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أُو۟لَـٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾

﴿**بی‌گمان کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آن گروه ایشانند که بهترین آفریدگانند**﴾ در حال و آینده، در امروز دنیا و فردای آخرت.

جَزَآؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّـٰتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۖ رَّضِىَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا۟ عَنْهُ ۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِىَ رَبَّهُۥ ﴿٨﴾

﴿**پاداششان نزد پروردگارشان**﴾ در مقابل آن ایمان و عمل صالح؛ ﴿**بهشت‌های عدن است که جویباران از فرودست آنها**﴾ یعنی: از فرودست درختان و غرفه‌های آنها ﴿**جاری است در آن همیشه جاویدانند**﴾ نه از بهشت بیرون می‌آیند، نه از آن کوچانده می‌شوند و نه در آن می‌میرند بلکه همیشه در نازونعمت بی‌پایان آن قرار دارند و به‌طور مستمرّ تا بی‌انتها غرق لذّتهای آن هستند ﴿**خدا از ایشان خشنود شد و ایشان نیز از او خشنودند**﴾ خشنودی حق تعالی از مؤمنان شایسته‌کار بدان جهت است که ایشان فرمان او را اطاعت کرده و شرایع و احکامش را پذیرفته‌اند و خشنودی آنان از حق تعالی بدان جهت است که به جایگاهی از نعمتهای دلخواه خود رسیده‌اند که نظیر آنها را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده‌است ﴿**این پاداش از آنِ کسی است که از پروردگارش بترسد**﴾ یعنی: این پاداش و خشنودی از آنِ کسانی است که در دنیا خداترس بوده و به‌سبب این ترس و خشیت، در برابر نافرمانی‌های او بازایستاده و از آنها دست برداشته‌اند. **گفتنی است؛ جملهٔ اخیر بر این حقیقت دلالت دارد که ترس از خدا ﷻ قلّهٔ دینداری است و در میان آن و در میان ایمان و عمل صالح، پیوند محکم و گسست‌ناپذیری وجود دارد و این دو امر با هم متلازم‌اند.**

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ زلزله

مدنی است و دارای هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با خبر دادن از رخداد زلزلهٔ سخت پیشاپیش روز قیامت، «زلزله» یا «زلزال» نامیده شد. و این سوره مدنی است. امّا ابن‌کثیر گفته‌است که این سوره مکّی است.

سبب‌نزول سورهٔ «زلزال» این بود که کفّار از روز قیامت و حساب بسیار سؤال می‌کردند و می‌گفتند: «اَیّانَ یَوْمُ الْقِیامَةْ ۞ روز قیامت چه وقت است؟» [القیامة / ۶] و مانند این از سؤالات دیگر در این مورد ... پس خداوند ﷻ در این سوره از نشانه‌های قیامت برایشان سخن گفت نه از وقت آن تا بدانند که علم قیامت فقط نزد اوست و هیچ راهی به‌سوی تعیین وقت آن برای آنان وجود ندارد.

فضیلت آن: در بارهٔ فضیلت این سوره احادیثی آمده‌است از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت انس‌بن‌مالک رضی الله عنه است که رسول خدا ﷺ به مردی از یاران خود فرمودند: «ای فلان! آیا ازدواج کرده‌ای؟ گفت: یا رسول‌الله! به خدا سوگند که من چیزی ندارم تا با آن ازدواج کنم!! فرمودند: آیا (قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَدْ) همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ثلث (یک‌سوم) قرآن

است . فرمودند : آیا (اِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْح) همراه تو نیست ؟ گفت : چرا ، هست . فرمودند : این سوره ربع (یک‌چهارم) قرآن است . فرمودند : آیا (قُلْ یٰاأَیُّهَا الْکٰافِرُوْن) همراه تو نیست ؟ گفت : چرا ، هست . فرمودند : این سوره نیز ربع (یک‌چهارم) قرآن است . فرمودند : آیا (اِذٰا زُلْزِلَتِ الْاَرْض) همراه تو نیست ؟ گفت : چرا ، هست . فرمودند : این سوره نیز ربع (یک‌چهارم) قرآن است؛ پس ازدواج کن » .

إِذَا زُلْزِلَتِ ٱلْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾

﴿**آن‌گاه که زمین به لرزش شدید خود**﴾ که سخت‌تر از آن زلزله‌ای نیست ﴿**لرزانیده شود**﴾ پس چنان بلرزد و به‌تکان آید که همه‌چیز بر روی آن درهم شکسته و خرد شود . اشارهٔ این آیهٔ کریمه به زلزلهٔ زمین در پایان کار جهان وبه‌هم‌خوردن نظم کیهانی در هنگامهٔ قیام قیامت است . چنان که حق تعالی در جای دیگری می‌فرماید : « ... زَلْزَلَةَ السّٰاعَةِ شَیْءٌ عَظِیْمٌ ✿ زلزلهٔ قیامت بس سهمگین است » [حج / ۱] .

وَأَخْرَجَتِ ٱلْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾

﴿**و زمین بارهای سنگین خود را**﴾ یعنی : آنچه را که در شکم آن از مردگان ، گنجها ، دفینه‌ها و اعمالی است که بر روی آن انجام شده‌است ﴿**برون افکند**﴾ در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم و ترمذی از ابوهریره رضی‌الله‌عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « تُلْقِی الْأَرْضُ اَفْلاٰذَ کَبِدِهٰا اَمْثٰالَ الْأُسْطُوٰانِ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ فَیَجِیْءُ الْقٰاتِلُ فَیَقُوْلُ : فِیْ هٰذٰا قَتَلْتُ ، وَ یَجِیْءُ الْقٰاطِعُ فَیَقُوْلُ : فِیْ هٰذٰا قَطَعْتُ رَحِمِیْ وَ یَجِیْءُ السّٰارِقُ فَیَقُوْلُ : فِیْ هٰذٰا قُطِعَتْ یَدِیْ ، ثُمَّ یَدَعُوْنَهُ فَلاٰ یَأْخُذُوْنَ مِنْهُ شَیْئًا ✿ زمین پاره‌های جگر خود را

بسان ستونهایی از طلا و نقره برون می‌افگند پس قاتل می‌آید و می‌گوید: در راه این [طلا و نقره] آدم کشتم. از هم گسلندهٔ رَحِم می آید و می‌گوید: به‌خاطر این، پیوند رَحِم خود را قطع کردم. دزد می آید و می‌گوید: دست من در راه این، قطع شده‌است سپس همهٔ آنها آن طلا و نقره را فرو می‌گذارند و چیزی از آن نمی‌گیرند». شایان ذکر است که زمین مردگان را در نفخهٔ دوم برون می‌افگند.

وَقَالَ ٱلْإِنسَـٰنُ مَا لَهَا ﴿٣﴾

﴿**و انسان گوید: زمین را چه شده‌است؟**﴾ یعنی: چون این هنگامهٔ بزرگ و این دهشت سهمگین انسانها را در چنبرهٔ خویش فرومی‌گیرد و غافلگیرشان می‌کند، در آن هنگام هر فردی از افراد انسان می‌گوید: «برای چه زمین به جنبش درآمد و بارهای گران خود را به بیرون افگند؟». به قولی: مراد از انسان، انسان کافر به روز رستاخیز است زیرا مؤمن می‌داند که بر سر زمین چه می آید.

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾

﴿**آن روز است که زمین خبرهای خود را بازگوید**﴾ یعنی: زمین خبرهای اعمالی را که بر روی آن از خیر و شرّ انجام شده‌است بازمی‌گوید زیرا خدای سبحان در آن روز زمین را به‌نطق می‌آورد تا بر بندگان گواهی دهد. و این نظر جمهور مفسّران است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است: «رسول خدا ﷺ این آیه را خواندند و آن‌گاه فرمودند: آیا می‌دانید که اخبار زمین چیست؟ اصحاب گفتند: خدا جل جلاله و رسولش داناترند. فرمودند: اخبار آن این است که بر هر بنده و بر هر کنیزی [یعنی بر هر مرد و زنی] گواهی می‌دهد از آنچه که بر پشت آن عمل کرده‌است، بدین نحو که می‌گوید: او فلان و فلان روز بر روی من چنین و چنان

کرد. پس این است اخبار آن». امّا طبری می‌گوید: «سخن‌گفتن زمین از باب تمثیل است و مراد این است که زمین به زبان حال سخن می‌گوید، نه به زبان قال».

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿٥﴾

﴿**به‌سبب آن‌که پروردگارت به او وحی کرده‌است**﴾ یعنی: زمین اخبار خود را به وحی خداوند ﷻ بازمی‌گوید زیرا خداوند ﷻ به او فرمان می‌دهد که سخن بگو و گواهی بده. وحی: الهام به شیوهٔ پنهانی است چنان که گفته می‌شود: «أَوْحَىٰ لَهُ وَ اِلَیْهِ وَ وَحیٰ لَهُ وَ اِلَیْه» یعنی با او پنهانی سخن گفت و به سویش الهام کرد».

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ ٱلنَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْاْ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿٦﴾

﴿**آن روز مردم بر احوال پراکنده برآیند**﴾ یعنی: مردم در روز قیامت بر احوال مختلف و پراکنده‌ای از گورهای خود به‌سوی موقف حساب بیرون می‌آیند؛ برخی از آنان ایمن و مطمئنّند و برخی ترسناک، برخی به رنگ اهل بهشت‌اند که رنگ سپید است و برخی به‌رنگ اهل دوزخ که رنگ سیاه‌است، برخی به سمت راست بازمی‌گردند و برخی به سمت چپ چنان که در ادیان و اعمال خویش نیز متفرّق‌اند. امّا ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «مردم از موقف حساب گروه گروه بازمی‌گردند». یعنی: در حالی که به انواع و اصناف مختلفی تقسیم‌شده‌اند، از شقی گرفته تا سعید و از بهشتی تا دوزخی. آری! بازمی‌گردند: ﴿**تا اعمالشان به آنان نشان داده‌شود**﴾ یعنی: تا خداوند ﷻ اعمالشان را به آنان ارائه نماید و بگوید: اینک این شما و این هم اعمالتان. یا معنی این است: تا خداوند ﷻ جزا و نتیجهٔ اعمالشان را به آنان نشان دهد.

فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ ﴿٧﴾

﴿پس هركس﴾ در دنيا **﴿همسنگ ذرّه‌اى از عمل خير عمل كرده‌باشد، آن را﴾** در روز قيامت در نامهٔ اعمال خويش **﴿مى‌بيند﴾** و بدان شادمان و مسرور مى‌شود. يا آن عمل را بعينه مى‌بيند كه بر وى عرضه شده‌است.

وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ ﴿٨﴾

﴿و﴾ همچنين **﴿هركس﴾** در دنيا **﴿همسنگ ذرّه‌اى از عمل شرّ عمل كرده‌باشد، آن را مى‌بيند﴾** در روز قيامت. پس اين ديدن، او را ناخوش، ناراحت و بى‌قرار مى‌گرداند امّا گاهى هم خداوند ﷻ بر او مى‌آمرزد. ذَرّه: عبارت از گردوغبارى است كه در شعاع خورشيد ديده مى‌شود. در **حديث‌شريف** آمده‌است: «هيچ كس نيست مگر اين‌كه خود را در روز قيامت ملامت مى‌كند زيرا اگر نيكوكار باشد، با خود مى‌گويد: چرا بر نيكوكارى خود نيفزودم؟ و اگر غيراز اين باشد هم مى‌گويد: چرا از گناهان دست نكشيدم؟» و اين امر در هنگام مشاهدهٔ ثواب و عقاب است. ابن‌مسعود رضی الله عنه مى‌گويد: «آيهٔ (فَمَن يَعْمَلْ...) محكمترين آيه در قرآن كريم است».

شايان ذكر است كه علما بر عام‌بودن اين آيه اتّفاق‌نظر دارند. كعب احبار مى‌گويد: «خداوند ﷻ بر محمّد ﷺ دو آيه نازل كرده‌است كه تمام آنچه را در تورات، انجيل، زبور و صحيفه‌هاست، دربر گرفته‌اند، اين دو آيه عبارت‌اند از: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهْ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهْ). همچنين در **حديث‌شريف** به روايت ابن‌جرير و ابن‌ابى‌حاتم آمده‌است كه ابوبكرصدّيق رضی الله عنه به رسول خدا ﷺ گفت: يا رسول‌الله! آيا من در روز قيامت همسنگ ذرّه‌اى از عمل شرّ را كه عمل كرده‌باشم، مى‌بينم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «اى ابابكر!

ناخوشی‌هایی که در دنیا می‌بینی، کفّارهٔ مثقالهای ذرّهٔ شرّ است امّا خداوند ﷻ مثقالهای ذرّهٔ خیر را برایت ذخیره می‌کند تا این‌که در روز قیامت آنها را باز می‌یابی».

سعیدبن جبیر رحمه‌الله در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیهٔ (وَ يُطْعِمُوْنَ الطَّعٰامَ عَلىٰ حُبِّهِ...) نازل شد، مسلمانان بر این پندار بودند که دربرابر چیزهایی اندکی که به نیازمندان می‌دهند، پاداشی ندارند و عدّهٔ دیگری نیز براین باور بودند که دربرابر گناه اندک موردسرزنش قرار نمی‌گیرند، مانند یک دروغ، یک نگاه حرام، یک غیبت و امثال اینها؛ و می‌گفتند: جز این نیست که خدای عزّوجلّ فقط دربرابر ارتکاب گناهان کبیره ما را به دوزخ هشدار داده‌است، نه در برابر گناهان صغیره! همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که چون رسول خدا ﷺ دربارهٔ زکات الاغ مورد سؤال قرار گرفتند، فرمودند: «خدای عزّوجلّ دربارهٔ آن جز این آیهٔ بی‌نظیر و جامع را بر من نازل نکرده‌است: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهْ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهْ)».

بنابراین، این آیه را آیهٔ: «فٰاذّ جٰامِعْ» یعنی یکتا، بی‌نظیر و فراگیر نامیدند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ عادیات

مکّی است و دارای یازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌جهت افتتاح آن با سوگند حق تعالی به عادیات که عبارت از اسبان تیزتک مجاهدان است، «عادیات» نامیده شد.

وَٱلۡعَـٰدِيَـٰتِ ضَبۡحٗا ﴿١﴾

﴿**سوگند به اسبان تیزتک که نفس‌نفس می‌زنند**﴾ ضَبْح: نوعی از رفتار و دویدن است و وقتی اسب به‌شدّت بدود، گفته می‌شود: ضَبَحَ الْفَرَسْ. فرّاء می‌گوید: «ضبح، صدای نفس‌نفس‌زدن اسب در هنگام دویدن آن است». مراد اسبانی‌اند که یورشگرانه و با خیز و تاخت مجاهدان در راه خدا ﷻ رابه‌سوی دشمن کافر ستیزه‌گر می‌برند. به قولی: مراد شترانی‌اند که حجّاج را از عرفه به‌سوی مزدلفه برده و در آنجا ایشان را گرد می‌آورند. امّا قول اوّل راجح است.

از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که فرمود: رسول خدا ﷺ مجاهدانی را سوار بر اسبان به جهاد فرستادند و یک ماه درنگ

کردند امّا از آنان خبری نرسید آن‌گاه این آیه نازل شد.

فَٱلۡمُورِيَٰتِ قَدۡحٗا ۝٢

﴿و سوگند به اخگرانگیزان﴾ مراد اسبانی‌اند که از برخورد سُم و نعل خود به زمینهای سخت و سنگ و سنگریزه، جرقه‌هایی مانند بیرون آوردن آتش از آتش‌زنه برمی‌انگیزند.

فَٱلۡمُغِيرَٰتِ صُبۡحٗا ۝٣

﴿و سوگند به اسبان تکاور در صبحگاهان﴾ یعنی: اسبانی که بامدادان بر دشمن حمله می‌برند.

فَأَثَرۡنَ بِهِۦ نَقۡعٗا ۝٤

﴿و با آن یورش غباری برانگیزند﴾ نَقْع: گردوغباری است که اسبان در هنگام حمله بر دشمن برمی‌انگیزند.

فَوَسَطۡنَ بِهِۦ جَمۡعًا ۝٥

﴿پس در آن هجوم در میانهٔ جمعی درآیند﴾ یعنی: آن اسبان با حمله و یورش تکاورانهٔ خود به میان دشمن درآیند و به این وسیله، قلب دشمن را بشکافند. دلیل این‌که خداوند ﷻ به اسب سوگند خورد این است که اسب در دویدن خصوصیّاتی دارد که سایر چهارپایان فاقد آنند و نیز ازآن روی که در پیشانی اسب تا روز

قیامت خیر نوشته شده‌است چنان که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «اَلْخَیْلُ مَعْقُوْدٌ بِنَواصِیْهَا اَلْخَیْرُ اِلیٰ یَوْمِ الْقِیامَةْ». پس هدف بالابردن شأن و اهمّیّت اسب در نزد مؤمنان است تا به پرورش آن همّت و عنایت گمارند و به قصد جهاد در راه خدا ﷻ بر سواری آن تمرین و ممارست نمایند.

إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لِرَبِّهِۦ لَكَنُودٞ ﴿٦﴾

جواب سوگندهای یاد شده این است: ﴿**هرآینه انسان دربرابر پروردگارش سخت ناسپاس است**﴾ کَنُوْد: کسی است که بسیار انکارگر و کفران‌کنندهٔ نعمت باشد. ظاهراً مراد از انسان در این آیه، جنس انسان است امّا اکثر علما برآنند که مراد از آن، انسان کافر می‌باشد زیرا خداوند ﷻ بعد از آن می‌فرماید: (أَفَلاَ يَعْلَمُ ... ۞ مگر نمی‌داند که وقتی آنچه در گورهاست زیرزبر شود؟) در حالی‌که انسان مؤمن از این حقایق با خبر است. ولی این گروه از علما احتمال این امر را که مراد از آیه جنس انسان باشد، نیز ردّ نکرده‌اند با این توضیح که جنس و طبیعت انسان بر ناسپاسگزاری سرشته شده‌است مگر کسی‌که خداوند ﷻ او را به لطف و توفیق خود از این آفات حفظ کند.

وَإِنَّهُۥ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٞ ﴿٧﴾

﴿**و هرآینه او بر این امر نیک گواه‌است**﴾ یعنی: انسان بر ناسپاسی خود گواه‌است و به زبان حال یا قال این گواهی را علیه خود می‌دهد، ازآن رو که اثر این ناسپاسی بر وی آشکار و هویداست. امّا قتاده و سفیان ثوری می‌گویند: «معنی این است که: خدای عزّوجلّ بر این ناسپاسی گواه می‌باشد».

وَإِنَّهُۥ لِحُبِّ ٱلۡخَيۡرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾

﴿**و همانا انسان سخت شیفتهٔ مال است**﴾ مفسّران در معنی این آیه دو رأی ذکر کرده‌اند: اوّل این‌که انسان بسیار مال‌دوست است، دوم این‌که او به سبب مال‌دوستی حریص و بخیل می‌باشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هر دو معنی صحیح است». بنابراین، معنای جمع کنندهٔ هر دو وجه این است: انسان در مال‌دوستی زیاده‌رو و در طلب آن به‌گونه‌ای سخت‌کوش و در تک و دو می‌باشد که در پی اندوختن آن دست از پا نمی‌شناسد.

۞ أَفَلَا يَعۡلَمُ إِذَا بُعۡثِرَ مَا فِي ٱلۡقُبُورِ ﴿٩﴾

وَحُصِّلَ مَا فِي ٱلصُّدُورِ ﴿١٠﴾

إِنَّ رَبَّهُم بِهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّخَبِيرُۢ ﴿١١﴾

﴿**مگر نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست، زیروزبر شود**﴾ یعنی: آیا نمی‌داند که وقتی مردگانی که در گورهایند، برانگیخته شوند و خاک از رویشان برافگنده شود و آنان بیرون آورده شوند؛ ﴿**و آنچه در سینه‌هاست فاش شود**﴾ یعنی: وقتی که خیر و شرّ دلها از همدیگر متمایز و آشکار شود؛ ﴿**بی‌گمان آن روز پروردگارشان به احوالشان آگاه‌است؟**﴾ یعنی: قطعاً پروردگار برانگیخته‌شدگان در آن روز و در غیرآن از اوقات به احوالشان آگاه‌است و هیچ چیز از احوالشان در هیچ‌وقت بر او پنهان نمی‌ماند ولی جزای تامّ و کاملشان را در آن روز می‌دهد. پس دلیل این‌که حق تعالی فرمود: «آن روز پروردگارشان به احوالشان آگاه‌است»؛ همانا تأکید بر فراگیری و احاطهٔ علم وی به گذشته، حال و آینده می‌باشد و نیز از آن روی که

جزا منوط به اعمال سابق است لذا مخصوصاً یادآوری از روز قیامت، دالّ بر عدم فراموشی احوال آنان و به‌یادداشتن آن از سوی حق تعالی است. بنابراین، علم الهی در وقت جزادهی اعمال و اقوال و احوال بندگان، با علم ازلی‌اش هیچ اختلافی ندارد. پس وقتی بندگان این حقیقت را دانستند، برایشان سزاوار نیست که حبّ مال آنان را از شکر و عبادت پروردگار و عمل برای روز حشر، به خود مشغول گرداند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قارعه

مکّی است و دارای یازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با کلمهٔ «قارعه» که ایجادگر هول و هراس است، «قارعه» نام گرفت. شایان ذکر است که قارعه یکی از نامهای روز قیامت است، مانند «الحاقّه»، «الصّافّه»، «الغاشیة» و مانند اینها.

ٱلۡقَارِعَةُ ﴿١﴾

﴿قارعه﴾ یعنی: درهم‌کوب دلها با هول و هراس و بی‌قراری خویش، یا کوبندهٔ دشمنان خدا ﷻ با عذاب روز قیامت.

مَا ٱلۡقَارِعَةُ ﴿٢﴾

﴿چیست قارعه؟﴾ این سؤال برای بزرگداشت و تفخیم شأن آن است، یعنی: این درهم‌کوبِ واویلا برانگیزِ سخت و سهمگین چیست؟.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْقَارِعَةُ ﴿٣﴾

﴿**و تو چه دانی که درهم‌کوب چیست؟**﴾ این تکرار نیز تأکیدی بر شدّت هول و هراس و فزونی وحشت و دهشت روز قیامت است. یعنی: تو چه دانی که آن درهم‌کوب چه قدر عظیم و سهمگین است؟

سپس خود در تفسیر آن می‌فرماید:

يَوْمَ يَكُونُ ٱلنَّاسُ كَٱلْفَرَاشِ ٱلْمَبْثُوثِ ﴿٤﴾

﴿**روزی که مردم چون پروانه‌های پراکنده گردند**﴾ فَرَاشْ: همان حشرهٔ پرندهٔ احمق معروفی است که خود را بر قلب آتش می‌زند. به‌قولی: تمام حشرات پرنده در معنی آن داخل‌اند، مانند پشه و ملخ. مَبْثُوْث: یعنی متفرّق و پراکنده. این تشبیهی برای حال مردم در هنگام بیرون آمدنشان از قبرهاست که از شدّت هول و هراس و دهشت، دست و پای خود را گم کرده و حیران و پریشان به هر سویی می‌دوند تا آن‌که همهٔ آنها در موقف حساب گردآورده می‌شوند.

وَتَكُونُ ٱلْجِبَالُ كَٱلْعِهْنِ ٱلْمَنفُوشِ ﴿٥﴾

﴿**و روزی که کوهها مانند پشم زده شدهٔ رنگین شود**﴾ یعنی: مانند پشمی که به رنگهای مختلف رنگ‌آمیزی شده و به‌وسیلهٔ حلاّجی، زده و محلوج گردیده‌است بدان جهت که کوهها خرد و درهم‌تکیده و پاشان گشته و ذرّات آنها به هوا پراکنده می‌شود چنان که در این فرمودهٔ حق تعالی آمده‌است: (وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ) [تکویر/۳] و نیز در این فرمودهٔ وی: (وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيباً مَّهِيلا) [مزمل/۱۴] که ترجمه و تفسیر آنها گذشت.

فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ ﴿٦﴾

سپس حق تعالی احوال مردم و متفرّق‌شدنشان به دو گروه را به اجمال بیان نموده و می‌فرماید: ﴿**امّا هر کس پله‌های او سنگین شود**﴾ یعنی: پلهٔ نیکی‌های او آنچنان سنگین شود که بر گناهانش بچربد.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿٧﴾

﴿**پس او در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود**﴾ یعنی: او در زندگی‌ای قرار خواهد داشت که برایش سخت دل‌پسند و گواراست. عِیْشَة: کلمه‌ای است که جامع تمام نعمتهای بهشتی می‌باشد. ابوبکر صدّیق رضی الله عنه می‌گوید: «جز این نیست که سنگین‌شدن پلهٔ نیکیهای ایشان به‌وسیلهٔ پیرویشان از حق در دنیا و سنگینی و عزّت حق در نگاه و باورشان است و به راستی شایستهٔ ترازویی که جز حق در آن نهاده نمی‌شود، این است که سنگین باشد و شایستهٔ ترازویی که باطل در آن نهاده می‌شود، این است که سبک باشد». مقاتل نیز می‌گوید: «حق سنگین است و باطل سبک».

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ ﴿٨﴾

﴿**و امّا هر کس پله‌های او سبک برآید**﴾ یعنی: گناهان و بدیهایش بر حسناتش ترجیح پیدا کند، یا حسنات قابل توجّهی نداشته‌باشد.

فَأُمُّهُۥ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾

﴿پس مسکن او هاویه﴾ یعنی: جهنّم ﴿باشد﴾ جایگاهش در دوزخ «امّ» نامیده شد زیرا او به‌سوی آن چنان جای می‌گیرد که طفل به‌سوی مادرش؛ و جهنّم هاویه نامیده‌شد زیرا شخص دوزخی با درنظرداشت گودی و عمق بسیار آن در آن فروافگنده می‌شود.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا هِيَهْ ﴿۱۰﴾

﴿و تو چه دانی که هاویه چیست؟﴾ این استفهام برای برانگیختن هراس و افگندن هول و وحشت با ایجاد این تصوّر است که دوزخ از حدّ معهود و متعارف خارج می‌باشد به‌گونه‌ای که بشر کُنْه و حقیقت آن را در نمی‌یابد.
سپس حق تعالی خود در تفسیر آن می‌فرماید:

نَارٌ حَامِيَةٌۢ ﴿۱۱﴾

﴿آتشی است بس‌سوزان﴾ در نهایت سوزندگی و داغی که گرما و سوزشی فراتر از آن حد قابل تصوّر نیست. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «نارُ بَنِيْ آدَمْ الَّتِيْ تُوْقِدُوْنَ جُزْءٌ مِّنْ سَبْعِيْنَ جُزْءاً مِنْ نارِ جَهَنَّمْ... ✿ آتش فرزندان آدم که آن را برمی‌افروزید، جزئی از هفتاد جزء از آتش جهنّم است ...». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «اِنَّ أَهْوَنَ أَهْلَ النّارِ عَذاباً: مَنْ لَّهُ نَعْلانِ، يُغْلىٰ مِنْها دُماغُهُ ✿ بی‌گمان آسانترین اهل دوزخ از نظر عذاب، کسی است که دارای دو کفش از آتش است، [و سوزش آن به حدّی است] که دماغش براثر آن می‌جوشد».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ تکاثر

مکّی است و دارای هشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «تکاثر» نامیده شد که خداوند ﷻ در آغاز آن می‌فرماید: (اَلْهٰاکُمُ التَّکٰاثُرْ) یعنی: فخر نمودن به کثرت اموال و اولاد و یاران و خدمتکاران، شما را غافل داشت.

مفسّران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این سوره دربارهٔ دو قبیله از قبایل انصار، یعنی قبایل بنی‌حارثه و بنی‌الحارث نازل گردید که به بسیاری کسان خود بر یک‌دیگر فخرفروشی کردند... پس در آغاز زندگان را برشمردند سپس گفتند: بیایید به‌سوی گورستان برویم تا ببینیم که چه کسی از ما دو گروه در شمار بیشتر است؟ لذا به گورستان رفته و به شمردن قبرهای یک‌دیگر پرداختند. همان بود که خداوند ﷻ این سوره را نازل فرمود.

در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم، ترمذی و نسائی از عبدالله‌بن‌شِخّیر رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: «نزد رسول خدا ﷺ رفتم در حالی‌که ایشان سورهٔ (اَلْهٰکُمُ التَّکٰاثُر) را می‌خواندند ــ و به روایتی: سورهٔ (اَلْهٰاکُمُ التَّکٰاثُر) بر ایشان نازل شده بود ــ پس فرمودند: فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برایت از مالت

جز آن چیزی است که خوردهای و نابودش کردهای، یا پوشیدهای و کهنهاش ساختهای، یا صدقه دادهای و آن را مصرف کردهای؟». در روایت دیگری اضافه شدهاست: «بدان که ماسوای این هر چه که داری، بر باد رفتهاست و آن را برای مردم باقی گذاشتهای». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک رضی‌الله‌عنه آمدهاست که رسول خدا ﷺ فرمودند: «يَتْبَعُ الْمَيِّتَ ثَلاثَةٌ فَيَرْجِعُ اِثْنَانِ وَ يَبْقىٰ مَعَهُ وَاحِدٌ: يَتْبَعُهُ أَهْلُهُ وَ مٰالُهُ وَ عَمَلُهُ. فَيَرْجِعُ أَهْلُهُ وَ مٰالُهُ وَ يَبْقىٰ عَمَلُهُ ۞ سه چیز مرده را دنبال می‌کند پس دو چیز برمی‌گردد و یک چیز همراه او باقی می‌ماند: دنبال می‌کنند او را خانواده، مال و عملش پس خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش باقی می‌ماند».

أَلْهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ﴿١﴾

﴿تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت﴾ یعنی: فزون‌طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آنها و چشم‌وهم‌چشمی با یک‌دیگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد.

حَتَّىٰ زُرْتُمُ ٱلْمَقَابِرَ ﴿٢﴾

﴿تا کارتان به گورستان رسید﴾ یعنی: به فزون‌طلبی و فخرورزی تا بدانجا ادامه دادید که به شما مرگ دررسید و بر این حال و منوال در گورها دفن شدید. یا تا بدانجا به فزون‌طلبی ادامه دادید که برای نشان‌دادن کثرت خود به گورستان رفتید و به شمردن قبرها پرداختید. در **حدیث‌شریف** آمدهاست: «يَهْرَمُ اِبْنَ آدَمْ، وَ يَبْقىٰ مَعَهُ اِثْنَتَانِ: اَلْحِرْصُ وَالْاَمَلُ ۞ فرزند آدم پیر می‌شود امّا دو چیز همراه وی باقی می‌ماند: حرص و آرزوهای دورودراز». باید دانست که زیارت قبور از بهترین

داروهای شفابخش برای سنگدلان می‌باشد زیرا این کار به‌یادآورندهٔ مرگ و آخرت است از این رو علما بر جواز زیارت قبور برای مردان اتّفاق نظر دارند امّا در جواز آن برای زنان اختلاف است؛ رفتن زنان جوان به آن حرام و رفتن زنان مسنّ مباح می‌باشد و اگر زنان جدا از مردان به زیارت قبور بروند، این کار برای همهٔ آنها جایز است امّا در صورتی که از آمیزش مردان و زنان فتنه‌ای روی می‌داد، زیارت آن برای زنان جواز ندارد.

البتّه باید در زیارت گورستان آداب شرعی رعایت شود؛ آداب زیارت این است که زایر بالای سر صاحب قبر رفته و بر وی سلام کند، سپس رو به‌سوی قبله نموده و برای او، برای خودش و برای تمام مسلمانان رحمت و مغفرت طلب نماید. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من قبلاً [نظر به مصلحتی] شما را از زیارت قبرها نهی کرده‌بودم امّا اینک به شما اعلام می‌کنم که قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت قبرها قلب را نرم و چشم را اشک‌بار گردانیده و آخرت را به‌یاد می‌آورد و در هنگام زیارت قبور سخنان پرت و پلا نگویید». این حدیث شریف دلیل بر آن است که چنانچه زیارت قبور با ارتکاب منکراتی ـ چون آمیزش زن و مرد، سردادن نوحه و واویلا و امثال آن ـ همراه باشد، ممنوع است.

علما گفته‌اند؛ سه چیز درمانگر قلب است:

۱ ـ طاعت خداوند جل جلاله.

۲ ـ بسیار یادکردن مرگ که برهم‌زنندهٔ لذّتهاست.

۳ ـ زیارت قبور مردگان مسلمانان.

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

﴿**نه چنین است، به‌زودی خواهید دانست**﴾ این تنبیه و هشداری برای انسانها در

مورد فزون‌طلبی آنهاست. یعنی: نباید گردآوردن مال دنیا و فزون‌طلبی در آن را تمام همّ‌وغمّ خود گردانند و باید به‌هوش باشند که به‌زودی فرجام فزون‌طلبی خود را در روز قیامت خواهند دانست.

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾

﴿**باز هم نه چنین است، زودا که بدانید**﴾ این تکرار بر وجه تأکید و تغلیظ و تهدیدی بعد از تهدید دیگر است.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ ٱلْيَقِينِ ﴿٥﴾

﴿**هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم‌الیقین**﴾ یعنی: اگر به علم یقین مانند علمتان به قطعیّات و یقینیّات دنیا بدانید که چه سرنوشتی در انتظار شماست و به کدامین جایگاه می‌روید، بی‌گمان این امر شما را از فزون‌طلبی و فخرفروشی بازمی‌دارد و هرگز دنیا شما را از چنین کار بزرگی غافل نمی‌گرداند.

علم یقینی علمی است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخاسته و از مشاهدهٔ عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده‌باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول‌اکرم ﷺ، بر آن دلالت کند.

لَتَرَوُنَّ ٱلْجَحِيمَ ﴿٦﴾

﴿**به یقین دوزخ را خواهید دید**﴾ در آخرت. این جواب سوگندی است که حذف شده‌است.

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيۡنَ ٱلۡيَقِينِ ﴿٧﴾

﴿سپس آن را قطعاً به عین‌الیقین خواهید دید﴾ یعنی: سپس دوزخ را به رؤیتی که عیناً خودِ یقین است با چشمانتان می‌بینید. به‌قولی‌دیگر: این خبری است در مورد دوام ماندگار بودنشان در دوزخ. یعنی: این رؤیت‌شان رؤیتی پیوسته، همیشگی و بی‌انقطاع است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه تفسیر تهدید یاد شده در آیهٔ قبل، یعنی: كَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ... است».

ثُمَّ لَتُسۡـَٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٨﴾

﴿باز البتّه در آن روز از نعمت‌ها پرسیده خواهید شد﴾ یعنی: در موقف حساب از نعمت‌های دنیایی‌ای که شما را از کار کردن برای آخرت غافل گردانید، مورد پرسش قرارخواهید گرفت که آیا آن نعمت‌ها را با شکر دنبال کرده‌اید یا خیر. به‌قولی دیگر: از آنان در مورد امنیّت، سلامتی، فراغت، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های لذّت‌بخش، آب و نوشابهٔ سرد، سایه سارهای منازل و غیر آن از نعمت‌های دنیا سؤال خواهد شد. گفتنی است که احادیث وارده در این باب، مفید عام بودن این سؤال است. یعنی همهٔ انسانها اعم از مؤمن و کافر مورد سؤال قرار می‌گیرند ولی سؤال کردن از کفّار بر سبیل توبیخ است زیرا آنان شکر نعمت‌هارا فروگذاشته‌اند و سؤال کردن از مؤمن ازباب تشریف است؛ زیرا او نعمت‌هارا شکر گزارده‌است. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که عمر رضی الله عنه در مدینه از پیامبر ﷺ سؤال کرد و گفت: یا رسول‌الله! ما از چه نعمتی مورد پرسش قرار می‌گیریم درحالی‌که از خانه‌ها و اموالمان بیرون رانده شده‌ایم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «از سایه سارهای منازل و درختان و دیگر سایه‌بانهایی که شما را از گرما و سرما حفظ می‌کنند و از آب خنک در روز گرم». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت

ابن‌ابی‌شیبه و احمد از محمودبن‌لبید رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: «چون سورهٔ (اَلْهٰاکُمُ التَّکٰاثُرْ) نازل شد، رسول خدا ﷺ آن را بر اصحاب تلاوت کردند و چون به آیهٔ: (ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیْمِ) رسیدند، اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! از کدام نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیریم درحالی‌که همینک ما جز آب و خرما چیز دیگری در اختیار نداریم و در عین حال شمشیرهایمان بر گردنهایمان آویخته است و دشمن هم حاضر می‌باشد؟ آخر چه نعمتی داریم که از آن مورد پرسش قرار بگیریم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: امّا این پرسش یک حقیقت است و به واقعیّت خواهد پیوست». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن زیانکارند؛ سلامتی و فراغت». یعنی: بسیاری از مردم در شکر این دو نعمت مقصّرند زیرا به تکلیف خود در قبال آنها عمل نمی‌کنند پس هر کس حقّی را که بر ذمّهٔ وی واجب است ادا نکند، در حقیقت زیانکار می‌باشد. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌برزه رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاٰ تَزُوْلُ قَدَمَاالْعَبْدِ یَوْمَ القِیامَةِ حَتّیٰ یُسْأَلُ عَنْ أَرْبَعٍ: عَن عُمْرِهِ فِیْمَ اَفْناهُ، وَ عَنْ شَبٰابِهِ فِیْمَ اَبْلاٰهُ، وَ عَنْ مٰالِهِ مِنْ اَیْنَ اِکْتَسَبَهُ وَ فِیْمَ اَنْفَقَهُ، وَ عَنْ عِلْمِهِ مٰاذٰا عَمِلَ بِهِ ﴿ قدمهای بنده در روز قیامت دور نمی شود تا از چهار چیز مورد پرسش قرار نگیرد: از عمر خویش که در چه راهی آن را فنا کرده‌است، از جوانی خویش که در چه چیزی آن را فرسوده‌است، از مال و ثروت خویش که از کجا آن را به دست آورده و در کجا آن را خرج کرده‌است و از علم خویش که با آن چه عمل کرده‌است». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم و اصحاب سنن از ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: «رسول خدا ﷺ از خانهٔ خود بیرون شدند و در این حال با ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما روبرو گردیدند پس فرمودند: چه چیزی در این ساعت شما را از خانه‌هایتان بیرون آورد؟ آن دو گفتند: گرسنگی یا رسول‌الله! مبارک ﷺ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست بلاکیف اوست، مرا نیز همان چیزی

بیرون آورده که شما را بیرون آورده‌است. پس آن دو با رسول خدا ﷺ به راه افتاده و به در خانهٔ مردی از انصار رفتند. از قضا که آن مرد در خانه‌اش نبود و چون زنش رسول خدا ﷺ را دید، گفت: خوش آمدید! رسول خدا ﷺ از وی پرسیدند: فلان [شوهرت] کجاست؟ زن گفت: رفته است که برای ما-آب شیرین بیاورد. در این اثنا مرد انصاری از راه رسید و به رسول خدا ﷺ و دو یارشان نگاهی افگند و گفت: سپاس و ثنا خدای عزّوجلّ را، امروز هیچ کس میهمانانی گرامی‌تر از من ندارد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ و یارانشان را به گرمی پذیرفت و خود رفت و خوشه‌ای خرما از نخلستان آورد که در آن خرمای غوره و رسیده هر دو موجود بود و ایشان را به خوردن از آن دعوت کرد. سپس کارد را گرفت. رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: مبادا حیوان شیردهی را ذبح کنی! پس گوسفندی را برایشان ذبح کرد و از آن گوسفند و خرما خوردند و از آب شیرین هم نوشیدند و چون سیر و سیراب شدند، رسول خدا ﷺ خطاب به ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست بلاکیف اوست، یقیناً در روز قیامت از این نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیرید».

خواجه عبدالله انصاری رحمه‌الله در «کشف‌الاسرار» پیرامون تفسیر آیات: (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ...لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ) می‌گوید: «یقین را سه رکن است، علم‌الیقین، عین‌الیقین و حقّ‌الیقین، علم الیقین به سینه فرود آید، عین الیقین به سر فرود آید و حقّ‌الیقین به جان فرود آید». جرجانی می‌نویسد: «علم هر عاقلی به مرگ عبارت از علم‌الیقین است و چون فرشتگان را ببینند، آن عین‌الیقین است و چون طعم مرگ را بچشد، آن حقّ الیقین است»[1].

۱حقّ‌الیقین نیز اصطلاح قرآنی است. نگاه؛ [واقعه/ ۹۵].

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ عصر

مکّی است و دارای سه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «عصر» نامیده شد که خداوند ﷻ در مطلع آن به عصر یعنی روزگار سوگند خورده‌است به سبب آن‌که روزگار در برگیرندهٔ أعجوبه‌هایی است؛ مانند شادی و غم، سلامتی و بیماری، غنا و فقر، عزّت و ذلّت ... و نیز به سبب آن‌که عصر به اجزایی چون سال، ماه، روز، ساعت، دقیقه و ثانیه منقسم می‌شود.

فضیلت آن: راویان در بیان فضیلت این سورهٔ مبارکه نقل کرده‌اند: عمروبن‌عاص قبل از آن‌که مسلمان شود، به نمایندگی از مشرکان قریش نزد مسلیمهٔ کذّاب رفت. مسلیمه از وی پرسید: در این مدّت دیگر بر رفیق شما چه‌چیزی نازل شده‌است؟! عمروبن‌عاص ﷺ گفت: بر او سوره‌ای کوتاه امّا بسیار بلیغ نازل شده‌است. مسلیمه گفت: آن سوره چیست؟ عمرو خواند: (وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسانَ لَفِيْ خُسْر، لااِلَّذِيْنَ آمَنُواْ وَ عَمِلُوالصّالِحات، وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالْصَّبْر). مسلیمه سخت در فکر فرورفت آن‌گاه سر برداشت و گفت: بر من نیز مانند آن نازل شده‌است. عمرو به وی گفت: ممکن است آن را برایم بخوانی؟

مسلیمه شروع به خواندن کرد و گفت: «یَا وَبَرْ، یَا وَبَرْ، وَ إِنَّمَا أَنْتَ أُذْنَانَ وَ صَدَر وَ سائِرُكَ حَفْرٌ نَّقَر ــ ای وبر، ای وبر![1] تو جز دو گوش و یک سینه چیزی دیگر نیستی زیرا سایر اندامهای تو گودی و فرورفتگی است». سپس رو به عمرو کرد و پرسید: ای عمرو! این سورهٔ نازل شده بر من را چگونه می‌بینی؟ عمرو گفت: سوگند به خدا تو خوب می‌دانی که من خوب می‌دانم که تو دروغگو هستی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مسلیمهٔ کذّاب خواست تا به وسیلهٔ این هذیان با قرآن معارضه کند امّا حتّی پرستشگر بتی را نیز متقاعد و قانع ساخته نتوانست». از عبیدالله‌بن‌حفص رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: «هرگاه دو تن از اصحاب رسول خدا ﷺ با هم دیدار می‌کردند، از یک‌دیگر جدا نمی‌شدند تا آن‌که یکی از آنها بر دیگری سورهٔ عصر را تا آخر نمی‌خواند، سپس بر یک‌دیگر سلام می‌گفتند و از همدیگر جدا می‌شدند». امام شافعی رحمه الله می‌گوید: «اگر همهٔ مردم در این سوره تدبّر کنند، این سوره همهٔ آنان را می‌گنجد». هم او می‌گوید: «اگر جز این سوره هیچ سورهٔ دیگری نازل نمی‌شد، یقیناً برای مردم کافی و بسنده بود؛ زیرا این سوره دربرگیر تمام علوم قرآنی است».

وَٱلْعَصْرِ ﴿١﴾

﴿سوگند به عصر﴾ خدای سبحان از آن روی به روزگار سوگند می‌خورد که روزگار محمل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی‌ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آنها را در بستر خود می‌پروراند و شکّی نیست که این امور بر وجود صانع عزّوجلّ و بر

۱وَبَر: جانوری است از خرگوشهای سم‌دار کوهی شبیه به گربه امّا کوچکتر از آن که بزرگترین اعضای آن، دو گوش و سینهٔ وی است و دیگر اندامهای آن زشت و بدهیکل است.

یگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، سوگندخوردن خدای عزّوجلّ به روزگار، دلیل شرف و اهمیّت آن است، از این جهت در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «لاتَسُبُّو الدَّهْرَ، فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الدَّهْرُ» روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عزّوجلّ خود [آفرینندهٔ] روزگار است». امّا به قول مقاتل: مراد از «عصر» نماز عصر است از این جهت بسیاری از علما «صَلاٰة وُسْطیٰ» را به نماز عصر تفسیر کرده‌اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی ماندهٔ دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته‌است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است پس بر انسان لازم است تا به تجارتی بی‌زیان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. امّا ابن‌کثیر معنی اوّل را ترجیح داده‌است.

إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ۝٢

جواب سوگند آیهٔ قبل این است: ﴿**که بی‌گمان انسان در خُسر است**﴾ خُسر و خُسران: زیانکاری، نقصان و از بین رفتن سرمایه است. یعنی: هر انسانی که به تجارت و کار و تلاش مادّی و صرف عمر در کارهای دنیا مشغول است، در زیان و گمراهی از حق و در معرض نابودی قرار دارد و از این قاعده هیچ کس مستثنی نیست، بجز کسانی که در آیهٔ ذیل مورد استثنا قرارگرفته‌اند:

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ۝٣

﴿**مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند**﴾ یعنی: مردان و زنان

مؤمنی که در میان ایمان به خدا ﷻ و عمل صالح جمع کرده‌اند، در سودند نه در زیان زیرا کارهای دنیا آنان را به خود مشغول نساخته و برای آخرت خویش عمل کرده‌اند ﴿و﴾ مگر کسانی که ﴿**همدیگر را به حق سفارش کرده‌اند**﴾ همان حقّی که بپاخاستن برای آن، شایسته و بایسته است و آن عبارت از: ایمان به خدای عزّوجلّ و یگانگی وی و انجام دادن همهٔ چیزهایی است که حق تعالی مشروع کرده‌است و اجتناب از همهٔ چیزهایی که او از آنها نهی کرده‌است ﴿و﴾ مگر کسانی که ﴿**همدیگر را سفارش کرده‌اند به صبر**﴾ و شکیبایی در خود داری از ارتکاب نافرمانی‌های خدای عزّوجلّ، شکیبایی بر انجام فرایض وی و شکیبایی بر مقدّرات دردآور وی. پس صبر از خصلت‌های حقّی است که مؤمنان صالح باید یک‌دیگر را به آن سفارش کنند و از آنجا که صبر نسبت به دیگر خصلت‌های نیک شرف بیشتری دارد و درجهٔ آن از آنها بالاتر است و نیز از آنجا که بسیاری از بپاخاستگان برای حق، مورد دشمنی و تعدّی قرار می‌گیرند پس نیاز به صبر و شکیبایی، نیاز ملموس وارستگان مؤمن می‌باشد. بنابراین، آنها باید یک‌دیگر را به صبر و شکیبایی نیز توصیه و سفارش نمایند. امام رازی رحمه الله می‌گوید: «آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که حق امری است سنگین که رنجها و محنت‌ها با آن ملازم و همراهند. از این جهت، خداوند ﷻ آن را به سفارش یک‌دیگر به صبر پیوسته گردانید».

این‌چنین است که سورهٔ مبارکهٔ «عصر»، راه رستگاری و نجات را در چهارچیز خلاصه می‌کند؛ ایمان، عمل صالح، توصیه به حق و توصیه به صبر. امّا اسفا که در عصر ما بسیاری از مسلمین دو خصلت اخیر را ترک نموده و در دو خصلت اوّل نیز کوتاهی می‌ورزند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ هُمَزَه

مکّی است و دارای نه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «هُمَزَهْ» نام گرفت که با فرمودهٔ حق تعالی: (وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةْ) افتتاح گردیده‌است. هُمَزَهْ: کسی است که غیبت و عیبجویی مردم را نموده و با سخن، یا با فعل، یا با اشاره به آنان طعنه می‌زند.

عطاء، کلبی و سدّی در بیان سبب نزول گفته‌اند: این سوره دربارهٔ اخنس‌بن‌شریق نازل شد که به عیبجویی و غیبت مردم و بویژه رسول‌اکرم ﷺ می‌پرداخت. ابوحیّان می‌گوید: «این سوره بنابر اقوالی دربارهٔ اخنس‌بن‌شریق، یا عاص‌بن‌وائل، یا جمیل‌بن‌معمّر، یا ولیدبن‌مغیره، یا امیّه‌بن‌خلف نازل گردید. و ممکن است دربارهٔ همهٔ آنها نازل شده باشد ولی حکم آن دربارهٔ همهٔ کسانی که به این اوصاف متّصف می‌باشند، عام است زیرا در نزد اهل تحقیق و اصولیان این یک قاعدهٔ عام و کلّی است که: مخصوص بودن سبب، با عام بودن لفظ منافی نیست.

وَيۡلٞ لِّكُلِّ هُمَزَةٖ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾

﴿وای بر هر بدگوی عیبجویی﴾ یعنی: خواری، عذاب و نابودی بر هر عیبجویی باد. هُمَزَه: کسی است که رو در روی کسی به وی طعنه می‌زند امّا لُمَزَه کسی است که در پشت سر غیبت وی را می‌کند. به‌قولی دیگر: هُمَزَه کسی است که همنشینان خود را با بدزبانی آزار می‌دهد و لُمَزَه کسی است که مردم را به اشارهٔ چشم و ابرو، یا به اشارهٔ دست و سر طعنه می‌زند. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «شِرَارُ عِبَادِاللّٰهِ تَعَالی اَلْمَشَّاؤُوْنَ بِالنَّمِیْمَةِ، اَلْمُفْسِدُوْنَ بَیْنَ الْاَحِبَّةِ ﴿﴾ بدترین بندگان خدا ﷻ، سخن‌چینانِ برهم زنندهٔ رابطهٔ دوستی در میان دوستان و عیبجویان اشخاص پاک و بی‌گناه‌اند».

اَلَّذِی جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُۥ ﴿۲﴾

﴿همان که مالی گرد آورد و شماره‌اش کرد﴾ یعنی: سبب عیبجویی و طعنه‌زدن آن بدگوی طعنه زن این است که به مال گرد آوردهٔ خود دلخوش، سرمست و مغرور است و می‌پندارد که به وسیلهٔ این مال بر دیگران فضل و برتری دارد، از این جهت دیگران را کوچک و حقیر می‌پندارد.

یَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخْلَدَهُۥ ﴿۳﴾

﴿می‌پندارد که مالش او را جاوید کرده﴾ به‌طوری که هرگز نمی‌میرد! پس از بس که به مال خویش دلخوش و به آن سرمست است، نه فکر مرگ به خاطرش خطور می‌کند و نه به بعد از مرگ می‌اندیشد. به‌قولی: این آیه تعریض و کنایه از عمل صالح است. یعنی فقط عمل صالح است که صاحب خود را در حیاتی ابدی جاودان می‌کند، نه مال و ثروت همچنین علم همراه با عمل است که صاحب خود را جاودان می‌کند چنان که علی رضی الله عنه می‌فرماید: «مَاتَ خُزَّانُ الْمَالِ وَ هُمْ اَحْیَاءٌ،

وَالْعُلَمٰاءُ بٰاقُوْنَ مٰا بَقِيَ الدَّهْرُ ❁ گنج سازان مال مردند درحالی‌که هنوز در قطار زندگان به‌سر می‌برند امّا علما تا آن‌گاه که روزگار باقی است، باقی هستند».

كَلَّا لَيُنبَذَنَّ فِي ٱلْحُطَمَةِ ﴿٤﴾

﴿ولی نه﴾ یعنی: کار چنان نیست که آن انسان غافل طعنه‌زنِ از خود راضیِ مغرور می‌پندارد بلکه ﴿قطعاً در حُطَمَهْ افگنده می‌شود﴾ یعنی: او و مالش بی‌شبهه در آتشی افگنده می‌شود که همه‌چیز را در هم می‌شکند و خرد و خوار می‌کند.

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْحُطَمَةُ ﴿٥﴾

﴿و تو چه دانی که حُطَمَهْ چیست؟﴾ استفهام برای تفخیم، به تعجب‌افگندن و هولناک معرّفی کردن آتش جهنّم است، گویی آتش خردکنندهٔ جهنّم از مقولاتی است که عقل آن را درک نمی‌کند.

سپس خود در تفسیر حُطَمَهْ می‌فرماید:

نَارُ ٱللَّهِ ٱلْمُوقَدَةُ ﴿٦﴾

﴿آتش افروختهٔ الهی است﴾ یعنی: حُطَمَهْ آتش فروزان الهی است که به فرمان خدای سبحان برافروخته شده‌است.

ٱلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى ٱلْأَفْـِٔدَةِ ﴿٧﴾

﴿آتشی که بر دلها غالب شود﴾ یعنی: حُطَمَهْ آتشی است که گرمای سوزان آن به

دلها راه می‌یابد و بر دلها غالب شده و آن را می‌پوشاند. دلها را به یادآوری مخصوص کرد در حالی که آتش تمام وجود آنان را در می‌پوشاند، از آن‌رو که دل لطیف‌ترین عضو بدن است و با اندک آزاری درد سختی بر آن عارض می‌شود، یا از آن روی که دل محلّ و جایگاه مقاصد انحرافی، نیّات پلید، اخلاق و منش بد مانند کبر و کوچک شمردن اهل فضل است.

إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ ﴿٨﴾

﴿همانا آن آتش برآنان تنگاتنگ محیط است﴾ یعنی: آتش از همه سو بر دوزخیان فراگیر و درهای آن تماماً بر رویشان بسته است پس آنان از همه جهت در تنگنای آن قرار دارند و از آن بیرون آمده نمی‌توانند.

فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾

﴿در ستونهایی بالا بلند﴾ یعنی: آنان در احاطهٔ ستونهایی بلند و محکم قرارگرفته‌اند و راه گریزی ندارند. مقاتل می‌گوید: «درها بر رویشان بسته شده، سپس به میخ‌های ستون‌آسایی از آهن محکم گردانیده شده. بنابراین، نه دری بر آنان باز می‌شود و نه نسیمی از آسایش برآنان می‌وزد». یا مراد ستونهای بالابلندی از آتش است.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ فیل

مکّی است و دارای پنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «فیل» نامیده شد که با یادآوری از داستان اصحاب فیل افتتاح شده‌است. داستان اصحاب فیل به اختصار این است که: در یمن حکمفرمایی بود به نام ابرهه‌بن‌صباح اشرم که از سوی نجّاشی پادشاه حبشه منصوب شده بود. آن حکمران کلیسای زیبا و بزرگی به نام «قلّیس» در یمن بنا کرد با این هدف که مردم را از حجّ کعبه به سوی آن کلیسا برگرداند. پس مرد اعرابی‌ای از قبیلهٔ کنانه شبانگاه در آن کلیسا مدفوع کرد و آن را ملوّث ساخت. این کار، سبب خشم ابرهه گردید و سوگند خورد که کعبه را ویران می‌کند. امّا در واقع او با این بهانه می‌خواست مکّه را فتح نموده و یمن را با شام متّصل گرداند و ساحهٔ قلمرو نصرانیّت را توسعه دهد.

پس لشکری گران با فیل‌های مهیبی آماده کرد و رو به مکّه نهاد تا به موضعی به نام «مغمّس» در نزدیکی مکّه رسید. لشکر ابرهه که به مکّه نزدیک شد، او به چپاول اموال اعراب فرمان داد و در میان آن اموال دویست شتر از عبدالمطّلب‌بن‌هاشم جدّ رسول‌اکرم ﷺ وجود داشت. سپس پیکی را نزد بزرگترین

و شریف‌ترین فرد قریش فرستاد. مردم، عبدالمطّلب را به او معرّفی کردند و او پیغام ابرهه به مردم مکّه را به عبدالمطّلب رسانید. ابرهه در آن پیغام اعلام کرده بود که برای جنگ با آنان نیامده‌است بلکه آمده‌است تا کعبه را ویران کند. عبدالمطّلب در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند که نه ما با ابرهه سر جنگ داریم و نه ما را بدین کار نیرو و توانی است، این بیت‌الحرام الهی و خانهٔ خلیل وی ابراهیم علیه السلام است پس اگر خداوند ﷻ آن را از هجوم شما باز دارد، این خانه و حرم اوست و اگر هم راه را بر شما باز کند تا آن را ویران کنید، او می‌داند و خانه‌اش زیرا سوگند به ذات او که ما توان دفاع از خانه‌اش را نداریم. نمایندهٔ ابرهه گفت: پس بیا با من نزد ابرهه برویم. از آن سوی دیگر مکّیان کار را بزرگ پنداشته از این خبر سخت تکان خوردند و قصد نبرد با ابرهه را کردند امّا دیدند که تاب رویارویی با لشکر عظیم وی را ندارند لذا ناگزیر به کوه‌ها پناه بردند و ناظر صحنه بودند که چه روی خواهد داد.

عبدالمطّلب نزد ابرهه رفت و او تحت تأثیر هیبت و شخصیّت وی که مردی تنومند و نیکومنظر بود، قرار گرفت و از وی خواست که نیاز خویش را بگوید. عبدالمطّلب گفت: نیاز من این است که پادشاه دویست شتری را که از من گرفته است، باز پس دهد. ابرهه تعجّب کرد و گفت: چگونه است که دربارهٔ شتران خود با من سخن می‌گویی امّا دربارهٔ خانه‌ای که دین تو و دین پدران توست و من برای ویران کردن آن آمده‌ام، هیچ سخنی نمی‌گویی؟ عبدالمطّلب در پاسخ وی گفت: من صاحب این شتران هستم امّا خانهٔ کعبه نیز از خود صاحبی دارد که یقیناً تو را از آن باز خواهد داشت. ابرهه گفت: چنین نیست، من کعبه را ویران می‌کنم. عبدالمطّلب گفت: بسیار خوب؛ این تو و این هم کعبه. سپس از نزد وی بازگشت و آن‌گاه با شماری از افراد قریش به در خانهٔ کعبه آمد و حلقهٔ در را گرفت و به زاری به بارگاه خداوند ﷻ دعا کرد که این غائله را از کعبه دفع نماید.

لشکر ابرهه به سوی مکّه پیشروی کرد و وارد مکّه شد، همراه وی فیل بزرگی به

نام «محمود» بود که هرگاه او را به سوی حرم می‌راندند زانو بر زمین می‌افگند و جلو نمی‌رفت امّا چون روی او را به سوی یمن، یا سایر جهات می‌چرخاندند، به تاخت می‌دوید.

روز بعد درحالی‌که عبدالمطّلب مشغول دعا بود، مشاهده کرد که پرندگانی از جانب دریا و از سمت یمن ظاهر شده‌اند و با هر پرنده‌ای سنگریزه‌هایی بود که آنها را با منقارها و چنگالهای خویش حمل می‌کرد. عبدالمطّلب گفت: به خدا سوگند که این‌ها پرندگانی‌اند عجیب که نه از سرزمین نجد اند و نه از سرزمین تهامه! پس آن پرندگان سنگریزه‌ها را بر سر لشکر ابرهه فروریختند به طوری‌که هیچ سنگی به احدی اصابت نمی‌کرد مگر این‌که او را نابود می‌ساخت. لشکر ابرهه فرارکنان به سوی یمن گریختند، آنها در راه می‌افتادند و هلاک می‌شدند. ابرهه خود نیز مورد اصابت یکی از آن سنگها قرارگرفت پس سر انگشتانش یکی‌یکی افتاد و گوشت تنش فروریخت تا این‌که او را به صنعا بردند و در آنجا به بدترین مرگ هلاک شد.

این شکست در تاریخ و در میان اعراب اثر بس بزرگی داشت به‌طوری که پس از آن، مردم قریش را بزرگ پنداشتند و گفتند: ایشان اهل الله هستند زیرا خداوند ﷻ از جایشان جنگید و دشمن را از ایشان باز داشت. بدین‌سان بود که این جریان بر بزرگداشت خانهٔ کعبه و ایمان مردم به جایگاه آن در نزد خداوند ﷻ افزود. آری! خداوند ﷻ خواست تا با این رویداد، عظمت خانه‌اش را به جهانیان نشان داده و امّت عرب را برای حمل رسالت اسلام به سوی همهٔ عالم آماده گرداند.

شایان ذکر است که این رویداد مهمّ تاریخی در سال تولّد رسول اکرم ﷺ (۵۷۰ م) واقع شد. یعنی فاصلهٔ میان بعثت رسول‌اکرم ﷺ و آن سال که به سال فیل معروف گردید، چهل سال بود به‌طوری که در هنگام بعثت ایشان نیز هنوز جمعی در مکّه زنده بودند که واقعهٔ فیل را به چشم سر مشاهده کرده‌بودند. پس این واقعه در حقیقت از مقدّمات نبوّت آن حضرت ﷺ بود.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَٰبِ ٱلْفِيلِ ﴿١﴾

﴿آیا ندیدی ؟ ﴾ استفهام به معنای اثبات است زیرا همزۀ استفهام چون بر سر «لَمْ» درآید ، به ایجاب تبدیل می‌شود چراکه «لَمْ» حرف نفی است و از آنجا که استفهام نیز استفهام انکاری می‌باشد پس نفی بر سر نفی آمده‌است و چون نفی بر سر نفی بیاید ، آن را به ایجاب تبدیل می‌کند . لذا معنی این است : ای محمّد ﷺ ! تو دانسته‌ای . و هرچند آن حضرت ﷺ شاهد واقعۀ فیل نبودند ولی آثار آن را مشاهده کرده و اخبار آن را نیز به تواتر شنیده بودند پس گویی آن را دیده‌اند . آری ! آیا ندیدی و ندانسته‌ای ﴿که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟ ﴾ یعنی : با پیلدارانی که قصد تخریب کعبه را داشتند . حاصل معنی این است : ای محمّد ﷺ ! تو و نیز مردم هم‌عصرت داستان اصحاب فیل را دیده یا دانسته‌اید و از این حقیقت که خداوند ﷻ با آنان چه کرد ، باخبرید پس دیگر چرا قومت ایمان نمی‌آورند ؟

آری ! فرستادن پرندگان ابابیل ، آیتی اعجازی از آیات الهی و دلیل آشکاری بر قدرت ، علم و حکمت آفریدگار و بر شرف و برتری محمّد ﷺ بود . شایان ذکر است که پیش فرستادن معجزات قبل از بعثت پیامبر به عنوان اعلام تأسیس نبوّت وی ، جایز است از این جهت نقل است که قبل از بعثت ، ابری نیز همه جا رسول خدا ﷺ راسایه‌بانی می‌کرد .

به این ترتیب ، خدای عزّوجلّ به عنوان اعلامی بر نبّوت آن حضرت ﷺ ، دشمنان خود را با ضعیف‌ترین لشکریان خویش که پرندگان کوچک‌اند و عادتاً کشنده نمی‌باشند ، نابود گردانید .

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿٢﴾

﴿آیا نیرنگشان را بی‌اثر نساخت؟ ﴾ یعنی : آیا حق تعالی مکر و نیرنگ اصحاب

فیل در تخریب کعبه و روا شمردن تجاوز به حریم اهل آن را تباه و بی‌اثر نگردانید؟ به طوری که نه به خانه رسیدند و نه به هدفی که نیرنگ‌شان را برای آن سازمان داده بودند بلکه خداوند ﷻ هلاک‌شان گردانید؟ پس ای پیامبر! وقتی قومت این امر را دانستند، دیگر چرا از فرود آمدن مجازات الهی بر خود بیمناک نیستند درحالی‌که به رسالتت و کتاب ما کفر می‌ورزند و مردم را از ایمان باز می‌دارند؟.

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿۳﴾

﴿**و بر سر آنان دسته دسته پرندگانی ابابیل فرستاد**﴾ که پی‌درپی، از اینجا و آنجا در گروه‌هایی بر سر آنان بمباردمان می‌کردند. نقل است که آنها پرندگان سیاه‌رنگی بودند که از جانب دریا آمدند و با هر پرنده‌ای سه سنگ بود؛ دو سنگ در چنگال آن و سنگی در منقار آن پس آن سنگها بر هیچ چیزی نمی‌خورد مگر این‌که آن را در هم می‌شکست و خرد و نابود می‌گردانید.

تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿۴﴾

﴿**بر آنان سنگریزه‌هایی از سنگ‌گِل فرو می‌انداختند**﴾ مفسّران گفته‌اند: آن پرندگان حامل سنگریزه‌هایی از گِل بودند که کوچکتر از نخود و بزرگتر از عدس بود و با آتش جهنّم پخته شده و در آنها نامهای لشکریان ابرهه نوشته شده بود پس چون سنگریزه‌ای از آنها بر یکی از آنان اصابت می‌کرد، از تن وی آبله‌ای کشنده بیرون می‌شد.

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ﴿۵﴾

﴿پس سر انجام آنان را مانند کاه نیمه جویده گردانید﴾ یعنی: مانند برگ کاهی که چهارپایان آن را می‌خورند و بعد از خوردنشان نیمه پرزه‌هایی از آن به زیر آخور می‌افتد. به‌قولی معنی این است: همچون برگی گردیدند که چهارپایان آن را خورده‌اند و فقط کاه آن باقی مانده‌است. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده‌است که رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه فرمودند: «خداوند ﷻ فیل را از مکّه باز داشت و پیامبر خود و مؤمنان را بر آن مسلّط گردانید امّا بدانید که امروز حرمت آن بدان بازگشته است همچون حرمت آن در دیروز، هان! آن کس که حاضر است به غایب ابلاغ کند».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ قریش

مکّی است و دارای چهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «قریش» نامیده شد که خداوند ﷻ در آن از نعمت‌های خود بر قریش یادآوری کرده‌است. و سورهٔ «ایلاف» نیز نامیده می‌شود.

لِإِيلَـٰفِ قُرَيۡشٍ ﴿١﴾

﴿**برای الفت دادن قریش**﴾ الفت دادن قریش قبیلهٔ پیامبر ﷺ این بود که چون در دوران جاهلیّت به سفرهای تجارتی می‌رفتند، در راه مورد غارت و هجوم قبایل دیگر قرار نمی‌گرفتند زیرا اعراب می‌گفتند: قریش اهل خانهٔ خدای عزّوجلّ هستند و باید حرمت آنها را نگاه داشت. لذا خدای عزّوجلّ به قریش دستور داد تا به سبب الفت و ایمنی‌ای که در دو سفر تجارتی زمستانی و تابستانی خود از آن برخوردارند، خداوند ﷻ را شکر بگزارند زیرا او هر دو سفر را مورد الفت آنان قرار داد و برایشان آسان گردانید.

قریش، نام مجموعهٔ قبایلی از نسل نضربن‌کنانه است که از صیغهٔ تصغیر «قرش» برگرفته شده زیرا قرش حیوان بزرگ جثّه‌ای از آبزیان است که به کشتی‌ها حمله‌ور می‌شود. قبیلهٔ قریش را از آن روی به حیوان قرش تشبیه کردند که آن حیوان، جانداران آبزی دیگر را می‌خورد در حالی که خود از دریده‌شدن مصون و بر دیگران چیره‌است و کسی بر آن غالب شده نمی‌تواند. ولی ابوحیّان می‌گوید: «وجه نامگذاری قریش به این نام این است که تقریش به معنای تجمّع است و قریش بعد از آن‌که پراکنده بودند، جمع شدند و قصیّ‌بن‌کلاب آنان را در حرم جمع کرد».

إِۦلَٰفِهِمۡ رِحۡلَةَ ٱلشِّتَآءِ وَٱلصَّيۡفِ ﴿٢﴾

﴿الفتشان هنگام سفر زمستان و تابستان﴾ سفر زمستانی قریش به سوی یمن بود زیرا سرزمین یمن گرمسیر است و سفر تابستانی آنان به سوی شام؛ زیرا شام سرزمینی است سردسیر. شایان ذکر است که قریش در مکّه به وسیلهٔ تجارت زندگی می‌گذراندند پس اگر این دو کوچ تجارتی نمی‌بود، امکان اقامت در مکّه برایشان وجود نداشت و اگر مجاورتشان در کنار خانهٔ کعبه وسیلهٔ تأمین امنیّت‌شان نمی‌شد، آنان قادر به انجام هیچ‌گونه کار و فعّالیّتی نبودند.

محمّدبن‌اسحاق تصریح می‌کند که این سوره به ماقبل خود متعلّق است زیرا معنی در نزد وی این است: ما برای الفت دادن قریش و حفظ اجتماع ایمن و مطمئنّشان در شهر مکّه و الفتشان در سفرهایشان، فیل را از مکّه بازداشته و اصحاب فیل را نابود کردیم.

فَلۡيَعۡبُدُواْ رَبَّ هَٰذَا ٱلۡبَيۡتِ ﴿٣﴾

﴿**پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند**﴾ یعنی: اگر قریش حق تعالی را به خاطر سایر نعمتهایش به‌یگانگی پرستش نکردند، باید او را به خاطر این نعمت مخصوص که ذکر شد، پرستش کنند. اعلام این حقیقت به قریش از سوی خدای سبحان که او پروردگار خانهٔ کعبه است، در واقع اعلام بیزاری وی از بتان است زیرا قریش بتان را پرستش می‌کردند لذا حق تعالی آنان را متوجّه این حقیقت گردانید که به وسیلهٔ این خانه که پروردگار آن لاشریک است، بر سایر اعراب شرف و برتری پیدا کرده‌اند پس باید از کفران نعمت بپرهیزند و شرک نیاورند. امام رازی رحمه الله می‌گوید: «بدان‌که نعمت دادن بر دو قسم است؛ یکی: با دفع‌نمودن ضرر و دیگری با جلب‌نمودن منفعت؛ و از آنجا که دفع ضرر از جلب منفعت مهمتر و مقدّم‌تر است، بدین جهت خداوند جل جلاله نعمت دفع ضرر را در سورهٔ فیل و نعمت جلب منفعت به‌سویشان را در این سوره ذکر کرد و با توجّه دادنشان به این دو نعمت عظیم، آنان را به عبادت خویش فرمان داد تا این عبودیّت، شکری در برابر این نعمت‌ها باشد.

ٱلَّذِيٓ أَطۡعَمَهُم مِّن جُوعٖ وَءَامَنَهُم مِّنۡ خَوۡفِۭ ﴿٤﴾

﴿**همان که در گرسنگی غذایشان داد**﴾ یعنی: حق تعالی قریش را به سبب آن دو سفر غذا داد و آنان را از گرسنگی شدیدی که در آن به‌سر می‌بردند، رهانید ﴿**و از بیم و ترس ایمنشان گردانید**﴾ زیرا در آن زمان اعراب یک‌دیگر را غارت کرده و به‌اسارت می‌گرفتند امّا قریش به سبب مجاورت خانهٔ خدا جل جلاله از این حملات و غارتگریها ایمن بودند چنان که حق تعالی آنان را از ترس هجوم سپاه حبشه و لشکر فیل نیز ایمن گردانید پس باید به شکر این همه نعمت، فقط او را به عبادت یگانه گردانند و بجز او، بتان را شریک و همتا قرارنداده و به پرستش نگیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «بدین جهت است که هر کس به این فرمان الهی لبّیک گفت، ایمنی دنیا

و آخرت هر دو برایش جمع شد و هر کس این فرمان حق تعالی را عصیان کرد ، هر دو امنیّت از وی سلب گردید چنان که آیات (۱۱۲ ـ ۱۱۳) از سورهٔ نحل بر این معنی ناظر است » . در **حدیث شریف** به روایت اسماءبنت‌یزیدبن‌سکن انصاری رضی‌الله‌عنها آمده‌است که رسول خدا ﷺ سورهٔ : (لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ...) را تلاوت نموده سپس فرمودند : « ای گروه قریش ! وای بر شما ! پروردگار این خانه‌ای را عبادت کنید که شما را از گرسنگی اطعام و از ترس و هراس ایمن گردانید » .

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ماعون

مکّی است و دارای هفت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «ماعون» نامیده شد که خدای عزّوجلّ در آخر آن کسانی را که اسباب و آلات منزل را از دیگران بازداشته و آن را به عاریت نمی‌دهند، نکوهش نموده‌است. این سوره «دِیْن» نیز نامیده می‌شود به سبب نکوهش کسانی که دین؛ یعنی جزای اخروی را منکرند.

به قول جمهور، این سوره مکّی است امّا به قول ابن‌عبّاس و قتاده مدنی می‌باشد. هبة الله مفسّر نابینا در بیان **سبب‌نزول** آن گفته است: نصف این سوره در مکّه دربارهٔ عاصی‌بن‌وائل و نصف آن در مدینه در بارهٔ عبدالله‌بن‌ابیّ منافق نازل شده‌است.

أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ ﴿١﴾

﴿آیا کسی را که جزا را دروغ می‌خواند، دیدی؟﴾ یعنی: آیا کسی را که حساب و کتاب آخرت را انکار می‌کند، شناختی؟ این استفهام برای برانگیختن تعجّب و در

عین حال جهت تشویق شنونده به شناخت امری است که بعد از آن بیان می‌شود.

در بیان **سبب‌نزول** اقوال چندی آمده‌است؛ ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «این آیه دربارهٔ عاصی‌بن‌وائل سهمی نازل گردید». امّا سدّی می‌گوید: «این آیه دربارهٔ ولیدبن‌مغیره نازل شد». به قولی: این آیه دربارهٔ ابوجهل نازل شد که وصیّ یتیمی بود پس آن یتیم با تنی برهنه نزدش آمد و از وی مال خود را طلب کرد امّا او یتیم را از خود راند. ابن‌جریح می‌گوید: «این آیه دربارهٔ ابوسفیان نازل گردید که در هر هفته شتری می‌کشت در این حال یتیمی از وی چیزی خواست امّا او آن یتیم را با چوبدست خود راند».

فَذَٰلِكَ ٱلَّذِي يَدُعُّ ٱلۡيَتِيمَ ﴿٢﴾

﴿**این همان کس است که یتیم را به سختی می‌راند**﴾ یعنی: اگر جویای این شخص منکر روز جزا بشوی، یا در اوصاف و خصوصیّاتش تأمّل کنی، او همان کسی است که یتیم را به شدّت می‌راند و حقّش را به وی نمی‌دهد. گفتنی است که اعراب جاهلیّت به‌طور کلّ، به زنان و کودکان میراث نمی‌دادند.

وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ ﴿٣﴾

﴿**و به طعام دادن مسکین ترغیب نمی‌کند**﴾ یعنی: این شخص منکر روز جزا، همان کس است که نه خود به سبب بخل و آزی که دارد، مساکین را اطعام می‌کند و نه خانوادهٔ خود یا دیگران را بر این کار برمی‌انگیزد.

فَوَيۡلٞ لِّلۡمُصَلِّينَ ﴿٤﴾

الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿۵﴾

﴿**پس وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافلند**﴾ و به آن اهمّیّتی نمی‌دهند به‌طوری‌که اگر نماز بگزارند، از نماز خود امید ثوابی را نمی‌برند و در برابر ترک آن نیز از سجازاتی بیم ندارند همچنین آنان از نماز غافلند تا وقت آن از دست برود پس اگر با مؤمنان باشند، به ریا نماز می‌خوانند امّا اگر با مؤمنان نبودند، نماز نمی‌خوانند. حق تعالی فرمود: (عَنْ صَلاتِهِمْ سٰاهُوْن ﴿از نماز خویش غافلند) و نفرمود: «فِيْ صَلاتِهِمْ سٰاهُوْن ﴿در نماز خویش غافلند» زیرا سهو و غفلت در اثنای نماز، آمرزیده و بخشوده‌است چراکه این سهو غیر اختیاری می‌باشد. پس عبارت: (عَنْ صَلاتِهِمْ سٰاهُوْن) به این معنی است که آنان با به تأخیر انداختن وقت نماز، یا با خواندن آن به بی‌مبالاتی، از نماز خویش غافلند. یا مراد بی‌نمازانی‌اند که از نماز خویش غافلند. امّا چنان‌که گفتیم؛ سهو در نماز در تحت تکلیف داخل نمی‌شود چراکه امری غیر اختیاری است و ثابت شده‌است که رسول خدا ﷺ خود در نماز سهو نمودند و برای کسی که در نماز سهو می‌کند، سجدهٔ سهو را مشروع کردند. همچنین صحابه در نماز سهو می‌کردند. ابن‌کثیر نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ در پاسخ سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه که از ایشان پرسید: «عَنْ صَلاتِهِمْ سٰاهُوْن» چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «کسانی که نماز را از وقت آن به تأخیر می‌اندازند».

ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «این آیه دربارهٔ منافقانی نازل شد که وقتی مؤمنان حاضر می‌بودند، از روی ریا و خودنمایی نماز می‌خواندند امّا وقتی مؤمنان غایب می‌بودند، نماز را ترک می‌کردند همچنین آنان از عاریت‌دادن اشیا و وسایل ضروری منزل به مؤمنان خودداری می‌کردند.

الَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ ﴿۶﴾

﴿آنان که ریا می‌کنند﴾ یعنی: به علاوهٔ آن‌که آنان از نماز خود غافلند، در همان نمازهایی نیز که می‌خوانند، ریاکاری می‌کنند. یا آنان در هر عمل از اعمال نیکی که انجام می‌دهند، ریاکاری می‌کنند تا مردم آنان را بستایند. گفتنی است که حقیقت ریا، طلب منافع دنیا به وسیلهٔ عبادت و طلب منزلت در دلهای مردم است. البتّه پرهیز از ریا دشوار است مگر برای کسی که به نفس خود ریاضت و سختی بچشاند و آن را به اخلاص وا دارد به همین جهت رسول خدا ﷺ در **حدیث شریف** فرموده‌اند: «اَلرِّیاءُ اَخْفیٰ مِنْ دَبِیْبِ النَّمْلَةِ السَّوْداءِ فِي اللَّیْلَةِ المُظْلَمَةِ عَلَی المِسْحِ الاَسْوَدِ ❁ ریا پوشیده‌تر از خزیدن موری سیاه در شبی تاریک بر پلاس سیاهی است».

ریا انواعی دارد که از آن جمله‌است:

۱ ـ نیکو جلوه‌دادن شخصیّت و هیأت خود به قصد حبّ جاه و ثنا و ستایش مردم.

۲ ـ پوشیدن جامهٔ کوتاه، یا خشن تا به این وسیله در دنیا و در نظر مردم به هیأت و هیبت زهد درآید.

۳ ـ ریا کردن با گفتار به وسیلهٔ اظهار خشم بر اهل دنیا و اظهار تأسّف بر آنچه که از خیر و طاعت از او فوت می‌شود.

۴ ـ نشان دادن نماز و صدقهٔ خود به دیگران، یا نیکو آراستن نماز در پیش چشم مردم.

فرق در میان منافق و ریاکار این است که: منافق آشکار کنندهٔ ایمان و پنهان کنندهٔ کفر است در حالی‌که ریاکار: آشکار کنندهٔ خشوعی است که در قلب وی وجود ندارد؛ تا کسی که این خشوع ظاهری او را می‌بیند، او را متدیّن و خداترس بپندارد و در حقّش ارادتی به‌هم رساند. علما گفته‌اند: نشان دادن عمل نیک به دیگران اگر با هدف برانگیختنشان به پیروی از خود، یا به انگیزهٔ نفی تهمت از خود باشد، باکی ندارد.

وَيَمۡنَعُونَ ٱلۡمَاعُونَ ﴿٧﴾

﴿**و آنان که ماعون را باز می‌دارند**﴾ مَـاعُوْن: نـام چـیزهایی است کـه مـردم بـه یک‌دیگر عاریت می‌دهند، از قبیل بیل، کلنگ، دلو، دیگ، آب، نمک و آتش که عادتاً از کسی بازداشته نمی‌شود و غنی و فقیر هر دو ـ در غالب حالات آنهارا می‌طلبند و بر درخواست کنندهٔ آنها نیز هیچ سرزنشی متوجّه نمی‌شود بلکه بازدارندهٔ آن مورد ملامت و سرزنش است چنان که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «سه چیز بازداشته نمی‌شوند: آب، آتش و نمک». از همین باب است این‌که همسایه‌ات از تنورت نانی طلب کند، یا روز و نصف روزی کالای خود را نزدت بگذارد.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ کوثر

مکّی است و دارای سه آیه است.

این سوره به قول مشهور و قول جمهور مفسّران، مکّی است. امّا حسن، عکرمه و قتاده گفته‌اند که سورهٔ کوثر مدنی است و رأی ابن‌کثیر نیز همین است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «کوثر» نام گرفت که با آیهٔ: (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) افتتاح شده‌است. تفسیر «کوثر» در **حدیث‌شریف** ذیل به روایت انس‌بن‌مالک رضی الله عنه چنین بیان شده‌است: «رسول خدا ﷺ به خواب سبکی فرورفته بودند سپس تبسّم‌کنان سرشان را از خواب برداشتند و خطاب به اصحاب گفتند: آیا می‌دانید که دلیل تبسّمم چه بود؟ یا اصحاب از ایشان دلیل تبسّمشان را پرسیدند. فرمودند: همینک بر من سوره‌ای نازل شد. سپس به تلاوت آن پرداختند تا سوره را ختم نمودند. سپس از اصحاب خود پرسیدند: آیا می‌دانید که کوثر چیست؟ اصحاب گفتند: خدا ﷻ و رسولش داناترند. فرمودند: کوثر نهری است که خدای عزّوجلّ در بهشت به من عطا کرده‌است و بر آن خیری است بسیار، امّتم در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و ظروف آن به شمارهٔ ستارگان است پس بنده‌ای از آن ربوده می‌شود و من می‌گویم: پروردگارا! آخر او از امّت

من است. امّا به من می‌گویند: تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند؟».

ابن‌ابی حاتم از سدّی در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌است که گفت: قریش به کسی که پسرانش می‌مرد، می‌گفتند: فلان بی‌سرانجام و بلاعقب است! پس چون قاسم، یا ابراهیم فرزند رسول خدا ﷺ درگذشت، عاصی‌بن‌وائل گفت: «بَتَرَ مُحَمَّدٌ ۞ محمّد بلاعقب گردید». سپس این سوره در ردّ سخنشان نازل گردید.

و در بیان سبب نزول آن روایات دیگری نیز نقل شده‌است امّا مفادّ همهٔ آنها این است که مشرکان رسول اکرم ﷺ و پیروانشان را ضعیف و حقیر می‌شمردند و به مرگ اولاد ذکورشان ــ قاسم در مکّه و ابراهیم در مدینه ــ خوشحال بوده و از درگیرشدن مؤمنان با حوادث سخت یا محنت‌بار شادمانی می‌کردند پس این سوره نازل شد تا اعلام کند که رسول خدا ﷺ نیرومند و پیروز و پیروانشان غالب اند و مرگ فرزندان به هیچ‌وجه از شأن ایشان کم نمی‌کند و این دشمنان پیامبر ﷺ اند که در نهایت بلا عقب می‌باشند زیرا از آنان هیچ نام و آوازهٔ نیکی باقی نمی‌ماند.

إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ ﴿١﴾

﴿همانا ما به تو کوثر عطا کردیم﴾ کوثر ــ چنان‌که بیان شد ــ نهری در بهشت است که خدای عزّوجلّ آن را به مثابهٔ کرامت و گرامیداشتی برای پیامبر خویش ﷺ و امّتشان قرار داده‌است. کوثر در لغت: خیری است که در منتهای بسیاری و فراوانی قرار داشته باشد بنابراین، این کلمه شامل هر خیری می‌شود که به رسول اکرم ﷺ عنایت گردیده‌است، اعم از حوض کوثر و دیگر خیرها و برکت‌ها. به‌قولی: کوثر قرآن است. به قولی دیگر: کوثر، کثرت اصحاب و امّت آن حضرت ﷺ است. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «کوثر نهری در بهشت است که هر دو لبهٔ آن از طلا و بستر آن درّ و یاقوت است، خاک آن پاکیزه‌تر و خشبوتر از مشک و آب آن شیرین‌تر از عسل و سپیدتر از برف است». یا کوثر حوض

رسول‌اکرم ﷺ در موقف محشر است چنان‌که در حدیث متقدّم به روایت انس رضی الله عنه گذشت. شایان ذکر است که این دو قول، صحیح‌ترین اقوال در این رابطه می‌باشد بنابراین، کوثر هم نهری است در بهشت، هم حوضی است که امّت آن حضرت ﷺ در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و هم خیری است که به آن حضرت ﷺ عنایت شده‌است که این معنی، همهٔ اقوال فوق را دربر می‌گیرد.

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنْحَرْ ﴿٢﴾

﴿پس برای پروردگارت نماز بگزار﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! چنان‌که به تو در دنیا و آخرت خیر بسیار داده‌ایم پس به شکرانهٔ این نعمت‌ها خالصانه برای ما بر نمازهای فرض خویش مداومت کن ﴿و قربانی کن﴾ برای رضای ما و به‌نام ما، نه مانند بت‌پرستان که برای غیر ما قربانی می‌کنند. و کسانی از مشرکان بودند که برای غیر خداوند ﷻ نماز گزارده و برای غیر وی قربانی می‌کردند لذا خداوند ﷻ به پیامبرش فرمان داد که نماز و قربانی‌اش باید خالصانه برای وی باشد. قتاده، عطاء و عکرمه می‌گویند: مراد از «وَٱنْحَرْ» ادای نماز عید اضحی و ذبح قربانی در آن است. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مراد از نحر، ذبح حیوانات هدیه و قربانی در حجّ و مناسک می‌باشد». ابن‌کثیر در این باره حدیثی را نیز نقل کرده‌است.

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ ﴿٣﴾

﴿بی‌گمان دشمنت خود ابتر است﴾ یعنی: بدون شک، این دشمن توست که از هر دو خیر دنیا و آخرت بریده، بلاعقب و بی‌سرانجام است. یا این دشمن توست که از وی بعد از مرگش نام و آوازهٔ نیکی باقی نمی‌ماند. چنان‌که گفتیم؛ در جاهلیّت به کسی از مردان که فرزند مذکّری نداشت، ابتر می‌گفتند. حسن بصری رحمه الله

می‌گوید: «مراد مشرکان از ابتر بودن پیامبر ﷺ این بود که ایشان قبل از آن‌که به هدف نهایی خود برسند، در نیمه راه دعوت ناکام می‌مانند امّا خداوند ﷻ در اینجا روشن ساخت که این دشمنان پیامبر ﷺ اند که ناکام و بی نام و نشان می‌مانند».
امام رازی رحمه الله می‌گوید: «این سوره مانند تتمّه‌ای برای سوره‌های ماقبلش و همچون اصل و پایه‌ای برای سوره‌های ما بعدش می‌باشد».

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ کافرون
مکّی است و دارای شش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «کافرون» نام گرفت که خداوند ﷻ در آن به پیامبرش حضرت محمّد ﷺ دستور داده‌است تا کافران را به پیامی که متضمّن توحید و اعلام برائت از شرک و استقلال عبادی مسلمین است، مخاطب گرداند. در احادیث شریف آمده‌است که آن حضرت ﷺ این سوره و سورهٔ (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدْ) را در دو رکعت بعد از طواف، در دو رکعت بامداد، در دو رکعت بعد از مغرب و در نماز وتر خوانده‌اند و آن را «ربع» قرآن نامیده‌اند. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که در بستر خوابت جای گرفتی، سورهٔ: (قُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُوْن) را تا آخر آن بخوان زیرا این سوره برائتی از شرک است».

واحدی نیشابوری در بیان سبب‌نزول روایت کرده‌است: این سوره دربارهٔ گروهی از قریش نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند. ای محمّد! به تو پیشنهادی داریم؛ بیا تو از دین ما پیروی کن و ما از دین تو پیروی می‌کنیم، به این ترتیب که تو مدّت یکسال خدایان ما را پرستش کن و ما مدّت یکسال خدای تو را

می‌پرستیم پس اگر چنان باشد که آنچه تو به همراه آورده‌ای، از آیین و رسم و راه ما بهتر باشد، به این ترتیب ما در آن با تو مشارکت یافته و بهره‌مان را از آن برگرفته‌ایم امّا اگر چنان باشد که رسم و راه ما از آیین تو بهتر باشد، تو در کار ما شریک گردیده و بهره‌ات را از آن برگرفته‌ای! رسول خدا ﷺ فرمودند: پناه بر خدای سبحان که من دیگری را با وی شریک گردانم. همان بود که خداوند ﷻ این سوره را نازل کرد. پس رسول خدا ﷺ صبحگاه آن به مسجدالحرام رفتند و در حالی‌که اشراف قریش در آنجا بودند، این سوره را تا آخر برآنان خواندند. بعد از آن، دیگر قریش از رسول خدا ﷺ مأیوس گردیدند.

قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْكَـٰفِرُونَ ﴿١﴾

لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾

﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ **﴿ای کافران؛ آنچه شما می‌پرستید من نمی‌پرستم﴾** یعنی: آنچه را که شما در مورد پرستش بتان از من می‌خواهید، انجام نمی‌دهم و من هم اکنون در حال حاضر پرستندهٔ خدایان شما نیستم.

وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ﴿٣﴾

﴿و نه شما می‌پرستید آنچه من می‌پرستم﴾ یعنی: شما نیز تا آن‌گاه که بر شرک و کفرتان قرارداشته‌باشید، پرستندهٔ خدایی که من می‌پرستم نیستید.

وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ ﴿٤﴾

﴿و نه آنچه را شما می‌پرستید من پرستش خواهم کرد﴾ یعنی: من هرگز در آیندهٔ عمر خود نیز خدایانی را که شما می‌پرستید، نمی‌پرستم.

وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ ۝٥

﴿و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه را من می‌پرستم﴾ یعنی: همچنین شما در بقیّهٔ عمر خود هرگز خدا ﷻ را پرستش نخواهید کرد تا آن‌گاه که بر کفر و انکار و پرستش بتان قرار داشته باشید زیرا پرستش خداوند ﷻ همراه با شریک آوردن به وی، مردود و غیر قابل اعتبار می‌باشد.

یک وجه دیگر در تفسیر آیهٔ کریمه که از نظر بعضی دقیق‌تر می‌باشد، این است که گفته شود: آیات (۳ ـ ۲) بر اختلاف در معبودی که مورد پرستش قرار می‌گیرد، دلالت می‌کند زیرا معبود رسول خدا ﷺ خدای یگانه است و معبود مشرکان بتان و خدایان باطل امّا دو آیهٔ (۵ ـ ۴) بر اختلاف در خود عبادت و پرستش دلالت می‌کند زیرا عبادت رسول خدا ﷺ عبادتی است خالص برای خداوند ﷻ که هیچ شائبهٔ شرکی در آن وجود ندارد و هیچ غفلتی از معبود در آن سراغ نمی‌شود درحالی‌که عبادت مشرکان همه به شرک آلوده‌است پس این دو نوع عبادت هرگز با هم جمع نمی‌شود. به‌قولی دیگر: در این آیات تکرار است، مراد از تکرار تأکید می‌باشد و فایدهٔ تأکید این است که طمع کفّار از این امر که رسول خدا ﷺ خواستهٔشان را در عبادت خدایانشان بپذیرند، به کلّی قطع گردد.

لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ ۝٦

﴿دین شما برای خودتان و دین من برای خودم﴾ یعنی: اگر شما به دین خویش راضی هستید، بدانید که من نیز به دین خویش راضی هستم پس قطعاً بدانید که دین

شرک آلود شما از آنِ خود شماست و از شما به من تجاوز نمی‌کند و دین توحیدی من نیز محدود به خودم می‌باشد و شما را با این باورهای شرک‌آلودتان بدان راهی نیست. بیضاوی می‌گوید: «بنابراین، در آیهٔ کریمه معنی اجازه دادن کفر، یا منع از جهاد وجود ندارد تا این آیه به آیهٔ قتال منسوخ باشد». زمخشری می‌گوید: «حاصل معنی آیه این است: من پیامبری هستم که به سوی شما فرستاده شده‌ام تا شما را به سوی حق و راه نجات فراخوانم پس اکنون که این دعوت را از من نپذیرفتید و مرا درآن پیروی نکردید، حدّ اقلّ مرا به حال خودم واگذاشته و مرا به سوی شرک فرانخوانید».

امام شافعی رحمه‌الله و برخی دیگر از علما با این آیهٔ کریمه بر یکی‌بودن ملّت کفر استدلال کرده و گفته‌اند: کفّار همه یک ملّت‌اند بنابراین، اگر در میان آنها پیوند نسبی یا سببی‌ای وجود داشت، از همدیگر میراث می‌برند، مثلاً یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی میراث می‌برد. امّا امام احدبن‌حنبل رحمه‌الله و موافقان وی بر آنند که یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی میراث نمی‌برد زیرا در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «لاٰیَتَوٰارَثُ اَهْلَ مِلَّتَیْنِ شَتّیٰ ۞ اهل دو آیین مختلف از همدیگر میراث نمی‌برند». امام رازی رحمه‌الله می‌گوید: «عادت مردم بر این جریان یافته که در هنگام متارکه، به این آیهٔ کریمه تمثیل می‌کنند و اگر بر یک اصل توافق نکنند، یکی به دیگری می‌گوید: لَکُمْ دِیْنُکُمْ وَلِیَ دِیْنِ[1]. درحالی‌که این تمثیل جایز نیست؛ زیرا خداوند جلّ جلاله قرآن را برای آن نازل نکرده تا به آن مَثَل زده شود بلکه قرآن برای تدبّر و سپس برای عمل به موجب این تدبّر نازل شده‌است».

۱ یا در فارسی می‌گویند: «عیسی به دین خود و موسی به دین خود».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نصر

مدنی است و دارای سه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب «نصر» نام گرفت که با این فرمودهٔ خدای تبارك و تعالی: (إِذا جاءَ نَصْرُاللّٰهِ وَالْفَتْح) افتتاح شده‌است و مراد از آن، فتح مکّهٔ مکرّمه یعنی همان فتح اکبری است که فتح‌الفتوح نام گرفت. چنان که این سوره به‌نام «تودیع» نیز نامیده می‌شود از آن روی که رسول خدا ﷺ بعد از نزول آن فقط هفتاد روز زنده بودند و در ربیع‌الاوّل سال دهم هجری به رحمت حق پیوستند. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «این آخرین سورهٔ قرآن کریم از نظر نزول است». ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «این سوره در میانهٔ ایّام تشریق بر رسول خدا ﷺ نازل شد پس دانستند که این پیام وداع است آن‌گاه سوار بر ناقهٔ قصوی خطبهٔ مشهور خویش را که خطبهٔ حجّةالوداع است، ایراد نمودند». و راجع به فضیلت آن در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «إِذا جاءَ نَصْرُ الله معادل ربع قرآن است».

امّا بنا به قولی دیگر: این سوره قبل از فتح مکّه نازل شد و از فتح مکّه قبل از وقوع آن خبر می‌دهد که این خود معجزه‌ای از معجزات نبوّت می‌باشد. امام

رازی رحمه الله این قول را صحیح‌تر می‌داند. در حدیث‌شریف به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که فرمود: چون سورهٔ «نصر» نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «با نزول آن خبر مرگ من به من داده شده‌است». اصحاب رضی الله عنهم نیز بر این معنی متّفق‌القول‌اند و ایشان این معنی را از آن روی دانستند که امر مطلق به تسبیح، تحمید و استغفار دلیل بر آن است که کار ابلاغ دعوت به اتمام رسیده‌است و این خود اقتضا می‌کند که پیام آور حق ﷺ از این دنیا رخت سفر بر بندد. روایت شده‌است که چون این سوره نازل شد، رسول خدا ﷺ خطابه‌ای ایراد کرده و در آن فرمودند: «إِنَّ عَبْداً خَيَّرَهُ اللّٰهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَ بَيْنَ لِقَائِهِ وَالآخِرَةِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللّٰهِ ❁ همانا خداوند بنده‌ای را در میان دنیا و میان آخرت و لقای خویش مخیّر گردانید پس او لقای خدا را انتخاب کرد».

إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ﴿١﴾

﴿چون نصرت الهی و فتح فرارسد﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! آن‌گاه که پیروزی الهی برایت علیه دشمنانت قریش به ظهور آید و مکّه بر تو گشوده شود. نصر: عبارت از تأییدی است که دشمنان با آن مغلوب گردیده و مسلمانان بر آنان برتری پیدا کنند. فتح: گشودن دیار دشمنان و ورود به خانه‌هایشان و نیز گشایش دلهایشان برای پذیرش حقّ است. پس فرق در میان «نصر» و «فتح» این است که: نصر همچون سببی برای فتح می‌باشد، از این جهت ابتدا نصر ذکر شد و سپس فتح بر آن عطف گردید.

وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ﴿٢﴾

﴿و ببینی که مردم فوج فوج در دین الله درآیند﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! در هنگام

رسیدن نصرت و فتح، مردم ــ اعم از اعراب و غیر آنان ــ را می‌بینی که گروه گروه و دسته دسته به دینی در می‌آیند که خداوند ﷻ تو را بر آن مبعوث کرده‌است، بعد از آن‌که آنها یکی‌یکی یا دوتادوتا به دین حق داخل می‌شدند. نقل است که وقتی رسول خدا ﷺ مکّه را فتح کردند، اعراب گفتند: امّا اکنون که محمّد ﷺ بر اهل حرم غالب و پیروز شد درحالی‌که خداوند ﷻ ایشان را از هجوم اصحاب فیل در پناه خود داشت، این خود برهان روشنی است براین‌که محمّد ﷺ بر حقّ است و شما علیه او قدرتی ندارید. لذا از ستیز و مقاومت دست برداشته و در مجموعه‌های بزرگی، گروه گروه و دسته دسته یکی بعد از دیگری به اسلام وارد می‌شدند و موج رویکرد به‌سوی اسلام چنان بود که یک قبیله تماماً به یکبار در اسلام داخل می‌شد.

جمهور فقها و بسیاری از علمای کلام برآنند که: ایمان مقلّد صحیح است زیرا حق تعالی بر صحّت ایمان این افواج مردم که ایمانی تقلیدی بود، حکم کرد و آن را از بزرگترین احسانهای خود بر پیامبرش حضرت محمّد ﷺ برشمرد و اگر ایمانشان صحیح نمی‌بود، در این مناسبت از آن یادی نمی‌کرد.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَٱسْتَغْفِرْهُ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابًۢا ﴿٣﴾

﴿**پس به حمد پروردگار خود تسبیح بگوی**﴾ این آیه، امر به تسبیح گفتن برای پروردگار متعال و ستایش برای وی را باهم جمع کرده‌است. تسبیح گفتن برای پروردگار متعال از خوشحالی آن حضرت ﷺ نسبت به رخدادهای عظیم پیروزی‌ای خبر می‌دهد که حتّی به فکر ایشان و به فکر احدی از مردم خطور نمی‌کرد؛ و حمد و ستایش حق تعالی، در برابر صُنع زیبا و رفتار روح افزایش با پیامبرش ﷺ و منّت عظیم وی بر ایشان در نصر و فتح امّ القری می‌باشد ﴿**و از او آمرزش بخواه**﴾ برای لغزشهایت؛ به عنوان نوعی تواضع و فروتنی برای حق تعالی و

کوچک شمردن و اندک دانستن عمل خویش و نیز برای آموختن این امر به امّت ﴿هرآینه الله همواره توبه‌پذیر است﴾ یعنی: از شأن وی این است که بر آمرزش‌خواهان توبه بپذیرد و برآنان به رحمت بازگردد. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده‌است: «بعد از آن‌که سورهٔ (اِذٰا جٰاءَ نَصْرُاللّٰهِ وَ الْفَتْح) بر رسول خدا ﷺ نازل شد، آن حضرت ﷺ هیچ نمازی را نمی‌خواندند مگر این‌که در آن می‌گفتند: سُبْحٰانَكَ رَبَّنٰا وَ بِحَمْدِكَ، اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ ۞ پروردگارا! پاکی تو راست همراه با ستایشت. بارالها! بر من بیامرز». همچنین عائشه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: «رسول خدا ﷺ در رکوع و سجدهٔ خویش بسیار می‌گفتند: سُبْحٰانَكَ اللّٰهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ». در حقیقت، این شیوهٔ رسول اکرم ﷺ تفسیر عملی این آیه از قرآن کریم است.

بخاری و دیگران از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند که فرمود: عمر رضی‌الله‌عنه مرا با بزرگان بدر به مجلس خویش فرامی‌خواند امّا گویی که برخی از آنان از این امر در اندرون خویش دغدغه‌ای می‌یافتند [یعنی ناراحت بودند]. روزی عمر رضی‌الله‌عنه بزرگان بدر را به مجلس خویش فراخواند و مرا نیز با آنان به آن مجلس وارد کرد. من از این فراخوانی وی دریافتم که عمر رضی‌الله‌عنه امروز دیگر مرا با ایشان فرانخوانده‌است مگر به این هدف که [فضل] مرا به آنان نشان دهد. پس رو به آنان نمود و گفت: در تفسیر این فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: (اِذٰا جٰاءَ نَصْرُاللّٰهِ وَ الْفَتْح) چه می‌گویید؟ برخی از ایشان گفتند: خدای عزّوجلّ در این سوره به ما دستور داده‌است تا بعد از آن‌که ما را پیروز کرد و فتح را نصیب‌مان گردانید، او را ستایش گفته و از او آمرزش بخواهیم. برخی هم سکوت نموده و چیزی نگفتند. آن‌گاه عمر رضی‌الله‌عنه رو به من کرد و فرمود: ای ابن‌عبّاس! آیا تو نیز چنین می‌گویی؟ گفتم: خیر! بلکه نظر من این است که این آیه به فرارسیدن اجل رسول خدا ﷺ اشاره دارد. یعنی خداوند ﷻ با نزول (اِذٰا جٰاءَ نَصْرُاللّٰهِ وَ الْفَتْح) ایشان را از نزدیک شدن وقت رحلتشان آگاه کرد و فرمود:

آمدن نصرت و فتح، علامت فرارسیدن اجل توست؛ (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ... ۞ آن‌گاه تسبیح بگوی همراه با ستایش پروردگار خویش و از او آمرزش بخواه زیرا او بسی توبه‌پذیر است). عمر رضی الله عنه فرمود: من نیز بجز آنچه که تو گفتی، وجه دیگری برای نزول آن نمی‌دانم».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ مَسَد

مکّی است و دارای پنج آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «مسد» نام گرفت که خداوند ﷻ در آخر آن می‌فرماید: (فِيْ جِيْدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدْ) که تفسیر آن خواهد آمد. همچنین این سوره «تبّت» نیز نامیده می‌شود زیرا خداوند ﷻ در مطلع آن می‌فرماید: (تَبَّتْ يَدا اَبِيْ لَهَبْ) چنان که به همین مناسبت، این سوره (اَبُوْلَهَبْ) یا سورهٔ (لَهَبْ) نیز نامیده شده‌است.

محدّثان در بیان سبب نزول این سوره از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما روایت کرده‌اند که فرمود؛ چون این آیه نازل شد: (وَاَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ ۞ ای پیامبر! بستگان نزدیکت را هشدارده) [شعراء / ۲۱۴]؛ رسول خدا ﷺ از خانهٔ خود خارج شده و به کوه صفا بالا رفتند سپس به فریاد بلند چنین ندا در دادند: یا صَباحَاه! چون قریش این ندا را شنیدند، از یک‌دیگر پرسیدند که این فریادگر کیست؟ پاسخ داده شد که: محمّد است. پس ندا را اجابت گفتند و پیرامون آن حضرت ﷺ گرد آمدند. آن‌گاه رسول‌اکرم ﷺ خطاب به آنان فرمودند: هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌فلان! هان ای بنی‌عبدمناف! هان ای بنی‌عبدالمطّلب! [و به

این ترتیب، تیره‌های قبیلهٔ قریش را یکی‌یکی نام بردند] پس همهٔ آنان سراپا گوش گردیدند تا بشنوند که محمّد ﷺ چه سخنی به این پایه از اهمّیّت دارد که فریادکنان همه را برای آن فراخوانده‌است. سپس خطاب به آنان فرمودند: آیا اگر به شما خبر بدهم که سپاهی از سواران از کنارهٔ این کوه بیرون می‌آیند و بر شما می‌تازند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ همه یکصدا گفتند: ما تاکنون از تو دروغی را تجربه نکرده‌ایم [بلکه تو را به راستگویی می‌شناسیم]. فرمودند: پس اینک من پیشاپیش عذابی سخت شما را از افتادن در آن هشدار می‌دهم. در این اثنا ابولهب گفت: هلاکت باد بر تو! آیا برای این کار ما را گردآورده‌ای؟! سپس راه خود کشید و رفت. همان بود که این سوره نازل شد.

طارق محاربی می‌گوید: «در بازار ذوالمجاز بودم که بناگاه با جوانی تازه سال روبرو شدم که می‌گفت: های ای مردم! لا اله الا الله بگویید تا رستگار شوید. در این اثنا دیدم که مردی از پشت سرش او را به سنگ می‌زند به طوری که هر دو ساق و هر دو پاشنهٔ پایش را خون‌آلود کرده‌است و می‌گوید: های مردم! او دروغگوست پس او را باور نکنید. پرسیدم: این شخص دعوتگر کیست؟ گفتند: محمّد است؛ می‌پندارد که پیامبر می‌باشد و این دیگر هم عمویش ابولهب است که می‌پندارد او در این ادّعا دروغگوست».

تَبَّتْ يَدَآ أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾

﴿**هلاک باد دو دست ابولهب**﴾ علمای بلاغت می‌گویند: در (يَدا أَبِيْ لَهَبْ) مجاز مرسل به کار گرفته شده؛ یعنی جزء اطلاق گردیده امّا از آن کلّ مورد نظر می‌باشد لذا معنی این است: هلاک باد خود ابولهب با تمام وجود خویش. این جمله نفرینی است علیه وی. ابولهب یکی از عموهای پیامبر ﷺ، نامش عبدالعزّی‌بن‌عبدالمطّلب و کنیه‌اش ابوعتیبه بود و او را ابولهب می‌گفتند زیرا چهرهٔ

سرخ فام و برافروخته‌ای داشت. چنان‌که بیان شد، او با رسول خدا ﷺ بسیار دشمنی می‌ورزید و ایشان را سخت می‌آزرد.

﴿و هلاک شد﴾ این جمله، خبری است از بارگاه خدای سبحان بعد از نفرین علیه وی. گفتنی است که تعبیر از هلاکت ابولهب به صیغهٔ ماضی، مفید حتمی بودن وقوع هلاکت و زیانکاری وی می‌باشد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.

مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ﴿٢﴾

﴿هیچ دفع نکرد از او مال او و آنچه اندوخت﴾ یعنی: مالی را که ابولهب گرد آورده بود و منفعت و جاه و موقعیّتی که به دست آورده بود، فرمان خداوند ﷻ بر نزول هلاکت و نابودی و عذاب بر وی را به هیچ وجه دفع نکرد و آن اندوخته‌ها هیچ به کارش نیامد. فرق در میان «مٰالْ» و «کَسب» این است که اوّلی سرمایه است و دومی سود.

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٣﴾

﴿به زودی در آتشی پر زبانه درآید﴾ یعنی: به زودی ابولهب در آتشی سخت شعله‌ور و برافروخته که پوستش را می‌سوزاند، عذاب می‌شود که آن آتش، آتش جهنّم است.

وَٱمْرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلْحَطَبِ ﴿٤﴾

﴿و زنش﴾ نیز به آن آتش در می‌آید، همان که ﴿هیزم‌کش است﴾ زن ابولهب،

امّ‌جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان بود که خارها و سرگین‌ها را برگرفته و آنها را شبانه بر راه رسول خدا ﷺ می‌افکند. یا مراد این است که زن ابولهب با برداشتن گناهان سنگینی که به سبب دشمنی با رسول خدا ﷺ و واداشتن شوهرش بر آزار ایشان بر دوش گرفته‌است، هیزم جهنّم را بر می‌دارد. یا این تعبیر، کنایه از سخن‌چینی اوست که برافروزندهٔ خصومت و دشمنی در میان مردم است.

﴿فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝٥﴾

﴿بر گردنش طنابی از لیف خرماست﴾ مَسَدْ: لیفی است که از آن ریسمان تافته می‌شود. نقل است که زن ابولهب گردنبند فاخری از جواهر داشت و گفت: سوگند به لات و عزّی که آن را در دشمنی محمّد ﷺ صرف می‌کنم! لذا آن گردنبندش در روز قیامت ریسمانی برتافته از زنجیرهای آتش می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان عذابش در آخرت را به همان هیأت و حالتی که در دنیا داشت، تصویر می‌کند زیرا عذاب آخرت از جنس عمل مجرم و هماهنگ با جرم وی است. نقل است که بعد از نزول این سوره امّ‌جمیل زن ابولهب سنگی را در دست گرفته نزد ابوبکرصدّیق رضی‌الله‌عنه در مسجدالحرام رفت و در آن حال ابوبکر رضی‌الله‌عنه در معیّت رسول خدا ﷺ بود. پس به ابوبکر رضی‌الله‌عنه گفت: به من خبر رسیده‌است که رفیقت مرا هجو نموده‌است، اینک آمده‌ام که با او چنین و چنان کنم! امّا خداوند متعال دیدگان وی را از دیدن رسول خدا ﷺ کور ساخت و هر چه به این سو و آن سو نگریست، ایشان را ندید. ابوبکر رضی‌الله‌عنه از وی پرسید: آیا کسی را همراه من می‌بینی؟ امّ جمیل گفت: آیا مرا مسخره می‌کنی؟ من جز تو هیچ کس دیگر را همراهت نمی‌بینم!

علما گفته‌اند: این سوره معجزه‌ای آشکار و دلیلی روشن بر نبوّت آن حضرت ﷺ است زیرا خداوند جلّ‌جلاله با نزول: (سَيَصْلَىٰ نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ...) قاطعانه

خبرداد که ابولهب و زنش ایمان نمی‌آورند و سرنوشت آنها در دنیا و آخرت با شقاوت گره خورده‌است پس بر طبق این خبر، هیچ‌یک از آن دو نه در ظاهر و نه در باطن، نه آشکار و نه در خفا ایمان نیاوردند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ اخلاص
مکّی است و دارای چهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نامهای بسیاری مانند تفرید، تجرید، توحید، نجات، ولایت، معرفت، اساس و اخلاص نامیده شده‌است که مشهورترین آنها «اخلاص» می‌باشد زیرا این سوره از یکسو در بارهٔ توحید خالص خدای عزّوجلّ سخن می‌گوید و از سوی دیگر بنده را از شرک یا از آتش جهنّم خلاص می‌سازد.

فضیلت آن: در بیان فضیلت این سورهٔ کریمه، احادیث بسیاری وارد شده‌است از آن جمله مضمون این حدیث شریف است که سورهٔ «اخلاص» در ثواب قرائت خود معادل ثلث (یک سوم) قرآن کریم می‌باشد زیرا تمام قرآن کریم، شرح و بیان اصولی است که در این سوره به اجمال ذکر شده‌است و نیز از آن روی که اصول عام و کلّی شریعت اسلام سه چیز است: توحید، بیان حدود و احکام و بیان اعمال و این سوره به تنهایی عهده‌دار بیان توحید و تقدیس حق تعالی گردیده‌است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: مردی از مرد دیگری شنید که شبانگاه سورهٔ «اخلاص» را می‌خواند و آن را تکرار می‌کند پس بامداد نزد رسول خدا ﷺ آمد و این حکایت را به‌گونه‌ای به

ایشان باز گفت که گویی خواندن (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ) را کم و ناچیز می‌شمرد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ، اِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرآنْ ۞ سوگند به ذاتی که جانم در دست بلاکیف اوست، این سوره معال ثلث قرآن است». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده‌است که رسول خدا ﷺ به یاران خود فرمودند: «آیا کسی از شما عاجز از آن است که ثلث قرآن را در یک شب بخواند؟». اصحاب به گمان این‌که مراد ایشان سه قسمت کلّ قرآن است، از این امر احساس مشقّت کرده و گفتند: یا رسول الله! کدام یک از ما تاب و توان این کار را دارد؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «بدانید که اَللّٰهُ الْواحِدُ الصَّمَدْ ثلث قرآن است». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده‌است که رسول خدا ﷺ خطاب به یاران خود فرمودند: «گردهم آیید زیرا من می‌خواهم ثلث قرآن را بر شما بخوانم پس جمعی گرد آمدند آن‌گاه رسول خدا ﷺ نزد ایشان رفتند و خواندند: (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ) سپس به خانهٔ خود بازگشتند. در این اثنا یکی از اصحاب به دیگری گفت: مگر رسول خدا ﷺ نگفتند که بر شما ثلث قرآن را می‌خوانم؟ قطعاً این برگشت‌شان به خانه به منظور خبری است که از آسمان به ایشان نازل شده‌است. سپس آن حضرت ﷺ از خانهٔ خود بیرون آمده و خطاب به اصحاب فرمودند: «من گفتم که ثلث قرآن را بر شما می‌خوانم، بدانید که (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ) معادل ثلث قرآن است».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این سوره از ابیّ‌بن‌کعب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: ای محمّد! نسب پروردگارت را برای ما بیان کن. همان بود که خداوند متعال این سوره را نازل فرمود. همچنین قتاده، ضحّاک و مقاتل گفته‌اند: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای محمّد! پروردگارت را برای ما توصیف کن زیرا او وصف خود را در تورات نازل نموده‌است و ما می‌خواهیم بدانیم که پروردگارت از چه چیز و از کدامین جنس است؟ آیا از طلاست، یا از مس، یا از نقره؟ آیا می‌خورد و می‌آشامد؟ او

دنیا را از چه کسی به ارث برده و آن را به چه کسی به ارث می‌گذارد ؟ همان بود که خداوند ﷻ این سوره را نازل فرمود .

قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ به آنان ﴿**اوست خدای یگانه**﴾ یعنی : اگر از بیان نسب خداوند متعال سؤال می‌کنید ، بدانید که او خدایی است یگانه؛ در ذات ، صفات و افعال خود و او هیچ همتا ، وزیر ، شبیه و شریکی ندارد .

ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ﴿٢﴾

و اوست ﴿**اللهِ صَمِد**﴾ صَمَد : کسی است که مردم در برآوردن نیازهای خود به او روی مـی‌آورند زیـرا او بـر بـرآوردن آنـها قـادر و تـوانـاست . ابـن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید : « صمد ، سرور و مولایی است که در سیادت و آقـایی خود به کمال رسیده‌است ، شریفی است که در شرف خود به کمال رسیده‌است ، عظیمی است که در عظمت خود به کمال رسیده‌است ، حلیمی است که در حلم و بردباری خود به کمال رسیده‌است ، غـنیّی است کـه در غـنای خـود بـه کـمال رسیده‌است ، جبّاری است که در جبروت خود به کمال رسیده‌است ، عالمی است که در علم خود به کمال رسیده‌است ، حکیمی است که در حکمت خود به کمال رسیده‌است و او الله سبحانه و تعالی است . صمد صفتی است کـه بـجز او بـرای احدی سزاوار نیست و هیچ کس همتای او نمی‌باشد » . زجاج می‌گوید : « صمد ، سرور و آقایی است که سیادت و آقایی به او انجامیده و بالاتر از او هیچ سرور و سالاری وجود ندارد » .

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿۳﴾

﴿**کسی را نزاده و زاده نشده‌است**﴾ یعنی: نه از او فرزندی پدید آمده و نه او خود از کسی زاده شده‌است زیرا چیزی با او مجانست ندارد تا او از جنس خود همسری برگرفته‌باشد و ـ العیاذ باللّه ـ از آن دو، فرزندی متولّد شده‌باشد. همچنین توالد نشانهٔ فناء است زیرا توالد و تناسل برای آن انجام می‌گیرد که جنس یک چیز بعد از فنای پدر و مادر خود باقی بماند در حالی که نسبت دادن عدم به سوی حق تعالی در گذشته و آینده مستحیل است لذا حق تعالی پدری ندارد تا به وی نسبت داده شود و فرزندانی نیز ندارد تا به او نسبت داده شوند. قتاده می‌گوید: «مشرکان عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند! یهودیان گفتند: عُزَیْر پسر خداست! و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست! پس خداوند ﷻ همهٔ آنان را تکذیب کرد و فرمود: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۞ نه او کسی را زاده‌است و نه هم خودش از کسی زاده شده‌است».

وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ ﴿۴﴾

﴿**و هیچ کس او را همتا نیست**﴾ یعنی: هیچ‌کس با او هم طراز، مساوی، همانند و همتا نیست و هیچ‌کس با او در چیزی مشارکت ندارد. بنابراین، در این سورهٔ کریمه:

قید (اَحَد) عقیدهٔ ثنویّت و دوگانه پرستی را ابطال می‌کند.

(اَللّٰهُ الصَّمَدْ) عقیدهٔ کسانی را ابطال می‌کند که بجز خداوند یکتا به وجود آفریدگار دیگری قایلند چه اگر آفریدگار دیگری وجود می‌داشت، در آن صورت حق تعالی در نیازها و حاجات، یگانه مرجع و مقصود خلق نبود.

(لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُوْلَدْ) پندارهای یهود، نصاری و مشرکان را در این مورد که برای حق تعالی فرزند قائلند، ابطال می‌کند.
(وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدْ) پندار مشرکان را در این مورد که بتان را همتایان و شرکای حق تعالی تصوّر می‌کردند، ابطال می‌کند.

امام رازی رحمه الله می‌گوید: «این سوره در حقّ خداوند متعال، مانند سورهٔ کوثر در حقّ پیامبر ﷺ است زیرا طعن مشرکان بر پیامبر ﷺ این بود که گفتند: محمّد ابتر است و بعد از خود فرزند مذکّری ندارد و نداشتن فرزند [به پندار آنان] عیب بود امّا از آنجا که داشتن فرزند، در حقّ خداوند متعال عیب و نقصی برای اوست لذا طعن به پیامبرش ﷺ را در سورهٔ کوثر رد کرد و طعن در حقّ خود را در این سوره، از این رو در اینجا فرمود: (قُلْ * بگو) تا این طعنه را از خودش دفع کند در حالی که در سورهٔ کوثر نگفت: (قُلْ * بگو) بلکه خودش مستقیماً این طعن و عیب را از پیامبرش دفع کرد». در **حدیث شریف** به روایت بخاری آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لا أَحَدَ أَصبَرُ عَلیٰ أَذِی سَمِعَهُ، مِنَ اللّٰهِ؛ إِنَّهُمْ یَجْعَلُوْنَ لَهُ وَلَداً، وَ هُوَ یَرْزُقُهُمْ و یُعَافِیْهِمْ * هیچ‌کس بر آزاری که شنیده‌است، شکیباتر از خداوند ﷻ نیست زیرا در همان حال که مشرکان برای او فرزندی قرار می‌دهند، او آنان را روزی می‌دهد و عافیتشان می‌بخشد».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ فلق

مکّی است و دارای پنج آیه است

به قول حسن، عطاء، عکرمه و جابر، این سوره و سورهٔ «ناس» مکّی است و رأی اکثر علما نیز همین است. امّا در روایتی از ابن‌عبّاس، قتاده و جمعی دیگر نقل شده‌است که: این سوره مدنی است. ابن‌کثیر نیز بر همین نظر است و برخی گفته اند: صحیح نیز همین است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «فلق» نام گرفت که با این فرمودهٔ حق تعالی: (قُلْ اَعُوْذُ بِربِّ الْفَلَقْ) آغاز شده‌است.

فضیلت معوذتین: در **حدیث‌شریف** به روایت ترمذی و بیهقی از ابی‌سعید خدری رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: «رسول خدا ﷺ از زخم چشم جنّ و انس به خداوند جل جلاله پناه می‌بردند امّا بعد از آن‌که معوذتین نازل شد، فقط این دو سوره را می‌خواندند و دعاهای دیگر در این مورد را ترک کردند». مالک در مؤطّا از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده‌است که فرمود: «چون رسول خدا ﷺ از بیماری‌ای ناراحت می‌بودند، معوذتین را می‌خواندند و بر خود می‌دمیدند و این کار را سه بار تکرار می‌کردند و چون درد ایشان شدّت می‌گرفت، من بر ایشان

معوذتین را می‌خواندم و رسول خدا ﷺ به امید دریافت برکت این دو سوره، دست خود را بر تن خویش می‌کشیدند». یعنی: آن را بر خود می‌دمیدند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عقبه‌بن‌عامر رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: «رسول خدا ﷺ به من دستور دادند تا معوّذات را به دنبال هر نمازی بخوانم». همچنین در روایت دیگری از وی آمده‌است که گفت: «... رسول خدا ﷺ به من فرمودند: هرگاه که می‌خوابیدی و هرگاه که از خواب برمی‌خاستی، معوّذتین را بخوان». ابن‌کثیر در این معنی احادیث بسیاری رانقل نموده و آن‌گاه می‌گوید: «در روایت این حدیث از عقبه، طرق بسیاری وجود دارد که در حدّ تواتر است بنابراین، این حدیث در نزد بسیاری از محقّقان مفید قطعیّت می‌باشد». نیز در **حدیث‌شریف** وارده از طریق صُدَی بن عجلان آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا به تو سه سوره را تعلیم ندهم که در تورات، انجیل، زبور و فرقان مانند آنها نازل نشده‌است، این سه سوره: (قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَدْ)، (قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقْ) و (قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النّاسْ) است».

سبب‌نزول معوذتین: در بخاری و مسلم از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده‌است که فرمود: لبیدبن‌اعصم رسول خدا ﷺ را جادو کرد بدین نحو که غلاف شکوفهٔ خرمایی را گرفته و موهایی را که در هنگام شانه‌زدن از سر آن حضرت ﷺ فروریخته بود و دندانهای شانهٔ ایشان و نخی راکه در آن یازده گره زده شده بود و گره‌ها با سوزن محکم ساخته شده بود، در آن غلاف خرما قرارداد و در آن دمید. در این زمان بود که معوذتین بر رسول خدا ﷺ نازل شد پس ایشان به خواندن آنها آغاز نمودند و چنان بود که هر آیه‌ای را می‌خواندند، یک گره از آن گره‌ها باز می‌شد و در عین حال، ایشان در خود سبکی‌ای می‌یافتند تا این‌که گرهٔ آخر باز شد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ چنان از جا برخاستند که گویی از بند رها شده‌اند. جبرئیل علیه السلام نیز دراین برهه بر آن حضرت ﷺ دم و دعا می‌خواند و می‌گفت: «بِاِسْمِ اللّٰهِ اُرْقِيْكَ، مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيْكَ، مِنْ شَرِّ حاسِدٍ وَ عَيْنٍ وَ اللّٰهُ يُشْفِيْكَ ✿ به‌نام خدا تو را دم و دعا می‌کنم از هر چیزی که آزارت می‌دهد، از شرّ هر حاسدی و از

شرّ زخم چشم و الله تو را شفا می‌دهد». چنان‌که از روایات بر می‌آید، اثر سحر بر رسول خدا ﷺ فقط سر درد خفیفی بود و این است همان معنی تخیّل که در یکی از احادیث آمده‌است. گفتنی است که گاهی در بیداری نیز مانند خواب تخیّل روی می‌دهد بنابراین، مسلّم است که سحر بر ملکات و توانمندیهای عقلی آن حضرت ﷺ مطلقاً هیچ تأثیری نگذاشت همان طوری که سحر لبیدبن‌اعصم در اموری که به وحی و رسالت مربوط می‌شد، نیز هیچ تأثیری نداشت زیرا حق تعالی آن حضرت ﷺ را از هرگونه نقصی از این گونه، یا از هر گونه آشفته‌گی فکری، یا اضطراب عصبی‌ای معصوم و محفوظ داشته است چنان که می‌فرماید: (وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسْ ۞ خدا از آسیب مردم تو را در پناه خود محفوظ می‌دارد) [مائده / ۶۷].

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝١

﴿بگو پناه می‌برم به پروردگار فَلَق﴾ فَلَقْ: صبح است زیرا شب از آن منفلق و شکافته می‌شود. به‌قولی: فلق، هر چیز از آفرینش خداوند ﷻ است که شکافته می‌شود؛ اعم از حیوانات، صبح، دانهٔ بذر، هسته، نباتات و غیر آن. علما گفته‌اند: خداوند ﷻ در این آیه به این حقیقت اشاره می‌کند که ذات متعال وی که بر دور کردن تاریکی‌های انبوه از تمام جهان تواناست، قطعاً بر این امر نیز تواناست که از پناه برنده به خود، هر ترس و هراسی را دفع کند و او را از آسیب هر آسیب‌رسانی نگاه دارد.

مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ۝٢

بگو: به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم ﴿از شرّ آنچه آفریده‌است﴾ یعنی: از شرّ

تمام مخلوقات وی.

وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿٣﴾

﴿و﴾ به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم ﴿از شرّ تاریکی چون فراگیرد﴾ یعنی: همچنین به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم از شرّ شب چون روی آورد و تاریکی آن به افق‌ها منتشر شود. علما گفته‌اند: پناه بردن به خداوند ﷻ از شرّ شب از آن روی است که در شب درندگان از بیشه‌های خود و حشرات از سوراخهای خود بیرون می‌آیند، اهل شرّ به فساد و تبه‌کاری بر می‌خیزند و نیز در شب مخاطر دیگری است که پنهان نمی‌باشد.

وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّـٰثَـٰتِ فِى ٱلْعُقَدِ ﴿٤﴾

﴿و﴾ به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم ﴿از شرّ زنان افسونگر﴾ یعنی: جادوگر ﴿دمنده در گره‌ها﴾ و در آن زمان زنان جادوگر مردم را با دمیدن در گره‌های نخ جادو می‌کردند. نَفَث: دمیدن همراه با آب دهان، یا دمیدن به تنهایی است. ابوعبیده می‌گوید: مراد از آنان: زنان لبیدبن‌اعصم یهودی بودند که رسول خدا ﷺ را سحر کردند.

وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴿٥﴾

﴿و﴾ به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم ﴿از شرّ حسود آن‌گاه که حسد ورزد﴾ یعنی: آن‌گاه که حسود، حسدش را آشکار کرده و به مقتضای آن عمل کند زیرا کسی که حسد خود را آشکار نمی‌کند، از او هیچ زیانی به فرد محسود نمی‌پیوندد

بلکه او با این کار به خودش زیان می‌رساند چه او از خیری که به دیگران می‌رسد متأسّف می‌شود و رنج می‌برد و از شادی دیگران همیشه غمگین است. حَسَدْ: تمنّای زوال نعمتی است که خداوند متعال با آن بر کسی منّت گذاشته است. علما گفته‌اند: خداوند ﷻ حاسد را از آن روی مخصوصاً یاد کرد که حسد سبب زیان رساندن به انسان، حیوان و غیر آنان می‌شود. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلْمُؤْمِنُ یَغْبِطُ، وَ الْمُنٰافِقُ یَحْسُدُ ۞ مؤمن غبطه می‌خورد ولی منافق حسد می‌ورزد».

شایان ذکر است که حسد نخستین گناهی است که خداوند ﷻ با آن در آسمان و زمین مورد عصیان قرار گرفت؛ زیرا در آسمان ابلیس بر آدم عليه السلام حسد ورزید و در زمین قابیل بر هابیل. پس حاسد منفور و مطرود است. همچنین علما گفته‌اند: سحر، زخم چشم، حسد و مانند اینها تأثیر ذاتی ندارند بلکه به سبب فعل خداوند ﷻ و تأثیرگذاری او مؤثّر واقع می‌شوند. لذا فقط در ظاهر امر، اثر به این چیزها نسبت داده می‌شود امّا در حقیقت، این خداوند ﷻ است که تأثیر را ایجاد می‌کند چنان که دربارۀ سحر هاروت و ماروت می‌فرماید: (وَ مٰا هُمْ بِضٰارِّیْنَ بِهِ مِنْ اَحَدٍ اِلاّٰ بِاِذْنِ اللّٰه ۞ هاروت و ماروت با سحر خود به کسی زیان‌رسان نبودند مگر به فرمان خداوند) [بقره / ۱۰۲]. امّا باید دانست که به رغم عدم تأثیرگذاری ذاتی این اشیا و عدم تأثیرگذاری ذاتی امراض ساری‌ای مانند طاعون و سل، شرعاً پرهیز و احتیاط از آنها به‌قدر امکان مطلوب است چنان‌که رسول خدا ﷺ به پرهیزنمودن از زخم چشم و فرار از شخص مجذوم دستور دادند و نیز عمر و صحابه ﷺ در طاعون عمواس چنین کردند.

گفتنی است که اکثر علما توسّل به دم و دعا را جایز شمرده‌اند زیرا هنگامی که رسول خدا ﷺ احساس ناراحتی کردند، جبرئیل عليه السلام برایشان دعا خواند و دم نمود چنان‌که گذشت. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که فرمود: رسول خدا ﷺ برای شفایابی ما از همۀ دردها و از تب این دعا را به ما

تعلیم دادند: «بِسْمِ اللّٰهِ الْكَرِيْم، اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عِرْقٍ نَّعارٍ وَ مِنْ شَرِّ حَرِّ النّارِ ✿ به‌نام خدای بخشنده و کریم؛ پناه می‌برم به خداوند بزرگ از شرّ هر رگی که ضربان شدیدی دارد و از شرّ گرمای آتش». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «هر کس بر بیماری که اجلش فرانرسیده‌است در آید و بر او هفت مرتبه بخواند: اَسْأَلُ اللّٰهَ الْعَظِيْمَ، رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ اَن يُّشْفِيْكَ ✿ از خداوند بزرگ، پروردگار عرش عظیم می‌خواهم که تو را شفا دهد؛ آن بیمار شفا می‌یابد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت علی ﷺ آمده‌است که فرمود: چون رسول خدا ﷺ بر بیماری وارد می‌شدند، می‌گفتند: «اِذْهَبِ الْبَأْسَ رَبَّ النّاسِ، إِشْفِ اَنْتَ الشّافِي، لا شافِيَ اِلاّ اَنْتَ ✿ ای پروردگار مردم! درد و ناراحتی را از بین ببر، شفا بده که تو شفابخش هستی، جز تو شفادهنده‌ای نیست». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که فرمود: «رسول خدا ﷺ حسن و حسین ﷻ را تعویذ می‌کردند [یعنی برایشان از خدا پناه می‌خواستند] و می‌فرمودند: أُعِيْذُكُما بِكَلِماتِ اللّٰهِ التّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ وَ هامَّةْ، وَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ لامَّةْ ✿ شما دو تن را در پناه کلمات تامّهٔ خداوند ﷻ قرار می‌دهم از شرّ هر شیطانی و از هر جانور زهرداری و از هر چشم سرزنش باری». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عثمان‌بن‌ابی‌العاص ثقفی ﷺ آمده‌است که فرمود: در حالی‌که از دردی بر خود می‌پیچیدم که نزدیک بود مرا از پای در آورد، نزد رسول خدا ﷺ آمدم، ایشان فرمودند: «دست راستت را بر بالای درد بگذار و هفت بار بگو: بِسْمِ اللّٰهِ، اَعُوْذُ بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَ قُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ ما اَجِدُ ✿ به‌نام خدا! به عزت الله و قدرت وی پناه می‌برم از شرّ آنچه که در خود می‌یابم. پس من چنان کردم و خداوند متعال مرا شفا بخشید».

امّا آنچه که در مورد نهی از دم و دعا وارد گردیده، مربوط به دم و دعاهای مجهول و ناشناخته‌ای است که معنای آنها دانسته نمی‌شود، یا مربوط به بدعت‌هایی است که حرّافان و بدعتیان در این رابطه پدید آورده‌اند.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ ناس
مکّی است و دارای شش آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «ناس» نام گرفت که هم با فرمودهٔ حق تعالی: (قُلْ أَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاس) آغاز شده و هم کلمهٔ «ناس» در آن پنج بار تکرار گردیده است. این سوره که با سورهٔ ما قبل خود باهم نازل شده‌است، در نزد اکثر علما مکّی و به‌قولی: مدنی است ـ چنان‌که گذشت. و این آخرین سورهٔ قرآن کریم از نظر ترتیب در مصحف شریف است و ترتیب قرآن با سورهٔ «**فاتحه**» که شامل سپاس و ثنای حق تعالی و یاری جستن از اوست آغاز و با **معوذتین** که موضوع آنها نیز یاری جستن و پناه بردن به حق تعالی است، ختم می‌شود.

قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ﴿١﴾

﴿**بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم**﴾ یعنی: به آفریدگار و سامان‌دهندهٔ امور و به صلاح آورندهٔ احوال آنان. بیضاوی می‌گوید: «از آن جا که در سورهٔ قبل پناه‌بردن به خداوند ﷻ از مضارّ بدنی بود و این مضرّات در انسان و غیر او عام

است لذا در این سوره، پناه‌بردن به او از مضارّی است که بر نفوس بشری عارض می‌شود و به بشر مخصوص می‌باشد.

مَلِكِ ٱلنَّاسِ ﴿٢﴾

و پناه می‌برم به ﴿مَلِک مردم﴾ یعنی: به ذاتی که دارای ملک کامل، فرمانروایی‌ای تامّ و سلطه‌ای بی‌رقیب و لایتناهی است.

إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ ﴿٣﴾

و پناه می‌برم به ﴿اله مردم﴾ یعنی: به معبود مردم و از آنجا که مَلِك (فرمانروا) گاهی معبود است و گاهی هم نیست بنابراین، حق تعالی در این آیه روشن کرد که الوهیّت و عبودیّت مخصوص وی است و احدی با وی در آن مشارکت ندارد.

مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ ﴿٤﴾

پناه می‌برم به آنچه ذکر شد؛ ﴿از شرّ وسوسه‌گر﴾ که شیطان ﴿خنّاس﴾ است.
خنّاس: یعنی بسیار باز پس رونده زیرا هنگامی که خداوند ﷻ به یاد آورده‌شود، شیطان باز پس می‌رود و خود را در هم کشیده و پنهان می‌شود امّا چون ذکر خداوند ﷻ در میان نبود، شیطان بر دل انسان هجوم آورده و وسوسهٔ خود را می‌گستراند.

ٱلَّذِي يُوَسۡوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ ﴿٥﴾

﴿آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌افگند﴾ وسوسهٔ شیطان، فراخواندن انسان به فرمانبردن از خود با القای سخنی است پنهانی که به قلب انسان می‌رسد بی‌آن‌که از آن صدایی شنیده شود.

سپس خدای سبحان به بیان این امر می‌پردازد که وسوسه‌افگنان بر دو نوع اند؛ جنّی و انسی پس می‌فرماید:

مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ ﴿٦﴾

﴿چه از جِنّ و چه از انس﴾ شیطان جنّ ـ چنان‌که گذشت ـ در سینه‌ها و دلهای مردم وسوسه می‌افگند امّا وسوسه افگنیِ شیطان انسی در دلهای مردم بدین‌گونه است که خود را برای انسان در چهره و لباس نصیحت‌گر مشفقی نشان می‌دهد پس، از سخنان وی که در هیأت خیرخواهی و نصیحت بیان می‌شود، در دل انسان همان چیزی می‌افتد که شیطان جنّی با وسوسهٔ خود در دل وی می‌افگند. به‌قولی: ابلیس چنان‌که در دلهای انسیان وسوسه می‌افگند، در دلهای جنّیان نیز وسوسه می‌افگند.

علما در بیان علّت گماردن شیطان بر مردم گفته‌اند: گماردن شیطان بر مردم از سوی خداوند ﷻ برای آن است که مردم با وی مجاهده کنند و در این میدان آزمایش و امتحان شوند. امّا کسانی که حق تعالی ایشان را در پناه عصمت خود قرار داده‌است، از گزند شیاطین در امانند. در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «کسی از شما نیست مگر این‌که همنشین و همراه او [از شیاطین] بر او گمارده شده‌است. اصحاب گفتند: حتّی شما نیز یا رسول الله؟ فرمودند: آری! حتّی من؛ مگر حقیقت این است که خداوند متعال مرا بر شیطان همراهم چیره گردانیده‌است پس او به من تسلیم شده [یا مسلمان گردیده] و لذا مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد».

همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده‌است که: رسول خدا ﷺ در

مسجد معتکف بودند پس شبانگاه صفیّه به دیدار ایشان آمد و رسول خدا ﷺ با وی از مسجد بیرون آمدند تا او را به منزلش برسانند. در این اثنا دو مرد از انصار با ایشان روبرو گردیدند و چون رسول خدا ﷺ را دیدند، گامهای خود را تند تند برداشتند که سریع‌تر بگذرند. رسول خدا ﷺ خطاب به آنان فرمودند: «درنگ کنید؛ این زن که با من است صفیّه دختر حُیَیّ همسر من می‌باشد». آن دو گفتند: سبحان الله، یا رسول‌الله! [مگر ما در حقّ شما گمان بدی داشته‌ایم؟] رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِيْ مِنْ اِبْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ وَ اِنِّيْ خَشِيْتُ اَنْ يَقْذِفَ فِيْ قُلُوْبِكُمَا شَيْئاً ـ اَوْقَالَ ـ شَرّاً» بی‌گمان شیطان در مجرای خون فرزند آدم جاری می‌شود و من ترسیدم که در دلهای شما چیزی بیفکند ـ یا فرمودند ـ شرّی بیفکند».

همچنین در **حدیث شریف** به روایت انس‌بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا شیطان مهارش را بر قلب فرزند آدم قرار می‌دهد پس اگر او خدا را یاد کرد، واپس می‌رود و اگر یاد خدا را فراموش کرد، قلبش را فرو می‌بلعد پس این است همان وسواس خنّاس.» همچنین در **حدیث شریف** به روایت ابی‌تمیمه آمده است که فرمود: «الاغ رسول خدا ﷺ لغزید و من گفتم: نگونسار باد شیطان! رسول خدا ﷺ فرمودند: نگو که شیطان نگونسار باد! زیرا وقتی تو چنین بگویی، او خود را بزرگ می‌بیند و می‌گوید: آن را به نیرویم فرو افگندم! اما اگر بگویی: بِاسْمِ الله به نام خدا! در این صورت، شیطان احساس کوچکی می‌کند و چنان خرد و خوار می‌شود که مانند مگسی می‌گردد». ابن عباس رضی‌الله عنهما می‌گوید: «هیچ نوزادی تولّد نمی‌شود مگر این که در قلبش وسواس است پس چون خدا یاد شود، شیطان باز پس می‌رود و چون از ذکر خدا غفلت شد، او وسوسه می‌افگند». پناه می‌بریم به خداوند منّان از نیرنگ و وسوسهٔ شیطان.

تتمّه

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِیْ بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَات. سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ لااُحْصِیْ ثَنَاءً عَلَیْكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَیْتَ عَلَی نَفْسِكَ. اَدْعُوا بِدُعَاءِ عِبَادِكَ الصَّالِحِیْنَ؛ اَللّٰهُمَّ یَا لَطِیْفاً فَوْقَ كُلِّ لَطِیْفٍ، اَلْطِفْ بِیْ فِیْ اُمُوْرِیْ كُلِّهَا كَمَا اُحِبُّ، وَاغْفِرْ لِیْ وَ لِوَالِدَیَّ وَ لِلْمُسْلِمِیْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ، وَاجْعَلْنِیْ كَمَا سَمَّیْتُ نَفْسِیْ مُخْلِصاً؛ مُخْلِصاً لِدِیْنِكَ، جَادّاً فِیْ سَبِیْلِكَ، رَاغِباً اِلَیْكَ دَوْماً مَّا دُمْتُ حَیّاً، وَ رَضِّنِیْ فِیْ دُنْیَایَ وَ آخِرَتِیْ، فَاللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ الشُّكْرُ. اِلٰهِیْ وَ مَوْلَایَ اِجْعَلْ كُلَّ حَرْفٍ مِّنْ كِتَابِكَ وَتَرْجَمَةَ تَفْسِیْرِهِ وَ جَمِیْعَ مَا كَتَبْتُ خَالِصاً لِوَجْهِكَ الْكَرِیْمِ، وَ حَقِّقْ بِهِ النَّفْعَ وَ الْخَیْرَ لِیْ وَ لِاَوْلَادِیْ وَ لِلْمُسْلِمِیْنَ، وَ اَعْتِقْ بِهِ مِن نَّارِكَ فِی الْآخِرَةِ كُلَّ جُزْءٍ مِّنْ جِسْمِیْ وَ رُوْحِیْ، وَ شَعْرِیْ وَ بُشْرِیْ، وَ عَظْمِیْ وَ لَحْمِیْ، وَ سَمْعِیْ وَ بَصَرِیْ، وَ مُخِّیْ وَ دَمِیْ، وَ اَدْخِلْنِی الْجَنَّةَ بِسَتْرٍ وَّ سَلَامٍ، وَارْزُقْنِیْ شَفَاعَةَ خَیْرِ الْاَنَامِ، وَ اغْفِرِ اللّٰهُمَّ لِكُلِّ مَنْ جَهَدَ فِیْ سَبِیْلِ نَشْرِ كِتَابِكَ وَ تَفْسِیْرِهِ الْعَظِیْمِ وَ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ اَوْ مُؤْمِنَةٍ یَنْتَفِعُ بِهِ بِاِخْلَاصٍ یَارَبَّ الْعَالَمِیْنَ.

به یاری و توفیق پروردگار متعال، ترجمه و گزینش این تفسیر مبارک که در شش مجلّد ترتیب گردیده است، در صبحگاه (۱۷) فروردین ۱۳۷۶ هش مطابق (۲۷) ذی‌قعدهٔ ۱۴۱۷هق در شهر مشهد آغاز و در نیمهٔ روز دوشنبه دهم آبان (عقرب) ۱۳۷۸ هق به پایان رسید و مراجعه و بازنگری آن نیز در نیمهٔ روز دوشنبه (۱۵) مرداد ماه (اسد) ۱۳۸۰ هق به اتمام رسید. به این ترتیب؛ جمع آوری، ترجمه و تدقیق آن، جمعاً نزدیک به چهار سال را در بر گرفت. بدان امید که حق تعالی برای رضای خود پذیرفته و مسلمین را بدان بهره‌مند گرداند.

استدعای حقیر از عموم مسلمین دعای خیر در حقّ بنده و ناشر فاضل و محترم است و از اهل علم و فضلای قرآن‌شناس می‌طلبم که بنده، یا ناشر محترم را بر خطاهایی که ـ احیاناً ـ در ترجمه یا فهم مراد مفسّران از من سرزده است، آگاه گردانند تا ان‌شاءالله در چاپ‌های بعدی جبران گردد.

جزانا و جزاکم الله خیرا.

اَلْعَبْدُ الْفَقِیْرُ اِلَی لُطْفِ مَوْلَی الْکَبِیْرِ

عبدالرّؤف مخلص الهروی

فهرست شش مجلد

جلد اول

جلد دوم

جلد سوم

جلد چهارم

جلد پنجم

جلد ششم